

انحطاط و سقوط امپراطوری روم

ادوارد گیون

فرنگیسٹے شادمان (نمازی)



انحطاط و سُقوط امپراطوری رُوم

نوشته

ادوارد گیبون

تلخیص

دی. ام. لو

ترجمه

فرنگیس شادمان (نمازی)

جلد اوّل

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

گیبون، ادوارد، ۱۷۹۴-۱۷۳۷. Gibbon, Edward
انحطاط و سقوط امپراطوری روم/تلخیص دی. ام. لو.
ترجمه فرنگیس شادمان (نمازی).

ج ۳.

عنوان اصلی:

The Decline and Fall of the Roman Empire.

۱. روم - تاریخ - امپراطوری، ۳۰ ق.م. - ۴۷۶ م. ۲.
بیزانس، امپراطوری - تاریخ. الف. نمازی (شادمان)، فرنگیس،
مترجم، ب. لو، دی. ام. خلاصه‌کننده.

ج. عنوان.

۹۳۷/۰۶

DG ۳۱۱



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

وابسته به

وزارت فرهنگ و آموزش عالی

انحطاط و سقوط امپراطوری روم

چاپ اول: ۱۳۵۱؛ ... چاپ دوم: ۱۳۷۰

تعداد: ۳۰۰۰ جلد

چاپ: چاپخانه شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

فهرست مندرجات

مقدمه مترجم	۱	فصل ششم : سلسله سوروس ، کاراکالا
مقدمه دی. ام. لو	۷	وگیتا ، الاگابالوس ، الکساندر سوروس ، افزایش نفوذ زنان در دربار ۱۲۵
عصر زرین امپراطوران آنتونینی دباجه منتخبی از فصل سوم ۱۹		فصل هفتم : « از هم گسستن امپراطوری » امپراطوری از اقوام کم فرهنگ ، خاندان گوردیان ، فلیپ ملقب به عرب . ۱۵۰
فصل اول : وسعت و مفهوم کلی امپراطوری روم ۲۵		
فصل دوم : اتحاد و رونق داخلی امپراطوری روم ، متصرفات روم ، آثار و ابنیه مهم رومی ، پیشرفت زراعت ۳۵		
فصل سوم : اصول و مبانی امپراطوری روم ، مفهوم کلی اسلوب حکومت امپراطوری ۷۱		
فصل چهارم : « تفوق نظام پیشین حکومت » سلطنت کومودوس ۹۶		
فصل پنجم : « افزایش استبداد نظامی و رواج روش شرقی » فروش امپراطوری بدست عمال پريتور منصب ، ظهور سپ تیمیوس سوروس ۱۱۳		
		* فصل دهم : مصائب سلطنت والریان و گالینوس ، هجوم قوم گت ، لشکرکشی ایرانیان به ارمنستان و اسیر شدن والریان ۱۷۳
		فصل یازدهم : « برگشت ورق » زنویا و مملکت تدمر یا پالمیرا ، برگزاری مراسم پیروزی اورلیان و مرگ او ۲۰۷

* در تلخیص آقای دی. ام. لو. فصلهایی حذف شده که فصل هشتم و نهم از آنجمله است

*

فصل سیزدهم : « اسلوب جدید سلطنت

شاهنشهی «

سلطنت دیو کلیسیان و
سه همکار او ، جشن
پیروزی دیو کلیسیان و
نظام جدید ، افزایش
مراسم و تشریفات درباری ،
استعفای دیو کلیسیان

و مرگ او ، انحطاط هنر . ۲۲۶

فصل چهاردهم : کنستانتین در رم ،

اصلاح قوانین ۲۵۲

فصل پانزدهم : « پیشرفت مسیحیت »

اسباب پنجگانه رشد و
نومسیحیت ، اوضاع و
احوال موافق با پیشرفت
آن ، عدد مسیحیان اولین
و وضع و حال ایشان . ۲۵۸

فصل شانزدهم : سلوك دولت روم با

مسیحیان ، روش امپراطوران
در مقابل دین جدید ،
شهادت سیپ ریان ،
سیاست تعدیب مسیحیان
و تغییرات آن ، جماعات
مسیحی مذهب در زمان
دیو کلیسیان و جانشینان
او ، فرمان گالریوس مبنی
بر اتخاذ روش تسامح ۳۳۵

فصل هفدهم : « سیر امپراطوری در جهت

مشرق »

رم جدید ، تأسیس شهر
قسطنطنیه و تقدیس آن ،
تقسیم بندی مناصب در
نظام جدید حکومت ،
مقدمات حکومت پلیسی . ۴۱۱

فصل هجدهم : سجایای کنستانتین ،

خانواده او ، مرگ او ،
افزایش قدرت ایران در
سلطنت شاپور دوم . ۴۵۳

فصل نوزدهم : ظهور قدرت جولیان ،

اداره حکومت گال در
عهد او ، دلبستگی او

به شهر پاریس ۴۷۳

فصل بیستم : « شناسائی مسیحیت ،

آغاز بدعت «

ایمان آوردن کنستانتین ،
فرمان تسامح ، رؤیای
امپراطور و تعمد او ،
استقرار قانونی دین مسیح ،
تفاوت میان قدرت دنیوی

و روحانی ۴۸۱

فصل بیست و یکم : مذهب آریوسی ،

شورای مذهبی نیسیه
و قضیه هومو اوزیون ،
امپراطوران و مسأله
مذهب آریوسی ،
سجایای آتانازیوس
و اعمال و تجارب او ،
شورای آرل و میلان ،
مشخصات کلی مذهب
عیسوی . ۵۷۳

مقدمه مترجم

پس از انتشار نخستین مجلد از مجلدات شش گانه « انحطاط و سقوط امپراطوری روم » در سال ۱۷۷۶، بزرگترین نقادان همعصر گیون آن را اثری خواندند نمونه کمال هنر در فنون نویسندگی و تاریخ نگاری و در مدت یکصد و نود و پنج سالی که از آن روزگاری می گذرد رأی معاصران در باب ارزش کار گیون بارها و به کرات تأیید شده است زیرا که وسعت دانش و نبوغ این مرد دستگاه بامجد و عظمت علم و ادب انگلیس را به اثری زینت بخشیده است در چشم خرد چون کاخی بلند و خوش تناسب که تفرج در آن دیده معرفت را روشنتر می کند. هنر گیون در آراستگی نثر و ظرافت طبع و نیش طنز و قدرت داستان گوئی اوست چندان که به خواندن شرح وقایع اعصار گذشته و واقعه آفرینان این درام بزرگ تاریخی تحت تأثیر گفتار گیون قرار می گیریم و در اندیشه خود با جمعی خصومت می ورزیم و هواخواه جمعی دیگر می شویم و از ستمکاران استبداد پیشه بیزار می گردیم، و بعضی از امپراطوران را نمونه جوانمردی و تقوی و فضیلت می پنداریم، و این نیست مگر به سبب قدرت نویسنده در وصف خصائص اخلاقی مردان آن روزگار.

ادوارد گیون در سال ۱۷۳۷ میلادی در دهکده پات نی^۱ در چند میلی لندن به دنیا آمد و ده ساله بود که دست اجل وی را از مادر علیل مزاجش جدا کرد. پس از مرگ مادر، طفل ده ساله را که غالباً رنجور بود به خاله اش کاترین پورتن^۲

سپردند تا او را نگاه دارد و تربیت کند. کاترین از هر جهت زنی شایسته بود و جمیع صفات لازم را برای پرورش جسم و جان خواهرزاده بیمار در خود جمع داشت یعنی از مشکلات نمی‌هراسید و فعال و کاردان بود و دلی پرمحبت داشت و احتیاجات فکری گیون را ادراک می‌کرد و چون خود کتاب خوان بود فرزند خواهر را نیز در کار مطالعه تشویق می‌کرد. گیون در سرگذشت خود نوشته است که «در دوازده سالگی عشق مطالعه چنان در وجودم جایگزین شده بود که لذتش را با همه ذخائر هندوستان عوض نمی‌خواستم کرد». وی تا چهارده سالگی هرآنچه را از شعر و تاریخ و سفرنامه و داستانهای حماسی یا عشقی به دست می‌آورد با ولع تمام می‌خواند، و مطالعه «تاریخ عالم» و شرح عبور اقوام کتی نژاد از رود دانوب چنان مجذوب و مفتونش کرد که می‌توان گفت دست تقدیر این کتاب را بر سر راه او نهاد تا وی را به کار بزرگی رهنمون شود که از قدرت دیگران بیرون بود.

گیون را در شانزده سالگی به دانشگاه اکسفورد فرستادند تا در آنجا به تکمیل تحصیلات خود بپردازد. اما در اکسفورد آن ایام نه انضباطی بود و نه درس مرتبی و گیون که آرزومند کسب دانش بود بر آن شد که بی‌مدد استاد ایام ناسودمند اقامت در دانشگاه را به مطالعه و تحقیق در تاریخ ظهور مسیحیت و نخستین ایام آن بگذراند و نتیجه حیرت انگیز این تحقیق و مطالعه انکار مذهب پروتستان و پذیرفتن مذهب کاتولیکی بود. اما بموجب قوانین آن روز پیروان مذهب کاتولیکی را در انگلستان نه در دانشگاهی می‌پذیرفتند و نه به شغلی از مشاغل دیوانی می‌گماشتند و پدر گیون که از کار فرزند سخت اندوهگین بود او را به لوزان فرستاد تا تحصیل خود را در آنجا به پایان برد و هنگام اقامت پنج ساله در سویس بود که گیون مبانی تعلیم و تربیت خود را بر زبان فرانسه و لاتینی و یونانی و آثار مورخان روم و یونان استوار کرد و مرغ فکرت را جولانگاهی یافت برتر از تنگنای شرایع و قوانین و خرافات مذهب کاتولیکی و از دین اصول معنوی و اخلاقی آن را پسندید.

این مختصر که در شرح حال گیون نوشته‌ام برای نمایاندن رشد فکری و تقویت نیروی اندیشه اوست بمدد مطالعه در السنه و آثار نویسندگان روم و یونان که ثمری پر برکت چون کتاب « انحطاط و سقوط امپراطوری روم » ببار آورد ، و به شرح دلباختن او به دوشیزه‌ای سوزان نام در سویس و آنگاه پشیمان شدنش و ازدواج سوزان با بانکداری مسن به اسم نکر ^۱ نمی‌پردازیم . همین بس که گفته شود که سوزان از نکر دختری آورد که در آینده زنی مشهور شد به اسم مادام دواستال ^۲ .

گیون در دوران جنگهای هفت ساله جزء سربازان ذخیره در اردوهای نظامی به تمرین عملیات جنگی پرداخت و با آنکه هرگز در عرصه پیکار بافرانسویان مقابل نشد و میان تمرینات اردوئی در انگلستان و جنگهای سرداران رومی با افواج اقوام کم تمدن درنده‌خوی تفاوت از زمین تا آسمان بود ، گیون از زندگی سربازی تجاری اندوخت و با عوامل اصولی فنون جنگی آشنا شد که در همه حال و در هر عصری تغییر ناپذیر است و این آشنائی در نوشتن کتاب بزرگش وی را به کارآمد .

گیون در سال ۱۷۶۴ به ایتالیا رفت و در اکتبر همان سال به رم رسید و به نخستین نگاه بر ویرانه‌های رم باستانی مفتون «شهر جاویدان» و عظمت آثار کهن آن گردید ، و بیست و پنج سال بعد در شرح حال خود با قلبی چنان آکنده از محبت و احساس درباره آنها نوشت که دل خواننده را نیز به وجد می‌آورد : -

« مزاج طبع من به سهولت تأثیر پذیر نیست و از تظاهر به عواطفی که در دل ندارم سخت بیزارم ، اما باوجود گذشت یک ربع قرن هنوز آتش احساسی را که از نزدیک شدن به شهر جاویدان و دخول به آن در جان من افتاد نه فراموش کرده‌ام و نه یارای وصف آن را دارم . پس از شبی که همه در پی خوابی گذشت پا به ویرانه فوروم نهادم و با غرور و مباهات در هر نقطه تاریخی و فراموش نشدنی این میدان با عظمت سیر و تماشا کردم و مکانی که رومولوس اول بار در آن قدم نهاد یا تولی ^۳ در آن سخن گفت یا قیصر در آن به ضرب خنجر بروتوس کشته شد همه چون نظاره گاهی آشنای جان در برابر چشم بود و چندین شبانروز سرمست باده لذت در عالمی مخلوق این مردان بزرگ تفرج می‌کردم تا عاقبت به خود آمدم و به تفحص دقیق در این آثار پرداختم . »

گیون درباب لحظه‌ای که اندیشه نوشتن تاریخ روم در فکرش راه یافت چنین می‌نویسد :

در پانزدهمین روز از ماه اکتبر ۱۷۶۴ هنگامی که در میان ویرانه‌های کاپی‌تول نشسته و غرقه در بای فکر بودم و راهبان پاپرهنه در معبد ژوپتر دعای شامگاهی می‌خواندند اندیشه نوشتن « انحطاط و سقوط امپراطوری روم » در خاطر من راه یافت.

نخستین مجلد از مجلدات شش گانه این کتاب که در سال ۱۷۷۶ منتشر شد از عصر امپراطوران آنتونینی آغاز می‌شود و به رسمی شدن مسیحیت در دوران پادشاهی کنستانتین به پایان می‌رسد. فصل پانزدهم و شانزدهم در جلد اول در باره پیشرفت دین مسیح و چگونگی معامله امپراطوری روم با مسیحیان است تا روزگار کنستانتین، و غالب خوانندگان امروزین فقط این دو فصل مشهور را می‌خوانند و به قسمتهای دیگر کتاب توجهی نمی‌کنند. اما با همه مخالفتی که مؤمنان و کشیشان انگلیسی با آراء گیون درباب دین مسیح و اعتقاد مسیحیان به معجزات عیسوی می‌کنند چنین می‌نماید که وی بیشتر به افسانه‌های مبالغه آمیز و سنن و مراسم مسیحیت معترض بوده و چنانکه شاید ستاینده مردم راستکار صاحب فضیلت بوده‌است که در همه حال راسخ قدم و استوار فکرنده و در کار مداومت می‌کنند و جانب‌اعتدال را هرگز رها نمی‌کنند.

شهرت گیون پس از انتشار نخستین مجلد تا بدان جا رسید که نامش را در زمره مورخان بزرگی چون هیوم^۱ و رابرت سون^۲ ذکر کردند. پس از بیست سال کار و کوشش شبانروزی سرانجام همه کتاب در شش مجلد بچاپ رسید و الحق باید گفته شود که اثر گیون در زبان انگلیسی تنها نمونه کتاب تاریخی است که به سبک ادبی نگاشته شده و گذشته از کیفیت بهم پیوستن اجزاء کتاب و سبک آن چیزی که خواننده را مرعوب و مفتون می‌کند وسعت دانش گیون است و هیچ تاریخ دیگری جز « انحطاط و سقوط امپراطوری روم » از امتحان ایام و انتقاد نسل اندر نسل مورخان دانشمند جان بدر نبرده و هیچ کتابی آن را به تمامی منسوخ نکرده‌است.

سبک گیبون پدید آمده دقت و کوشش و مطالعه بسیار اوست و در آراستگی و تناسب اجزاء به زیوری می ماند خوش نقش که در آن گوهرهای رنگ رنگ را با رعایت هم آهنگی الوان در کنار هم نشانده باشند. گیبون به خلاف دیگر نویسندگان انگلیسی از « مضاعف نویسی » باك ندارد فی المثل می گوید « گراسیان پدر خود را دوست می داشت و محترم می شمرد » و در سراسر کتاب نمونه هایی از این قبیل بسیار است و مقصود او از این کار آنکه از سرعت سیر داستان بکاهد تا خواننده را مجال تأمل در نکات مهم باشد. نویسندگان ایرانی هم این فن را بکار می برند و غالب کلمات مترادف را نیز یکی در کنار دیگری می نهند اما به دلیلی دیگر و آن کوتاه بودن لغات فارسی است که اکثراً از دوسه بخش تجاوز نمی کند، و در این خاصیت فایدتی بزرگ هست و آن سهولت ترکیب الفاظ است برای لغت سازی و در پرداختن جمله و عبارت نیز بکار بردن مترادفات درجائی که باید جمله را وزین تر و خوش آهنگ تر می کند. عالیتین نمونه مضاعف نویسی در زبان ما نثر سعدیست در حکایات او :

« دیدم که نصیحت نمی پذیرد و نفس گرم من در آه ن سردش نمی گیرد ».

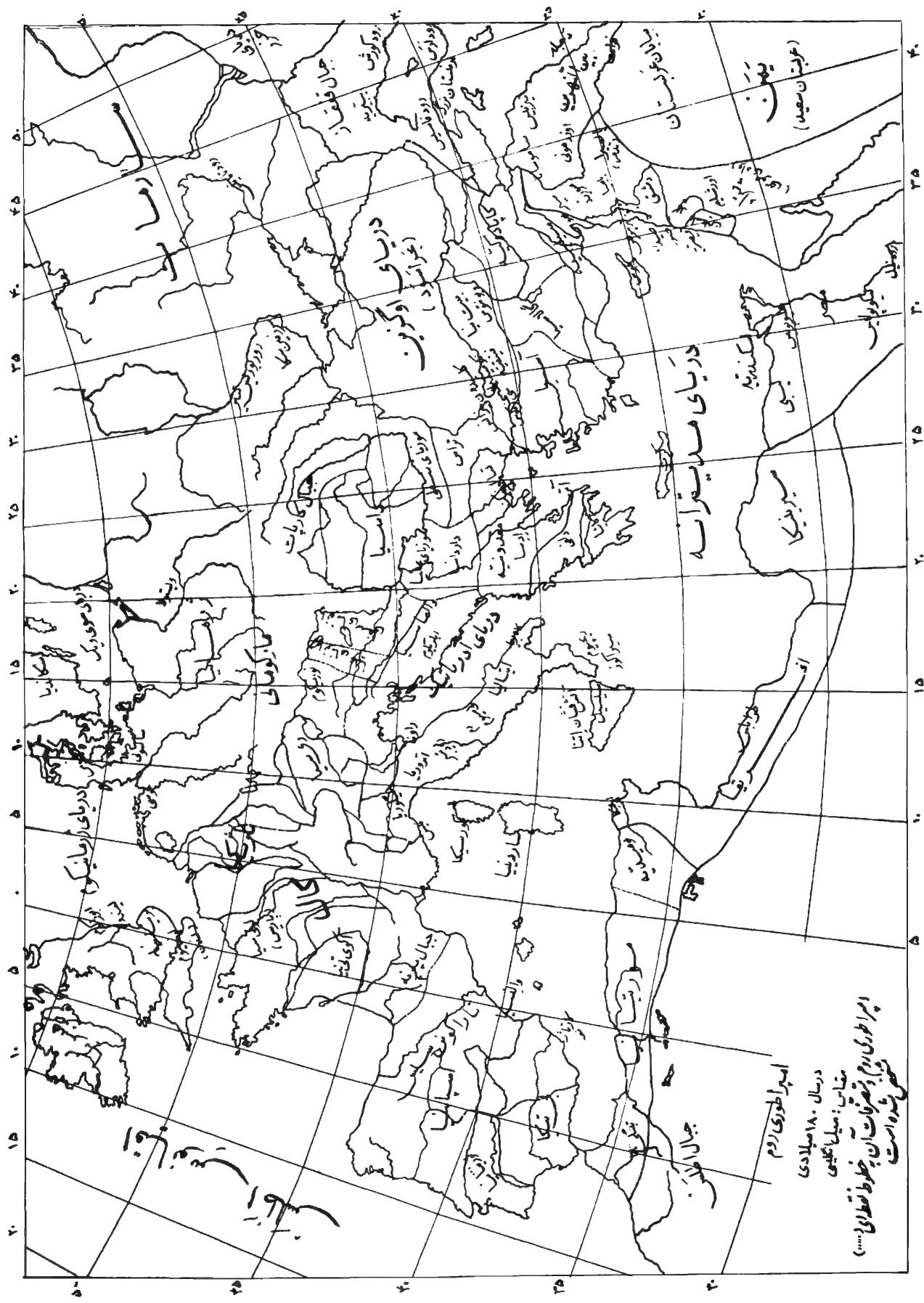
این بود مجملی از آنچه درباره سبک ادبی گیبون و اهمیت « انحطاط و سقوط امپراطوری روم » می توان گفت. اما برای شناخت بهتر کتاب بر خواننده واجب است مطالعه مقدمه آقای دی. ام. لودر تجزیه و تحلیل آن و مباحث دیگر که از این پس خواهد آمد. در ترجمه « انحطاط و سقوط امپراطوری روم » سعی من همه آن بوده است که با رعایت امانت پیکر کتاب را بجامه عاریتی بپوشانم که نازیبا نباشد و برای راهنمایی خواننده در ذیل صفحات یادداشتهای بسیار افزوده ام و یادداشتهای اضافی را یا از متن کامل کتاب گرفته ام یا از دیگر مآخذ مستند. نکته دیگر که ذکرش لازم می نماید سعی بسیار بوده است در نوشتن اسامی اشخاص و بلاد به نحوی که خواندن آنها بی مدد الفبای لاتینی آسان باشد ، معذک هر اسمی را لا اقل یک بار به حروف لاتینی در ذیل صفحه آورده ام. در ذکر تاریخ وقایع نیز روش آقای لو را برگزیده و آنها را در بالای صفحات نگاشته ام.

* * *

هر که که تیر حادثه از آسمان رسد اول بلا به مرغ بلند آشیان رسد

در شهریور ماه ۱۳۴۶ مهربان یاری خردمند که شریک زندگی و مربی و راهنمای من در کار ترجمه بود دیده از جهان فرو بست. پس از مرگ او تنها مایه دلخوشی ترجمه این کتاب بوده است که در پائیز همان سال به دستش گرفتم. امیدوار چنانم که حاصل سه ساله کوشش من روح پاک او را خوشنود کند و در نزد صاحب نظران مقبول افتد.

فرنگیس شادمان



امپراطوری روم

در سال ۱۸۰ میلادی

مقیاس: میلیاتیک

امپراطوری روم و تصرفات آن به خطوط نقطه‌ای (.....)

شخصی شده است

باشد ؛ و بریدن قطعاتی از آنها و پیوستنشان با یکدیگر فقط برای جمع‌آوری شرح وقایعی که ارزش تاریخی دارد به زیان کتابست ، و قدر واقعی آن و کمال هنری را که در آفریدنش بکاررفته است از خواننده پوشیده می‌دارد. این کتاب را باید ذات کامل دارای اجزاء گوناگون دانست و آن را به تمامی در نظر آورد و در مسأله کاستن حجمش دقت بسیار نمود و تا آنجا که ممکن است چنان خلاصه‌اش کرد که اثرش در ذهن خواننده اثر یک ذات کامل باشد که اجزاء ترکیب کننده‌اش تابع نظام خاص است.

این مادام نکر^۱ بود که اول بار « انحطاط و سقوط » را بمنزله پلی وصف کرد که ما را از دنیای قدیم به دنیای جدید می‌برد. اما گیون خود دعوی می‌کند که پیروزی دین و غلبه بی‌فرهنگی را حکایت کرده است ، و نظر خواننده و عقیده دینی او هر چه باشد در مضمون این گفته شک آوردن و با آن مخالفت نمودن کاری است مشکل .

در آن سوی پل که مربوط با دنیای قدیم است گیون در عرصه حوادث آن ایام به دقت نگریسته و استادانه در طی سه فصل صحنه وقایع را معین کرده و به معرفی مباحث کتاب پرداخته است. من سه فصل مذکور را ، با حذف چند قسمتی ، در این کتاب گنجانده‌ام زیرا که ادراک مقاصد گیون و نتیجه گیریهای او بی‌مطالعه آن فصول امکان پذیر نیست. قسمتهائی که حذف شده است به عنوان مثال یکی شرح ایالات و متصرفات رومست و دیگری نیروهای جنگی آن. پس از تعیین صحنه حوادث داستان نضج و نمو حکومت امپراطوری و مهمترین تحولات آن تا انقراض نهائی حکومت مذکور در مغرب در حدود سال ۴۷۶ میلادی روایت شده است. در اثناء داستان ، بعضی فصول را به تمامی حذف و خلاصه‌ای را جایگزین قسمتهائی کرده‌ام که شامل روایات بسیار معقد درهم پیچیده است.

در قسمت دوم کتاب سرگذشت هزار سال را حکایت کرده‌ام برعکس قسمت اول که راجع به مدتی بسیار کوتاهتر یعنی از سال ۱۸۰ تا ۴۷۶ میلادیست

داستان گوئی گیون ناگزیر سریع و قصه او خلاصه و مختصر است و نقص اطلاع و اعتبار رأی او را درباب تاریخ بیزانس دیرزمانیست که به شرح گفته اند. باین همه فراموش نباید کرد که قسمت مهمی از درخشنده ترین و عالیترین نمونه های نویسندگی او در نیمه دوم کتاب قرار گرفته است و وقایعی را که فروع مبحث اصلی داستان اوست و به سقوط قسطنطنیه منتهی می شود وی چنان تنظیم کرده و آراسته که ماندش تا امروز نیامده است. در تلخیص کتاب مبحث اصلی محفوظ مانده است اما مقداری از مباحث فرعی را از برای خلاصه نویسی فدا کرده ام، ولیکن از این فروع نیز هرآن چه را که لازم می نموده است نگاهداشته ام، فی المثل موضوع ظهور و انتشار دین اسلام را در کتاب گنجانده ام اما شرح گسترش فتوحات اعراب و تمدن و فرهنگ اسلامی را تا آخرین حد غربی اروپا یعنی اسپانیا که در آن زمان دیگر در درون مرزهای امپراطوری نبود حذف کرده ام. به همین ترتیب قسمتی از شرح نضج و نمو ملل جدید اروپائی و پیشرفت امپراطوری مقدس را حذف و بعضی قسمتهای دیگر را کوتاه کرده ام در عوض لشگر کشیهای اقوام بیگانه را به ایتالیا و غارت مکرر شهر رم را که پس از سقوط امپراطوری مغرب اتفاق افتاد به تفصیل اما نه به تمامی در این کتاب آورده ام. محال بود که شهر شاهنشاهی رم هرگز عنوان و اعتبار پایتختی امپراطوری را بکلی از دست بدهد، و مصائب و مشکلات آن هرگز دیرزمانی از فکر گیون بیرون نبود.

اعتقاد به مخلد بودن رم یکی از صفات ارزنده و پاینده گیون مورخ است. وی وحدت ذات امپراطوری روم را ادراک می کرد با چنان یقینی که به همه نویسندگان بعد اعطاء نشده است، حتی در آن وقت که بلاد امپراطوری میان دولتهای شرقی و غربی تقسیم شد از این تقسیم دو امپراطوری به وجود نیامد و وحدت ذات آن همچنان پایدار ماند و با آن که زبان لاتینی در قسطنطنیه ناتوان شد و مردم، مردم یونان خویشتن را به درستی رومی می دانستند و زبان خود را «رومیائی» می خواندند چندانکه زبان یونانی را تا امروز نیز در محاوره به این اسم می خوانند، پس در آن هنگام که مبارز فاتح، سلطان محمد ثانی، در سال ۱۴۵۳ به درون شهر قسطنطنیه راند نه فقط

قسطنطنیه ساقط شد بلکه امپراطوری روم نیز که به رعایت سهولت ، تاریخ پیدایش آن را می توان از یست و هفتمین سال پیش از میلاد مسیح حساب کرد ، عاقبت منقرض و یکلی معدوم گردید اما تاریخ گیون با سقوط امپراطوری به پایان نمی رسد .

عبارتی هست بسیار مشهور در نوشته های گیون و او در آن عبارت از لحظه ای سخن گفته است که فکر نوشتن « انحطاط و سقوط » در اندیشه اش راه یافت و نیز نوشته است که مضمون طرح اصلی او بیشتر فساد و تباهی شهر رم بود نه انحطاط و سقوط امپراطوری و روزگاری گذشت تا سرانجام گیون موفق به تنظیم طرحی شد بسیار دقیق و مفصل که محصول کار و کوشش متعادی بود . اما فکر نخستین هرگز فراموشش نشد چندان که در سراسر کتاب وی گاهگاهی به مبحث اصلی بازمی گردد و انحطاط روز افزون شهر را وصف می کند ، و چون کتاب او باشکوه و ابهتی غم انگیز سرانجام با وصف درهم شکستن رم جدید به پایان رسید وی شاهکار خود را با انزودن خاتمه ای نیکوتر آراست . در این خاتمه آرام و فارغ از هیجان عواطف و احساسات گیون وضع رم را در قرون وسطی و قرن شانزدهم به شرح گفته است ، و تفاوت وضع عمومی آن با شهری که وی هنگام سفر خود به آن دیار مشاهده کرد بسیار اندک بود . در این یک سفر وی در همه چیز به دقت تفحص و امعان نظر کرد و یقیناً هنگام نوشتن این فصول رثائی در عالم خیال به ایام نخستین بازمی گشته است ، و به همین سبب است که اندیشه خواننده را نیز به اولین فصول کتاب باز می آورد که در آنها صحنه حوادث را معین و مباحث کتاب را با چنان دقتی آماده کرده بوده است .

« انحطاط و سقوط » به حقیقت مانند سمفونی بزرگ در اندیشه فرو رفته ای است و مباحث اصلی که در آغاز اعلان شده است یکایک فکر نویسنده را به خود مشغول می دارد و نتیجه نهائی همه در خاتمه کتاب روشن می شود ، در آن جا که گیون در سقوط رعب انگیز امپراطوری می اندیشد و هم در آن وقت تابش انواری از سحر گاهان رنسانس و دنیای جدیدی را بر صحنه ویرانیها می بیند که خود می بایستی

دو قرن بعد در آن زندگی و کار کند ، و این مبین حقیقتی است آشکار که زندگانی گیبون تا چه حد با کار نویسندگی او درهم پیوسته بوده است .

چون کسانی که شروع به خواندن « انحطاط و سقوط » کرده اند همه آنرا به پایان نبرده اند پس ممکنست که به کمال هنرمندی گیبون در طرح نگاری کتاب پی نبرده باشند ، و امیدوار چنانم که به تجربه برخورداران آشکار شود که یکی از نکات ارزنده این تلخیص فراهم آوردن آغاز کتاب و ختام آن در یک مجلد است .

فصول پانزدهم و شانزدهم کتاب را که بسیار مشهور و بازگوینده داستان ظهور مسیحیت و گسترش آنست به تمامی در این ملخص آورده ام زیرا معتقد بودم که بریدن قطعاتی از این دو فصل ممکنست به نحوی در ذهن خواننده اثر نامطلوب پدید آورد و او گمان برد که در این داستان بسیار مهم رأی من میان او و گیبون حائل شده است . از سال ۱۷۷۶ که نخستین مجلد این تاریخ به قطع ربعی منتشر گردید و گیبون به زیرکی آن را چنان تنظیم کرد که دو فصل مذکور اوج رفعت کتاب باشد ، فصل پانزدهم و شانزدهم در داستان مسیحیت از هر قسمت دیگر آن مشهورتر شده است اما نه به نیکی ، و در واقع بعضی از مردم فقط با این دو فصل آشنائی دارند که باعث تأسف است و به همین سبب من قسمتهای بزرگی از فصول بعد را نیز که مربوط به تحول معتقدات دینی و دستگاه روحانی است در این ملخص آورده ام . شرح لشکرکشیهای اقوام بیگانه کم فرهنگ و تاریخ وضع داخلی امپراطوری شرقی بی التفات به پیشرفت مذهب آریوسی و معتقداتی چون تثلیث و کالبد پذیرفتن روح خدائی مفهوم نخواهد بود . اکنون بی مناسبت نیست در یاد آوردن سخن کاردینال نیومن^۱ که به حسرت می گوید گیبون یگانه مورخ امور کلیسائی و روحانی ماست . گذشت زمان و کار و کوشش بسیار این نقیصه را چاره کرده است ، با اینهمه ارجمندترین مورخان مذاهب مسیحی به حقیقت در نکوهش اعتقاد بی چون و چراو مذمت خرافات عبث و فریفتن به عمد و تأسف بردوری گزیدن از معیارهائی که کمال مطلوب پیشینیان بوده است و گرایش به مطامح دنیوی که قسمت عظیمی از تاریخ

مذهبی را اشغال می‌کند، با گیون هم رأی و هم آوازند. گیون نخستین کسی است که تحقیق و تفحص در تاریخ مذهبی را کار مردم غیر روحانی کرده است و تفاوت اکثر نویسندگان بعد فقط در لحن گفتار و روش معامله ایشان با موضوع مورد تفحص بوده است، و برمنست که در این مبحث سخنی چند بگویم. در میان بعضی از نویسندگان رسم شده است که سهل و آسان از نفرت گیون از دین مسیح سخن بگویند. راست است که گیون در باب چیزهائی که گیل برت موری در ایام ما آنها را «چرند مضر» خوانده به طعن و طنز سخن گفته است، ولیکن او هرگز با «احکام و تعالیم پاک و ساده انجیل» نمی‌ستیزد و صحت معیارهای اخلاقی آن را منکر نمی‌شود چنان که بعضی نویسندگان دیگر پس از او منکر شده‌اند یعنی آن کسانی که معتقد به کفایت عقل آدمی برای فهم حقیقت خدائی و حیات اخروی نیستند. فی‌المثل در کیفیت کار او در آنجا که مربوط به سیپ ریان و آنانازیوس و یحیای کریزوستوم است تأمل نمائید و نیز مزاح گوئی او را ملاحظه کنید که چگونه بی هیچ غرضی هم از نظریات مذهبی جولیان مرتد و هم از اعمال او به طعن و طنز سخن می‌گوید. با این همه تظاهر کردن که گیون با زندگی روحانی موافق بوده کاریست عبث. گیون فکر پرورده فیلسوفان اروپائی بود و لی‌تون^۱ اس‌تری‌چی در مقاله‌ای که در باب مادام دودوفان^۲ نوشته است راجع به ایشان چنین می‌گوید: «آن نسل فیلسوفان در شک و الحاد چندان راسخ و استوار بودند که دنیا هرگز مانندش را ندیده بوده است زیرا که این نسل رنج انکار رانیز بر خود هموار نمی‌کرد و کارش تجاهل صرف بود، و پیش اسرار جهان و مفتاح آن اسرار دیواری بی در و روزن از بی‌اعتنائی کامل کشیده بود. اگر سرانجام «طنع و طنز جدی و اعتدال آمیزی» که گیون از پاسکال^۳ آموخته و در سراسر کتاب خود پیوسته بکار برده است، اندکی ملال‌آور می‌شود، باید به یاد آوریم، چنان که جی بی‌یوری^۴ پیوسته دریاد داشته است، که روش محاوله اختیار کردن در قرن هیجدهم احتیاطی ضروری بود زیرا که ممکن بود تن فربه مذهب ناگهان از خواب برخیزد و گیون را به گناه کفر گوئی به محاکمه بکشد.

روحانیون زمان گیون و مردم غیر روحانی به مراتب بیش از ایشان ، نمی توانستند بفهمند که گیون چه می کند و سعی نمی کردند که بفهمند ، زیرا کتاب گیون را به منزله حمله ای به دستگاه مذهب می پنداشتند که با نظام استقرار یافته دیگر امور زندگی بسته و پیوسته بود و به این سبب هراسان شده بودند ، و چون دعوای بهتری نداشتند به پیروی از روش دیرین و کیل مدعی را دشنام دادن گرفتند ، و دست یافتن بر آن کس که هدف ناسزاگوئی بود در نظر اول آسان نمود . گیون فربه و در لباس پوشیدن به ظاهر آرائی دلبسته بود و فکر انگلیسی ترکیب این دو کیفیت را به سهولت نمی بخشید ، و یک قرن تمام عادت بر آن شده بود که بر هیئتش بخندند و در سیه نام کردنش اصرار بورزند . اما پس از گذشت آن ایام صفات نیک وی را با پختگی بیشتر سنجیده و تقدیر کرده اند و به کسانی که زحمت شنیدن را بر خود هموار نمایند ثابت کرده اند که اگر چه بر غرابت او می خندیم - واگر نخندیم تظاهر به حفظ اصول ادب کرده ایم - باید به یقین بگوئیم که گیون مردی بود در کمال سلامت اخلاق ، و نیروی فراست و ادراک او عاری از هر شائبه ای بود و دوستان صمیمی وی را مهربان و دارای صفات مردمی می یافتند و اثرات این صفات نیک همه کتاب او را فرا گرفته است .

این امریست طبیعی که تطورات امپراطوری روم را با رشد و تحول اروپای جدید مقایسه کنیم . شصت سال پیش که روزگار طمأنینه نفس و رضامندی خاطر بود لرد برایس میان امپراطوری انگلیس و امپراطوری اگوستوسی مقایسه ای کرده است خواندنی . ولیکن امروز کسانی که می پندارند در دوران زوال تمدن زندگی می کنند ممکنست در داستان انحطاط امپراطوری روم شواهد بسیار بیابند که آنها را با اوضاع این ایام مقایسه بتوان کرد ، و سزد که کار مقایسه را بر عهده خوانندگان گذاریم . ولیکن در عقیده گیون راجع به موضوع برگزیده او و کیفیت معامله وی با آن یکی دو نکته هست که شرح دادن آنها شاید بی مناسبت نباشد .

گیبون هنگامی کار خود را آغاز کرد که دوران جوانی و اوائل رجولیت را صرف مطالعه آثار ادبی قدیم کرده بود، علی الخصوص آثار نویسندگان لاتینی زبان، و طبع دید ذهنی او به معیارهایی که در آن آثار یافته می شد خو گرفته بود و تقریباً در سراسر کتاب خود چنان می نویسد که گوئی خود یکی از سناتورهای با فرهنگ روم بوده است آن هم در ایام بهروزی امپراطوری، و سناتور با فرهنگ رومی طبعاً درباره انحطاط و سقوط امپراطوری چنان فکر می کرده است که گیبون کرده. گیبون دوران امپراطوران آنتونینی^۱ را به حقیقت عصر طلایی روم پنداشته و اوضاع اقتصادی آن ایام که به موجب تحقیقات و مطالعات بعد جز به ظاهر با نکوحالی قرین نبوده است فرض او را سست نمی کند، و پس از آن که خویشتن را از هر جهت اعم از معیار اقتصادی و معیارهای ادبی و فلسفی باستانی متعهد به قبول نظریه سناتور خیالی درباب انحطاط و سقوط روم می نماید داستان سیر نزولی امپراطوری را لااقل تا سقوط آن در مغرب بی تناقض فاحشی همچنان دنبال می کند. گریه و زاری وی بر مرگ آزادی برسبیل عادت است و او را از نوشتن درباره ابداعاتی در کار سیاست و اداره امور دیوانی مانع نمی آید، و در این مباحث باتمیز و فراست بسیار می نویسد و از آغاز امارت اگوستوس^۲ تا تشکیلات دیو کلیستیان^۳ و کنستانتین همه را در تاریخ خود ضبط می کند، و به این مناسبت باید گفته شود که نفرت گیبون از مراسم و تشریفات درباری، که اصلاً از آسیا بود و دیو کلیسیان و جانشینانش آنها را پذیرفتند و معمول داشتند و در ایام بعد در سراسر اروپا نیز رائج گردید، کمتر از بی التفاتی او به مذهب واضح و آشکار نیست.

گیبون که دید فکرش مانند سناتوری رومیست طبعاً لشکرکشیهای اقوام کم فرهنگ شمالی را چنان می بیند که گوئی چیزی نیستند جز موجهائی از سیل دمدام ویرانگری ولیکن اگر از دیدگاه دیگری بر آنها نظر افکنیم فی المثل دیدگاهی که جی. بی. بیوری برگزیده است، درمی یابیم که مهاجمین همیشه در طلب ویران کردن نبوده اند بلکه می خواسته اند که به ملک جمیل تمدن باستانی ملحق شوند،

و این تفاوت وجهه نظر ناچار رأی انسان را مثلاً درباره استقرار مردم ژرمنی نژاد در درون مرزهای امپراطوری تغییر می‌دهد. علاوه برآنچه گفته شد این مردم با خود افزار بسیار آوردند که برنعمات دلپذیر زندگی اروپائیان افزود، آن چنان نعماتی که دنیای یونان و روم هرگز کشف نکرده و نشناخته بود.

اما از اینها همه مهمتر اینست که گیون درباب انحطاط امپراطوری متعهد به نظریه‌ای بود که درنوشتن تاریخ تمدن بیزانسی او را گمراه می‌کند، و پازهر را باید در نوشته‌های مورخین جدید جستجو کرد. خواننده متحیر می‌شود و می‌پرسد « چگونه است که در یک جمله گفته‌اند که قسطنطنیه مدام در انحطاط بود و باین همه زنده ماند و بیش از هزار سال اروپا را چون دژی استوار شد ؟ »

باین همه انقراض امپراطوری درمغرب و مشرق وقایعیست صورت پذیرفته. مورخین بعد از گیون خویشتن را بیشتر به کشف علل سقوط مشغول داشته و کمتر صریح و آشکار به نقل داستان آن پرداخته‌اند، و درمیان این محققین نیز توافق فارغ از شک و ریب نیست. پس مامجازیم که دگر باره به گیون و «مشاهدات» فارغ از هیجانش درباب زوال امپراطوری روی آوریم و ببینیم که او چندان در جستجوی علل سقوط نیست و بیشتر اظهار تعجب می‌کند که چه شد که اجزاء تشکیلاتی چنان درهم پیچیده، قرنهای متمادی به هم بسته و پیوسته ماند. ماکه درهم شکستن امپراطوریهائی را در اندک زمانی به چشم خود دیده‌ایم باید خردمندی و بصیرت گیون را بستائیم و چون او در حیرت فرو رویم زیرا که به عقیده همه کس این امپراطوریه‌ها نیرومندتر و استوارتر از امپراطوری روم بوده‌اند

چون درهمه عوامل این مبحث به دقت تأمل کنیم درمی‌یابیم که برگزیدن دیدگاهی در دنیای روم و از آن مقام به نقل داستان پرداختن به حقیقت حسن کار اوست و عیب آن نیست، زیرا که گیون ما را به درون مفهوم واقعی آن دنیا می‌برد و با هدف و مقصد معین و با معرفت تمام و بمدد مؤلفات نویسندگان معتبر اعصار باستانی سرگذشت امپراطوری را با چنان کمال تفصیلی روایت می‌کند که در هیچ یک از

کتب جدید یافته نمی‌شود. پس از بررسی همه دقائی مبحث، سرانجام به این نتیجه می‌رسیم که تاریخ گیون برتر است و والاتر از شرح داستان امپراطوری روم، و بسیاری کسانی که دریافته و دانسته‌اند که این کتاب حماسه ایست منشور که در آن گیون همه معارف تاریخی را به مقیاس جهانی سنجیده و در آنها تحقیق و تفحص کرده و اگر تاریخ را چیزی نیافته است مگر «دفتری حاوی شرح جنایات و مصائب و نابخردیهای آدمیزادگان» تیزی و بصیرت کامل و نیز رحمت و اسعش وی را در مرتبتی قرار داده است اندکی نازلتر از شاعران بزرگ.

ترتیب فصول در این نسخه ملخص، بجز یک استثناء مهم، همان ترتیب موجود در متن اصلی گیون است، و آن استثناء چنان که ملاحظه می‌فرمایند قسمتی است از آخر فصل سوم که ذیل عنوان «دیباچه» در آغاز کتاب آورده‌ام زیرا چنین می‌نمود که این قسمت فتح بایی است نیکوتر از آغاز فصل اول و تنگی مجال، گنجاندن هر دو قسمت را در کتاب ناممکن می‌کرد. لذا بی‌آن که جسارت بورزم و عقیده خویش را برتر از رأی نویسنده بپندارم تصمیم گرفتم که این یگانه استثناء را در ترتیب فصول ملخص کتاب جاز بشمارم. چون هرفصلی را گیون به دقت سنجیده و با همان دقت ساخته و پرداخته است. چندان که گوئی به مثل فصلی است مهم از یک سمفونی بزرگ که عادة با کیفیتی قاطع و بسیار مؤثر به پایان می‌رسد. لذا هدف من این بوده است که تا حد ممکن فصول را به تمامی در این ملخص بگنجانم و در نتیجه برای حفظ توازن در خلاصه کردن کتاب راه چاره را در حذف تمامی بعضی از فصلها یافته‌ام. فصلهایی که در این ملخص آمده همه دارای همان شماره ایست که گیون در متن کامل کتاب برای آنها تعیین کرده تا خواننده بتواند به سهولت در متن اصلی بدانها رجوع کند. هر جا که فصلی را به تمامی آورده‌ام تذکار این نکته لازم ننموده است. اما غایت مطلوب که گنجاندن فصول کامل است حاصل نیامده و ناگزیر شده‌ام که در مواردی قسمت بزرگی از آنها را بکاهم، و در هر جا که قسمتی را حذف کرده‌ام دو وسیله بکار برده‌ام که دلالت بر حذف پاره‌ای از فصل می‌کند. اگر عباراتی نسبتاً بی‌اهمیت در متن اصلی بوده است که

از حذف آنها وقفه‌ای در تسلسل داستان پدید نمی‌آمده جای عبارات محذوف را به علائم ستاره نمایانده‌ام . ولی در جای قطعه‌های بزرگتری که حذف کرده‌ام خلاصه‌ای بسیار کوتاه با حروف ایتالیک گنجانده‌ام و این خلاصه‌ها را تا بدان حد مختصر کرده‌ام که برای کسب اطلاع ضروری و کافی باشد . به علت حذف قطعات مختلف کتاب ، حفظ عنوان اصلی فصلها ممکن نبوده است لذا عناوین دیگری را جایگزین آنها کرده‌ام و برای کمتر بکار بردن حروف مطبعی ناچار شده‌ام عناوینی را حذف کنم که گیبون در آغاز هر قسمتی در حاشیه کتاب آورده است ، و در عوض آنها هر جا که فصلی را بیش از حد طویل یافته‌ام آن را به قطعاتی تقسیم کرده و هر قطعه‌ای را در ذیل عنوانی قرار داده‌ام که خواننده را راهنما باشد . بسیاری از عناوین همانست که در متن اصلی کتاب آمده یا مانند آنهاست .

مداخله در آنچه گیبون نوشته است منحصر به تغییر همین عناوین خارج از متن بوده ، و در هیچ جا نص کتاب را تغییر نداده و در آنها دست نبرده‌ام تا زبده‌هایی را به هم وصل کنم زیرا هدف من آن بوده است که درست همان چیزی را به طبع رسانم که گیبون نوشته است بجز سبک تهجی او را که مطابق اسلوب امروزی اصلاح کرده‌ام ، و این کار از دیرباز معمول بوده است . متن این کتاب مأخوذ از چاپ دین میلمن^۱ است که دکتر ویلیام اسمیت برای طبع آماده‌اش کرد و اول بار در ۵۵-۱۸۵۴ منتشر گردید ، و آن را بر روی هم درست ترین متن «انحطاط و سقوط» دانسته‌اند .

پیش از این نیز کسانی به تلخیص یا تدوین زبده‌هایی از کتاب گیبون پرداخته‌اند ، و لیکن از چاپهای متعدد ، بعضی بی‌حاشیه بوده‌اند و بعضی لااقل به اندازه این ملخص حواشی فراوان در ذیل صفحات نداشته‌اند . من نیز خود حاشیه‌هایی را در این خلاصه گنجانده‌ام که عامه خوانندگان را بکار می‌آید ، و غالباً از نقل قسمتهایی که به زبان یونانی و لاتینی است و ثقیل است چشم پوشیده‌ام ، و بجز حذف قسمتهایی از منابع معتبر که مرجع گیبون بوده‌اند و طبیعتاً از چاپهای منسوخ

کتب یا از آثاری نقل شده‌اند که دست یافتن به آنها آسان نیست یادداشتهای همه را چنان آورده‌ام که گیبون خود نوشته بوده است . این یادداشتهای نه فقط مفهوم مطالب متن را روشن‌تر می‌نماید بلکه جلوه‌گاه خصائص طبعی و خلقی نویسنده است ، و سزد که آنها را در مجموعه‌ای ذیل عنوان « سخنان گیبون » گرد آورند زیرا که همیشه معرفت آموز و مفرح خاطر بوده‌اند و چنان می‌شنویم که گاهگاهی نسل اندر نسل خوانندگان را خشمگین یا مضطرب نیز کرده‌اند . کتاب « انحطاط و سقوط » بر روی هم از مهر شخصیت اثر دارد و اگر یادداشتهای کافی با آن همراه نباشد این اثر تا حدی ناقص می‌نماید .

هسر زرین امپراطوران^۱ آتونینی^۲

دیباچه

منتخبی از فصل سوم

اگر از کسی بخواهند که روزگاری را در تاریخ دنیا معلوم و معین کند که در آن آدمیزادگان را وضع نکوتر و حال خوشتر از هروقت دیگری بوده است، آن کس بی تأمل از روزگاری یاد خواهد کرد که بامرگ دومی سیان^۳ آغاز شد و با جلوس کومودوس^۴ بر تخت سلطنت به پایان رسید زیرا که در این دوران زمام امور ملک پهناور امپراطوری روم در دست کسانی بود که با قدرت مطلق به رهنمونی عقل و تقوی حکومت می کردند. سطوت و سجایای چهار تن از امپراطوران که پی در پی فرمانروائی کردند حس احترام ذاتی را در وجود همه کس بیدار می کرد و هم اینان بودند که لشکرهای رومی را به ید قدرت اما با حلم و رأفت، از نافرمانی باز می داشتند. نروا^۵، و تراژان^۶، و هادریان^۷ و امپراطوران انتونینی که از فکر آزادی نیز لذت

۱ - امپراطور در اصل به معنی سپهسالار بوده است و این عنوان را سپاهیان رومی به کسی میدادند که فرماندهی لایق و موفق بود و زمامدار امور مملکتی می شد و به همین سبب است که در متن کتاب گیون چنین شخصی را نخست عامل دیوان میخواند. در ایام بعد سنا این لقب را به ژول سزار و آگوستوس اعطا کرد. در سال هشتصد میلادی هنگام تاج گذاری شارمان پاپ این لقب را به وی بخشید و به این طریق از نوزنده اش کرد. ۲ - آنتونیوس نام چندین امپراطور در اوائل ظهور مسیحیت بوده است. از مشاهیر ایشان یکی آنتونیوس پیوس است که از ۱۳۸ تا ۱۶۱ میلادی زمامدار بود، و دیگری مارکوس اوریلیوس آنتونیوس فیلس پوس که از ۱۶۱ تا ۱۸۰ میلادی فرمانروائی کرد.

Domitian. - ۳ Commodus. - ۴ Nerva. - ۵ Trajan. - ۶ Hadrian - ۷

می بردند اسلوب حکومت اداری را به دقت بسیار حفظ کردند و می خواستند که خویشن را مجریان قانون و مسؤول مردم بدانند و اگر رومیان آن روزگار را قابلیت تمتع برگرفتن از آزادی معقول بود افتخار زنده کردن حکومت جمهوری به حق به چنین فرمانروایانی تعلق می گرفت.

زحمات این فرمانروایان ملازم با پاداشی عظیم بود که گاه ظفر بدیشان می رسید و آن رضامندی خالصانه از تقوی و فضیلت بود، و لذت شادمانی از مشاهده نکوحالی عمومی که خود بانی و مسبب آن می بودند، اما چون درست می اندیشیدند ملول می شدند و اندیشه ملال انگیز لذتی را که شریفتر و برتر از همه لذات است در کامشان تلخ می کرد. اینان ناپایداری سعادت را که بنیانش برسجایای یک تن استوار باشد ناچار غالباً درخاطر داشتند، و شاید آن لحظه محتوم هردم نزدیکتر می شد که جوانی در بلهوسی عنان گسیخته، یا ستمگری حاسد و بدگمان از قدرت مطلق استفاده سوء کند که نیکان برای خیر و صلاح خلق بکار برده بودند و چنان کند که آن قدرت یکباره نابود گردد. دستگاه قانون و سنا نیز که بهترین وسائل مطلوب برای بازداشتن فرمانروایان از اعمال قدرت نامحدود بودند شاید آشکار کردن فضائل امپراطور را بکار می آمدند اما هرگز نمی توانستند که مفسد او را اصلاح کنند. نیروی جنگی نیز آلتی لایعقل در دست ظالم ستمگر و مقاومت در برابر آن امکان ناپذیر بود. فساد راه و رسم زندگی رومیان نیز همیشه متملقانی را عرضه می کرد که با کمال اشتیاق ثناخوان و آفرین گوی باشند و نیز عمالی را که خداوند گاران ترسنده دل و آزمند یا شهوتران و ستمگر خویشن را کمر بسته به خدمت درایستند.

این بیمناکی آمیخته به اندوه و ملال مؤید به تجربه رومیان بود و اخبار امپراطوران تصویری مؤثر و متغیر از طبع آدمی را در برابر انسان جلوه گر میسازد که مانند آن را در میان مردان تاریخ عصر جدید جستن کاریست عبث زیرا که طبع این اشخاص ترکیبی است از عوامل مبهم و مختلطی که باهم سازگار نیستند. درسیرت این فرمانروایان کیفیاتی را مشاهده می توان کرد که دلالت بر منتهای تبه کاری یا فضیلت و تقوی می کند یعنی کمال علو آدمیت یا غایت دنائت طبع که در هموعان

ماهست. پیش از طلوع عصر زرین تراژان و امپراطوران آنتونینی دوران بی‌رحمی و خونخوارگی بود و برشمردن جانشینان منفور و بدنام اگوستوس کاریست تقریباً غیرلازم. مگاسد بی‌مانند اینان و تماشاگه مجلل و با ابهتی که صحنه نابکاریهای ایشان بود نام آن تبه کاران را از فراموشی نجات داده است. تی‌بریوس^۱ کینه‌توز سیه اندرون و کالینگ^۲ لوای^۳ درنده خوی آتشین طبع و کلودیوس^۴ عاجز ناتوان و نرون^۵ فاجر خونخواره و ویتیه لیوس^۶ حیوان صفت، و دومی سیان ترسنده خوی سنگین دل تا ابد به ننگ بدنامی گرفتارند. مدت هشتاد سال (بجز چند روزه مهلت ایام سلطنت و سپاسیان که آن نیز مشکوک است) رم در زیر بار گران ستم دمادمی می‌نالید که خاندانهای قدیم عهد جمهوری را نابود کرد و کشنده تمام فضائل و استعداد هائی شد که در آن دوران نا مسعود پدیدار گردید.

در روزگار سلطنت این ستمگران خونخوار هول‌انگیز اسارت رومیان توأم با دو کیفیت عجیب بود که یکی را آزادی پیشین ایشان باعث آمده بود و دیگری را قلمرو پهناور متصرفات روم، و این هر دو چنان کرد که پریشان‌حالی رومیان به غایت رسید و مشقات ایشان بیشتر از دیگر گرفتاران ظلم و جور در هر عصری و هر کشوری گردید. از این علتها نتایج حاصل آمد از قبیل ۱ - حساسیت بسیار شدید مردمی که از بار گران ظلم در عذاب بودند و ۲ - محال بودن فرار از دست^۶ ستمگر جائز. ۱ - هنگامی که اخلاف شیخ صفی‌الدین، یعنی سلسله‌ای از پادشاهان در خونخوارگی بی‌باك و لایعقل، بر ایران حکومت می‌کردند خون مقربان خویشان را چندان ریختند که سریر پادشاهی و سفره و بستر ایشان نیز آلوده گردید، جوانی رستم نام از بزرگان آن زمان سخنی گفته است که در دفتر تاریخ ثبت شده و این است گفته او که «من هرگز از حضور سلطان بیرون نمی‌شوم مگر اینکه قبلاً یقین حاصل کنم که هنوز سر به تن دارم» و تجربه شبانروز وی شاید که مؤید بدگمانی او بوده است. با این همه چنین می‌نماید که تیغ هلاک که به رشته نازکی بر بالای

Vitellius. - ۵

Nero. - ۴

Claudius. - ۳

Caligula. - ۲

Tiberius. - ۱

۶ - بواسطة وسعت متصرفات رومی

سرش آویخته بود خواب این جوان ایرانی را آشفته و آرامش وی را مختل نمی کرده است با آنکه او بخوبی میدانسته است که پادشاه به یک جبین درهم کشیدن با خاکش یکسان تواند کرد ولیکن ضربت تیغ صاعقه یا حمله بیماری فالج نیز مهلک است و بر مرد دانا است که مصائب زندگی را که از آنها گریزی نیست فراموش کند ولذت اوقات زود گذر را غنیمت بشمرد. شاید رستم را که غلام شاه لقب داده بودند از پدر و مادری گمنام در کشوری خریده بودند که وی هرگز آن را نشناخته بوده است و از کودکی چنانش پرورده بودند که با مقررات سخت انضباط در حرمسرای سلطان خو گرفته بود، و نام و مال و عنوان و اعتبار او همه عطایای خداوند گاری بود که ممکن بود آنچه را داده است باز پس ستاند بی آنکه بیدادگری نموده باشد. از دانش رستم، اگر وی را به حقیقت دانشی بود، فایده‌تی حاصل نمی‌آمد جز آنکه عقاید تعصب‌آمیز فرا گرفته را که عادت فکری او شده بود تأیید کند و زبان او لغتی برای هیچ نوع حکومتی نداشت مگر سلطنت مطلق، و تاریخ مشرق زمین به وی می‌آموخت که آدمیان را حال پیوسته بر همین منوال بوده است^۱. قرآن و مفسران این کتاب آسمانی نیز به تکرار این عقیده را در ضمیر او تلقین کرده بودند که پادشاه خان پیغمبر اسلام و صبر نیکوترین فضایل مردم مسلمان است و بر رعیت واجب است اطاعت مطلق از پادشاه نمودن^۲ اما فکر رومیان متفاوت بود و مستعد قبول بردگی نبود. اینان که در زیر بار گران مفساد و فشار نیروی جنگی خویشتن پایمال شده بودند معذک دیرزمانی عواطف یا لاقل افکار اجداد آزاده خود را حفظ کردند هل وی دیوس^۳ و ترازیا^۴ و تاسیت^۵ و پلینی^۶ درست مانند کی تو^۷ و سیسرون^۸ درس آموخته و پرورش یافته بودند و از مطالعه فلسفه یونانی درست‌ترین افکار فارغ از تعصب درباره عزت و شرف نفس آدمی و اصل و منشاء جامعه متمدن که مردمش حاکم بر امور خویش‌تند و تابع و

۱ - شاردن میگوید که مسافران اروپائی فکر آزادی و اعتدال حکومت ما را در میان ایرانیان منتشر کرده‌اند. باید گفت که این مسافران در حق ایرانیان بد کرده‌اند. ۲ - معلوم نیست گیبون در کجای قرآن آیه‌ای یافته است که سیادت نسبی سلاطین صفوی را تأیید نماید.

۳ - Helvidius. ۴ - Thracea. ۵ - Tacitus. ۶ - Pliny. ۷ - Cato. ۸ - Cicero.

رعیت نیستند بر ضمیرشان نقش بسته بود، و از تاریخ وطن خود نیز به تجربه آموخته بودند که جامعه سیاسی آزاد و مظفر و با فضیلت را محترم بشمرند و از جنایاتی که توفیق قیصر و اگوستوس از آنها حاصل آمده بود سخت نفور باشند و ستمکارانی را که می پرستند و به سفلگی از ایشان به تملق سخن می گویند در باطن تحقیر کنند. رومیان سناتور و عامل دیوان می شدند و از این طریق به مجمع بزرگی راه می یافتند که روزگاری برای همه دنیا قانون گذارده و نامش هنوز مؤید لوايح و فرامین امپراطوران بود و با این همه به کرات با ستمکاران همدستان می شد و به پست ترین مقاصد ایشان تن درمیداد. تی بریوس و امپراطورانی نیز که خود اصول سیاست وی را بکار می بستند کوشیدند که مردم کشی را با توسل به رسوم و مقررات دادستانی به نوعی دیگر جلوه گر کنند و شاید در نهان لذت می بردند که سنا را هم شریک جرائم خود می کنند و هم قربانی آن جرائم و به وسیله همین مجلس بود که رومیان آخرین رابه بهانه گناهان خیالی و برای فضائل واقعی ایشان محکوم نمودند. تهمت زنندگان رسوا و بدنام ایشان چنان سخن می گفتند که گوئی خود وطن پرستانی مستقلند و با هیچ شخصی و گروهی بستگی ندارند و می خواهند که از رومی خطرناکی به پیشگاه سنا که دادگاه وطن او بود شکایت برند و پاداش خدمتی که اینان به جامعه می کردند نقدینه بسیار و نشان افتخار بود، و قضاتی که بنده وار فرمان می بردند می گفتند که ما در حفظ عظمت و مهابت دولتی می کوشیم که به هتک حرمتش پرداخته اند یعنی اهم عمالش را موهون کرده اند. این قضات هر وقت که از وعید ظلم سنگین دلانۀ امپراطور بیشتر لرزان و هراسان بودند بیشتر در مدح حلم و رحم و رأفت وی سخن می گفتند، و ستمکاره مردی که امپراطور بود به حق در دنائت ایشان به دیده حقارت می نگریست و احساسات و عقائد نهانی ایشان را با نفرت آشکار جواب می گفت، نفرتی که سناتوران جملگی مشمول آن بودند.

۲ - تقسیم اروپا به چند کشور مستقل، که بواسطه مشابَهت کلی در دین و زبان و رسوم و مقررات زندگی اجتماعی به هم پیوسته اند، نتایج بسیار سودمندی برای آزادی ابناء بشر به بار آورده است. ستمکاره ای که در این زمان نه در ضمیر خود و نه در مردم کشورش نیروی مقاومتی نیابد فشار ملائم موانع را احساس می کند، و

این موانع عبارتند از مثال همگنان و بیم ملامت گویان و پند متحدان و ترس از دشمنان. و اگر به خشم سلطان گرفتار آمده‌ای، از تنگنای سرزمینی که در زیر سیطره ستمگر است فرار کند به آسانی در اقلیمی با سعادت تر پنگاهگاهی مأمون از خطر می‌یابد و مالی به کف می‌آورد در خور هنرمندی و شایستگی خود، و می‌تواند به آزادی شکایت کند و شاید وسائل انتقام ستدن را نیز به دست آورد. و لیکن امپراطوری روم که دنیائی را اشغال کرده بود چون به دست یک تن افتاد دنیا برای دشمنان آن یک تن زندانی شد مصون اما تیره و ملال‌انگیز. برده امپراطور ستمگری که قدرت مطلق داشت خواه آن که محکوم به کشیدن بارگران زنجیر زراندد عمل دیوان یا عضویت سنا در رم بود، خواه آن که بر فراز صخره بی‌آب و علف سری فوس^۱ یا کرانه‌های یخ زده دانوب^۲ محکوم به تحمل رنج تبعید و فرسودن جان و عمر هر دو با خاموشی و نومیدی در انتظار عاقبت کار خود بسر می‌بردند زیرا که ایستادگی نمودن باعث هلاک و گریز امکان ناپذیر بود. اسیری در تنگنای زندان ستمگر گرفتار، از هر طرف که می‌نگریست دریای بی‌کران یا سرزمینهای بی‌پایان می‌دید که عبور از آنها ممتنع بود و اگر فرار می‌کرد محال بود که شناسند و نگیرندش و دگرباره به نزد خداوندگار خشمگین بازش نگردانند. در آن سوی مرزهای امپراطوری نیز چشمان نگرانش چیزی در نمی‌یافت مگر اقیانوس و بیابانهای هائل بی‌کشت و زرع، و عشائری از اقوام کم فرهنگ که دشمنی می‌نمودند و سهمگین خوی بودند و به زبانی ناشناخته سخن می‌گفتند، یا ملوک مستقلی که به خرسندی جان^۳ فراری محکوم به مجازات را فدا می‌کردند تا مشمول حمایت امپراطور شوند. سیسرون به مارسلوس^۴ تبعید شده گفت «به هر کجا که روی به یاد داشته باش که همچنان در ید قدرت جهانگشای فاتحی.»

۱ - Seriphus سری فوس جزیره‌ای بود سنگی در دریای اژه که ساکنانش را بواسطه جهل و گمنامی محقر می‌شمردند. تبعیدگاه اووید شاعر رومی را همه می‌شناسند به سبب آه و زاری او که به حق بود اما در خور مردان نبود. چنین می‌نماید که به اووید فرمان دادند که رم را در موعدهی مقرر ترک کند و خویشان را به تومی منتقل نماید، و نگهبان و زندانبان ضروری نبود.

۲ - Danube در ایام فرمانروائی تی‌بریوس سواری جنگاور برای پناه بردن به نزد پارتیان از کشور خود گریخت اما در تنگه سیسیل از پیشرفتن بازش داشتند و لیکن کاری که او کرد مثالی خطرناک نبود و تی‌بریوس ستمگر که نافرمانی را تحمل نمی‌کرد سوار مذکور را لایق مجازات ندانست.

۳ - Marcellus

فصل اول

وسعت و مفهوم کلی امپراطوری روم

مهمترین متصرفات رومیان در دوران جمهوری بدست آمد و امپراطوران غالباً به حفظ و حراست سرزمینهایی که به تدبیر و سیاست سنای روم و بر اثر کوشش رقابت آسیزکنسولها و به مدد روح دلیر و رزمخواه مردم گشوده شده بود راضی بودند و به آن اکتفا میکردند. هفت قرن اول عبارت بود از یک سلسله فتوحات سریع پی در پی و لیکن تقدیر چنان خواسته بود که اگوستوس نقشه های جاه طلبانه امپراطوری را برای سراسر کره زمین یکباره رها کند و در رأی و تدبیر مجامع مشورتی حکومتی روح اعتدال و میانه روی بدمد. اگوستوس به مناسبت وضع خود و طبعی که داشت میلش به صلح بود و هم به این علت به آسانی دریافت که روم با همه رفعت قدرو منزلت اگر بخت خویشتن را در میدان نبود بیآزمایدیم زیان بیشتر و امید سود کمتر است و جنگ کردن در نواحی دور هر روز مشکلتر و نتیجه اش نامعلومتر و سرزمین تازه مسخر شده بنیانش متزلزل تر و فایده اش کمتر. تجربه ای که اگوستوس اندوخته بود مؤید اندیشه های درست و مفید او شد و برای او یقین حاصل گشت که خود به نیروی حزم و تدبیر رأی میتواند به آسانی هر نوع امتیازی را که شأن امپراطوری روم و امنیت آن ایجاب میکند از هول انگیزترین بیگانگان^۱ بگیرد. وی بجای آنکه شخص خویشتن

۱ - در متن انگلیسی کلمه barbarian آمده است که در اول به معنی عجیب بوده یعنی کسی که از قومی بیگانه باشد و دارای فرهنگ یا دینی دگر، و در عهد قدیم به مردم غیر یونانی یا نامسیحی اطلاق می شده است و نیز به اقوام کم فرهنگ اروپائی.

یا لشکریانش را در معرض تیرهای پارتیان قرار بدهد بوسیله عهدنامه‌ای که شرف و احترام روم در آن ملحوظ بود همهٔ رایتهای از دست رفته و اسیرانی را که در شکست کراسوس^۱ گرفتار آمده بودند به روم بازگردانید .

در اوائل سلطنت اگوستوس سرداران او کوشیدند که حبشه و یمن را مسخر کنند و قریب به هزار میل پیش رفتند و به جنوب مدار رأس‌السرطان رسیدند اما گرمی هوا مهاجمان را بزودی عقب راند و بومیان بی‌آزار این نواحی دورافتاده در پناه آن از خطر برکنار ماندند . ممالک شمالی اروپا به زحمت و خرج نمی‌ارزید زیرا که جنگلها و مردابهای آلمان مسکن انبوهی کثیر از یکی از اقوام کم فرهنگ اما دلیر و پرتوان بود که زندگی جدا از آزادی را پست و حقیر می‌شمردند و باآنکه در حملهٔ اول چنان می‌نمود که در مقابل عظمت و نیروی روم تسلیم شده‌اند در اندک زمانی از سر نو میدی‌کاری کردند بسیار مهم که بمدد آن استقلال خود را بازیافتند و اگوستوس را نیز یادآور شدند که اقبال هم بلندی دارد و هم پستی . پس از مرگ این امپراطور وصیت‌نامه او را درسای رم در حضور جمع خواندند . میراث گرانبھائی که وی برای جانشینان خود برجای گذاشت پندی بود و آن این که امپراطوری را محدود کنند به حدود و ثغوری که گوئی دست طبیعت به منزله مرزی و برج و باروئی محکم در اطراف آن قرار داده بود . این مرز طبیعی از طرف مغرب اقیانوس اطلس ، از طرف شمال رود رن^۲ و رود دانوب ، از طرف مشرق رود فرات و از طرف جنوب شنزارهای عربستان و افریقا بود .

از جهت آرامش و آسایش عالمیان این مایهٔ بسی خشنودی بود که جانشینان اگوستوس به علت ترس و فسق و فجور بسیار روش اعتدال‌آمیزی را که وی به حکمت و خردمندی توصیه کرده بود پذیرفتند و بکار بردند . قیصرهای اولین که معمولاً یا در پی خوشگذرانی بودند یا در کار ظلم و تعدی نه خود را به سپاهیان خویشان می‌نمودند و نه در متصرفات روم ظاهر می‌شدند و نه یارای تحمل آن را داشتند که سرزمینهای را که بطالت و تن‌آسانی ایشان به دست غفلت و فراموشی سپرده بود ،

سرداران ایشان به دلیری و تدبیر جنگ غصب کنند. اگر از رعایای قیصر کسی به جنگاوری شهره می‌شد شهرت او را تجاوزی گستاخانه به حقوق و امتیازات شخص امپراطور می‌شمردند و از این رو تکلیف هر سرداری و نیز سود و منفعت وی در آن بود که مرزهای را حفظ کند که به دست او سپرده بودند و آرزوی مسخر کردن سرزمینهای تازه را در دل نپرورد که خطر چنین کاری برای او کمتر از خطر آن برای ییکانگان مغلوب گشته نبود.

تنها متصرفه‌ای که در قرن اول مسیحی به امپراطوری روم الحاق شد ناحیه بریتانیاست و فقط در این مورد است که جانشینان ژول سزار^۱ و اگوستوس بر آن شدند که از روش قیصر پیروی کنند نه از دستورهای اخلاقی اگوستوس. نزدیکی بریتانیا به ساحل گال^۲ جانشینان قیصر و اگوستوس را به جنگ تشویق می‌کرد و خبر خوش آیند و لیکن ناموثقی که از وجود مروارید در آبهای مجاور بریتانیا حکایت می‌کرد طمع ایشان را برمی‌انگیخت، و چون بریتانیا را دنیائی مشخص و از همه جا مجزا می‌دانستند پس تصرف آن را انحراف از روش کلی خود در باب توسعه ندادن حدود اروپائی امپراطوری روم به شمار نمی‌آوردند. پس از جنگی که تقریباً چهل سال دوام یافت و احمق‌ترین امپراطورها آن را آغاز کرد و بدکارترین ایشان ادامه‌اش داد و ترسنده‌ترین ایشان آن را به آخر رسانید، قسمت اعظم این جزیره طوق تابعیت روم را برگردن نهاد. طوائف مختلف بریتانیائی دلاوری داشتند اما تدبیر جنگ نداشتند و آزادی را دوست می‌داشتند و لیکن روح اتحاد و یگانگی در ایشان نبود و به خونخوارگی و درنده‌خوئی سلاح جنگ برمیگرفتند اما در کارشان ثباتی نبود و اسلحه خود را یا تسلیم دشمن می‌کردند یا برضد هم بکار می‌بردند و تا زمانی که تن به تن می‌جنگیدند پی در پی مغلوب می‌شدند. نه پایداری کاراک تا کوس^۳ و نه

۱ - Julius Caesar. ۲ - Gaul. ناحیه‌ای از امپراطوری قدیم رم و شامل فرانسه و بلژیک و شمال

ایتالیا و قسمتهائی از هلند و آلمان و سویس. ۳ - Caractacus یکی از رؤسای قبائل بریتانیائی

که در نیمه اول قرن اول میلادی در مقابل هجوم رومیان ایستادگی کرد.

نومیدی و از جان گذشتگی بودیسیه^۱ و نه غیرت و تعصب فرقه دروئید^۲ نتوانست بلای اسارت را بگرداند یا درمقابل پیشرفت منظم و مداوم سرداران امپراطوری روم پایداری کند، سردارانی که جلال و عظمت ملی را درهنگامی حفظ می کردند که ضعیف ترین یا فاسدترین و بدکارترین ابناء بشر مقام سلطنت را رسوا و ننگین می کرد. درست در همان وقتی که دومیسیان^۳ در قصر خویشان محبوس و گرفتار خوف و دهشتی بود که خود در دیگران برانگیخته بود لشکریان وی به رهبری آگ ریکول^۴ پرهیزگار نیروی به هم پیوسته طوائف کلدونی^۵ را در دامن سلسله کوههای گرامپیان^۶ شکست دادند و کشتیهای او در ضمن سفر تفحصی در مواضع دریائی ناشناخته و خطرناک نیروی جنگی رومیان را در هر قسمت این جزیره نمایش دادند تا خلأ قدرت روم را ببینند. با این نبرد فتح بریتانیا را کاری انجام پذیرفته می شمردند و نقشه آگ ریکول آن بود که ایرلند را به آسانی مغلوب و به این طریق پیشرفت خود را کامل کند و به عقیده او یک فوج یا گروهی از امدادیان برای این کار کافی بود و با بهتر کردن وضع جزیره غربی (ایرلند) ممکن بود آن را به صورت متصرفه ای ارزنده درآورد. وی چنان می پنداشت که اگر امید نیل به آزادی را زائل کند و آزادی نواحی دیگر را که نمونه ای بود در برابر چشمان ایشان از میان بردارد مردم بریتانیا بار زنجیر اسارت را به اکراه و بیزاری کمتر حمل کنند. اما صفات ممتاز آگ ریکول و قدرو کفایت او باعث عزل وی از حکومت بریتانیا و الی الابد مانع اجراء نقشه مدبرانه و عظیم او برای جهانگشائی گردید. پیش از عزیمت، این سردار با حزم و تدبیر موجبات امنیت بریتانیا و سلطه و فرمانروائی روم را در این ناحیه فراهم آورده بود، و چون مشاهده کرده بود که دوخلیجی که در مقابل هم قرار گرفته اند و اکنون به خلیجهای اسکاتلند موسومند این جزیره را تقریباً بدو قسمت نامتساوی تقسیم می کنند،

۱ - Boadicea ملکه انگلیس که خواست علیه رومیان شورش کند. ۲ - Druids فرقه ای مذهبی در بریتانیا و ایرلند و فرانسه قدیم که پیش از مسیحی شدن اقوام سلتی نفوذ بسیار داشتند و عبارت بودند از گروهی از قضات و کاهنان و غیب گویان و شاعران و دیگر کسان. ۳ - امپراطور روم که از سال ۸۱ تا ۹۶ بعد از میلاد سلطنت کرد. ۴ - Agricola. ۵ - Caledonian اسکاتلندی کلدونیه اسم قدیم اسکاتلند. ۶ - Grampian سلسله جبالیه که از وسط اسکاتلند عبور و آن را بدو قسمت می کند.



مجسمه تیبریوس با پوششی حجاب وار که بر سر می افکندند وی دومین
امپراتور روم بود و از سال ۱۴-۳۷ میلادی فرمانروائی کرد

درسراسر این فاصله باریک و در مسافت چهل میل یک سلسله پایگاههای نظامی قرار داده بود. این پایگاهها بعد در زمان سلطنت آنتونیوس پیوس^۱ به وسیله باروئی که بر روی شالوده سنگی بنا شده و سطح فوقانی آن پوشیده از مرغ بود مستحکمتر گردید. این دیوار آنتونیوس را که در فاصله کمی از شهرهای جدید ادنبورگ و کلاسکو قرار دارد سرحد متصرفه روم تعیین کردند. مردم بومی کلدونیه (اسکاتلند) در دورترین نقطه شمالی این جزیره استقلال بی قید و بند خود را حفظ کردند و در نگاهداری آن مدیون دلاوری و نیز فقر و مسکنت خویشان بودند. حملات این مردم به کرات دفع می شد و ایشان خود مغلوب می گشتند و به کیفر می رسیدند اما کشورشان هرگز مسخر نگردید. مالکان زیباترین و غنی ترین اقالیم کره زمین کوهستانهای اندوهبار وتیره و تار اسکاتلند را که در معرض حمله طوفانهای سهمگین زمستانی بود و نیز دریاچه های پوشیده از مه کبود رنگ و بوته زارهای سرد و متروکی را که بومیان نیمه وحشی عربان بر روی آنها در پی غزالان بیشه ها میدویدند، به چشم حقارت می نگرستند و از آنها روگردان بودند.

چنین بود وضع مرزهای امپراطوری روم و اصول و قواعد ملک داری امپراطوران از درگذشت اگوستوس تا جلوس تراژان براریکه سلطنت. این فرمانروای کوشنده پرهیزگار که مانند سربازی تربیت شده و درس آموخته بود دارای ذوق و استعداد طبیعی در فرماندهی بود. جنگها و فتوحات مختلف در روش صلح خواهانه پیشینیان او وقفه هائی به وجود آورده بود اما پس از مدتی مدید افواج^۲ لشکر روم امپراطوری را دوباره در مقام فرماندهی می دیدند که حرفه اش سپاهی گری بود. نبردهای نخستین تراژان علیه اقوام داسیائی^۳ بود که جنگجوترین مردم بودند و در ماوراء رود دانوب زندگی میکردند و در دوران سلطنت دومیسیان با گستاخی تمام به شکوه و عظمت امپراطوری لطمه زده بودند. گذشته از نیروی جسم و سفاکی طبع که خاص

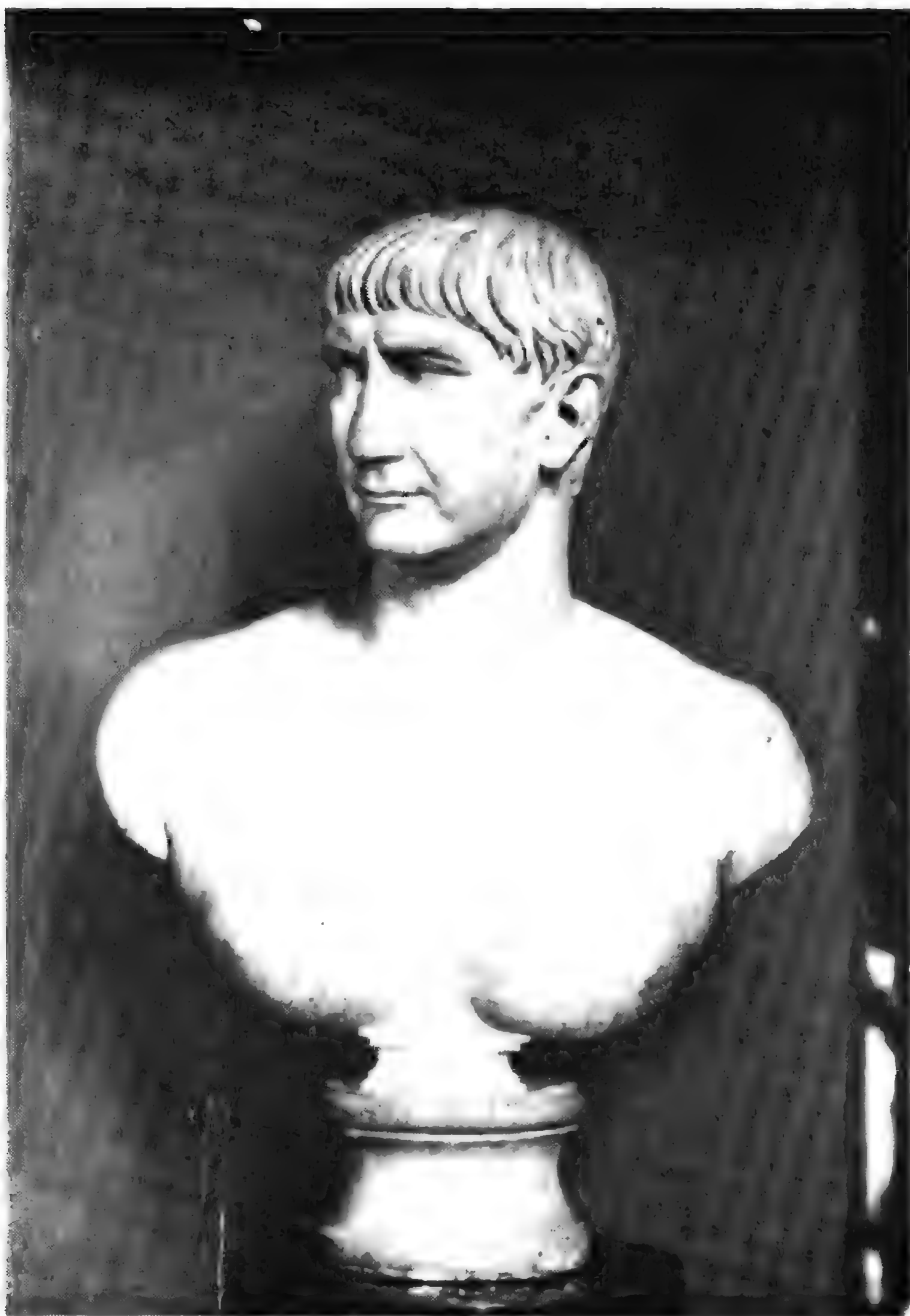
۱ - Antonius Pius در متن انگلیسی کلمه legion است که در روم قدیم عبارت بوده است

از ۳۰۰۰ الی ۶۰۰۰ سرباز پیاده و گروهی سوار. ۲ - Dacia داسیا ناحیه ای از امپراطوری روم قدیم میان رود دانوب و جبال کارپاتی. این سلسله جبال فاصله میان لهستان و چکسلواکی است و تا مرکز رومانی پیش میرود.

اقوام کم فرهنگ است این مردم به علت شور ایمان و عقیده راسخ به تناسخ روح و جاوید بودن آن، زندگی را پست و حقیر می‌شمردند. دسه بالوس^۱ پادشاه داسیا ثابت کرد که حریف تراژان است و از او کمتر نیست و نه از بخت خود نومید شد و نه از طالع مردم تا آن که به اقرار دشمنانش سرمایه تدبیر و دلاوری همه را در این راه تمام کرد. این جنگی که بایدش در یاد نگاهداشت، پنج سال دوام یافت و مخاصمه جز اندک زمانی ترك نشد و چون امپراطور بی هیچ مانعی می‌توانست همه نیروی دولت را در این راه به کار ببرد، جنگ عاقبت با شکست قطعی اقوام کم فرهنگ پایان یافت. محیط دائره متصرفه جدید داسیا که اشغالش تخلف دوم از اصل اگوستوس بشمار می‌رود، تقریباً هزار و سیصد میل و حدود طبیعی آن در چهار جهت عبارت بود از رود دنیستر^۲ و رود تائیس^۳ یا تی بیس کوس^۴ و دانوب سفلی و دریای اوگزین^۵. هنوز علائم و آثاری از یک جاده نظامی مشهود است که از سواحل دانوب تا نزدیکی بندر کشیده می‌شود. بندر در تاریخ قرون جدید مشهور و سرحد دو امپراطوری روس و عثمانی است.

تراژان جوینده نام بود و تا زمانی که ابناء بشر هلاک کنندگان خود را بیشتر از بانیان خیر بستانند عطش کسب افتخار جنگی پیوسته از صفات مذموم اشخاص بلند مقام خواهد بود. مدح و ثنای اسکندر که شاعران و مورخان بسیار در هر عصری آنرا گفته و نوشته بودند آتش خطرناک رقابت را در ضمیر تراژان برافروخت و امپراطور روم بر آن شد که مانند اسکندر به عزم جنگ با مردم مشرق زمین لشکر کشی کند و لیکن آه می‌کشید و افسوس می‌خورد که با کبر سن امیدی برایش نمانده است که هرگز در بلند آوازی با فرزند فلیپ مقدونی برابری کند. معذک پیشرفت تراژان با همه زود گذری سریع بود و چنان می‌نمود که پیشرفت واقعی باشد. پارتیان منحنط که بواسطه اختلافات داخلی درهم شکسته بودند در برابر لشکریان او راه فرار درپیش گرفتند و تراژان به موازات رود دجله از جبال ارمنستان

۱ - Decebalus. - ۲ Dniester. - ۳ و ۴ - Tibiscus یا Theiss نام رودیست که از هنگری و یوگوسلاوی می‌گذرد و به دانوب می‌ریزد. ۵ - Euxino. اسم قدیمی دریای سیاه.



نیم تنه تراژان

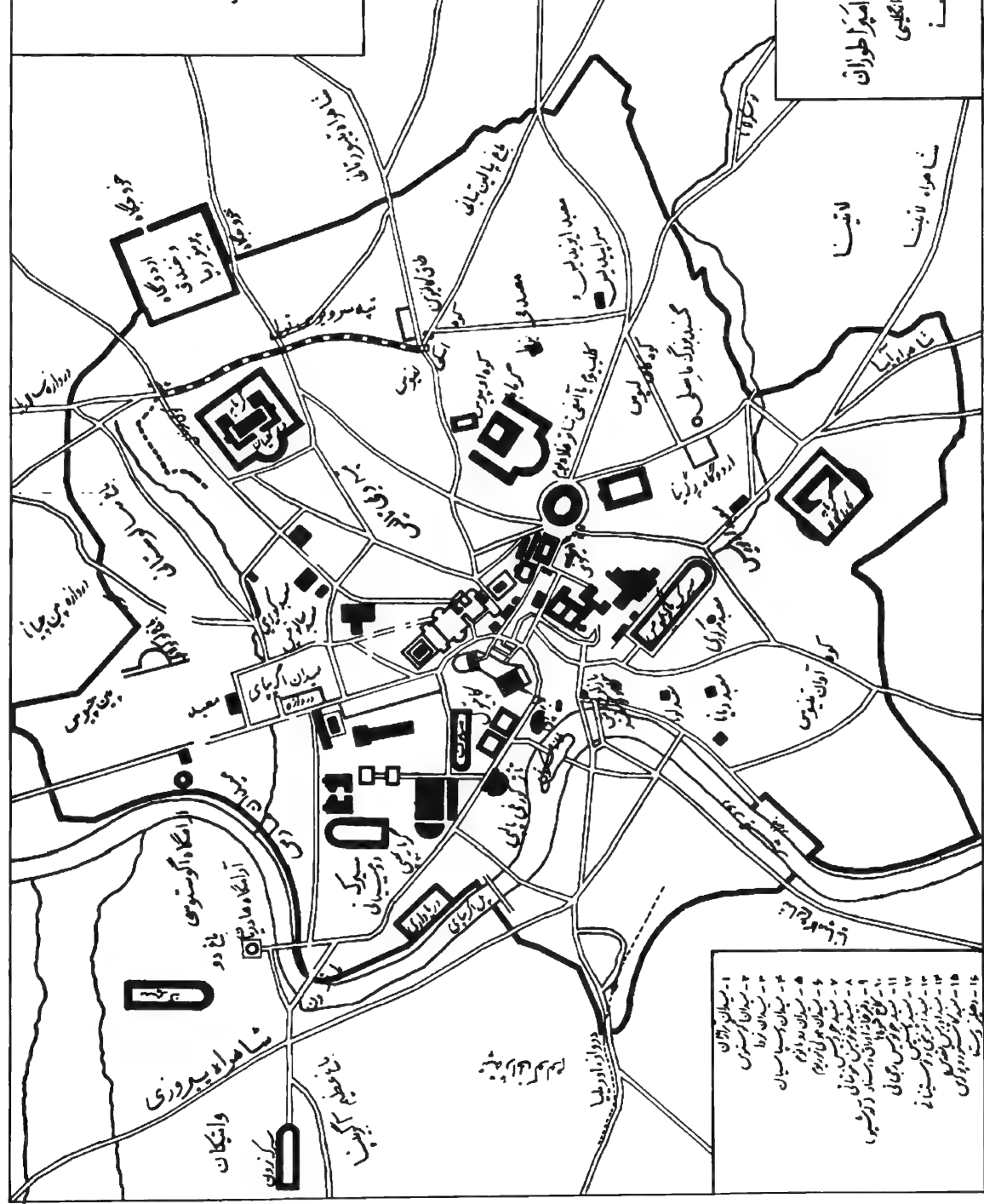
هادریان سرتسلیم فرود آورد. نخستین کار هادریان در دوران سلطنتش رها کردن متصرفات شرقی تراژان بود. وی حق انتخاب پادشاهی مستقل را به پارتیان بازگردانید و پادگانهای رومی را از ارمنستان و بین النهرین و آشور فراخواند و طبق اصلی که اگوستوس نهاده بود باردیگر رود فرات را سرحد امپراطوری روم کرد. مردمی که به انتقاد و عیبجوئی درباره اعمال ظاهری و مقاصد باطنی فرمانروایان حکم می کنند اقدام هادریان را که ممکن بود به حزم و تدبیر و به اعتدال طبع او نسبت بدهند از رشک و حسد وی دانستند و به علت آن که مزاج طبع او تغییر پذیر و دارای عواطف و افکاری بود گاه بسیار پست و گاه بسیار بلند شاید مردم به حق درباره او بدگمان بودند. اما هادریان با اقدام خود اذعان کرد که قادر به حفظ متصرفات تراژان نیست و به این طریق برتری سلف خود را به بارزترین وجهی آشکار کرد چندان که به از این کردن بیرون از توانائی او بود.

میان روح جنگ طلب و بلند پرواز تراژان و حزم و اعتدال جانشین او تفاوتی بس عجیب بود همچنان که بی قراری هادریان و فعالیت او در مقایسه با آرامش و سکون آنتونیوس پیوس قابل ملاحظه بود. زندگی هادریان تقریباً سفر دائم بود و وی به چندین هنر آراسته و هم سرباز و هم سیاستمدار و هم دانشمند بود و در انجام دادن تکالیف خود طبع دانش جوی خویشتن را نیز راضی و خشنود می کرد و بی توجه به اختلافات فصول و اقالیم، پیاده و سربرنه از روی برفهای کلدونیه و دشتهای گرم و مرطوب مصر علیا می گذشت و هیچ یک از متصرفات روم نبود که در دوران سلطنت این پادشاه به حضور او مفتخر نشده باشد. ولیکن زندگی آرام آنتونیوس پیوس همه در داخل کشور ایتالیا گذشت و در بیست و سه سالی که امور حکومت به رهبری وی اداره می شد درازترین سفر این فرمانروای نیکو فطرت همانا سفر او از قصر سلطنتی در رم به عزلت گوشه ای در ویلای لانوویانی^۱ بود.

با وجود این اختلاف روش شخصی، هادریان و هر دو فرمانروای آنتونینی نیز اسلوب اگوستوس را برگزیدند و موافق آن عمل کردند و درنیل به هدف او که

در عهد سلطنت امیر طرزان
مقیاس به یارد انگلیسی
۱

- ۱۷- روان خلیجی
- ۱۸- روان آنگاروس
- ۱۹- مسجد بزرگ
- ۲۰- مسجد کوچک
- ۲۱- بازار
- ۲۲- سرای کهنه
- ۲۳- سرای آفریقا
- ۲۴- سرای آفریقا
- ۲۵- سرای آفریقا
- ۲۶- سرای آفریقا
- ۲۷- سرای آفریقا
- ۲۸- سرای آفریقا
- ۲۹- سرای آفریقا
- ۳۰- سرای آفریقا
- ۳۱- سرای آفریقا
- ۳۲- سرای آفریقا
- ۳۳- سرای آفریقا
- ۳۴- سرای آفریقا
- ۳۵- سرای آفریقا
- ۳۶- سرای آفریقا
- ۳۷- سرای آفریقا



- ۱- مسجد آفریقا
- ۲- مسجد آفریقا
- ۳- مسجد آفریقا
- ۴- مسجد آفریقا
- ۵- مسجد آفریقا
- ۶- مسجد آفریقا
- ۷- مسجد آفریقا
- ۸- مسجد آفریقا
- ۹- مسجد آفریقا
- ۱۰- مسجد آفریقا
- ۱۱- مسجد آفریقا
- ۱۲- مسجد آفریقا
- ۱۳- مسجد آفریقا
- ۱۴- مسجد آفریقا
- ۱۵- مسجد آفریقا
- ۱۶- مسجد آفریقا

حفظ مقام ارجمند و نام بلند امپراطوری و سعی نمودن درافزایش حدود و ثغور آن بود پایداری کردند و به هر طریقی که شرافتمندانه بود درطلب دوستی اقوام کم فرهنگ سعی نمودند و کوشیدند تا به عالمیان ثابت کنند که دولت روم برتر از آن شده است که به وسوسه جهانگشائی طالب متصرفات بیشتر باشد و انگیزشی جز عشق به نظم و آرامش و عدل و داد در او نیست، و مدتی دراز یعنی چهل و سه سال تمام زحماتی که ایشان در راه صلاح و صواب کشیدند سرانجام به کمال مطلوب نایل آمد و به جز چند نبرد کوچک که به منزله تمرین و زور آزمائی برای افواج مرزی بود سلطنت هادریان و آنتونیوس پیوس دورنمای زیبای صلح جهانی را عرضه میکند. ملل اقصی نقاط زمین نام روم را محترم می داشتند، و طوائف درنده خوی کم فرهنگ اختلافات خود را به حکمیت امپراطور می گذاشتند، و مورخی از معاصران این دو پادشاه حکایت میکند که چگونه خود به چشم خویشتن دیده است که سفیران کشورهای دیگر به التماس می خواستند که به افتخار دخول در صف رعایای پادشاه نائل شوند و تقاضای ایشان رد می شد.

برای تلخیص کتاب . آقای دی . ام . لو شرح قوای جنگی روم و متصرفات آن را
از این قسمت حذف کرده است . م

مفهوم کلی امپراطوری روم

این شرح مفصل و شمارش متصرفات روم، که از اجزاء درهم شکسته آن چندین مملکت مقتدر به وجود آمد، شاید ما را برآن دارد که کبر و نخوت و جهل و غفلت پیشینیان را ببخشائیم. گسترش سلطه روم و نیروی مقاومت ناپذیر امپراطوران و رفق و اعتدال واقعی یا تصنعی ایشان مردم آن روزگار را چندان متحیر کرده بود که کشورهای دورافتاده امپراطوری را رها کردند تا کم تمدن بمانند و از استقلال برخوردار باشند، و در آنها به دیده حقارت نگریستند و گاه نیز فراموششان کردند، و کم کم خود را به ناحق مجاز دانستند که کره زمین را به غلط قلمرو سلطنت روم انگارند. اما کیفیت طبعی و دانش مورخ امروزم چنانست که وی را بیانی دقیق تر

و منطقی‌تر باید. چنین مورخی اگر بگوید که عرض امپراطوری روم از دیوار آنتونیوس و حدود شمالی داسیاتا جبال اطلس و مدار رأس السرطان بیش از دوهزار میل و طول آن از اقیانوس غربی^۱ تا رود فرات بیش از سه هزار میل بود، و شرح دهد که بهترین قسمت آن در منطقه معتدله میان بیست و چهارمین درجه و پنجاه و ششمین درجه عرض جغرافیائی در شمال خط استوا قرار داشت و وسعتش چنان که می‌گفته‌اند بیش از یک میلیون و ششصد هزار میل مربع و قسمت اعظمش زمین حاصلخیز و کشتزارهای آبادان بوده است، نقشی درست‌تر از عظمت روم در ذهن خواننده می‌نگارد.

۱ - نام قدیم اقیانوس اطلس.

فصل دوم

اتحاد و رونق داخلی امپراطوری روم . متصرفات روم
آثار و ابنیه مهم رومی . پیشرفت زراعت

عظمت روم را نباید تنها با مقیاس سرعت فتوحات و وسعت متصرفات آن
سنجید . سلطان سرزمین بیابانی روسیه بر قسمت بزرگتری از کره زمین فرمانروائی
می کند . اسکندر در هفتمین تابستان پس از عبور از تنگه هلس پونت^۱ یادگارهایی
از فتوحات خود در کنار رود هی فاسیس^۲ بنا نهاد . در مدتی کمتر از یک قرن ، چنگیز
شکست ناپذیر و دیگر سلاطین مغول و همژاد او به سفاکی و خونخواری ، هلاک
و ویرانی بسیار در عرصه پهناور حکومت زود گذر خود ببار آوردند ، حکومتی که
قلمروش از دریای چین تا مرزهای مصر و آلمان بود . ولیکن عمارت محکم اساس
فرمانروائی روم را حکمت و تدبیر قرون برپای کرده و آن را محفوظ نگاهداشته بود .
متصرفات مطیع و فرمانبردار تراژان و امپراطوران آنتونینی به مدد قانون به هم
پیوسته و به زیور انواع هنر آراسته و مزین بود و با آنکه گاهگاهی مأموران این
نواحی از قدرتی که به وکالت حکومت مرکزی به ایشان محول شده بود سوء استفاده
می کردند و به این طریق زیانهای به بار می آمد ، اصول کلی حکومت ساده و حکیمانه
بود و به خیر و صلاح مردم . مردم این نواحی در دین پدران خود پایدار می ماندند

و از جهت افتخارات و مزایای مملکتی به تدریج موافق انصاف و موازین قانونی بر منزلت ایشان می‌افزود و با فاتحان خود همپایه می‌شدند.

الف - سیاست امپراطوران و سنای روم تا آن جا که مربوط به مذهب بود از حسن اتفاق میان اقوام تابع امپراطوری مؤید به تأیید فکری مردم بصیر بی تعصب و عادات و رسوم دینی اوهام پرستان بود. انواع مختلف رسوم پرستش در قلمرو حکومت روم رائج بود و عامه مردم همه را درست می‌دانستند و خردمندان همه را یکسر باطل می‌شمردند و عمال دولت^۱ همه را به یک اندازه مفید می‌دانستند، و به این طریق حس تسامح نه فقط باعث آمد که مردم در عقاید به دیده اغماض و مساهلت بنگرند بلکه سبب شد که در امور دینی نیز میان ایشان وفاق و هم‌آهنگی به وجود آید.

اوهام پرستی مردم نه به تلخی مناقشات عالمان دین آمیخته بود و نه به زنجیر اصول نظری مقید و پابسته. مشرک مؤمن با آن که محبانه به مراسم قومی خود دل بسته بود اعتبار دیگر ادیان روی زمین را نیز بی‌هیچ شکی تأیید می‌کرد. حس ترس و حق شناسی و کنجکاوی و احلام یا علائم و نشانها و حتی حادثه‌ای عجیب یا سفری دور، مشرک مؤمن را پیوسته مایل می‌کرد که بر اصول عقاید دینی و نیز بر عدد خدایان نگاهبان خود بیفزاید. در منسوج سست بافت اساطیر بت پرستان تار و پودهای گوناگون دیگر مخلوط شده بود که نامتجانس نبود. به محض این که گفته می‌شد که حکیمان دانا یا دلیر مردان توانا که عمر خود را برای خیر و صلاح کشور صرف کرده یا جان خویشان را در این راه از دست داده بوده‌اند به مقام خدائی برپرده و قادر و جاودان گشته‌اند جملگی بر این قول متفق می‌شدند که چنین کسانی اگر مستحق پرستش نباشند لا اقل همه مردم روی زمین باید ایشان را محترم بدانند. خدایان بی‌شمار بیشه‌ها و جویبارهای بسیار و افزون از هزار، هریک با وفاق و سازگاری در محل خود تأثیر خاص داشتند و رومیانی که به التماس از رود تیبر می‌خواستند که برایشان خشم نگیرد نمی‌توانستند بر مصریان به حقارت بخندند که

۱ - magistrates در روم قدیم بمعنی عمال مهم و صاحب منصبان بلند مرتبت دولت بوده است.

چرا ایشان برای روح پربرکتی که ناظر بر رود نیل است تحفه‌ها نذر کنند. قوای مرئی طبیعت یعنی سیارات و عناصر طبیعی در سراسر عالم یکسان بود پس فرمانروایان نامرئی دنیای معنی را نیز ناچار در قالب‌هایی از افسانه و حکایت مجسم می‌نمودند. هر صفت نیک و حتی بدی صورت خدائی می‌پذیرفت و هر هنری و شغلی و حرفه‌ای در میان خدایان حامی و مددکاری داشت که صفاتش در قدیم‌ترین ایام و دورترین کشورها مقتبس بود از خواص طبعی و خلقی مؤمنان به آن خدا. جامعه خدایانی چنین که هریک را میلی و مصلحتی و خوئی بود با دیگران متفاوت، در هر مسلکی و دینی به فرمانروائی بزرگ محتاج بود که به دست مدارا ایشان را در حد خود نگاهدارد، و با پیشرفت معرفت و فن تملق گوئی این فرمانروای بزرگ کم کم به صفات کامل والد جاودانی و سلطان قادر مطلق متصف گردید. روح مسالمت و مدارا در روزگاران قدیم چنان بود که ملتها به تفاوت ادیان خود کمتر توجه داشتند تا به شباهتی که در آداب و رسوم عبادت ایشان موجود بود. یونانی و رومی و اقوام کم فرهنگ چون در عبادتگاه رو به محراب می‌ایستادند به آسانی باور می‌کردند که خدایانی که هر قوم می‌پرستند درست همان خدایان اقوام دیگرند با این فرق که آداب و رسوم پرستش و اسامی این خدایان در هر ملتی متفاوت است. اساطیر جمیل و ممتاز همرا دین دنیای قدیم را که پرستش خدایان متعدد بود بشکلی درآورد زیبا و تقریباً منظم و مرتب و پیرو یک اصل و قاعده.

فلاسفه یونان اصول و موازین روش نیک و بد را از جوهر وجود انسان استنتاج می‌کردند نه از ماهیت ذات الهی و اندیشیدن در ذات الهی را تفحصی بس دقیق و مهم می‌شمردند و در این تحقیق عمیق قدرت و نیز ضعف نیروی ادراک انسانی را آشکار می‌نمودند. از میان چهار مکتب بسیار مشهور فلسفه، رواقیون و پیروان فلسفه افلاطون کوشیدند که مصالح متناقض و متضاد عقل استدلال گر و زهد و دینداری را با هم سازگار کنند و مدارکی بس عالی در اثبات وجود و کمال علو منطق عقلی برجای گذارده‌اند. اما چون ادراک خلقت ماده از قوه تصور ایشان بیرون

بود در فلسفه رواقیون فرق میان صانع و صنع چندانکه باید روشن نبود. اما برعکس این، خدائی که افلاطون و پیروانش وصف می کردند خدائی روحانی بود و بیشتر به نقشی در ضمیر می مانست و جسم و ماده نبود. عقاید پیروان افلاطون و اپیکور چندان قالب مذهب نپذیرفته بود اما دانش مختصر، افلاطونیان را باعث آمد که در رحمت بالغه خداوندی که فرمانروای عالمیان است شک بیاورند و جهل محقق، پیروان اپیکور را برآن داشت که منکر چنین رحمتی بشوند. روح تفحص و تحقیق که به انگیزش تقلید بیدار شده و از آزادی مدد یافته بود در میان معلمان فلسفه اختلاف افکنده و چندین فرقه متنازع به وجود آورده بود. اما جوانان زیرک چاره‌جو که از هر سو به آتن یا دارالعلمهای دیگر امپراطوری روم روی می آوردند درهمه جا از معلمان خود می آموختند که در مذهب عامه مردم به دیده تحقیر بنگرند و آن را مردود بشمرند. درواقع چگونه ممکن بود که فیلسوفی افسانه‌های بی اساس شاعران یا حکایات و روایات نامربوط روزگاران قدیم را حقایق ربانی بشناسد و آنها را قبول کند یا آنکه موجودات پرعیب و نقصی را که اگر انسان هم بودند پست و حقیرشان می شمرد چون خدائی بپرستد و ستایش کند؟ با آن که این خدایان دشمنانی نالایق بودند سیمرون برایشان منت نهاد و سلاح منطق و فصاحت را علیه آنان بکار برد اما نوشته‌های هجائی لوسیان^۱ سلاحی بود که بیشتر به کار آمد و مؤثرتر بود و باید به یقین بدانیم که نویسنده‌ای چون لوسیان و واقف به کار جهانیان هرگز جرأت نمی کرد که خدایان کشور خود را مسخره خلق کند اگر در همان ایام این خدایان در نهان مورد تحقیر طبقات روشن فکر و مردم صاحب ذوق جامعه نبوده بودند.

باوجود رواج مسلک بی دینی در عصر امپراطوران آنتونینی هم مصالح و منافع روحانیون و هم معتقدات مردم چندان که باید محترم بود. فلاسفه روم و یونان قدیم در نوشته‌ها و درس‌خان خود نیز از احترام و استقلال منطق فکری دفاع کردند اما در اعمال خود تسلیم احکام قانون و سنت و عادت بودند. ایشان در خطایای عوام الناس بالبخندی به ترحم و شفقت می نگرستند و لیکن با دقت تمام مراسم

۱ - Lucian یونانی است و نویسنده آثار انتقادی طنزآمیز و در قرن دوم میلادی می زیسته است.

مذهبی پدران خود را بجای می آوردند و برحسب عادت با زهد و ادب تمام به درون معابد خدایان پا می نهادند و گاهگاهی تن به این در می دادند که در صحنه اوهم پرستی بازیگری باشند و عقاید ضد خدائی خود را در زیر کسوت روحانیت پنهان کنند. استدلالیانی باخوی و طبعی چنین ، هرگز مایل نبودند که درباره عقاید دینی و روشهای گوناگون نماز و عبادت که در میانشان رائج بود باهم بحث و جدل کنند. برای ایشان تفاوتی نمی کرد که نادانی جماعت مردم به چه شکلی و هیأتی تجسم یابد و هر جا که معبدی به نام ژوپیتر بود چه در لیبی^۱ و چه در فرازالپ و چه در کاپیتول ، در ظاهر با همان اخلاص و احترام دیرین و در باطن به تحقیر پای به درون آن می نهادند.

پس دریافتن این نکته مشکل نیست که موجبی و انگیزشی برای دخول روح مردم آزاری در مجامع دولتی رومی نبوده است. تعصب نامعقول حتی اگر از ایمان و اخلاص بود نمی توانست که عمال دیوان را به کاری برانگیزد که نباید ، زیرا که عمال دیوان خود فیلسوف بودند و مکتبهای فلسفی آتن برای سنای روم قانون طرح کرده بودند. آز و جاه طلبی هم نمی توانست محرك ایشان باشد زیرا که ریاست روحانی در دست همان کسانی بود که حکومت دنیوی را نیز در دست داشتند زیرا که پیشوایان دینی را از میان معروفترین و زبده ترین سناتورها برمیگزیدند و منصب کاهنی اعظم و امور مربوط به آن همیشه متعلق به امپراطوران و از کارهای ایشان بود. امپراطوران به منافع و مزایای دین از جهت رابطه ای که با امر حکومت دارد واقف بودند و قدر آنرا می دانستند و برگزاری اعیاد عمومی را تشویق می کردند زیرا که چنین عیدهایی رسم مردمی و شیوه ادب و مهربانی را به خلق می آموخت. امپراطوران روم غیبه گویی و فالگیری را نیز به منزله وسیله ای مفید و مناسب در تدبیر ملک داری بکار می بردند و این عقیده راسخ و سودمند را که نقض عهد و سوگند دروغ گناه است عظیم و خدایان منتقم قهار دروغگو و پیمان شکن را به یقین در این دنیا یا دنیای دیگر مجازات خواهند کرد چون رشته بسیار محکمی می دانستند

۱ - اسم قدیم رومی و یونانی ناحیه شمالی افریقا در مغرب مصر.

که جامعه را بهم پیوسته میدارد و به همین سبب این عقیده را محترم می‌داشتند . اما در ضمن آن که به منافع کلی دین معترف بودند شک نیز نداشتند که انواع مختلف عبادت و پرستش همه یکسان در حصول نتایج مفید و مطلوب مدد می‌کند و نیز معتقد بودند که در هر کشوری آن دینی متناسب تر با اقلیم و مردم آن کشور است که تجربه و گذشت زمان تأییدش کرده باشد . حسن ذوق و حرص و آز غالباً سبب می‌شد که مجسمه‌های زیبا و خوش سبک ملل مغلوب گشته و زیب و زیورهای که در معابد ایشان بود به غارت برده شود . اما اقوام مغلوب همه در بجای آوردن مراسم مذهبی که از اسلاف خود به ارث برده بودند از گذشت و اغماض و حتی حمایت فاتحان رومی برخوردار بودند . چنین می‌نماید که فقط سرزمین گال از نعمت مساھلت که شامل همه متصرفات روم بوده استثنائاً محروم مانده بوده است . به عذر در ظاهر موجه برانداختن رسم قربانی انسانی کلودیوس وتی بریوس نیروی خطرناک فرقه دروئید را به قهر پایمال کردند و لیکن کاهنان و خدایان ایشان و معابد آنها همچنان برقرار بودند و به آرامش در گمنامی زندگی می‌کردند تا روزی که بنای بت پرستی آخر الامر بکلی منهدم گردید .

شهر رم ، این پایتخت سلطنت با عظمت روم ، پیوسته پر بود از رعایای امپراطور و بیگانگانی که از هر گوشه دنیا به آن روی می‌آوردند و رومیان را به خرافاتی که خود بیشتر دوست می‌داشتند و مذهب وطن ایشان بود آشنا می‌کردند و آداب و رسوم دینی خویشتن را بجای می‌آوردند . هر شهری در امپراطوری روم حق داشت که رسوم قدیم خود را حفظ کند و پاک و خالص نگاه دارد و سنای رم با استفاده از حقی که همه از آن برخوردار بودند بعضی اوقات دخالت می‌کرد تا سیل آداب و رسوم مذهبی بیگانه را مانع آید . مراسم مذهبی و خرافاتی مصریان که از همه پست تر و بدتر بود غالباً ممنوع می‌شد و معابد سراپیس^۱ و ایسیس را منهدم کردند و پرستندگان ایشان را از رم و ایتالیا بیرون راندند . اما حرارت تعصب بر مجاهدات سست و بارد سیاست فائق آمد و تبعید شدگان باز گشتند و گروندگان به

خرافات دینی بیشتر و بیشتر شدند و معابد خدایان باشکوه و جلالی بیش از پیش دوباره ساخته و آراسته شد و سراپیس و ایسیس^۱ عاقبت الامر در جمع خدایان رومی قرار گرفتند و نمیتوان گفت که این گذشت و اغماض انحراف از اصول قدیم حکومت بوده است زیرا در دورانهای گذشته جمهوری نیز که دین رومیان از هر وقت دیگر خالص تر بود، سی بل^۲ و اسکولا پیوس^۳ را با اعزام فرستادگان بسیار و باشکوه و هیبت تمام به رم خوانده بودند، وفاتحان رومی را رسم بر این بود که خدایان نگاهبان شهرهای محاصره شده را به وعده افتخاراتی فزونتر و ممتازتر از آنچه که در وطن خود داشتند تشویق و ترغیب می کردند و به این طریق شهر رم کم کم عبادتگاه همه رعایای امپراطوری شد و حق توطن در آن به همه خدایان مردم سراسر زمین اعطاء گردید.

ب - سیاست آمیخته به تعصب یونانیان مبنی بر خالص نگاهداشتن خون یونانیان قدیم و سماعت از مخلوط شدن آن با خون بیگانه پیشرفت را متوقف ساخت و سقوط آتن و اسپارت را تسریع کرد، ولیکن نبوغ بلند پرواز رم عجب و خویشتن بینی را فدای اشتیاق وافر خود به کسب شهرت و قدرت کرد و هر جا که لیاقتی و هنری در میان غلامان یا بیگانگان یا دشمنان یا مردم کم فرهنگ یافت آن هنر و لیاقت را از آن خویشتن کرد زیرا که این کار را موافق شرف و حزم و تدبیر می دانست. عدد جمعیت آتن در بهترین دوران برومندی آن به تدریج کم شد و از سی هزار به بیست و یک هزار رسید. اما اگر رشد و ترقی جمهوری روم را به دقت مطالعه کنیم می بینیم که با وجود نیاز دائم کلنیها^۴ و قوای جنگی به افراد بیشتر، شمار رومیانی که برده یا تابع نبودند در نخستین سرشماری سرویوس تولیوس^۵ به بیش از هشتاد و سه هزار بالغ نشد. ولیکن پیش از شروع جنگ روم با متحدینش این عدد چندان

۱ - Isis آلهه مصری که خدای باروریست و به صورت زنی مجسم میشود بر تخت نشسته و عصای سلطنت در دست گرفته که تاجی از قرص خورشید و دوشاخ بر سر دارد. ۲ - Cybele الهه طبیعت.

۳ - Aesculapius فرزند آپولون و خدای طب و شفا.

۴ - colonies جماعاتی از رومیان که در خارج از ایتالیا زندگی می کردند اما در امور سیاسی و قضائی و غیر آنها تابع قوانین روم بودند. ۵ - Servius Tullius.

افزایش یافته بود که پیوسته چهارصد و شصت و سه هزار مرد آمادهٔ سلاح برگرفتن برای خدمت به وطن خود بودند. وقتی که متحدین روم ادعا کردند که در استفاده از مزایا و افتخارات باید با رومیان برابر باشند مجلس سنا احتمال جنگ را از ننگ تسلیم بهتر دانست. مردم سام نیوم^۱ و لوکانیا^۲ نسنجیده گستاخی کردند و به عقوبتی سخت گرفتار آمدند. اما دولتهای دیگر ایتالیائی دوباره به ترتیب یکی پس از دیگری کردن به اطاعت نهادند و باردگر از اعضای خانواده جمهوری روم به شمار آمدند و بزودی موجبات زوال آزادی را فراهم آوردند. در حکومتی که موافق با اصول دموکراسی است قدرت حاکمیت در اختیار مردمیست که آن را به کار ببرند و اگر این قدرت در دست انبوهی از مردم سرکش نافرمان بیفتد اول از آن سوء استفاده میکنند و بعد نابودش می‌سازند. اما پس از آنکه حکومت امپراطوران شوراهای عمومی را منحل کرد تفاوت میان رومیان فاتح و ملل مغلوب شده فقط در این بود که در طبقات مختلف رعایا رومیان حائز رتبت اول و منزلات شریفتر بودند و افزایش عدد ایشان با همه سرعتش دیگر در معرض خطرهای سابق نبود با این همه پادشاهان خردمندی که پیرو اصول اگوستوس بودند با دقت هرچه تمامتر شرف و اعتبار رومی بودن را حفظ کردند و در اعطاء این حق به بیگانگان در ضمن گشاده دستی، حزم و تدبیر بکار بردند.

پیش از آنکه مزایای رومیان به تدریج شامل همه مردم امپراطوری بشود امتیاز ایتالیا بر متصرفات روم همچنان محفوظ و برقرار ماند. ایتالیا را بمنزله هسته مرکزی اتحاد عمومی و بنیان محکمی بشمار می‌آوردند که قانون اساسی بر آن استوار بود و ایتالیا خویشتن را زادگاه امپراطوران و منشأ سنای روم یا لاقل مقر و مسکن سناتوران می‌دانست. املاک و اموال ایتالیائیها از مالیات معاف و شخص ایشان در امور قضائی و حقوقی از اعمال قدرت مطلقه حکام مصون بود. در تشکیل هیأت‌های بلدی پایتخت، کار اجرای قوانین همه بدست این هیأتها سپرده شده بود و ایشان

۱ - Samnium کشوری قدیم در مرکز جنوبی ایتالیا. ۲ - Lucania اسم قدیم ناحیه‌ای در جنوب ایتالیا.

تحت نظر عالیترین مصدر قدرت ، وظائف خود را انجام میدادند . از دامنه کوههای آلپ تا آخرین نقطه کالابریا^۱ همه ایتالیائیها رومی به دنیا می آمدند و از تفاوت های جزئی ایشان اثری برجای نمی ماند و به تدریج به هم می پیوستند و درمی آمیختند و به این طریق ملتی بزرگ به وجود آوردند دارای زبان و آداب و عادات و سنن و قوانین مدنی مشترک که خود به تنهایی هم وزن یک امپراطوری نیرومند بود . جمهوری روم به سیاست کریمانه خود می بالید و پاداش او هنر و فضیلت و خدمتگزاری فرزند خوانده های او بود . اما اگر امتیاز رومی بودن را پیوسته محدود به خاندانهای قدیمی کرده بود که در درون حصار شهر رم ساکن بودند این نام جاودانی از بعضی از شریفترین زیورهای خود محروم می ماند . ویرژیل^۲ در مان توا^۳ به دنیا آمده بود و هوراس^۴ نمی دانست که باید خویشان را از مردم آپولیا^۵ بخواند یا از لوکانیا ، و در شهر پادوا^۶ بود که مورخی یافتند لایق نگاشتن شرح جلال و عظمت فتوحات روم . خاندان وطن پرست کی تو^۷ از شهر توس کولوم^۸ ظهور کردند و شهر کوچک آرپی نوم^۹ به وجود ماریوس^{۱۰} و سیسرون مفتخر بود و بعد از رومولوس^{۱۱} و کامیلوس^{۱۲} ماریوس را باید به حق سومین بنیان گذار شهر رم لقب داده باشند و سیسرون پس از آن که کشور خود را از مقاصد سوء کاتالین^{۱۳} نجات داد خود سبب شد که رم برای ربودن نشان پیروزی با آتن در نبرد فصاحت بکوشد .

متصرفات روم

در متصرفات^{۱۴} امپراطوری (چنانکه در فصل گذشته شرح داده ایم) مردم نیروی مؤثری نبودند و از آزادی حکومت مبتنی بر قانون محروم بودند . سنا را نخست اندیشه این بود که دسته های خطرناک توطئه گر را در اتروریا^{۱۵} و یونان و گال درهم شکند زیرا که اینها به مردم می آموختند که چون لشکریان روم به تفرقه افکندن

۱ - Calabria. - ۲ - Virgil. - ۳ - Mantua. - ۴ - Horace. - ۵ - Apulia. - ۶ - Padua. - ۷ - Cato نام سیاستمدار و فیلسوف مشهور رومی که اندکی پیش از میلاد مسیح در گذشت
۸ - Tusculum. - ۹ - Arpinum. - ۱۰ - Marius. - ۱۱ - Rumuls. - ۱۲ - Camillus. - ۱۳ - Cataline. - ۱۴ - یعنی نواحی خارج از ایتالیا که در تحت حکومت روم قدیم بودند
۱۵ - Etruria در مغرب ایتالیا و شامل توسکانی و قسمتی از اومبریا

بر خصم غالب می‌شوند پس با اتحاد می‌توان در برابرشان ایستادگی کرد. ملوک متصرفاتی که بر اثر سخاوت‌مندی یا تظاهر به حق‌شناسی اجازت یافته بودند که اندک زمانی قضیب سلطنت ناپایدار را در دست بگیرند همین که کار مقرر خود را که آماده کردن ملل مغلوب شده برای قبول طوق عبودیت بود به پایان می‌بردند از سلطنت برکنار می‌شدند. شهرها و دولتهای آزادی که جانب روم را نگاه می‌داشتند پاداش می‌گرفتند و اسماً متحد روم می‌شدند و بعد اندک اندک در ورطه بردگی واقعی فرو می‌رفتند. نیروی حاکمیت همه جا در دست عمال سنا و امپراطوران بود و آن قدرت مطلق بود و کسی را برآن نظارتی نبود ولیکن همان اصول خوب و سودمند حکومت که ایتالیا را فرمانبردار و صلح و آرامش را درآن برقرار کرده بود شامل دورترین متصرفات روم نیز شد. رومیان دو تدبیر بکار بردند که بر اثر آن کم کم در متصرفات امپراطوری ملتی رومی به وجود آمد. یکی از این تدابیر ایجاد کلنیهای رومی در خارج ایتالیا بود و دیگری اعطاء حق رومی شدن به وفادارترین و شایسته ترین مردم نواحی متصرفه.

سنه کا^۱ گفته و درست گفته و تاریخ و تجربه نیز گفته او را تأیید کرده است که «هرجا که رومیان در تصرف می‌آورند هم در آنجا ساکن می‌شوند». مردم بومی ایتالیا فریفته لذت و منفعت شدند و به شتاب تمام به استفاده از مزایای پیروزی پرداختند اما ناگفته نماند که تقریباً چهل سال بعد از شکست و تسخیر آسیا، به فرمان بی‌رحمانه میت‌ریداتیس هشتاد هزار رومی را در یک روز قتل عام کردند. رومیانی که به دلخواه خود دور از وطن زندگی می‌کردند غالباً یا به تجارت و زراعت اشتغال داشتند یا با پرداختن مال الاجاره‌ای به دولت، مالیات ناحیه‌ای معین از کشور را برای خود وصول می‌کردند. اما پس از آن که به فرمان امپراطوران، افواج رومی در هر جا که بودند مستقر شدند متصرفات روم دارای جمعیتی شد از نسل سربازان و دلاوران جنگ آزموده که در ازاء خدمت پاداش نقدی می‌گرفتند یا زمین و ملک و معمولاً با خانواده خویش در همان کشوری متوطن می‌شدند که جوانی خود

را به شرافتمندی در آن گذرانده بودند. در سراسر امپراطوری و مخصوصاً در قسمتهای غربی آن هر ناحیه‌ای که حاصلخیزتر و هر موضعی که مناسبتر بود مختص کلنیهای تازه و مرکز اجتماع گروهی از رومیان می‌شد. بعضی از این اجتماعات لشکری و بعضی دیگر غیر لشکری بودند. در سنن اجتماعی و سیاست داخلی، این اجتماعات نمونه کاملی بودند از والد بزرگ خود و چون پیوند دوستی و پیمان و صلت رومیان را به زودی در نزد مردم بومی عزیز و گرامی می‌کرد احترام نام روم نیز در همه جا منتشر می‌شد و این آرزو در دل همه کس پدید می‌آمد که پس از گذشت مدت لازم در افتخارات و مزایای رومی بودن سهم و شریک بشوند و امید چنین کسانی به ندرت بدل به نومیدی می‌گردید. شهرهای مستقل حکومتی که تابع روم بودند کم‌کم از جهت مرتبت و شکوه و جلال با کلنیها برابر شدند و در سلطنت هادریان بحث بر سر این بود که کدامین اجتماع را وضع بهتر و برتر است، آن که اصل و منشأش از رومست یا آن که بعد به فرزندی روم پذیرفته شده و در آغوش او جای گرفته است. اگر حقی که آن را حق لی سیوم^۱ خوانده‌اند به شهری اعطا می‌شد آن شهر را از مزایای خاص بیشتری برخوردار می‌کرد. عمال دولت فقط پس از انقضای دوران تصدی امور دیوان دارای شأن و عنوان رومی می‌شدند، و چون این مناصب هر سالی به کسی تعلق می‌گرفت، در چند سالی نوبت به همه خاندانهای مهم می‌رسید. از مردم نواحی متصرفه هر کس که در افواج رومی بود و اجازه داشت که سلاح بگیرد یا هر کس که به کار دولتی مشغول بود و خلاصه هر کس که به نحوی خادم مردم بود یا هنر و استعدادی از او آشکار می‌شد پاداش وی هدیه‌ای بود که با افزایش سخا^۲ و کرم امپراطوران پیوسته از ارزشش می‌کاست. با این همه حتی در زمان فرمانروایان آنتونینی که حق رومی بودن به اکثر اتباع ایشان اعطاء شده بود این حق توأم بود با مزایای گرانقدر بسیار. قسمت اعظم مردم با کسب عنوان رومی از منافع و مزایای قوانین رومی برخوردار می‌شدند علی‌الخصوص از آن مواد قانون

۱ - Latium نام ناحیه‌ای در ایتالیا که رم جزء آن بوده است. ۲ - نسبت معکوس میان

عدد مشمولان کرم امپراطور و ارزش عطیه‌ای که به هر یک از ایشان می‌رسد.

که مربوط به ازدواج و وصیت و میراث بود ، و شاهراه دولت و بلند اختری بر همه کسان گشوده بود که دعوی ایشان مؤید به فضل و ارزش خود یا لطف و رعایت دیگران بود. فرزند زادگان مردم گال ، مردمی که ژول سزار را در آلیزیا^۱ محاصره کرده بودند ، اکنون فرمانده افواج رومی یا حکام متصرفات بودند و درسهای روم نیز راه یافته بودند و بلند پروازی و جاه طلبی ایشان بجای آن که آرامش کشور را برهم بزند پیوند بسیار نزدیک با امن و عظمت آن داشت.

رومیان به تأثیر زبان در آداب و سنن ملی چندان واقف بودند که به دقت و توجه تمام می کوشیدند تا با پیشرفت قوای روم زبان لاتینی را نیز گسترش دهند. زبانهای محلی و قدیمی ایتالیا از قبیل ساینی و اتروریان و ونیزی همه در اعماق نسیان فرو رفت اما در نواحی متصرفه ، قسمت شرقی کمتر از قسمت غربی رام سخن آموزگاران فاتح خود گردید. این تفاوت آشکار که دو قسمت امپراطوری را به لونی از هم مشخص کرد در اوج عظمت و کامگاری روم تا حدی نهفته بود اما به تدریج دریامی که ظلمت شب سایه بردنیای رومیان افکند نمایان تر گردید. ممالک غربی از همان دستی که شکست خورده بودند تمدن پذیرفتند ، و اقوام کم فرهنگ همین که به رضا و تسلیم کردن به اطاعت نهادند ضمیرشان هر نقش تازه ادب و معرفت را بی هیچ تعصبی پذیرفت. زبان ویرژیل و سیسرون با آنکه ناچار اندکی مخلوط و فاسد گردید ، چنان در افریقا و اسپانیا و گال و بریتانیا و پانونیا^۲ رائج شد که فقط در میان روستائیان و مردم کوهستان نشین جزئی اثری از زبانهای محلی پیونی و سلتی همچنان برجای ماند. مطالعه و تعلیم و تربیت کم کم به مردم بومی این ممالک افکار و عقاید و عواطف رومی را تلقین کرد و ایتالیا به متصرفات لاتینی زبان خود هم رسم و آئین تمدن ارزانی داشت و هم قانون . مردم این نواحی با شور و شوق بیشتر طالب افتخارات و امتیازات شدند و با سهولت بیشتر اینها همه را به دست آوردند و اعتبار و عظمت ملی را به قلم و شمشیر تأیید و تقویت کردند و سرانجام

۱ - Alosia شهری در گال
۲ - Pannonia از متصرفات رومی میان رود دانوب و رود ساوا
Sava در یوگوسلاوی .

از میان ایشان امپراطوری پدید آمد تراژان نام که سی پیوی^۱ مهتر و سی پیوی کهتر نیز اگر زنده می بودند هموطنی او را منکرشدن نمی خواستند. وضع یونانیان با اقوام کم فرهنگ تفاوت بسیار داشت زیرا که یونانیان دیرزمانی پیش از این تمدن آموخته و بعد فاسد شده بودند. یونانیان را ذوق و سلیقه بیش از آن بود که بخواهند زبان خود را از دست بدهند و کبر و خویشتن بینی ایشان چندان بود که نمی خواستند آداب و سنن و قوانین بیگانگان را بپذیرند. ایشان تعصبهای نیاکان خود را همچنان نگاهداشته و لیکن هنرها و فضائل و مکارمشان را از دست داده بودند و چنان می کردند که گوئی در رفتار و کردار نامذهب فاتحان رومی به دیده تحقیر می نگرند و ضمناً ناچار بودند که برتری^۲ و فزونی قدرت رومیان را محترم بشمارند. نفوذ زبان و عقاید یونانی محدود به تنگنای حدود این کشور سابقاً بلند آوازه نبود و سلطه یونان با افزایش فتوحات و کلنی ها از دریای آدریاتیک تا کنار فرات و نیل گسترش یافته بود. در هر نقطه آسیا شهرهای یونانی وجود داشت و در دوران سلطنت دراز مدت پادشاهان مقدونی در مصر و سوریه تحولی آرام پدید آمده بود. سلاطین مقدونی در دربارهای با شکوه و جلال خود ظرافت و زیبایی آتنی را با تجمل شرقی باهم می آمیختند و دربار این پادشاهان نمونه ای بود برای گروهی از اتباع ایشان که جاهی و منزلتی داشتند و در حد خود و به تقلید از پادشاهان خانه و سرا می آراستند. این بود وضع تقسیم امپراطوری میان دو زبان لاتینی و یونانی. تفاوت دیگری در میانست شامل جامعه بومی سوریه و علی الخصوص مصر که تکلم به زبانهای محلی، ایشان را از معاشرت با مردم دیگر برکنار داشت و به این طریق مانع پیشرفت ایشان گردید. بطالت و زن صفتی سوریان ایشان را در معرض تحقیر فاتحان قرارداد و ترشروئی و درنده خوئی مصریان نفرت رومیان را برانگیخت. این دو ملت تسلیم

۱ - Scipio سردار رومی که در ۲۰۲ ق. م. هانیبال را شکست داد و ملقب به مهتر است و فرزند فرزند خوانده او که در ۱۹۶ ق. م. کارتاژ را منهدم کرد و ملقب به کهتر است.

۲ - گمان نمی کنم که از زمان دیونیسیوس (Dionysius) تالیانیوس (Libanius) یک منتقد یونانی باشد که اسم ویرژیل یا هوراس را ذکر کرده باشد. چنین می نماید که یونانیان از این نکته بکلی بی خبر بودند که در میان رومیان نیز نویسندگان خوبی بوده اند.

قدرت روم شده بودند و با این همه نه خود طالب و نه مستحق عنوان رومی بودند و به این نکته اشاره شده است که پس از انقراض سلسله بطالسه دویست و سی سال گذشت تا یک تن مصری به سنا راه یافت.

این گفته ایست کهنه و مبتذل و لیکن بسیار درست که روم فاتح، خود در مقابل هنر یونان سرتسلیم فرود آورد. کتابهای نویسندگان یونانی، که نامشان زنده و جاودان است و هنوز مایهٔ حظ و شعف اروپائیانند، بزودی در ایتالیا و متصرفات غربی روم مورد مطالعه و تقلید قرار گرفت و آنها را بیش از هر چیز دیگر برای خواندن می‌پسندیدند. اما رومیان هرگز نمی‌گذاشتند که سرگرمیهای لطیف و عالی در اصول متین و درست سیاست ایشان دخالتی کند. رومیان به ظرافت و دلربائی زبان یونانی معترف بودند اما در حفظ شأن و اعتبار زبان لاتینی و دفاع از آن نیز پایداری می‌کردند و در اداره امور کشوری و لشکری با عزم راسخ تزلزل ناپذیر جز لاتینی زبانی به کار نمی‌بردند. یونانی و لاتینی هر یک را در سراسر امپراطوری قدرت و نفوذی بود مختص به خود. یونانی زبان طبیعی علم بود و لاتینی زبان قانون در حل و ربط امور دولتی. اهل ادب و تجارت بهر دو زبان آشنا بودند و تقریباً محال بود پیدا کردن رعیتی از رعایای روم، در ناحیه‌ای از متصرفات این امپراطوری که از تعلیم و تربیت خاص اتباع برگزیده^۱ روم برخوردار باشد ولی نه لاتینی بداند و نه یونانی. به یاری این سنن و قواعد بود که اقوام مختلف امپراطوری همه اندک اندک با مردم روم ممزوج و اسماً نیز رومی شدند. با این همه در مرکز هر متصرفه‌ای و در کانون هر خانواده‌ای هنوز وضعی موجود بود ناگوار و ناخوش آیند و آن وضع کسانی بود که بار جامعه را بردوش می‌کشیدند بی‌آنکه در منافع و مزایای آن شریک و سهم باشند. در دولتهای عهد باستانی بردگانی که در خانه‌ها خدمت می‌کردند گرفتار شدائد استبداد و بیدادگری بودند و امپراطوری روم قرار و قوام کامل نیافت مگر پس از روزگاری دراز که به خونریزی و غارت و ستمگری گذشت. بردگان غالباً همان اسیران کم فرهنگی بودند که هزاران هزار ایشان در جنگ گرفتار

۱ - تعلیم فلسفه و ادبیات و زبان و تاریخ خاص برگزیدگان جامعه بود.

آمده و به ثمن بخش خریده شده بودند. این بردگان که به آزادی و استقلال خو گرفته بودند آرام و قرار نداشتند تا زنجیر بگسلند و دادخود بستانند. در برابر این چنین دشمنان خانگی دست از جان شسته که شورشهای ایشان بارها روم را ضعیف و به هلاک نزدیک کرد، وضع مقررات بسیار سخت و رفتار خشن ظالمانه تقریباً موجه و درست می نمود زیرا که حفظ جان از نوامیس مهم طبیعت است. اما چون ملل بزرگ اروپا و آسیا و افریقا به هم پیوستند و تابع قوانین یک خداوند گارشوند جریان ورود بیگانگان به روم سخت کاهش پذیرفت و رومیان ناچار شدند که روشی ملایمتر اما ناگوارتر برای افزایش نفوس اختیار کنند. پس در خانواده های بسیار و مخصوصاً در املاک بزرگزادگان ازدواج با بردگان را تشویق کردند. عواطف طبیعی انسانی و تعلیم و تربیتی که به آن خوگر شده بودند و حق مالکیت غیرمستقیم^۱ که بردگان از آن برخوردار بودند همه سبب شد که درد مشقت بردگی تسکین پذیرد و شخص برده قدر و ارزش بیشتر بیابد و با آنکه سعادت و خوشی او هنوز منوط به خلق و خوی و اوضاع و احوال خداوندگار او بود، به جای آن که ترس مانع بروز حس شفقت و مروت در ارباب بشود علاقه به حفظ منفعت عواطف انسانی را در او برانگیخت و تشویق کرد. بر اثر فضیلت یا حسن سیاست امپراتوران، در پیشرفت اوضاع و رسوم اجتماعی سرعت بیشتر نمایان شد و بموجب فرمان هادریان و فرمانروایان آنتونینی حمایت قانون شامل حال بیچاره ترین و زبونترین ابناء بشر گردید. اختیار مرگ و زندگی بردگان که سالیان دراز قانوناً در دست اربابان بود و غالباً از آن سوء استفاده کرده بودند اکنون از ایشان گرفته شد و به عمال دولت اختصاص یافت. زندانهای زیرزمینی از میان برداشته شد و به محض این که برده ای به حق از رفتار سخت ارباب شکایت می کرد آزادی خود را بازمی یافت یا خداوندگاری کمتر ظالم. برده رومی از امید، که بهترین مایه تسلی بشر در وضع نابسامان اوست، محروم نبود. اگر برده ای توفیق آن می یافت که خدمتگزاری کند و خوش خو و

۱ - دارائی برده رسماً متعلق به ارباب او بود اما در عمل بردگان از حق مالکیت برخوردار بودند و بعضی از ایشان بسیار متمول می شدند.

سازگار باشد طبعاً وی را امکان امیدواری نیز بود که پاداش جد و جهد و ثبات و وفاداری چند ساله‌اش نعمت بی‌بهای آزادی باشد. چون مهربانی و خیراندیشی اربابان در حق بردگان غالباً از سوء نیت و به علی از قبیل آزا و خودپسندی بود لازم آمد که قانون نه فقط مشوق کرم بی‌حد و حصر و بی تمیز و تشخیص ایشان نباشد بلکه آن را مانع آید زیرا که در سوء استفاده از چنین بذل و بخششی امکان خطر بسیار بود. از اصول قانون در ایام قدیم یکی این بود که برده را وطنی نیست و هر برده‌ای به آزاد شدن میتواند در جامعه‌ای سیاسی راه ییابد که ارباب او ازاعضاء آن است. در نتیجه این اصل قانونی ممکن بود که مزایای رومی شدن به هرزه به جمع‌کثیری از انواع مردم پست و فرومایه تعلق گیرد. پس قانون در وقتی که باید، مستثنیاتی مناسب مقرر کرد و برحسب آنها افتخارات و مزایای رومی بودن منحصر به بردگانی شد که به علی‌موجه و باتصویب و موافقت عمال دولت رسماً و قانوناً آزاد می‌شدند. ولی این آزاد شدگان برگزیده را نیز حقوقی بیش از افراد عادی نبود و با دقت و شدت تمام ایشان را از افتخارات لشکری و کشوری محروم می‌داشتند و پسران ایشان را اگر لایق و موفق نیز بودند شایسته جلوس بر کرسی سنانمی دانستند و نمی‌گذاشتند که آثار پستی اصل و نسب به تمامی محو شود مگر پس از سه چهار نسل. اما بی‌آن که امتیاز رتبه و مقام را از میان بردارند امید کسب آزادی و شرف و افتخار را از دور عرضه می‌داشتند حتی به کسانی که رومیان مغرور و متعصب تقریباً عار داشتند که در زمره آدمیانشان بشمار آورند.

زمانی نیت بر آن بود که بردگان را به جامعه مخصوص از دیگران مشخص کنند، اما بیم آن رفت که شاید بر اثر این کار بردگان بر کثرت عدد خود وقوف بیابند و در این آگاهی خطری باشد. شاید کلماتی از قبیل افواج و هزاران هزار که جاری و رایج است به معنای واقعی و دقیق آنها درباره بردگان صادق نباشد ولیکن به جرأت می‌توان گفت که عدد بردگانی که جزء اموال منقول بشمار می‌آمدند و هم به این سبب ارزش داشتند به نسبت خیلی بیش از نوکر و خدمتکار بود که در

حساب زندگی به حقیقت باید جزء مخارج محسوسشان کرد. به جوانانی که ذوق و استعدادشان مایه امیدواری بود انواع هنر و علوم گوناگون می‌آموختند و قیمتشان برحسب درجه هنرمندی و کاردانی تعیین می‌شد. در خانه هر سناتور دولتمندی وجود انواع حرفه‌ها و مشاغل فنی و هنری ممکن بود. عمال طرب و فراهم آورندگان وسائل شکوه و جلال و اسباب لذات نفسانی چندان افزایش یافتند که از حد تصور تجمل پرستان امروزمین بیرونست. خریدن کارگر بیش از اجیر کردن او به سود و مصلحت تاجر و صنعتگر بود و در نواحی روستائی بردگان از اسباب و وسائل زراعت بودند و ارزانترین و رنجبرترین مزدوران. برای تأیید نظر کلی اجمالی و نمایاندن کثرت عدد بردگان می‌توان انواع مثالهای خاص را گواه آورد. فی‌المثل در واقعه‌ای بسیار اسف‌انگیز مشاهده و معلوم شد که فقط در یک قصر در شهر رم چهارصد برده نگاه می‌دارند و در ملک بیوه‌زنی افریقائی که خانواده‌اش از عمال عالی رتبه دیوانی نبودند چهارصد برده دیگر را نگاه می‌داشتند که بیوه زن همه را به پسر خود واگذار کرد و لیکن حصه بزرگتری از اموال و دارائی خود را برای خویشتن محفوظ داشت. برده‌ای که رسماً آزاد شده بود و در ایام سلطنت اگوستوس زندگی می‌کرد با آن که در جنگهای داخلی زیان بسیار برده و ملک و مالش نقصان پذیرفته بود پس از مرگش سه هزار و ششصد رأس گاو نر و دویست و پنجاه هزار رأس دام و چهار هزار و یکصد و شانزده برده که در آن ایام تقریباً از نوع اغنام و مواشی محسوب می‌شدند، از او برجای ماند.

عدد اتباعی را که مطیع قوانین روم بودند از رومی و برده و مردم نواحی متصرفه، اکنون نمی‌توان بادقتی که درخور اهمیت موضوع است تعیین کرد. به ما گفته‌اند که چون کلودیوس کار سرشماری نفوس را خود برعهده گرفت شش میلیون و نهصد و چهل و پنجهزار مرد رومی برشمرده و اگر به همین نسبت زن و فرزند نیز برشمار مردان بیفزائیم عدد رومیان در ایام سلطنت او تقریباً به بیست میلیون تن بالغ می‌شده است و عدد جمعیت کثیر اتباع دون مرتبت نامعین و متغیر بود، اما پس از سنجش دقیق همه اوضاع و احوالی که ممکن بود در این نسبت مؤثر باشد،

محملمست که در زمان کلودیوس عدد مردم نواحی متصرفه از زن و مرد و پیرو جوان دوبرابر مردم روم و عدد بردگان لااقل مساوی بوده است با افراد آزادی که ساکن امپراطوری روم بودند. پس مجموع نفوسی که به موجب این محاسبه ناقص به دست می آید تقریباً به یکصد و بیست میلیون نفر می رسد که شاید بیش از جمعیت اروپای امروز باشد و این پرجمعیت ترین جامعه ایست که تا کنون در تحت اداره حکومتی واحد به هم پیوسته اند.

اتحاد و آرامش داخلی از نتایج طبیعی سیاست جامع و معتدلی بود که رومیان برگزیده بودند. اگر در سلطنتهای ممالک آسیائی بنگریم در مرکز آنها استبداد و در آخرین نقاط سرحدی آنها ضعف و سستی می بینیم. وصول مالیات و اجرای احکام قانون فقط با حضور لشکریان پادشاه ممکن بود. اقوام کم فرهنگ کینه توز و جنگجو در قلب کشور مستقر و ساتراپهائی^۱ که شغلشان موروئی بود فرمانروائی ایالات را غصب کرده بودند. اتباع مایل به آشوبگری و از آزادی عاجز و ناتوان بودند. اما در دنیای روم مردم همیشه و همه جا یکسان و به رضا و رغبت فرمان می بردند. اقوام مغلوب گشته ای که با رومیان مخلوط شدند و قومی بزرگ به وجود آوردند امید و حتی علاقه به بازیافتن استقلال را رها کردند و هرگز هستی خود را از هستی روم جدا نپنداشتند. قدرت و سیطره امپراطوران ارکانش مشید و بی هیچ زحمت و کوششی در عرصه پهناور حکومت ایشان نافذ و رائج بود و در سواحل رود تمز^۲ و رود نیل با همان سهولت اعمال می شد که در سواحل رود تیبر^۳. کار افواج لشکر روم فقط آن بود که با دشمن مردم بجنگند و عمال دولت در اجرای احکام قانون به ندرت به یاری نیروی لشکر نیازمند می شدند. در چنین وضعی که امنیت در همه جا مستقر بود وقت و مال سلطان و مردم نیز صرف بهبود اوضاع امپراطوری و آراستن آن به انواع مظاهر هنر می گردید.

آثار و ابنیه مهم رومی

در میان آثار و ییشمار معماری که رومیان بنا نهاده اند چه بسیارند عماراتی که

۱ - حکام ایالات و متصرفات در ایران قدیم و غالباً معنی ظالم مستبد در آن مستتر است.
 ۲ - Thames نام رود معروفی که از لندن میگذرد
 ۳ - Tiber رودی که در شهر رم جاری است

تاریخ به آنها توجه نکرده است و چه قلیلند آنهایی که بر اثر گذشت زمان خلل نپذیرفته و در برابر غارتگری اقوام کم فرهنگ تاب مقاومت آورده‌اند! با این همه حتی ویرانه‌های باعظمتی که هنوز در سراسر ایتالیا و متصرفات روم باقی مانده خود کافیت که ثابت کند که این ممالک روزگاری مقر امپراطورانی بوده است مقتدر و با فرهنگ و ادب. عظمت این عمارات یا زیبایی آنها خود به تنهایی شایسته توجه ماست اما آنچه این ابنیه را دیدنی‌تر می‌کند دو امر مهم است که سرگذشت شیرین هنر را با تاریخ سودمند اوضاع و احوال اجتماعی و آداب و رسوم مردمان مربوط می‌کند. یکی از این دو اینست که بسیاری از بناها را افراد مردم به خرج خود برپا کردند و دیگری آن که تقریباً همه آنها از برای استناده عامه خلق بوده‌است. این امریست بسیار طبیعی که خیال کنیم بیشتر عمارات بزرگ و نیز مهم‌ترین آنها را امپراطوران بنا نهادند زیرا که ایشان قدرت بی‌حد و حصر و نقدینه و کارگر فراوان در اختیار داشتند. اگوستوس را عادت بر این بود که بلافاصله و مباحثات کند که ابنیه پایتخت امپراطوری در آغاز سلطنت او همه از آجر و روزی که او ترکش کرد همه از مرمر بود. جلال و عظمت بناهایی که و سپاسیان بنا نهاد معلول تشکیلات دقیق و منظم و تدابیر اقتصادی اوست و آثار تراژان از طبع خلاقه وی نشان دارد. آثار مهم معماری که همه متصرفات امپراطوری به آنها مزین بود نه فقط به فرمان هادریان بلکه با نظارت شخص او ساخته شد. هادریان خود هنرمند بود و دوستدار هنر زیرا که اینها موجب عزت و سر بلندی پادشاه است و فرمانروایان آنتونینی مشوق هنر بودند زیرا که هنر مایه نشاط و لذت مردمست. اما اگر امپراطوران نخستین معماران ملک خویشتن بودند در بنای عمارات تنها نبودند و بزرگان اتباع ایشان عموماً از مثال امپراطوران پیروی می‌کردند و از این باک نداشتند که به‌عالمیان بگویند که هم ذوق و جرأت دارند و هم ثروت و می‌توانند متین‌ترین و مجلل‌ترین عمارات را طرح افکنند و بسازند. بنای سربرافراشته کلیسیوم^۱ در رم هنوز به آخر نرسیده و وقف برکاری نشده بود که در کاپووا^۲ و ورونا^۳ بناهایی کوچک‌تر اما با

همان طرح و مصالح به خرج مردم این دو شهر و برای استفاده ایشان برپا کردند. کتیبه پل عظیم القنطره گواهیست که این پل باوجهی که گروهی چند از مردم ساکن لوسی تانیا^۱ پرداخته بودند بر روی رود تا گوس^۲ ساخته شد. وقتی که حکومت بی تی نیا^۳ و پونتوس^۴ به پلی نی سپرده شد، باین که این دو متصرفه بهیچوجه از ثروتمندترین و مهمترین متصرفات روم نبودند، وی مشاهده کرد که شهرهایی که در حوزة حکومت اوست همه در کارهای مفید و هنری که ممکن است باعث کنجکاوی بیگانگان و سپاسگزاری مردم باشد با هم رقابت می کنند. وظیفه والی هر متصرفه ای آن بود که در رفع نواقص بکوشد و ذوق و سلیقه مردم را هدایت کند و بعضی اوقات مانع افراط در رقابت میان شهرها بشود. سناتوران دولت مند روم متصرفات آن، آراستن شکوه و عظمت دوران خود و کشور خویشتن را به انواع هنر مایه افتخار و تقریباً وظیفه خود می شمردند و تأثیر رسم روز غالباً نقص ذوق و گشاده دستی را جبران می کرد. از میان جمع کثیر مردم سخاوتمند باید هرودیس آتی کوس آتنی اصل را برگزید که در عصر فرمانروایان آتونینی زندگی میکرد. نیت او در کاری که می کرد هر چه می خواهد باشد اما ثروت و فتوتش در خور بزرگترین پادشاهان بود. خانواده هرود^۵، لااقل پس از آن که بخت بدیشان روی نمود، نسل اندر

نسل از اولاد سای مون^۶ و میل تیادیز^۷ و تی سوس^۸، و سکروپس^۹، و ایا کوس^{۱۰}، و ژوپیت^{۱۱}، بشمار می آمدند. اما خلف این همه خدایان و قهرمانان به روزگار ذلت و پستی در افتاده بود. جداواز دست عدالت آسیب دیده و پدرش جولیس آتی کوس^{۱۲}

۱ - Lusitania ناحیه ای که اکنون پرتقال است. ۲ - Tagus رودی که از مرکز اسپانیا و پرتقال می گذرد و به اقیانوس اطلس می ریزد. ۳ - Bithynia کشوری سلطنتی در قدیم واقع در شمال غربی آسیای صغیر. ۴ - Pontus کشوری سلطنتی در قدیم واقع در آسیای صغیر در ساحل دریای سیاه. ۵ - این عبارت مثالیست از طنز گوئی گیون ۶ - Cimon سردار و سیاستمدار آتنی که پنج قرن پیش از میلاد میزیست. ۷ - Miltiades سردار آتنی که ایران را در ۴۹۰ ق. م. در ماراتون شکست داد. ۸ - Theseus بموجب افسانه های یونانی پادشاه آتن بوده است. ۹ - Cecrops بموجب افسانه های یونانی مؤسس شهر آتن و موجودی بوده است نیمی انسان و نیمی اژدها. ۱۰ - Aeacus به موجب اساطیر یونانی پادشاه بوده است و پس از مرگ قاضی مردگان در درکات اسفل شد. ۱۱ - Jupiter ۱۲ - Julius Atticus

اگر در زیر خانه‌ای کهنه که از آخرین میراث‌های پدران او بود گنجی عظیم مدفون نیافته بود ناچار عمر خود را در تنگدستی و مذلت به پایان می‌برد. امپراتور می‌توانست به موجب قوانین سختی که درباره کشف گنج موجود بود در دعوی خویشتن اصرار بورزد اما آتی کوس با تدبیر، مصلحت در آن دید که با اعتراف صریح به وجود گنج فضولی جاسوسان را مانع آید و نروای منصف و عادل که در آن هنگام سلطنت می‌کرد هیچ سهمی از آن گنج را نپذیرفت و به آتی کوس فرمود که عطیه‌ای را که طالع بلند به تو ارزانی داشته است بی‌شک و بیم خرج کن. با این همه آتی محتاط‌همچنان اصرار می‌کرد که گنج بازیافته برای او که رعیتی بیش نیست فزون از حدیست که باید و او نمی‌داند که چگونه از آن استفاده کند و پادشاه نیک نهاد با آن که اندکی آزرده گشته بود با خوش خلقی جواب داد « پس سوء استفاده کن » زیرا که گنج از آن تست. بسیاری را عقیده بر آنست که آتی کوس فرمان امپراتور را کلمه به کلمه اطاعت کرد زیرا وی قسمت عمده ثروت خود را که بر اثر ازدواج با زنی توانگرافزون‌تر شده بود در راه خدمت به خلق خرج کرد. وی برای فرزند خود هرود^۱ ریاست شهرهای مستقل آسیا را بدست آورده بود و این والی جوان چون مشاهده کرد که وضع آب شهر ترواس^۲ چندان که باید خوب نیست از کان جود و کرم هادریان سه میلیون درم رومی (در حدود یکصد هزار لیره) حاصل کرد تا مجرائی تازه برای گذر آب بسازد. اما در وقت ساختن قنات معلوم شد که مخارج به بیش از دو برابر مظنه اصلی بالغ می‌شود و زمزمه شکایت صاحب‌منصبان بیت‌المال آغاز گردید تا آن که آتی کوس پرفتوت به خواهش و تمنا اجازت خواست که همه مخارج اضافی را خود برعهده بگیرد و به این طریق زمزمه شکایت را خاموش کرد.

لایق‌ترین معلمان آسیا و یونان را فراخوانده و به ایشان پاداش فراوان داده بودند تا کار تعلیم و تربیت هرود جوان را به دست گیرند و شاگرد ایشان بزودی به موجب قواعد بی‌فایده خطابت، که در آن زمان از حدود مدارس خارج نمی‌شد و در شأن خود نمی‌دید که به سنا و فورم راه بیابد، سخنوری نام‌آور شد

و به افتخار کنسولی شهر رم نائل آمد ولیکن بیشتر عمر را در گوشه عزلت در آتن یا در ویلای خود که نزدیک آن شهر بود صرف مطالعات فلسفی کرد و در مصاحبت عالمان فلسفه گذرانید. این عالمان که پیوسته با او بودند بی هیچ دریغی به برتری حریفی نروتمند و گشاده دست چون هرود اذعان می کردند. آثار مهم نبوغ او همه محو و نابود گشته و فقط ویرانه هائی برجا مانده است که آوازه ذوق و سخای او را حفظ می کند. مسافران در این ایام ویرانه ورزشگاهی را که وی در آتن بنا نهاد اندازه گرفته اند. این ورزشگاه را طول ششصد پا و تمام آن از سنگ مرمر سفید بود و وسعتش چندان که همه مردم آتن در آن جمع می توانستند شد. چهار سال تمام، یعنی مدتی مطابق با ایامی که هرود رئیس مسابقات ورزشی آتن بود، صرف ساختن ورزشگاه گردید. هرود بیاد زن در گذشته خود رجیلا^۱ تأثیری ساخت که شاید در سراسر امپراطوری نظیر آن نبود و در هیچ قسمتی از آن جز چوب کاج که به شکلی عجیب تراشیده شده بود چوب دیگری بکار نرفته بود. اودیوم^۲ که بنای آنرا پریکلیس^۳ مخصوص برنامه های موسیقی و تمرین تراژدیهای تازه طرح کرده بود در واقع یادگار پیروزی هنر و شکست جلال و جبروت بیگانگان کم فرهنگ بود زیرا که بیشتر تیرهای بکار رفته در این عمارت از دگلای کشتیهای ایرانی بود. با آن که یکی از پادشاهان کاپادوکیه^۴ این عمارت قدیمی را تعمیر کرد ویرانی دوباره در آن راه یافت و هرود بار دیگر به زیبایی و جلال و شکوه قدیمش آراست. گشاده دستی این رومی آتنی اصل محدود به شهر آتن نبود. تزئینات مجلل معبد نپتون، تأثر کورینت^۵ و ورزشگاه دلفی^۶ و گرمابه ترموپلی^۷ و مجرای آبی که وی در کانوسیوم^۸ در ایتالیا ساخت ثروتش را تمام نکرد و مردم اپیروس^۹ و تسالی^{۱۰} و یوبی^{۱۱} و بی اوشیه^{۱۲} و پله پونسوس^{۱۳} همه از مراحم او برخوردار شدند و شهرهای یونان و آسیا در بسیاری

۱ - Regilla - ۲ - Odeum - ۳ - Pericles سپهسالار و سیاستمدار یونانی در پنج قرن پیش از میلاد
 ۴ - Cappadocia از تصرفات امپراطوری روم در مرکز جنوبی آسیای صغیر - ۵ - Corinth از شهرهای
 قدیم واقع در جنوب یونان که تجمل و تجارت و هنرش مشهور بود. - ۶ - Delphi - ۷ - Thermopylae
 ۸ - Canusium - ۹ - Epirus واقع در شمال غربی یونان قدیم - ۱۰ - Thessaly واقع در شمال شرقی
 یونان قدیم - ۱۱ - Euboea - ۱۲ - Boeotia - ۱۳ - Peloponnesus شبه جزیره جنوبی یونان

از کتیبه‌های خود با حق‌شناسی تمام هرودیس آتی‌کوس را حامی و منعم خویش نامیدند.

در شهرهای مستقل آتن و رم سادگی خانه‌های شخصی حکایت از این میکرد که در حکومت آزاد وضع مردم همه یکسان و اختیار مطلق در دست ایشانست و نماینده این امر عمارات با عظمتی بود که برای استفاده عموم مردم ساخته بودند و ثروت و سلطنت نیز نتوانست علاقه به روش حکومت جمهوری را در این مردم بکشد. بهترین و نیکوکارترین امپراطوران دوست داشتند که جلال و عظمت خود را به ساختن عماراتی نشان دهند که مایه افتخار ملی و استفاده مردم بود. کاخ زرین نرون به حق خشم مردم را برانگیخت اما فضای وسیع آن که به ناروا و خود خواهانه بخاطر تجمل پرستی او غصب شده بود در دوران سلطنت جانشینانش به عماراتی اختصاص یافت از قبیل کلیسیوم و گرمابه‌های تیتوس و رواق کلودیوس و معبد مخصوص روح سوکل رم و معبد الهه صلح. این آثار بزرگ معماری که ملک مردم روم بود به زیباترین نمونه‌های نقاشی و مجسمه‌سازی یونانی زینت یافته بود و در معبد الهه صلح کتابخانه‌ای بود انباشته به کتب بسیار و درس برای تفحص و تتبع بروی دانشمندان گشوده. در فاصله کمی از این معبد میدان تراژان قرار داشت بشکل چهار ضلعی و اطراف آن ایوانی ساخته بودند سربلک برافراشته و دارای چهار طاق نصرت عظیم و مجلل که به منزله مدخل میدان بودند و در وسط میدان ستونی از مرمر برافراشته بودند به ارتفاع یکصد و ده پا و نماینده ارتفاع تپه‌ای که برای بنای عمارات مذکور بریده و تسطیحش کرده بودند. بر روی این ستون که هنوز بهمان زیبایی قدیم است تصویری دقیق منقش بود از فتوحات تراژان در داسیا. به دیدن این ستون منقش، سرباز مجرب جنگ آزموده در داستان نبردهای گوناگون خود می‌اندیشید و مردم آرام صلح طلب که غرور ملی بسهولت می‌فریفتشان به خیال واهی خویشتن را در افتخارات کشور گشائی شریک و سهیم می‌شمردند. همه محلات دیگر پایتخت و همه متصرفات امپراطوری را نیز بهمین روح سخاوت که در امور ملی و عمومی خواهنده شکوه و ابهت بود بیاراستند و همه صاحب تأثر و آلفی تأثر و معبد

و رواق و طاق نصرت و حمام و مجرای آب شدند و اینها هریک بنوعی وسیله‌ای بود برای عبادت و کسب لذت و تندرستی حقیرترین افراد مردم. درمیان همه آثاری که نام بردیم آخرین آنها یعنی مجاری آب شایسته توجه خاص است. جرأت و تهوری که لازمه این اقدام بوده و دقتی که در استحکام بنای این مجراها بکاررفته است و فوایدی که از آنها حاصل می‌آمده این قنات یا مجاری آب را در زمره مهمترین و شریفترین آثار قدرت و نبوغ فکری رومیان قرار می‌دهد. مجاری آب پایتخت از همه بهتر و مهمتر است اما اگر مسافری کنجکا و که تاریخ نخوانده است در مجاری آب شهر اسپولتو^۱ و متز^۲ و سگوویا^۳ به دقت بنگرد طبعاً چنین استنتاج می‌کند که این شهرهای متصرفه سابقاً مقر پادشاهی قادر و توانا بوده است. نواحی خالی و دورافتاده آسیا^۴ و افریقا روزگاری سراسر شهرهای آبادان و پررونق بود و جمعیت انبوه و حتی هستی آنها از همین مجاری مصنوعی بود که پیوسته آب شیرین به آن نواحی می‌رسانید. جمعیت امپراطوری روم را ما اکنون برشمرده و در آثار و ابنیه عمومی آن به دقت مطالعه کرده‌ایم. بر اثر توجه به کثرت عدد و عظمت شهرهای امپراطوری به این نتیجه می‌رسیم که عدد شهرها واقعاً کثیر و عظمت آنها به مراتب بیشتر بوده است. شاید جمع آوردن چند نمونه از نقاط مختلف ولی مربوط به موضوع خالی از لدتی نباشد اما فراموش نباید کرد که غرور ملت‌ها و فقر زبان باعث آمده است که رم و لورنوم^۵ هر دو بی هیچ تفاوتی به لقب مبهم «شهر» ملقب شوند. اهل - میگویند که ایتالیای قدیم دارای یک هزار و یکصد و نود و هفت شهر بوده است و مقصود از «قدیم» هر دوره از ادوار باستانی که باشد، به هیچ دلیلی نمی‌توان جمعیت ایتالیا را در زمان فرمانروایان آنتونینی کمتر از عهد رومولوس دانست. دولتهای خرد و محقر لی‌سیوم جزء ناحیه مرکزی امپراطوری بودند زیرا که قدرت و نفوذ بسیارش آنها را مجذوب کرده بود. آن قسمت‌هایی از ایتالیا که سالیان دراز از بیدادگری نواب سلطنت و کشیشان تنبل تن پرور رنج کشیده و ضعیف و ناتوان شده‌اند، در ایام قدیم فقط

۴ - یعنی متصرفات آسیائی روم

۳ - Segoiva

۲ - Metz

۱ - Spoleto

۵ - Laurentum

به بلای جنگ گرفتار بودند که تحمل مصائبش آسانتر است از جور حاکم و کشیش نابکار، و نخستین علائم فساد و تباهی در این نواحی ایتالای قدیم با ترقی سریع آن قسمت از گال که در دامنه جنوبی آلپ قرار دارد به بهترین وجهی جبران گردید . از ویرانه های شهر ورونا می توان بشکوه و جلال سابق آن پی برد ، با این همه شهر ورونا شهرتش کمتر از آکوی لیا ^۱ و پادوا و میلان و راونا ^۲ بود . ب - روح ترقی خواهی از کوههای آلپ گذر کرده و اثرش حتی در بیشه زارهای بریتانیا احساس شده بود چندان که هم این بیشه زارها را به تدریج از درخت خالی کردند تا فضای ناساخته برای خانه های راحت و زیبا به دست آید . شهر یورک ^۳ مقرر حکومت بود ، و لندن هم در آن هنگام بر اثر تجارت ثروتمند شده و شهر باث ^۴ به علت اثرات عافیت بخش آبهای معدنیش شهرت یافته بود . گال به هزار و دوست شهر خود می بالید و با آن که در نقاط شمالی بسیاری از این شهرها (و پاریس را نیز مستثنی نمی دانیم) در واقع قصباتی بودند ناقص و نازیبی متعلق به مردمی در کار رشد و ترقی ، ایالات جنوبی از ثروت و لطف ذوق ایتالیا تقلید می کردند . چه بسیارند شهرهای ناحیه گال از قبیل مارسی ^۵ ، آرل ^۶ ، نیم ^۷ ، ناربون ^۸ ، تولوز ^۹ ، بردو ^{۱۰} ، اوتن ^{۱۱} ، وین ^{۱۲} ، لیون ^{۱۳} ، لانگر ^{۱۴} ، و ترو ^{۱۵} که اگر اوضاع آنها را در این زمان با ادوار سابق بسنجیم شاید که وضع قدیمشان مثل این ایام یا بهتر بوده است . و اما اسپانیا در وقتی که از متصرفات روم بود آبادان و با رونق بود و لکن در دوران سلطنت و استقلال تنزل کرده است . اسپانیا به علت سوء استفاده از قدرت خود و به واسطه مستعمراتش در امریکا و نیز بر اثر تعصبات دینی بکلی فرسوده و ناتوان شده است و اگر از سیصد و شصت شهری که پلینی وجود آنها را در دوران امپراطوری و سپاسیان بر ما ثابت کرده است صورتی بخواهیم محتملست که اسپانیا را شرمنده و سرافکنده کنیم . ج - روزگاری سیصد شهر افریقائی مطیع و فرمانبردار کارتاژ بودند و احتمال نمی رود

Marseilles - ۵	Bath - ۴	York - ۳	Ravenna - ۲	Aquileia - ۱
Bordeaux - ۱۰	Toulouse - ۹	Narbonne - ۸	Nismes - ۷	Arles - ۶
Lyons - ۱۳	Vienne - ۱۲ شهری در جنوب شرقی فرانسه در کنار رود رن			Autun - ۱۱
		Trèves - ۱۵		Langres - ۱۴

که این عدد در دوران حکومت امپراطوران نقصان پذیرفته باشد. کارتاژخود سمندروار از نوجان گرفت و از خاکستر ویرانی برخاست و جلال و شکوه تازه یافت و این پایتخت و کاپووا^۱ و کورینت بزودی همه دگرباره مزایائی را باز یافتند که مجزی از حاکمیت مستقل است. د - متصرفات شرقی امپراطوری تفاوت بارز میان شکوه و عظمت رومی و کم فرهنگی ترکان را نمایان می کند. ویرانه های عمارات باستانی پراکنده در دشتهای بی کشت و زرع که چهل مردم آنها را به نیروی سحر و جادو نسبت می دهد به هیچ وجه نمی تواند دهقان ستم کشیده یا عرب سرگردان را پناهگاهی باشد. اما در دوران سلطنت قیصره آسیا خود به تنهائی حاوی پانصد شهر معمور بود که همه از مواهب طبیعت برخوردار و به انواع لطائف هنر آراسته بودند. زمانی میان یازده شهر از شهرهای آسیا نزاع بود و هریک مدعی که معبد تی بریوس را خود بر این سردار رومی وقف کند و سنای روم به دعوی ایشان رسیدگی کرد تا صلاحیت هریک را بداند. چهار شهر فوراً مردود شناخته شدند زیرا که ساختن چنین معبدی باری بود گران و خارج از قدرت ایشان. یکی از این چهار شهر لازقیه^۲ بود که شکوه و عظمت آن هنوز از ویرانه هایش نمایانست. لازقیه گله گوسفند بسیار داشت و از آنها درآمد فراوان حاصل می کرد زیرا که پشم این گوسفندان به نرمی و لطافت مشهور بود. گذشته از این، اندکی قبل از طرح دعوائی که گفتیم به موجب وصیت یکی از اهالی سخاوتمند شهر بیش از چهارصد هزار پوند به شهر لازقیه به ارث رسیده بود. اگر فقر اینست پس چه هنگفت بوده است ثروت شهرهائی که ادعایشان احق و اولی می نمود، مخصوصاً ادعای پرگاموس^۳ و ازمیر و افه سوس^۴، که سالها بر سر تفوق عنوان در آسیا باهم نزاع می کردند. پایتخت سوریه و مصر مقامی والاتر در امپراطوری روم داشتند چندان که انتاکیه و اسکندریه با نظر حقارت به شهرهای تابع می نگریستند و به اکراه سر تسلیم در مقابل قدرت و عظمت روم فرود می آوردند.

۱ - Capua ۲ - Laodicea ۳ - Pergarnus شهر قدیم یونانی که اکنون جزء ترکیه است.

۴ - Ephesus شهری قدیم در آسیای صغیر.

همه این بلاد از طریق شاهراههای عمومی باهم و به پایتخت پیوسته بودند. این شاهراهها از میدان فورم در شهر رم آغاز می‌شد و از سراسر ایتالیای گذشت و شاخه‌هایی از آنها در همه متصرفات روم منشعب می‌گردید و فقط در مرزهای امپراطوری بود که عاقبت به پایان می‌رسید. اگر ما مسافت میان دیوار آنتونیوس و شهر رم و نهر رم تا اورشلیم را به دقت تعیین کنیم معلوم خواهد شد که طول این سلسله عظیم راههای بهم پیوسته از اقصی نقطه شمال غربی تا آخرین حد جنوب شرقی امپراطوری معادل چهار هزار و هشتاد میل رومی بوده است. در شوارع عام به فواصل دقیق یک میلی سنگهایی که نماینده طول جاده از مبدأ آن بود نصب کرده بودند و جاده میان دو شهر بدون هیچ توجهی به موانع طبیعی یا املاک شخصی در امتداد خط مستقیم کشیده می‌شد. کوهها را می‌شکافتند و بر روی رودهای خروشان پهناور پلهائی می‌زدند دارای شیب تند طاق مانند. قسمت وسط جاده‌ها را مانند سکوئی می‌ساختند مشرف بر نواحی مجاور که شامل چند طبقه بود از شن و سنگریزه و سیمان، و آخرین طبقه پوشیده بود از قطعات بزرگ سنگ و در بعضی نقاط از رخام. چنین بود بنیان محکم شاهراههای روم که عمل پانزده قرن هنوز بکلی در ثبات و استحکام آنها خلل نیفکنده است. این راهها مردم دورترین متصرفات امپراطوری را به سهل‌ترین طرق باهم می‌پیوست و آشنا و متحد میکرد. ولیکن مقصود اصلی از ساختن آنها همانا آسان کردن عبور و مرور افواج رومی بوده بود زیرا که هیچ کشوری را کاملاً مطیع و منقاد بشمار نمی‌آوردند مگر آنکه قدرت و سیطره فاتحان رومی و لشکریان ایشان در هر گوشه و کنارش راه یافته و نفوذ کرده باشد. کسب خبر در زودترین وقت ممکن و ابلاغ اوامر به سرعت هرچه تمامتر را فوائد چندان بود که امپراطوران بر آن شدند که در سراسر قلمرو وسیع سلطنت خویشتن به ایجاد دستگاه منظم چاپارخانه بپردازند. در همه جا به فواصل پنج یا شش میل منازل بنا کردند و در هر یک از اینها پیوسته چهل اسب حاضر و مهیا بود و با سوار شدن بر اسب تازه نفس در هر منزلی طی صد میل مسافت در یک روز در جاده‌های رومی سهل و آسان بود. استفاده از اسبهای چاپارخانه‌ها خاص کسانی بود که به موجب فرمان

شاهانه رخصت سواری داشتند اما با آن که دستگاه چاپارخانه در ابتداء برای خدمات دولتی به وجود آمده بود بعضی اوقات التفاتاً به اشخاصی اجازه داده می شد که از آن برای کار یا راحت خود استفاده کنند. طرق بحری نیز بروی امپراطوری گشوده بود و بهیچ وجه محدودتر و کمتر از راههای زمینی نبود. متصرفات روم دریای مدیترانه را احاطه کرده و در میان گرفته بودند و ایتالیا خود چون برآمدگی عظیمی در درون این دریاچه بزرگ پیش رفته بود. سواحل ایتالیا در همه جا عاری از بندرگاههای امن بی خطر است. اما به مدد زحمت و کوشش انسان نقص طبیعت را اصلاح کرده بودند و بندر اوستیا^۱ که مصنوع دست انسان و واقع در دهانه رود تیبر بود و کلودیوس امپراطور آن را ساخته بود از بناهای مفید و اثری بود یادآورنده عظمت روم. از این بندر که فاصله اش از پایتخت فقط شانزده میل بود غالباً باد موافق کشتیها را در هفت روز به پای ستونهای هرکول^۲ و درنه یا ده روز به اسکندریه در مصر می رسانید.

پیشرفت زراعت

هر بدی و زیانی که به یاری استدلال و سخنوری به امپراطوری های وسیع پهناور نسبت بدهند باید معترف بود که قدرت روم نتایجی به بار آورد مفید برای همه ابناء بشر. سهولت و آزادی رابطه همچنان که باعث گسترش فساد بود موجبات پیشرفت زندگی اجتماعی را نیز در همه جا فراهم آورد. در اعصار باستانی دنیا از جهت مواهب فن و هنر به دو قسمت ناموزون تقسیم شده بود. مشرق زمین از روزگاران بسیار قدیم دارای انواع هنر و تجمل بود و مغرب زمین مسکن اقوام کم فرهنگ خشن و جنگجو که از زراعت ننگ داشتند یا بکلی از آن بی خبر بودند. در پرتو حمایت حکومت ثابت مستقر، محصولات اقلیم سعید تر و مصنوعات کار و کوشش ملل متمدن تر اندک اندک به ممالک غربی اروپا راه یافت و بومیان اروپای غربی بر اثر تجارت آزاد و پرسود کم جرأت و اطمینان یافتند که بر واردات این

Ostia - ۱ Columns of Hercules - ۲ کنایه از جبل الطارق و جبل موسی که در دو طرف تنگه جبل الطارق قرار دارند.

محصولات بیفزایند و از مصنوعات مذکور قایده بیشتر ببرند. شمارش همه اجناسی که متعلق به عالم حیوانی یا نباتی بود و پیاپی از آسیا و مصر به اروپا وارد می‌شد تقریباً محالست و ممتنع و لیکن نه خلاف شأن این نوشته تاریخی خواهد بود و نه از فایده آن خواهد کاست اگر به اختصار به اقلام عمده این اجناس اشارتی کنیم.

ا. - تقریباً همه گلها و گیاهها و میوه‌هایی که در بوستان‌ها و گلستانهای ما اروپائیان می‌روید از نژاد بیگانه است و اسم‌های بسیاری از آنها پرده از راز برمی‌افکند. سیب اصلش از ایتالیاست و چون رومیان طعم خوشگوار زردآلو و هلو و انار و لیمو و پرتقال را چشیدند همه این میوه‌های جدید را به اسم عام «سیب» خواندند و برای تمیزیکی از دیگری لقبی اضافه کردند که همانا اسم کشور اصلی هریک از آنها بود.

ب. - در زمان همدرخت تاک در سیسیلی و به احتمال قوی در قاره مجاور آن خودرو بود اما مردم وحشی سیسیلی فن و هنر لازم را برای پرورش این درخت نداشتند و از میوه آن شرابی که ذائقه را خوش آید به دست نیآوردند. ولیکن هزار سال بعد ایتالیا بخود می‌بالید که از هشتاد نوع می‌تند خوشگوار بسیار معروف بیش از دو ثلثش محصول آب و خاک اوست. برکات این نعمت بزودی به نابون^۱ در ناحیه گال رسید اما شدت سرمای هوا در شمال سی‌ون^۲ چندان بود که در زمان استرابو^۳ گمان می‌کردند که رسیدن انگور در آن نواحی از محالات باشد. ولیکن براین مشکل نیز تدریجاً فایق آمدند و دلایلی در دست هست که تا کستانهای بورگاندی بسیار قدیم و همزمان با فرمانروائی امپراطوران آنتونیوس نام است. ج. - درخت زیتون در مغرب زمین بدنبال صلح و آرامش در هر کشوری جایگزین شد و خود نماینده صلح و آرامش بشمار رفت. دو قرن پس از تأسیس شهر رم این درخت مفید در ایتالیا و در افریقا هنوز بیگانه بود اما عاقبت در این دو کشور هم متوطن گردید و به قلب اسپانیا و گال نیز راه یافت. قدما بر اثر اشتباهی که نتیجه ترسندگی و تأمل بود چنان تصور می‌کردند که درخت زیتون به درجه معینی از گرما احتیاج

۱ - Narbonne اسم قدیم یکی از نواحی فرانسه. ۲ - Cevennes ۳ - Strabo جغرافیدان

یونانی که در سالهای اول قرن اول میلادی در گذشته است.

دارد و فقط در مجاورت دریا رشد و نمو می کند و رونق می گیرد اما تجربه و کار و کوشش اندک اندک اشتباه ایشان را بر ملا کرد. کشت و زرع کتان از مصر به گال راه یافت و همه این مملکت را غنی و ثروتمند کرد و لیکن تخم کتان را در هر زمینی می کاشتند آن زمین خاکش ضعیف و بی قوت می شد. د. دهقانان ایتالیا و متصرفات روم به مصرف و فایده علفهای مزروعی آشنا شدند مخصوصاً یونجه که اصلاً از ماد بود و نامش نیز از همانجاست. اطمینان به موجود بودن ذخیره فراوان علوفه مفید برای غذای زمستانی گاو و گوسفند سبب شد که گله و رمه چندین برابر شود و افزایش عدد گاو و گوسفند خود باعث آمد که خاک حاصلخیزتر گردد. گذشته از همه این پیشرفتهای به معادن و صید ماهی نیز پیوسته توجه دقیق می شد و نتیجه استخدام هزاران کارگر زحمت کش در معادن و برای صید ماهی این بود که هم اسباب لذت اغنیاء فراهم تر شد و هم وسیله معیشت فقراء. رساله ممتاز و خوش سبک کولوملا^۱ وضع پیش رفته زراعت اسپانیا را در عهد سلطنت تیبریوس شرح میدهد و از خواندن آن مشاهده میتوان کرد که قحط و غلای مکرر بلای جان این جمهوری نوزاده بود اما امپراطوری وسیع و پهناور روم هرگز دچار قحط نشد و اگر شد مواردش بسیار نادر بود. هرگاه تنگی معیشت در یکی از متصرفات روم روی می نمود همسایگان خوشبخت تر که فراخ روزی بودند فوراً به یاری او بر میخواستند. زراعت اساس صنعت است زیرا که محصولات طبیعت از جمله اسباب و ادوات هنر است. در دوران امپراطوری روم مردم زحمت کش و مبتکر پیوسته به طرق گوناگون در کار و کوشش بودند تا اغنیاء را خدمتگزاری کنند. این اغنیاء که از طالع نیک مدد یافته و عزیز و برگزیده او بودند، در لباس و سفره و خانه و اثاث خانه خود غایت مطلوب را از جهت آسایش و زیبائی و شکوه و تجمل جمع آورده بودند خلاصه هرآنچه را که مایه نوازش غرور و ارضاء حواس نفسانی بود. این لطف ذوق و زیباپسندی که نام زشت تجمل را بر آن نهاده اند، سخت مورد نکوهش و ملامت عالمان علم اخلاق بوده است و شاید اگر ابناء بشر همه اسباب ضروری

زندگی را داشته باشند و افزون از حد لازم نداشته باشند به سعادت و تقوی و فضیلت نزدیکترند. اما در وضع ناقص و نادرست جامعه کنونی چنان می نماید که تجمل اگرچه ناشی از نابخردی و فسق و فساد باشد تنها وسیله ایست برای توزیع عادلانه ثروت. مالک زمین به صنعتگر کوشنده و هنرمند زبردست که از تقسیم دنیا نصیبی نبرده است به طیب خاطر سهمی و بهردای میدهد و علاقه به جلب منفعت او را بر آن می دارد که املاک خود را آبادان کند تا از محصول آن اسباب لذت بیشتر برای خویشتن بخرد. اثرات عمل صنعتگر و زارع و مرد توانگر که نتایج خاص آنها در هر جامعه ای مشهود است، در دنیای امپراطوری روم با قوتی بس عظیمتر در هر طرف رخنه کرد. روم به مدد نیرو و سیطره خود پیوسته از متصرفاتش مبالغی پول به جبر و زور میگرفت و اگر ساختن اسباب و آلات تجمل و خرید و فروش آنها اندک اندک این پول را به اتباع زحمت کش آن باز نمی گردانید متصرفات به زودی همه ثروت خود را بکلی از دست می دادند. تا وقتی که گردش پول در درون امپراطوری صورت می پذیرفت و از حدود آن خارج نمی شد دستگاه حکومت به مدد آن باقوت تازه یافته ای کاری کرد و نتایج آن گاهگاهی مفید بود و هرگز نمی توانست مخرب و مهلک باشد.

ولیکن محدود کردن تجمل به حدود یک امپراطوری آسان نیست. رومیان دورترین ممالک دنیای قدیم را غارت کردند تا اسباب شکوه و جلال و ارضاء ذوق لطیف مردم رم را فراهم آورند. منبع بعضی از پوست های قیمتی جنگلهای سی زیا^۱ بود کهربا را از طریق راههای زمینی از سواحل بالتیک به سواحل دانوب می آوردند و اقوام کم فرهنگ از پولی که در ازاء کالائی چنین بی فایده بدستشان می رسید در حیرت فرو می رفتند. فرشهای بابلی و سایر صنایع مشرق زمین را طالب فراوان بود اما از

۱ - Scythia سرزمینی شامل جلگه های میان جبال کارپاتی در اروپای شرقی و رود دن در روسیه یا سراسر ناحیه شمالی و شمال شرقی دریای سیاه. ایرانیان مردم این ناحیه را ساکا می نامیدند و چون زبانشان نیز شعبه ای از زبانهای ایرانی بود ساکاها باید ایرانی بوده باشند و قدما به این حقیقت واقف بودند. نام سقز ظاهراً مشتق از کلیه ساکا است. ساکاها در قرن پنجم و چهارم قبل از میلاد بر اثر هجوم اقوام سلتی و ایلیریائی و سارماتی عقب نشینی کردند و آخرین دولت ایشان در اواخر قرن دوم میلادی در شبه جزیره کریمه منقرض گردید.

میان انواع تجارت خارجی ، مهمترین و نامطلوب‌ترین آنها تجارتی بود که با عربستان و هندوستان می‌کردند . هر سال در فصل انقلاب صیفی یکصد ویست کشتی از بندری در مصر به نام میوس هورموس^۱ واقع در کنار بحر احمر حرکت می‌کردند و به یاری بادهای موسمی در مدت چهل روز از اقیانوس می‌گذشتند . آخرین حد بحر پیمائی این کشتی‌ها معمولاً یا ساحل مالابار بود یا جزیره سیلان و در بازارهای این دو ناحیه بود که بازرگانان کشورهای دورتر آسیا مترصد ورود این کشتی‌ها بودند . موعد مقرر برای بازگشت کشتیهای مصری ماه دسامبر یا ژانویه بود . به محض این که بار گرانقیمت را از کشتیها برمی‌گرفتند و بر پشت شتر از بحر احمر به رود نیل و از رود نیل به اسکندریه می‌بردند بی‌هیچ تأخیر و تأملی آن را در پایتخت امپراطوری خالی می‌کردند . کالای وارداتی مشرق زمین اشیائی بود نفیس اما کم اهمیت . مثلاً ابریشم که ارزش یک پوند آن را کمتر از ارزش یک پوند زر خالص نمی‌دانستند و سنگهای قیمتی که در میان آنها پس از الماس مروارید^۲ از همه مهمتر بود و انواع مختلف گیاهها و مواد معطر که در مراسم مذهبی و حفله دفن مردگان به کار می‌رفت . مزد رنج و پاداش خطر این سفر دریائی سودی بود تقریباً باور نکردنی اما سودی که از قبل اتباع روم حاصل می‌شد و عامه مردم زیان می‌بردند تا چند تنی ثروتمند بشوند . چون مردم عربستان و هندوستان به محصولات و مصنوعات کشور خود راضی و قانع بودند ، وسیله عمده یا شاید تنها وسیله تجارت برای رومیان نقره بود . شکایت مردم شکایتی بود مهم در خور هیبت و جبروت مجلس سنا که با خرید زیورهای زنانه ثروت مملکت را بی‌امید بازگشت آن به مللی می‌دهند بیگانه و دشمن روم . زیان سالانه را نویسنده‌ای کنجکا و که طبع عیججوی ملاستگر دارد ، بیش از هشتصد هزار لیبره نقره حساب کرده است . این بود شکایت و ناخشنودی مردم که دورنمای تیره و تار فقر را مشاهده می‌کردند که مردم نزدیک‌تر می‌شد و اندیشناک و نگران بودند . با این همه اگر در نسبت مقدار طلا و نقره موجود در زمان پلینی بنگریم و آن

۱ - Myos - hormos ۲ - دو صیدگاه بزرگ مروارید همانها بود که اکنون نیز هست یعنی جزیره هرمز در خلیج فارس و دماغه کومورین Comorin در آخرین قسمت جنوبی هندوستان . الماس از معدن جومل پور در بنگاله به رم فرستاده می‌شد و شرح این معدن در سفرنامه تاورنیه مندرجست .

را با نسبت مقادیر این دو فلز قیمتی چنان که در عهد کنستانتین تعیین گردید مقایسه کنیم مشاهده می‌کنیم که در فاصله این دو زمان افزایش بسیار در نسبت مذکور روی نموده بوده است و چون به هیچ دلیلی گمان نمی‌توان کرد که طلا کمیاب‌تر شده بوده است پس معلوم می‌شود که نقره فراوان‌تر در دسترس همگان بوده و نیز صادرات هندوستان و عربستان هرچه و به هر مقدار که بوده محال است که ثروت روم را نیست و نا بود کرده باشد و آن چه از معادن استخراج می‌شد و فرویش از احتیاجات تجارت بود.

با وجود میلی که مردم به ستایش روزگاران گذشته و نکوهش ایام معاصر خود دارند آرامش و رونق امپراطوری را هم مردم متصرفات و هم رومیان صمیمانه احساس می‌کردند و صادقانه به آن معترف بودند و «تصدیق می‌کردند که اصول درست زندگی اجتماعی یعنی قانون و زراعت و علم، که یونانیان آنها را در ابتداء به حکمت و ابتکار خود بنا نهاده بودند اکنون بر اثر قدرت روم محکم و مستقر شده بود، و از اثرات خجسته سلطه و نفوذ روم بود که جنگ‌جوترین اقوام کم فرهنگ در تحت لوای حکومت عدل و زبان مشترك با هم متحد شدند. گفته می‌شود که با پیشرفت انواع فنون و حرف به خوبی دیده شد که عدد افراد مردم نیز فزونی گرفته است، و شکوه و جلال روزافزون شهرها را می‌ستایند و زیبایی نواحی روستائی را که سراسر کشت کرده و پیراسته بود مانند گلستانی عظیم، و از دوران متمدنی که عید گاهان صلح بود به مدح و ثنا سخن می‌گویند، صلحی که ملل بسیار از آن متمتع شدند و کینه‌های دیرینه را فراموش کردند و در پرتو آن از خوف و بیم آینده رهائی یافتند.» در این عبارات اثر سخن پردازی و خطابه خوانی بیشتر مشهود است و به همین دلیل ممکن است که شک برانگیزد با این همه مفاد مطالب با حقایق تاریخی کاملاً موافق و سازگار است.

محال بود که چشم معاصران موجبات فساد و تباهی را که در خوشی و سعادت عامه مردم نهفته بود ببینند و ادراک کند. دوران متمد صلح و حکومت یکسان و تغییر ناپذیر رومیان در متصرفات ایشان، در ارکان وجود امپراطوری سمی داخل

کرد نهانی . نیروی فکر کم کم نقصان پذیرفت و در همه مردم یکسان شد ، آتش نبوغ خاموش گشت و حتی روح جنگاوری بتماسی از میان رفت و محو و ناپدید گردید . بومیان اروپا شجاع و پرتوان بودند و سربازان بسیار خوب افواج رومی از اسپانیا و گال و بریتانیا و ایلی ریکوم^۱ به لشکر روم می پیوستند و نیروی واقعی سلطنت هم از ایشان بود ، اما با آن که این سربازان هنوز مردمی دلیر و شجاع بودند دیگر از برای مصلحت ملک و ملت دلاوری نمی نمودند زیرا عشق به استقلال و حس شرافت ملی و حضور خطر و عادت به فرماندهیست که روح شجاعت را می پرورد و تقویت می کند . حکام برحسب اراده ملوکانه به فرمانروائی نواحی متصرفه منصوب می شدند و قوانین را نیز پادشاهان خود مقرر می داشتند و دفاع از نواحی مذکور بر عهده لشکریان مزدور بود . اخلاف دلیرترین رهبران سابق همه به این راضی بودند که رومی یا از اتباع روم بشمار آیند و جاه طلب ترین ایشان آرزو می کردند که به دربار راه بیابند یا تحت لوای امپراطور به لشکر روم بپیوندند . در نتیجه متصرفات متروک گشته که از وحدت و قوت سیاسی محروم شده بودند بتدریج در ورطه رخوت و دلسردی زندگی عادی فرو رفتند .

دوستداری علم و ادب که وابسته به آرامش اوضاع و لطف ذوق است و از این دو جدائی پذیر نیست در میان اتباع هادریان و فرمانروایان آنتونینی نام که خود اهل دانش و طالب علم بودند رسم شد و رواج گرفت و در عرصه پهناور امپراطوری نفوذ و رسوخ کرد چندان که اقوام اقصی نقطه شمالی بریتانیا نیز دوستدار فصاحت و بلاغت شدند . نوشته های همرو و ویرژیل را نیز در ممالک ساحلی رود رن و دانوب استنساخ و مطالعه کردند . هر جا که اندک بارقه استعداد ادبی وجود داشت آن را می جستند و مرد صاحب استعداد را کریمانه پاداش می دادند . علم طب و هیئت و نجوم را یونانیان هرچه خوبتر مطالعه کرده و در پرورشش کوشیده بودند . مشاهدات بطلمیوس و نوشته های جالینوس را کسانی مطالعه کرده و خوانده اند که بر کشفیات این دو افزوده و اشتباهات ایشان را تصحیح کرده اند اما اگر لوسیان^۲ بی مانند را

استثنا کنیم باید گفت که این عصر بطالت به پایان رسید بی آنکه نویسنده‌ای به وجود آورده باشد صاحب نبوغ و مبتکر یا کسی که در فن کلام و قواعد سخن دانی سرآمد همه اقران باشد. قول افلاطون و ارسطو و زنون^۱ و اپیکور هنوز حجت بود و در مدارس فرمانروا و نافذ بود و اصول عقاید فلسفی ایشان که با احترام اما چشم بسته و بی تمیز و تشخیص از یک نسل شاگردان ایشان به نسل دیگری می رسید مانع هر کوشش صادقانه‌ای بود در بکار انداختن نیروی اندیشه آدمی و وسعت بخشیدن به جولانگاه فکر او. آثار جمیل شاعران و سخنوران بجای آن که درسینه دیگران نیز آتشی برافروزد، دلها را جز به تقلید بارد عبیدانه برنینگخت و اگر کسی جرأت می کرد و راهی برمی گزید جز آن که شاعران پیشین پیموده بودند باید گفت که در ضمن از صراط عقل مستقیم و نزاکت نیز منحرف می شد. با احیاء علوم ادبی قوه تفکر و تخیل پس از خوابی دراز نیروی جوانی از سرگرفت و حس رقابت ملی و دین نوزبانهای جدید و دنیائی تازه به وجود آمده، نبوغ اروپا را به کارگماشت. اما مردم متصرفات روم که همه یکسان باروشی بیگانه و عاری از اصالت قومی خود پرورش یافته بودند دست در کار رقابت با قدما شدند با آن که مرد میدان نبودند زیرا که قدما با جرأت و تهور احساسات اصیل و درونی خویشان را به زبان مادری بیان کرده و هم اکنون هر مقام شامخی را در ادب و دانش اشغال کرده بودند. کلمه «شاعر» بکلی فراموش شد و نام «خطیب» را معلمان فلسفه غصب کردند و انبوهی از منتقدان و مؤلفان و مفسران چهره علم و دانش را تیره گون کردند و نبوغ راه انحطاط درپیش گرفت و در پی آن ذوق و سلیقه نیز فاسد و ضایع گشت.

لون ژینوس^۲، که اندک زمانی بعد از این دوران و در دربار ملکه‌ای در سوریه روح آتن قدیم را زنده نگاهداشت، انحطاط معاصران خود را می بیند و از آن

۱ - Zeno فیلسوف یونانی. ۲ - Longinus درباره لون ژینوس باید بگوئیم که مثل او مؤید اصولیست که او خود نهاده است. وی در عوض آن که احساسات و مدرکات خود را مردوار به جرأت مطرح کند آنها را با احتیاط هرچه تمامتر یا بکنایه و اشاره بیان می کند یا از زبان دوستی و تا آنجا که میتوان از نسخه تحریف شده نوشته‌های او استنباط کرد چنان می نماید که او خود عاقبت اصول مذکور را مردود شمرد و تکذیب کرد.

سخت اندوهگین است چرا که این انحطاط، افکار و عواطف ایشان را بی‌قدر و ارزش کرد و از نیروی استعدادشان کاست. لون ژینوس میگوید «هم چنانکه بعضی از کودکان هرگز رشد نمی‌کنند زیرا که در طفلی دست و پای ایشان را محکم بسته‌اند فکر لطیف و نارس ما نیز چون به زنجیر تعصب و عادت عبودیت مقید گردد قدرت رشد و نمو ندارد و وسعت نمی‌یابد و نمی‌تواند به آن عظمت نیکو تناسبی نائل آید که در قدما دیده و پسندیده‌ایم زیرا که قدما در تحت لوای حکومت برگزیده مردم زندگی می‌کردند و در نوشتن آزاد بودند همچنان که در عمل آزاد بودند.» به قیاس استعارتی که لون ژینوس در این عبارت به کار برده است باید گفت که این قامت خرد حقیر روز بروز نقصان پذیرفت چندان که گوئی ساکنان دنیای روم به حقیقت از نژاد پیگمی^۱ بودند، و در همین وقت بود که اقوام غول پیکر و جنگجوی شمال اروپا به نیروی زور به درون آن راه یافتند و به اصلاح نژاد ضعیف حقیر جثه پرداختند و روح آزادی خواهی را که از خواص مردانگی است تجدید کردند و پس از ده قرن و با گردش دور زمان از آزادی دو فرزند پدید آمد بنام دانش و ذوق.

۱ - Pigmy انسانهای بسیار کوتاه قدی که در آسیا و آفریقا میزیسته‌اند و هنوز هم معدودی از ایشان موجودند.

فصل سوم

اصول و مبانی امپراطوری روم مفهوم کلی اسلوب حکومت امپراطوری

چنین می‌نماید که تعریف واضح سلطنت این باشد: حکومتی که در آن کار اجراء قوانین و اداره عوائد مملکتی و فرماندهی سپاه همه را به یک تن سپرده باشند، به هر نامی که آن یک تن را بخوانند. اما اگر پاسدارانی هشیار و بی‌باک آزادی ملت را حفظ نکنند سیطره فرمانروائی چنین رعب‌انگیز به زودی به جانب انحطاط می‌گراید و بدل به استبداد می‌گردد. در عصر رواج مذهب ممکن بود که برای حفظ حقوق مردم و دفاع از آنها نفوذ روحانیون را سودمندانه بکار ببرند اما میان محراب عبادتگاه و تخت سلطنت پیوندیست چندان نزدیک که به ندرت دیده شده است که لوای دین جانب مردم را نگاهدارد، و تنها وزنه‌ای که قادر به حفظ قانون اساسی در برابر اقدامات جاه طلبانه «سلطان» بلند پرواز است همانا وجود خواصی دلیر و جنگجو و عوامی عنید و مصمم است که سلاح جنگ دارند و به ملک و مال خود سخت دلبسته‌اند و در مجامعی، تشکیل یافته بر مبنای قانونی، گردهم جمع آمده‌اند.

جاه طلبی بی‌حد و حصر دیکتاتور^۱ روم سدهای قانون را یکی پس از دیگری بکلی درهم شکسته و دست ستمگر حکومت سه‌تنی^۲ هرمانی را از بن برافکنده بود.

۱ - لقب امپراطوران روم از آگوستوس تا هادریان. در ایام ما این عنوان معنی نامطلوب یافته است.

۲ - *Triumvirato* فرمانروائی سه تن که در اداره امور حکومت همکاری می‌کردند

پس از فتح آک تیوم^۱ سرنوشت دنیای روم بسته به مشیت اوکتاویانوس بود که چون ژول سزار به برادرزادگی خود برگزیده بودش لقب قیصری به وی رسید و چندی بعد سنای رم او را به مداهنه اگوستوس^۲ خواند. قیصر فاتح فرمانده چهل و چهار فوج جنگ آزموده بود که به قدرت خود و به ضعف قانون اساسی واقف بودند، و در دوران بیست ساله جنگ داخلی به انواع خونریزی و تجاوز و تعدی خو گرفته و به خاندان قیصر سخت دلبسته و وفادار بودند زیرا که چشم امیدشان تنها به این خاندن دوخته بود و از آن پاداش فراوان می گرفتند. متصرفات امپراطوری که سالیان درازا گرفتار ظلم و جور عمال حکومت جمهوری روم بودند آرزو می کردند که یک تن زمام امور ملک را به دست گیرد و سرور و خداوند گاراین ستمکاران حقیر فرومایه باشد نه با ایشان همدستان. مردم شهر روم که از مشاهده خواری و شرمساری بزرگان خود لذت می بردند جز نان و تماشا چیزی نمی خواستند و این هردو را از دست کرم اگوست به فراوانی به کف می آوردند. توانگران با فرهنگ ایتالیا را، که تقریباً همه پیرو فلسفه اپیکوری شده بودند و از نعمات موجود آرامش و آسایش برخوردار بودند، به هیچ روی یارای تحمل آن نبود که خاطرات آزادی پر هرج و مرج سابق رؤیای شیرین ایشان را آشفته کند. با از دست دادن قدرت، سنای رم عزت و اعتبار خود را نیز از کف داده بود و بسیاری از شریف ترین خاندانها منقرض شده بودند. هواخواهان حکومت جمهوری که غیور بودند و پرتوان یا در میدان جنگ یا به علت سلب حمایت قانون یعنی محکوم شدن به مرگ یا تبعید هلاک گشته بودند. درهای سنا را به عمد به روی گروهی متجاوز از هزار مرد از طبقات مختلف گشوده بودند و این جمع کثیر به جای آن که از مقام و مرتبت خود کسب شرف کنند آن رانگین و موهون می نمودند.

اصلاح سنا یکی از اولین اقدامات اگوستوس بود و برای این کار وی روش استبداد را به کناری نهاد و خویشتن را پدر ملت اعلام نمود و آن گاه به سمت^۳

۱ - Actium اوکتاویانوس ملقب به اگوستوس در این جنگ مارک انتونی و کلوپاتر را شکست داد. وی نخستین امپراطور روم است و پس از هفتاد و هفت سال زندگی در سال ۱۴ میلادی درگذشت.

۲ - Augustus در روم قدیم دو تن از عمال دولتی به این سمت منصوب می شدند و ایشان را سانسور Censor می نامیدند.

نظارت بر اخلاق و رفتار مردم برگزیده شد و باموافقت آگرپای^۱ و فادار صورت اسامی سناتوران را به دقت مطالعه کرد و چند سناتور را که عناد یا تباهاکاری ایشان ایجاب می کرد که مایه عبرت خلقتشان نمایند، از سنا بیرون راند و در حدود دویست سناتور دیگر را به مدد استدلال بر آن داشت که به میل خویشتن کناره بگیرند و به این طریق ننگ اخراج را مانع آیند. اگوستوس بر مبلغی افزود که سناتوران باید بابت عضویت سنا بپردازند و آن را به ده هزار لیبره رساند، و چندان که باید با دادن عنوان و منصب خاندان های اشرافی ایجاد کرد و خود عنوان شریف «امیر سنا» را پذیرفت. نظار اخلاق عمومی همیشه این لقب را به کسانی داده بودند که خدماتی بزرگ کرده و امتیازاتی عظیم بدست آورده بودند. اگوستوس به این طریق اعتبار و احترام سابق سنا را بدان بازگردانید اما استقلالش را بکلی از میان برد. هرگاه که مجریان قانون خود قانون گذاران را برمی گزینند و بکار می گمارند اصولی که آزادی قانون مبتنی بر آنهاست چندان ضایع میشود که ابداع علاج پذیر نیست.

در حضور جمعی به این طریق ترکیب و تشکیل یافته ، اگوستوس خطابه ای خواند که خود آن را به دقت سنجیده و آماده کرده بود و وطن پرستی او را آشکار می نمود و جاه طلبیش را پنهان. وی بر رفتار گذشته خود تأسف خورد و با این همه خویشتن را مقصر نشمرد زیرا که حب و وظیفه فرزندی چنان خواسته بود که وی بدست خویشتن انتقام قتل پدر را بگیرد و رأفت و مروت ذاتی او گاهگاهی در برابر ضرورت و نوامیس سخت و تائر ناپذیر آن سرتسلیم فرود آورده و بر آتش داشته بوده است که با دو همکار نابکار بپیوندد. تا روزی که آنتونی^۲ زنده بود جمهوری رم وی را رخصت نداد که به دست آن رومی فاسد و ملکه بیگانه او وا گذاردش ، اما اکنون آزاد بود که بروفق وظیفه و تمایل خود عمل کند و سنا و مردم را نیز دگر باره از همه حقوق قدیم خود برخوردار کند و آرزویش فقط آن بود که با گروه کثیر هموطنان بیامیزد و همه با هم از نعماتی که وی برای کشور خود بدست آورده بود متمتع گردند.

قلمی چون قلم تاسیت باید (اگر تاسیت در این مجلس حاضر بوده بود) که احساسات گوناگون سناتوران را وصف کند، هم آن احساساتی را که پنهانی داشتند و هم آنهایی را که به ریا آشکار می نمودند. اعتماد به صدق و صفای اگوستوس خطرناک بود و اظهار بی اعتمادی از آن نیز خطرناک تر. سلطنت و جمهوریت هریک را مزایایست و محققین متفکر گروهی این و گروهی آن را می پسندند. عظمت موجود امپراطور روم و فساد اوضاع و احوال اجتماعی و هرزگی و لجام گسیختگی سربازان همه دلائلی تازه بود که طرفداران سلطنت را بکار می آمد و بیم و امید هر فردی از افراد مردم نیز این عقاید کلی را در باب حکومت بنوعی تعبیر و تحریف می کرد. در میان این آشفتگی عواطف و عقاید مجلس سنا به اتفاق آراء و باروشی قاطع مشکل را حل کرد یعنی استعفاء اگوستوس را ابداً نپذیرفت و از او رسماً و به التماس و تمنا خواست که جمهوری رم را که وی خود نجات داده بود اکنون رها نکند. پس از مقاومتی مناسب و پسندیده این فرمانروای مستبد محتال به فرمان سنا گردن نهاد و راضی شد که حکومت متصرفات و فرماندهی کل سپاه روم را با عناوین معروف پروکنسول^۱ و امپراطور برعهده بگیرد، ولیکن اگوستوس مشاغل و عناوین مذکور را فقط ده سال قبول کرد و امیدوار چنان بود که پیش از انقضای این مدت جراحات منازعات داخلی کاملاً التیام پذیرد و جمهوری روم پس از بازیافتن سلامت و نیروی پیشین دیگر محتاج به دخالت خطرناک فرمانروائی با قدرتی چنین عظیم نباشد. خاطره این بازیگری خنده آور را که در دوران زندگی اگوستوس چندین بار تکرار شد تا آخرین ایام امپراطوری زنده نگاه داشتند به این طریق که سلاطین رومی پیوسته هر ده سال سلطنت خویشتن را با فرو شکوه تمام و مراسم خاص جشن می گرفتند. فرمانده کل سپاه روم، بی آن که از اصول قانون اساسی تخلفی کرده باشد می توانست با قدرتی که به وی محول می شد بر سربازان و دشمنان و اتباع جمهوری تقریباً مستبدانه حکمرانی کند، و اما در باب سربازان باید گفت که از قدیمی ترین

۱ - Proconsul عمال بلند مرتبتی که فرماندهان سپاه در یک یا چند متصرفه رومی بودند و غالباً در همان نواحی حکومت نیز می کردند.

اعصار جمهوری نیز غیرت ایشان در پاسداری آزادی در مقابل امید کسب غنائیم و حس اطاعت سربازی پایداری نتوانست کرد. دیکتاتور^۱ یا کنسول قانوناً حق داشت که جوانان رومی را به خدمت بگمارد و هر کس را که از عناد یا از جبن نافرمانی می نمود به شدیدترین و ننگین ترین وضعی سیاست کند یعنی یا اسم متخلف را از صورت اسامی کسانی که به مزایای رومی بودن ممتاز بودند حذف یا اموالش را ضبط کند یا او را به بردگی بفروشد. استفاده از شریف ترین حقوق و مزایای آزادی که مؤید به تأیید قوانین سیمپرونیانی^۲ و پورسیانی^۳ بود در عرصه کارزار موقتاً متوقف می شد. فرمانده سپاه در مقرر فرماندهی خود مختار مطلق و مالک جان مردم بود و حق حاکمیت او ابداً تابع اصول و مقررات محاکمات حقوقی نبود و هرگاه که وی کسی را محکوم می نمود حکمش بفور مجری می شد و از آن امکان تخلف نبود. حق تعیین دشمنان روم متعلق به هیئت قانون گذاران بود و درباره مهمترین امور یعنی کار صلح و جنگ مجلس سنا بحث و مذاکره می کرد و تصمیمات سناتوران رسماً به تصویب مردم می رسید اما هنگامی که قوای روم در مسافتی بعید از ایتالیا بودند فرماندهان سپاه خویشان را مختار می دانستند که افواج رومی را علیه هر کس و بهر طریقی که سودمندتر برای عامه مردم بدانند به جنگ بگمارند و آنچه فرماندهان سپاه را نائل به افتخار می کرد توفیق ایشان در مساعی جنگی بود نه حقانیت آن مساعی زیرا که در توفیق امید کسب افتخار بود. در استفاده از ثمرات فتح مخصوصاً پس از آنکه ماموران سنا دیگر نظارتی در کار ایشان نداشتند فرماندهان سپاه استبداد بی حد و حصر بکار می بردند. در آن وقت که پمپی فرمانده سپاه روم در مشرق زمین بود به سربازان و متحدان خود مزد و پاداش داد و پادشاهان را از سلطنت عزل و ممالک را تقسیم کرد و کلنیها ایجاد نمود و از خزائن میت ریداتیس^۴ بدیگران

۱ - در روم قدیم دیکتاتور عنوان کسی بود که هنگام خطر و ضرورت با قدرت مطلق به زمامداری برگزیده می شد. این عنوان در ایام معاصر معنی نامطلوب یافته است. ۲ - Semporian نام یک سلسله از قوانین اصلاحی در باب زراعت و بعضی امور دیگر. واضع این قوانین دوبرادر نامدارند از خاندان سیمپرونیوس. ۳ - Porcian بموجب قانون پورسیانی رومیانی که برده و تابع نبودند مشمول مجازات اعدام نمی شدند. ۴ - Mithridates.

بهره‌ها داد و در بازگشت وی به رم سنا و مردم به اتفاق بر همه کارهای او صحنه نهادند و آنها را تصویب کردند. چنین بود قدرت فرماندهان سپاه جمهوری و سلطه ایشان بر لشکریان و بردشمنان روم، قدرتی که یا خود در دست می‌گرفتند یا به ایشان مفوض می‌گردید. این سرداران رومی حین فرماندهی سپاه، حاکم یا به حقیقت سلطان نواحی متصرفه نیز بودند و حکومت لشکری و مدنی هر دو را در دست داشتند و کار اجراء قوانین عدالت و اداره امور مالی را نیز خود انجام می‌دادند و خود هم قانون‌گذار بودند و هم مجری قانون.

از آنچه در فصل اول این کتاب گفته شد شاید که تصویری از وضع سپاه روم و نواحی متصرفه‌ای که در ید فرمانروائی اگوستوس قرار گرفتند در ذهن خواننده نقش بسته باشد اما چون محال بود که اگوستوس بتواند شخصاً فرمانده همه افواجی باشد که در مرزهای گوناگون و بسیار دور امپراطوری مستقر شده بودند پس سنا همچنانکه با دلخواه پمپی موافقت نمود به اگوستوس نیز اجازه داد که اداره اموری را که بمناسبت شغل مهمش برعهده وی بود به چند قائم مقام برگزیده خویشان و اگذار. قدرت و مرتبت این صاحب منصبان به هیچ روی کمتر از پروکنسولهای قدیم نبود، ولیکن مقام ایشان بسته به لطف و اراده اگوستوس و متزلزل بود و ماموریتی که به آنان محول می‌گردید منوط به اراده خداوند گاری بود که ارزش کار خوب ایشان را قانوناً به اثرات خجسته قدرت و نفوذ او نسبت می‌دادند. این صاحب منصبان نمایندگان امپراطور بودند و امپراطور خود به تنهایی فرمانروای کل جمهوری بود و قدرت قانونی او در امور لشکری و غیر لشکری عرصه پهناور متصرفات روم را دربرمی‌گرفت. ولیکن سناتوران نیز راضی و خشنود بودند که اگوستوس همیشه اختیارات خویشان را به وکالت به چند تنی از ایشان وا می‌گذاشت و این نواب امپراطور دارای منصب کنسولی و پريتوري می‌شدند. سناتورها به فرماندهی افواج منصوب می‌شدند و حکومت مصر تنها امانت مهمی بود که به یکی از اسواران^۲ رومی سپرده می‌شد.

۱ - عنوان بعضی از عمال دیوان در روم قدیم و آن منصبی بود کمتر از کنسولی. ۲ - از طبقات ممتاز در روم قدیم که افراد سواره نظام را از میان ایشان برمی‌گزیدند.

در ظرف شش روز پس از آن که اگوستوس مجبور شد که عطیه کریمانه سنا را بپذیرد وی تصمیم گرفت که با فداکاری سهل و آسانی سناتوران را راضی و خشنود کند. پس برای ایشان بیان حال کرد و شرح داد که چگونه قدرت او را بیش از حد افزوده اند، حتی بیش از آنچه اوضاع آشفته و ملال انگیز ایام لازم می آورد و چگونه او را رخصت نداده اند که از قبول کار پرزحمت فرماندهی سپاه و نگاهبانی سرحدات امتناع کند، ولیکن وی باید ناچار و به اصرار بخواهد که متصرفات امن و آرام را دوباره به دست عمال دیوان بسپارند تا حکومت آن نواحی را با نرمی و اعتدال اداره کنند. در تقسیم نواحی متصرفه اگوستوس چنان کرد که هم قدرت شخص او محفوظ بماند و هم شأن و احترام جمهوری. پروکنسولهایی که از میان سناتوران برای فرمانروائی نواحی متصرفه انتخاب می شدند علی الخصوص برای آسیا و یونان و افریقا محترم تر از عمالی بودند که به نمایندگی امپراطور در گال و سوریه حکومت میکردند. فرمانروایان متصرفات مهم کسانی را در التزام خود داشتند که لیکتور خوانده می شدند ولیکن ملازمت حکام نواحی دیگری از قبیل گال و سوریه برعهده سربازان معمولی بود. قانونی بتصویب رسید که شخص امپراطور به علت منصب خارق العاده اش درهرجا که حاضر باشد فرمانش ناقض حکم فرمانروای محل شود و نافذ و جاری باشد و در همین وقت رسمی نهاده شد که به موجب آن متصرفات جدید همه در سهم امپراطور قرار گرفت و بزودی آشکار شد که سیطره «سلطان» (لقبی که اگوستوس بیش از القاب دیگر می پسندیدش) در همه نقاط امپراطوری یکسانست. درعوض این تسلیم خیالی اگوستوس امتیازی مهم بدست آورد که بر اثر آن خداوند گارم و ایتالیا شد یعنی با نقض یکی از اصول قدیم که کاری خطرناک بود قانوناً به او حق دادند که در قلب پایتخت حتی هنگام صلح نیز سلطه خود را برسپاهیان حفظ کند و عدد کثیری نگهبان مخصوص مراقب شخص او باشند. باید گفت که در واقع کسانی تحت فرمان امپراطور قرار می گرفتند که با سوگند خوردن به خدمت سپاه می پیوستند اما میل رومیان به بندگی نمودن چندان بود که عمال دولت و

سناتوران و اسواران نیز داوطلبانه سوگند یاد می کردند تا آن که تملق و نیایش کم کم بدل شد به مراسمی که حین آن هر ساله به امپراطور رسماً اظهار وفاداری و درست پیمانی می نمودند.

اگوستوس نیروی سپاه را محکم ترین رکن حکومت بشمار می آورد و با این همه چون مردی با خرد بود استفاده از این وسیله نفرت انگیز را در کار حکومت ناصواب و مردود می دانست و سلطنت کردن در تحت عناوین محترم و قدیم عمل دیوان هم با خوی و طبع او سازگارتر بود هم با روش ملکداری وی و نیتش آن بود که زیرکانه همه شعب پراکنده حکومت مدنی را در شخص خویشان جمع آورد پس به این نیت به سنا رخصت داد که مناصب کنسولی و تریبونی^۱ و قدرت قانونی این دو منصب را مادام العمر بدو اعطاء کنند و این مناصب به همین ترتیب به جانشینان او نیز داده شد و کنسول ها جانشین پادشاهان سابق رم و نماینده شأن و اعتبار دولت شدند. ایشان در مراسم مذهبی مباشرت و در وقت لازم سربازگیری می کردند و فرمانده افواج می شدند و سفراء بیگانه را بحضور می پذیرفتند و بر مجالس سنا و عوام نظارت و ریاست می نمودند و اداره امور مالی نیز به دست ایشان سپرده شده بود و با آن که بندرت فرصت داشتند که شخصاً برمسند قضا تکیه کنند ایشان را پاسداران قانون و عدالت و امن و آرامش عمومی می دانستند. چنین بود قدرت کنسول ها در مواقع عادی اما هروقت که سنا بموجب فرمانی شخص امپراطور را اختیار می داد که با مشورت سناتوران در باب ایمنی کشور و مصونیت آن از خطر تدبیری اندیشد بر اثر همان فرمان به او مقامی می داد و الا تر از مقام قانون و چنین شخصی برای دفاع از آزادی موقتاً روش استبداد را معمول میداشت. وضع تریبون ها از هر جهت با کنسول ها متفاوت بود. تریبون ها ظاهری ساده و افتاده داشتند ولی شخص ایشان مقدس و مصون از هتک حرمت بود و انتصاب ایشان به سمت تریبونی برای دفاع از مظلومان و عفو جرائم بود و تعقیب و محاکمه دشمنان مردم و متوقف

۱ - Tribune عمال خاص روم قدیم که برای حفظ حقوق و منافع عوام در برابر تجاوزات اشراف و اعیان به خدمت منصوب می شدند.

ساختن دستگاه حکومت با یک کلام در وقتی که آن را لازم می‌دانستند. تا روزی که جمهوری دوام یافت نفوذ خطرناکی که ممکن بود کنسول‌ها و تریبون‌ها از قدرت قانونی خود کسب کنند به چند دلیل محدود بود: اولاً اختیارات هر کنسولی و تریبونی با پایان یافتن همان سالی منقضی می‌شد که وی در آن انتخاب شده بود. ثانیاً منصب کنسولی میان دو نفر تقسیم می‌شد و منصب تریبونی میان ده نفر و چون این اشخاص در منافع شخصی و عمومی خصم یکدیگر بودند منازعات ایشان بیشتر باعث استحکام نیروی متعادل قانون اساسی بود و موازنه آن را بر هم نمی‌زد اما وقتی که اختیارات کنسولی و تریبونی همه با هم پیوست و به یک تن تعلق گرفت و تا پایان عمر نیز از آن او بود، وقتی که فرمانده سپاه هم عامل سنا شد و هم نماینده مردم، آن‌گاه تعریف و تعیین حدود اختیارات و حقوق امپراطور مشکل و مقاومت در برابر اعمال قدرت وی محال گردید.

براین مناصب و افتخارات اندوخته شده، اگوستوس به زودی مناصب مهم کاهنی اعظم و سانشوری را نیز افزود و با منصب پیشوائی دین رهبری امور مذهبی را خود برعهده گرفت و در سمت سانسوری حق نظارت قانونی بر اوضاع و احوال مردمان و رفتار ایشان را. اگر این همه اختیارات متمایز و بکلی از هم مجزی به درستی در وجود یک تن جمع نمی‌آمد مجلس سنا که رضامندی اگوستوس را می‌خواست حاضر بود که با اعطاء امتیازات فراوان و خارق‌العاده هر نوع نقصی را برطرف کند. امپراطوران که زبدهٔ عمال جمهوری روم بودند خود از قید قوانین زحمت‌افزا آزاد بودند و مشمول قانون کیفر نبودند و به موجب قانون اختیار داشتند که سناتوران را احضار کنند و مجلس تشکیل بدهند و در یک روز چند پیشنهاد تسلیم و اشخاصی را برای دریافت القاب و امتیازات مملکتی توصیه کنند و بر حدود شهر بیفزایند و عوائد مملکتی را بر حسب تشخیص و تجویز خود خرج کنند و حق اعلان صلح و جنگ و تصویب معاهدات نیز از جمله حقوق ایشان بود. بموجب یک مادهٔ بسیار جامع و شامل قانون، امپراطوران مختار بودند که آنچه را بسود و صلاح امپراطوری و موافق باشوکت و عظمت امور خصوصی و عمومی و انسانی و خدائی می‌دانستند انجام بدهند.

وقتی که همه اختیارات گوناگون که مربوط به امور اجرائی حکومت بود به زبدهٔ عمال دیوان یعنی به امپراطور سپرده شد دیگر عمال دستگاه حکومت به ملال و افسردگی درگمنامی بسر بردند و تقریباً نه کاری داشتند و نه نیروئی و توانی. اسامی و اسلوب تشکیلات قدیم حکومتی را اگوستوس با میل و دقت هرچه تمامتر حفظ کرد. عدد پریورها و تربیونها و کنسولها تغییری نکرد و هر سال گروهی تازه نشان منصب خاص خود را می گرفتند و همچنان به ایفای بعضی از وظائف بسیار کم اهمیت می پرداختند. افتخار این مناصب هنوز رومیانی را می فریفت که به عبث طالب جاه و مقام بودند و امپراطوران با آن که خود مادام العمر دارای اختیارات کنسولی بودند غالباً خواهندهٔ این منصب شدند که سالی یک بار اعطاء می گردید و در لقب کنسولی با مهمترین و نامدارترین هموطنان خود همرتبه می شدند. در دوران سلطنت اگوستوس مردم را آزاد گذاشتند تا در انتخاب این عمال مهم همه متاعبی را آشکار کنند که از دموکراسی لجام گسیخته پدید می آید و پادشاه زیرك هوشمند بجای آن که کوچکترین اثری از آزردگی خاطر نشان بدهد با فروتنی تمام از مردم می خواست که به او یا به دوستانش رأی بدهند و خود همه وظائف یک شخص معمولی را که داوطلب منصب کنسولی بود با امانت و دقت تمام انجام می داد. اما باید تن به خطر انتقاد درداد و نخستین اقدام جانشین او را که سلب حق انتخاب از مردم و واگذاشتن آن به سنا بود از تأثیر نصایح اگوستوس دانست. به این طریق مجالس عوام الی الابد منحل گردید و امپراطوران از انبوه خطرناك خلق نجات یافتند که این مردم قادر به استقرار آزادی نبودند اما ممکن بود که مبانی حکومت مستقر را مختل کنند و آن را به خطر درافکنند.

ماربوس^۱ و قیصر خویشتن را حامیان مردم خوانده و به این طریق تیشه بر ریشهٔ قانون اساسی مملکت خود زده بودند اما به محض این که سنا سرشکسته و ناتوان شد و دیگر حربه ای نداشت امپراطور چنین مجلسی را که متشکل از پانصد یا ششصد نفر بود بمراتب رامتر از پیش و آلتی یافت سودمند برای تسلط یافتن و

۱ - Marius فرمانده سپاه و کنسول و سیاستمدار رومی که از ۸۶ - ۱۵۵ میلادی زیسته است

حکومت کردن. اگوستوس و جانشینان او امپراطوری تازه خود را بنا نهادند مگر براساس شأن و منزلت سنا و در هر فرصتی می کوشیدند که از سیرت بزرگان و حتی روش سخن گفتن خاندان های اشرافی تقلید کنند و در استفاده از قدرت و اختیارات خود غالباً از شورای بزرگ ملی مصلحت جوئی می کردند و به ظاهر چنان می نمود که مهمترین امور مربوط به صلح و جنگ را بدان ارجاع می کنند تا چه تصمیم بگیرد. مجلس سنا امور شهر رم و ایتالیا و ایالات داخلی را خود بی واسطه ای اداره می کرد. دیوان عالی تمیز به دعاوی مربوط به حقوق مدنی رسیدگی می کرد و دیوان جزای عمال دولت برای محاکمه صاحبان مناصب دیوانی بود از هر رتبه ای و مقامی و نیز برای محاکمه متهمین به جنایاتی که مخل امن و آرامش یا ناسازگار با ابهت و عظمت مردم رومی بود. اعمال قدرت قضائی مهمترین مشغله مجلس سنا و کاری بود که بیشتر اوقات سناتوران بر سر آن صرف می شد. عنوان کردن دعاوی مهم در دادگاه سنا و داد سخن دادن در دفاع از آن ها مجلس سنا را آخرین ملجاء و مأوای روح فصاحت و بلاغت قدیم کرد. مجلس سنا هم شورای دولتی بود و هم محکمه عدالت و باین سبب دارای امتیازات بسیار مهم بود اما در سمت قانونگذاری بود که سنا به حقیقت وکیل و نماینده مردم بشمار می رفت و به تصدیق همه کس در کار وضع قانون، حقوق سیادت به تمامی متعلق به این مجمع بود و هر قدرتی ناشی از آن منبع عز و سطوت بود و هر قانونی مؤید به تصویب و تأیید ایشان. سناتوران در سه روز معین در هر ماهی انجمن می کردند یعنی اولین روز هر ماه و نهمین روز پیش از نیمه ماه مارس و مه و ژویه و اکتبر و پنجمین روز ماه های دگر، و پانزدهمین روز ماه مارس و مه و ژویه و اکتبر و سیزدهمین روز ماه های دگر. مذاکرات با آزادی و با هیبت و وقار اداره می شد و امپراطوران که خود به داشتن عنوان سناتوری مباحثات می کردند در جلسات می نشستند و رأی می دادند و هنگام رأی دادن به گروهی می پیوستند که با آن موافق بودند.

مفهوم کلی اسلوب حکومت امپراطوری

اکنون بار دگر به اختصار می پردازیم به شرح اسلوب حکومت امپراطوری

که اگوستوس بنیان نهاد و ابقاء آن به همت سلاطین دیگری که به سود خود و خیر و صلاح مردم واقف بودند. حکومت امپراطوری را چنین تعریف می‌توان کرد: سلطنت استبدادی که به سیمای مبدل حکومت دموکراسی جلوه گر شد. خداوند گاران روم قدرت و منزلت خویشان را در تاریکی ابهام می‌پوشاندند و نیروی شکست‌ناپذیر خود را از دیگران مکتوم می‌داشتند و با فروتنی تمام خویشان را عمال مسئول سنا می‌گفتند و فرمانبردار همان احکام سنی‌های بودند که خود به سنا املاء می‌کردند. ظاهر دربار با تشکیلات حکومتی هم‌آهنگ بود. امپراطوران - اگرستمگرانی را مستثنی کنیم که به بلهوسی و نابخردی نوامیس طبیعت و قواعد نزاکت را نقض می‌کردند - در فرو شکوه صوری و رسوم و تشریفات درباری که ممکن بود هموطنان ایشان را ناخوش آید و بر قدرت واقعی ایشان نیز چیزی نیفزاید به دیده حقارت می‌نگریستند و در همه مراسم دینی و اجتماعی زندگانی با اتباع خود می‌آمیختند و به وسیله ملاقات و حضور در نمایش‌های عمومی رابطه خود را با مردم بر مبنای برابری حفظ می‌کردند. لباس و مسکن و سفره ایشان چنان بود که در خور مقام و منزلت سناتوری توانگر باشد و بیش از آن نبود. خدم و حشم امپراطور هرچند که بسیار و آراسته به زیب و زیورفاخر بودند کسانی نبودند مگر بردگان خانگی و بندگان آزاد^۱ شده. اگوست یا تراژان از گماردن حقیرترین رومیان به کارهای پست، شرم‌نده می‌شدند، کارهایی از آن قبیل که مربوط به خانه و خوابگاه پادشاه مشروطه است و سرفرازترین اشراف و نجباء انگلیسی با شوق وافر آنها را طالبند.

امپراطوران را پرستیدن و به مقام خدائی برافراشتن تنها موردیست که در آن برخلاف عادت جانب‌حزم و شرم را نگاه نداشتند. یونانیان آسیائی نخستین کسانی بودند که این کار را بدعت نهادند و جانشینان اسکندر نخستین فرمانروایانی‌اند که مشمول این گونه پرستش خاضعانه و کفرآمیز شدند و پرستش پادشاهان به سهولت

۱ - خدمتگاران در باری برپادشاه ضعیف مسلط می‌شوند، و تسلط بردگان چندان بود که بر تنگی رومیان افزود. سنا نیز با مردی عاجز و ناتوان یا عاشقی کام بر نگرفته و خود پسند به تملق سخن می‌گفت و او را می‌ستود، لاقلاً در انگلیس امروزی ممکن است که در میان مقربان درباری مردی از خاندانی اصیل و پاک گهر یافته شود.

بدل به پرستش حکام آسیا^۲ گردید و عمال دولت روم را غالباً به منزلهٔ خدایان ناحیه‌ای خاص می‌پرستیدند و برای ایشان معبد و محراب می‌ساختند و باشکوه و جلال تمام به نام ایشان مراسم عید و قربانی برگزار می‌کردند و امپراطوران نیز طبیعتاً از پذیرفتن آنچه پروکنسولها یا نواب ایشان پذیرفته بودند امتناع نمی‌نمودند علی‌الخصوص که پرستش پادشاه و نواب او گواه قدرت بی‌پایان روم بود نه عجز و بندگی آن. و اما در هنر تملق گوئی فاتحان هرچه زودتر به تقلید از ملل مغلوب گشته پرداختند چندان که قیصر اول که روحی پرنفخت و خوئی استبدادگر داشت در ایام حیات خود بی‌هیچ تأملی رضا داد که در زمرهٔ خدایان حامی شهر رم قرارش دهند اما جانشین وی که خوئی و طبعی ملأئم‌تر داشت خواهندهٔ منزلتی چنین خطرناک نبود و آن را نپذیرفت و برافراشتن امپراطوران به مقام خدائی تجدید نشد تا روزگار دومی سیان و کالیکولای^۳ دیوانه. اگوستوس در واقع بعضی از بلاد متصرفات روم را اجازت داد که از برای تکریم و تعظیم او معابدی برپا کنند به شرط آن که پرستش امپراطور توأم با پرستش روم گردد. اگر کسانی در نهان او را معبود خود به‌شمار می‌آوردند وی در عقیدهٔ خرافاتی ایشان به‌دیده اغماض می‌نگریست اما خود به‌همین خشنود بود که سناتوران و مردم او را چون انسانی دارای سجایای بشری محترم بدانند و به شیوهٔ عاقلان ترفیع خویشتن را به مقام خدائی برعهدهٔ جانشین خود محول کرد. در همین وقت رسمی نهاده شد که به موجب آن هر امپراطوری که تا پایان زندگی هرگز ستمگری و استبداد پیشه نکرده باشد، پس از مردن با صدور فرمان رسمی وی را در جمع خدایان قرار بدهند و مراسم تألیه^۴ در حلقهٔ مرگ وی صورت پذیرد. این کار قانونی اما نابخردانه و کفرآمیز که برخلاف اصول محکمتر اخلاقی این زمانست، طبع سهل‌انگار بت پرستی را گران نیامد و باخفیف‌ترین زمرهٔ شکایتی پذیرفته شد اما نه به منزلهٔ سنت مذهبی بلکه مانند دیگر قواعد و مقررات ملکداری. اگر فضائل اعمال فرمانروایان انتونینی را به تبه‌کاریهای هرکول و

۱ - در اصطلاح رومیان قدیمی یعنی شبه جزیرهٔ آسیای صغیر و دیگر متصرفات آسیائی روم.

۲ - Caligula کالیکولا ۳ - مراسم خاص برافراشتن کسی به مرتبت خدائی.

و ژوپیتر بسنجیم این دو را شرمنده و سرشکسته می‌کنیم. سجایای اخلاقی قیصر و اگوستوس نیز بسیار عالتر از صفات خدایانی بود که عوام مردم می‌پرستیدندشان و این از بدبختی فرمانروایان مذکور بود که در عصر روشنفکری زندگی می‌کردند زیرا نامه اعمال ایشان را چندان به دقت نوشته بودند که در هم آمیختن آنها به افسون و فسانه ممکن نبود و عوام الناس در پرستش خدایان طالب اسرارند و افسانه و به همین سبب بود که چون خدائی این فرمانروایان به تصویب قانون استوار گردید فوراً در گرداب فراموشی فرو رفت و نه بر شهرت ایشان افزود و نه بر عزت و اعتبار ملوک خلف.

حین مطالعه در اوضاع و احوال حکومت امپراطوری، ما بکرات از بنیان گذار زیرک و هوشمند آن به نام اگوستوس یاد کرده‌ایم که لقب مشهور اوست اما این لقب روزی بدو داده شد که بنای عمارت حکومت امپراطوری تقریباً به پایان رسیده بود. اسم غیر مشهور او اوکتاویانوس بود که از خانواده‌ای پست و حقیر و ساکن شهر کوچک آری‌سیا به او رسید. این نام آغشته به خون‌کسانی بود که وی به مرگ محکومشان کرده بود و اوکتاویانوس آرزومند بود که یاد زندگی گذشته را بتماسی از اذهان بزدايد اما چنین کاری امکان پذیر نبود. نام بلند قیصر را وی بدان سبب اختیار کرد که پسر خوانده قیصر دیکتاتور بود. اما اوکتاویانوس دانایتر از آن بود که بخواهد و امیدوار باشد که او را با قیصر اشتباه یا با آن مرد خارق العاده مقایسه کنند. در سنا پیشنهاد شد که از برای تکریم و تجلیل عاملی که منصوب ایشان بود وی را به نامی تازه بخوانند و پس از بحث بسیار دقیق کلمه اگوستوس از میان چند کلمه دیگر انتخاب شد زیرا که بیش از هر اسم دیگری مبین صفات صلح دوستی و زهد و ورعی بود که وی همیشه بدانها تظاهر می‌نمود. لذا اگوستوس لقب خاص او و قیصر اسم خانوادگی اوست و باید که لقب اگوستوس به مرگ سلطانی منسوخ شده باشد که این عنوان را بدو بخشیده بودند. و اما اسم قیصر را جمعی از فرمانروایان خود اختیار کردند و جمعی دیگر به واسطه وصلت

بدان رسیدند با این همه نرون آخرین سلطانی بود که می‌توانست به دلیل وراثت، مدعی عناوین و افتخارات سلسله جولیان^۱ باشد. ولیکن هنگام مرگ نرون بر اثر رسم مألوف صد ساله، این القاب چنان با مقام والای امپراطوری پیوسته بود که جدا کردن آنها از هم امکان پذیر نبود و آن القاب را امپراطوران بسیار، رومی و یونانی و فرانکی و آلمانی از سقوط جمهوری روم تا ایام معاصر یکی پس از دیگری حفظ کرده‌اند. اما بزودی میان دو عنوان تفاوتی نهاده شد. لقب مقدس اگوستوس همیشه خاص پادشاه بود و عنوان قیصر را بیشتر به خویشاوندان او می‌دادند و از عهد سلطنت هادریان این نام به شخص دوم در کشور تعلق گرفت یعنی کسی که وارث احتمالی امپراطوری روم به شمار می‌رفت.

بیان علت محبت و احترام اگوستوس به آزادی قانون اساسی که او خود آن را از بن برافکنده بود فقط با توجه دقیق به سجایای طبعی و اخلاقی این مستبد محتمل امکان پذیر است. خون سردی و سنگین دلی و طبع جبان او را بر آن داشت که در نوزده سالگی سیمای خویشتن را در پشت نقاب ریا و تزویر پنهان کند، نقابی که پس از آن نیز هرگز از چهره‌اش بر گرفته نشد. اگوستوس با همان دست و محتملا با همان کیفیت خلقی که فرمان تبعید سیسرون را امضاء کرده بود فرمان عفو سینا^۲ را نیز امضاء کرد. مکارم اخلاقی و مفاسد او نیز همه تصنعی بود. وی بر حسب ضرورت و به اقتضای منفعت در اول جهان روم را دشمن و در آخر چون پدری شد^۳. هنگامی که اگوستوس اسلوب زیرکانه حکومت امپراطوران و سیطره ایشان را بر مبنای قواعدی طرح نمود روش اعتدال آمیز او به سبب ترس بود. وی می‌خواست که مردم را به صورت ظاهر آزادی و لشکریان را به صورت ظاهر حکومت مدنی بفریبد.

۱ - کسانی که به دلیلی خویشتن را به جولوس قیصر منسوب می‌دانستند ۲ - یکی از قاتلان جولوس قیصر که پدر خوانده اکتاوینوس بود. ۳ - هنگامی که اکتاوینوس به بزم قیصران نزدیک شد بوقلمون وار رنگی دگر پذیرفت و در اول پریده رنگ بود و آنگاه سرخ و بعد سیاه شد، و سرانجام خلعت لطیف الهه درخشندگی و شادی و شکفتگی را بر تن کرد. این نقشی که جولیان در افسانه ابتکاری و استادانه خود از اکتاوینوس کشیده است درست و بسیار زیباست، اما در آنجا که تغییرات خلقی او را واقعی می‌پندارد و به نیروی فلسفه نسبت می‌دهد باید گفت که هم به فلسفه و هم به اکتاوینوس بیش از آنچه باید احترام می‌نماید. (نقل از لوسیان)

۱۵ - مرگ قیصر همیشه درپیش چشم اگوستوس بود و به این سبب وی به پیروان خود ثروت فراوان و عناوین بسیاری داد اما فراموش نمی کرد که عزیزترین دوستان عم او در جمع توطئه گرانی بودند که عاقبت وی را به ضرب خنجر از پای درآوردند^۱. وفاداری افواج رومی ممکن بود که از قدرت و سیطره اگوستوس در برابر شورش آشکار دفاع کند اما بیداری و هشیاری ایشان قادر به حفظ سلامت شخص او از خنجر جمهوری خواهی مصمم و ثابت قدم نبود. رومیانی که یاد بروتوس^۲ را گرامی می داشتند بی شک کسی را که از فضیلت و تقوای او تقلید می کرد تحسین می نمودند. قیصر هم به واسطه قدرت بسیار و هم بر اثر قدرت نمائی، قهر طبیعت را برانگیخته بود و اگر به عنوان کنسولی یا تریبونی قناعت کرده بود ممکن بود که در امن و آرامش سلطنت کند اما چون عنوان پادشاهی برگزید رومیان سلاح برگرفتند و قصد جان او کردند. اگوستوس این نکته را ادراک می کرد که اسم و عنوان حاکم برابناء بشر است و گمان او به هیچ روی برخلاف نبود که سنا و مردم تن به بندگی درمی دهند به شرط آن که محترمانه به ایشان بگویند که خاطر جمع دارند که هنوز از آزادی قدیم برخوردارند و سنای عاجز ناتوان و مردم ضعیف سست همت به این خیال دلفریب راضی و خشنود می بودند تا روزی که جانشینان اگوستوس به مدد تقوی و فضیلت یا حتی حزم و تدبیر این آزادی ظاهری را حمایت کردند. چیزی که توطئه گران را به ضد کالیگولا و نرون و دومی سیان برانگیخت علاقه به حفظ جان بود نه دلبستگی به اصول آزادی. توطئه گران به قصد جان این ستمکاران برایشان حمله بردند و نیتشان برانداختن قدرت و سیطره امپراطور نبود.

پس از هفتاد سال صبر و بردباری یک واقعه مهم به میان آمد که سنا همزمان با آن کوششی مؤثر برای بازیافتن حقوق خود نمود، حقوقی که از دیرباز فراموش شده بود. هنگامی که تخت سلطنت به علت قتل کالیگولا خالی ماند،

۵ - کسانی که «تراژدی قیصر» اثر شکسپیر را خوانده باشند صحنه قتل قیصر را فراموش نکرده اند.

۶ - Brutus نزدیکترین دوست جولوس قیصر و اول کسی که خنجر به پشت او فرو کرد. بااینهمه بواسطه فضائل اخلاقی و دشمنی او با استبداد قیصری، وی را شریفترین رومیان دانسته اند.

کنسولها سناتوران را فراخواندند و همه در کاپی تول انجمن کردند و از قیصران به بادی یاد کردند و لفظ «آزادی» را برای شناختن هویت لشکریانی برگزیدند که بی‌اشتیاقی به لوای ایشان گرویده بودند و چهل و هشت ساعت مانند رؤساء مستقل یک دولت آزاد حکومت کردند اما در همان وقت که ایشان مشغول تأمل در امور و بحث و مذاکره بودند فوج پريتوري نگاهبان امپراطوران خود تصمیم گرفته بودند که چه کنند. کلودیوس احمق برادر ژرمانیکوس^۱ هم اکنون در اردوگاه این فوج و ملبس به قبای ارغوانی سلطنت آماده و مهیا بود تا برای انتخاب شدن از نیروی سپاه مدد بگیرد. باین طریق رؤیای شیرین آزادی پایان رسید و سنا وقتی بیدار شد که با هول و دهشت استبداد رویاروی بود. سناى عاجز ناتوان که مردم ترکش کرده و لشکریان تهدیدش می‌نمودند مجبور شد که انتخاب کلودیوس، برگزیده فوج پريتوري، را تصویب کند و منافع عفوعمومی را بپذیرد و باید گفت که کلودیوس را چندان تدبیر بود که اعلان عفوعمومی کند و چندان بزرگواری که همه مفاد آن را رعایت نماید.

ب - گستاخی سپاهیان در اگوستوس ترسی برانگیخت از نوعی بمراتب سخت‌تر. مردم اگر نومید می‌شدند جز کوششی نمی‌توانستند کرد ولیکن قدرت سپاهیان چندان بود که ایشان می‌توانستند هرآنچه را که مردم باید به جد و جهد در طلبش بکوشند خود به نیروی سلاح انجام دهند و چه ناپایدار و متزلزل بود قدرت اگوستوس در برابر کسانی که او خود تخلف از همه وظائف اجتماعی را بایشان آموخته بود. وی غوغای فتنه‌گریهای ایشان را شنیده و از دقائق آرام تفکر و تأمل ایشان سخت هراسناک بود. اگوستوس با پرداخت پاداشهای هنگفت انقلابی را مانع آمده بود اما با انقلابی دیگر ناچار می‌شد که پاداش را دوچندان کند. سربازان با خاندان قیصر اظهار دلبستگی بسیار می‌کردند ولیکن محبت انبوه مردمان دستخوش هوی و هوس است و لاجرم ناپایدار. اگوستوس هرآنچه را که از تعصب رومی بودن در ضمیر خشن و طبع شرزه سربازان برجای مانده بود بیاری گرفت و با تصویب قانون، انضباط

شدید برقرار کرد و شوکت و ابهت سنا را حائلی میان خود و سپاه روم کرد و به این وسیله در سمت زبدهٔ عمال حکومت جمهوری از ایشان پیمان وفاداری خواست.

سالیان دراز یعنی دویست و بیست سال تمام از آغاز استقرار اسلوب زیرکانهٔ اگوستوسی تا مرگ کومودوس بسیاری از خطراتی که در ذات و نهاد حکومت لشکری نهفته است آشکارا نگردید، در این مدت سربازان به ندرت چندان به خشم آمدند که قدرت خود و ضعف حکومت را احساس کنند، احساس خطرناکی که قبل از این دوران و بعد از آن نیز مصائب و فجایع هولناک بار آورد. کالیگولا و دومیسیان هر دو در کاخ سلطنتی خود بدست خدمتگاران خویشتن کشته شدند اما تشنجاتی که به مردن دومیسیان شهر رم را متزلزل کرد محدود به چهار دیوار آن شهر بود و لیکن نرون با سقوط خود همهٔ امپراطوری را به گرداب نابودی فروکشید. در مدت هجده ماه چهار پادشاه به ضرب شمشیر هلاک شدند و خشم لشکرهای مخاصم در دنیای روم لرزه درافکند اما به جزمیت کوتاهی که لجام گسیختگی و خشونت سپاهیان به حد نهایت رسید، دوران دویست ساله‌ای که از روزگار اگوستوس آغاز شد و تا سلطنت کومودوس دوام یافت به لوث خونریزی جنگ داخلی آلوده نگشت و انقلابی آن را آشفته و مشوش نکرد. امپراطور به فرمان سناو با قبول و رضای سپاهیان انتخاب می‌شد و افواج رومی پیمان وفاداری به امپراطور را محترم می‌شمردند و در تاریخ وقایع روم باید به دقت تفحص کنیم تا شرح سه فتنهٔ بی‌اهمیت را بیایم و این سه فتنه همه در چند ماهی خاموش شد بی‌آن که حتی خطر پیکاری به میان آید.

در سلطنتی که پادشاه منتخب مردم است خالی ماندن تعخت سلطنت واقعه‌ای است آستان خطر و آسیب و ضرر. امپراطوران روم که می‌خواستند افواج رومی را از اضطرابی برکنار دارند که از این اندک فاصلهٔ تردد پدید می‌آید و نیز از برای آن که هوس انتخاب امپراطوری را به رغم رسوم و قواعد مقرر مانع آیند سهمی بزرگ از اختیارات خویشتن را به جانشین تعیین شدهٔ خود مفوض می‌کردند تا پس از مرگ ایشان جانشین مذکور بقیهٔ اختیارات سلف خود را به دست گیرد بی‌آن که بگذارد که اثر تغییر خداوندگار ملک در امپراطوری محسوس باشد. به این سبب بود که

پس از آن که مرگ نابهنگام ، تمام جانشین های مناسب تر را از دستش بدر بردامید اگوستوس همه به تی بریوس بود و اختیارات تریبونی و سانسوری را برای این پسر خوانده خویشان حاصل آورد و به موجب قانونی که به فرمان وی به تصویب رسید سلطان آینده روم در تصرفات امپراطوری و در فرماندهی سپاهیان روم دارای اختیاراتی شد برابر با اختیارات شخص اگوستوس . و سپاسیان^۱ نیز به این طریق فرزند ارشد و بزرگوار طبع خویشان را رام خود کرد . تی توس^۲ را افواج شرقی عزیز و گرامی می داشتند و تحت فرماندهی او بود که این افواج در ایام اخیر موفق به فتح یهودیه^۳ شده بودند . از قدرت تی توس همه هراسناک بودند و چون بی اعتدالی های جوانی چهره تابناک فضائل وی را تیره گون می نمود لاجرم به مقاصد وی بدگمان بودند اما و سپاسیان با حزم درست اندیش به اتهامات ناپسندیده دیگر کسان گوش فران داد و تی توس را همکار خود کرد و در قدرت تامی که از مزایای منصب امپراطوری بود شریک و سهم کرد و فرزند حق شناس پیوسته خویشان را در قبال پدری چنین مهربان خادمی وفادار و بی مقدار بشمار می آورد .

عقل درست اندیش و سپاسیان را بر آن داشت که هروسیله ای را برای تحکیم مبانی سلطنت تازه بدست آمده اما متزلزل خود بکار گمارد . سوگند سپاهیان و وفاداری افواج به نام و خاندان قیصره بر اثر عادت یکصد ساله خود سنتی مقدس شده بود و با آن که این خاندان دوام نیافته بود مگر بمدد رسم نادرست قبول پیگانه ای به فرزندی ، رومیان هنوز نرون را محترم می داشتند زیرا که وی نواده ژرمانیکوس و جانشین وراثی اگوستوس بود ، و افواج پريتوري را که نگاهبانان امپراطور بودند به بیزاری و ندامت راضی به ترك نرون ستمگر کردند . از سقوط سریع گالبا^۴ و اتو^۵ و ویتیلیوس^۶ لشکریان دریافتند که امپراطوران مخلوق اراده و وسیله ای برای خود کامگی و بی انضباطی ایشانند . و سپاسیان از خانواده ای وضع نسب بود و جد او سربازی عادی بوده بود و پدرش از عمال دون رتبت دیوان عوائد و مالیاتها

۱ - Vesparian ۲ - Titus ۳ - نام قسمتی از فلسطین جنوبی بوده که رومیان بر آن حکومت می کردند .
۴ - Galba ۵ - Otho ۶ - Vitellius

و رسیدن و سپاسیان به مقام سلطنت در ایام پیری بمدد کفایت شخصی او بود اما صفات ارزنده وی از نوعی بود که مفید است و بارز و درخشان نیست و حرص و تنگ چشمی و سخت کوشی وی در امساك از خرج کردن فضائل او را نیز ضایع کرد و مایه ننگ وی گردید. چنین پادشاهی ناچار بود که به رعایت مصالح خویشتن فرزندی را به همکاری برگزیند دارای سجایائی عالیت و طبعی مهربان تر زیرا که به این طریق ممکن بود که توجه خلق را از خانواده گمنام خود بگرداند و به مجرد و عظمت آینده سلسله فلاویانی معطوف کند. تحت حکومت تی توس مهربان نرم خوی دنیای روم از سعادت زود گذر برخوردار گردید و خاطره این پادشاه محبوب بیش از پانزده سال سایه حمایتی بود بر سر برادر بدکاره اش یعنی دومی سیان.

نروا^۱ هنوز قبای ارغوانی پادشاهی را از قاتلان دومی سیان نپذیرفته ، دریافت که به علت ضعف پیری قادر نیست که سیل خروشان هرج و مرج عمومی را که در دوران سلطنت ستمگرانه و درازمدت سلف او چندین و چند برابر شده بود مانع آید. نیکان وی را به سبب نرمی طبعش حرمت می نمودند اما رومیان فاسد منحط کسی می خواستند نیرومند و دادستان که در دل گنه کاران خوف و دهشت برانگیزد. نروا خویشاوندانی چند داشت و با این همه بیگانه ای را برگزید و تراژان را به فرزندی اختیار کرد که در آن هنگام تقریباً چهل ساله و فرمانده سپاهی نیرومند در آلمان سفلی بود ، و فوراً بموجب فرمان سنا وی را همکار و جانشین خود در اداره امور امپراطوری خواند. باید متأسف بود و از صمیم قلب متأسف بود که شرح جنایات و نابخردی های نرون را چندان می خوانیم که خسته می شویم اما از اعمال تراژان جز نوری ضعیف در خلاصه ای از کتابی ، یا روشنائی مبهمی در مدیحه ای نمی بینیم. با این همه ، سندی برجای مانده است در ثناء تراژان که از ظن تملق گوئی بسیار بدورست. دویست و پنجاه سال بعد از مرگ وی سنای روم به رسم مألوف هنگام برافراشتن امپراطور جدید به منصب پادشاهی هلهله کنان در مدح وی سخن گفت و آرزومندانه خواست که وی در توفیق سعادت از اگوستوس و در فضیلت و تقوی از تراژان برگذرد.

به سهولت باور می‌توان کرد که تراژان که پدر وطن خود بود چون در کیفیات اخلاقی و تلون مزاج خویشاوند خود یعنی هادریان می‌نگریست متحیر می‌شد که آیا باید قدرت فائقه پادشاهی را بدو بسپارد یا نه. در آخرین لحظات حیات تراژان، زنی پلوتینا^۱ یا به نیرنگ و تدبیر وی را مصمم کرد یا خود به گستاخی هادریان را به دروغ برگزیده شوهرش خواند و چون در صحت گفته او شک آوردن بی‌خطر نبود لذا هادریان را به مسالمت تأیید کردند و او را جانشین قانونی تراژان دانستند. در سلطنت هادریان، چنان که پیش از این نیز گفته آمد، امپراطوری روم در کمال امن و آرامش به اوج فلاح و رفاه رسید. این پادشاه هنر را تشویق و قانون را اصلاح و نظم و انضباط لشکری برقرار کرد و شخصاً از همه متصرفات روم دیدن کرد. نبوغ فراوان و فعال او هم دقائق سیاست ملکداری را مناسب بود هم کلیات وسیع و جامع آن را، اما دو شهوت برجان او حاکم بود یکی شهوت کنجکاوی و دیگری شهوت خویشتن بینی و هرگاه که یکی از این دو غالب می‌آمد و اشخاص یا اشیائی مطمح نظر او می‌شدند هادریان بر حسب غلبه یکی از آن دو شهوت نوبتی پادشاهی بسیار خوب و زمانی فلسفه بافی مضحک یا ستمگری حاسد می‌شد. روش کلی او در اداره امور موافق با موازین انصاف و اعتدال بود و هم به این علت شایسته تمجید و تحسین. با این همه وی در نخستین روزهای سلطنت خود چهار سناتور را که دارای مقام کنسولی بودند هلاک کرد زیرا که این چهار تن دشمنان او بودند و ایشان را لایق منصب پادشاهی دانسته بودند. گذشته از این بیماری دردناکی که او را خسته، و ناتوان کرده بود سرانجام ویرا بدخلق و سفاک نیز کرد. سنا متحیر بود که آیا باید او را به مقام خدائی برافرازد یا مستبدی ستمگر بنامد و افتخاراتی که بعد از وفات هادریان به وی اعطاء گردید از برای استجاب تمناي انتونیوس متدین بود.

بلهوسی هادریان در انتخاب جانشینش نیز مؤثر بود. وی پس از آن که درباره چند مرد کاردان ممتاز، که هم منفور او بودند و هم در نزد وی محترم،

تأمل کرد و بسیار اندیشید عاقبت ایلیوس ویروس^۱ را برگزید که از اشراف مملکت و خوشگذران و لذت پرست بود و جمال بی‌مثالش وی را مطبوع طبع عاشق دلباخته آنتی‌نوس^۲ کرده بود. و لیکن در همان وقتی که هادریان به ثناء خویشتن و تحسین و آفرین سربازانش دل خوش کرده و رضای خاطر سپاهیان را با پرداخت پاداش بسیار حاصل آورده بود مرگ نابهنگام، قیصر تازه را از آغوش او در ربود. از ایلیوس ویروس فقط یک پسر ماند و هادریان وی را به قیصران آنتونینی که رهین منت او بودند توصیه کرد. پیوس آنتونیوس این پسر را به فرزندی اختیار کرد و هنگامی که مارکوس آنتونیوس^۳ بر تخت پادشاهی نشست قدرت فائقه سلطنت به تساوی به مارکوس و فرزند خوانده پیوس تعلق گرفت. ویروس را مفاسد اخلاقی بسیار بود اما یک صفت نیک نیز داشت و آن فرمانبرداری از همکار خردمندتر و محترم داشتن او بود چندان که وی کارهای گران سلطنت همه را به رضا و رغبت به مارکوس واگذاشت. پس از وفات ویروس این پادشاه حکیم دانا نابخردیهایی او را نادیده انگاشت و در مرگ نابهنگام او سوگواری کرد و یاد او را به حجاب نیکی از خاطرها مستور داشت.

پس از ارضاء امیال نفسانی یا ناکامی و نومیدی، هادریان برآن شد که با تعیین جانشینی که کفایتش در حد اعلای کمال باشد سزاوارشکر و سپاس آیندگان گردد، و دیده بینای او آنچه را می‌جست در سناتوری پنجاه ساله یافت که در همه مراتب زندگی دیوانی بری از آلوده دامن بوده بود، و در جوانی هفده ساله که امید بود که چون به کمال رشد برسد مردی شود دارای انواع فضائل و مکارم. از این دو تن آن که مسن تر بود به فرزندی هادریان و جانشینی او برگزیده شد به شرط آن که او نیز جوان هفده ساله را به فرزندی اختیار کند. این دومرد آنتونیوس نام (زیرا از ایشانست که اکنون سخن می‌گوئیم) چهل و دو سال تمام بردنیای روم

۱ - Aelius Verus ۲ - هادریان عاشق دلباخته آنتی‌نوس Antinous بود و او را به مقام خدائی برافراشت و به نام او معابد و مجسمه‌ها و شهرها ساخت، و خویشتن را رسوا و ننگین کرد. با این همه باید گفت که از پانزده امپراطور نخستین روم تنها کلودیوس بود که ذوقش در عشق بازی راه انحراف برنگزید.

۳ - Marcus Aurelius Antonius

حکومت کردند با همان خرد و فضیلت ثابت و استواری که خاص هردو بود. با آن که پیوس خود دو پسر داشت مصلحت و سعادت روم را از منافع خانواده خویشتر مهمتر دانست و دختر خود فوستینا^۱ را به زنی به مارکوس داد و از سنا برای او اختیارات تریبونی و پروکنسولی گرفت. پیوس بلند طبع بزرگوار که در حسد به تحقیر می‌نگرست یا روحش به حقیقت از آن بی‌خبر بود مارکوس را در کار حکومت با خویشتن قرین کرد. مارکوس نیز که سجایای ولینعت خود را محترم می‌شمرد مانند پدری دوستش می‌داشت و سر به فرمان او می‌نهاد که سلطان و خداوندگار هم‌او بود و پس از مرگش امور سلطنت را به پیروی از مثال سلف خود و اصول ملکداری وی اداره کرد. سلطنت به هم پیوسته این دو تن شاید یگانه دورانست در تاریخ که سعادت ملتی بزرگ تنها هدف حکومت بوده است.

تی‌توس انتونیوس پیوس رابه حق نومای^۲ دوم خوانده‌اند. صفت ممتاز این هر دو امپراطور دوستداری دین و عدل و صلح بود و لیکن حوادث زندگی پیوس میدانی بسیار فسیحتر را برای بکار بردن فضائل مذکور عرضه کرد. نوما کاری نمی‌توانست کرد جز آن که چند روستای نزدیک با هم را از غارت خرمن یکدیگر مانع آید اما آنتونیوس پیوس در قسمت اعظم کره زمین نظم و آرامش برقرار کرد. سلطنت او را خاصیتی دیگر نیز هست که آن را مشخص و ممتاز می‌کند و آن کمی وقایع گفتنی است برای ثبت در تاریخ و تاریخ به حقیقت چیزی نیست مگر دفتر جنایات و ناخردیها

۱ - Faustina - ۲ - در افسافه‌ها آورده‌اند که نوما پمپی‌لیوس دومین فرمانروای افسانه‌ای رم بوده است که از ۷۵۱ تا ۶۷۲ قبل از میلاد حکومت کرد. شاعر مذهبی رم قدیم تقریباً همه را از او دانسته‌اند. می‌گویند که پرستش ترمی‌نوس‌خدای علائم مرزها را هم‌اورانج کرد، و تنظیم و تجدید تقویم و روزهای کار و تعطیل نیز از اوست. منصب کاهنی را نیز او بوجود آورد و گروهی از دختران باکره را برای زنده نگاهداشتن آتش مقدس در آتشکده شهر رم به خدمت گماشت. رسم تفأل و پیش‌بینی وقایع برای پی بردن به مشیت خدایان نیز از اوست. لوی Livy مورخ رومی داستانی عجیب از دو صندوقچه سنگی نقل می‌کند که در سال هجده قبل از میلاد کشف شد. بر روی این دو صندوقچه کتیبه‌هایی به خط یونانی و لاتینی بود و می‌گفتند که در یکی از آن دو جسد نوماست و در دیگری نوشته‌های او. چون صندوق اولین را گشودند آن را خالی یافتند، و صندوق دومین حاوی چهارده جلد کتاب بود مربوط به فلسفه و قوانین شرعی. این کتابها همه نو و بی‌شک معمول بود، و شعائر و قوانین بسیاری که به نومانسبت داده‌اند بیرون از حد قدرت یک تن است.

و مصائب آدمیزادگان. در زندگی شخصی، پیوس مردی مهربان و خوش خلق و طبعاً ساده دل و با تقوی بود و با خویشتن بینی و تصنع بیگانه بود. پیوس در استفاده از وسائل آسایش که از ملک و مال دنیوی وی را حاصل آمده بود راه اعتدال پیمود و در تمتع از لذات و سرگرمیهای زندگی نیز افراط نکرد و نشاط و صفای طبع وی جلوه گاه روح خیراندیش او بود.

اما فضیلت مارکوس اوریلیوس آنتونیوس از نوعی دگر بود سخت تر و حاصل کار و کوشش بیشتر. این فضیلت اخلاقی ثمره درس و بحث بسیار و نیکوترین پاداش شب زنده داریها بود و با بردباری در پای شمع شبانگاهی نشستن و خواندن و نوشتن. مارکوس در دوازده سالگی پیرو مسلک شاق رواقیون شد و این مذهب فلسفی بدو آموخت که تن باید فرمانبردار فکر و شهوت باید مطیع عقل باشد و بداند که نیکی جز پرهیزگاری و راستکاری نیست و بدی جز تباه کاری نه. افکار فلسفی او که در آشوب و غوغای زندگانی لشکرگاه نوشته و مدون شده هنوز باقیست. مارکوس اوریلیوس^۱ تفضل می نمود و حتی در میان جماعاتی به تدریس فلسفه می پرداخت و این کار شاید برخلاف رسم فروتنی بود که درخور حکیمان داناست، و نامناسب با قدر و عظمت پادشاهی بود ولیکن روش زندگی مارکوس خودعالی ترین مفسر فلسفه زنون بود زیرا که وی در حق خویشتن سخت گیر بود و در نقائص دیگران به دیده اغماض می نگریست و در حق ابناء بشر عادل و خیراندیش بود. خود کشی آوی دیوس کسی یوس^۲ که در سوریه شورشی برانگیخت موجب تأسف مارکوس اوریلیوس گردید زیرا که هلاک او امپراطور را از لذت دوست کردن دشمنی محروم گردانید مع ذلک امپراطور کوشید تا آتش کین سناتوران را که از خیانتگری پیروان آوی دیوس سخت برآشفته بودند اندکی کمتر کرد و به این طریق صدق نیت خویشتن را ثابت نمود. مارکوس از جنگ بیزار بود و آن را ننگ طبیعت بشری و از مصائب

۱ - Marcus Aurelius مارک اورل. خواننده ایرانی باین نام آشنا تر است، ولیکن چون اسامی دیگر تقریباً همه به تلفظ انگلیسی فارسی شده در این کتاب آمده است در مورد نام مارکوس نیز از روش

معمول پیروی کردم. (مترجم) ۲ - Avidius Cassius

و بلیات آن می دانست. اما هر دم که دفاع از حق جنگ را لازم می آورد وی در همان دم سلاح برمی گرفت و در هشت نبرد زمستانی تن خویشتن را در معرض خطرات سرمای سواحل یخ بسته دانوب قرار داد و سختی سرمای زمستانی عاقبت مارکوس ضعیف مزاج را هلاک کرد. مردم حق شناس یادش را عزیز و محترم داشتند و یک صد سال پس از مرگ او بسیار بودند کسانی که تمثالش را در میان خدایان خانگی نگاه می داشتند.

تفوق نظام پیشین حکومت

فصل چهارم

سلطنت کومودوس

مهربانی و نرمخوئی مارکوس اوریلیوس که مسلک رواقی با قواعد شاق انضباطیش نتوانست آن را ضایع کند، هم دلیذیرترین جنبه طبع و خوی او بود و هم تنها عیب و نقص آن. با همه کمال فهم و بصیرت، دل پاک مارکوس اوریلیوس که گمان بد را در آن راه نبود غالباً او را می فریفت و غافل می کرد. مردم نیرنگ بازی که در عواطف پادشاهان به دقت می نگرند اما امیال خویشان را پوشیده می دارند بدو تقرب می جستند و به سیمای مبدل زهد و تقوای حکیمانه و تظاهر به خوارشردن مال و مقام این هردو را به دست می آوردند. مهربانی و گذشت بی حد و حصر او در حق برادرش و زن و فرزندش از حدود نکوخصلتی گذشت و مایه زیان جامعه گردید زیرا که تباہکاری های ایشان سرمشق بد بود و نتایج سوء بیار آورد.

شهرت فوستینا^۱، دختر پیوس و زن مارکوس، هم به سبب جمال اوست و هم عشقبازیهای پنهانی او. سادگی آمیخته به وقار این پادشاه فیلسوف بهیچوجه با طبع فوستینا سازگار نبود و خاطر او را از هوسبازیها و سبکسریها به خود مشغول نمی کرد و میل شدید و بی حد او به تنوع و تغیر ابداً ثبات و قرار نمی پذیرفت چندان که این زن غالباً در پست ترین آدمیزادگان صفاتی ارزنده می یافت. کوپید^۲ خدای

عشق اعصار باستانی ، پسر بچه‌ای بود زیبا روی و بسیار شهوت و زن امپراطور که پیرو مذهب خدای عشق بود مجبور بود که از برای کام برگرفتن هرچه آشکارتر به معشوقان خود اظهار میل نماید و در چنین عشقی هرگز حیا و نازک طبعی نیست . مارکوس تنها کسی بود در سراسر امپراطوری که ظاهراً خلافکارهای فوستینا را ادراک نمی‌کرد یا از آنها بی‌خبر بود و برحسب عقائد و تعصباتی که در هر عصری و زمانی رائجست لغزش زن تاحدی باعث رسوائی شوهرزبان برده و ستم کشیده اوست . مارکوس چندتن از عشاق زن خود را به مناصب مهم و پرمفعت برگزید و درسی ساله وصلت زناشوئی به طرق گوناگون کمال محبت و اعتماد و احترام خود را به این زن پیوسته آشکار کرد ، احترامی که به مرگ فوستینا نیز پایان نیافت . در رسالات فلسفی خود مارکوس خدایان را شکر می‌کند که زنی به او اعطاء کرده‌اند وفادار و مهربان و پاکدل و نیک نهاد^۱ . سنای متملق فرمانبردار به خواهش و تمنای مارکوس زن او فوستینا را ربه النوع خواند و تمثالهای او را در معابد مخصوص وی قرار دادند و این زن را به صفات خدایانی چون جونو^۲ و ونوس و سریز^۳ متصف کردند و فرمان صادر شد که دختران و پسران جوان در روز نکاح سوگند زناشوئی را در برابر محراب الهه عقیف و پاکدامن خود یاد کنند !

مفسد عجیب و نفرت‌انگیز پسر مارکوس صفای تقوی و فضیلت پدر را نیز به ابر تیرگی پوشانده است . به مارکوس اعتراض نموده‌اند که وی سعادت هزاران هزار نفر را فدای دلبستگی خود به فرزند نابکار خویشان کرد و جانشین خود را در عوض اینکه از میان جمهور کشور برگزیند از خانواده خویشان انتخاب کرد . با اینکه باید گفت که این پدر نگران و اندیشناک و مردان با فضیلت و دانشمندی که وی به یاری خواست هیچ یک از دقیقه‌ای غفلت نکردند تا فکر محدود کومودوس جوان را بپرورند و مفسد روزافزون وی را اصلاح کنند و او را شایسته مقامی سازند

۱ - دنیا به ساده لوحی مارکوس خندیده است . اما مادام داسیه Dacier می‌گوید مطمئن باشید که هر زنی که بخواهد می‌تواند شوهر خود را به ریا و تلبیس بفریبد و چون مادام داسیه خود زنت سخنش را باور می‌توان کرد . ۲ - Juno الهه زناشوئی و همسر ژوپیتر . ۳ - Ceres الهه کشاورزی در اساطیر رومی .

که وی برای احراز آن تعیین شده بود. لیکن نیروی آموزش چندان مؤثر نیست مگر در طبایع با سعادت‌تی که تعلیم برای آنها تقریباً زائد است و نالازم. زمزمه نهانی دوستی بدکاره در یک لحظه طعم نامطلوب تعالیم فیلسوفی با وقار را بکلی محو و نابود می‌کرد و مارکوس خود با شریک کردن پسر چهارده یا پانزده ساله‌اش در همه امور سلطنت ثمرات این تعلیم و تربیت سخت را ضایع کرد و با آنکه پس از این کار چهار سال بیش نزیست همین چهار سال خود بس بود که او را از اقدام ناسنجیده خویشتن پشیمان کند زیرا که شرکت در کار سلطنت، تازه جوان کم فکر بی پروا را به مقامی رساند برتر از ضابطه خرد و سیطره قدرت پدری.

بیشتر جنایاتی که آرامش داخلی جامعه را برهم می‌زند محصول قوانین لازم اما غیر عادلانه مالکیت است که بر حرص و آز آدمیزادگان قیدوبند می‌گذارد و چیزهایی را که مردم بسیار در آنها به چشم طمع می‌نگرند در اختیار تنی چند می‌نهد. در میان آرها و شهوات آن که از همه برما مسلط‌تر و باهمزیستی اجتماعی ناسازگارتر است عشق قدرت است، زیرا که کبر و نخوت یک تن خواهنده تسلیم و فرمانبرداری انبوه کثیر مردمست و در ایام فرمانروائی چنین کسی فتنه مناقشات داخلی باعث ضعف قدرت قوانین حاکم بر جامعه می‌شود و به ندرت دیده شده است که قوانین مروت و رحم و عطوفت جایگزین آنها گردد. شور و شرمجاذله، و نخوت پیروزی، یا نومیدی از کسب توفیق و یاد صدمات گذشته و ترس از خطرات آینده، همه آتش خشم درون را شعله‌ور و ندای رحم و شفقت را خاموش می‌کند و هم به این علت است که تقریباً هر صفحه تاریخ بشر آلوده به خونهایست که در جنگهای داخلی ریخته شده؛ اما هیچ یک از این علل مسؤل بی‌رحمی‌ها و سنگین‌دلی‌های کومودوس نیست. زیرا کومودوس محتاج به هیچ چیز نبود و دارنده هر آن چیزی بود که باعث حظ و لذت است. فرزند محبوب مارکوس در میان هلهله احسنت و آفرین سناتوران و سپاهیان روم جانشین پدر شد و چون بر تخت سلطنت جلوس کرد جوان نکوطالع در پیرامون خود نه رقیبی دید که از میان بردارد و نه دشمنی که به کیفر برساند پس با منزلات رفیع و فراغ خاطری که نصیب او گشته بود حقاً و طبعاً

باید که محبت مردم به نزد او به از نفرت ایشان بوده باشد و عطف و نیکنامی پنج سلف خویشان را پسندد نه ننگین عاقبتی نرون و دومی سیان را.

با این همه برخلاف آنچه گفته اند کومودوس چون درنده ببری تشنه به خون انسان و سیراب ناشدنی از مادر نژاد و از کودکی قادر به چنان کارهایی نبود که دلالت بر سنگین دلی و بی رحمی او کند. دست طبیعت در طبع او دو خاصیت نهاده بود یکی ضعف و دیگری شرارت و ضعف او بیش از شرارت بود. ساده لوحی و عدم اعتماد به نفس وی را اسیر و بنده ملازمان خود کرده بود و اینان اندک اندک فکر او را فاسد و منحرف کردند. در اول کومودوس به پیروی از دستور دیگران به ظلم و ستمگری پرداخت اما بیرحمی در وجود او عادت و عاقبت شهوتی شد بر جانش حاکم. به مردن پدر، کومودوس خویشان را گرفتار فرماندهی سپاه و رهبری جنگی مشکل با اقوام کووادی^۱ و مارکومانی^۲ یافت. جوانان سفلطبع نابکاری که مارکوس تبعیدشان کرده بود بزودی مقام و نفوذ خود را در جوار امپراطور جدید بازیافتند. ایشان درباره سختی ها و خطرات جنگ در سرزمین های بائر ماوراء دانوب غلو بسیار نمودند و پادشاه کاهل تن آسان را مطمئن کردند که هیبت نام او و اسلحه فرماندهانش کافی خواهد بود که اقوام کم فرهنگ شمالی را که از احتمال خطر بیمناک بودند مغلوب کند و جنگ را پایان دهد یا چنان شرائطی به دشمن تحمیل کند سودمندتر از هر شکستی. مقربان جوان با دقت و فراست تمام امیال نفسانی وی را به کار گرفتند و از آرامش و شکوه رم سخن گفتند و لذات لطیف و عالی آن را با آشوب و هیاوی زندگی اردوگاهی در پانونیا^۳ مقایسه کردند جائی که در آن نه فراغت بود و نه اسباب تجمل و خوشگذرانی. کومودوس پند ایشان را گوش داد زیرا که به مذاقش خوش آمد، اما چون هنوز مشاوران پدر خود را محترم می شمرد و از ایشان رعبی در دل داشت درنگ کرد چندان که فصل تابستان کم کم تمام شد و ورود او و موکمب جلالش به پایتخت تا موسم برگ ریزان پائیزی به تعویق افتاد. پیکرزبا و خوش اندام او، سخن گفتن مردم پسند او و فضائلی که در حق وی تصور میکردند

همه قبول عام یافت. صلح اخیر وی با اقوام کم‌فرهنگ که با رعایت اصول شرافتمندی صورت پذیرفته بود موجب مسرت همگان گردید و بی‌صبری او را برای بازگشت به رم از سر محبت به عشق به وطن نسبت دادند و چون شاهزاده‌ای نوجوان بود و نوزده سال بیش نداشت با همه آنکه در لهو و لعب طریق فاجران درپیش گرفته بود چندان که باید سلاطینش نمی‌مودند.

در سه سال اول سلطنت کومودوس، مشاوران وفاداری که مارکوس فرزند خود را بدیشان سپرده بود صورت اداری حکومت و حتی روح آن را به کیفیت قدیمش حفظ کردند و کومودوس خود نیز، ولو به اکراه، خردمندی و راستکاری ایشان را محترم می‌شمرد. اما پادشاه جوان و مقربان فاسق بدکاره‌اش با استفاده از قدرت سلطنت قیدوبند شکستند و به لهو و لعب پرداختند و لیکن دستهای او هنوز آلوده به خون نبود و حتی آثار و عواطفی که نماینده کرم طبع است در وجودش آشکار بود و اگر این‌ها به کمال رشد می‌رسید ثمره‌اش فضیلت راستین می‌بود ولیکن حادثه‌ای سوء باعث آمد که خوی ناستوار او یکسره به جانب بدی بگراید.

در شبی از شب‌ها هنگامی که امپراطور از دهلیزی تنگ و تاریک درآمی‌تاتر می‌گذشت تا به کاخ پادشاهی باز گردد قاتلی که در انتظار او بود شمشیر کشیده به جانبش حمله ور گردید و فریاد کنان گفت «این را سنا برای تو می‌فرستد» ولیکن وعید قتل مانع کار قاتل گردید و محافظان پادشاه او را گرفتند و افساء نام مسببین توطئه را از او خواستند و او نیز فوراً اسامی ایشان را برملا کرد. توطئه بدست دولتیان طرح نشده بلکه در درون چار دیواری قصر به وجود آمده بود. لوسیلا خواهر امپراطور و زن بیوه شده لوسیوس ویروس که بر زن امپراطور حسد می‌برد و تحمل منزلتی دون او برایش ناگوار بود تیغ در کف قاتل داده بود تا برادرش را هلاک کند و جرأت نیاورده بود که شوهر دوم خویشتن را از تدبیر شومی که در افکنده بود آگاه گرداند. شوهر دوم لوسیلا یعنی کلودیوس پومپی یانوس^۱ سناتوری بود ممتاز و ارجمند و در ولاء و اخلاص به مقام سلطنت راسخ و ثابت قدم، اما در جمع کثیر

عشاق لوسیلا (زیرا که او درهمه کارمقلد فوستینا بود) مردانی بودند آرزومند جاه و مال و برای کسب هردو کمر به خدمت این زن بسته بودند تا هم امیال لطیف عشقی و هم شهوات خونخوارانه او را ارضاء کنند. توطئه گران به شدائد قانون عدالت گرفتار آمدند و شاهزاده خانم نیز به کیفر گناه رسید یعنی اول تبعیدش کردند و آنگاه کشتندش. اما سخن قاتل در ذهن کومودوس جایگزین گردید و اثری محو نشدنی از بیم و نفرت برضد جمیع سناتوران در ضمیر او برجای نهاد. کومودوس کسانی را که پیش از این عمال مزاحم و خشم انگیز خود می دانست و از ایشان هراسناک بود اکنون خصم نهان خود بشمار آورد و به ایشان گمان بد برد. جاسوسان سخن چین که در سلطنت های پیشین حمایتی نیافته و نومید و خاموش گشته بودند چون پی بردند که امپراطور در جستجوی خیانت و آثار نارضائی در میان سناتوران است جانی تازه یافتند و موجب رعب و هراس گشتند. مجلس سنا که مارکوس پیوسته آن را شورای بزرگ ملی بشمار می آورد متشکل از رومیان ممتاز و متشخص بود ولیکن هر نوع تشخصی و امتیازی به زودی جرم و جنایت بشمار آمد. ملک و مال ثروتمندان جاسوسان را بر سر شوق می آورد که بیشتر بکوشند، و به نزد ایشان تقوی و فضیلت تزلزل ناپذیر خود انتقادی بر زبان نامده از تباهاکاریهای کومودوس، و خدمات مهم نشانه خطرناک برتری کفایت دیگران بود و دوستداری مارکوس بیقین خصوصیتی در دل کومودوس پدید می آورد. ظن گناه بمنزله اثبات گناه و محاکمه همان بود و محکوم شدن همان. اعدام یکی از سناتوران مهم موجب قتل همه کسانی شد که ممکن بود در مرگش سوگواری کنند یا بخواهند که به انتقام گرفتن داد او را بستانند و کومودوس خود چون یک بار طعم خون انسان چشید دیگر قادر به احساس ترحم و ندامت نبود. از بیگناهایی که قربانی ظلم و ستم کومودوس گردیدند مرگ هیچ کس بقدر هلاک دو برادر از خاندان کوین تی لیانی^۱، که یکی رانام ماگزیموس^۲ و دیگری را کوندیانوس^۳ بود، باعث تأسف نشده است. مهر برادری که در میان این دو بود نامشان را از فراموشی مصون و یادشان را در خاطر نسلهای بعد عزیز و

گراسی کرد. مطالعات و مشغله‌ها و سرگرمی‌ها و اسباب لذت این دو پیوسته همانند بود و دراستفاده از میراث عظیم پدری هرگز این فکر به خاطرشان راه نیافت که هر یک دراندیشه نفع خاص خود باشد. از رساله‌ای که این دو باهم نوشته‌اند قطعاتی هنوز موجود است. در هر کاری که این دو برادر می‌کردند مشاهده می‌شد که چنانند که گوئی یک روح در هر دو بدن هست که ایشان را به عمل می‌گمارد. امپراطوران آنتونینی که قدر این دو برادر را می‌شناختند و از یگانگی ایشان مسرور بودند هر دو را در یک سال به مقام کنسولی برافراشتند و چندی بعد مارکوس اداره امور کشوری یونان و نیز فرماندهی سپاه این ناحیه را که بسیار مهم بود به دو برادر سپرد و ایشان فتحی بزرگ کردند و قوم ژرمنی را مغلوب کردند. خونخواری کومودوس در حق این دو مهربانی و رأفت بود زیرا که در مرگ نیز ایشان را بهم پیوست.

خشم شدید کومودوس پس از آن که ریختن خون پاك شریف‌ترین سناتوران را باعث آمد عاقبت دامنگیر کسی شد که خود مهمترین آلت ستمگری او بود. با آنکه کومودوس خود سراپا در خون بی‌گناهان و در لهو و لعب مستغرق بود جزئیات کار و جنبه رسمی و آشکار آن را به عهده پره‌نیس^۱ محول کرد که از اعمال جاه‌طلب و فرومایه دولت بود و پس از کشتن سلف خویشان مقام و منصب وی را احراز کرده بود ولیکن باید گفت که وی از نیروی عزم و کفایت سهمی بسزا داشت. پره‌نیس به مدد اخاذی و گرفتن اموال و املاک بزرگان که فدای حرص و آز او شده بودند ثروت هنگفتی فراهم آورده بود، نگهبانان پریتوری تحت فرماندهی بلا واسطه او بودند و فرزندان او که هم‌اکنون آثار نبوغ جنگی از ناصیه‌اش هویدا بود در رأس افواج ایلیریائی قرار داشت. پره‌نیس آرزوی پادشاهی در سر می‌پرورد اما آنچه به چشم کومودوس بهمان اندازه جرم می‌نمود این بود که پره‌نیس چندان قدرت و کفایت داشته باشد که جوینده چنین مقامی شود اگر او را مانع نیامده و ناگهان و بی‌خبر بدو حمله ور نشده و نکشته بودندش. در تاریخ امپراطوری بزرگی چون روم سقوط یا مرگ یکی از اعمال دولت حادثه ایست ناچیز ولیکن وضع عجیبی روی نمود

که مرگ پره‌نیس را تسریع کرد و ثابت نمود که رشته‌های انضباط و اطاعت سست شده است. افواج بریتانیائی که از روش پره‌نیس در اداره امور لشکری ناراضی بودند گروهی هزاروپانصد نفری از مردان جنگی را برگزیدند و ایشان را دستور دادند که به رم بروند و شکایات خود را در پیشگاه امپراطور عرضه بدارند. سپاهیان شاکی بارتقاری که حکایت از عزم راسخ ایشان می‌کرد، وبا برافروختن آتش خشم افواج نگاهبان امپراطور و با غلو بسیار در باب قدرت سپاه بریتانیا و بیمناکتر کردن کومودوس، فرمان مرگ پره‌نیس را بزور خواستند و گرفتند زیرا که مظالم او جز به مرگش جبران پذیر نبود. گستاخی سپاه بریتانیای دورافتاده و پی‌بردن ایشان به ضعف حکومت علائی بود که به یقین از فتنه‌ها و آشوبهای سهمگین خبر می‌داد. اندکی پس از مرگ پره‌نیس اختلالی تازه ظاهر شد که غفلت و بی‌خبری دستگاه حکومت را برملا کرد. این اختلال که در ابتدا بسیار اندک بوده و کم‌کم گسترش یافته بوده است عبارت از تمایل سربازان به ترك خدمت بود و این روح گریزندگی کم‌کم در میان همه لشکریان منتشر گردید، اما گریزندگان از خدمت بجای آن که ایمنی و سلامت خویشتن را به فرار و روی نهان کردن بجویند در شوارع ازدحام می‌کردند و زحمت ببار می‌آوردند. ماترنوس^۱، سربازی که جرأت و گستاخیش فزون از مرتبتش بود، گروه مختلف راهزنان را گرد هم آورد و لشکرکی بیاراست و آنگاه درهای زندانها را گشود و غلامان را اغوا کرد تا آزادی خود را بخواهند و بلاد ثروتمند و بی‌دفاع گال و اسپانیا را غارت کرد بی‌آنکه کیفری ببیند و تنبیه بشود. حکام متصرفات روم که مدتی مدید ناظر و شاید شریک غارتگریهای او بودند عاقبت الامر بر اثر اوامر تهدیدآمیز امپراطور برانگیخته شدند و از سستی بطالت بیرون آمدند. ماترنوس دریافت که از هر طرف محاصره شده است و پیش‌بینی کرد که ناچار باید مغلوب و تسلیم شود، پس او را چاره‌ای نماند جز این که نومیدانه سخت بکوشد و هم به این سبب بود که وی پیروان خویشتن را دستور داد که پراکنده و آنگاه به دسته‌های چند نفری تقسیم شوند و با انواع لباسها و صورتهای

مبدل از جبال آلپ بگذرند و هنگام عید سی بل^۱ که غوغای لهو و لعب عنان گسیخته برپا بود در رم اجتماع کنند. اندیشه قتل کومودوس و جلوس برتخت خالی مانده او از جاه طلبی راهزنی فرومایه پدید نیامده بود. ماترنوس تدابیر و اقدامات خود را با چنان مهارتی طرح افکنده بود که کوچه های رم هم اکنون پر بود از سربازان ناپیدای او و لیکن حسد یکی از همدستانش باعث آمد که این تدابیر عجیب و جسارت آمیز برملا و ضایع شود درست در همان لحظه ای که آراسته و کامل و آماده اجراء بود.

پادشاهان بدگمان غالباً بدترین کسان را می پرورند و جاه و منصب می بخشند به این یقین باطل که آن کس که به لطف شاه مستظهر است و بس به هیچ کس دل نمی بندد مگر به ولینعمت خویشان. کلیاندر^۲، جانشین پره نیس، فریجیائی به دنیا آمده بود، و فریجیائیان مردمی فرومایه و برده صفت و لیکن لجوج و خیره سر بودند که هیچ چیز در ایشان اثر نمی نمود مگر حمله و ضربت. کلیاندر را برای بردگی از زادگاهش به رم فرستاده بودند و او در سمت غلامی داخل کاخ امپراطور شد و چون در ارضاء امیال نفسانی خداوندگار خویشان خادمی سودمند بود بسرعت بسیار به بلندترین مقامی رسید که رعیتی از رعایای پادشاه را برخورداری از آن ممکن بود. اثر نفوذ او در فکر کومودوس بیشتر از اثرات تربیت پادشاه سلف بود زیرا وجود کلیاندر عاری از هر نوع استعداد و فضیلتی بود که ممکن بود حسد یا بدگمانی در امپراطور برانگیزد و حرص مال شهوتی بود برجان او غالب و در اداره امور حکومت نیز اصل مهم همانا ارضاء شهوت آز بود. منصب کنسولی و حکومت متصرفات افریقائی و ایتالیائی و منصب سناتوری همه آشکارا برای فروش عرضه می شد و اگر کسی از خرید این القاب و عناوین ننگین و بی مغز، به بهای بیش از نیمی از ثروت خویشان، اعراض می نمود او را از ناراضیان بشمار می آوردند. در مشاغل پر منافع ایالتی کلیاندر در آنچه حاکم از مردم به یغما می برد شریک بود و روش اجراء قوانین ظالمانه و استبدادی و رشوه دادن و گرفتن در این کار رائج بود. مجرم توانگر میتوانست

نه فقط حکم عادلانه محکمه را که به موجب آن محکوم شده بود نقض کند بلکه ممکن بود که متهم و شهود و قاضی را به هر طریقی که میل اوست مجازات کند .

با این وسائل کلیاندر در مدت سه سال ثروتی اندوخت بیش از آنچه هرگز غلام آزاد گشته‌ای به دست آورده بود . کومودوس نیز از هدایای گرانبهائی که این درباری حیل‌گر در مناسبترین موقعی درپای او می‌نهاد کاملاً خشنود و راضی بود .

کلیاندر برای آن که حسدی برنینگیزد به نام امپراطور گرمابه‌ها و رواقها و ورزشگاهها برای مردم می‌ساخت و خویشان را به این خیال واهی می‌فریفت که شاید رومیان که از سخاوت ظاهری او حیرت زده و بدان خشنود و سرگرم بودند ، از صحنه‌های خونینی که هرروز درپیش چشم خود می‌دیدند کمتر متأثر شوند و مرگ بیرهوس^۱ سناتور را فراموش کنند . بیرهوس چنان کسی بود که به سبب کفایت و فضیلت بی‌مانندش امپراطور فقید یکی از دختران خویشان را به زنی بدو داده بود . کلیاندر گمان می‌کرد که مردم گناه قتل آریوس آنتونیوس^۲ را که آخرین نمونه امپراطوران آنتونینی و مظهر فضائل این سلسله نامدار بود براو ببخشایند . بیرهوس با امانت و صداقتی فزون از حد حزم و تدبیر کوشیده بود که برادرزن خویشان را از ماهیت واقعی خلق و خوی کلیاندر آگاه گرداند . آریوس آنتونیوس هنگامی که فرمانفرمای آسیا بود حکمی عادلانه به ضد یکی از چاکران درگاه کلیاندر که مقرب امپراطور بود صادر کرده بود و این خود قتل وی را باعث آمد . پس از عزل و سقوط پره‌نیس اندک زمانی چنین می‌نمود که گوئیا کومودوس از مظالم رعب‌انگیز خود روگردان شده و به طریق فضیلت بازگشته است . وی منفورترین قوانین پره‌نیس را نقض و یاد او را همه جا آشکارا بالعن و دشنام زشت توأم کرد و همه اشتباهات دوران جوانی و بی‌تجربگی خویشان را به نصایح مضر وزیر خبیث نسبت داد ولیکن پشیمانی‌ش سی‌روز بیشتر نپائید و مظالم کلیاندر چندان بود که مردم غالباً از دوران حکومت پره‌نیس به تأسف یاد می‌کردند .

قحط و طاعون نیز پیمانه مصائب روم را لبریز کرد . طاعون را به چیزی جز خشم خدایان نسبت نمی‌دادند ولیکن انحصار غله را ، که وزیر کومودوس به نیروی

ثروت و قدرت حامی آن بود ، عامل بلاواسطه قحط و غلا بشمار می آوردند . نارضائی خلق پس از آن که زمانی دراز به نجوی برلب می آمد و از گوش به گوش می گشت ناگهان در میان گروهی که در محل سیرك^۱ اجتماع کرده بودند آشکارا گردید ، و مردمی که مسابقات سیرکی بهترین سرگرمی ایشان بود نماشا را رها کردند تا طعم لذیذتر انتقام را بچشند . آنگاه فوج فوج ایشان به کاخی در حومه شهر که یکی از خلوتگاه های امپراطور بود هجوم بردند و با فریاد خشم و غضب سر بریده دشمن خلق را از امپراطور خواستند . کلیاندر که فرمانده گارد پريتوري بود امر کرد که گروهی از سربازان اسب سوار در میان جمع مردم بتازند و شورشیان را پراکنده کنند . جمعیت سراسیمه بشتاب تمام بجانب شهر گریختند . چندین کس کشته شدند و عدد بیشتری زیر سم ستوران جان دادند اما هنگامی که سواران به کوچه های شهر رسیدند باران سنگ و تیری که از فراز بام ها و از پنجره های خانه ها فرو می ریخت ایشان را از تعقیب مردم مانع آمد و نگهبانان پیاده که دیر زمانی به گارد پريتوري ، به سبب امتیازات خاص و جسارت و گستاخی این گروه ، حسد برده بودند اکنون به جمع مردم پیوستند و آشوب و غوغا بدل به جنگ واقعی شد و خطر قتل عام همه کس را تهدید می نمود . گارد پريتوري در برابر فشار جمع کثیر مردم نومید شد و موج خشم و غضب مردم بشدت ییش از پیش بازگشت و به دروازه های کاخ سلطنت اصابت کرد . در این هنگام کومودوس یکه و تنها غرقه در اسباب عشرت و تجمل آرمیده و بی خبر از فتنه جنگ داخلی بود و نزدیک شدن به او برای ابلاغ خبر ناخوش آیند قیام مردم همان بود و جان از کف دادن همان و اگر خواهر بزرگش فادیل^۲ و مقرب ترین سراری او یعنی مارسیا^۳ جرأت نیاورده و به زور به درون خلوتگاه وی راه نیافته بودند کومودوس که در رخوت و سستی فرو رفته و به پشت در افتاده بود در مأمّن خود هلاک می گردید . فادیل^۲ و مارسیا غرقه در سیلاب اشک و پریشیده موی خویشان را در پای وی در افکندند و با فصاحتی که مولود هراس بود امپراطور ترس

۱ - در روم قدیم محل مسابقات پهلوانی و زور آزمائی با حیوانات را سیرك می نامیدند که میدانی گرد یا بیضی شکل بود و چندین طبقه جایگاه مخصوص تماشاگران گرداگرد آن را فرامی گرفت .

۲ - Fadilla ۳ - Marcia

زده را از جنایات وزیر او و هیجان خشم مردم و خطر ویرانی و علاك كه در چند دقیقه دیگر قصر او و وجود او را ناگهان در بر می گرفت آگاه کردند. کومودوس از خواب خوش عیش و نوش برجست و فرمان داد که سر بریده کلیاندر را بیرون کاخ به پیش مردم اندازند و غوغای مردم به مشاهده آنچه خواسته بودند فوراً آرام شد و فرزند مارکوس را در این وقت هنوز امکان آن بود که محبت و اعتماد خلق را دگر باره به دست آورد.

ولیکن عواطف و فضائل انسانی همه در ضمیر کومودوس خاموش گشته بود. وی زمام حکومت امپراطوری را به دست مقربان فرومایه خود رها کرده بود و اختیارات سلطانی هیچ یک را در نزد او قدر و ارزشی نبود مگر عنان گسیختگی بی حد و حصر تا به مراد دل به ارضاء شهوات نفسانی بپردازد. کومودوس اوقات خود را در حرمسرانی می گذرانید که سیصد زن زیبا روی و سیصد پسر از هر مقامی و هر متصرفه ای از متصرفات امپراطوری در آن بسر می بردند و هر گاه که فنون مکر و فریب و هتک عرض مؤثر نمی افتاد فاسق حیوان صفت به زور و خشونت متوسل می شد. مورخان قدیم در باب این صحنه های خجلت انگیز فسق و فحشاء به تفصیل نوشته اند که چگونه هر نوع خویشتن داری و شرم و حیا در این مواقع مورد تحقیر بود ولیکن نقل شرح و وصف بسیار دقیق مورخان به زبان پاکیزه و منزه امروزین آسان نیست. در فواصل شهوت رانیها اوقات به بدترین تفریحات می گذشت. با وجود اثرات فرهنگ و ادب زمان و با همه دقت و زحمتی که در تعلیم و تربیت وی بکار رفته بود علم و دانش کمترین اثری در فکر و ضمیر خشن و حیوانی کومودوس نکرد و او اولین امپراطور رومی بود که وجودش خالی از ذوق علم و میل به لذات فهم و دانش بود. حتی نرون در فنون ظریف موسیقی و شعر زبردست بود یا لاقل دوست داشت که به زبردستی در این فنون تظاهر کند و اگر او تفریح لذت بخش ساعت فراغت را بدل به مشغله مهم زندگی و غایت مطلوب خود نکرده بود ما هرگز در کارهای او دیده حقارت نمی نگریستیم. ولیکن کومودوس هم از آغاز کودکی بیزاری خود را از هر آن چیز که موافق ذوق و عقل سلیم و باعث گشاده فکری بود آشکار کرد. وی

دلباخته تفریحات مخصوص عوام الناس بود از قبیل مسابقات سیرکی و آمفی تاتری و نبردهای گلادیاتورها و شکار جانوران وحشی. مارکوس استادان شعب مختلف علوم و فنون را برای تعلیم فرزندش معین کرد اما کومودوس با نفرت و بی‌التفاتى به درس ایشان گوش می‌داد. ولی مریان عرب و پارتی که پرتاب نیزه و تیراندازی به او می‌آموختند وی را شاگردی یافتند بسیار کوش و دقیق که از تمرین و ممارست لذت می‌برد و بزودی در تردستی و راسخ بینی در هر دو فن با ماهرترین مریان خود برابر شد.

جمع برده صفتان که کامروائی ایشان بسته به فسق و فساد مخدومشان بود اشتغال او را به کارهای ننگین می‌ستودند و بازبان تملق به غدر و فریب و برسبیل تذکار می‌گفتند که هر کول یونانی نیز با دلاوری‌هایی از همین قبیل و با غلبه بر شیرنی‌میائی^۱ و کشتن گراز وحشی جبل اری‌مانتوس^۲ در میان خدایان جائی و مقامی کسب کرد و یادش در میان آدمیزادگان زنده جاوید ماند و لیکن فراموش می‌کردند که به او بگویند که در آغاز تشکیل جوامع بشری که جانوران سبعتراً غالباً بر سر تصرف سرزمینهای نامسکون با انسان در مجادله بودند، جنگیدن با وحوش و برآنها فائق آمدن یکی از منزّه‌ترین و سودمندترین کوششهای پهلوانی بود. در وضع تمدن پذیرفته امپراطوری روم جانوران وحشی از دیرباز از دیدگاه انسان و مجاورت بلاد پرجمعیت گریخته بودند. جانور درنده را درکنام آن غافلگیر کردن و به رم آوردن تا با مراسمی پرشکوه و ابهت بدست امپراطوری کشته شود کاری بود سخیف که از پادشاه نامعقول و بر مردم باری^۳ گران بود. کومودوس غافل از تفاوت بسیاری که میان او و هر کول یونانی بود تشبیه خود را به او افتخاری دانست و آن

۱ - Nemaean نی‌میا نام دره‌ایست در آرگولیس باستانی در جنوب شرقی یونان.

۲ - Erymanthus نام این کوه در اساطیر یونانی آمده است.

۳ - هنگام غلبه گرسنگی شیران افریقائی بدهکده‌های نامحصور و اراضی کشت کرده روی می‌آوردند و در امن و امان بودند زیرا که شیران از آن امپراطور و برای سرگرمی او و مردم پایتخت بودند، و روستائی بخت برگشته‌ای که یکی از آنها را حتی برای حفظ جان خود می‌کشت بکیفری سخت گرفتار می‌آمد. اونیوریوس این قانون عجیب «شکار» را تعدیل و اصلاح و ژوستینیان عاقبت آن را ملغی کرد.

را با اشتیاق تمام پذیرفت و خویشتن را (چنانکه هنوز برمدال‌های او می‌بینیم) به هر کول رومی ملقب کرد و گرز و پوست شیر را در کنار تخت او و در میان دیگر نشانهای سلطنت نهادند و مجسمه‌هایی از وی ساختند و برپا داشتند آراسته به نشان‌ها و صفات خدائی که کومودوس می‌کوشید تا شجاعت و سهارت او را روزانه در ضمن سرگرمی‌های خشن و بی‌رحمانه خود تقلید کند.

سرخوش از مدح و ثنای متملقان که شرم و حیای، ذاتی را کم کم در نهاد او کشت کومودوس برآن شد که آنچه را تا آن وقت به رعایت شرم و متانت جز در درون چهار دیوار کاخ پادشاهی و در حضور چند تن از مقربان خود انجام نداده بود اکنون در معرض تماشای عامه رومیان قرار دهد. در روزی که معین شده بود جمع بیشمار تماشاگران به دلائل گوناگون به آسفی تأثر روی آوردند، بعضی به انگیزش طبع متملق خویشتن و بعضی از ترس و بعضی از سرکنجکاوی و پادشاه نمایشگر را به سبب زبردستی کم نظیر او تحسین کردند و چون سزاوار تمجید بود برایش کف زدند. هدف خدنگ امپراطور گاه قلب حیوان بود و گاه سر او و در هر دو حال نوک پیکانش جانور را بیقین زخمی و هلاک می‌کرد. با تیرهایی که نوک آنها بشکل هلال مه نو بود کومودوس بارها و بکرات شترمرغی را هنگام دوندگی سریع آن از رفتن باز می‌داشت و گردن دراز و استخوانیش را از بدن جدا می‌کرد. یوزپلنگی را به میان صحنه آسفی تأثر رها می‌کردند و کمانکش تیرافکن منتظر می‌شد تا حیوان درنده بر مجرمی لرزنده از بیم جان حمله می‌برد و امپراطور در همان لحظه تیر از کمان رها می‌کرد و حیوان در دم بی‌جان بر زمین می‌افتاد و به مرد گناهکار آسیبی نمی‌رسید. گرداگرد آسفی تأثر غارهایی بود که صد شیر ژیان یکباره از آنها بیرون می‌ریخت و یکصد تیر از دست امپراطور رها می‌شد و هیچ یک بخطا نمی‌رفت و شیران را که غرنده و خشمناک بدور میدان می‌دویدند بخاک در می‌افکند. نه جثه عظیم پیل و نه پوست شپشه زده کرگدن از ضرب شست او درامان نبود. از حبشه و هندوستان حیوانات بسیار عجیب می‌آوردند و چند حیوان که در آسفی تأثر کشته شدند هرگز دیده نشده بودند مگر در آثار هنری، و جز در خیال تجسم نیافته

بودند^۱ در همه این نمایشات انواع احتیاط‌ها برای حفظ جان هرکول رومی بکار می‌رفت تا مبادا حیوان سبعی بی‌التفات به عزت مقام سلطنت و مقدس بودن منزلت خدائی امپراطور بدو حمله برد.

ولیکن پست‌ترین کسانی از عوام مردم چون سلطان خود را می‌دیدند که در زمره پهلوانان^۲ زورآزما به میدان مسابقه داخل می‌شود و به حرفه‌ای مباحات می‌کند که رسوم و قوانین رومی به حق برآن داغ ننگ نهاده بود شرمنده و خشمگین می‌شدند. کومودوس لباس و سلاح «سکوتور^۳» را برای خود انتخاب کرد که زور آزمائیش با «رتی‌آریوس^۴» یکی از هیجان‌انگیزترین صحنه‌های خونریزی در میدان مسابقات پهلوانی بود. سلاح سکوتور عبارت بود از کلاه خود و شمشیر و سپر، و خصم او رتی‌آریوس عریان بود و جز داسی از تور و نیزه‌ای سه شاخه سلاحی نداشت و می‌کوشید که خصم را بدام افکند و بعد با نیزه سه شاخه هلاکش سازد. اگر در پرتاب کردن تور خطا می‌کرد مجبور بود که از پیش سکوتور که در تعقیبش بود چندان بگریزد تا بتواند بار دیگر دام را مهیا و بجانب سکوتور پرتاب کند. امپراطور هفتصدوسی و پنج بار در سمت سکوتوری پیکار کرد و شرح موفقیت‌های افتخارآمیز او را بدقت در اسناد و مدارک رسمی امپراطوری ضبط کرده‌اند. کومودوس برای آنکه هیچ یک از فروع عمل ننگین خویشتن را ترك نکرده باشد از وجوه عمومی گلاادیاتورها برای خود وظیفه‌ای مقرر کرد چندان گزاف که خود خراجی تازه و ننگین بود بر مردم رم. تصور این نکته آسانست که خداوند گارسراسر زمین باید همیشه در این نبردها پیروز بوده باشد ولیکن پیروزی‌های او در صحنه آمفی‌تئاتر همیشه آمیخته به خونریزی نبود. اما هنگامی که کومودوس در جمع پهلوانان شمشیر زن یا در کاخ خود به

۱ - زمانی کومودوس زرافه‌ای را از پای در افکند که درازترین و بی‌آزارترین و بی‌فایده‌ترین چهار پایان عظیم‌الجثه است. این حیوان عجیب که بومی افریقا است و در این قاره جز در نواحی داخلی و دور از ساحل دریا یافت نمی‌شود، پس از احیاء فرهنگ و ادب دیگر در اروپا دیده نشده است، و با آنکه مسیودوبوفون در جلد هشتم تاریخ طبیعی خود کوشیده است که زرافه را وصف کند جرأت نیاورده است که تصویری از آن را رسم کند. ۲ - گلادیاتور. ۳ - Retarius و Secutor. ۴ - دو عنوان گلادیاتوری است و چنانکه در متن کتاب آمده است تفاوت این دو گروه در اسلحه‌ای بود که بکار می‌بردند.

زورآزمائی می پرداخت خصم نگون بخت غالباً بدست وی به افتخار زخم مهلکی نائل می آمد و ناچار بود که با خون خود طومار تملق و مداهنه را مهر کند . کومودوس اکنون در لقب هرکول نیز به حقارت می نگرست و نام پولوس ' «سکوتور» مشهورتنها عنوانی بود که به گوش او خوش می آمد . پس هم این نام را بر مجسمه های کوه پیکر او رقم زدند و سناتوران که سخت اندوهگین بودند ناچار لقب تازه امپراطور را در میان بانگ تحسین و آفرین و کف زدن بسیار تکرار کردند . کلودیوس پمپی یانوس شوهر پرهیزگار لوسیلا ، تنها سناتوری بود که شرف مقام خود را حفظ کرد . وی به سائقه حب پدری پسران خود را اجازه داد که به رعایت سلامت جان هنگام زورآزمائی امپراطور در میدان مسابقه حاضر شوند اما چون رومی بود آشکارا گفت که جان من در ید قدرت امپراطور است ولیکن هرگز نمی خواهم ببینم که فرزند مارکوس عرض خود و آبروی مقام شریف سلطنت را می برد . باوجود پایداری مردانه اش پمپی یانوس از خصومت ستمکار ناپرهیزگار برکنار ماند و بیاری طالع نیکو شرف خود را حفظ کرد و جان بسلامت برد .

دراین هنگام کومودوس به اوج تبه کاری و بدنامی رسیده بود ولیکن در میان مدح و ثنای درباریان متملق هم نمی توانست این حقیقت را از خویشتن پوشیده بدارد که براستی سزاوار نفرت و تحقیر مردان با فهم و فضیلت در امپراطوری خود است . روح خشن و بیدادگر او از وقوف به این حقیقت و نیز از حسدی که بر مردم لایق و با فضیلت می برد خشمگین بود و بحق از خطر بیمناک ، و از عادت به کشتارگری که در سرگرمی روزانه بدان گرفتار آمده بود سخت غضبناک بود . فهرست درازی از اسامی سناتوران کنسول مرتبه که فدای بدگمانی و بلهوسی و سنگین دلی او شدند در تاریخ محفوظ مانده است . بدگمانی کومودوس را برآن داشت که با اضطرابی عجیب اشخاص بخت برگشته ای را که با خاندان امپراطوران آتونینی پیوندی ولو بسیار دور داشتند در هر جا که بودند تعقیب و گرفتار کند و حتی کسانی را که در جنایات یا تفریحات او اسباب کار و دستیارش بودند امان نمی داد . سرانجام ظلم و

بیدادگری کومودوس باعث هلاك او گردید. وی خون شریفترین رومیان را ریخته و به کیفرگناه گرفتار نیامده بود اما خدمتگاران خانگی او بمحض این که از خداوندگار خود هراسناك شدند او را نابود کردند. مارسیا سربه مقرب امپراطور و الكلكتوس^۱ حاجب خوابگاه، و لیتوس^۲ رئیس گارد پريتوری که از بد عاقبتی یاران و همکاران پیشین خود سخت هراسناك شده بودند برآن شدند که خطر هلاك را که مردم تهدیدشان می نمود مانع آیند، خطری که ممکن بود از بلهوسی دیوانه ستمکار یا خشم ناگهانی مردم پدید آید. روزی پس از آنکه عاشق دلباخته خسته از شکار وحوش بنزد مارسیا آمد وی فرصت را مغتنم شمرد و جرعه ای شراب بدو داد و کومودوس به خوابگاه رفت تا بیاساید ولیکن درهمان وقتی که از مستی شراب زهر آلوده در رنج و تعب بود جوانی ستبر و نیرومند که حرفه اش کشتی گیری بود به خوابگاه داخل شد و امپراطور مقاومتی نکرد و جوان گلویش را چندان فشرد تا جانش برآمد. آنگاه جسد پادشاه را در نهان به بیرون قصر بردند پیش از آنکه در شهر یا حتی در دربار کمترین ظنی از واقعه مرگ او در خاطرها راه یافته باشد. چنین بود عاقبت فرزند مارکوس، و چه سهل و آسان بود کشتن ستمگری منفور که به استظهار قدرت کاذب حکومت، سیزده سال تمام در حق هزاران هزارتن از رعایای خود ظلم و ستم روا داشته بود و یکایک ایشان در نیرومندی و کفایت و استعداد شخصی با خداوندگار خود برابر بودند.

در شرح حال کومودوس، گیبون به یاوه گوئی های محافظه کاران اعتماد کرده است که از رفتار امپراطور سخت غضبناك بودند. فکر و عقیده کومودوس غیر رومی بود و از اینروست که وی به صور ذهنی آزادی که رومیان را سنت و عادت شده بود معترض بود. عزل رم از مقام شامخ آن در قلب امپراطوری از سلطنت کومودوس آغاز شد. وی در سمت « هرکول رومی » و « خورشید طالع » از حدود رسوم مختلف ادیان قدیم ملی برگذشت و آنها همه را با هم پیوست، و راه را برای فرمانروائی خاندان سوروس باز کرد. قاتلان وی نماینده نیروی ارتجاع در مظاهر گوناگون آن بودند، توطئه گران مرتجع پرتی ناکس را که سناتوری سالخورده و محافظه کار بود به سلطنت برگزیدند و او کوشید تا اصلاحاتی بکند ولیکن رؤساء پريتور منصب وی را بقتل رساندند و سلطنت اویش از هشتاد و شش روز دوام نیافت.

افزایش استبداد نظامی و رواج روش شرقی

فصل پنجم

فروش امپراطوری بدست عمال پریتور منصب.

ظهور سپ تیمیوس سوریس.

نیش قدرت شمشیر در کشوری سلطنتی که قلمرو حکومتش وسیع باشد محسوستر است از اثر آن در جامعه‌ای کوچک. سیاستمداران کاردان چنین محاسبه کرده‌اند که هیچ مملکتی نمی‌تواند بیش از صد یک‌افراد خود را مسلح کند و عاطل و بیکار بدارد و زود خسته و فرسوده نشود. لزوم رعایت این نسبت در میان عدد سربازان و دیگر افراد جامعه شاید در همه جا به یک اندازه باشد اما تأثیر هر سپاهی در بقیت اعضاء جامعه به نسبت قدرت واقعی آن سپاه تغییر می‌کند. منافع علم نظام و انضباط سربازی هرگز بکار نخواهد آمد مگر آنکه از اجتماع شمار لازم سربازان گروهی تشکیل شود همپیکر و همروح. چنین گروهی اگر از چندتنی تشکیل شود بی‌اثر خواهد بود و اگر از جماعتی چندان عظیم که اداره‌اش نتوان کرد بکار نخواهد آمد یا به عبارت دیگر قدرت ماشین بر اثر خردی یا سنگینی بیش از حد فنرهای آن درهم خواهد شکست. برای بهتر فهمیدن این نکته باید اندکی با خود بیندیشیم تا دریابیم که نه فزونی نیروی طبیعی و نه برتری سلاحهای مصنوع انسان و نه مهارتی که بتمرین حاصل شده باشد نمی‌تواند یک مرد تنها را چنان قدرتی بدهد که او بتواند یکصد نفر از هم‌نوعان خود را پیوسته تحت انقیاد خود نگاهدارد.

بیدادگری که بر شهری یا ناحیه‌ای کوچک فرمانروائی می‌کند اگر بخواهد با ده هزار شهر نشین یا روستائی بستیزد بزودی درمی‌یابد که یکصد یار و یاور مسلح در برابر این جمع کثیر ضعیف و ناتوانست و لیکن یکصد هزار سرباز آزموده با انضباط با قدرت استبدادی بر ده میلیون رعیت مسلط می‌شود و ده یا پانزده هزار گاردنگهبان در میان کثیرترین جمعی که ممکنست در کوچه‌های پایتختی عظیم یافته شود رعب و دهشت برمی‌انگیزد .

سربازان گارد پريتوري که شرارت و لجام گسيختگی ایشان نخستین نشانه انحطاط امپراطوری روم بود و نخستین سبب آن ، هرگز به پانزده هزار تن نرسیدند . گارد نگهبان را اگوستوس بنیان نهاد زیرا که این پادشاه مستبد محتال بخوبی واقف بود که سلطنت غصبی خود را ممکنست که بزیر قانون بیاراید و خوب بنماید و لیکن حفظ آن امکان پذیر نیست مگر بمدد اسباب جنگ ، و گارد نگهبان را اندك اندك از گروهی زورمند تشکیل داد که همیشه آماده بودند تا شخص او را از خطر حفظ و سناتوران را مرعوب کنند . وظیفه دیگر این گروه آن بود که بمشاهده اندك جنبش عصیان آن را مانع شوند یا بکلی درهم شکنند . این سربازان به عنایت خاص امپراطور مشخص و ممتاز بمزایای بسیار بودند منجمله مقرری مضاعف ، اما چون هیئت سهمگین و رعب‌انگیز ایشان هم برانگیزاننده ترس بود و هم موجب خشم و تهییج مردم رم ، لذا وی فقط سه دسته از ایشان را - که هر دسته مرکب از ۳۰۰ الی ۶۰۰ سرباز پیاده بود - در پایتخت نگاهداشت و بقیه را در ایتالیا در شهرهای مجاور رم پراکنده کرد و لیکن پس از پنجاه سال صلح و آرامش و اطاعت و انقیاد تی‌بریوس تهوری نمود و کاری کرد که نتیجه قاطع آن محکم کردن زنجیر اسارت بود برپای کشورش ، یعنی بی‌هانه‌های فریبنده رها نیدن ایتالیا از بار سنگینی که به علت سکونت سربازان در بلاد این سرزمین بر آن تحمیل شده بود و برقرار کردن انضباط شدیدتر در میان گارد نگهبان ، وی همه را در روم در اردوگاهی دائمی مستقر کرد . این اردوگاه را بامهارت و دقت بسیار به صورت حصنی مستحکم درآورده و در موضعی قرار داده بودند مشرف و مسلط بر نواحی پراکنده در اطراف آن .

خادمانی چنین نیرومند و رعب انگیز برای حفظ تاج و تخت پادشاه مستبد همیشه لازمند و غالباً خطرناک و مهلک. با استقرار گارد پریتوری در رم امپراتوران بحقیقت راه سنا و کاخ سلطنتی را برآنان گشودند و به این طریق بدیشان آموختند که بقدرت خود وضعف حکومت پی ببرند و گستاخانه درمفاسد اربابان خود بدیده حقارت بنگرند و ترس آمیخته به ستایش را نسبت به قدرت خیالی پادشاه که فقط استتار و دوری گزیدن او قادر بحفظ آنست، بکناری نهند. در محیط پر آسایش و بطالت پرور شهر ثروتمند رم غرور گارد پریتوری پیوسته فزونتر و نیرومندتر شد زیرا که ایشان احساس می کردند که کسی را در برابر قدرتشان تاب مقاومت نیست، و محال بود از ایشان پوشیده داشتن که شخص پادشاه و قدرت سنا و خزائن دولتی و پایتخت امپراطوری همه را در ید اختیار خود دارند. برای اینکه دسته های گارد پریتوری را از این افکار خطرناک منصرف کنند، پادشاهانی نیز که به ثبات سلطنت خود مطمئن بودند بحکم اجبار باید که فرمان را برایشانند بیامیزند و پاداش را بیسیاست و برای راضی کردن نفس خویشتن بین ایشان از مداهنه دریغ ندارند و خواسته های ایشان را برآورند و خطایای ایشان را نادیده بگیرند و پیمان سست و ناپایدارشان را به عطای کریمانه بخرند. پس از برنشستن کلودیوس به تخت سلطنت، با جلوس هر پادشاهی، گارد پریتوری این عطیه ملوکانه را چون حق قانونی به زور می گرفت. حامیان گارد نگهبان می کوشیدند تا قدرتی را که این گروه بزور اسلحه بدست آورده بودند با حجت و استدلال توجیه و حقانیت آن را ثابت کنند و بر این عقیده بودند که بموجب اصول بی غل و غش قانون اساسی موافقت گارد پریتوری در انتخاب امپراطور لازم بلکه واجب است. حق انتخاب کنسولها و سرداران سپاه و عمال دولت که اخیراً بدست سنا غصب شده بود حق قدیم و مسلم مردم رم بود، اما کو مردم رم و کجا بایدشان یافت؟ یقین نه در میان جمع کثیر و درهم آمیخته بردگان و یگانگان که کوچه های شهر انباشته از ایشان بود - مردمی برده صفت که نه جرأت و همت داشتند و نه مال و ثروت. پس مدافعان ملک که از میان نخبه جوانان ایتالیا برگزیده می شدند و درس فضیلت و فنون جنگاوری می آموختند

نمایندگان حقیقی مردم بودند و از هر کس دیگر بیشتر حق داشتند که فرمانده سپاه مملکت را انتخاب کنند. این دعویها را با همه نقص منطقی جوابی نبود علی الخصوص هنگامی که گارد آتشین خوی پريتوري، مانند فاتح بیگانه رم، برای افزایش سلطه خود وزنه شمشیر را نیز در کفه ترازوی قدرت نهادند.

گارد پريتوري خون پرتی نا کس^۱ را بی رحمانه ریختند و به این طریق تخت سلطنت را نیز بی حرمت کردند و بسبب رفتار بعدی ایشان مقام با ابهت سلطنت را اعتباری نماند. اردوی گارد را اکنون رهبری نبود زیرا که لی توس^۲ رئیس ایشان نیز که خود طوفان را برانگیخته بود بحکم عقل و تدبیر از مقابل شدن با خشم مردم امتناع نمود. در میان آشفته بازار هرج و مرج سول پی سیانوس^۳ پدر زن امپراطور و حاکم شهر که بمحض آگاهی از خبر شورش به اردوگاه فرستاده شده بود می کوشید که خشم انبوه خلایق را فرونشاند ولیکن باز گشت قاتلان که سربریده پرتی نا کس را بر سر نیزه کرده بودند صدای سخن او را خاموش کرد. سیر تاریخ مارا به مشاهده تسلیم شدن همه اصول اخلاقی و عواطف انسانی در برابر فرمان نافذ جاه طلبی عادت داده است، با این همه باور نمی توان کرد که در این دقائق خوف و دهشت سول پی سیانوس آرزوی جلوس بر تخت سلطنت را در دل پرورده باشد - تخت سلطنتی که به خون خویشاوندی چنین نزدیک و پادشاهی چنان بزرگوار و با فضیلت آلوده بود. سول پی سیانوس هم اکنون شروع کرده بود به دلیل آوردن یعنی تنها دلیلی که مؤثر می توانست بود و آن مذاکره عقد قرارداد بود برای احراز منصب پادشاهی اما افراد با حزم و تدبیر گارد از ترس آنکه مبادا در این معامله خصوصی قیمت عادلانه متاعی چندین گران بها را بدست نیاورند بجانب اردوگاه دویدند و برفراز بارو شدند و بیانگ بلند اعلان کردند که امپراطوری روم را به حراج عمومی می گذارند و آن را به مشتری می فروشند که بهتر بخردش.

عرضه کردن امپراطوری روم به مشتری گستاخی عظیم بود و نماینده اعلی درجه لجام گسیختگی لشکریان که همه مردم را در سراسر شهر غمگین و شرمسار و

خشمناك كرد و شایعه آن عاقبت به گوش دی دیوس جولیانوس^۱ رسید که سناتوری ثروتمند بود و بی توجه به مصائب عمومی بر سر سفره طعامهای رنگین نشسته و تن به لذت خور و نوش در داده بود. زن و دختر او و بردگان آزاد شده او و طفیلی های کاسه لیس همه به مدد استدلال به سهولت به او ثابت کردند که تخت سلطنت حق اوست و به التماس و تمنا از او خواستند که چنین فرصت فرخنده ای را غنیمت بشمارد. پس این سالخورده مرد خویشتن بین بشتاب تمام خود را به اردوگاه رسانید درست در جایی که سول پی سیانوس هنوز مشغول مذاکره با گارد نگهبان بود، و از پای دیوار اردوگاه بهم چشمی سول پی سیانوس شروع کرد به افزودن قیمت. وسیله این مذاکرات ننگین گماشتگان وفاداری بودند که به نوبت از یک مشتری بنزد مشتری دیگر می رفتند و او را از قیمتی که رقیب پیشنهاد کرده بود آگاه می ساختند. سول پی سیانوس عطیه ای به مبلغ پنج هزار درهم رومی (بیش از یکصد و شصت لیره انگلیسی) به هر سربازی وعده کرده بود و لیکن در همان وقت جولیان که مشتاق این غنیمت بود مبلغ را ناگهان به شش هزار و دویست و پنجاه درهم افزایش داد که بیش از دویست لیره انگلیسی بود. پس دروازه های اردوگاه را در همان دم بروی خریدار گشودند و او را امپراطور خواندند و سربازان سوگند وفاداری یاد کردند ولیکن هنوز از انسانیت چندان در وجودشان باقی مانده بود که با او شرط کنند که رقابت سول پی سیانوس را بروی ببخشاید و آن را فراموش کند.

اکنون برگارد پریتوری بود که شرائط فروش را معمول دارد پس ایشان پادشاه جدید را که هم خدمتش را می کردند و هم تحقیرش می نمودند، در قلب صفوف خود قرار دادند و از هر طرف با سپرهای خویشتن محاصره اش کردند و آنگاه با صفوف نزدیک به هم چنانکه مرسوم جنگ بود او را در میان گرفتند و از کوچه های متروك شهر گذراندند. آنگاه سناتوران را فرمان دادند تا مجلس کنند و بر کسانی که دوستان خاص و ممتاز پرتی نا کس بودند یا دشمنان خصوصی جولیانوس لازم آمد که بیش از حد معمول از تحول فرخنده ای که بمیان آمده بود اظهار خشنودی

کنند. جولیان پس از آنکه مجلس سنا را پرکرد از سربازان مسلح، به تفصیل از آزادی انتخاب خود سخن گفت و از رفعت فضائل خویشتن و از اطمینان کاملش بمحبت سناتوران. سنای متملق نیز عبیدانه از سعادت که روی نموده بود بخود و بعامه مردم تبریک گفت و پیمان وفاداری بست و همه اختیارات گوناگون سلطنت را بدو مفوض نمود. جولیان با همان مراسم نظامی پیشین به کاخ سلطنتی برده شد تا قصر را تصاحب کند. نخستین چیزهایی که در برابر چشمش آشکار شد سر بریده پرتی نا کس بود و اندک غذای ساده‌ای که برای طعام شبانگاهی اومها کرده بودند. جولیانوس جسد را به بی‌اعتنائی و غذا را به تحقیر نگاهی کرد و آنگاه فرمان داد تا سفره مجللی از انواع خوردنیها بگسترند و تا دیرگاهان سرگرم نرد باختن و تماشای حرکات موزون پی لادیز' رقص شهیر بود. با اینهمه گفته‌اند که پس از آنکه جمع تملق گویان متفرق شدند و او را در ظلمت شب تنها به دست افکار هول انگیز سپردند وی همه شب را در بیخوابی گذرانید و بسیار محتملست که در باب کاری احمقانه که به ناسنجیدگی کرده بود با خود می‌اندیشید و در طالع شوم سلف با فضیلت خود یعنی پرتی نا کس پرهیزکار و تصدی منصب پر خطر و نامطمئن امپراطوری که به سبب کفایت ذاتی به دست نیامده و با پول خریده شده بود تأمل می‌کرد.

جولیانوس حق داشت که بترسد و بلرزد زیرا با همه آنکه بر تخت سلطنت دنیا تکیه زده بود نه دوستی داشت و نه پیروی. گارد پريتوري نیز از داشتن پادشاهی شرمنده بودند که خود از سر حرص راضی به قبول او شده بودند و هیچ کسی نبود که برافراشتن او را به مقام سلطنت با نفرت و بیزاری ننگرد و آن را غایت ننگ روم نپندارد. اعیان و اشراف رم که رفعت مقامشان بر همه کس آشکار بود و مال بسیار داشتند و برای حفظ مکنت و ثروت مجبور بودند که شرائط احتیاط را به سخت‌ترین وجهی رعایت کنند عقاید و احساسات خود را به مکر و ریا پوشیده می‌داشتند و ادب تصنعی امپراطور را با لبخند متکبرانه و اظهار احترام و فرمانبرداری جواب می‌گفتند.

اما عوام مردم که بواسطه گمنامی و کثرت عدد مأیون از خطر بودند احساسات تند خویشان را آزادانه اظهار می کردند چندان که از غوغای نفرین و دشنام ایشان کوچه ها و مکانهای عمومی شهر پر صدا شد. انبوه کثیر مردم به خشم آمده آشکارا به امپراطور توهین نمودند و عطایای او را رد کردند و چون به ضعف و عجز خود واقف بودند بیانگ بلند از افواج مرزداران خواستند که از برای دفاع و تأیید شوکت و عظمت بی حرمت شده امپراطوری روم بکوشند.

افواج رومی که در پانونیا مستقر بودند سپ تیمیوس سوروس^۱ را امپراطور خواندند و سنا پس از عبور وی از جبال آلپ او را به رسمیت شناخت پس از کشتن جولیانوس، سوروس دیگر مدعیان سلطنت روم یعنی پسی نیوس^۲ نیجر حاکم سوریه، و آل بینوس^۳ حاکم بریتانیا را شکست داد.

سپ تیمیوس سوروس

سود واقعی پادشاهی که با اختیار مطلق سلطنت می کند معمولاً در سود ملت اوست و شمار نفوس و ثروت مردم و نظم و آرامش ایشان و امن و سلامت ملت محکمترین و به حقیقت تنها مبانی عظمت واقعی چنین سلطانیست. اگر پادشاهی بکلی عاری از فضیلت باشد شاید که حزم و تدبیر در جای فضیلت او را بکار آید و راه و رسم آن را به وی بیاموزد. سوروس امپراطوری روم را ملک شخصی خود می پنداشت و بمجردی که آن را بتصرف درآورد هم خویشان را مصروف عمران و آبادانی ملکی چنین ارزنده کرد. قوانین سودمندی که با قدرت و عزم راسخ اجرا می شد بزودی همه مفاسدی را که از هنگام مرگ مارکوس آفت دستگاههای دولتی شده بود اصلاح کرد. در اجرای قوانین دادگری احکام امپراطور از دقت و بصیرت و بی غرضی او نشان داشت و انحراف وی از طریق عدالت محض معمولاً بجانبداری از نیازمندان و مظلومان بود، ولیکن حمایت او از مظلومان همه به سبب احساس عطوفت و مروت نبود و بیشتر به علت تمایلی ذاتی بود که هر پادشاه مستبدی طبعاً بتحقیر بزرگان و پایمال کردن غرور ایشان دارد و می خواهد که اتباع او همه یکسان بدو متکی و مطیع و فرمانبردار او باشند. دلبستگی او به ساختن عمارات گران قیمت

و نمایشهای عالی و باشکوه و علی‌الخصوص توزیع غله و خواربار فراوان مطمئن‌ترین وسیله‌ای بود از برای جلب محبت مردم روم. در ایام سلطنت او بلای نفاق و اختلاف داخلی نابود گردید و مردم متصرفات روم دگرباره طعم آرامش صلح و نیکو حالی و بهروزی را چشیدند و بلاد بسیاری که به مدد جود و سخای سوروس از نو آبادان شده بودند عنوان کلنی امپراطور را اختیار کردند و گواه حق‌شناسی و سعادت‌مندی مردم این بلاد ابنیه و آثار عمومی بسیاری بود که به نام وی بنا نهادند. شهرت نیروی جنگی روم در عهد این امپراطور کامروا و پیکارجوی از نو زنده شد و سوروس با غروری که حق او بود به خویشتن می‌بالید که سلطنت روم را هنگامی پذیرفتم که امپراطوری سراسر در زیر بار گران جنگهای داخلی و خارجی بود، ولیکن چون گاه رفتن آمد صلحی در آن برقرار کرده بودم عمیق و استوار و موافق با شرف و آبروی روم.

با آنکه جراحات جنگهای داخلی بر حسب ظاهر بکلی التیام یافته بود سم مهلك نفاق هنوز در کنه مزاج روم و اعضاء حیاتی آن نهفته بود. سوروس خود از نیروی تن و اندیشه و از کفایت و استعداد سهم بسیار داشت، ولیکن روح دلاور قیصر اول و عمق تدبیر اگوستوس نیز هرگز قادر نبود که توسن سرکش افواج فاتح را رام خود کند. سوروس بواسطه دین حق‌شناسی یا خطای تدبیر یا به حکم ضرورت ناچار شد که عنان نظم و انضباط را سست کند چندان که سربازان خویشتن پسند از افتخار بدست کردن انگشتی زرین برخوردار شدند و برای فراهم آوردن اسباب رفاه ایشان اجازت دادند که سپاهیان با زنان خود در سربازخانه زندگی کنند و ایام را در بطالت و تن‌آسانی بگذرانند. امپراطور وظیفه سربازان را به رقمی افزود که نظیر آن در ایام سابق نبوده بود و اینان از رفتار امپراطور دانستند که چگونه در هر وقتی که خطری مردم را تهدید می‌کند و جشنی هست چشم‌توقع به انعام بسیار داشته باشند، و توقع بزودی بدل به ادعا و مطالبه شد. سرخوش از لذت توفیق و سست و کم‌توان از ناز و نعمت، افواج رومی که بر اثر مزایای خطرناک خود مرتبتی فزونتر از اتباع امپراطوری یافته بودند بزودی از تحمل خستگی جنگ عاجز آمدند و

بارگرانی بر کشور شدند و از قبول اصل اطاعت از فرمانفرمای برحق بیزار بودند و صاحبان مناصب لشکری برتری رتبت خویشتن را به وفور اسباب جمیل رفاه و تنعم آشکار می کردند . از سوروس نامه‌ای باقی مانده است در تأسف بر نابسامانی وضع سپاه و پند و اندرز به یکی از سرداران که اصلاح لازم را باید از تربیونها^۱ آغاز کند زیرا چنانکه امپراطور بحق گفته است سربازان هرگز از صاحبمنصبی که بخطاکاری خویشتن را نامحترم نموده باشد فرمان نخواهند برد . اگر امپراطور تسلسل اندیشه را در اینجا قطع نکرده بود علت اصلی این فساد کلی را درمی یافت و آن علت نه در رفتار او بلکه در روش زیان بخش او در منصب سپهسالاری بود و پروردن سربازان در ناز و نعمت و تسلیم شدن به هوی و هوس ایشان .

گارد پریتوری که امپراطور خود را کشته و امپراطوری را فروخته بودند چنان که باید بجزای خیانت نرسیدند اما سوروس این دستگاه ضروری را بزودی به سبکی نو احیاء کرد و شمار قدیم آن را به چهارچندان افزایش داد . سابقاً افواج گارد پریتوری را در ایتالیا بخدمت می گرفتند ولیکن چون متصرفات نزدیک ایتالیا اندك اندك راه و رسم ملائمت رومیان را آموختند عرصه سربازگیری به مقدونیه و نوریکوم^۲ و اسپانیا نیز کشیده شد . سوروس مقرر داشت که در عوض این گروه سربازان آراسته و خوش سلیقه که زندگی پر فروشکوه درباری را بهتر از امور جنگی بکار می آمدند ، گاهگاهی از میان افواج مرزی سربازانی را که به نیرومندی و دلآوری و وفاداری مشخص و ممتاز بودند از برای ترفیع و تشویق در گارد پریتوری بخدمت بگمارند که خدمتی از آن شریفتر و مطلوبتر نبود . بر اثر این رسم تازه ، جوانان ایتالیائی را از اشتغال به امور جنگی بازداشتند و مردم پایتخت از رفتار و وضع و هیئت جمع کثیر یگانگان کم فرهنگ هراسناك شدند . اما سوروس خشنود بود و امیدوار که افواج مرزی سربازان زبده گارد پریتوری را نماینده جمیع صنوف جنگی امپراطوری بشمار آورند و این گروه پنجاه هزار نفری که از جهت اسلحه و دیگر

۱ - هر فوج رومی شش صاحبمنصب داشت با عنوان تربیون و هر تربیون دوماه در سال فرمانده فوج بود .

۲ - Noricum یکی از متصرفات روم در جنوب رود دانوب در محل اطیش امروزی .

تجهیزات رزی برتر از هر سپاه دیگری بود که ممکن بود در عرصه کارزار با افواج مرزی مقابل شود امید فتنه گری را الی الابد در دلها خاموش کند و مملکت را برای او روم و اعقابش محفوظ بدارد.

فرماندهی این فوج سهمگین و مقرب بزودی بزرگترین منصب مملکتی شد و چون دستگاه حکومت منحط و بدل به استبداد نظامی گردید فرمانده گارد پریتوری که در اول سرهنگ ساده ای بیش نبوده بود اکنون هم در رأس سپاه روم قرار گرفت و هم در رأس امور مالی و قضائی، و در همه دستگاههای دولتی نماینده شخص امپراطور بود و قدرت و اختیار او را اعمال می کرد. نخستین رئیس گاردی که از این قدرت عظیم برخوردار بود و از آن استفاده سوء کرد پلوتیانوس^۱ وزیر مقرب سوروس بود. دوران فرمانروائی او بیش از ده سال دوام یافت یعنی تا ایام وصلت دخترش با بزرگترین فرزند امپراطور، و این وصلت که ظاهراً باید ضامن کامروائی پلوتیانوس شده باشد عاقبت باعث سقوط او گردید^۲. خصومت های آشکار درباریان که پلوتیانوس جاه پرست را خشمگین و هراسناک کرده بود خطر انقلاب بمیان آورد و امپراطور را که هنوز دوستدار او بود مجبور کرد که به اکراه هرچه تمامتر بمرگ وی رضا دهد. پس از سقوط پلوتیانوس پاپی نیان شهیر را، که وکیلی ممتاز بود در سمت ریاست گارد پریتوری به مشاغل رنگ رنگی گماشتند که وابسته بدان بود^۳.

تا روزگار سلطنت سوروس فضیلت و حتی عقل و خرد امپراطوران مشخص به احترام واقعی یا تصنعی ایشان به سنا بود و دلبستگی ایشان به طرح دقیق سیاست ملکداری که اگوستوس بنیان نهاده بود. ولیکن سوروس در ایام جوانی در اردوگاه تربیت شده و اطاعت بی چون و چرا آموخته بود و در کمال رشد سنی با استبداد مطلق بر سپاه روم فرمان رانده بود. روح مغرور و انعطاف ناپذیر او یا قادر به ادراک این

۱- Plautianus ۲ - از کارهای عجیبی که پلوتیانوس در دوران قدرت خود با جسارت و قساوت قلب انجام داد خصی یکصد رومی آزاد بود که بعضی از ایشان زن و فرزند نیز داشتند و این کار فقط از برای آن بود که دخترش هنگام زفاف با امپراطور جوان بسپکی براننده ملکه ای از مشرق زمین یکصد خواجه در التزام رکاب داشته باشد. ۳ - اشاره به مشاغل گوناگون رئیس گارد است که سابقاً ذکر شد.

نکته نبود یا تصدیق نمی‌خواست کند که حفظ قدرتی، هرچند خیالی، در میان امپراطور و سپاه روم سودمند است. سوروس را ننگ می‌آمد از فرمانبرداری مجمعی که از شخص او بیزار بود و به اندک ترشروئی او می‌ترسید و برخورد می‌لرزید، و درجائی^۱ فرمان صادر می‌کرد که خواهش او نیز مانند فرمانش نافذ و مؤثر می‌افتاد و سیرت خداوند گاران و کشورگشایان و اسلوب ایشان را اختیار کرد و آشکارا اختیارات قانون‌گذاری و اجرای قانون را نیز خود در دست گرفت و آن هر دو را اعمال کرد.

غلبه بر مجلس سنا کاری آسان اما ننگین و مفتضح بود زیرا که چشمها همه به امپراطور دوخته بود و کعبهٔ آمال و مقاصد نیز هم او بود که سپاه و خزانهٔ مملکت را در تصرف داشت، در صورتی که سنا نه منتخب مردم و نه درپناه حفظ و حمایت نیروی لشکری و نه دلبسته به سعادت و رفاه مردم بود تا شوق خدمت در او جانی بدمد و سیادت او نیز هر دم کاهش بیشتر می‌پذیرفت و به چیزی متکی نبود مگر اصول قدیم که آنها نیز سست و متزلزل بود. فکر لطیف و دقیق حکومت جمهوری اندک اندک ناپدید شد و اعتقاد به سلطنت جایگزین آن گردید که کیفیتی محسوس‌تر است و واقعیت آن بیشتر، و چون متصرفات رومی یکی پس از دیگری مزایای هموطنی رومیان را دریافتند و عناوین و افتخارات بیشتر بدانها رسید رسم و عادت دیرین که دوستداری اصول نظام جمهوری بود بتدریج محو و نابود گردید علی‌الخصوص در متصرفاتی که با حکومت قدیم آشنا نبوده بودند یا آن را با نفرت و بیزاری در یاد می‌آوردند. مورخان یونانی دوران امپراطوران آنتونینی با لذتی آمیخته به خبث گفته‌اند که هرچند خداوند گاران رم به متابعت از عقیده‌ای که کهنه و منسوخ شده بود از عنوان «پادشاه» احتراز می‌جستند معذلک دارای قدرت بی‌حد و حصر پادشاهی^۲ بودند. در ایام سلطنت سوروس سنا انباشته از برده‌صفتانی با فرهنگ و سخنگور از متصرفات شرقی روم بود و اینان با استناد از اصول نظری عبودیت بمداهنه از امپراطور سخن گفتن را کاری درست می‌دانستند. این مدافعان جدید حقوق و مزایای پادشاهی

۱ - یعنی در اردوگاه ۲ - چنانکه سابقاً در یادداشتی آورده‌ام «امپراطور» در اول عنوان خاص سپهسالاران فاتح بود که سنا آن را به قیصر واگوستوس نیز اعطاء کرد.

تکلیف اطاعت بی مقاومت را در ذهن مردم جایگزین می کردند و در باب مفاسد آزادی که از آنها گریزی نیست سخن بسیار می گفتند و اینها همه را درباریان به خشنودی می شنیدند و مردم با صبر و بردباری. عالمان علم حقوق و مورخان نیز در تعلیم مردم جملگی برایین بودند که امپراطور مأمور و وکیل سنا نیست و قدرت و سیادت که دارد بر اثر گردن نهادن سنا بفرمان او حاصل آمده است و سیادت او نه نقض می شود و نه منسوخ و نیز می گفتند که امپراطور از قید قوانین مدنی آزاد است و اختیار جان و مال اتباع وی همه در دست اوست تا چه خواهد و چه فرماید و اگر اراده کند مختار است که امپراطوری را ببخشد یا بفروشد چنان که گوئی میراث پدران اوست. زبده عالمان علم حقوق مدنی علی الخصوص پاپی نیان و پولوس و اولپی یان^۲ در دوران سلطنت خاندان سوروس به اوج موفقیت رسیدند، و چنین پنداشته اند که قانون رومی پس از پیوند با نظام سلطنتی به اعلی حد رشد و کمال رسید.

معاصران سوروس که از نعمت صلح و آرامش برخوردار بودند و از افتخارات سلطنت او لذت بسیار می بردند مظالمی را که دوران پادشاهی وی با آنها آغاز شد براو بخشودند. ولیکن نسلهای بعد به اثرات شوم اصول ملکداری او و نمونه ای که وی بدست داده بود گرفتار آمدند و سوروس را بحق مسبب اصلی انحطاط امپراطوری روم بشمار آوردند.

فصل ششم

سلسله سوروس . کارا کالاکیتا . الکا بالوس . الکساندر سوروس .
افزایش نفوذ زنان در دربار .

صعود به اوج عظمت هرچند که دشوار و خطرناک باشد ، ممکن است انسان
فعالی را که به نیروی خویشتن واقفست و آن را بکار می گمارد سرگرم و مشغول کند
و لیکن احراز مقام سلطنت هرگز تاکنون نتوانسته است که ضمیر انفاس طامح را
پیوسته راضی و خشنود نگاهدارد . سوروس این حقیقت اسف انگیز را بزودی دریافت
و بدان معترف شد . طالع بلند و کفایت ذاتی ، او را که مردی وضع بود به مقامی
برافراشت برتر از دیگر آدمیزادگان ولیکن چنانکه او خود گفته است « همه چیز
شدم و دانستم که هیچ چیز را ارزشی نیست » . سوروس آشفته و پریشان از اندیشه
حراست ملک بود نه از بدست آوردن آن ، و آزرده و رنجور از ضعف پیری و بی اعتنا
به شهرت نام و سیر و بیزار از قدرت ، و درهای امید همه را بر خویشتن بسته می دید
و او را که پدری مشفق و مهربان بود آرزویی نمانده بود الا دوام عظمت خانوادهاش .
مانند اکثر افریقا پروردگان ، سوروس به فن باطل و پیهوده جادوگری و
غیب گوئی سخت دلبسته و در تعبیر خواب و فال بسیار متبحر بود و به علم اختر
شناسی و تأثیر کواکب در سرنوشت انسان نیز آشنائی کامل داشت ، علمی که تقریباً
در هر عصری بجز روزگار ما تسلط خود را بر فکر مردمان حفظ کرده است . هنگامی

که وی حاکم ناحیه لیون واقع در گال بود زن اول خویشتن را از دست داد و در انتخاب زن دوم فقط طالب وصلت با کسی بود که بخت یار و طالع مدد کار او باشد و بمجرد این که براو معلوم گردید که در امسا واقع در سوریه زنی هست جوان و زاده پادشاهان ، سوروس وی را بزنی خواست و گرفت. نام زن جوان جولیا دومنا^۱ و او سزاوار هرآنچه بود که در بخت بلند اخترش دیده می شد. وی در ایام پیری نیز از جذبات خویروئی بهره مند بود و فکری داشت زنده و چالاک توأم با عقیده راسخ و رأی درست استوار، مواهبی که به ندرت به زنان دیگر داده شده است. سیرت نیکوی جولیا هرگز در شوهر حاسد و بدگمان او اثری عمیق ننهاد و لیکن در زمان سلطنت فرزندش این زن امور مهم مملکت را چنان با عقل و اعتدال اداره کرد که تدبیر وی مؤید قدرت پادشاه گردید و افراطها و بی تدبیریهای او را جبران کرد. جولیا به ادب و فلسفه نیز پرداخت و توفیق و شهرت نیک یافت. این زن حامی انواع هنر و دوستدار مردان صاحب نبوغ بود. مدح دانشمندان حق شناس سپاسگزار فضائل او را شهره کرده است اما ، اگر بدگوئیهای تاریخ قدیم باور کردنی باشد و بدانها اعتمادی شاید ، عفت و پاکدامنی ابداً از فضائل بارز ملکه جولیا نبود.

ثمره وصلت جولیا با سوروس دو پسر بود یکی کاراکالا^۲ و دیگری گیتا^۳ که تقدیر هر دو را وارث امپراطوری خواسته بود ولیکن آرزوی محبانه پدر و امید دنیای روم بزودی بر اثر رفتار این دو جوان خودپسند بدل به یأس گردید زیرا که آثار آسوده خاطری و بطالتی که خاص شاهزادگان موروثیست از ایشان آشکار شد و نیز این گمان باطل در ایشان پدید آمد که بخت مساعد و طالع سازگار در عوض کفایت و ملازمت کار فکری و جسمی ایشان را بکار خواهد آمد. با آن که در هیچ یک از این دو برادر فضیلتی و استعدادی نبود که دیگری را به حسد برانگیزد میتوان گفت که هم از کودکی نفرتی در میان این دو بوجود آمد پایدار که به هیچ روی تخفیف پذیر نبود. نفرت این دو که با گذشت سالیان قوت یافته و بر اثر مکر و حيله مقربانی که طالب سود خویشتن بودند برانگیخته شده بود ابتدا بصورت رقابتهای کود کانه

آشکار شد و بعد اندك اندك سخت تر گردید و عاقبت در میان گردانندگان مسابقات سیرکی و تأتری و درباریان نیز دو دستگی بوجود آورد و محرك هردسته‌ای و فرقه‌ای همانا بیمها و امیدهای رهبر آن دسته بود. امپراطور با حزم و دوراندیشی می‌کوشید که برحسب اقتضای مصلحت به پند و اندرز یا اعمال قدرت پادشاهی از این خصومت روزافزون بکاهد، اما نفاق و اختلاف نافرخته‌ای که میان دو فرزند او بمیان آمده بود امید پادشاه را به ظلمت نومیدی مکدر کرد زیرا بیم آن میرفت که تخت سلطنتی که با آن همه زحمت برپایش داشته و با خون ریزی بسیار مستحکمش کرده بود و به انواع وسائل از ساز و برگ جنگ و زر و سیم در حفظ و حراستش می‌کوشید دگرباره سرنگون گردد. پس پادشاه عنایت پدران را چنان شامل حال هر دو فرزند کرد که موازنه کامل در میانشان برقرار باشد و منصب اگوستوسی و نام شریف و محترم انتونیوس را به هر دو اعطاء کرد، و این نخستین بار بود که امپراطوری روم در یک زمان سه پادشاه داشت. با اینهمه عدل کامل نیز کاری نکرد جز آن که آتش رقابت را شعله‌ورتر کند. کارا کالای تندخوی آتشین مزاج حق نخست زادگی را که به ارث بردن ملک پدری بود از آن خود می‌دانست و گیتای نرم‌خوتر می‌کوشید که دل مردم و سربازان را به دست آورد و سوروس که از درد نومیدی در رنج بود پیشگوئی می‌کرد که فرزند ضعیف‌ترش قربانی فرزند قوی‌تر شود و کارا کالا نیز خود بر اثر تبه‌کاری سرنگون گردد.

در چنین وضعی خبر جنگ در بریتانیا و حمله اقوام کم تمدن شمال اروپا به متصرفه مذکور بگوش سوروس خوش آمد. با آنکه بیداری و هشیاری سرداران او ممکن بود که برای دفع دشمن در ناحیه دورافتاده‌ای کافی باشد سوروس تصمیم گرفت که از بهانه شرافتمندانه‌ای که بدست آمده بود استفاده نماید و پسران خود را از اسباب و وسائل تنعم و رفاهی که در شهر رم بود دور کند زیرا که اینها همه نیروی فکر دو پادشاه زاده را ضعیف می‌کرد و هوی و هوس ایشان را برمی‌انگیخت. سوروس می‌خواست که فرزندانش در عنفوان جوانی با مشقات تن فرسای جنگ و سلطنت نیز خو بگیرند. با وجود کبر سن (وی در این هنگام بیش از شصت سال عمر

داشت) و بیماری نفوس سوروس می خواست که خود را به جزیره دورافتاده بریتانیا برساند و بحکم ضرورت بوسیله تخت روان سفر کرد و دو پسر او و درباریان همه و لشکری سهمگین دراین سفر ملازم او بودند. موکب سوروس بزودی از دیوار هادریان و انتونیوس عبور کرد و داخل سرزمین دشمن شد و غرض امپراطور آن بود که کار تسخیر بریتانیا را که از دیرباز آغاز شده بود به پایان برد. سوروس تادور-ترین نقطه شمالی این جزیره راه یافت بی آنکه با دشمن مقابل شود و لیکن می گویند که کمین گاههای نهفته سربازان کلدونیه ای^۱ که پنهان از نظر در پشت و در یمین و یسار لشکر او قرار داشت و سرمای هوا و مشقت راه پیمائی در فصل زمستان ازاین سوی کوهها و مردابهای اسکاتلند به آن سوی دگر بیش از پنجاه هزار سرباز رومی را هلاک کرد. عاقبت مردم کلدونیه درمقابل حملات دشمن سرسخت و نیرومند خواستار صلح شدند و مقداری اسلحه و قطعه بزرگی از خاک خود را تسلیم وی کردند. ولیکن تسلیم ظاهری ایشان دیری نپائید و مدتش بیش از دوران موقت جنگ نبود. بمجرد کناره گیری افراد رومی مردم کلدونیه استقلال خصومت آمیز خود را بازیافتند و روح بی قرارشان سوروس را به خشم آورد و او لشکری تازه به کلدونیه فرستاد با فرمان خونریزی، نه از برای مطیع کردن مردم بومی بل از برای نابود کردنشان اما دشمن مغرور گردنکش مرد و بمردن او مردم اسکاتلند رهائی یافتند.

دراین جنگ نه وقایعی که اثر قاطع داشته باشد روی نمود و نه نتایج مهمی ببار آمد و خود نیز بهیچ وجه مستحق توجه ما نمی بود اگر چنین تصور نمی شد که حمله سوروس مربوط به درخشنده ترین دوران تاریخ بریتانیا یا لا اقل تاریخ افسانه ای آن است، گمانی که در آن احتمال صحت بسیار هست. میگویند که فین گال، که نام او و پهلوانان و شاعران و سرایندگان او بواسطه انتشار کتابی تازه به زبان انگلیسی از نو زنده گشته است، سپاه کلدونیه ای را در این موقع خطیر و فراموش ناشدنی رهبری نمود و نیروی سوروس را دفع و در سواحل رود کارون^۲ فتحی نمایان کرد.

۱ - کلدونیه نام شاعرانه اسکاتلند و اکنون منسوخ است ۲ - Carun نام رودی در اسکاتلند

در این جنگ فرزند پادشاه عالم یعنی کارا کول^۱ در میدان کارزار که عرصه شرف و سربلندی فین گال بود از برابر سپاه وی منهزم گردید. این داستانهای اسکاتلند کوهستانی هنوز اندکی پوشیده از میغ شک و ابهام است، و دقیقترین مطالعات مبتکرانه کسانی نیز که در این ایام خواسته اند ارزش و اعتبار آنها را بسنجند نتوانسته است که این شک را بکلی از میان بردارد. ولیکن اگر بیم خطا نمی رفت و می توانستیم عنان فکرت را به دست این فرض شیرین رها کنیم که روزگاری فین گالی بوده است و اوسیانی^۲ سخن سروده است آنگاه تضاد حیرت انگیز میان وضع و روش این دو قوم ستیزنده ممکن بود که اندیشه مرد متفکری را بخود مشغول بدارد. اگر کین توزی بیرحمانه سوروس را با رأفت جوانمردانه فین گال مقایسه کنیم و خونخواری جبن آمیز کارا کالارا با دلاوری و مهربانی و نبوغ جمیل و فاخر اوسیانی بسنجیم و فرماندهان مزدوری را که یا از بیم جان یا به امید نان در تحت لوای امپراطور می جنگیدند با دلاوران آزادزاده ای که بفرمان پادشاه^۳ موروین سلاح جنگ برمی گرفتند مقایسه کنیم، خلاصه اگر در حالات مردم اسکاتلند که ساده و درس ناموخته و لیکن به فروغ مکارم طبیعی تابنده بودند بدقت بیندیشیم و در وضع رومیان منحنط بنگریم که بمفاسد ننگین غنا و گناه برده صفتی آلوده بودند می بینیم که مقایسه میان این دو قوم چندان بسود قوم متمدن تر نخواهد بود.

کارا کالا و گیتا

رنجوری روزافزون سوروس و آخرین بیماری او آتش جاه طلبی بی حد و حصر و شرارتی را که در روح تیره و مظلوم کارا کالا بود شعله ور کرد و چون وی را یارای تحمل درنگ و تأخیر و یا تفرقه و تقسیم در امپراطوری نبود چند بار کوشید تا ایام معدودی را که از عمر پدرش باقی مانده بود کوتاه تر کند و لشکریان را به شورش

۱ - مقصود همان کارا کالاست Ossian - ۲ در افسانه های اسکاتلندی نام شاعر و پهلوانیست که در قرن سوم میلادی می زیسته است. در نیمه دوم قرن هجدهم جیمز مک فرسون نامی قطعاتی به نثر مسجع منتشر کرد که بنا به ادعای وی ترجمه اوسیانی بود از روی نسخه های خطی قدیم به زبان اسکاتلندی ۳ - ظاهراً باید کنایه از فین کال باشد.

برانگیزد و لیکن در این کار توفیق نیافت . امپراطور سالخورده بارها بر مارکوس خرده گرفته بود که وی بخطا با کومودوس مدارا نمود و اگر موافق موازین حق و عدالت او را یک بار سیاست کرده بود شاید که رومیان رابه بیداد گریهای فرزند نابکار خود گرفتار نمی کرد . اما اکنون که وی خود در وضعی مانند وضع مارکوس قرار گرفته بود به تجربه دانست که دقت و سختگیری قاضی عادل نیز به سهولت در برابر مهر فرزند محو و نابود می شود . سوروس در رفتار فرزند خود به دقت می اندیشید و حتی او را تهدید می نمود و لیکن هرگز نتوانست که او را سیاست کند و این یگانه نمونه ترحم امپراطور بیش از مظالم پی در پی بسیار ، زیان و خسران بیار آورد .

اختلال فکری ، آلام جسمانی سوروس را دردناک تر نمود چندانکه وی با بی صبری تمام آرزومند مرگ شد و بی صبری ، مرگ او را تسریع کرد . وی در شصت و پنجمین سال عمر و در هجدهمین سال سلطنت موفق و پر فرو شکوه خود در شهر یورک جان سپرد . در لحظات آخر حیات وی بفرزندان خود توصیه کرد که باهم موافق و سازگار باشند و هردو را به سپاه روم سپرد . اما پند سودمند او در دل و حتی در فکر این دو جوان تندخوی بی پروا کارگر نیفتاد و لیکن سپاهیان که فرمانبردارش بودند باتوجه بسوگند وفاداری خود و اعتبار خداوندگار در گذشته خویش در برابر اصرار و التماس کاراکالا مقاومت نمودند و هردو برادر را امپراطور روم خواندند . دو پادشاه جدید بزودی مردم کلدونیه را در امن و امان گذاشتند و بیایتخت بازگشتند و مراسم تشییع و تدفین جنازه پدر را با تشریفات خاص خدایان انجام دادند و سنا و مردم رم و نواحی متصرفه همه با خشنودی تمام هردو را پادشاه قانونی خود خواندند ، اما چنین می نماید که اندک برتری فرزند ارشد را از جهت رتبت جائز شمردند . با اینهمه هر دو با استقلال و با تساوی قدرت برامپراطوری حکومت می کردند .

حکومتی که باین طریق میان دو تن تقسیم گردد ، حتی اگر آن دو تن برادرانی مهربان باشند ، موجب نفاق و ناسازگاری می گردد پس محال و ممتنع بود

که چنین حکومتی میان دو خصم آشتی ناپذیر دیر زمانی برقرار بماند و بخوبی آشکار بود که از این دو فقط یکی باید سلطنت کند و دیگری از میان برود. هریک از این دو برادر تمهیدات سوء رقیب خود را از کار خود قیاس می گرفت و نگران و هشیار بود تا جان خویشتن را از ضربت شمشیر و آسیب شرنگ دشمن حفظ کند. در ضمن سفری سریع در گال و ایتالیا، برادران هرگز بر سر یک سفره طعام نخوردند و در یک خانه نخفتند و این صحنه‌ای نفرت انگیز از خصومت میان دو برادر را در برابر مردم متصرفات روم نمایان کرد. به مجرد ورود به رم کارا کالا و گیتا کاخ وسیع امپراطوری را تقسیم کردند و نگذاشتند که میان دو سرای رابطه‌ای برقرار شود و درها و دهلیزها را با دقت هرچه تمامتر مسدود و مستحکم کردند و نگاهبانانی مخصوص پیاسداری درایستادند و اینان با همان دقتی که هنگام جنگ در جای محاصره شده‌ای معمولست در اوقات معین از خدمت آزاد می شدند و گروهی دیگر را در جای ایشان به نگاهبانی می گماشتند. دو امپراطور فقط در ملاء عام و باحضور مادران دو هگین خود ملاقات می کردند و هریک عدد کثیری از افراد مسلح پیرامون خود داشت و حتی در تشریفات رسمی نیز ریا و فریب درباری نتوانست کینه‌ای را که در سینه دو برادر نهفته بود از نظرها پوشیده بدارد.

آثار جنگ داخلی که در خصومت اینان نهفته بود هم اکنون دستگاه حکومت را آشفته می کرد، اما در این هنگام طرحی پیشنهاد شد ظاهراً متضمن نفع هردو برادر کینه توز، پیشنهاد این بود که چون دلهای این دو آشتی پذیر نیست پس منافعشان را باید از هم جدا و امپراطوری را میان خود تقسیم کنند. شرائط قرارداد هم اکنون با دقت بسیار تنظیم گشته و بموجب آن موافقت شده بود که اروپا و مغرب افریقا در سهم کارا کالا باقی بماند که برادر بزرگتر است و او در عوض از پادشاهی آسیا و مصر چشم ببوشد و آن را به گیتا واگذارد و گیتا در اسکندریه یا انتاکیه مسکن گزیند که این دو شهر در ثروت و عظمت چندان از رم کمتر نبودند، و نیز مقرر شد که لشکریان بسیار همواره در دو جانب سفر در تراس^۱ مستقر باشند

۱ - Thrace ناحیه‌ای در مشرق بالکان و جزء امپراطوری روم.

و از مرزهای دو کشور رقیب حراست کنند و سناتوران اروپائی نژاد امپراطور رم را پادشاه بشناسند و سناتوران آسیائی پیرو امپراطور مشرق باشند. گریه و زاری ملکه جولیا در مذاکرات وقفه‌ای بمیان آورد و رومیان چون مفاد مذاکرات را شنیدند متحیر شدند و سینه‌ها آکنده از خشم گردید. دست زمان و تدبیر پادشاهان اعضاء پیکر عظیم متصرفات روم را چندان بهم پیوسته و متحد کرده بود که از هم گسستن آنها جز به قهر و شدت بسیار امکان پذیر نبود. رومیان می‌ترسیدند و حق داشتند که بترسند که اگر اعضاء این پیکر از هم جدا شوند آنگاه بر اثر جنگ داخلی ضعیف و ناتوان گردند و خداوندگاری واحد بر آنها مسلط شود، یا اگر جدائی دوام یابد و پایدار بماند تقسیم متصرفات ناچار عاقبت باعث انحلال امپراطوری بزرگی گردد که وحدتش تا آن زمان مصون و محترم بوده است.

اگر این قرارداد بموقع اجرا در می‌آمد ممکن بود که پادشاه اروپا بزودی فاتح آسیا گردد، اما کاراکالا از طریقی آسانتر بر برادر خود فائق آمد هر چند که پیروزی او گناه پلیدتر از فتحی بود که در جنگ حاصل آید. وی لابه و التماس مادر را شنید و به مکر و فریب رضا داد که برادر خود را در کاخ مادرشان ملاقات و با او آشتی کند. در ضمن ملاقات همچنانکه مادر و دو فرزند او در گفتگو بودند چند سنتوریان^۱ که خود را بتمهید پنهان کرده بودند با شمشیرهای کشیده برگیتای بدبخت بیچاره حمله بردند. مادر آشفته و پریشان کوشید که گیتا را در آغوش خود از خطر حفظ کند. ولیکن در کشمکش بی‌حاصلی که بمیان آمد جولیا که دستش مجروح و سراپا آغشته بخون فرزند کهنتر بود بچشم خویشتن دید که چگونه فرزند مهترش قاتلان خشمگین درنده‌خو را تشویق و یاری می‌کند. بمحض ارتکاب جنایت کاراکالا بشتاب تمام و با سیمای دهشت زده بجانب اردوگاه گارد پریتوری روی آورد که تنها ملجاء او بود و خویشتن را در پیش مجسمه‌های خدایانی که حامی گارد پریتوری بودند بر زمین افکند. سربازان کوشیدند که او را از زمین بردارند

۱ - Centurion کسی که فرماندهی صد نفر سرباز را در روم قدیم برعهده داشت. یوزباشی اصطلاح قدیم آن بوده است در میان ایرانیان.

و آرام کنند. کارا کالا با کلماتی شکسته و درهم و آشفته به ایشان شرح داد که چگونه خطر ویرا تهدید می کرده و او بیاری بخت از آن نجات یافته است و تلویحاً گفت که من نقشه های شوم رقیب خود را مانع آمدن و اکنون تصمیم خود را اعلان می کنم که آمده ام تا در کنار سربازان وفادار خود زندگی کنم و با ایشان بمیرم. گیتا محبوب و برگزیده سربازان بود اما شکایت بی فایده و انتقام خطرناک بود و از اینها همه گذشته سربازان فرزند بزرگ سوروس را هنوز محترم می داشتند. آواز شکایت کم کم بدل بزمزمه بیهوده ای گشت و خاموش شد و کارا کالا بزودی بوسیله انعام فراوان حقانیت خود را برایشان ثابت کرد یعنی همه گنجینه های زر را که در دوران سلطنت پدرش اندوخته شده بود یک باره در میان ایشان توزیع کرد. عقاید و احساسات واقعی سربازان خود بتهائی مهم و ضامن قدرت و ایمنی کارا کالا بود اما هواخواهی سربازان برساناتوران لازم آورد اظهار اطاعت و فرمانبرداری نمودن. سنای متملق همیشه آماده و مهیا برای تصویب خواسته های تقدیر بود. اما چون کارا کالا میخواست که غلیان احساسات خشم آلود مردم را فرو بنشانند لذا از گیتا نیز بخوبی یاد کردند و جسد او را با مراسم و تشریفات خاص امپراطوران بخاک سپردند، و نسلهای بعد که از بدبختی او متأثر بودند مفاسدش را در پشت حجاب استتار پنهان کردند. ما این شاهزاده جوان را قربانی بی گناه جاه طلبی برادر او می دانیم بی آنکه بخاطر بیاوریم که گیتا نیز میخواست که بهمین طریق انتقامجویی و برادر کشی کند و لیکن زور نداشت.

قتل گیتا بی کیفر نماند. نه کار و نه تفریح و نه تملق نتوانست کارا کالا را از نیش وجدان گناهکار مصون بدارد. ضمیر او در شکنجه و آزار بود و چنانکه خود اعتراف میکرد وی در خیال آشفته و پریشان خویشتن غالباً پیکر خشمگین پدر و برادر را می دید که از مردگان برخاسته و دوباره جان گرفته اند تا او را تهدید و توبیخ کنند. وقوف به گناه کاری باید کارا کالا را بر آن داشته باشد که بانیکی و کرم سلطنت کند و باین طریق مردم را متقاعد کند که جنایت خونخوارانه ای که اتفاق افتاده بوده از اختیار او خارج و بحکم ضرورت و بفرمان قضا و قدر بوده

است. اما نتیجه نداشت فقط معدوم کردن هرآن چیزی بود که گناه او و یاد برادر مقتول او را بخاطرش می آورد. پس از بازگشت از سنا و ورود بکاخ سلطنت کاراکالا مادر خود را دید که همراه با چند بانوی محترم بر مرگ نابهنگام فرزند کهتر خود میگرید. کاراکالا از حسد برآشفته و ایشان را بمرگ عاجل تهدید نمود و فرمان مرگ در حق فادیلا، آخرین دختر امپراطور فقید یعنی مارکوس اوریلیوس، فوراً اجرا گردید و حتی جولیای ستمدیده ناچار از گریه و زاری دم فرو بست و آه و ناله را در سینه خود خاموش کرد و از قاتل با لبخند شادی و رضا استقبال نمود. برحسب تخمینی که زده اند بیش از بیست هزار زن و مرد را ببهانه اینکه دوستان گیتا بوده اند بقتل رساندند. گارد نگهبان گیتا، و بردگان آزاد کرده گیتا، و کسانی که عامل کارهای مهم او بودند، و یاران لهو و لعب او، و همه کسانی که بواسطه شرکت او در کار سلطنت به منصبی در سپاه یا در متصرفات روم رسیده بودند، و وابستگان ایشان و وابستگان وابستگان ایشان نامشان در فهرست اسامی محکومین به مرگ ضبط شد و سعی بر آن بود که هرکس که کوچکترین رابطه ای با گیتا داشته یا در ماتم او گریسته یا حتی نام ویرا ذکر کرده بوده است اسمش در این سیاهه باشد. هل ویوس پرتی ناکس^۱ فرزند شاهزاده ای بهمین نام جان خود را بر سر لطیفه ای بی موقع از دست داد و گناه ترازیا پریس کوس^۲ همین بس که از وی خاندانی بدنیا آمده بود که عشق به آزادی از صفات موروثی ایشان بوده بود، اما دلائل و موجبات خاص تهمت و سوء ظن عاقبت پایان رسید. اگر سناتوری متهم می شد به خصومت نهانی بادستگاه دولت، ثروت و فضیلت آن سناتور دلائل کافی در اثبات جرم وی بود و از این اصل معتبر امپراطور غالباً نتایجی می گرفت که اثراتش سفاکی و خونریزی بسیار بود. دوستان و خویشاوندان این همه کشتگان بیگناه در نهان در غم ایشان اشک می ریختند. ولیکن مرگ پاپی نیان، رئیس گارد پرتوری، فاجعه ای بود عمومی که همه برآن تأسف می خوردند. در هفت سال آخر سلطنت سوروس، پاپی نیان^۳ متصدی مهمترین مناصب دولتی بود. و تأثیر نیک او باعث آمده بود که پادشاه در صراط

عدل و رفق و مدارا گام بردارد و با اعتماد کاملی که به لیاقت و فضیلت وی داشت، سوروس در وقت نزع روان بسوگند از او خواست که مراقب و نگاهبان سعادت و اتحاد خاندان سلطنتی باشد. اما زحمات صادقانه پاپی نیان کاری نکرد جز برانگیختن نفرتی که از وی در دل کارا کالا پدید آمده بود. پس از قتل گیتا به رئیس گارد پریتوری فرمان داده شد که نیروی مهارت و فصاحت خود را بکار ببرد و با دقت و تأمل بسیار و بمدد دلیل و برهان ثابت کند که این جنایت شنیع کاری درست بوده است. حتی سنکای حکیم لطف فرموده و رضا داده بود که رساله‌ای از این نوع به یاد فرزند مادر کش اگری پینا^۱ به سنا بنویسد. ولیکن جواب بسیار عالی پاپی نیان این بود «که خویشاوند کشی خود آسانتر است از اثبات حقانیت آن» و رئیس گارد تأمل نمود و کشته شدن را از فقدان شرف بهتر دانست. شرف و شهادتی چنین که از دسائس درباری جان بدر برده و هرگز آلوده و ملوث نگردیده بود، و روش کار و فنون حرفه‌ای او بیش از همه مشاغل بزرگ و نوشته‌های متعدد و شهرت بسیارش در کار و کالت - شهرتی که در تمام ادوار قضائی روم پایدار و برقرار ماند - خاطره پاپی نیان را به انوار افتخار تابناک کرده است.

تا این زمان سعادت‌مندی خاص مردم روم و مایه تسلی خاطرشان در بدترین ایام این بوده بود که امپراطوران صاحب فضیلت همه مرد کار بودند و امپراطوران تبه کار همه کاهل و تن آسان. اگوستوس و تراژان و هادریان و مارکوس خود در فراخنای مملکت خویشتن سفر می کردند و از هر ناحیه‌ای که می گذشتند اثری در آن از کارهای حکیمانه وجود و احسان ایشان مشهود می گردید. مظالم تی بریوس و نرون و دومی سیان که تقریباً همیشه در روم یا در ویلاهای مجاور آن ساکن بودند، محدود به طبقه سناتوران و اسواران بود ولیکن کارا کالا دشمن همه ابناء بشر بود. وی تقریباً یک سال بعد از قتل گیتا پایتخت را ترک گفت و هرگز بدانجا بازنگشت و بقیت سلطنت او در چند ناحیه از متصرفات امپراطوری سپری گردید و هر ناحیه‌ای به نوبت صحنه مظالم و غارتگریهای او شد. سناتوران از ترس مجبور

۱ - Agrippina آگری پینا نام مادر نرون بوده است.

بودند که تابع هوی و هوس او و همه جا با او همراه باشند ، و وسائل تفریح روزانه او را با صرف مبالغ گزاف فراهم آورند و کارا کالا آنها همه را به تحقیر رهامی کرد تا نگهبانان او متمتع شوند . گذشته از این همه سناتوران مجبور بودند که در هر شهری کاخهای مجلل و میدانهای مسابقات سیرکی بسازند ، و امپراطور را یا از قدم نهادن در این عمارات عار می آمد یا فرمان می داد که آنها را سرنگون کنند . توانگرترین خاندانها بر اثر غرامات غیرعادلانه و مصادره اموال خانه خراب شدند و قسمت اعظم اتباع او از فشار بار مالیاتهای سنگین و مبتکرانه وی در عذاب بودند . درایمی که مصر در امن و آرامش بود کارا کالا به بهانه ای اندک در اسکندریه فرمان قتل عام صادر کرد و از موضعی مصبون از خطر در معبد سراپیس عملیات قاتلان را هدایت و کشتار هزاران نفر از مردم مصر و بیگانگان را تماشا کرد و نه به شمار مظلومان ستمکش التفاتی کرد نه ، به تفاوت جرائم ایشان ، و بخونسردی سناتوران را آگاه کرد که مردم اسکندریه اعم از کشته شدگان و نجات یافتگان همه گنهکار بوده اند .

تعالیم حکیمانه سوروس هرگز اثر پایدار در ضمیر فرزند او ننهاده بود ، و کارا کالا با آن که از قوت تصور و فصاحت بکلی محروم نبود نه تشخیص درست داشت و نه مردمی و مروت . وی یک اصل خطرناک را که الحق به ستمگری مانند او می برازید ، پیوسته در یاد داشت و از آن استفاده سوء می کرد و آن « دل سپاهیان را بدست آوردن و بقیت اتباع خود را کم اهمیت شمردن » بود . سوروس عنان سخاوت را بدست حزم و احتیاط می سپرد و نرمی و مهربانی را با قدرت و متانت می آمیخت . اسراف و بی مبالاتی کارا کالا از تدابیر یک سلطنت بود که دو نتیجه بیار آورد یکی خرابی دستگاه لشکری و دیگری انحطاط امپراطوری . نیروی سربازان در عوض آن که بر اثر انضباط سخت زندگی اردوئی هرروز افزونتر شود با خو گرفتن ایشان به اسباب رفاه و تجمل زندگی شهری کمتر و کمتر گردید . افزایش بی حد و حصر مقرری و عطایای خسروانه کشور را فرسوده و ناتوان و صنف سپاهی را ثروتمند کرد ، در صورتی که فقر آبرومندانه بیش از هر چیز دیگر ضامن فروتنی و حسن سلوک

ایشان در ایام صلح و خدمتگزاری و فرمانبرداری ایشان در وقت جنگ است. رفتار کاراکالا متکبرانه و پر از غرور و نخوت بود، اما در معامله با سربازان امپراتور وقار و متانت متناسب با منصب والای خویشتن را فراموش و چنان می کرد که ایشان بترك رسوم ادب پردازند، و خود از وظائف اساسی سپهسالاری غافل می ماند و خوش داشت که از لباس و رفتار سربازان عادی تقلید کند.

محال و محتمل بود که خوی و خلقی چنین رفتاری از این قبیل که کاراکالا داشت در دلها محبت یا احترام برانگیزد ولیکن تا روزی که بدکاریهای او بسود سپاهیان بود، وی از خطر تمرد و شورش ایشان مصون ماند تا آنکه مستبد ستمگر خود بر اثر تشویش و بدگمانی در نهان توطئه ای برانگیخت که هلاك وی را باعث آمد. ریاست گارد پريتوري میان دو تن از عمال دولت تقسیم شده بود. اداره امور لشکری سپرده بدست آدونتوس^۱ بود که در کار سپاهیگری تجربه بیش از کفایت داشت و کارهای غیر لشکری را اوپی لیوس ماک رینوس^۲ انجام می داد که به مدد زبردستی در حل و فصل امور و بیاری امانت و راستکاری خویشتن را به این منصب بزرگ برافراشته بود ولیکن به اقتضای طبع بلهوس امپراتور، عنایت شاهانه در حق این مرد تغییر پذیر بود چندان که پیوند عمرا و بسته به اندك بدگمانی کاراکالا یا هر حادثه ای بود که برحسب اتفاق روی نماید. سوء نیت یا تعصب سبب شده بود که مردی افریقائی و متبحر در معرفت به اوضاع و احوال آینده پیشگوئی کند که ما کرینوس و فرزندش بحکم تقدیر روزی برامپراطوری روم حکمرانی خواهند کرد این خبر بزودی در سراسر متصرفه افریقائی روم منتشر گردید و هنگامی که مرد را بسته به زنجیر به رم فرستادند وی در حضور رئیس شهر بار دگر در تأیید ایمان خود به پیشگوئی که کرده بود سخن گفت. رئیس شهر اوامر مؤکد دریافتی بود مبنی بر لزوم آگاهی یافتن از هویت «جانشینان» کاراکالا. پس رئیس شهر از مرد افریقائی تحقیق دقیق کرد و نتیجه بازجوئی را بوسیله نامه بدربار امپراتور خبر داد که در آن وقت درسوریه بود. اما با همه کوشش و مراقبت پیکهای دولتی، یکی

از دوستان ماك رینوس با وسائلی وی را از خطری که نزدیک می شد آگاه گردانید. نامه های رئیس شهر روم بدست امپراطور رسید ولیکن چون در آن هنگام وی سرگرم رهبری مسابقات ارابه سواری بود نامه ها را ناگشوده بنزد رئیس گارد پريتوري فرستاد و باو فرمان داد که امور عادی را خود هرچه زودتر انجام دهد و اگر امری مهمتر در آنها هست گزارشی معروض دارد. ماك رینوس بخواندن نامه ها از بدبختی خود آگاه و برآن شد که از بروز حادثه ممانعت کند، و خشم بعضی از صاحب منصبان جزء را که ناراضی بودند برانگیزد و سربازی دست از جان شسته را بقتل امپراطور بگمارد. این سرباز نامش مارتیالیس^۱ و طالب رتبه سنتوریانی بود که به او نداده بودند دینداری کارا کالا او را برآن داشت تا بعزم زیارت از ادسا بمعبد معروف الهه ماه واقع در کارهه برود. در این سفر گروهی اسب سوار در ملازمت وی بودند. در طی راه امپراطور بضرورتی توقف کرد و سواران نگهبان پیاس احترام او اندکی دورتر ایستادند. در این هنگام مارتیالیس ظاهراً بحکم تکلیفی که داشت به کارا کالا نزدیک شد و او را به خنجر زد. قاتل متهور خود در دم بدست تیراندازی از مردم ساکائی که از نگهبانان امپراطور بود کشته شد. چنین بود عاقبت کار جانوری درنده خوی و هول انگیز که زندگیش مایه ننگ بشریت و سلطنتش نماینده صبر و بردباری رومیان بود. سربازان حق شناس و سپاسگزار مفاسدش را فراموش کردند و فقط سخاوت غیرعادلانه او را در خاطر نگاهداشتند و سناتوران را مجبور کردند که وی را در میان خدایان مقامی بدهند و باین طریق آبروی خود و اعتبار دین را به لوث بدنامی بیالایند. خدای تازه ساخته تا در این دنیا بود جز اسکندر کبیر کسی را قهرمان دلیر و سزاوار تحسین خویشتن ندانست و نام اسکندر و رایت و علم او را اختیار کرد و دسته ای پیاده نظام بسبک مقدونی تشکیل داد و بایدا و آزار پیروان ارسطو پرداخت و با شوق و شعفی کودکانه تنها عاطفه ای^۲ را که نماینده اندک توجه او به فخر و فضیلت بود آشکار کرد. تصور این که شارل دوازدهم بعد از جنگ ناروا^۳ و فتح لهستان بلافاصله در دلاوری و بزرگواری رقیب و همسر اسکندر شده آسان است

(هرچند که شارل فاقد کمالات جمیلۀ فرزند فیلیپ مقدونی بود). و لیکن در سراسر زندگی کاراکالا در هیچ یک از اعمال او اندک شباهتی نیز به قهرمان مقدونی مشهود نشد مگر در کشتن عدد کثیری از دوستان خود و دوستان پدر خویشتن .

ماک رینوس اکنون بدست گارد پريتوري به منصب سلطنت برافراشته شد. و لیکن کوشش او در اصلاح وضع سپاه وی را مشمول بی مهربی سپاهیان کرد . جولیا میزا^۱ خواهر زن سپ تیمیوس سوروس خبری منتشر کرد مبنی براین که نوۀ او فرزند کاراکالا است. پس آنگاه فرزند کاراکالا را امپراطور خواندند و او نام انتونیوس را اختیار کرد. ماک رینوس در نبردی شکست خورد و کشته شد و انتونیوس و درباریان و خادمان درگاه او همه رهسپار رم گردیدند.

الاکابالوس

چون هر سرگرمی بی ارزشی خاطر امپراطور جدید را از مهم سلطنت منصرف می نمود وی چندین ماه را در سفر پر تجمل خود از سوریه به ایتالیا تلف کرد و نخستین زمستان پس از پیروزی را در نکومیدیه^۲ گذرانید و ورود موکب جلال را به پایتخت امپراطوری تا تابستان بعد بتأخیر افکند. و لیکن تصویر دقیق او پیش از ورودش به روم رسید و به فرمان عاجل وی بر فراز محراب خدای پیروزی در مجلس سنا نهاده شد. این تصویر که شخص امپراطور و حالاتش را درست جلوه گرمی کرد عکسی نازیبنده از او بود در لباس ابریشمین و زربفت کاهنی به سبک جامۀ فراخ مادیها و فینیقیها با تاجی بلند بر سر، و طوقها و دستبندهای بیشمار او مزین بگوهرهای گران بها بود. ابروان وی را اندکی سیاه و گونه هایش را به الوان سرخ و سفید غیر طبیعی نقش کرده بودند. سناتوران متین با وقار بدیدن این تصویر آهی برآوردند و اعتراف کردند که روم پس از سالیان دراز که طعم بیدادگری و سخت گیری پادشاهان هموطن خود را چشیده بود عاقبت به ننگ تجمل پرستی زنانه و استبداد شرقی تن در داده و خوار و ییمقدار شده است.

خورشید را در امسا می پرستیدند و آن را الاکابالوس^۳ می خواندند و مظهر آن سنگ سیاه مخروطی شکلی بود که بنا به عقیدۀ عموم مردم از آسمان بر زمین افتاده

و در آن مکان مقدس قرار گرفته بود. بسلطنت رسیدن خود را انتونیوس از عنایات این خدا می دانست که حافظ او بود و تنها کار جدی دوران سلطنتش شکرگزاری خرافات پرستانه بدرگاه این رب النوع بود. فائق آمدن خدای امسا بر همه مذاهب روی زمین غایت مطلوب این پادشاه خویشتن بین و باشوروشوق بود ولقب الاگابالوس (وی بخود حق داد که در سمت پیشوائی دین و بسبب آن که برگزیده خدای آفتاب بود این نام مقدس را اختیار کند) در نزد او عزیزتر بود از همه القاب بزرگ امپراطوری. در مراسم پر فروشکوه انتقال حجر اسود در کوچه های روم زر سوده افشاندند و سنگ سیاه گوهر نشان را در ارا به ای نهادند که شش اسب سفید، مزین بزین و یراق گران بها، آن را می کشیدند. امپراطور مؤمن معتقد خود عنان اسبها را در دست داشت و با وزیران خود آهسته آهسته اندکی به عقب میرفت تا پیوسته از محضر با سعادت خدای آفتاب مستفیض باشد. در معبدی با عظمت که برفراز تپه پالاتین^۱ برپا شده بود مراسم قربانی خاص الاگابالوس را با شکوه و هیبت تمام و مخارج گزاف انجام دادند. بهترین شرابها و کمیاب ترین ادویه معطر در محراب معبد بفراوانی مصرف و عجیب ترین قربانیها نثار شد. گرداگرد محراب دسته ای از دوشیزگان سوری، هم آهنگ با موسیقی اقوام کم فرهنگ، رقصهای شهوت انگیز کردند و رجال با وقار که عمال بزرگ دولت و سرداران سپاه بودند ملبس به کسوت روحانیت که پیراهنی بلند بسبک فینیقی بود پست ترین امور مربوط به این رسم را انجام دادند، در ظاهر با شور ایمان و در باطن با خشم نهان.

امپراطور متعصب کوشید که سپرهای مقدس^۲ رم و پیکر پالاس^۳ و علائم و نشانهای مقدس دین روما همه را به این معبد منتقل کند و بتکده مرکز عبادت عامه مردم شود. گروه کثیری از خدایان کم اهمیت در مقامات و درجات مختلف ملازم درگاه با مجد و عظمت خدای امسا شدند، ولیکن دربار او همچنان ناقص بود مگر وقتی که زنی بلند رتبت به بستر وی اذن دخول می یافت. اول پالاس را به همسری

۱ - Palatine یکی از هفت تپه ای که شهر رم بر فراز آنها ساخته شده است. ۲ - سپرهای مقدسی که می گفتند از آسمان افتاده و حافظ شهر رم است. ۳ - Pallas مجسمه الهه ای بنام پالاس آتنا که نگهبان شهر بود.

وی برگزیده بودند ، اما چون ترسیدند که مبادا خوف و دهشتی که طبع جنگجوی او برمی‌انگیخت خدای نازك طبع سوری را بهراساند پس الهه ماه را که نامش آس تارته^۱ بود و افریقائیان^۲ می‌پرستیدندش همسری مناسبتر برای رب‌النوع خورشید دانستند و او را با اشیاء گرانقیمتی که به معبدش اهداء شده بود به رسم جهازاز کارتاژ به رم منتقل کردند با جلال و شوکت بسیار ، و روز این وصلت روحانی روز جشن عمومی در پایتخت و در سراسر امپراطوری بود .

دوستانار تجمل و لذات حسی اگر مرد عاقلی باشد همیشه فرمان طبع عفیف را محترم می‌دارد و بوسیله معاشرت و پیوندهای مهر افزون و لطف صبغه ذوق و تغیل ، به تهذیب لذات حسی می‌پردازد . اما الاگابالوس (من اکنون از امپراطور سخن می‌گویم نه از رب‌النوع خورشید) که جوانیش و کشورش و بلند اختری و کامروائیش وی را فاسد کرده بود عنان نفس سرکش فرمان ناپذیر را دیوانه‌وار به دست زشت ترین شهوات نفسانی سپرد . و بزودی دریافت که با وجود لذات خوشگذرانی سیر و ییزار شده است . پس قوای مهیج انواع وسائل را بیاری خواست و انبوه کثیر زنان از هر دیاری و هر نوعی ، و اقسام مختلف شرابها و طعامها و انواع چاشنیها^۳ و حتی حالات و هیئتهای گوناگون همه را برای تهییج اشتهاهای فسرده خود بکار برد . اصطلاحات و اختراعات تازه در این فنون ، یعنی تنها فنونی که پادشاه می‌پرورد و حمایت می‌کرد ، وجه امتیاز سلطنت او بود و ننگ نامش را از دورانی به دورانهایی دگر رسانده است . اسراف و تبذیر بلهوسانه نقص سلیقه و لطف ذوق او را جبران می‌کرد ، و با آن که الاگابالوس ذخائر ملی را بسخاء مفرط تلف می‌کرد مردم تملق‌گوی همت پادشاه و فرو شکوه دستگاه سلطنت را می‌ستودند و می‌گفتند که پیشینیان مرده دل او چنین شوکت و عظمتی را هرگز ندانسته و نشناخته بودند .

۱ - Astarte آس تارته در اساطیر فنیقی الهه ماه و باروری و عشق شهوانیست . ۲ - فنیقیهائی

که در افریقا ساکن شده بودند . ۳ - اگر کسی چاشنی تازه‌ای درست میکرد از پادشاه انعام فراوان میگرفت اما اگر چاشنی تازه بمذاق امپراطور خوش نیامد درست کننده آن باید چیزی جز از ساخته دست خود نخورد تا وقتی که چاشنی دیگری بهم بیامیزد سازگارتر با ذائقه امپراطور .

شکستن نظام فصول و اقالیم^۱، بیازی گرفتن عواطف و عقاید اتباع روم و نقض همه نوامیس طبیعت و اصول و قواعد حسن سلوک و شرم و حیا در شمار لذیذترین سرگرمیهای او بود. صف طویل سراری و زنهایی که بسرعت یکی از پی دیگری می آمد - در میان این زنان راهبه ای^۲ با کره بود که وی را بعنف از دیر مقدسش ربوده بودند - کافی برای ارضاء شهوت ملول و افسرده امپراطور نبود. خداوند کار بسیط امپراطوری روم دوست می داشت که از لباس و حالات زنان تقلید کند، و چرخک زنان را از عصای سلطنت دوستر می داشت و القاب و افتخارات مملکتی را به خیل عشاق خویشان اعطاء می کرد. القاب و اختیارات شخص امپراطور علناً و رسماً یکی از این عشاق^۳ مفوض گردید و لیکن او عنوانی درست تر بر خود نهاد و خویشان را شوهر «امپراطریس» خواند.

شاید محتمل بنماید که به مدد قوه تخیل برمفاسد و نابخردیهای الاگابالوس شاخ و برگ بسته و یا بتعصب در حق او بهتان گفته باشند. با اینهمه صحنه هایی که به شهادت مورخین معتبر معاصر در برابر مردم عرضه می گردید ننگین تر از آن بود که در وصف گنجد یا در دورانی و یا کشوری دیگر مشاهده شده باشد. شهوت رانیهای بی حد و حصر پادشاهان مشرق زمینی در ورای دیوارهای منیع حرمسرای از نظر مردم کنجکا و محفوظ بود. در دربارهای اروپای اسروزین عاطفه شرف دوستی و مراعات رسوم مردمی باعث تلطیف لذات و پیروی از اصول حسن سلوک و احترام به افکار و عقاید عمومی شده است. اما نجباء فاسد و ثروتمند روم، از ملل گوناگون و عادات و روشهای مختلفی که از پیوند آنها امپراطوری عظیم و مقتدر روم در وجود آمده بود، هرنوع فساد ممکن را در خویشان جمع آورده بودند. اشراف روم در اسان

- ۱ - الاگابالوس هر گز ماهی دریائی نمی خورد مگر در فاصله بعیدی از دریا و غالباً مقادیر کثیری از نادرترین انواع ماهی را که با صرف مبالغ گزاف از راهی دور بنزد او می آوردند در میان روستائیان توزیع می کرد.
- ۲ - یکی از شش دوشیزه با کره ای که سوگند عفاف یاد می کردند و در معبد الهه ای بنام وستا نگاهبان آتش مقدس بودند.
- ۳ - هیرو کلیس از این افتخارات برخوردار بود. امپراطور خواست که زوتی کوس نامی را بجای او اختیار کند، اما هیرو کلیس شربتی برقیب خود خوراند که او را ناتوان کرد و باین سبب بود که او را بر سوائی از کاخ سلطنت بیرون راندند. امپراطور رقاصی را رئیس عسها و آرایشگری را وزیر اغذیه کرد. این سه تن و بسیاری دیگر از عمال جزء دولت از «عشاق» امپراطور بودند.

از خطر کیفر و بی‌التفات بملامت و سرزنش و فارغ از هرگونه قیدی در همصحبی طفیلیان و بردگان خاضع و بردبار خود بسر می‌بردند. امپراطور نیز که در طبقات گوناگون رعایای خود بدیده حقارت و بی‌اعتنائی می‌نگریست در شهوترانی و تجمل پرستی بی‌هیچ قیدی و مانعی از امتیاز پادشاهی استفاده می‌کرد.

ناکس‌ترین مردمان از مذمت کارهای بد دیگران باك ندارند در صورتی که همان کارهای بد را در خرد مجاز می‌شمرند و سهولت در میان خود و دیگر بدکاران با خرده‌بینی تفاوتی از جهت سن و مقام و اخلاق می‌یابند و با استناد از آن اندك تفاوت از خویشان جانبداری می‌نمایند. سربازان عنان گسیخته‌ای که فرزند فاجر و نابکار کاراکالارا به سلطنت برافراشته بودند از انتخاب ننگین خود شرم‌منده بودند و با نفرت و بیزاری از این جانور هول‌انگیز روگردانند و بمشاهده شکفتن مکارم اخلاقی خویشاوندان و الکساندر که فرزند مامیا^۱ بود شاد و خرسند شدند. میزای زیرك مکار که میدانست که نوه‌اش الاگابالوس ناچار روزی بر اثر تباه‌کاری هلاك خواهد شد تکیه‌گاهی مطمئن‌تر برای خانواده خود تأمین کرده بود یعنی در فرصتی مغتنم که امپراطور جوان بر سر مهر و در کارعبادت بوده بود وی را بتلقین و اصرار برآن داشته بود که الکساندر را بفرزندی برگزیند و بلقب قیصری ملقب کند تا اندیشه امور دنیوی از آن پس در اشتغالات روحانی او وقفه‌ای بمیان نیاورد. الکساندر مهربان و نكوخلق در سمت همکاری بزودی محبوب مردم گردید و حسد امپراطور را برانگیخت، و امپراطور برآن شد که یکی از این دو طریق رقابت خطرناك را پایان دهد: یا بفاسد کردن رقیب یا بکشتن او. اما نیرنگهای او همه بی‌حاصل بود و تمهیدات بیهوده‌اش بعلت پرگوئی ابلهانه او پیوسته از پرده برون می‌افتاد یا آن که خادمان وفادار و راستکاری که مامیا برای رعایت حزم و دوراندیشی گرد فرزند خود جمع آورده بود آنها را باطل و بی‌اثر می‌کردند. در روزی از روزها که شهوت خشم بر امپراطور حمله‌ور گردید وی شتاب زده برآن شد که آنچه را نتوانسته بود به دغل بازی انجام دهد بمدد زور بپایان برد، پس

بایک حکم جابرانه خویشاوند خود را از مقام قیصری معزول و از عناوین و امتیازات آن محروم کرد. خبر عزل الکساندر را سناتوران به حیرت و سکوت شنیدند و سربازان به خشم و غضب. گارد نگهبان سوگند یاد کردند که از الکساندر حمایت کنند و از امپراطور انتقام بگیرند که او آبرو و شرف سلطنت با شوکت روم را بی اعتبار کرده بود. الاگابالوس لرزان و اشک ریزان وعده ها داد و به التماس و تمنا فقط خواست که از کشتن او دست بدارند و محبوبش هیروکلیس^۲ را از او نگیرند. بر اثر گریه و زاری امپراطور گارد پريتوري خشم خود را فراموش و بهمین اکتفا کردند که با دادن اختیاراتی به صاحبمنصبان خود ایشان را مأمور حفظ جان الکساندر و ناظر بر اعمال الاگابالوس کنند.

ولیکن محال بود که این آشتی دیری بپاید یا آنکه روح حقیر الاگابالوس بتواند با شرائطی چنین ننگ آور امپراطوری را حفظ کند و او بزودی برآن شد که با امتحانی مزاج سربازان را بیازماید. خبر مرگ الکساندر و بدگمانی طبیعی سپاهیان که وی باید مقتول شده باشد آتش احساسات ایشان را شعله ور کرد و طوفانی از غضب در اردوگاه برانگیخت که آرام و قرار نمی یافت الا با حضور جوان محبوب و اعتبار سطوت او. از این مثال اخیر محبت سربازان به خویشاوندش و خوار شمردن شخص او را، امپراطور سخت برآشفته و تن به خطر در داد و چندی از رهبران شورش را مجازات کرد. اما سخت گیری بی موقع او در دم باعث هلاک وی و مادرش و چاکران فرومایه اش گردید. الاگابالوس بدست افراد غضبناک گارد پريتوري بقتل رسید و جسد قطعه قطعه کرده او را کشان کشان از کوچه های شهر گذراندند و سرانجام بدرون رود تیبر افکندند. سنای روم برنام او داغ ننگ ابدی نهاده است، و رأی سنا را نسلهای بعد تأیید و تصویب کرده اند.

به سلطنت رسیدن الکساندر سوروس

گارد پريتوري درجای الاگابالوس خویشاوندی الکساندر را بتخت سلطنت برنشانند و نسبت الکساندر با خاندان سوروس که وی نامش را اختیار کرد همان

نسبت سلف او بود با خاندان مذکور. مکارم الکساندر و نیز خطری که بر وی گذشته بود هم اکنون او را در نزد رومیان عزیز کرده بود، و سنا همه القاب و اختیارات مقام امپراطوری را سخاوتمندانه در یک روز بدو تفویض نمود. اما چون الکساندر جوانی هفده ساله و محجوب و فرزندى وظیفه شناس بود زمام حکومت را دو زن در دست گرفتند یکی مادرش مامیا^۱ و دیگری جده اش میزا^۲. میزا بعد از جلوس الکساندر بتخت سلطنت جز اندک زمانی نزیست و مامیا به تنهایی بنیابت فرزند خود بر امپراطوری روم فرمان راند.

در هر عصری و هر کشوری جنس داناتر یا لااقل قوی تر اختیارات حکومت را غصب و زنان را به امور خانه و لذات آن محدود کرده است. ولیکن در سلطنتهای سوروئی خاصه در اروپای جدید حس ادب و احترام بزرگان و نیز قانون وراثت ما را آموخته است که در یک مورد خاص استثناء را جائز بشمریم، و غالباً مشاهده شده است که زنی را رسماً فرمانروای مطلق مملکتی بزرگ شناخته اند، در صورتی که در همان مملکت وی را عاجز از انجام دادن کوچکترین کاری دانسته اند اعم از دولتی و لشکری. ولیکن چون امپراطوران روم هنوز فرماندهان سپاه و عمال حکومت جمهوری محسوب می شدند زنان و مادران ایشان با آنکه بلقب اگوستا^۳ مشخص و ممتاز بودند، هرگز در امتیازات شخصی شوهران و فرزندان خود سهیم نبودند و سلطنت زن در نظر رومیان قدیم واقعه ای عجیب و خطائی جبران ناپذیر بود، زیرا که رومیان زن می گرفتند اما نه با مهر و محبت، و عاشق میشدند بی رعایت ادب و احترام و لطف طبع. آگری پینای مغرور متکبر می خواست که در امتیازات مقام سلطنت که وی خود بفرزند خویش اعطاء کرده بود شریک باشد. اما رومیانی که غم وطن و آبرو و اعتبار آن را داشتند همه از جاه طلبی وی متنفر بودند و سنکا و بورهوس بتدبیر و زیرکی در برابر او در ایستادند و نگذاشتند که وی بمقصود خود نائل آید. ملوک خلف به واسطه عقل یا بی علاقگی کاری برخلاف معتقدات اتباع خود نکردند که ایشان را آزرده سازد و الا گابالوس فاسد تبه کار را قسمت این بود که

لوايح مصوب سنا را ببنگ نام مادر خود يعنى سومياس^۱ بيالاید ، و او را درصف کنسولان و درکنار ايشان قرار دهد ، و اين زن در سمت عضويت سنا تصويب نامه هاى هيئت مقننه را توقيع مىکرد . وليکن ماميا ، خواهر سومياس ، که عاقل تر و کاردان تر بود اين امتياز زشت و بيهوده را نپذيرفت ، و سنا قانونى مهم وضع کرد که بموجب آن زنان تا به ابد از عضويت آن مجمع محروم شدند و سرفله نگون بختى که جرأت آورد و اين قانون را نقض کرد به اهریمنان جهنمى حوالت گردید . جاه طلبى ماميا مردانه و مراد و مقصود او نفس قدرت بود نه فرو جاى صورى آن . حکومت ماميا بر فکر و ضمير فرزندش مطلق و پايدار بود . وى محبت فرزند همه را از آن خود مىخواست و يارای تحمل رقيب را نداشت . الکساندر با رضاى خاطر وى دختر يکى از اشراف رومى را بزنى گرفت وليکن محترم داشتن پدر زن و مهر ورزیدن با زن با محبت مادري و منافع ماميا سازگار نبود و بهمين سبب اشراف زاده رومى را فوراً به تهمت خيانت بقتل رساندند و زن الکساندر را بفضيحت و رسوائى از کاخ سلطنت به افريقا تبعيد کردند .

با وجود اين ستمگرى حاسدانه و مثالى چند از حرص و آژکه ماميا را بدانها متهم نموده اند روش کلى حکومت او هم بسود فرزندش بود و هم برفع امپراطورى . با تأييد و تصويب سنا ماميا شانزده تن از خردمندترين و پرهيزگارترين سناتوران را بعضويت شورای دائمى دولتى برگزيد و بحث و مذاکره و اخذ تصميم در باب همه امور مهم ملک و دولت در پيشگاه ايشان صورت مى پذيرفت . رئيس اين گروه عالمى شهير بود بنام اولپيان^۲ که به سبب تبحر در علم حقوق و محترم داشتن قوانين رم تشخص و امتياز خاص داشت . حزم و تدبير اين بزرگان ثابت رأى دگر باره در دستگاه حکومت نظم و انضباط برقرار کرد و قدرت و سطوت از دست رفته را بدان بازگردانيد . شورای دولتى بمحض آن که رم را از لوٹ اسباب تجمل و معتقدات ييگانه ، يعنى از بقايای بيدادگرى و بلهوسى الاگابالوس ، پاک کرد بکار ديگرى همت گماشت و آن بيرون راندن طفيليان فرومايه و نابکار امپراطور سابق از همه

دوائر دولتی بود و درجای ایشان مردان لایق و راستکار گماشتن. دانش و عدالت دوستی و پرهیزکاری تنها صفات لازم برای احراز مناصب دولتی شد و دلاوری و فرمانبرداری تنها خواصی که در مشاغل لشکری بکار آمد.

ولیکن مهمترین مشغله فکری مامیا و مشاوران خردمند او این بود که به تربیت و تهذیب سجایای امپراطور جوان پردازند و آنها را نیک پرورند زیرا که سعادت و شقاوت امپراطوری روم ناچار مالا بسته به صفات شخصی الکساندر بود. زمین مساعد باغبان را مدد و حتی بر او پیشدستی کرد. فهم و درایت بسیار بزودی مزایای پرهیزگاری و لذت دانش و لزوم سعی نمودن و زحمت کشیدن را بر الکساندر ثابت نمود و اعتدال و ملایمت مزاج وی را از حملات شهوات نفسانی و جذبات لهو و لعب و فسق و فجور حفظ کرد و محبت و احترام تغییر ناپذیر او به مادرش و به اولپیان خردمند جوانی و بی تجربگیش را از گزند سموم تملق مصون داشت.

یادداشت‌های ساده و بی پیرایه او در باب اشتغالات عادی روزانه‌اش تصویر مسرت بخشی از این امپراطور صاحب کمال را جلوه گر میسازد و با اندکی توجه بتفاوت میان آداب و سنن دیروز و امروز مشاهده می‌شود که روش او بحق سزاوار آنست که سرمشق سلاطین این زمان شود. الکساندر صبحگاهان از خواب برمی‌خاست و دقائق اول روز را تنها بعبادت می‌گذرانید و عبادتگاه خانگی او پر بود از مجسمه‌های قهرمانانی که به اصلاح و پیشرفت زندگی بشر پرداخته و باین طریق مستوجب احترام و سپاسگزاری نسل‌های بعد شده بودند. ولیکن چون الکساندر خدمت بمردم رامقبول-ترین طاعات در نزد خدایان می‌دانست لذا بیشتر ساعات صبح را با مشاوران خود انجمن میکرد و با بردباری و بصیرتی بیش از سنش راجع به امور مهم دولتی مذاکره و در دعوی دادخواهان دآوری میکرد. وی ملال کار را با لذت ادبیات دفع میکرد و شعر و تاریخ و فلسفه را بسیار دوست می‌داشت و همیشه قسمتی از وقت خود را صرف مطالعه آنها می‌کرد. نوشته‌های ویرژیل و هوراس و نیز «جمهوری» افلاطون و فلسفه سیرون باعث پرورش ذوق و تقویت نیروی ادراک او گردید و وی را با عالترین افکار بلند در باب انسان و حکومت آشنا کرد. الکساندر پس از تقویت فکر

به ورزش و تقویت جسم می پرداخت و او که بلند قامت و فعال و نیرومند بود در فنون ورزشی سرآمد اکثر اقران خود شد. بعد از ورزش بگرمابه می رفت و آنگاه اندکی طعام می خورد و چون ترو تازه می شد با نیروی بازیافته کار آن روز را از سر می گرفت و تا وقت غذای شامگاهی که غذای عمده رومیان بود دیران ملازم درگاهش بودند و امپراطور نامه ها و یادداشتها و عریضه های بیشماری را که به عنوان خداوندگار قسمت اعظم کره زمین نوشته می شد با دیران می خواند و به آنها همه جواب می داد. در سفره او ساده ترین غذاها را می نهادند بمقدار اندک و هر وقت که امپراطور آزاد بود که آن کند که خود می خواهد مهمانان او عبارت بودند از چند تنی از دوستان برگزیده او، همه دانشمندو با فضیلت، و اولپیان همیشه به مهمانی امپراطور خوانده می شد. در این بزرها سخن به ادب گفته میشد و آموزنده بود و وقفه ای که در مکالمه بمیان می آمد گاهگاهی با خواندن منشآت فرح بخش هیجانی و نشاطی می یافت و اینها همه بجای رقاصان و کمیدی بازان و پهلوانان زورآزمایی بود که غالباً بر سر خوان رومیان ثروتمند تجمل دوست و شهوت ران فرا خوانده می شدند. لباس الکساندر ساده و بی زیب و زیور و او خود در سلوک با خلق مؤدب و مهربان بود. در ساعات مناسب درهای قصر او بروی همه رعایا گشوده بود اما بانگ منادی چنانکه در مراسم مذهبی الوزیسی^۱ نیز معمول بوده است شنیده می شد که برسپیل انداز می گوید: «کسی بدرون این مکان مقدس نیاید مگر آن کس که خود بداند که دلی پاک و ضمیری منزّه از گناه دارد.»

روشی چنین منظم در زندگی امپراطور که لحظه ای برای لهو و لعب و کارهای نابخردانه باقی نمی گذاشت گواه عدل و حکمت الکساندر است، گواهی بهتر از همه جزئیات بی ارزشی که لاسپری دیوس^۲ در نوشته های خود گرد آورده است. از زمان جلوس کومودوس بر تخت سلطنت، دنیای روم مدت چهل سال طعم تبه - کاریهای پی در پی و گوناگون چهار پادشاه مستبد ستمگر را چشید و لیکن پس از

۱ - Eleusinian mysteries مراسم سری مذهبی که هر بهاران در یونان قدیم در شهر الوزیسی برپا می گردید و نماینده مردن و رستاخیز گیاهان بود. ۲ - Lampridius

مرگ الاگابالوس سیزده سال تمام از نعمت باسعادت امن و آرامش برخوردار بود. متصرفات روم پس از رهایی از زیر بار مالیاتهای ظالمانه‌ای که کاراکالا و فرزند دروغین او اختراع کرده بودند مرفه و فارغ از آفت جنگ پیشرفت کرد و رونق گرفت زیرا عمال دولت مرکزی که این متصرفات را اداره میکردند بتجربه یقین حاصل کرده بودند که محبت اتباع روم تنها و بهترین وسیله‌ایست برای تقرب یافتن در نزد خداوندگار رومیان. در ضمن آن که تجملات بی‌زیان را بنرمی و ملایمت محدود کردند، امپراطور با مهر پدرانهای که به اتباع خود داشت خواربار را ارزان کرد و فرع پول را کاست. گذشته از این وی با سخاوتی عاقلانه برفع احتیاجات عامه مردم و فراهم آوردن وسائل سرگرمی ایشان پرداخت بی‌آن که اشخاص زحمت کش و صنعتگر را در مضیقه قرار دهد. سنا بار دیگر آزادی و سطوت و منزلت از دست رفته را بازیافت و هر سناتور پرهیزگاری بی‌ترس و شرمندگی در پیشگاه امپراطوربارمی یافت. اسم انتونینوس که از فضائل پیوس و مارکوس شرف یافته بود ابتدا از طریق انتخاب به وروس فاسد فاجر و بعد به ارث به کومودوس ظالم بیداد گرسید. پسران سوروس نیز صاحب این نام شریف شدند و همین اسم به دیادومی نیانوس جوان نیز اعطاء گردید و سرانجام کاهن اعظم^۱ معبد امسا آن را بننگ رسوائی آلوده کرد. با آن که سنا بعدا یا شاید از سر صدق و صفا از الکساندر به الحاح می‌خواست که وی نیز این نام را اختیار کند و لیکن عزت نفس نگذاشتش که نام درخشان انتونینوس را بعاریت بگیرد، اما الکساندر در هر کاری که می‌کرد سعیش بر آن بود که مفاخر دوران با سعادت امپراطورانی را زنده کند که بحقیقت از سلسله آنتونینی بودند.

چنانکه گیبون خود می‌دانست در نگارش خصائص اخلاقی سوروس الکساندر سنت این شده بود که وی را انسانی کامل بنمایند و باید گفت که او پادشاهی معتدل و خویشن‌دار و با وجدان بود. اصلاحات او وی را نا محبوب کرد و با خطراتی که در جبهه‌های جنگ ایران و آلمان روم راتهدید می‌نمود الکساندر هر تسلطی را که بر سپاهیان داشت از دست‌داد. در پایان فصل ششم گیبون از موضوع اصلی منحرف می‌شود و به شرح اموریالی امپراطوری روم می‌پردازد.

از هم گسستن امپراطوری

فصل هفتم

امپراطوری از اقوام کم فرهنگ .

خاندان گوردیان^۱ . فیلیپ ملقب به عرب .

از میان انواع حکومتی که در دنیا رائج شده است چنین می نماید که امپراطوری موروثی مجالی بهتر برای استهزاء عرضه ندارد . آیا ممکن است بی تبسم به خشم آمیخته گفتن که به مردن پدری ملک و مال ملتی چنانکه گوئی متعلق به گله گاوان است به فرزند خردسال او می رسد - کودکی که نه مردم هنوز می شناسندش و نه او خود خویشتن را می شناسد - و دلیرترین جنگاوران و خردمندترین سیاستمداران از حق طبیعی خود چشم می پوشند و زانو خم کرده به گاهواره شاهزاده خردسال نزدیک می شوند و وفاداری تزلزل ناپذیر خود را رسماً بیان می کنند ؟ این مباحث بدیهی را می توان به مدد طنز و سخنوری به الوان خیره کننده ای جلوه گر ساخت ، اما چون تأمل کنیم و درست تر بیندیشیم آن سنت مفیدی را محترم می شماریم که قاعده جانشینی را بنا نهاده و حکومت را از تأثیر شهوات آدمیزادگان مصون داشته است و مسرورانه به هر آنچه مقتضی است تن در می دهیم تا انبوه خلایق را از حق انتخاب خداوند کار خود محروم کنیم ، حقی که هم خطرناک است و هم کمال مطلوب هر انسانی^۲ .

۲ - نیش طنزگیون در این عبارات بخوبی محسوس است .

در خلوت گوشهٔ مصفای عزلت ابداع انواع حکومت‌های خیالی کاریست آسان، حکومت‌هایی که در آنها قضیب فرمانروائی علی‌الدوام بدست شایسته‌ترین کسی سپرده شده باشد و آن کس را افراد جامعه با رأی آزاد و درست انتخاب کنند. و لیکن تجربه مبانی این خیالات واهی را واژگون می‌کند و بما می‌آموزد که در اجتماعی بزرگ هرگز خردمندترین کسان پادشاهی برگزیده نمی‌شود و اکثر مردم هرگز مسئول انتخاب پادشاه نیستند. سپاهیان تنها صنفی از صنوف مردمند که بواسطهٔ اتحاد کافی ممکنست که در عقیده‌ای متفق‌الرأی باشند و نیز چندان قدرت دارند که آن عقیده را به هموطنان خود تحمیل کنند. و لیکن سربازان که طبعشان به خشونت و بندگی نیز خو گرفته است نگاهبانی حکومتی را بکار نیابند که تشکیلاتش مبتنی بر قانونست و بدست مردم غیرسپاهی اداره می‌شود. عدالت و انسانیت و تدبیر ملکداری صفاتیست که سپاهیان بندرت در خود می‌یابند و بهمین سبب ارزش آن را در وجود دیگران نیز ادراک نمی‌کنند. احترام سپاهیان را می‌توان به دلاوری بدست آوردن و بسخاوت آراء ایشان را خریدن؛ و لیکن شجاعت غالباً در سینهٔ سبعترین کسان مسکن دارد و سخاوت را بکار نتوان گرفت الا از کیسهٔ مردم و این هردو، اگر رقیبی جسور و جاه‌طلب به میدان آید، به زیان صاحب تاج و تخت خواهد بود.

عالیترین امتیازات یعنی امتیاز اصل و نسب، علی‌الخصوص وقتی که گذشت زمان و افکار عامه نیز آن را تأیید و تصویب کرده باشد، در میان ابناء بشر آشکارترین امتیاز است که کمتر از حقوق دیگر رشک و حسد برمی‌انگیزد و امید توطئه و نفاق را در سینه‌ها خاموش می‌کند و اطمینان پادشاه به ثبات و سلامت خویشتن از خشونت ظلم او می‌کاهد. در سلطنت موروثی پادشاهی جانشین پادشاه دیگر می‌شود بی‌آن که آشوبی برپا گردد و حکومت ملائم سلاطین اروپای امروزمند یون اصلی وراثت است، و جنگ‌های مکرر داخلی که در ممالک آسیائی روی می‌نماید معلول فقدان آن زیرا که پادشاه استبداد پیشه آسیائی مجبور است که با توسل به زور راه را به تخت سلطنت پدري بگشاید. با این همه حتی در مشرق زمین نیز عرصهٔ جنگ و

ستیز معمولاً محدود است بشاهزادگان خاندان سلطنت و بمحض اینکه منازع نکو طالع تر برادران خود را بیاری شمشیر و زه کمان از میان بردارد دگر بر اتباع حقیرتر خود حسد نمی برد. اما پس از آن که سنا خوارویی اعتبار شد امپراطوری روم بدل به صحنه وسیع اختلال و آشفتگی گردید. افراد خاندانهای سلطنتی و حتی خانواده های اشرافی متصرفات روم را سالیان دراز هنگام مراسم پیروزی در پیشاپیش گردونه امپراطوران متکبر عهد جمهوریت برده بودند و خاندانهای قدیمی شهر رم نیز یکی پس از دیگری پایمال ستم قیصره شده بودند و چون پای قیصران بسته به زنجیر صور ظاهری حکومت جمهوری بود و بکرات از فرزندان محروم گردیده بودند پس محال بود که اندیشه سلطنت موروثی در فکر اتباع ایشان ریشه بگیرد و رشد و نمو کند. چون هیچ کس نمی توانست به دلیل اصل و نسب مدعی اورنگ پادشاهی شود لذا همه کس به گمان کفایت شخصی حق سلطنت را از آن خود می دانست. آرزوهای جسورانه مردم جاه طلب از قیود سودمند قانون و مزان دیگر آزاد گردید و ناکس ترین سردبان را امکان آن حاصل آمد که امید نیل به منصبی در سپاه را در دل پرورد، و با رسیدن به منصب به یک جنایت عصای فرمانروائی را از چنگ خداوند گار ضعیف و نامحبوب خود بر باید. پس از قتل الکساندر سوروس و برنشستن ماکزیمین^۲ بتخت سلطنت هیچ امپراطوری نمی توانست خود را از خطر مصون بداند، و هر روستائی کم فرهنگ سرحدی را ممکن بود که وصول بمقام با عظمت و خطرناک سلطنت را آرزو کند.

تقریباً سی و دو سال پیش از وقوع قتل خود، سوروس امپراطور هنگام بازگشت از جنگی در مشرق در تراس توقف کرد تا ولادت فرزند کهترش گیتا را با برگزاری مراسم مسابقات جنگی جشن بگیرد و انبوه کثیر مردم گردآمدند تا پادشاه خود را ببینند. جوانی از اقوام کم فرهنگ با قامتی غول آسا بزبان نامذهبی که داشت از پادشاه بالتماس خواست تا بدو رخصت دهند که برای گرفتن جائزه کشتی با رقیبان دیگر بستیزد. چون شکست یک سرباز رومی بدست روستائی تراسی باعث

۱ - با وجود مجاز بودن طلاق و شیوع آن و صلت های قیصره بی پروا بود ۲ - Maximin -

ننگ و سرشکستگی می‌شد پس از میان افراد غیر سپاهی که از پی اردو حرکت میکردند تنومندترین ایشان را در برابر وی قرار دادند و جوان تراسی شانزده تن از اینان را یکی پس از دیگری بخاک درافکند. پاداش پیروزی او چند تحفه ناچیز بود و اجازت سربازشدن. روز بعد روستائی خوشبخت که از وجد و سرور به سبک مردم زادگاه خود پای کوبی و دست افشانی می‌کرد نظر امپراطور را بخود معطوف داشت و چون دانست که امپراطور بدو توجه کرده است فی الفور بنزدیک اسب او دوید و مسافتی دراز پیاده و دوان دوان بدنبال اسبش رفت و کمترین اثر خستگی در او آشکار نگردید. آنگاه سوروس به حیرت از او پرسید « ای تراسی جوان آیا پس از دویدن به کشتی گرفتن مایلی؟ » جوان که خسته نشده بود در پاسخ گفت « از دل و جان ، خداوند گارم » و تقریباً در یک دم هفت تن از قویترین سربازان رامغلوب کرد. جائزه نیرومندی و دلاوری بی‌مانند او طوقی زرین بود و او را فوراً در زمره سواران نگاهبان که پیوسته در ملازمت شخص پادشاه بودند بخدمت منصوب کردند.

این جوان ماگزیمین نام با آنکه در قلمرو امپراطوری بدنیا آمده بود از نژاد مخلوط اقوام کم فرهنگ و پدرش از قوم گت و مادرش از مردم آلانی بود. شجاعت ماگزیمین همیشه و در هر موقعی متناسب بود با نیرومندی او ، و خشونت طبعی او بزودی با شناسائی دنیا و معرفت به اسور آن معتدل تر گردید یا ماهیت آن پوشیده ماند. ماگزیمین در سلطنت سوروس و فرزندش منصب ستوریانی را بدست آورد و در نزد هر دو پادشاه مقرب و محترم شد زیرا که سوروس مردم شناس بود و کفایت و استعداد را خوب تشخیص می‌داد . حق شناسی ، ماگزیمین را از قبول منصبی در عهد قاتل کاراکالا مانع آمد ، و شرف نفس وی را آسخت که اهانت‌های زن - صفتانه الاگابالوس را نپذیرد . اما به جلوس الکساندر برتخت سلطنت ماگزیمین بدربار بازگشت و امپراطور وی را منصبی داد که خدمت سپاه را سودمند بود و ماگزیمین را مایه شرف و سربلندی و این منصب ، تریبونی فوج چهارم بود که بزودی در تحت سرپرستی او منظم‌ترین و با انضباط‌ترین همه افواج سپاه گردید. ماگزیمین

که سربازانش وی را به نام قهرمانان خود به آژاکس^۱ و هرکول ملقب کرده بودند با پسند و تأیید همه ایشان پی در پی از منصبی به منصب دیگر ارتقاء یافت تا سرانجام به برترین مقامی در فرماندهی سپاه رسید و اگر آثار خشونت و بی فرهنگی نژادی بیش از حد در وجودش برجای نمانده بود شاید امپراطور خواهر خویشتن را به زنی به پسر او می داد.

الطاف و عنایات پادشاه بجای آنکه ضامن وفاداری ماگزیمین بشود آتش جاه طلبی این روستائی تراسی را شعله ورتر کرد و مادام که او مجبور بود به برتر از خودی سر تسلیم فرود آورد جاه و منصب بدست آمده را در خور کفایت و استعداد خود نمی دانست. ماگزیمین با خرد بیگانه بود اما از زیرکی خودخواهانه بی بهره نبود و زیرکی و خودخواهی بر او عیان می نمود که امپراطور محبت سپاهیان را از دست داده است و بدو می آموخت که باید از نارضائی ایشان فایده برگیرد. برای مردم تفرقه جوی بهتان گوی آسانست که حکومت بهترین پادشاهان را به سموم نفاق و تهمت ضایع گردانند و حتی مکارم پادشاه را بحیله گری به مفاسدی از همان نوع تشبیه و نیکیهایی او را بدی بنمایند^۲. سربازان با خشنودی به رسولان ماگزیمین گوش فرا دادند و از بردباری ننگ آمیز خود شرمند روی شدند که چرا باید سیزده سال تمام بار سنگین انضباط سخت ورنج آوری مخشی را تحمل کرده باشند که بنده ترسنده مادر خود و سناتوران بود، و فریاد برآوردند که وقت آن رسیده است که شبح بی فایده حکومت غیر نظامی را بدور افکنند و سربازی واقعی را که در اردوگاههای نظامی درس آموخته و در کار جنگ ورزیده و آزموده است بسلطنت و به فرماندهی خویشتن برگزینند - کسی که مدافع نام بلند امپراطوری باشد و ذخائر آن را میان یاران خود تقسیم کند. در همان وقت سپاهی عظیم بفرماندهی شخص امپراطور در سواحل رود رن فراهم آمده بود زیرا که امپراطور ناچار شده بود که پس از بازگشت از جنگ ایران فوراً برای مقابله با اقوام کم فرهنگ ژرمنی بعزم پیکار به آن حدود لشکرکشی کند. کار مهم تعلیم سربازان جدید و سان دیدن را به

ماگزیمین سپردند. روزی در همان لحظه که وی وارد میدان تمرین می‌شد سربازان یا بر اثر غلبه احساسات ناگهانی یا بعلت توطئه قبلی او را درود گفتند و امپراطور خواندند و بهلهله احسنت و آفرین صدای ویرا که بعناد و اصرار از قبول سلطنت امتناع می‌ورزید خاموش کردند و بشتاب تمام برآن شدند که بقتل الکساندرسوروس قیام خود را علیه وی به آخرین مرحله کمال برسانند.

چگونگی قتل امپراطور را به انواع مختلف شرح داده‌اند. نویسندگان گمان دارند که وی بی‌خبر از حق ناشناسی و جاه طلبی ماگزیمین جان سپرد چنین می‌گویند که امپراطور پس از صرف غذای مختصری در پیش روی سپاهیان، بخفتنگاه رفت و نزدیک ساعت هفت بود که گروهی از نگهبانان وی ناگهان بدرون سراپرده پادشاهی تاختند و خداوندگار پرهیزگار خود را که از بدگمانی فارغ بود بجراحات بسیار از پای درآوردند. و لیکن اگر داستان دیگری را معتبر بشماریم که احتمال صحتش نیز در واقع بیشتر است، گروه کثیری از سپاهیان در فاصله چند میل از مقر فرماندهی، ماگزیمین را بیادشاهی منصوب کردند و امید او بتوفیق یافتن در کار سلطنت بیشتر متکی بتمايلات پنهانی سربازان بود تا باظهارات علنی ایشان. الکساندر چندان مهلت یافت که حس وفاداری را در دل سربازان خود اندکی بیدار کند؛ اما اظهار درست پیمانی ایشان به اجبار و اکراه بود و بزودی با پدیدار شدن ماگزیمین بکلی محو و نابود گردید زیرا که ماگزیمین بیانگ بلند خود را دوست و حامی صنف سپاهی خواند و افواج رومی همه احسنت گویان و باتفاق ویرا امپراطور رومیان خواندند. فرزند مامیا که خویشان را تنها و بی‌کس و بخیانت گرفتار آمده می‌دید، به‌سراپرده خود پناه برد بدین امید که لااقل انجام کارش از انبوه مردم نهفته و خود از زخم زبان و اهانت مصون بماند. اندکی بعد یک تریبون و چند سنتوریان که همه عمال موت بودند بدنبال وی بدرون سراپرده رفتند. الکساندر بجای آنکه ضربت مرگ را مردانه و باثبات عزم گردن بنهد بیهوده بانگ برآورد و عجزولابه کرد و در آخرین لحظات زندگی خویشان را مفتضح و رسوا نمود و باین طریق اندکی از تأثر و شفقتی که باید بواسطه بیگناهی و شوم بختی او در دلها برانگیخته

شده باشد بدل بتحقیق گردید. الکساندر آشکارا و به آواز بلند حرص و غرور مادر خود را اسباب تباهی کار خویشتن شمرد و مادرش نیز در این حادثه باوی جان سپرد و بهترین دوستان وفادار او نیز قربانی غضب سربازان شدند و دیگرانشان زنده ماندند تا پس از این به شدائد ظلم و ستم امپراطور غاصب گرفتار آیند و کسانی کمتر از همه رنج کشیدند که فقط مشاغل خود را از دست دادند و به رسوائی از دربار و سپاه بیرون رانده شدند.

ستمگران پیشین یعنی کالیگولا و نرون و کومودوس و کاراکالا همه جوانانی فاجر و بی تجربه بودند که برای پادشاهی تربیت یافته و غرور و نخوت سلطنت و زندگی پر تجمل روم و سخن خیانت آمیز تملق، ایشان را فاسد و گمراه کرده بود. ولیکن قساوت ماگزیمین از منبعی دیگر یعنی ترس از تحقیر بود. با آن که استظهار او همه به دلبستگی سربازان بود که وی را بخاطر صفاتی نظیر صفات خودشان دوست می داشتند، معذک ماگزیمین بدین نکته واقف بود که بواسطه پستی نسب و نژاد و ظاهر خشن و ناآراسته و بی خبری از فنون و رسوم تمدن میان او و الکساندر نگون بخت نکوسیرت تضادی نامساعد هست و هرگز فراموش نمی کرد که در ایام دون مرتبتی بارها بر در ارباب مغرور و گردنکش رم می ایستاد و بردگان گستاخ وی را رخصت دخول نمی دادند و نیز دوستی چند تنی را بیاد می آورد که او را از فقر نجات داده و در نیل به آرزوها مدد کرده بودند. و لیکن هم آنان که این تراسی را بتحقیق از خود رانده و هم اینان که از او حمایت نموده بودند مقصر و مجرم بودند زیرا که هر دو گروه می دانستند که اصل و تبارش نامعلوم است و هم بعلت قصور ایشان بود که گروه کثیری بقتل رسیدند و ماگزیمین بکشتن چند تن از ولینعمتان خود شرح پستی و حق ناشناسی خود را بحروف خونین نگاشت و بر عالمیان افشاء کرد، ننگی که هرگز از نام وی زائل نخواهد شد.

روح تاریک و تشنه بخون این ستمگر مکن انواع بد گمانیها در حق کسانی از میان اتباع او بود که به اصل و نسب و لیاقت و کفایت مشخص و ممتاز بودند.

۱ - چنین می نماید که ماگزیمین ابدآ یونانی نمیدانسته است، و یونانی زبانی بود که در محاوره و نویسندگی بکار می رفت و از ارکان دانش و فرهنگ بود. لاتینی او نیز ناقص بود.

هروقت که بانگ هول انگیز خیانت دهشتی در وجودش بر میانگیخت بیدادگری او را حد و حصری نبود و رحم و شفقت را ابدآ در دلش راهی نه. زمانی توطئه‌ای به قصد جان ماگزیمین کشف شد، یا چنان پنداشتند که کشف شده است، و گفتند که سناتوری ماگ نوس^۱ نام که سمت کنسولی دارد مسبب اصلی این توطئه است پس ماگ نوس را بی گواه جرم و بی محاکمه و بی فرصت دفاع با چهار تن از دستیاران احتمالی‌اش بقتل رساندند. ایتالیا و سراسر امپراطوری پر بود از جاسوسان و خبرچینان، و به اندکترین اتهامی برگزیده‌ترین اشراف روم را که بر متصرفات امپراطوری حکومت کرده یا بفرماندهی سپاه رسیده یا به نشانهای پیروزی و منصب کنسولی مزین شده بودند، بزنجیر به ارابه‌های دولتی می‌بستند و بشتاب بنزد امپراطور می‌بردند. توقیف اموال و تبعید و مرگ ساده از جمله نمونه‌های نادر عطوفت و مهربانی ماگزیمین بود! بعضی از مصیبت زدگان شوریده بعثت را بفرمان امپراطور در پوست حیوانات می‌دوختند و بعضی دیگر را در معرض حمله جانوران سبع قرار می‌دادند و بعضی دیگر را چندان یگرز می‌کوفتند تا جانشان برمی‌آمد. در دوران سه ساله سلطنتش ماگزیمین را عار آمد که به ایتالیا یا به رم برود. اردوی فرماندهی وی که گاهگاهی از سواحل رن به سواحل دانوب انتقال می‌یافت، مقر حکومت جائزانه و مستبدانه او بود که همه اصول عدالت و قانون را پایمال می‌کرد و آشکارا مستظهر بقدرت شمشیر بود. ماگزیمین وجود هیچ شریف‌زاده با کمال و فرهنگ یا آشنا به امور حکومت مدنی را در جوار خود تحمل نمی‌کرد و باین طریق در دربار امپراطور روم وضع دوران قدیم احیاء شد که رؤسای بردگان و گلا دیاتورها حکمرانی می‌کردند و قدرت آمیخته بخشونت ایشان اثری عمیق از خوف و نفرت در یادها برجای گذاشته بود.

تا هنگامی که بیدادگری ماگزیمین محدود بود به سناتوران مشهور و ممتاز یا به گستاخان خطر جوی که در دربار یا در سپاه خویشتن را بازیچه بلهوسی قضا و قدر می‌کنند توده مردم مصائب ایشان را بدیده بی‌اعتنائی یا شاید با لذت و مسرت

می‌نگریستند. اما هوسها و آرزوهای سیر ناشدنی سربازان عاقبت حرص و آز این ستمگر را تقویت کرد و او را برآن داشت که به اموال عمومی دست درازی کند. هر شهری در امپراطوری خود عوایدی مستقل داشت مخصوص خرید غله برای مردم و نیز برای مخارج مسابقات و تفریحات عمومی. ماگزیمین با استفاده از قدرت خود بیک فرمان مجموع ثروت همه بلاد امپراطوری را برای معارف خزانه‌داری سلطنتی توقیف کرد؛ و همه معابد را از نذورات زروسیم بکلی خالی و مجسمه‌های خدایان و قهرمانان و امپراطوران را ذوب کردند و از آنها سکه ساختند. این بی‌حرمتیها محال بود که بی‌آشوب و غوغا و کشت و کشتار صورت پذیرد، و درنقاط بسیاری مردم بهتر آن دانستند که در دفاع از معابد خود جان بسپارند و نبینند که هنگام صلح و آرامش بلاد ایشان در معرض غارت و بیدادگری جنگ قرار گرفته است. سربازان نیز که اموال غارت شده میانشان تقسیم می‌شد با شرمندگی سهم خود را می‌گرفتند و با آنکه بر اثر قتل و تاراج سنگین دل شده بودند از سرزنش دوستان و خویشانندان سخت هراسان بودند. در سراسر امپراطوری روم فریاد خشم و غضب مردم بگوش میرسید و همه بالتماس می‌خواستند که از دشمن بنی نوع بشر انتقام گرفته شود و عاقبت الامر بر اثر ظلمی که ماگزیمین در حق یک تن روا داشت مردم یکی از متصرفات آرام و بی‌دفاع روم برآشفتنند و قیام کردند.

خزانه‌دار افریقا خادمی بود در خور خداوند گاری چنان که شرح داده‌ایم که تاوان گرفتن از ثروتمندان و توقیف اموال ایشان را یکی از پرثمرترین منابع عایدی امپراطور میدانست. حکم غیرعادلانه‌ای در حق چند تن جوان دولتمند افریقائی صادر شده بود که اگر بمرحله اجرا می‌رسید ایشان را از قسمت اعظم ثروت موروثی محروم می‌کرد. جوانان از فرط پریشانی و بتلقین یأس و نومیدی تصمیمی گرفتند که یا روزگارشان را سیاه می‌کرد یا مانع فنای ایشان می‌گردید، یعنی از خازن حریص و آزمند با سختی بسیار سه روزه مهلتی حاصل آوردند و این سه روز را صرف گرد آوردن جمع کثیری از غلامان و برزگران املاک خود کردند که همه بی‌چون و چرا فرمانبردار اربابان خویشان و مسلح بسلاحهای دهقانی از قبیل گرز و تبر بودند.

رهبران توطئه بمحض اینکه بحضور خازن راه یافتند با خنجرهایی که در زیر جامه خود پنهان کرده بودند بر وی ضربت زدند و بدستیاری پیروان آشوبگر خود شهر کوچک تیس دوروس^۱ را گرفتند و علیه خداوند گار امپراطوری روم درفش انقلاب برافراشتند. چون امید شورشگران همه متکی به نفرت مردم از ماگزیمین بود پس ایشان بحزم و تدبیر بر آن شدند که در برابر ستمگر منفور دیگری را علم کنند که نرمخویی و فضیلتش در دل رومیان مهر و احترام پدید آورده بود و تسلط یافتنش بر متصرفه آفریقائی روم موجب اعتبار کار ایشان و استقرار اثرات شورش می گردید. گوردیانوس^۲، پروکنسول افریقا، منتخب شورشیان بود و صادقانه از قبول این افتخار بزرگ بیزار. وی اشک ریزان به التماس از ایشان خواست که بگذارندش تا عمر دراز و زندگی پاک خود را در امن و آرامش ببایان برد و ضعف پیری خویشتن را بخون مردم نیالاید. ولیکن تهدیدات شورشیان ویرا مجبور کرد که قبای ارغوانی پادشاهی برتن کند و قبول سلطنت در واقع تنهامفر اواز ظلم و حسد ماگزیمین بود زیرا نتیجه استدلالگری مستبدان ستمگراینست که هرکس که برازنده سلطنت بشمار آید مستحق مرگست و هرکس که اندیشه پادشاهی در سر پیرورد بحقیقت متمرّد است و نافرمانبردار.

خاندان گوردیان

خاندان گوردیانوس^۲ از بزرگترین و نیکنامترین خاندانهای عضو سنا بود. نسب پدری گوردیانوس به دو برادر معروف و موسوم به گراکوس^۳ سیرسید و نسب مادریش به تراژان. گوردیانوس را ملک و مال بسیار بود و پرداخت مخارج مقام و منزلت موروئی بیرون از قدرت او نبود. وی در استفاده از لذات ثروت و جاه منزلت ذوق و سلیقه بسیار نمایان کرد و طبعی خیر و نیک اندیش داشت. قصری در شهر رم که سابقاً منزل و مسکن پمپئی بزرگ بوده بود در تصرف خاندان گوردیان قرار گرفت و در دوران زندگی چندین نسل متعلق به ایشان بود. این کاخ مزین و ممتاز به

۱ - Thysdrus ۲ - Gordianus ۳ - Gracchus و جمع آن Gracchi نام خانوادگی دو برادر از سیاستمداران و مصلحان بزرگ رم که تقریباً دو قرن قبل از میلاد می زیستند.

نشانهای پیروزی بود که در جنگهای دریائی قدیم بدست آمده و آراسته به آثار جدید نقاشی بود. ویلای گوردیان در سر راه پری نست قرار گرفته و بسیار مشهور بود بواسطه گرما به های آن که از جهت وسعت و زیبائی از نوادر معماری بود و به سبب سه تالار شاهانه هریک بطول سیصد پا و نیز ایوانی که سقفش بردویست ستون از چهار نوع مرمر گران قیمت قرار داشت. گوردیان از کیسه خود نمایشهایی برای مردم ترتیب می داد که در آنها صدها جانور سبع و گلادیاتور خلائق را سرگرم می کردند و مخارج این کار چندان سنگین مینمود که باید از قدرت مالی تابعی از اتباع امپراطور بیرون بوده باشد. جود و کرم دیگر عمال دیوانی محدود بود باعیاد و جشنهای مهم رسمی، و لیکن هنگامی که گوردیان شهردار و رئیس پلیس و متصدی بیوتات دولتی شهر رم بود انعام و اکرام او در هر ماه از سال تکرار میشد و چون بسمت کنسولی منصوب گردید شهرهای دیگر ایتالیا نیز از سخاوت وی برخوردار شدند. گوردیان دوبار بکنسولی برگزیده شد، یک بار در عهد کاراکالا و بار دیگر در زمان الکساندر، زیرا که وی هنری داشت نادر و آن هنر جلب احترام سلاطین پرهیزگار بود بی آنکه حسد پادشاهان مستبد را برانگیزد. عمر دراز او بعفاف و پاکدامنی در مطالعه علم و ادب و کسب افتخارات غیرجنگی در رم گذشت و چنان مینماید که تا روزی که او را با رأی سنا و به تصویب الکساندر به پروکنسولی افریقا تعیین کردند وی بعقل و تدبیر از قبول فرماندهی سپاه و حکومت متصرفات احتراز کرد. تا زمانی که الکساندر زنده بود افریقا در تحت حکومت نماینده با کفایت او قرین سعادت بود. ولیکن پس از آنکه ماگزیمین، این بیگانه بی فرهنگ نامهذب خوی، تخت سلطنت را غصب کرد، گوردیانوس که قادر بممانعت از آلام و مصائب مردم نبود سعی نمود که لااقل از شدت آنها بکاهد. گوردیانوس سلطنت را به اکراه هرچه تمامتر در وقتی پذیرفت که بیش از هشتاد سال از عمرش می گذشت و از آخرین بقایای پر قدر و ارزش دوران با سعادت خاندان انتونی بود. فضائل این خاندان در رفتار و کردار گوردیانوس احیاء و مدح و ثنای ایشان در اشعار لطیف و شیوای او، درسی بخش، سروده شد. پسر گوردیانوس که با پدر محترم خود و

در سمت معاونت وی بافریقا رفته بود نیز امپراطور خوانده شد و با آنکه در رفتار و کردار بصفا و پاک‌پندری پدر نبود مانند وی خلقی خوش و طبعی مهربان داشت. بیست و دو زن غیر رسمی، که خود بوجودشان معترف بود، و کتابخانه‌ای شامل شصت و دو هزار مجلد گواهیست بر تنوع امیال او و از آثاری که بر جای گذاشت چنین مینماید که هم زن‌ها و هم کتاب‌ها برای استفاده بوده‌اند نه از برای نمایش و جلوه‌گری. مردم رم تصدیق می‌کردند که در سیمای گوردیان جوان شبا هتی به سی پیو افریکانوس^۱ هست و چون بیاد می‌آوردند که مادرش نوۀ انتونیوس پیوس است خوشوقت میشدند و امیدشان همه متکی به فضائلی بود که رومیان از سر مهر و محبت در طبع وی نهفته می‌انگاشتند و گمان می‌کردند که تجمل و تن آسانی ایام بی‌منصبی آن فضائل را از نظر پوشیده داشته بوده است. بمحض اینکه آشوب و غوغای انتخابات عمومی را آرام کردند گوردیانوس و فرزندش دربار خود را به کار تأثیر منتقل کردند. افریقائی‌ان با بانگ تحسین و آفرین ایشان را استقبال نمودند زیرا که مکارم پدر و فرزند را محترم می‌شمردند و از سفر هادریان تا زمان این دو، هرگز فرو عظمت امپراطوری رومی را دگر باره بچشم ندیده بودند. اما تحسین و آفرین بیهوده مردم حق پدر و فرزند را به سلطنت روم نه تقویت کرد و نه تأیید. این دو به پیروی از اصول معنوی و مصلحت دنیوی می‌خواستند که مجلس سنا با سلطنت ایشان موافقت کند و باین سبب گروهی از شریفترین افراد متصرفه افریقائی را بی‌درنگ بنماینده گی به رم فرستادند تا ایشان عمل هموطنان خود را تشریح و توجیه نمایند، هموطنانی که سالیان دراز مصائب را با شکیبائی تحمل کرده و عاقبت بر آن شده بودند که خود به نیروی قدرت خویشتن کاری کنند. نامه‌های دو پادشاه جدید بتواضع و احترام نوشته شده و بعد از ضرورتی بود که ایشان را ناچار بقبول عنوان پادشاهی کرده بود. ولیکن در همین نامه پدر و فرزند اختیار انتخاب و تعیین سرنوشت خویشتن را به فروتنی به حکم سنا محول کردند.

در تمایل سناتوران به این دو تن نه شک بود و نه اختلاف رأی. شرف نسب و وصلتهای خاندان گوردیان با خانواده‌های اصیل و بزرگزاده، ایشان را

با مشهورترین و ممتازترین سلسله‌های اشرافی رم پیوسته بود. دولت و عز و منزلت خاندان گوردیان بسیاری از نجبا را متکی بدیشان کرده، و کفایت و شایستگی، ایشان را دوستان بسیار حاصل آورده بود. حکومت ملایم و معتدل گوردیان و فرزند او دورنمای مسرت بخشی از بازگشت حکومت غیر نظامی و حتی جمهوری را جلوه گر می‌کرد. ترس سناتوران از حکومت نظامی ایشان را مجبور کرده بود که موضوع قتل الکساندر را نادیده انگارند و انتخاب یک روستائی بی‌فرهنگ را تصویب کنند. اثرات این ترس اکنون بنوعی دیگر نمایان گردید و سناتوران را برآن داشت که از حق آزادی و انسانیت دفاع کنند. نفرت ماگزیمین از مجلس سنا آشکارا و بیرحمانه بود. خضوع و تسلیم خشم او را تسکین نمی‌داد و بیگناهی و احتیاط بیرون از حد نیز بدگمانی او را زائل نمی‌کرد و سناتوران برای حفظ جان خود ناچار بودند که در نیک و بد عواقب کاری سهیم شوند که اگر نتیجه سوء بیار می‌آورد خود نخستین قربانیان آن می‌شدند. درباب اینها همه و شاید مطالب خصوصی‌تری در شورائی متشکل از کنسولها^۱ و عمال عالیرتبه دیگر بحث و مذاکره کردند و بمحض اینکه تصمیم قطعی گرفته شد گروه سناتوران همه را بمعبد کاستور^۲ فراخواندند و این کار موافق بود با رسم قدیم کتمان اسرار که از برای بیدار و هشیار کردن سناتوران و مکتوم داشتن تصمیمات ایشان به وجود آمده بود. کنسولی سی لانوس^۳ نام به جمع حاضران چنین گفت «سناتوران! گوردیانوس و فرزند او که مقام والای کنسولی دارند و یکی حاکم منتخب شما در افریقا است و دیگری معاون او هر دو با رضای عامه مردم متصرفه افریقائی ما امپراطور خوانده شده‌اند. پس بیائیم و از جوانان تیس دوروس سپاسگزاری کنیم، بیائیم و از مردم وفادار کارتاژ سپاسگزاری کنیم که ما را بمکرمت از جانور مهیب نفرت انگیزی نجات داده‌اند. چرا چنین به خونسردی سخنان مرا می‌شنوید و چرا چنین بیمناکید؟ چرا به اضطراب و تشویش به هم می‌نگرید؟ و چرا تأمل می‌نمائید؟ ما گزیمین دشمن همه مردمست!

۱ - حتی خدمتکاران و دبیران سنا و دیگران را در این جلسات راه نبود و وظائف ایشان را سناتوران خود انجام می‌دادند. ۲ - Castor برادر توأم پولوکس که فرزندان ژئوس بودند و پس از مردن بدل شدند بصورت فلکی جوزا یا دو پیکر. ۳ - Syllanus

دشمنیش هرچه زودتر با او بمیراد ! و ما بمانیم و سالیان دراز از برکت تدبیر میمنت اثر گوردیان بزرگ و دلاوری و پایداری فرزند او بهره‌مند شویم !» حمیت شرافتمندانه این کنسول در روح افسرده سنا جانی تازه دمید چندان که سناتوران انتخاب گوردیانوس و فرزندش را باتفاق آراء تصویب کردند. ماگزیمین و پسرش و گروندگان به ایشان را دشمنان مملکت اعلان کردند و پاداش فراوان به کسی وعده دادند که بتوفیق شجاعت و یاری بهخت بلند هر دو را از میان بردارد .

در غیاب امپراطور دسته‌ای از گارد پريتوري در رم می‌ماند تا شهر را حفظ یا در واقع برآن حکومت کند. ویتالیانوس^۱ ، رئیس گارد ، پیوسته با رغبت و چالاکی فرمانهای ظالمانه ماگزیمین را اطاعت و حتی بعضی را پیش از صدور اجرا کرده و باین طریق وفاداری خود را نسبت به او نشان داده بود . پس بازگشت اعتبار و سیادت سنا و نجات جان سناتوران از این وضع خطرناک و ناسعین ، جز بمرگ وی امکان پذیر نبود و پیش از آنکه پرده از تصمیمات سنا برگرفته شود چندن ازعمال دولت را بگرفتن جان وفادار او گماشتند و ایشان مأموریت خود را بدلیری و با موفقیت انجام دادند و خنجر خونین بدست ، درکوچه‌ها دویدند و خبر مسرت‌بخش تغییر حکومت را بمردم و سربازان بازگفتند . شوق آزادی با وعده جوایز ملکی و نقدی تأیید و تقویت گردید . مجسمه‌های ماگزیمین را بخاك درافکندند و پایتخت امپراطوری ، با شورو شعف فراوان ، سلطنت گوردیان را به رسمیت شناخت و اختیارات سنا را تأیید کرد و سایر شهرهای ایتالیا نیز از رم پیروی کردند .

در سنا روح تازه‌ای پدید آمده بود . مجمع سناتوران که دیر زمانی بردباری نموده و ننگ استبداد پادشاهی درست‌مگری متعمد ، و نیز خود کامگی دستگاه لشکری را تحمل کرده بود ، اکنون عنان حکومت را دگرباره در دست گرفت و آرام و بی‌باك مہیای آن شد که داد آزادی را بستاند و برای دفاع از آن سلاح برگیرد . در میان سناتورانی که دارای مقام کنسولی نیز بودند و بسبب کفایت و خدمت در نزد الکساندر امپراطور مقرب ، انتخاب بیست تن که در فرماندهی سپاه و اداره امور

جنگ بکار آیند آسان بود. دفاع ایتالیا به این بیست تن سپرده شد و هریک در حوزه خود بکار منصوب گردید و مأمور نام نویسی و تعلیم جوانان ایتالیائی برای سربازی و مستحکم کردن بندرها و شاهراهها در مقابل حمله ماگزیمین شد و حمله ماگزیمین خطری بود که هردم تهدید می نمود. گروهی منتخب از افراد ممتاز صنف سناتوران و اسواران در همین وقت بنماینده گی بنزد حکام چند ناحیه از متصرفات روم فرستاده شدند تا از ایشان بالتماس بخواهند که بیاری مملکت خود بشتابند و بمردم یادآوری کنند که میان ایشان و سنا و مردم رم از قدیم پیوند الفت بوده است. این نمایندگان را عامه مردم با چنان احترامی پذیرفتند و ایتالیا و متصرفات رومی با چنان شوقی از سنا جانبداری کردند که خود دلیل کافی دراثبات این نکته بود که اتباع ماگزیمین از فرط مصیبت و پریشان خیالی بوضعی گرفتار آمده بودند چندان ناملایم که مردم از ظلم ظالم یمناکتر بودند تا از خطر مقاومت. وقوف به این حقیقت غم انگیز که تحمل خطر مقاومت آسانتر است از کشیدن بار سنگین جفای ستمگر چنان خشمی و عزمی در مردم بر میانگیزد که بندرت در جنگ داخلی دیگری دیده می شود یعنی جنگی که چند رهبر حيله گرفته طلب، آتش آن را تیزی کنند. بهمین سبب بود که از گوردیانوس و پسرش در همه جا با شور و شوق تمام حمایت میکردند حتی در وقتی که هردو از میان رفته و نابود گشته بودند. دربار ضعیف کارتاژ از نزدیک شدن کاپ لیانوس^۱ حاکم موریتانیا سخت هراسناک بود. این شخص با اندك گروهی از سپاهیان جنگ آزموده و انبوه کثیری از اقوام خونخوار کم فرهنگ براین متصرفه آرام و بی آزار و وفادار به امپراطوری حمله بردند. گوردیان جوان برای مقابله با دشمن در رأس چند گارد نگهبان و جمع بیشماري از افراد نامجرب و آسوخته به زندگی آرام و آسوده کارتاژ ناگهان برایشان تاخت و لیکن دلاوری او بی فائده و تنها نتیجه اش مرگ شرافتمندانه در میدان جنگ بود. پدر پیر او که سلطنتش بیش از سی و شش روز نپایید به اولین خبر شکست، خود بدست خویشتن هلاک گردید. کارتاژ که از وسائل دفاع بکلی محروم بود خود

دروازه‌ها را بروی دشمن گشود و افریقا در معرض ستم بیدادگری برده صفت و آزمند قرار گرفت که برای خشنود کردن خداوندگار بی‌رحم و مروت خود ناچار بود که خون بسیار بریزد و ذخائر بیشمار تحویل بدهد.

سنا اکنون متعهد بود که در برابر ماگزیمین ایستادگی کند و دو تن را برگزید تا به اتفاق سلطنت کنند یکی پیوپینوس^۱ (که در متن گیون بنام ماگزیمیوس خوانده شده است) و دیگری بال بینوس^۲ نام. ماگزیمین مهای ورود به ایتالیا شد بوضعی که طعم حملات آینده اقوام کم فرهنگ اروپائی را به مردم چشانید.

هنگامی که در رم و افریقا انقلابات پی در پی با سرعتی حیرت انگیز اتفاق می افتاد فکر ماگزیمین بر اثر غلبه شهوت غضب آشفته و متلاطم بود. میگویند که بشنیدن خبر قیام گوردیانوس و پسرش و حکم سنا که علیه وی صادر شده بود خشمی از او ظاهر شد که بخشم انسان نمی مانست بلکه شبیه تر بود به غرش غضبناك جانوری سبع، و چون سنا دور بود و خشم ماگزیمین بر آن فرود آمدن نتوانست پس جان فرزندش و دوستانش و هر کس را که جرأت آورد که به وی نزدیک شود در خطر افکند. خبر کشته شدن گوردیانوس و فرزندش ماگزیمین را بسیار خشنود کرد و بدنبال آن خبر دیگری رسید و برای او شک نماند که مجلس سنا که از عفویا آشتی او نومید است در جای گوردیانوس و فرزندش دو امپراطور دیگر معین کرده که ماگزیمین از مراتب کفایت و شایستگی ایشان بی خبر نیست. پس انتقام تنها مایه تسلی ماگزیمین بود و انتقام جز بوسیله جنگ امکان پذیر نبود. افواج رومی را الکساندر از سراسر امپراطوری جمع آورده بود و بر اثر سه نبرد با طوائف ژرمنی و سارماتی^۳ بر شهرت این افواج افزوده و نظم و انضباط کامل در میانشان برقرار گشته و با ورود بهترین جوانان از اقوام کم فرهنگ اروپائی در صفوف این افواج بر شمارشان نیز افزوده بود. زندگانی ماگزیمین همه در جنگ سپری شده بود و تاریخ که

۱ - Pupienus ۲ - Balbinus ۳ - Sarmatia اسم قدیم ناحیه‌ای میان ویستول و ولگا که اکنون قسمتی از آن در لهستان و قسمت دیگرش در خاک اتحاد جماهیر شوروی قرارداد و پیش از آن سی‌زیا نام داشته است.

سختگیر است و بصراحت سخن میگوید انکار نمی‌تواند کرد که وی سربازی دلیر و فرماندهی لایق و کارآزموده بود. پس توقعی جز این نبود که پادشاهی با صفاتی چنین، بجای آنکه بگذارد که کارشورش بر اثر مسامحت وی استقرار یابد فوراً خویشان را با سپاهی عظیم از سواحل دانوب بسواحل تیبر برساند، و لشکریان فاتح او که بواسطه حقیر شمردن سنا اغوا شده و مشتاق غنائم جنگی بودند برای فتح آسان و پرسود ایتالیا درآتش بی‌صبری بسوزند و بخواهند که آن را زود پایان برند. با اینهمه اگر به وقایع نگاری پیچیده و مبهم این زمان اعتمادی بتوان کرد چنین می‌نماید که ماگزیمین بعزت جنگی دیگر با کشوری بیگانه نبرد ایتالیا را تا بهار سال بعد بتأخیر افکند. از روش مدبرانه و احتیاط‌آمیز ماگزیمین بدین نکته پی‌می‌توان برد که در وصف خشونت طبع و خوی او قلم در کف دشمن مغرض بوده و نگارنده مشخصات خلقی وی غلو بسیار نموده است و نیز درمی‌یابیم که شهوت خشم او با همه تهور و بی‌باکی در برابر قدرت استدلال سرتسلیم فرود می‌آورده و در وجود این مرد نامذهب خوی از بزرگواری روح سیلا اندک مایه‌ای بوده است همان سیلانی که اول دشمنان رم را مغلوب و رام کرد و آنگاه از کسانی انتقام گرفت که با اویدی نموده بودند.

وقتی که سپاهیان ماگزیمین در صفوف منظم پیش می‌رفتند چون به دامنه جبال آلپ جولیان^۱ رسیدند از سکوتی که در سرحدات ایتالیا حکمفرما بود و از ویرانی آن نواحی دهشت زده و یمناک گشتند. ساکنان روستاها و شهرهای بی‌دفاع به نزدیک شدن سپاه امپراطور، ده و شهر را ترك و گله و رمه را خارج کردند و هرچه آذوقه بود با خود بردند یا نا بود ساختند و پلها را ویران کردند و هیچ چیزی را که ممکن بود سر پناهی یا آذوقه‌ای برای لشکر مهاجم بشود برجای نگذاشتند و اینها همه به فرمان سپهسالاران خردمند و برگزیده سنا بود و مقصود ایشان آنکه جنگ را هرچه طولانی‌تر کنند تا سپاه ماگزیمین در نتیجه قحط که اندک اندک مؤثر می‌افتاد فرسوده و ناتوان گردد و امپراطور نیروی خود را در محاصره شهرهای عمده ایتالیا،

۱ - رشته‌ای از جبال آلپ واقع در میان ایتالیا و یوگسلاوی

که همه را انباشته بودند از نفوس و آذوقه بسیار از روستاهای متروک ، فانی و نابود کند. لشکر مهاجم نخست به آکولیا^۱ حمله برد و لیکن این شهر مقاومت نمود. رودهایی که از رأس خلیج ادریاتیک جاری میگردد و در آن هنگام بر اثر آب شدن برفهای زمستانی طغیان کرده بود مانعی شد غیرمنتظر بر سر راه لشکر ماگزیمین . عاقبت الامروی سپاه خود را بوسیله پلی عجیب که به فن و با اشکال بسیار ازخمهای بزرگ چوبین تعبیه کرده بودند، به کرانه دیگر رسانید و آنچه درخت رز در تا کستانهای زیبای مجاور آکولیا بود همه را از بیخ برآورد و حومه شهر را ویران کرد و چوبها و تیرهای عمارات همه را در تعبیه آلات و ادوات جنگ و ساختن قلاع بکار برد و بوسیله اینها از هر طرف بشهر حمله کرد. دیوارهای شهر که در دوران متمادی امن و آرامش کم کم سست و خراب شده بود با پدید آمدن این ضرورت ناگهانی بشتاب تمام تعمیر شد و لیکن مهمترین وسیله دفاع آکولیا در ثبات و پایداری ساکنان آن بود که همه، از هر گروهی و طبقه ای ، در عوض آنکه هراسان و بیمناک شوند بعزت خطر عظیمی که روی نموده بود و بواسطه وقوف به خشمگینی و بی رحمی امپراطور مستبد ستمگر برانگیخته شدند و شجاعت بسیار نمودند و در شجاعت نمائی مستظهر بودند بیاری و رهبری کریس پی نوس^۲ و منوفیلوس^۳ دو تن از بیست تن از صاحب منصبان سنا که با گروه کوچکی از سربازان بدرون شهر محاصره شده هجوم بردند و حملات لشکریان ماگزیمین را پی در پی دفع کردند و آلات رزمی او را در زیر آتشباران ماشین افزارهای جنگی معدوم ساختند. مردم آکولیا که معتقد بودند که بلنوس^۴ ، خدای نگاهبان شهر ایشان ، شخصاً در دفاع از پرستندگان محنت - زده خود بجنگ برخاسته است شور و شوقشان تا بدان پایه رسید که مطمئن به پیروزی شدند.

ماگزیموس امپراطور که تا راونا^۵ پیش رفته بود تا آن شهر مهم را مسخر و در تدارک اسباب جنگ تعجیل کند ، واقعه جنگ را در آینه حقیقت نمای عقل و

۱ - Aquileia شهری قدیم در ایتالیا واقع در آخرین قسمت شمالی آدریاتیک.

۲ - Crispinus ۳ - Menophilus ۴ - Belenus ۵ - Ravenna

تدبیر مشاهده می کرد. وی بخوبی واقف بود که یک شهر تنها قادر نیست که در برابر کوشش و پایداری سپاهی عظیم مقاومت کند و از آن میترسید که مبادا دشمن که از پایداری و سرسختی مردم آک و لیا خسته شده است ناگهان از محاصره بی فایده آن منصرف شود و یکسره بجانب رم حمله برد. آنگاه سرنوشت امپراطوری و حقوق آزادی باید بدست تصادف سپرده شود و آن تصادف موقوف باشد به نتیجه جنگ و کو آن لشکری که بتواند با افواج جنگ آزموده سواحل رن و دانوب مقابله کند؟ همراهان ما گزیموس عبارت بودند از گروهی سرباز که وی از میان جوانان با شور، اما سست و ناتوان شده ایتالیا، تازه جمع آورده بود و دسته ای از سربازان امدادی از طوائف ژرمنی. ولیکن در هنگام سختی به ثبات و پایداری ایشان اعتماد نمودن خطرناک بود. در همین وقت که امپراطور بدلائل مذکور بحق بیمناک و نگران بود ضربت توطئه داخلی ما گزیمین را بکیفر جنایات خود گرفتار کرد و رم و سنا را از مصائبی نجات داد که بیقین با پیروزی این مرد خشن خوی بخشم آمده دامنگیر هر دومی شد.

ساکنان آک و لیا تقریباً طعم هیچ یک از سختیهای محاصره رانچشیده بودند. انبارها پر بود از آذوقه و مردم اطمینان داشتند که با وجود چندین فواره در درون شهر منبعی تمام ناشدنی از آب تازه در دسترس ایشانست. ولیکن سربازان ما گزیمین برعکس در معرض خطر هوای سخت فصل و سرایت امراض و خوف قحط و گرسنگی قرار داشتند. مناطق روستائی ویران و رودخانه ها انباشته از اجساد کشتگان و آب آنها آلوده بخون آنان گشته بود. یأس و نومیدی و شکایت و دلتنگی کم کم در میان لشکریان رواج یافت و چون ایشان بکلی از همه جا بی خبر مانده بودند بآسانی باور می کردند که همه امپراطوری حامی و پشتیبان مجلس سنا شده و سربازان را رها کرده است تا قربانی وفاداری خود بشوند و در زیر دیوارهای مستحکم و نفوذ ناپذیر آک و لیا جان بسپارند. ما گزیمین بیداد گراتشین خوی که از ناکامیها سخت غضبناک گشته بود آن همه را به سربازان خود نسبت داد و ظلم بی موقع و خباثت آمیز او در عوض آن که ایشان را دهشت زده و هراسناک کند در وجودشان نفرت و آرزوی

انتقام برانگیخت. دسته‌ای از گارد پريتورى که در اردوگاه آلبا نزدیک شهر رم از بیم جان زن و فرزند لرزان و هراسان بودند فرمان سنا را اجرا کردند. ماگزیمین که نگاهبانان او را رها کرده و تنها گذاشته بودند در سراپرده‌اش کشته شد و فرزندش (که پدر وی را در مناصب و امتیازات پادشاهی با خود شریک و قرین کرده بود) و آنولینوس رئیس گارد و دیگر عمال اصلی مظالم وی نیز با او هلاک گشتند. بمشاهده سرهای کشتگان بر بالای نیزه‌ها، مردم آک و لیا مطمئن شدند که محاصره شهر پایان رسیده است. پس دروازه‌ها را گشودند و لشکریان گرسنه ماگزیمین بیساطی گسترده دست یافتند و همه سپاه باتفاق و رسماً نسبت بسنا و مردم و امپراطوران قانونی خود یعنی ماگزیموس و بال بینوس اظهار وفاداری نمودند. چنین بود انجام کار جانوری وحشی و خونخوار که عموماً وی را عاری از همه عواطفی وصف کرده‌اند که وجه امتیاز هر انسان متمدن و حتی هراسان عادیست. بدن ماگزیمین^۱ لباسی بود درخور نفس او. طول قامتش بیش از هشت پا بود و در باب نیروی بی‌مانند و اشتباهی بی‌نظیر او داستان‌هایی گفته‌اند تقریباً باور نکردنی. اگر ماگزیمین در عصر خرافاتی‌تری زیسته بود یقین در افسانه‌ها و اشعار غول‌مهی و صفش می‌کردند که قدرت خارق عادتش پیوسته در راه هلاک کردن ابناء بشر صرف می‌شده است.

تصور شادی و مسرتی که به سقوط امپراطور مستبد ستمگر در وجود مردم امپراطوری رم پدید آمد آسانتر است از وصف آن و می‌گویند که خبر مرگ او را چهار روزه از آک و لیا به رم بردند. مراسم بازگشت ماگزیموس توأم با فرو شکوه موکب پیروزی بود و همکار او و گوردیان جوان باستقبال وی شتافتند و هر سه تن بدرون پایتخت آمدند و سفیران همه بلاد ایتالیا در التزام رکابشان بودند. این سه تن را با هدایائی گرانقدر که نماینده حق شناسی و بیم از حوادث آینده بود درود و تهنیت گفتند و سنا و مردم همه با تحسین و آفرین خالی از ریا و تزویر

۱ - می‌گویند که ماگزیمین می‌توانست در یک روز هفت گالن شراب بنوشد و تقریباً پانزده تا بیست کیلو گوشت بخورد. قدرت وی چنان بود که ارابه انباشته از بار را حرکت میداد و بامشت‌گره کرده‌پای اسب را میشکست و سنگ را در دست خرد میکرد و درختان کوچک را از ریشه برمیکند.

از ایشان استقبال کردند زیرا یقین داشتند که پس از عصر آهنین^۱ دوران زرین فرا خواهد رسید. روش هر دو امپراطور همان بود که مردم انتظار داشتند. هردو شخصاً مجری قوانین عدالت بودند و سختگیری یکی برآفت دیگری تعدیل می‌شد. مالیاتهای جائزانه ماگزیمین که بارسنگینی بر حقوق وراثت و انتقال ملک و مال از نسلی به نسل دیگر تحمیل کرده بود همه‌ملغی یا تعدیل گردید. انضباط کامل دوباره برقرار شد و با مشورت سنا، وزیران دو پادشاه قوانین خردمندانه بسیاری وضع کردند و سعی ایشان همه این بود که بر روی ویرانه‌های استبداد نظامی از نو حکومتی بنیان نهند مبتنی بر قوانین مدنی.

روزی ماگزیموس در لحظه‌ای فارغ از قید رسوم سلطنت مجرمانه پرسید «پاداش ما برای نجات رم از این حیوان مهیب چه باید باشد؟» بال‌یینوس بی‌تأمل جواب داد «محبت سنا و مردم و همه انباء بشر!» همکار او که بصارت بیشتر داشت جواب داد. «اما افسوس! افسوس! من از نفرت سربازان بی‌مناکم و از عواقب وخیم خشم ورنجش ایشان.» و حادثه‌ای که روی نمود ثابت کرد که ماگزیموس بحق ترسان و هراسان بوده است.

پس از مرگ ماگزیمین در اندک زمانی پیوپینوس و بال‌یینوس بدست افراد گارد پریتوری بقتل رسیدند و بعد از سلطنت کوتاه گوردیان سوم، آراء سربازان سلطنت را به فیلیپ مفوض کرد. فیلیپ «از نژاد عرب و در نتیجه... شغلش راهزنی بود.»

فیلیپ ملقب به عرب

در بازگشت از مشرق زمین به رم فیلیپ^۲ که می‌خواست یادجانیات خود را از خاطرها بزداید و محبت مردم را بدست آورد جشنی^۳ را که از مراسم بسیار قدیم بود دوباره رسماً برپا کرد. این جشن را اگوستوس یا خود بنا نهاده یا احیاء کرده بود و پس از او کلودیوس و دومی سیان و سوروس آن را تجدید کرده بودند و اکنون باخاتمه

۱ - عبارتست که در تبریک نامه کنسولی بنام کلودیوس جولیانوس به دو امپراطور نوشته شده.

۲ - Philip - ۲ در متن انگلیسی Secular games است و آن جشنی در رم قدیم بود که معمولاً هر صد و بیست سالی یک بار اتفاق می افتاد و هر بار سه شبانه روز دوام می یافت.

پذیرفتن یک‌دوران کامل هزارساله از زمان تأسیس رم، جشن پنجمین برپا شد. تمام کیفیات و وقایع این جشن بمهارت و استادی تمام چنان ترتیب داده شده بود که هیبت آنها در فکر مردم اوهم‌پرست احترام عمیق‌عظیم برانگیزد. فاصله میان این جشنها بسیار دراز و بیش از دوران عمرطبیعی انسان بود و چون هیچ یک از تماشاگران هرگز این جشن را قبلاً ندیده بود هیچ کس نمی‌توانست دل به این خوش کند که بار دیگر امکان مشاهده آن هست. مراسم اسرارآمیز قربانی مدت سه‌شب در کنار رود تیبر انجام می‌پذیرفت و آهنگ رقص و موسیقی درمیدان کامپوس ماریوس صدا اندر صدا به سوی تماشاگران باز می‌آمد و عرصه رقص و نشاط منور بود به مشعلهای بسیار. بردگان و بیگانگان از شرکت در این مراسم ملی محروم بودند. دسته‌ای متشکل از بیست و هفت پسر جوان و بیست و هفت دوشیزه با کره از خاندانهای اصیل شریف که پدران و مادرانشان هنوز زنده بودند از خدایان موافق مهربان به التماس می‌خواستند که نسل جوان و نسلی را که در رشد و پرورش بود به عنایات خود امیدوار فرمایند و دعای ایشان در سرودهای مذهبی این بود که بموجب وعده‌هایی که سروش عالم غیب داده بوده است خدایان در حفظ تقوی، و قدرت و سعادت و سلطانی روم ایشان را یآوری کنند. فرو شکوه نمایشات و سرگرمی‌هایی که بفرمان فیلیپ ترتیب داده می‌شد چشم مردمان را خیره می‌کرد. دینداران به مراسم خرافاتی مشغول می‌شدند و تنی چند متفکر روشن بین گردش تاریخ گذشته امپراطوری و عاقبت کار آن را در خاطر نگران خود تماشا می‌کردند.

از زمانی که رومولوس با گروه کوچکی از شبانان و متمردان خویشتن را بر روی تپه‌های نزدیک رود تیبر مستقر کرد، ده‌قرن تمام گذشته بود. در چهار دوران اول، رومیان که در مکتب پررنج و محنت فقر فنون جنگ و حکومت را آموخته بودند سخت کوشیدند تا بمدد این هر دو هنر و بیاری بخت در سیصد ساله بعد از این دورانها بر بسیاری از ممالک اروپا و آسیا و آفریقا تسلط کامل یافتند. سیصد سال اخیر در ظاهر برفاه و سعادت اما در باطن بتزلزل و انحطاط گذشته بود. ملتی که افراد آن سرباز و عامل دولت و واضع قانون بودند و سی و پنج طایفه رومی از ایشان تشکیل می‌شد کم کم

در انبوه عوام خلق مستحیل و بامیلیونها از مردم نواحی متصرفه مخلوط شد یعنی با مردمی که برایشان نام رومی نهاده بودند ولیکن روح رومیان را اختیار نکرده بودند. سپاهی از افراد مزدور که از میان اتباع روم و اقوام بی تمدن سرحدی بسربازی گرفته شده بودند تنها گروهی بود که استقلال خود را حفظ و از آن سوء استفاده کرد. بر اثر انتخابات پرشروشور این سپاهیان بود که یک تن از قوم گت و یک سوری و یک عرب بتخت سلطنت رم برنشستند و بروطن سی پیوی کهتر و مهتر و برمتصرفات آن فرمانروائی مطلق یافتند.

مرزهای امپراطوری روم هنوز از دریای مغرب^۱ به ساحل دجله می رسید و از کوه اطلس^۲ به ساحل رود رن و دانوب. در نظر بی بصارت عوام خلق فیلیپ در قدرت و صلابت از امپراطوران پیشین یعنی از هادریان و اگوستوس کمتر نبود. صورت ظاهر سلطنت هنوز همان بود اما روح سلامت و نیرومندی از آن رخت بر بسته بود. دوران متمادی ظلم و جور نیروی کار و کوشش مردم را ضایع و فرسوده کرده و پس از محو همه فضائل و صفات نیک تنها چیزی که عظمت دولت بدان متکی بود همان نظم و انضباط افواج رومی بود. ولیکن بواسطه بلندپروازی بعضی از امپراطوران در انضباط افواج خلل راه یافته و بعلت ضعف بعضی دیگر سستی و فترت در آن پدیدار گشته بود. قدرت نواحی سرحدی که همیشه قائم به سپاه بود نه به قلاع و استحکامات اندک اندک متزلزل گردید و بهترین و زیباترین متصرفات روم هدف خطر جاه طلبی و آزمندی اقوام کم فرهنگ اروپائی شد که بزودی به انحطاط قدرت حکومت رومیان پی بردند.

جنگهای مرزی سالیان دراز خاطر امپراطوران را بخود مشغول داشته بود ولیکن خطر هجوم طوایف بیگانه که هر دم نزدیکتر می شد معلول عللی تازه بود. در مشرق قدرت اشکانیان و قوم پارت پایان رسید و از ایران خطری تازه پدیدار شد. در مرزهای شمالی طوایف ژرمنی که رومیان را هنوز با ایشان آشنائی نبود بهم می پیوستند. گیبون در دو فصل (هشتم و نهم) از کتاب به این مباحث می پردازد^۳

۱ - اسم قدیم اقیانوس آرام
 ۲ - سلسله جبال اطلس در ساحل شمال غربی آفریقا که قسمت عمده آن در مراکش و الجزیره است.
 ۳ - فصل هشتم و نهم در نسخه ملخص کتاب گیبون محدود است.

فصل دهم

مصائب سلطنت والریان وگالینوس . هجوم قوم گت .
لشکرکشی ایرانیان به ارمنستان و اسیر شدن والریان .

فیلیپ در سال ۲۴۹ میلادی بقتل رسید و دی‌سیوس^۱ که مردی لایق بود جانشین او شد . دی‌سیوس با قوم گت به مبارزه برخاست و او وپسرش هر دو در نبردی در دوبرودسکا^۲ کشته شدند . پس از دی‌سیوس، گالوس^۳ و امیلیانوس متعاقب هم اندک زمانی سلطنت کردند و در ۲۵۳ والرین امپراطور شد و پسر خود گالینوس را در سلطنت با خویشتن شریک و قرین کرد . گیون در سراسر شرحی که راجع بگالینوس نوشته در هیچ جا از او به نیکی یاد نکرده است . ولیکن منتقدین جدید نام او را دوباره زنده کرده و بر قدر او افزوده‌اند . بااینهمه باید گفت که شرحی که گیون در باب مصائب و بلیات سلطنت والرین و گالینوس نگاشته حق است و درست .

والرین^۴ تقریباً شصت‌ساله بود که سلطنت به وی مفوض شد . انتخاب او نه بعلت هوی و هوس عوام الناس بود و نه بواسطه غوغا و اصرار سپاهیان ، بلکه این دنیای روم بود که وی را به اتفاق آراء به سلطنت برگزید . والرین خرد خرد در طی مدارج ترقی و حصول افتخارات مملکتی بحق در نزد سلاطین پرهیزگار مقرب گشته و خویشتن را بصراحت دشمن پادشاهان ستمگر خوانده بود . سنا و مردم اصالت خانوادگی والرین و رفتار ملایم و کردار نیک و منزه او و دانش و تدبیر و تجربه‌اش را محترم می‌شمردند و بگفته یکی از نویسندگان قدیم « اگر انباء بشر را در انتخاب

خداوند گار خود آزاد می گذاشتند همه یقین والرین را برمی گزیدند ». شاید شهرت نیک نامی این امپراطور بیش از کفایت او بوده و عوارض پیری یعنی سستی و افسردگی از نیروی روحی و توانائی یا لا اقل جرأت و حمیت او کاسته بوده است. وقوف والرین به انحطاط قوای فکری و جسمی خویشتن او را برآن داشت که مردی جوانتر و فعال تر را در سلطنت با خود شریک کند و ضرورت آن ایام وجود سپهسالاری با کفایت را نیز لازم می آورد و اگر والرین به رهنمونی سانسور رم عمل می کرد در می یافت که جامه ارغوانی سلطنت را باید به رسم پاداش بر کسی ببوشاند که در جنگ هنر نموده است. اما در عوض انتخاب عاقلانه که سلطنتش را تقویت و یادش را در خاطرها عزیز میکرد والرین فقط بفرمان دل گوش دادیا به رضای نفس خویشتن و پسر خود گالینوس را بدریافت شریفترین مناصب که منصب پادشاهی است مفتخر کرد. گالینوس جوانی بود تبه کار و سخت صفت اما ذمائم اخلاقی او بواسطه گمنامی و برکناریش از مشاغل عمومی تا آن روز مستور مانده بود. سلطنت مشترک پدر و پسر هفت سال برقرار ماند و سلطنت گالینوس به تنهایی هشت سال پس از آن دوام یافت ولیکن تمام این مدت عبارت بود از آشفتگیها و مصائب پی در پی. چون امپراطوری روم مقارن این ایام از هر جانب گرفتار بیگانگان مهاجم بود که دیوانه وار باخشم و غضب بسیار بدان حمله ور می شدند و نیز دچار جاه طلبی بی حد و حصر غاصبان داخلی، پس برای رعایت نظم و روشنی مطالب از ترتیب سنوات که مورد شبهه است پیروی نمی کنیم و هر موضوعی را در گروه و طبقه طبیعی خود مورد توجه قرار می دهیم. خطرناکترین دشمنان روم در دوران سلطنت والرین و گالینوس عبارت بودند از اقوام: فرانکی - آلمانی - گتی - ایرانی. این عناوین کلی شامل طوائف بسیار کم اهمیت تر دیگریست که ذکر اسامی ناآشنا و عجیب و غریب ایشان نتیجه ای ندارد جز آنکه حافظه را بیازارد و فکر خواننده را مغشوش کند.

الف - چون یکی از بزرگترین و هوشمندترین ملل اروپا از اخلاف قوم فرانکند این ملت نیروی دانش و زیرکی و ابتکار همه را در کشف اوضاع و احوال اجداد درس ناموخته خود بکار برده اند و پس از افسانه هائی که پرداخته افکار ساده لوحانه بود

بمدد نیروی تخیل بگرد آوردن اخباری پرداخته‌اند و درهر عبارتی و نوشته‌ای یا هر نقطه و محلی که محتمل بوده است اثر خفیفی از اصل و منشأ ایشان را آشکار کند بدقت بسیار مطالعه کرده‌اند. در ابتدا چنین تصور شده است که پانونیا و گال و قسمتهای شمالی آلمان مولد این دسته از دلاوران بنام بوده است و عاقبت الامر آن گروه از دانشمندان منتقد که از همه منطقی‌تر بوده‌اند، افسانه مهاجرت این فاتحان خیالی را باور نکرده و عقیده‌ای را پذیرفته‌اند چندان ساده که باید صحتش را ناچار قبول کرد. این دانشمندان چنین پنداشته‌اند که در حدود سال ۲۴۰ میلادی ساکنان قدیم رن سفلی و وزر^۱ بنام قوم فرانک حکومت مشترکی تشکیل دادند. دایره‌ای که اکنون شامل وست^۲ فالیا و کنت نشین هسی^۳ و دوک نشین برانزویک^۴ و لونه برگ^۵ است مقرر قدیم اقوام چوسی^۶ بوده است که در باتلاقیهای دور و صعب الوصول دلیرانه در مقابل سپاه روم ایستادگی می‌کردند و مسکن قوم چروسی^۷ که بنام بلند آرمی نیوس^۸ می‌بالیدند و مأوای قوم کاتی^۹ که با داشتن پیاده لشکری دلیر و نیرومند خوف و دهشت برمی‌انگیختند. چند طایفه دیگر نیز بودند ساکن این نواحی و لیکن با قدرتی و شهرتی بمراتب کمتر. عشق به آزادی شور و شوقی بود بر جان این ژرمنیها غالب و لذت برخورداری از آن گرانبهاترین ذخائر ایشان و کلمه‌ای که مبین این لذت بود خوش آهنگ‌ترین کلمات در گوش ایشان. این اقوام سزاوار نام شریف فرانک یا آزاد مرد بودند و آن را اختیار و حفظ کردند. اسامی خاص دولتهای چندی که دولت متحد از آن پدید آمد در این نام مستتر بود و اما آن ناسهای دیگر نیز فراموش نشد. موافقت ضمنی و منافع مشترک، وضع نخستین قوانین این کشورهای متحد را باعث آمد، کشورهایی که اندک اندک بر اثر تجربه و عادت با هم متحد شده بودند. اتحادیه اقوام فرانکی تا حدی قابل مقایسه است با سویس که در آن هر ناحیه‌ای، در ضمن حفظ استقلال و سیادت خود، در مواردی که به مصلحت

۱ - Weser رودی در آلمان غربی که بدریای شمال میریزد ۲ - Westphalia ناحیه‌ای در آلمان غربی که از ایالات پروس بوده است ۳ - Hesse در مرکز غربی آلمان ۴ - Brunswick ناحیه‌ای در آلمان مرکزی ۵ - Luneburg ۶ - Chauci ۷ - Cherusci ۸ - Arminius نام پهلوانی تیوتونی در قرن دوم ق. م. ۹ - Catti

همه است با دیگر برادران خود شور و مشورت می کند و نه ریاست فائده ای می شناسد و نه مجلس نمایندگانی دارد. اما اصولی که براین دو اتحادیه ملل حکمفرماست باهم تفاوت بسیار دارد. پاداش این سیاست عاقلانه و صادقانه سویس صلحی است که دوست سال دوام یافته، و تلون مزاج و حرص غارتگری و محترم نشمردن پیمانهای رسمی، از ذمائم اخلاقی اقوام فرانکی شده است.

رومیان سالیان دراز طعم جسارت و دلاوری مردم آلمان سفلی را چشیده بودند و بر اثر پیوند قوای مردم این نواحی، گال در معرض حمله سهمگینی قرار گرفته بود که حضور گالینوس - شریک و وارث تخت امپراطوری - را لازم می آورد. هنگامی که گالینوس و فرزند خردسال او سالونی نوس^۱ مجد و عظمت امپراطوری را در دربار ترو^۲ بر همگان آشکار می کردند رهبری سپاهیان امپراطور در کف با کفایت سرداری بود پوست هوموس^۳ نام که بعد بخاندان والرین خیانت نمود و با اینهمه بسلطنت وفادار بود و پیوسته در حفظ مصالح مهم آن کوشنده. زبان به دروغ آلوده مدیحه سرائی و مدالهای دوران پوست هوموس به ابهام از یک سلسله فتوحات متمادی خبر می دهد و یادگارهای جنگی و القاب همه گواه است (اگر اینها را گواه توان گرفتن) بر شهرت این سردار که بکرات فاتح آلمان و نجات دهنده گال خوانده شده است.

اما خبری هست - تنها خبری که ما از آن اطلاع درست داریم - که بسیاری از این یادگارهای خویشتن بینی و ستایشگری عبیدانه را باطل می نماید. رود رن، با آنکه «حافظ» متصرفات خوانده می شد و به این عنوان مشخص و ممتاز بود، چندان که باید عبور قوم فرانک را از این کرانه به کرانه دیگر مانع نمی آمد زیرا که روح دلاوری برانگیزاننده این قوم به خطرجوئی بود و عرصه خرابی و ویرانی که این طایفه بسرعت بار آوردند از رود رن تا دامنه جبال پیرنه امتداد یافت و حتی کوه پیشرفت ایشان را متوقف نکرد. اسپانیا که هرگز از قوم ژرمنی نترسیده بود نتوانست در برابر هجوم ایشان مقاومت کند و مدت دوازده سال یعنی

قسمت اعظم سلطنت گالینوس، این کشور ثروتمند میدان مخاصمات ویران کننده‌ای بود میان دو دشمن که همقوه نبودند. شهر ترخونه^۱ پایتخت آباد و با رونق ایالتی امن و آرام غارت و تقریباً ویران شد و تا قرن پنجم یعنی دوران نویسنده گی اوروسیوس^۲ کلبه‌های محنت زده و پراکنده در میان ویرانه‌های بلاد معظم هنوز وصاف خشم و خونخواری اقوام کم‌فرهنگ بود. وقتی که در اسپانیای خسته ناتوان دیگر امکان غارتگریهای گوناگون این مردم باقی نماند قوم فرانک ناگهان چند کشتی را در بنادر بزور گرفتند و خویشتن را به موریتانیا^۳ رساندند. این متصرفه دور افتاده روم از قهر و غضب این قوم نیمه متمدن که گوئی از دنیای تازه‌ای نازل شده بودند سخت حیرت زده شد زیرا که نام و رسم رفتار، و رنگ رخسارشان هیچ یک در سواحل افریقا شنیده و دیده نشده بود.

ب - در آن قسمت از ساکسونی علیا در ماوراء رود الپ که اکنون مارکیز نشین لوزاس^۴ خوانده میشود، در ایام قدیم پیشه مقدسی بود مقرر عبا انگیز عقاید دینی و خرافاتی طایفه اسوی وی^۵. هیچ کس را اذن دخول در این مکان مقدس نبود مگر آنکه سوگند عبودیت یاد کند و بکیفیتی حاکی از عجز و لابه معترف شود به حضور خدای خدایان در آن زمان و مکان. وطن پرستی و عقاید دینی هر دو باعث آمده بود که سونن والد^۶ یا پیشه قوم سمونونی^۷ مکان مقدسی شود زیرا همه معتقد بودند که ملت در آن نقطه مقدس در عرصه وجود آمده بوده است. در مواقع معین طوائف متعددی که بداشتن خون اسوی وی مباحات می نمودند نمایندگانی بدان محل میفرستادند و خاطره همنژادی را بوسیله مراسم خاص مردم کم تمدن و قربانی کردن انسان، زنده نگاه میداشتند. نام اسوی وی در کشورهای مرکزی آلمان، از سواحل اودره^۸ تا سواحل دانوب منتشر بود. این قوم بگیسوان دراز از دیگر اقوام ژرمنی مشخص بودند و گیسوی خود را بسبکی خاص می آراستند و بصورت گرهی درشت بر تارک سر

۱ - Tarragona ۲ - Orosius مورخ اسپانیایی و عالم لاهوتی ۳ - Mauritania نام
ایالتی در افریقای غربی و کنار اقیانوس اطلس ۴ - Lusaco ۵ - Suevi ۶ - Sonnenwald
۷ - Semnones ۸ - Oder

قرار میدادند. این مردم از زیب و زیوری که مقام ایشان را در نظر دشمن والایتر و رعب انگیزتر مینمود حظ وافر می بردند. با آنکه ژرمنیها در حفظ شهرت جنگاوری خود بسیار غیرت مند بودند، همه اعتراف میکردند که شجاعت قوم اسویوی بمراتب برتر از دیگرانست. طوائف اوسی پی تی^۱، و تنک تری^۲ که با سپاهی عظیم در برابر قیصر دیکتاتور در ایستادند، می گفتند که ما فرار از مقابل مردمی را که خدایان جاویدان نیز در نیروی جنگی با ایشان همسری نتواند کرد، ننگ خویشتن نمی شماریم.

در سلطنت کاراکالای امپراطور انبوه کثیری از قوم اسویوی در جستجوی غذا و بامید غارتگری و کسب افتخار در سواحل رود ماین^۳ و در نزدیکی متصرفات رومی پدیدار شدند. سپاهی که باشتاب تمام از داوطلبان تشکیل شده بود کم کم بهم پیوست و ملتی بزرگ و پایدار بوجود آورد که چون متشکل از طوائف مختلف و بسیار بود لذا نام «آلمانی»^۴ را اختیار کرد یعنی «همه مردم» که هم دلالت کند بر اصل و نسب مختلف و هم بر دلاوری مشترک این طوائف. رومیان بزودی بر اثر هجوم مکرر و خصومت آمیز این قبائل بدلاوری ایشان پی بردند. آلمانیها بیشتر سواره می جنگیدند ولیکن از استزاج با پیاده لشکری با اسلحه سبک که افراد آن از میان شجاعترین و فعالترین جوانان برگزیده شده بود نیروی لشکر سواره بمراتب سهمگینتر میشد. افراد لشکر پیاده بر اثر تمرینات مکرر چندان بسختی خو گرفته بودند که می توانستند همراه سواران درازترین راهها را پیمایند یا با ایشان بسرعت عجیب بدشمن حمله ور شوند یا ناگهان و بشتاب تمام عقب نشینی کنند.

این قوم جنگجوی آلمانی که از تدارکات عظیم الکساندر سوروس متعجب شده بودند از نیروی جنگی جانشین او که نیمه متمدنی بود در شجاعت و درنده خوئی با ایشان برابر، سخت آشفته و بیمناک شدند، ولیکن همچنان در نزدیکی سرحدات امپراطوری روم کمین کرده بودند و بر پریشانی اوضاع که پس از

مرگ دیسیوس روی نمود افزودند و بر متصرفات ثروتمند ناحیه گال صدمات شدید وارد آوردند ، و نخست ایشان بودند که پرده از عجز و ناتوانی ایتالیا برگرفتند . گروه کثیری از قوم آلمانی بماوراء دانوب رخنه کردند و از جبال آلپ در ناحیه ری شیا^۱ گذشتند و بجلگه های لمباردی^۲ رسیدند و تا راونا پیش رفتند و لوای قوم فاتح آلمانی را تقریباً در منظر و دیدگاه رم برافراشتند . احساس ننگ و خطر پیشرفت آلمانیها بارقه ای از مردانگی قدیم را دوباره در سنای روم برافروخت . هر دو امپراطور در نواحی بسیار دور بکار جنگ مشغول بودند ، والرین در مشرق و گالینوس در نزدیکی رن ، و رومیان جز بخود و تدبیر و زیرکی خویشتن امیدی نداشتند . هنگام ضرورت ، سناتوران دوباره دفاع جمهوری را بر عهده گرفتند و گارد پریتوری را که برای حفظ و حراست پایتخت در رم مانده بودند بیرون بردند و برای آنکه بر شمارشان افزوده شود قویترین و آمادم ترین افراد طبقه عوام را بخدمت جنگی فرا خواندند . قوم آلمانی که بظهور ناگهانی سپاه های افزونتر از سپاه خود متحیر شده بودند ، با بارسنگین غنائم منهزم گشتند و به آلمان روی آوردند و رومیان که جنگجوی نبودند عقب نشینی ایشان را برای خود فتحی شمردند .

وقتی که به گالینوس خبر رسید که پایتختش از فتنه قوم وحشی نجات یافته است وی چنانکه باید خوشوقت نشد و از جرأت و شجاعت سنا ییمناک گردید که مبادا روزی این جرأت و شجاعت ایشان را بر آن دارد که مردم را هم از ظلم داخلی نجات دهند و هم از حملات خارجی ، و فرمانی صادر کرد که دلالت بر ترس و حق ناشناسی او می نمود یعنی سناتوران را از مشاغل لشکری و حتی نزدیک شدن به اردوگاه افواج رومی ممنوع میکرد . اما ترس او بی اساس بود . اشراف ثروتمند تجمل دوست تسلیم سست طبعی خود شدند و معافیت ننگین از خدمت لشکری را بمنزله لطف و عنایت پادشاه پذیرفتند ، و تا زمانی که برخوردار از لذات گرمابه و تأثر و ویلاهای زیبا میسر بود امور خطرناکتر امپراطوری را بخوشوقتی تمام بدست خشن روستائیان و سربازان رها کردند .

۱ - Rhaetia ناحیه ای که شامل قسمت شرقی سویس و مغرب اتریش امروزی بود . ۲ - Lombardy

نویسنده‌ای از امپراطوری سفلی هجوم دیگری از اقوام آلمانی را ذکر میکند سهمگین‌تر از مهاجمات سابق که موجب فخر و مباهات بسیار نیز بود. می‌گویند که سیصد هزار تن از این مردم جنگجو در نبردی نزدیک میلان، بدست گالینوس که شخصاً سپاه ده هزار نفری روم را رهبری می‌کرد، مغلوب و مقهور شدند اما این پیروزی باور نکردنی را باید با احتمال قوی بخوش باوری مورخ نسبت داد یا بشاهکار یکی از فرماندهان امپراطور که درباب آن به غلو سخن گفته‌اند. برای حفظ ایتالیا از قهر و غضب آلمانیها گالینوس سلاحی بکار برد از نوعی دیگر. وی پی‌پا^۱ را بزنی گرفت، و او دختر پادشاه مارکومانی^۲ یعنی طایفه‌ای از قوم اس‌وی وی بود که جنگها و فتوحاتشان غالباً با جنگها و فتوحات اقوام آلمانی مشتبه می‌شود. بهای این وصلت بخشیدن اراضی وسیعی به پدر عروس بود برای اسکان اتباع او در پانونیا. چنین می‌نماید که زیبایی طبیعی این دختر که به زیور فرهنگ آراسته نبود مهر وی را در دل امپراطور سست‌پیمان جایگزین کرد و پیوند سیاسی با گره محبت محکم‌تر گردید. اما رم متکبر متعصب از نهادن نام زناشوئی بر وصلت نامقدس آزاد مردی رومی و زنی از قومی بیگانه و کم فرهنگ همچنان امتناع می‌ورزید، و شاهزاده خانم آلمانی را به دشنام به لقب ننکین «سریه» گالینوس خواندند.

هجوم قوم گت

ج. ما قبلاً اثر پای قوم گت را در مهاجرت ایشان از اسکاندیناوی یا لااقل از پروس بمصب بوریس‌تی^۳ نیز نشان داده و در پی لشکرفاتح ایشان از بوریس‌تی نیز به دانوب رسیده‌ایم. در سلطنت والرین و گالینوس نواحی اطراف دانوب پیوسته گرفتار مهاجمات آلمانیها و قوم سارماتی بود ولیکن رومیان در دفاع از این نواحی بیش از حد معمول پایداری کردند و توفیقی یافتند. متصرفاتی که میدان جنگ بودند و منبع تمام ناشدنی سربازان دلیر نیرومند،

سپاهیان روم را پیوسته به افراد تازه نفس تقویت می کردند . از میان روستائیان ایلیریائی^۱ چندتنی بمقام فرماندهی نائل آمدند و کاردانی بسیار نمودند . دسته هائی از افراد سبک اسلحه از اقوام کم فرهنگ پیوسته در سواحل دانوب از این سو به آن سو در آمد و رفت بودند و گاهگاهی بحدود ایتالیا و مقدونیه نیز رخنه می کردند و نواب امپراطور معمولاً پیشرفت یا بازگشت ایشان را مانع می آمدند . اما جنگهای عمده قوم گت در مسیر و جهت دیگری در جریان بود . قوم گت در مسکن جدید خود یعنی اوکراین^۲ بزودی بر ساحل شمالی دریای اوگزین تسلط یافتند . در جنوب این دریا متصرفات ثروتمندی قرار داشت که مردمش از تحمل سختیها عاجز و دارای هرآن چیزی بودند که جنگجوی فاتحی از اقوام کم فرهنگ را مجذوب کند و فاقد هرآن چیزی که در برابر او تاب مقاومت آورد .

سواحل رود بوریس تی نیز تا دهانه تنگ شبه جزیره کریم تارتاری (قرم خانی) که در نزد قدما معروف بشبه جزیره کرسونسوس توریکا^۳ بود فقط شصت میل فاصله داشت . اوری پید که افسانه های ایام کهن را با هنر جمیل خود آراسته است صحنه وقوع یکی از مؤثرترین تراژدیهای^۴ خویشان را در محیط ناسازگار کناره این شبه جزیره قرار داده است . قربانیهای خونین و ظالمانه دیانا^۵، وفرا رسیدن اریستیز^۶ و پیلادیز^۷ و غلبه مذهب و فضیلت بر خونخوارگی نمایان کننده این حقیقت تاریخی است که قوم توری^۸ یعنی ساکنان اصلی شبه جزیره مذکور بر اثر مراوده و آمیزش تدریجی با کلنیهای یونانی که در کناره های دریا اقامت گزیده بودند از راه و رسم خشونت آمیز نجات یافتند . مملکت کوچک بسفر، که پایتختش در کنار تنگه ای قرار گرفته بود که میوتیس^۹ از طریق آن بدریای اوگزین می پیوندد ، دارای مردمی بود مخلوط از یونانیان منحط و اقوام نیمه متمدن . بسفر که از زمان جنگهای پله پونیزی^{۱۰} کشوری مستقل باقی مانده بود عاقبت

۱ - Illyria - کشوری در ایام قدیم واقع در مشرق دریای آدریاتیک . ۲ - Ukraine - جنوب غربی روسیه ۳ - Chersonesus Taurica یا خرسون ۴ - تراژدی افی ژن ۵ - Diana الهه ماه و شکار ۶ - Orestes پسر آگاممنون که بیاری خواهر خود الکترا به انتقام قتل پدر مادر خود و فاسق او را بقتل رسانید ۷ - Pylades ۸ - Tauri ۹ - Maeotis ۱۰ - Peloponnesian

طعمه جاه طلبی میتریداتیس گردید و با اراضی دیگری که جزو قلمرو حکومت او بود در زیر فشار نیروی جنگی رومیان مضمحل شد. از زمان سلطنت اگوستوس پادشاهان بسفر متحدان بیمقدار امپراطوری بودند ولیکن بی فایده نبودند. ایشان بوسیله هدایا و قوای جنگی و استحقاقات مختصری که در عرض تنگه برقرار کرده بودند، چنانکه باید مدخل مملکتی را در مقابل یغماگران آواره و سرگردان سارماتی حراست کردند که بعلت وضع خاصش و بندرگاههای مفیدش بر دریای اوگزین و آسیای صغیر مشرف و مسلط بود. تا زمانی که سلطنت در دست پادشاهانی بود از یک سلسله که یکی پس از دیگری بر تخت پادشاهی می نشستند ایشان وظیفه خطیر خود را با مراقبت بسیار و با موفقیت انجام دادند. اما توطئه گران داخلی و غاصبان گمنام بعلت ترس یا برای منافع شخصی تخت سلطنت بسفر را که خالی مانده بود بزور گرفتند و قوم گت باین طریق بقلب آن کشور راه یافت. با گرفتن مقدار زیادی اراضی غیر مسکون حاصلخیز، فاتحان بحریه ای بدست آوردند که برای انتقال سپاهیان ایشان بساحل آسیا کافی بود. کشتیهائی که برای عبور از دریای اوگزین بکار میرفت بشکلی بسیار عجیب ساخته می شد. این کشتیها دارای کف مسطح بود و از چوب تنها ساخته می شد و هیچ آهن در آن بکار نمی رفت و گاهگاهی بظهور طوفان آنها را با سقفی تعبیه شده از قطعات چوب می پوشانند. گتها در این خانه های شناور خود را به بی احتیاطی تمام، به راهبری ملاحانی که بزور بخدمت گمارده بودند و بمهارت و درست پیمانی ایشان هیچ اعتمادی نبود، دستخوش حوادث می کردند. ولیکن امید بدست آوردن غنائم اندیشه هر خطری را از میان برده و بی باکی طبیعی که جزء خوی ایشان شده بود در ضمیرشان و فکرشان اعتمادی بوجود آورده بود منطقی تر از ترس و نتیجه درست اطلاع و تجربه. جنگجویانی چندین بی باک ناچار باید غالباً از راهنمایان ترسنده دل خود شکایت کرده باشند زیرا که این راهنمایان تا از آرامش دریا اطمینان کامل حاصل نمی کردند تن بخطر کشتی نشستن در نمی دادند و هرگز راضی نمی شدند که چندان در دریا پیش بروند که

دیگر ساحل را نبینند. طرز کار ترکهای امروزی نیز چنین است و محتمل است که در فن بحر پیمائی ایشان از ساکنان قدیم بسفر کمتر نباشند.

کشتیهای گتها در دریای اوگزین بحرکت آمد و از ساحل چرکسیه^۱ که در سمت چپ ایشان بود دور شد و ابتدا در برابر شهر پی تی یوس^۲ نمودار گردید که آخرین حد امپراطوری روم بود. شهر پی تی یوس دارای بندری مفید و دیواری محکم بود که آن را در مقابل حمله دشمن حفظ میکرد. گتها در این شهر با مقاومتی روبرو شدند سخت تر از آنچه از فوج ضعیفی انتظار داشتند که حافظ و نگهبان این شهر دور افتاده بود. باری حمله قوم گت دفع شد و شکست ایشان از هیبت نامشان کاست. تا زمانی که سوکسی سیانوس^۳، که فرماندهی با کفایت و بلند مرتبت بود، از این مرز دفاع میکرد کوشش گتها بی اثر بود، اما بمحض اینکه والرین او را بمنصبی شریفتر ولی کم اهمیت تر برگزید گتها دوباره به پی تی یوس حمله بردند و با ویران کردن این شهر یاد ننگ پیشین را از خاطرها زدودند.

با گردش دوری در آخرین حد شرقی دریای اوگزین، فاصله دریائی میان پی تی یوس و طرابوزان تقریباً به سیصد میل بالغ می شد. مسیر قوم گت در این سفر از مقابل کشور کول کیس^۴ میگذشت، کشوری که بعلت سفر آگونوتها^۵ بسیار معروف شده بود. گتها حتی خواستند که معبدی پر ثروت را که در مصب رود فاسیس قرار داشت غارت کنند اما موفق نشدند. طرابوزان از کلنیهای قدیم یونانیان بود که در عقب نشینی «ده هزارتن» شهرت بسیار یافته بود و ثروت و شکوه و عظمت آن همه از جود و سخای هادریان بود که بندرگاهی مصنوعی برای آن ساخت زیرا که دست طبیعت ساحل این شهر را از بندرگاههای مطمئن محروم کرده بود. شهر طرابوزان بزرگ و پر جمعیت بود

۱ - Circassia ناحیه ای در شمال جبال قفقاز و سواحل دریای سیاه ۲ - Pityus ۳ - Successianus

۴ - Colchis ۵ - Argonauts مردانی که با جی سون Jason بجستجوی پشم زرین پرداختند که در کول کیس در بیشه مقدسی آویخته بود و ازدهائی از آن پاسداری می کرد. جی سون عاقبت این گنجینه را یافت و باخود برد.

و محصور به دو دیوار، و چنان می نمود که در برابر قهر و غضب قوم گت پایداری کند علی الخصوص که پادگان شهر با افزایش ده هزار سرباز تقویت شده بود. اما هیچ امتیازی نمی تواند فقدان انضباط را جبران کند. پادگان بزرگ طرابوزان که بعلت تن آسانی و آشوبگری سربازان از هم گسسته بود از حراست استحکامات نفوذ ناپذیر شهر عار داشت. گتها بزودی بسستی و غفلت محاصره شدگان پی بردند و پایگاه بلندی از پشته های چوب ترتیب دادند و در خاموشی شب از دیوارها بالا رفتند و شمشیر در دست وارد شهر بی دفاع شدند. نتیجه دخول ایشان قتل عام بود و ویرانی مطلق که شامل مقدس ترین معابد و عالیتین ابنیه نیز گردید. غنائمی که بدست گتها افتاد عظیم بود زیرا که ثروت ممالک مجاور را نیز در طرابوزان ذخیره کرده بودند به این خیال که طرابوزان پناهگاهی است ایمن از خطر. قوم فاتح و بی فرهنگ گت از سراسر ایالت عظیم پونتوس عبور کرد بی آنکه با مقاومتی روبرو شود و در طی راه اسیران بیشمار گرفت چندانکه باورکردنی نبود. غنائم گران قیمت طرابوزان چندان بود که کشتیهای بسیاری که فاتحان در بندرگاه یافتند همه بدانها انباشته گردید. آنگاه جوانان دلیر و نیرومند ساحلی را بزنجیر بپاروها بستند و قوم گت که از نخستین جنگ دریائی خود راضی و خشنود بود فاتحانه بمقر جدید خود در کشور بسفر بازگشتند.

در دومین نبرد دریائی که گتها با نیروئی عظیمتر متشکل از مردان جنگی و کشتیها آماده پیکار شدند ایالات خسته و ناتوان شده پونتوس را در خور توجه ندانستند و مسیر دیگری را بموازات ساحل غربی دریای اوگزین درپیش گرفتند و از مقابل دهانه عریض رود بوریستی نیز و دنیستر و دانوب گذشتند و قایقهای ماهیگیری بسیاری را گرفتند و بر کشتیهای خود افزودند و بمحلی نزدیک شدند که آب دریای اوگزین از آنجا بدرون مدیترانه میریزد و قاره اروپا را از آسیا جدا می کند. پادگان کلسدون^۱ در اردوگاهی نزدیک معبد ژوپتر اورپوس^۲ بر فراز دماغه مرتفعی قرار داشت که مشرف بر مدخل تنگه بود. اما لشکر

کشیهای این قوم بیگانه که همه از آنها سخت هراسناک بودند چندان کم اهمیت بود که شمار سربازان در پادگان کلسدون از سپاه گت افزونتر بود اما این فزونی از حیث عدد بود و بس. پادگان کلسدون باشتاب هرچه تهاجمتر موضع مساعد خود را ترك و شهر را که مخزنی انباشته از سلاح و پول بود بدست فاتحان رها کردند تا آن کنند که بخواهند. هنگامی که فاتحان در تأمل بودند که کجا را صحنه مخاصمات خود کنند، دریا را یا خشکی را، اروپا را یا آسیا را، خائنی فراری توجه ایشان را به نکومیدیه معطوف کرد که روزگاری پایتخت ملوک بیت نیا^۱ بوده بود، و پرتوت بود و فتح آن آسان. نکومیدیه فقط شصت میل از اردوگاه کلسدون فاصله داشت. مرد خائن از پیش و سپاه گت به دنبال این مسافت را پیمودند و به رهنمونی او چنان حمله‌ای کردند که مقاومت در برابرش امکان ناپذیر بود. از غنیمتی که بدست آمد مرد خیانتکار نیز سهمی برد زیرا گتها چندان تدبیر آموخته بودند که بدانند که نابکاران را باید اجرت داد هر چند که از ایشان بیزار و متنفر باشند. شهرهایی مانند نیس^۲ و پروزا^۳ و آپامیا^۴ و سیوس^۵ که هر یک زمانی در جلال و عظمت از نکومیدیه تقلید یا با آن رقابت کرده بودند به همان مصیبتی گرفتار آمدند که در چند هفته‌ای بی هیچ مانعی در سراسر بیت نیا شایع گردید. صلح و آرامشی که مردم سست و کم طاقت آسیا سیصدسال تمام از آن برخوردار بودند رسم جنگیدن را برانداخته و بیم خطر را از میان برده بود؛ و دیوارهای قدیم را رها کرده بودند تا اندك اندك ویران و با خاک یکسان شود و عوائد شهرهای بسیار ثروتمند همه را در ساختن گرمابه و معبد و تأثر صرف می کردند.

در آن زمانی که شهر سی زیکوس^۶ در برابر اعلی حد کوشش میتريداتیس ایستادگی کرد امتیازش بر شهرهای دیگر بسبب قوانین حکیمانه‌اش بود و بحریه‌ای متشکل از دویست ناو جنگی و سه مخزن اسلحه و ماشین افزار جنگی و غله. این شهر هنوز مرکز تمول و اسباب رفاه و تجمل بود اما نیروی سابق آن هیچ

برجای نمانده بود مگر وضع و موقع آن در جزیره کوچکی در دریای پروپونتس^۱ (یا مرمره) که تنها بوسیله دو پل بقاره آسیا پیوسته بود. پس از غارت اخیر شهر پروزا، گتها پیش رفتند و به هجده میلی سی زیکوس رسیدند و مصمم بودند که شهر را ویران کنند، ولیکن از حسن اتفاق ویرانی شهر به تأخیر افتاد. فصل فصل بارندگی بود و آب دریاچه آپولونیا^۲، که مخزن همه جویبارها^۳ است که منبعشان کوه المپ است، برخلاف عادت افزایش بسیار یافت چندان که نهر کوچک رینداکوس^۴ که از دریاچه مذکور جاری میشود بر اثر پرآبی به رودی خروشان و پهناور تبدیل شد و پیشرفت لشکرگت را متوقف کرد. در عقب نشینی به شهر ساحلی هراکلیا^۵ که کشتیها به احتمال قوی در کنار آن مستقر گشته بودند - ارا به های بسیار انباشته بغنائم بیت نیا با ایشان بود و از شعبه های دوشهر نیس و نکومیدیه نشان داشت که آنها را به خبث و تعدد سوخته بودند. در شرح این وقایع اشارات مبهمی به جنگی نموده اند که ضامن عقب نشینی ایشان گردید. ولیکن وقوع این جنگ مورد شبهه است و در هر حال فتح کامل نیز حائز کمترین اهمیتی نبود زیرا که نزدیک شدن اعتدال خریفی ایشان را مجبور کرد که بشتاب بازگردند. کشتی رانی در دریای اوگزین^۶ قبل از ماه مه و بعد از سپتامبر در نظر ترکهای امروزی از نمونه های حماقت و بی پروائی است.

وقتی که بما میگویند که بحریه سوم که قوم گت در بنادر بسفر آماده و مهیا کرده بود شامل پانصد کشتی بود نیروی تصور بی هیچ تأملی فوراً بمحاسبه می پردازد و آلات و ادوات هول انگیز جنگی را چندین و چند برابر می کند. ولیکن استرابون^۷ فرزانه دانشمند به یقین می گوید که کشتیهای که مردم کم فرهنگ پونتوس و سی زیای اصغر برای راهزنی در دریاها بکار می بردند گنجایش بیست و پنج الی سی نفر را بیش نداشت. پس مسلماً می توان گفت که عدد مردان جنگی که بقصد نبرد عازم سفر شدند حداکثر پانزده هزار تن بوده است. دریای

۱ - Propontis - ۲ - Apolloniates - ۳ - Rhyndacus - ۴ - Heracba - ۵ - Euxine

نام قدیم دریای سیاه ۶ - دانشمند جغرافیادان یونانی که شاید از سال ۶۳ قبل از میلاد تا سال ۲۴ بعد از میلاد زندگی میکرده است.

اوگزين مانعی بزرگ بود و ایشان که تاب تحمل این مانع را نداشتند کشتیها را در مسیر خطرناکی هدایت کردند یعنی در آن قسمت از بسفر که از سیمیریوس^۱ شروع می شود و در تراس پایان می پذیرد. وقتی که تقریباً بمیان تنگه رسیدند ناگهان بر اثر تندبادی دوباره بمدخل آن رانده شدند تا آنکه روز بعد بادی موافق وزیدن گرفت و ایشان را در چند ساعتی بدریای ساکن و آرام پروپونتس رسانید که در واقع دریاچه ای بیش نیست. پانهادن در جزیره کوچک سی زیکوس همان بود و ویران گشتن این شهر شریف باستانی همان. آنگاه از سی زیکوس خارج شدند و از طریق هلس پونت که تنگ راهیست، از خم اندر خم فواصل میان جزائر بیشماری که در سراسر دریای اژه پراکنده است بوسیله کشتی گذشتند. این قوم جنگجو ناچار بیاری و مددکاری اسیران و فراریان نیاز فراوان داشته اند که کشتیهای ایشان را هدایت کنند و حملاتشان را در سواحل یونان و آسیا راهبری نمایند. آخرالامر کشتیهای گتها در بندر پیروس لنگر انداخت که تا آتن پنج میل فاصله دارد و مردمش کوشیده بودند تا برای دفاعی سخت آماده باشند. کلئوداموس^۲، یکی از مهندسانی که بفرمان امپراطور استخدام شده بود تا برای ایستادگی در برابر هجوم قوم گت در شهرهای ساحلی استحکاماتی بسازد، هم اکنون شروع کرده بود بمرمت دیوارهای کهنه ای که پس از سیلا^۳ همچنان خراب مانده بود. ولیکن از هنر و کوشش او فایده ای حاصل نیامد و قوم بی فرهنگ گت مالک و خداوندگار مقرر هنر و موطن عرائس نه گانه شعر و علم و ادب شدند. اما در همان وقتی که فاتحان عنان اعتدال را رها کرده بیغماگری پرداختند و راه افراط پیمودند کشتیهای ایشان که در بندر پیروس آرمیده بود و چند نفر مستحفظ بیش نداشت ناگهان و بخلاف انتظار گرفتار حمله د کسی پوس^۴ دلاور شد. د کسی پوس که هنگام غارت آتن با کلئوداموس مهندس از آن شهر گریخته بود بشتاب گروهی از افراد داوطلب، هم سرباز و هم روستائی را گرد هم جمع آورد و از کسانی که کشور او را گرفتار مصائب کرده بودند اندکی انتقام گرفت.

اما این عمل دلاورانه که ممکنست در دوران انحطاط آتن به نام شهر رونقی بخشیده باشد، روح بی‌باك مهاجمان شمالی را ابدآ آرام نکرد بلکه باعث خشم ایشان شد و در همین وقت آتش جنگ در همه نواحی یونان شعله‌ور گردید شهر طیبیت^۱ و آرکوس^۲ و کورینت^۳ و اسپارت که در ایام پیشین باهم جنگهائی کرده بودند مهم و فراموش ناشدنی، اکنون قادر نبودند که سپاهی فراهم آورند یا حتی از استحکامات ویران گشته خود دفاع کنند. نائره جنگ بری و بحری از آخرین حد شرقی سونیوم^۴ منتشر شد و بساحل غربی اپیروس رسید. قوم گت هم اکنون چندان پیش رفته بودند که سواد ایتالیا نمودار بود، و نزدیک شدن چنین خطری عظیم گالینوس کاهل تن‌آسان را از خواب خوش عیش و عشرت بیدار کرد. امپراطور شخصاً مسلح بسلاح جنگ در برابر دشمن نمایان گردید، و چنان می‌نماید که حضور وی از حرارت دشمن کاست و در صفوف او تفرقه افکند نولوباتوس^۵ رئیس قبیله هرولی تن بتسلیم شرافتمندانه در داد و با گروه کثیری از هموطنان خود بخدمت رم پیوست و بمقام شریف کنسولی منصوب و بزیور منصب آراسته گردید، زیوری که هرگز تا آن زمان بدست یک تن از اقوام کم‌فرهنگ نجس نگشته بود. گروه کثیری از گتها که از خطرات و مشقات این سفر ملال‌آور بیزار شده بودند به می‌زیا^۶ حمله‌ور شدند به این نیت که به قدرت زور از دانوب بگذرند و بمساکن خود در اوکراین برسند. ولیکن در همین وقت میان سرداران رومی نفاق افتاد و این نفاق راه گریز را بر روی بیگانگان گشود. باقی‌مانده لشکر مخرب گت به عزم بازگشت به کشتی درنشتند و در ضمن عبور از هلس پونت و بسفر در مسیر خود سواحل ترووا^۷ را غارت کردند، شهری که هم نام آن را زنده جاویدان کرده‌است و شاید پس از آنکه یاد فتوحات قوم گت از خاطرها محو شود این نام هنوز زنده باشد. لشکر گت بمجرد اینکه خود را در دریای اوگزین از خطر ایمن یافتند در آنکیالوس^۸ واقع در تراس نزدیک کوهپایه جبل هیموس^۹ از کشتی پیاده شدند، و پس از زحمات بسیاری

Naulobatus - ۵	Sunium - ۴	Corinth - ۳	Argos - ۲	Thebes - ۱
Mount Haemus - ۹	Anchialus - ۸	Troy - ۷	Maesia - ۶	

که کشیده بودند بمراد دل از آبهای گرم نافع و لذت بخش انکیالوس استفاده کردند. بقیت سفر دریائی کوتاه بود و آسان. چنین بود پست و بلند حادثه در سومین و بزرگترین سفر دریائی قوم گت و چگونه دسته پانزده هزار نفری مردان جنگی بارگران خسارات جانی و تفرقه و پراکندگی را نیز تحمل کردند (که نتیجه اقدام متهورانه ایشان بود) شاید در خیال نیز آسان ننماید. از شمار این مردان بواسطه کشته شدن و کشتی شکستگی و تأثیر هوای اقالیم گرم بتدریج می کاست اما گریختگان از جنگ و دسته های راهزنان تازه نفس بصفوف ایشان می پیوستند و گرد لوای غارتگری جمع می آمدند. گذشته از اینها گروه کثیری از بردگان فراری نیز که غالباً از نژاد آلمانی یا سارماتی بودند با اشتیاق فراوان به امید آزادی و انتقام از فرصت استفاده می کردند و بالشکر گت می پیوستند. در این نبردها سهم بزرگتری از خطر و افتخار متعلق به قوم گت بود، ولیکن طوائفی که در تحت لوای این قوم می جنگیدند در تواریخ ناقص آن عصر گاهی مشخصند و زمانی بکلی باهم مشتبّه، و چون چنان مینمود که کشتیهای قوم گت همه از مصب رود تانائیس^۱ بیرون می آیند غالباً همه این گروه مختلط را به اسم مبهم ساکائی می خواندند که بگوش بسیار آشنا بود.

در مصائب بزرگی که بر بنی نوع بشر می گذرد، مرگ یک تن را هر قدر که مقامش منیع و ویرانی یک عمارت را هر چند که شهره آفاق باشد بدیده بی اعتنائی می نگرند و بدان توجهی نمی کنند. با این همه فراموش نمی توان کرد که معبد دیانا در افه سوس که پس از هفت مصیبت عظیم هربار باشکوه و جلالی افزونتر از پیش از نوسربرافراشته بود عاقبت در سومین هجوم قوم گت از طریق دریا، بدست ایشان طعمه آتش گردید. هنر یونان و ثروت آسیا بیاری هم این بنای با ابهت مقدس را برپا کرده بودند. عمارت معبد متکی بصد و بیست و هفت ستون مرمرین بسبک معماری ایونیکی بود که آنها را پادشاهان پرهیزکار به رسم تحفه اهداء کرده بودند و هرستون شصت پا ارتفاع داشت.

محراب معبد بمجسمه‌هائی مزین بود همه شاهکار پراکسی‌تی‌لیز^۱ که شاید داستان تولد فرزندان ربانی لاتونا^۲، و پنهان شدن آپولون پس از کشتن سیک‌لوپها^۳، و رحم و شفقت باکوس^۴ با طایفه مضمحل شده آمازون^۵، همه را از افسانه‌های برگزیده محلی اقتباس و انتخاب کرده بود. با اینهمه طول معبد افسوس فقط چهارصد و بیست و پنج پا بود یعنی دوثلث طول کلیسای اعظم سن پیر در رم. نسبت ابعاد دیگر معبد دیانا به سایر ابعاد بنای رفیع و اعلای سن پیر که ساخته معماری جدید است از دوثلث نیز کمتر بود. بازوان گشاده صلیب‌های مسیحیان وسعتی می‌خواهد بسیار فراختر از معابد مستطیل شکل بت‌پرستان، و اگر به بی‌باکترین معماران ایام باستانی گفته می‌شد که گنبدی در هوا برافرازند به اندازه و ابعاد گنبد پانتئون^۶ بی‌شک ایشان می‌رسیدند و هراسناک می‌شدند. معبد دیانا یکی از عجائب دنیا و برانگیزاننده حس اعجاب و ستایش بود، و امپراطوریهائی از قبیل امپراطوری ایران و اسکندر و روم که یکی پس از دیگری سیادت و فرمانروائی یافتند آن را مکانی محترم و مقدس شمرده و برشکوه و جلالش افزوده بودند. ولیکن اقوام بی‌فرهنگ سواحل بالتیک ابداً میلی و رغبتی به هنرهای جمیل نداشتند و اوهم دهشت انگیز دین بیگانه را پست و حقیر می‌شمردند.

از واقعه دیگری حکایت کرده‌اند مربوط به این مهاجمات که بظن درست یکی از فضیلات اخیر آن را برسبیل تفنن در فکر خود ساخته و پرداخته است و اگر چنین نبود این واقعه قابل توجه می‌بود. و اما آن حکایت: چنین گفته‌اند که در غارت شهر آتن گتها همه کتابها را در یک‌جا جمع آورده و در کار آتش زدن آنها بودند تا جسد علم و دانش یونانی را خاکستر کنند که یکی از رؤسای

۱ - Praxiteles مجسمه ساز یونانی که در قرن چهارم قبل از میلاد می‌زیست Latona - ۲

در اساطیر رم قدیم نام مادر آپولون و دیانا بوده است. ۳ - در اساطیر یونان قدیم Cyclops

نام طایفه‌ای از غولان ساکن سیسیل بوده است که یک چشم در وسط پیشانی داشتند. ۴ - Bacchus

خدای شراب و عیش نوش ۵ - Amazon در اساطیر یونانی نام زنان دلاور است از قومی که

ظاهراً در سارمات نزدیک دریای سیاه می‌زیستند. ۶ - Pantheon

قوم که از برادران خود تدبیر و فرهنگ بیشتر داشت ایشان را از اندیشه این کار منصرف کرد بازکر این دلیل بسیار حکیمانه که تا زمانی که یونانیان معتاد بمطالعه کتاب باشند همت بچنگ نگمارند ! استدلال این نصیحت گوی مدبر (اگر صحت این داستان را تصدیق کنیم) استدلال نادان مردی از قومی بی فرهنگ بود زیرا در میان متمدن ترین و نیرومندترین ملل انواع نبوغ ها همه تقریباً در یک زمان آشکار شده اند ، و عصر علم معمولاً با عصر قدرت جنگی و فتح و ظفر قرین بوده است .

لشکرکشی ایرانیان به ارمنستان : اسیرشدن والرین

د - پادشاهان جدید ایران اردشیر و پسرش شاپور بر سلسله پادشاهان اشکانی غلبه کرده بودند . در میان سلاطین بسیاری که از این قوم کهن بودند تنها خسرو پادشاه ارمنستان جان خود و استقلال خویشتن را حفظ کرد . وی بیاری قدرت طبیعی کشور خود ، و مددکاری ناراضیان و فراریانی که بدرگاه او پناه می بردند و به استظهار اتحادش با رومیان و بیش از همه بنیروی شجاعت خود از خویشتن دفاع کرد . در جنگی که سی سال دوام یافت خسرو پادشاه ارمنستان هرگز شکست نخورد و عاقبت بدست فرستادگان شاپور ، پادشاه ایران بقتل رسید . ساتراپها یا حکام وطن پرست ارمنستان که مدافع آزادی و حیثیت سلطنت بودند از رم بتمنا خواستند که از تیرداد وارث قانونی تاج و تخت ، حمایت کند . ولیکن فرزند خسرو کودکی زبان بسته بیش نبود و متحدین ارمنستان دور بودند و پادشاه ایران در رأس سپاهی عظیم که مقاومت در برابر آن امکان پذیر نبود به مرز آن کشور نزدیک میشد . وفاداری خدمتگاری باعث آمد که جان تیرداد خردسال ، این امید آینده وطن ، از مرگ برهد . ارمنستان بیش از بیست و هفت سال از متصرفات شاهنشاهی بزرگ ایران و با آن مخالف بود . شاپور که با این فتح آسان شاد و سرخوش گشته بود با کمال تهور و به اتکاء پریشانی و اضطراب و انحطاط رم ، پادگانهای نیرومند کاره^۱ و نیز بیس^۲ را مجبور به تسلیم کرد و در طرفین رود فرات ویرانی ببارآورد و دهشت برانگیخت .

از دست دادن یکی از مرزهای مهم ، و سقوط کشوری که متحد طبیعی و وفادار روم بود ، و پیشرفت سریع مقاصد شاپور ، اثری عظیم در روم نمود زیرا که اینها همه موجب احساس ننگ و خطر بود . والرین^۱ امپراطور روم خویشتن را باین خیال خام می‌فریفت که پاسداری نواب او حراست رن و دانوب را کفایت می‌کند ، و برآن شد که خود با وجود کبر سن شخصاً برای دفاع از فرات بدانجا لشکر کشد . در مدتی که وی از آسیای صغیر می‌گذشت ، جنگهای دریائی قوم گت متوقف گشته و این متصرفه مصیبت زده از آرامشی موقت و کاذب برخوردار بود . والرین از فرات گذشت و با پادشاه ایران در نزدیکی دیوارهای شهر ادسا^۲ مقابل شد و سخت شکست خورد و شاپور وی را به اسارت گرفت . جزئیات این واقعه بزرگ مبهمست و آن را بوضعی ناقص شرح داده‌اند با اینهمه از پرتو ضعیفی که نمودار است میتوان به سلسله حوادثی پی برد که دلالت میکند بر خطا و بی تدبیری امپراطور روم و مصائبی که وی بحق بدانها گرفتار آمد . والرین به مارسیانوس^۳ ، رئیس گارد پريتوري ، اعتماد بی‌چون و چرا داشت و این گماشته نالایق کاری جز این نکرد که اتباع ستم کشیده خداوندگار خود را از او بترساند و دشمنان روم را بتحقیر و تخفیف وی برانگیزاند . بر اثر اندرزهای سوء و رأی بی‌ارزش او ، سپاه امپراطور باشتباه گرفتار وضعی شد که نه دلاوری و نه مهارت در فنون جنگی هیچ کدام ایشان را بکار نیامد . رومیان جدوجهد بسیار نمودند تا صفوف لشکر ایران را بشکنند و از میان آنها عبور کنند ولیکن ایرانیان حمله رومیان را دفع کردند و بسیاری از ایشان را کشتند و شاپور که اردوی دشمن را با لشکری بزرگتر از لشکر روم محاصره کرده بود باپردباری تمام پایداری نمود تا شیوع روز افزون قحط و وبا ضمان پیروزی او گردید . در میان افواج رومی بخلاف اصول انضباط زمزمه‌ای تهمت‌آمیز آغاز شد که والرین مسبب همه این بدبختیهاست ، و سربازان به نافرمانی قیام کردند و

۱ - Valerian ۲ - Edessa شهری قدیم در بین‌النهرین که در محل اورفای امروزی در ترکیه قرار

داشته است . ۳ - Marcianus

خواهنده تسلیم فوری شدند. مبلغ گزافی پول طلا تقدیم شد تا ایران بافواج رومی رخصت عقب‌نشینی ننگ‌آمیز بدهد. پادشاه ایران که به برتری قوای خود واقف بود بتحقیق تمام پول را رد کرد، اما فرستادگان امپراطور را نگاهداشت و لشکر خود را بصفوف منظم و موافق قوانین جنگ تا پای دیوار اردوگاه رومیان پیش برد و اصرار ورزید که با شخص امپراطور مذاکره کند. والریان از بیچارگی جان خود و حیثیت مقام سلطنت را بامید شرافتمندی دشمن بدست وی سپرد. ولیکن ملاقات با شاپور بوضعی خاتمه یافت که انتظار میرفت. امپراطور را به اسارت گرفتند و سربازان حیرت زده‌اش اسلحه خود را تسلیم کردند. درچنین وقتی که پیروزی نصیب او گشته بود غرور و تدبیر جنگ شاپور را برآن داشت که درجای والریان کسی را بر تخت سلطنت بنشانند که بکلی مطیع رأی او باشد. سیری‌یادیز^۱، فراری گمنامی از انتاکیه که به انواع مفسدآلوده بود، برای ننگین کردن حیثیت سلطنت روم انتخاب شد، و درچنین وضعی محال بود که اراده فاتح ایرانی بتحسین و آفرین لشکر اسیر روم تأیید نشود هرچند که تأیید ایشان از سریزاری و نفرت بود.

بنده خدمتگزاری که امپراطور شده بود به اشتیاق تمام می‌خواست که از طریق خیانت به وطن به‌الطاف خداوندگار خویشتن مطمئن شود، پس با شاپور از فرات عبور کرد و از طریق کال‌سیس وی را بپایتخت مشرق رهنمون گردید. حرکت سواره‌نظام ایرانی چندان سریع بود که، اگر قول مورخ خردمندی را باور کنیم، شهر انتاکیه بحمله ناگهانی لشکر شاپور گرفتار آمد در وقتی که انبوه مردم کاهل آن محو تماشای تفریحات سیرکی بودند. عمارات عالی و مجلل انتاکیه اعم از شخصی و عمومی را غارت یا ویران کردند و جمعیت کثیر آن را یا از دم تیغ گذراندند یا به اسیری بردند. مشیئت کاهن بزرگ^۲ اساسیل ویرانی و هلاک را اندک زمانی متوقف کرد. وی ملبس بلباس فاخر خاص کاهنان در رأس جمع کثیری از روستائیان متعصب که سلاحی جز فلاخن نداشتند در برابر

سپاه ایران ظاهر شد تا از خدای خود و ملک و مال خود دفاع و دست نامقدس پیروان زردشت را از آن همه دور کند. اما ویرانه های شهر طرسوس^۱ و شهرهای بسیار دیگر دلائلیست غم انگیز در اثبات این مطلب که بجز این یک مورد استثنائی هیچ چیز پیشرفت سپاه ایران را متوقف نکرد، حتی فتح سوریه و سی‌لی‌سیه^۲. گذرگاههای تنگ جبال توروس^۳ موضعی مساعد بود برای مقابله با لشکر مهاجمی که قدرتش همه از سواره نظام بود و جنگیدن در کوهستان به زیان او ولیکن رومیان این مواضع مساعد را ترك کردند و شاپور را گذاشتند تا قیصریه را که پایتخت کاپادوکیه^۴ بود محاصره کند. هرچند که این شهر از جهت اهمیت در مرتبت دوم بود گمان می‌کردند که چهارصد هزار جمعیت داشته باشد. دموستن در این محل فرمان دهنده بود، نه بمأموریت از جانب امپراطور بلکه داوطلبانه و برای دفاع از زادگاه خود، و دیر زمانی عمل تقدیر را بتأخیر افکند و چون سرانجام طبیعی نابکار به قیصریه خیانت نمود دموستن صفوف ایرانیان را شکافت و از میانشان گذشت با آنکه به لشکر ایران فرمان داده شده بود که سخت بکوشند تا او را زنده اسیر کنند. به این طریق رهبر دلاور از ید قدرت دشمن گریخت، دشمنی که ممکن بود وی را به سبب سرسختی و دلیریش مجازات کند یا به پاداش این دوعزیز و محترمش بدارد. ولیکن هزاران تن از هموطنان وی مشمول قتل عام شدند، و شاپور متهمست به رفتار سنگین دلانه با اسیران جنگی و ظلم و بی‌رحمی قساوت آمیز. شک نیست که شاپور را باید معذور داشت به سبب خصومت ملی و عجز از انتقام جوئی و خفتی که پیش از این از رومیان کشیده بود. اما بروی هم از آنچه نوشته‌اند بیقین می‌دانیم که پادشاهی که در ارمنستان با سیمای خوش قانون‌گذاری مشفق و مهربان جلوه گر شده بود در نزد رومیان با هیئت عبوس فاتحی قهار نمودار گردید، و چون از استقرار

۱ - Tarsus شهری قدیم که در جنوب ترکیه امروزمین قرار دارد و مولد پولس مقدس بوده است

۲ - Cilicia کشوری از متصرفات روم قدیم واقع در جنوب شرقی آسیای صغیر. ۳ - Taurus سلسله

جبال در جنوب ترکیه. ۴ - Cappadocia کشوری قدیم از متصرفات روم واقع در جنوب مرکزی آسیای صغیر.

حکومتی پایدار در امپراطوری روم نومید شد جزاین چیزی نخواست که بعد از رفتنش بیابانی قفر برجای گذارد و مردم متصرفات روم و خزائن و ذخائر آنها را با خود بایران منتقل کند.

هنگامی که مشرق بشنیدن نام این پادشاه برخورد می‌لرزید تحفه‌ای به پیشگاه شاپور آوردند که بزرگترین پادشاهان را نابرازانده نبود و آن قطار شتری انباشته بکالاهای گرانقیمت کمیاب بود. با این هدیه گرانبها مراسله‌ای همراه بود بالحنی آمیخته به احترام اما نه چاکرانه از جانب اودناتوس^۱ یکی از شریفترین سناتوران تدمر^۲. فاتح مغرور پرسید «این اودناتوس کیست که جرأت آورده است چنین گستاخانه بخداوندگار خود نامه بنویسد؟ اگر در دل امید این میپرورد که در مجازاتش تخفیفی قائل شویم پس بیاید و دست بر پشت بسته درپای تخت ما بروی درافتد، و اگر تردید و تأمل کند بلای ناگهان برسرش نازل خواهد شد و بر همه قومش و کشورش»، و فرمان داد که هدایا همه را در رود فرات بریزند. سناتور پالمیرائی بوضع گرفتار آمده بود بسیار سخت و خطرناک، اما نومیدی خطر قوای نهفته در روح او همه را یک‌باره به کوشش گماشت. وی با شاپور مقابل شد مسلح و آماده از برای جنگ، با لشکری کوچک که از دهکده‌های سوریه و از میان خیمه‌نشینان بیابانها جمع آورده و از روح دلاوری خود در ایشان دمیده بود. وی با این لشکر در پیرامون سپاه ایران در حرکت بود و هنگام عقب‌نشینی مزاحم آن، و مقداری از هدایای گرانبها را بیغما برد و چیز دیگری را نیز که از هر گنجینه‌ای گرانبهاتر بود یعنی چند تن از زنان شاهنشاه را. عاقبت پادشاه ایران ناچار شد که از فرات بگذرد و در عبور او علائم شتابزدگی وی نظم‌اندکی مشهود بود. با این اقدام تهور آمیز اودناتوس پایه‌های شهرت و توفیق و کامروائی خود را در آینده بنانهاد. عظمت و سیادت رم که پایمال فاتح ایرانی شده بود، اکنون بدست سورئی یا عربی از مردم پالمیرا از خطر برکنار ماند.

۱ - Odenathus ۲ - این شهر را اروپائی‌ان پالمیرا Palmyra می‌خوانند.

زبان تاریخ که غالباً چیزی نیست جز آلتی برای تملق گفتن و بیان نفرت و خصومت کردن، شاپور را سرزنش می‌نماید چرا که وی از حقی که به سبب فتح بدو تعلق می‌گرفت سوءاستفاده کرد. می‌گویند که شاپور والریان را ملبس به خلعت ارغوانی سلطنت و بسته بزنجیر در معرض تماشای انبوه خلایق قرار داد تا منظره عزت بذلت در افتاده را پیوسته مجسم کند، و نیز گفته‌اند که هروقت پادشاه ایران می‌خواست که سوار براسب شود پابرگردن امپراطور روم مینهاد و با وجود ملامت متحدانش که بکرات وی را اندرز می‌دادند که پست و بلند روزگار را فراموش نکند و از بازگشت قدرت روم بترسد و اسیر بزرگ جاه خود را ضمان صلح قرار دهد نه در معرض وهن و دشنام، شاپور همچنان در عزم خود پایدار ماند و نرم نشد. هنگامی که والریان در زیر بار ننگ و غم جان سپرد پوست او را از کاه انباشتند و درست بصورت انسان زنده درآوردند و آن را سالیان دراز در مشهورترین معبد ایران نگاهداشتند و این جسد انباشته از کاه یادگار پیروزی بود، یادگاری بمراتب واقعی‌تر از آنهمه مجسمه برنز و مرمر که رومیان برپا می‌کردند و ساخته فکر خویشتن بین ایشان بود. این داستان هم عبرت آموز است و هم غم‌انگیز ولیکن در صحت آن تاحدی شک و تردید هست. نامه‌هایی هنوز در دست هست از سلاطین مشرق به شاپور که مجعول بودن آنها واضحست و آشکارا و تصور پذیر نیست که حتی پادشاهی حسود و غیور به پیکر بی‌جان دشمن خود اهانت نماید و باین طریق مقام منبع سلطنت را در ملاء عام خوار و خفیف کند. درست معلوم نیست که در ایران بر والریان شوریده بغت چه گذشت اما لااقل این را یقین می‌دانیم که اوتنها امپراطور رومی بود که بدست دشمن افتاد و جانش درنومیدی اسارت فرسود و عمرش هم در این حال بسرآمد.

گالینوس امپراطور که مدت مدیدی سختگیریها و سلامتهای پدر و همکار خود را تحمل کرده و طاقتش بپایان رسیده بود به شنیدن خبر مصائبی که بر

۱ - یکی از این مراسلات از آرتاوازدس پادشاه ارمنستانست. چون ارمنستان در آن وقت از تصرفات ایران بود پس این پادشاه و کشورش و نامه‌اش همه باید مجعول باشند.

والریان گذشته بود درنهان خوشحال شد و اظهار تأثیری ننمود و گفت « من میدانستم که پدرم فاناست و چون رفتار او براننده شجاعان بوده است پس خشنودم » مردم رم از آنچه بر پادشاهشان گذشته بود غمگین بودند و در مرگ اوسوگوار. ولیکن درباریان برده صفت خشونت فرزند بی عاطفه او و خونسردی و نامهربانیش را می ستودند و آن را نشان کمال متانت و بردباری قهرمانی صابر و خویشتن دار می دانستند . بسیار مشکست وصف کردن سبک خلقی و تلون مزاج گالینوس و بی وفائی او را و بمحض اینکه وی تنها مالک امپراطوری روم شد این خصائص اخلاقی همه عنان گسسته ظاهر و آشکار گردید . بهرفنی که دست میزد گالینوس بمدد نبوغ فعال خود در آن موفق می شد مگر در دوفن مهم جنگ و حکومت . وی درچند علم عجیب و غریب و بی فایده استاد بود ، و خطیبی فصیح زبان بود ، و شاعری خوش قریحه و باغبانی ماهر و آشپزی استاد و پادشاهی سفله طبع بود . هنگامی که امور مهم دولتی توجه و حضور وی را ایجاب میکرد گالینوس یا مشغول مذاکره با پلوتی نوس^۱ حکیم بود ، یا وقت خود را برسر لذات بیهوده فسق و فجور تلف و یا خویشتن را مهیای مراسم خاص میکرد از برای ورود در سلک پیروان مذاهب و معتقدات اسرارآمیز یونانیان ، یا می خواست که درمحکمه عالی عدالت که مقرش بر فراز آریوپا گوس^۲ در شهر آتن بود بخواهش و تمنا برای خود مقامی بدست آورد . درفراهم آوردن اسباب شکوه و جلال ظاهر چندان اسراف می نمود که عمل او خلق تهیدست را می آزد ، و تشریفات رسمی موبکبهای پیروزی او سخریه بود و حس شرمندگی عمیقی در ضمیر مردم پدید می آورد . خبر مکرر لشکرکشیهای بیگانگان و شکستها و شورشها را گالینوس با تبسم بی التفاتی می شنید ، و مصنوعی خاص از میان دیگر مصنوعات کشوری از دست رفته را باحتقار به مثل ذکر می کرد و به بی مبالاتی می پرسید که اگر کتان مصری یا منسوج اراسی^۳ به رم نرسد آیا رم زیان می برد ؟ اما با اینهمه چند لحظه کوتاهی

۱ - Plotinus ۲ - Arcopagus تپه ای در مغرب اکروپولیس در آتن قدیم که محل جلوس هیئت عالی قضات بود .
 ۳ - Arras شهری در فرانسه

در زندگی گالینوس بمیان آمد که وی از خسارتی تازه سخت خشمگین گردید و ناگهان به هیئت سربازی بی باک و ستمگری خونخواهر جلوه گر شد، اما چون از خونریزی سیرویا از مقاومت خسته می گردید کم کم در سستی و بطالتی که خوی طبیعی او بود فرو می رفت.

در وقتی که عنان سلطنت را گالینوس چنین بسستی در دست داشت تعجب نکنیم که در هر متصرفه ای جمع کشیری غاصب ناگهان بمخالفت با فرزند والریان قیام کردند. محتملست که نویسندگان تاریخ اگوستوسی به انگیزش نیروی ابتکارآمیز اندیشه بر آن شدند که سی تن از غاصبان رومی را با سی تنی مقایسه کنند که انجمن شهر آتن متشکل از ایشان بود و این عدد مشهور کم کم عنوانی برای غاصبان بیدادگر روم شد. اما از هر جهت که بنگریم این مقایسه بکلی باطل و ناقص است. چه شباهتی میتوان یافت میان گروه سی تنان که باتفاق در یک شهر بیدادگری می نمودند و گروه نامعینی از دشمنان که هریک مستقلا و در فواصل نامرتب یکی پس از دیگری در سراسر قلمرو گسترده امپراطور روم باوج قدرت می رسیدند و آنگاه ساقط می شدند. از این گذشته در جمع غاصبان رومی عدد سی را بهیچ روی کامل نمیتوان کرد مگر آنکه زنان و کودکانی را که بلقب «امپراطور» مفتخر شدند نیز در حساب آوریم. در دوران سلطنت گالینوس باوجود آشفته گی و پریشانی اوضاع فقط نوزده نفر دعوی سلطنت کردند. در مشرق سیریادیز^۱، ماکریانوس^۲، بالیستا^۳، اودناتوس^۴، و زنوبیا^۵. در گال و سایر متصرفات غربی پست هوموس^۶، لولیانوس^۷ و یکتورینوس^۸ و مادرش ویکتوریا^۹، و ماریوس^{۱۰} و تتریکوس^{۱۱}. در ایلیریوم و اطراف دانوب اینجی نوئوس^{۱۲}، رجی لیانوس^{۱۳} و اوریلوس^{۱۴}، در پونتوس ساتورنی نوس^{۱۵}. در ایزوریا تربلی یانوس^{۱۶}، در تسالی پیزو^{۱۷}، در آکائیا والنز^{۱۸}، در مصر امیلیانوس^{۱۹} در افریقا سل سوس^{۲۰}. وصف وقایع بی اهمیت و زندگی و مرگ هریک از اینان

Posthumus - ۵	Zenobia - ۴	Balista - ۳	Macrianus - ۲	Cyriades - ۱
Ingenus - ۱۰	Tetricus - ۹	Marius - ۸	Victorinus - ۷	Lollian - ۶
Trebellianus - ۱۴	Saturninus - ۱۳	Aureolus - ۱۲	Regillianus - ۱۱	
Celsus - ۱۸	Aemilianus - ۱۷	Valens - ۱۶	Piso - ۱۵	

کاری پرزحمت خواهد بود که در آن نه ثمر لذتست و نه میوه معرفت ، و همین بس که در خصائص کلی ایشان اندکی غورکنیم ، خصائصی که بیش از همه اوضاع آن ایام و رفتار و حالات این مردان و دعویهای ایشان و اغراض و نیاتشان و آخر و عاقبت کارشان و نتایج هلاکت بار غاصبگری ایشان را برما آشکار میکند .

نکته ای هست چندان که باید بر همه معلوم که عنوان ننگین «ستمگر» را پیشینیان غالباً در وصف کسانی بکار میبردند که سلطنت را از طرق غیر قانونی بدست می آوردند و هیچ اشارتی بسوء استفاده از قدرت در این کلمه مستتر نبود . چندتن از مدعیان سلطنت که علم طغیان به مخالفت با گالینوس امپراطور برافراشتند مثل بارز تقوی و فضیلت بودند و تقریباً همه از لیاقت و نیرومندی بهره وافر داشتند . ایشان بعلت کفایت و کاردانی در نزد والریان مقرب گشته و کم کم به مهمترین مقامات در سپاه روم رسیده بودند . فرماندهانی که لقب «اگوستوس» را اختیار کردند یا بواسطه قدرتشان در رهبری سپاه و رعایت انضباط شدید در نزد سربازان محترم ، یا بواسطه دلاوری و پیروزی در جنگ مورد تحسین ، یا بسبب سخاوت و گشاده دستی محبوب ایشان بودند . میدان جنگ و پیروزی غالباً صحنه انتخاب این فرماندهان بود . حتی ماریوس اسلحه ساز که در میان داوطلبان سلطنت حقیرترین ایشان بود ، به دلاوری و بی باکی و نیروی بی مانند و امانت و صراحت لهجه مشخص و ممتاز بود . حرفه اخیر او بحقیقت حرفه ای پست بود و هنگام ترفیع وی بمقام سلطنت موجب سخریه شد ولیکن اصل و نسبش کمتر از اکثر رقیبانش نبود که همه روستائی زاده بودند و سربازی به صف سپاهیان روم پیوسته بودند . در روزگار آشفتگی هر نابغه فعالی جایی را که طبیعت برای وی مقرر داشته است خود بسعی خویشتن می یابد ، و در ایام پیکار هنر جنگاوری راه وصول بافتخار و عظمت را بدلاوران می نماید . از نوزده تنی که سلطنت را بغصب گرفتند فقط تتریکوس سناتور و پیزو از بزرگزادگان بودند . خون نوما از عروق بیست و هشت نسل گذشته و در رگهای کال فورنیوس پیزو جاری گشته بود و او به سبب وصلت زنان دودمان خود با خاندانهای دیگر

نهادن مجسمه‌های کراسوس و پمپی کبیر را درخانه خود حق خویشتن می‌دانست. نیاکان او بکرات بدریافت القاب و مناصبی که اعطاء آنها در ید قدرت دولت روم بود مفتخر می‌شدند، و از میان خاندانهای قدیمی روم فقط خاندان کال-فورنیوس^۱ بود که از مظالم قیصره جان بدربرد. سجایای شخصی کال فورنیوس رونقی تازه به دودمان او داد. والنز غاصب، که بفرمان او پیرو را کشتند، با ندامت شدید اعتراف کرد که دشمن نیز باید تقوی و پرهیزکاری پیرو را محترم شمرده باشد. باآنکه پیرو سلاح براگرفت و به مخالفت با گالینوس قیام کرد و کشته شد سنا به رخصت رادسردانه امپراطور مقرر داشت که خاطره عصیانگری چنین با فضیلت و پرهیزکار را به افتخارات خاص فاتحان پیروزمند بیارایند.

نائبان والریان سپاسگزار او بودند و محترمش می‌داشتند ولیکن خدمتگزاری فرزند بی‌کفایت و کاهل و تن‌آسان او را در خور شأن خود نمی‌دانستند. تخت سلطنت روم متکی به اصول وفاداری و درست عهدی نبود و خیانت در حق چنین پادشاهی را بسهولت ممکن بود که نشانه وطن پرستی و دولت دوستی بشمرند. با اینهمه اگر به انصاف و بی‌غرضی در روش این غاصبان تأمل کنیم برما آشکار می‌شود که ایشان غالباً از ترس مجبور به تمرد و شورش می‌شده‌اند و جاه‌طلبی کمتر ایشان را به قیام برمی‌انگیخته است. اینان از بدگمانی گالینوس خونخوار سخت بیمناک بودند و نیز از خشم و ناپایداری افواج خود. اگر محبت خطرناک سپاه روم برخلاف حزم و تدبیر ایشان را برازنده قبای ارغوانی پادشاهان اعلان می‌نمود هلاک اینان حتمی بود. پس عقل چنین حکم می‌کرد که از لذت سلطنت، هرچند که کوتاه باشد، برخوردار شدن و بخت خود را در جنگ آزمودن بهتر که در انتظار جلاد نشستن. وقتی که سربازان در میان آشوب و غوغای بسیار نشانهای قدرت فائده سلطنت را بشکار گریزنده از سلطنت اعطاء می‌کردند وی در نهان از عاقبت شومی که هردم نزدیک تر میشد غمگین بود. در روزی که ساتورنی‌نوس را بسلطنت برگزیدند وی بلسکریان خود گفت « شما زیان برده‌اید زیرا که سرداری کاردان را از کف داده و امپراطوری درست کرده‌اید بسیار عاجز و بی‌کفایت. »

ساتورنی‌نوس حق داشت که بترسد بدلیل انقلابات مکرری که اتفاق افتاد . از نوزده غاصبی که ناگهان در دوران سلطنت گالینوس ظهور کردند هیچ یک از آرامش و آسایش برخوردار نشد و بمرگ طبیعی نمرد . بمحض اینکه قبای خونین رنگ^۱ پادشاهی را بر قامت غاصبی می‌پوشاندند وی در دل پیروان خویشتن همان جاه‌طلبی و ترسی را برمی‌انگیخت که باعث قیام او خود شده بود . این غاصبان که از هرجانب گرفتار توطئه و جنگ داخلی و شورش سپاهیان بودند لرزان و هراسان بربل پرتگاه ایستاده بودند و سرانجام پس از زمانی اضطراب و نگرانی که در بعضی موارد کوتاه و در موارد دیگر درازتر بود، بیقین به قعر پرتگاه درمی‌افتادند و نیست و نابود می‌شدند . معذک مردم متصرفاتی که در قلمرو سلطنت این پادشاهان بودند و سپاهیان ایشان نیز عناوین و احترامات و تملق نثار این غاصبان می‌کردند . اما مدعای اینان که مبتنی بر عصیان و نافرمانی بود هرگز نمیتوانست بتصویب قانون یا تأیید تاریخ مؤید گردد . ایتالیا و رم و سنا در همه حال حامیان حقوق پادشاهی گالینوس بودند و تنها او را خداوندگار مطلق امپراطوری می‌دانستند . گالینوس عنایت فرمود و پیروزی سپاه اودناتوس را به رسمیت شناخت و اودناتوس بحق سزاوار این امتیاز و افتخار بود زیرا که روش او در برابر فرزند والریان همیشه آمیخته به احترام بود . سنا با تصویب عامه رومیان و رضا و تأیید گالینوس لقب اگوستوس را به این پالمیرائی دلاور اعطاء و چنان نمود که گوئی حکومت مشرق را نیز بکف با کفایت او می‌سپارد . اما او زمام حکومت را هم اکنون با استقلال تام در دست داشت چندان که گوئی حق موروثی اوست ، و بنا به وصیت وی پس از مرگش کار فرمانروائی به بیوه نامدار او زنویا رسید .

انتقال سریع و پیاپی غاصبان از کاشانه بتخت سلطنت و از تخت سلطنت بگور ممکنست که مایه تفریح خاطر حکیمی بی‌مبالا باشد ، اگر مرد حکیم

۱ - لباس سلطنتی در واقع سرخ تیره رنگ مانند خون گاونر و متعفن نیز بوده است . باکشف حشره‌ای که کچنیل نام دارد و از جسدش رنگ سرخ استخراج میشود رنگهای کنونی بمراتب بهتر از قدیم است .

بتواند در میان مصائب و بدبختی‌هایی که بر ابناء بشر روی می‌نماید همچنان بی‌مبالات بماند. انتخاب این امپراطوران متزلزل ناپایدار و قدرت یافتن و مردنشان هم به زیان ایشان بود و هم به ضرر اتباع و گروندگان ایشان زیرا که بهای ارتقاء اینان بمقام سلطنت انعامهای گزافی بود که بزور از مردم گرفته می‌شد و میان سربازان توزیع می‌گردید. این امپراطوران غاصب هر قدر که با تقوی و پرهیزگار و هر قدر که پاک نیت بودند از برای حفظ سلطنت غصبی خود بارها و بکرات بیغماگری و ظلم و ستم متوسل می‌شدند و با سقوط ایشان کشورها و سپاهیان بسیاری نیز به عواقب سقوط آنان گرفتار می‌آمدند. پس از دفع شورش اینجی‌نوئوس که در ایلیریکوم به تخت سلطنت برنشسته بود، گالینوس فرمانی صادر کرد بسیار ظالمانه خطاب به یکی از عمال خود و این فرمان هنوز موجود است. گالینوس این پادشاه ضعیف اما بی‌رحم و سنگین‌دل می‌گوید: «کشتن آن کسانی که مسلحانه قیام کرده‌اند کافی نیست زیرا که حادثه جنگ خود ممکن بود که مقصود مرا به همین کیفیت مؤثر برآورد. ضرورت حکم می‌کند که جنس نرینه را در هر سنی که باشند از بیخ برافکنی بشرط آنکه در کشتن کودکان و مردان پیر و سائلی برانگیزی که نام نیک ما را حفظ کند. بگذار تا هر آنکس که به مخالفت با من، به مخالفت با من که فرزند والریان و پدر و برادر شاهزادگان بسیارم، سخنی گفته یا اندیشه‌ای کرده است بمیرد. بیاد داشته باش که اینجی‌نوئوس را امپراطور کردند. پس ایشان را پاره پاره کن، بکش و با تبر قطعه قطعه کن. من این را بدست خویشتن برای تو مینویسم و می‌خواهم که تو را به آنچه خود احساس می‌کنم برانگیزانم. در آن هنگام که قوای دولت بر سر منازعات شخصی تلف می‌شد متصرفات بی‌دفاع روم در معرض تاخت و تاز هر متجاوز قرار داشت. دلیرترین غاصبان بعلت پیچیدگی کار و وضع خود مجبور بود که با دشمن مشترك همه یعنی با اقوام کم‌تمدن اروپائی پیمانهای ننگین ببندد و با خراجهای سنگین کمرشکن بی‌طرفی این اقوام یاری و مددکاری ایشان را خریداری کند و ملل مستقلی را که دشمن روم بودند در قلب امپراطوری راه بدهد.

چنین بود وضع اقوام بی‌فرهنگ و غاصبانی که در سلطنت والریان و گالینوس متصرفات روم را تجزیه کردند و امپراطوری را به پست‌ترین درجات ننگ و تباهی تنزل دادند چندانکه دوباره سربرآوردن آن از این ورطه هلاک ناممکن مینمود. ماکوشیده‌ایم که تا آنجا که با اسناد و مطالب نارسای موجود امکان دارد شرح وقایع کلی این دوران پربلا را بنظم و ترتیب و روشن و واضح بنگاریم. هنوز وقایع چندی هست که بما مدد میکند تا دورنمای دهشت‌انگیز این ایام را هرچه روشن‌تر ببینیم. این وقایع عبارتند از : ا ه - اغتشاشات سیسیل ، ب - فتنه و آشوب اسکندریه ، ج - قیام مردم ایزوریا.

ا ه - هروقت دسته‌های متعدد راهزنان ، که بر اثر موفقیت و مصون بودن از مجازات بر شمارشان افزوده است ، بجای فرار از دستگاه عدالت مملکت با آن به مخالفت برمی‌خیزند، تقریباً یقین چنین نتیجه میتوان گرفت که پست‌ترین طبقات جامعه نیز ضعف غیر عادی دستگاه حکومت را استنباط و از آن سوءاستفاده می‌کنند. موقع و موضع جزیره سیسیل چنان بود که آن را از هجوم طوائف کم تمدن حفظ میکرد. و چون خلع سلاحش کرده بودند پس نمیتوانست که از غاصبی حمایت کند. مصائب این جزیره که روزگاری آبادان و هنوز حاصلخیز بود از دست نابکارانی پست‌تر از طوائف کم‌فرهنگ برآن وارد آمده بود. جمع کثیری از بردگان و برزگران چند صباحی عنان گسسته براین کشور غارت شده فرمانروائی نمودند و خاطره جنگهای بردگان را که در ایام پیشین اتفاق افتاده بود تجدید کردند. کشاورزان در کار غارتگری یا همدستان بودند یا قربانی آن و سبب خرابی زراعت ناچار باید غارتگریهای این مردم بوده باشد ، و چون بهترین املاک سیسیل همه ملک سناتوران ثروتمند رم بود که غالباً سرزمین یکی از جمهوریهای قدیم در محدوده یکی از مزارع ایشان قرار داشت بعید نیست که این خسارات شخصی در پایتخت امپراطوری اثری نهاده بوده باشد عمیق‌تر از همه فتوحات قوم گت یا ایرانیان.

ب- بنای شهر اسکندریه براساس نقشه‌ای بود عالی که فرزند فیلیپ آن را طرح کرده و شهر را نیز هم او ساخته بود. محیط این شهر زیبا و متناسب، که در عظمت تالی رم بود و بس، پپانزده میل می‌رسید و جمعیت آن عبارت بود از سیصد هزارتن که آزاد بودند و رعیت و تابع نبودند و لااقل سیصد هزار برده. تجارت پرسود عربستان و هندوستان از طریق بندر اسکندریه به پایتخت و متصرفات امپراطوری روم میرسید. بیکاری در این شهر نبود و بعضی از مردمش بشیشه سازی اشتغال داشتند و بعضی بیافتن کتان و جمعی بساختن پاپیروس. زن و مرد و طفل و پیر و جوان همه بحرفه‌ای و صنعتی مشغول بودند، و کار حتی برای کوران و اشخاص ناقص عضو بتناسب وضع و حالشان موجود بود. ولیکن مردم اسکندریه که مخلوطی از ملل گوناگون بودند خویشتن بینی و تلون مزاج یونانیان و اوهام پرستی و سرسختی مصریان همه را در خود جمع داشتند. ناچیزترین وقایع از قبیل کمیابی موقت گوشت و عدس، غفلت در سلام و احوالپرسی، اشتباه در حفظ مراتب اشخاص در گرمابه‌های عمومی یا بحث و جدل مذهبی کافی بود که آتش انقلاب را در میان این جمعیت کثیر برانگیزد، و خشم و کین این مردم چندان شدید بود که تسکین نمی‌پذیرفت. پس از آنکه اسارت‌والریان و گستاخی پسرش قدرت قانون را مست کرد، مردم اسکندریه یک‌باره خویشتن را تسلیم شهوت خشم و کین عنان گسیخته خود کردند و مملکت بدبخت ایشان صحنه جنگی داخلی شد که باستثنای چند صلح موقت و مشکوک متجاوز از دوازده سال دوام یافت. رابطه میان محلات مختلف این شهر بلادیده منقطع و کوچه‌ها همه بخون آلوده گردید. هر بنای محکمی را بقلعه‌ای تبدیل کردند، و فتنه و آشوب نقصان نیافت تا آنکه قسمت عظیمی از شهر بکلی ویران شد بدان حد که هرگز دگرباره آبادان نگردید. یک قرن پس از این واقعه شرح داده‌اند که چگونه محله وسیع مجلل بروکیون^۱ با قصرها و موزه‌های آن و کاخهای پادشاهان و خانه‌های حکماء و فلاسفه مصر در همان ایام به وضعی درآمد غم‌انگیز و خالی از سکنه.

ج - قیام تربلی یانوس که امور سلطنت ایزوریا ، یکی از ایالات کوچک و کم اهمیت آسیای صغیر ، را بدست گرفت نتایجی عجیب و فراموش ناشدنی بار آورد با آنکه این قیام خود بی اهمیت بود . یکی از سرداران گالینوس جلال و شکوه ظاهر سلطنت تربلی یانوس را بزودی درهم شکست ولیکن پیروان وی نومید از رحم و مروت لشکر روم ، تصمیم گرفتند که خویشان را از پیمان وفاداری به امپراطور و امپراطوری خلاص کنند ، و ناگهان دوباره به راه و رسم وحشیگری بازگشتند ، رسمی که هرگز بتامسی از آن نرسته بودند . سلسله جبال طویل و گسترده توروس با صخره های عظیم و پرتگاههای عمیقش پناهگاه منیع ایشان را از خطر حفظ میکرد ، و محصول زراعتی دره های حاصلخیز آن حوائج ایشان را تأمین و خوی غارتگری اسباب تجمل را برای ایشان فراهم می آورد . باین طریق بود که مردم ایزوریا دیر زمانی با رسم و روش وحشیگری همچنان در قلب امپراطوری روم پایدار ماندند و سلاطین متعدد که یکی پس از دیگری از رام کردن ایشان بنیروی جنگ یا تدبیر عاجز مانده بودند ناچار شدند که این قوم وحشی را در قرارگاه او یعنی جائی که به عناد و استقلال در آن بسر می برد ، بوسیله برجها و باروهای مستحکم محاصره کنند . ولیکن استحکامات مذکور غالباً برای سمانعت از حملات این دشمنان خانگی کافی نبود . مردم ایزوریا کم کم بر وسعت سرزمین خود افزودند و بکنار دریا رسیدند ، و قسمت غربی سیلیسیه را که کوهستانی بود مطیع خود کردند . این ناحیه کوهستانی سابقاً مکن دزدان دریائی گستاخ بی باک بود ، و زمانی جمهوری روم ناچار شده بود که همه نیروی خود را بفرماندهی پمپی بزرگ علیه این دزدان بگمارد .

ما برحسب عادت فکری و بساده دلی نظام عالم را با سرنوشت انسان چندان بهم پیوسته می پنداریم که براین دوران تاریک و غم انگیز تاریخ بشر پیرایه هایی بسته ایم از قبیل سیل و زلزله و شهاب ثاقب و ظلمت خارق طبیعت و حوادث غیر عادی بسیار که از حوادث آینده خبر می داده است و افسانه بوده اند یا در وصف آنها غلو بسیار نموده اند . ولیکن قحطی که روی نمود و زمانی دراز

در همه جا شایع شد مصیبتی بود واقعی و سخت و نتیجهٔ محتوم ظلم و یغما گری که محصول موجود و امید حاصله‌های آینده را یکباره از میان برد. بدنبال قحط تقریباً همیشه بیماریهای مسری می‌آید که از عواقب غذای کم و ناسازگار است. ولیکن عللی جز گرسنگی باعث طاعون شد، طاعون سختی که از سال دویست و پنجاه تا سال دویست و شصت و پنج میلادی بی‌هیچ وقفه‌ای با حدت و شدت تمام در هر شهر و ایالتی و تقریباً در میان هر خانواده‌ای در امپراطوری روم سائر بود. مدتی چند در شهر رم روزانه پنج هزارتن می‌مردند و شهرهای بسیاری که از دست اقوام کم تمدن جان سلامت برده بودند بر اثر بیماری طاعون بکلی خالی از سکنه شدند.

ما را از چیزی خبر هست بسیار عجیب که شاید در تخمین و محاسبهٔ مصائب بنی نوع بشر بکار می‌آید و آن دفتری بود حاوی نام همه کسانی در اسکندریه که از غله‌ای که توزیع می‌شد حق سهمی داشتند. بموجب این دفتر معلوم شد که عدد مردمی که سابقاً چهل ساله تا هفتاد ساله بوده‌اند برابر بوده است با مجموع همهٔ مردمی که بعد از سلطنت گالینوس هنوز زنده بودند و سهمیه خود را طلب می‌کردند و سنشان چهارده سال الی هشتاد سال بود. تطبیق این حقیقت مسلم با سیاههٔ درستی که از عدد اموات در دست هست آشکارا ثابت می‌کند که بیش از نیمی از مردم اسکندریه از بیماری هلاک شده بودند، و اگر خطر انتقاد را بپذیریم و وضع سایر متصرفات روم را از وضع اسکندریه قیاس بگیریم ناچار با خود می‌اندیشیم که طاعون و گرسنگی به احتمال بسیار در چند سالی نیمی از بنی نوع بشر را از میان برده بوده است.

برگشت ورق

فصل یازدهم

زنویا و مملکت تدمر یا پالمیرا .

برگزاری مراسم پیروزی اورلیان و مرگ او .

بعد از گالینوس چندین امپراطور یکی پس از دیگری به سلطنت رسیدند و همه توانا و نیرومند بودند و بگفته گیون « سزاوار لقب پرافتخار احیاء کننده امپراطوری روم ». امپراطور جدید که نامش کلودیوس بود به اصلاح سپاه روم پرداخت و بر اثر فتح مهمی بر قوم گت فائق آمد. جانشین او اورلیان طائفه گت را در متصرفه داسیا محدود و محصور کرد و باین طریق جنگ با ایشان را به پایان رساند و لشکریان خود را از سرحد داسیا بازخواند ، آنگاه حمله قوم آلمانی را دفع و تتریکوس غاصب را که برگال و اسپانیا و بریتانیا تسلط یافته بود مغلوب کرد . بنا بگفته گیون تتریکوس در سال ۲۷۱ میلادی شکست خورد اما اکنون عقیده بر آنست که این شکست پس از سقوط زنویا و در سال ۲۷۴ اتفاق افتاد .

اورلیان^۱ بمجرد اینکه شخص تتریکوس^۲ و متصرفات وی را گرفت ، لشکر خود را به جنگ با زنویا ملکه نامبردار پالمیرا و مشرق گماشت . اروپای جدید چند زن نامی پرورده است که بارسنگین سلطنت را با سرافرازی و بلندنامی حمل کرده اند ، عصر امروزمین ما نیز بکلی از زنان شاخص و ممتاز خالی نیست . اما به استثنای سمیرامیس که درست معلوم نیست که کار مهمی انجام داده باشد زنویا شاید تنها زنیست که

بیاری نبوغ خارق العاده، بند رخوت عبیدانه‌ای را گسست که وضع زندگی آسیا و سنن و آداب آن برهمجنسان او تحمیل کرده بود. وی خویشتن را از نژاد پادشاهان مقدونیه و مصر میدانست و در زیبایی مانند جده‌اش ملکه کلوپاترا و در پا کداسنی و دلاوری از او بسی افزونتر بود. زنویا را جمیل‌ترین و نیز دلیرترین زنان دانسته‌اند. رنگ رخسارش گندم‌گون (در سخن گفتن از زنان این جزئیات بی‌ارزش بسیار مهم میشود) و دندانهایش در سفیدی چون مروارید بود و چشمان سیاه درشتش با آتشین برقی بی‌مانند می‌درخشید ولیکن لطفی و عطوفتی بسیار گیرنده و جذاب از حدت سوزندگی آن میکاست. صوت او موزون و نیرومند بود و فراست و بصارت مردانه‌اش به نیروی دانش آراسته و تقویت شده بود. وی از زبان لاتینی بی‌اطلاع نبود و لیکن زبان یونانی و آراسی و مصری همه را در حد کمال می‌دانست و خلاصه‌ای از تاریخ مشرق زمین را برای استفاده خود گردآورده بود و تحت تعلیم لونژینوس عالیمقام، با وقوف و آشنائی کامل به زیبایی اشعار و نوشته‌های افلاطون، این دورا باهم مقایسه می‌کرد.

این زن که به کمال دانش و هنر آراسته بود با اودناتوس، که هرگز منصبی نداشته و با این همه خویشتن را به سلطنت مشرق برافراشته بود، پیمان زناشوئی بست و یزودی دوست و رفیق شفیق این قهرمان دلیر شد. اودناتوس بشکار شوق وافر داشت و از آن حظ بسیار میبرد و با اشتیاق تمام بدنبال جانوران درنده بیابان از قبیل شیرو یوزپلنگ و خرس می‌تاخت، و شوق زنویا به این تفریح خطرناک کمتر از شوق او نبود. زنویا مزاج خود را به خستگی عادت داده بود و از نشستن در مرکب سرپوشیده عار داشت و بر حسب معمول سوار بر اسب و در لباس رزم دیده می‌شد و بعضی اوقات چندین فرسنگ پیاده در پیشاپیش اقواج لشکر خود راه میرفت. بیشتر پیشرفت کار اودناتوس را بحزم و تدبیر و ثبات و بردباری بی‌مانند این زن نسبت داده‌اند. این زوج دلاور دوبار شاهنشاه بزرگ ایران را تا دروازه تیسفون تعقیب کردند و بر اثر فتوحات درخشان اساس قدرت و شهرت توأم خویشتن را بنیان نهادند. سپاهسانی که در تحت فرماندهی این دو بودند و نواحی متصرفه‌ای که بکوشش ایشان از خطر

نجات یافته بود، بجز این دو سالار شکست‌ناپذیر هیچ کس را پادشاهی نمی‌شناختند و سنا و مردم رم این بیگانه را محترم می‌شمردند، بیگانه‌ای که از دشمن انتقام امپراطور به اسارت رفته را گرفته بود. حتی پسر بی‌شعور والریان نیز اودناتوس را رسماً و قانوناً به‌همکاری پذیرفت.

پس از اعزام سپاه برای شکست قوم گت که آسیارا غارت می‌کردند، پادشاه تدمر به شهر امسا در سوریه بازگشت، اما مردی که در جنگ شکست‌ناپذیر بود در سوریه بعثت خیانت داخلی از پای درآمد و باعث مرگ او، یا لااقل حادثه‌ای که وی در آن جان خویش را از دست داد همانا شکار بود که از هر تفریح دیگری دوست‌ترش می‌داشت. برادرزاده اودناتوس، جوانی می‌یونی‌اوس نام^۱، جرأت نمود و پیش از عم خود نیزه‌ای پرتاب کرد و با آنکه بعثت خطائی که کرده بود سرزنش شنید وی خطای جسارت آمیز خود را مکرر نمود. میر نه‌خجیرگیر سخت برآشفته و سب می‌یونی‌اوس را از او گرفت، و این کار در میان اقوام کم‌فرهنگ اروپائی نشان ننگ بود، و برای تأدیب جوان گستاخ اندک زمانی بزندانش درافکند. خطائی که رفته بود زود فراموش گردید ولیکن یاد کیفر همچنان در خاطر باقی ماند و می‌یونی‌اوس با همدستانانی چند یار جسور در مجلس بزمی که برای تفریح و تماشا ترتیب یافته بود عم خود را بقتل رسانید. هرود نیز که فرزند اودناتوس بود، اما نه از زنوبیا، و جوانی سست و ضعیف و مخنث مزاج بود با پدر خود کشته شد. ولیکن می‌یونی‌اوس از عمل خونین خود جز لذت انتقام حاصلی نبرد و پیش از آن که فرصتی بیابد و لقب اگوستوس را اختیار کند زنوبیا بیاد شوهر درگذشته‌اش ویرا قربانی کرد.

زنوبیا بیاری دوستان وفادار خود فوراً به تخت سلطنت نشست و پیش از پنج سال با رأی و تدبیر مردانه بر تدمر و سوریه و متصرفات شرقی فرمانروائی کرد. بمرگ اودناتوس قدرت و اختیاری که سنا فقط بسبب کفایت و امتیاز شخصی بدو مفوض داشته بود پایان رسید ولیکن زن رزمجوی او در سنا و گالینوس به چشم

۱ - Maconius - ۲ - اودناتوس و زنوبیا غالباً از اموال غارت‌شده دشمن برای او هدایا و بازیچه‌هایی می‌فرستادند که هرود از دریافت آنها سخت خوشحال میشد.

حقارت نگرست و یکی از سرداران رومی را که به جنگ با او فرستاده بودند مجبور کرد که به اروپا عقب‌نشینی کند و هم لشکر خود را ازدست بدهد و هم آبرو و نام نیک را. بجای عواطف و شهوات کود کانه‌ای که سلطنت زنان را غالباً آشفته میکند حکومت ثابت و محکم اساس زنویا برهنمونی مدبرانه ترین اصول ملکداری اداره می‌شد. اگر عفو و بخشش موافق مصلحت بود زنویا می‌توانست خشم خود را فرو خورد و اگر بحکم ضرورت ناچار می‌شد که کسی را مجازات نماید وی قادر بود که ندای رحم و شفقت را خاموش کند و درصرفه‌جویی چندان سخت گیر بود که به آزش متهم کرده‌اند و یا اینکه در مواقعی که باید بسیار کرم و گشاده دست بود. کشورهای همسایه از قبیل عربستان و ارمنستان و ایران از خصومت وی هراسناک بودند و خواهنده هم پیمانی. قلمرو حکومت اودوناتوس ناحیه‌ای بود از فرات تا مرز بیت‌نیا و بیوه او زنویا میراث نیاکان خویشان را که مملکت پرجمعیت و حاصلخیز مصر بود نیز برآن افزود. کلودیوس امپراطور به کفایت و شایستگی این زن معترف، و خشنود بود که تا وقتی که خود در کار جنگ با قوم گت است زنویا حافظ و مدافع حیثیت و اعتبار امپراطوری در مشرق باشد. ولیکن رفتار زنویا اندکی مشکوک می‌نمود و بعید نیست که وی در فکر خود طرحی اندیشیده بوده است که کشوری مستقل و مخالف با امپراطوری روم برپا کند. وی روش مردم پسند سلاطین روم را با جلال و جبروت شاهانه دربارهای آسیا توأم میکرد و از اتباع خود همان احترام و نیایشی را میخواست که در حق جانشینان کورش بجای می‌آوردند. زنویا سه‌فرزند خود را بزبان و روش لاتینی درس آموخت و تربیت کرد و ایشان غالباً ملبس به تشریف ارخوانی سلطنت در برابر لشکریان ظاهر می‌شدند، ولیکن دیهیم پادشاهی و لقب بزرگ و عنوان مبهم و نامعتبر «ملکه مشرق» خاص زنویا بود.

وقتی که اورلیان بعزم جنگ، علیه معاندی که زن بودنش دلیل کافی برای حقیر شمردنش بود، از مرز امپراطوری غربی عبور کرد و داخل آسیا شد حضور وی باعث آمد که متصرفه بیت‌نیا که بواسطه جنگها و دسائس زنویا متزلزل گشته بود دگر باره رام و مطیع گردد. اورلیان خود در رأس افواج

رومی همچنان پیش میرفت تا آنکایرا^۱ تسلیم شد و تسلیمش در نزد امپراطور پذیرفته آمد. آنگاه بیاری یکی از مردم خائن تیانا^۲ که در محاصره بودند و بسرسختی از شهر خود دفاع میکردند امپراطور وارد این شهر شد. اورلیان طبعی بخشنده و کریم داشت ولیکن خوی معاندت باعث آمد که خائن را بدست سربازان خشمگین خود رها کند، و احترام آمیخته به وهم او را برآن داشت که با هموطنان آپولونیوس^۳ فیلسوف نرمی و مهربانی نماید. با نزدیک شدن سپاه اورلیان ساکنان انتاکیه شهر خود را ترک کردند تا روزی که امپراطور با صدور فرمانهای نیکوثر فراریان را بشهر خود باز خواند و عفو او شامل همه کسانی گردید که در نزد ملکه پالمیرائی بعلت احتیاج به خدمتی اشتغال داشتند نه به اختیار. نرمی و عطوفتی که در این رفتار غیر مترقبه بود دل سوریان را با وی موافق کرد و همه جا تا دروازه های امسا میل مردم به امپراطور مؤید نیروی سهمگین او گردید.

اگر زنویا تن ببطالت درمیداد، و میگذاشت که امپراطور مغرب بصدد میلی پایتخت او برسد مستحق شهرت و احترام نمیبود. دو نبرد بزرگ سرنوشت مشرق را معین کرد، و وقایع این دو نبرد تقریباً همه چندان باهم شبیه بود که یکی را از دیگری باز نتوان شناخت مگر با توجه باین نکته که اولین نبرد در نزدیکی انتاکیه اتفاق افتاد و دومین آنها در نزدیکی امسا، و در اینها هر دو ملکه پالمیرا با حضور در میدان جنگ لشکریان خویشتن را بر سر شوق آورد و کار اجراء دستورهای خود را به زاب داس^۴ محول کرد که با فتح مصر هم اکنون ثابت کرده بود که در کار جنگ صاحب نبوغ و استعداد است. لشکری شمار زنویا بیشتر عبارت بود از تیراندازانی که مسلح به خدنگ سبک وزن بودند. و سوارانی که محفظه ای فولادین برتن داشتند که از سرتا به پای ایشان را میپوشانید و سنگین بود. سواران مغربی و ایلیریائی اورلیان در برابر حمله دشمن

۱ - Ancyra - ۲ - Tyana - ۳ - Apollonius تیانائی مقارن میلاد عیسای مسیح (ع) بدینا

آمد. پیروان وی زندگیش را چنان افسانه وار شرح داده اند که بدرستی نمی دانیم که ایای حکیمی دانا بوده است یا شیادی دغل باز یا متعصبی گران جان.

Zabdas - ۴

سنگین وزن خود پایداری نمیتوانستند و بوضعی آشفته و پریشان که یا واقعی بود یا ریائی منهزم شدند و لشکریان پالمیریائی را به تعقیب خود مشغول داشتند که کاری بس مشکل بود و با حملات پی درپی نامنظم مزاحم ایشان شدند و عاقبت الامر سواره نظام شکست ناپذیر ملکه پالمیرا که بعزت کثرت عدد اداره آن مشکل بود مغلوب گردید و فرار اختیار کرد. لشکر پیاده زنوبیا که سلاحی جز خدنگ سبک وزن نداشتند، چون تیرها همه را از ترکش رها کردند و دیگر هیچ نوع دفاعی در برابر حمله نزدیکتری نداشتند آنگاه بروپهلوی عریان خویشتن را در معرض شمشیر افواج رومی قرار دادند. اورلیان سربازان رزم آزموده این افواج را که معمولا در کنار دانوب علیا مستقر بودند و در جنگ با آلمانیها دلاوری ایشان سخت بمحک تجربه آزموده شده بود، برای مقابله با لشکر زنوبیا برگزیده بود. پس از شکست امسا فراهم آوردن سپاهی دیگر برای زنوبیا محال نمود. تاسرحد مصر تمام ملل تابع ملکه پالمیرائی به فاتح رومی پیوستند و امپراطور، پروبوس^۲ را که دلیرترین سرداران وی بود بمصر اعزام داشت تا آن سرزمین را تصاحب کند. پالمیرا آخرین چاره و وسیله کار بیوه اودناتوس بود. پس این زن بدرون حصار پایتخت خود پناه برد و از هر جهت مہیای مقاومتی سخت شد و با بی باکی و شجاعتی که خاص زنان قهرمانست اعلان کرد که آخرین لحظه سلطنت وی با آخرین لحظه عمرش مقارن خواهد بود.

در میان صحرای قفر عربستان چند نقطه مزروع هست که مانند جزیره ای سر از دریای شن برآورده است. نام تدمر^۳ یا پالمیرا هم در زبان آرامی و هم در زبان لاتینی دلالت بر کثرت درختان نخل میکند که بر این ناحیه خوش آب و هوا سایه می افکند و آن را سبز و خرم مینمود. هوایش پاک و صافی بود و خاکش که از چشمه های بی بهای آب گوارا سیراب میشد هم میوه بار می آورد و هم غله. مکانی که مزایائی چنین شگفت انگیز داشت در فاصله مناسبی از خلیج فارس و دریای مدیترانه قرار گرفته بود و بزودی محل رفت و آمد کاروانهائی

شد که قسمت مهمی از امتعه گران قیمت هندوستان را بکشوری های اروپا می بردند. پالمیرا کم کم وسعت و اهمیت یافت و شهری شد مستقل و ثروتمند و منافع و مزایای مشترکی که از تجارت آن حاصل میشد شاهنشاهی اشکانی و روم را بهم میپوست. پس این دو شاهنشاهی بزرگ تدریجاً را گذاشتند تا خاضعانه از مخصصات ایشان برکنار بماند. عاقبت پس از فتوحات تراژان این جمهوری کوچک در آغوش روم جایگزین شد و بیش از یکصد و پنجاه سال معمور و آبادان و مطیع و فرمانبردار روم بود با عنوان کلنی که عنوانی شرافتمند بوده است. از چند کتیبه برجای مانده چنین استنباط می توان کرد که در این دوران امن و آرامش بوده است که مردم ثروتمند پالمیرا معابد و قصور سلطنتی و ایوانهای سرپوشیده بسبک معماری یونانی را بنا کردند، عماراتی که ویرانه های آنها پراکنده در عرصه ایست به وسعت چندین میل و توجه سیاحان^۱ ما را بخود جلب کرده است. چنان مینمود که ترفیع اودناتوس و زنویا بمقام سلطنت کشور ایشان را بشکوه و جلال نوینی منور کرده باشد و پالمیرا اندک مدتی برقابت با رم درایستاد. ولیکن این رقابت زیان و خسران بسیار ببار آورد و دورانهای رونق و سعادت و ثروتمندی همه فدای یک لحظه تفاخر شد.

در عبور از شنزار میان امسا و پالمیرا اورلیان امپراطور پیوسته گرفتار ایزد و آزار اعراب بود و گذشته از این حفظ لشکریان و مخصوصاً مهمات و آلات و ادوات جنگی از دسته های دزدان همیشه مقدور نبود. دسته های را هزنان چابک و زرنگ، و جسور و گستاخ مترصد موقع بودند تا ناگهان و بی خبر برلشکر روم بتازند و از افواج کند رفتار رومی که ایشان را تعقیب میکردند بمکر و فریب برهند. محاصره پالمیرا هدفی بود بمراتب مشکوکه و مهمتر و امپراطور که شخصاً و بشدت تمام پی در پی بدشمن حمله می برد بر اثر اصابت تیری مجروح شد. در نامه ای از امپراطور که در دست هست اورلیان چنین مینویسد: « مردم روم از جنگی که من بمخالفت با زنی آغاز کرده ام بتحقیق سخن میگویند ولیکن خود

۱ - چند سیاح انگلیسی که از حلب سفر میکردند ویرانه های شهر پالمیرا را در اواخر قرن هفدهم کشف کردند.

از قدرت زنونیا و نیز از سجایا و خصائص وی بی‌خبرند. برشمردن و وصف کردن تجهیزات جنگی او، از قبیل سنگ و تیر و انواع گوناگون سلاحهای پرتابی امکان پذیر نیست. هر قسمت از حصار شهر دارای دو یا سه ماشین آتش زاست و بوسیله این جنگ افزار ماشینی بر ما باران آتش نازل می‌کند ترس از مجازات این زن را بسلاح شجاعتی مجهز کرده است چون شجاعت مردم نومید دل از جان برگرفته. با اینهمه من هنوز مستظهرم بخداوندانی که رم را حفظ میکنند و تاکنون در همه اقدامات من با من موافق و مساعد بوده‌اند. « ولیکن اورلیان که هم از حمایت خدایان نا مطمئن بود و هم از نتیجه محاصره، براین عقیده شد که عاقلانه‌تر آنکه با پیشنهاد شرائطی بسود دشمن تسلیم ویرا بخواهد. پیشنهادها این بود که ملکه بوضعی خوب و آبرومندانه بگوشه امنی پناه ببرد و مردم تمام مزایا و حقوق قدیم خود را دوباره بدست‌آوردند. ولیکن پیشنهادهای اورلیان همه بلجاج و عناد رد شد به کیفیتی که وهن آمیز بود.

ثبات و پایداری زنوبیا متکی بدین امید بود که در اندک زمانی سپاه روم بر اثر قحط ناچار شود که از همان راه بیابان که آمده است باز گردد، و ملکه متوقع نیز بود که پادشاهان مشرق و علی‌الخصوص شاهنشاه ایران در دفاع از کسی که طبیعتاً بهترین متحد ایشانست بجنگ برخیزند و این توقعی منطقی بود ولیکن اورلیان بمدد طالع موافق و عزم راسخ بر همه موانع فائق آمد. مرگ شاپور که در همین ایام اتفاق افتاد ایرانیان را آشفته و پریشان کرد و اندک نیروی امدادی که کوشید تا شهر پالمیرا را یاری کند هنوز باین شهر نرسیده بآسانی بدست سپاه اورلیان، یا بر اثر انعام و اکرام او، متوقف گردید. از سراسر سوریه پیاپی لشکر میرسید و در امن و امان در اردوگاه مستقر می‌گردید و هنگامی که پروبوس با افواج پیروزمند خود از فتح مصر بازگشت بر شمار لشکریان امپراطور افزود، و در همین وقت بود که زنوبیا بر آن شد که بشتاب از معرکه بگریزد. پس بر تندروترین شتر خود سوار شد و تقریباً شصت میل از پالمیرا گذشته بساحل فرات رسید. در همین وقت سواران سبک اسلحه اورلیان که در

تعقیب او بودند بر او دست یافتند و اسیر و گرفتار بازش آوردند و در پیش پای امپراطور به خاکش درافکندند. پایتخت وی اندکی بعد تسلیم شد و چنان بنرمی و مدارا با آن رفتار کردند که هرگز انتظار نمیرفت. اسلحه جنگ و آنچه اسب و شتر بود و گنجینه عظیمی از زر و سیم و ابریشم و سنگهای گرانها همه را بنزد امپراطور فاتح بردند و امپراطور فقط پادگانی از ششصد تیرانداز برجای گذاشت و خود به امسا بازگشت و در پایان جنگی چنین فراموش ناشدنی مبالغی وقت صرف پاداش دادن و مجازات کردن نمود. بر اثر این جنگ متصرفات سابق روم که از هنگام اسارت والریان پیمان وفاداری به امپراطور را انکار کرده بودند، دوباره مطیع وی شدند.

وقتی که ملکه سوری را بحضور اورلیان آوردند امپراطور بعبوسی از او پرسید که چگونه جرأت آوردی که بجنگ با امپراطور روم قد برافرازی. جواب محکم و مدبرانه و آمیخته باحترام زنویا این بود: من بدان سبب جرأت آوردم که ننگ می آمد که کسانی چون اوریلوس^۱ و گالینوس را امپراطور روم بشمرم. من فقط ترا فاتح و پادشاه خود میدانم. ولیکن چون شجاعت و استقامت زنان صوری و ساختگی است لذا بندرت پایدار و استوار میماند. بگاه امتحان شجاعت زنویا یک باره وی را رها کرد و این زن بشنیدن غریو خشم آلوده سربازان که باواز بلند قتل فوری او را میخواستند بلرزه درافتاد، و باآنکه نیتش برآن بوده بود که کلثوپاتر را سرمشق خود قرار دهد بزرگواری آن زن را در هنگام نومیدی فراموش کرد و باین طریق دوستان خود و نام نیک خویشان را فدا کرد تا بنگ و رسوائی جان خود را بخرد. زنویا گناه لجاج و مقاومت را باندرزهای دوستان خویش نسبت داد که بواسطه زن بودن او و عجز و ضعفش بر او مسلط شده بودند؛ و این سبب شد که بلای انتقامجویی امپراطور ظالم خونخوار بر سر ایشان نازل گردد. نام بلند لونژینوس که در زمره قربانیان بیشمار و شاید بی گناه خوف و هراس این زن بود، بیش از نام ملکه ای که باو خیانت کرد و

ستمگری که ویرا محکوم نمود زنده خواهد ماند. نبوغ و معرفت نتوانست در دل جنگاوری خشمگین و بی‌دانش رحم و عطوفت برانگیرد ولیکن لونژینوس را بکارآمد و روح او را بلند و آرام کرد. لونژینوس بی‌آنکه شکایتی نماید به آرامی بدنبال جلاد براه افتاد و در آن حال بربانوی خود تأسف می‌خورد و دوستان مصیبت‌زده‌اش را تسلی میداد.

در بازگشت از فتح مشرق، اورلیان تازه از تنگه‌هائی که اروپا و آسیا را ازهم جدا میکند گذشته بود که باو خبر رسید که مردم پالمیرا حاکم شهر و پادگانی را که امپراطور در آنجا مستقر کرده بود همه را کشته‌اند و دوباره علم انقلاب برافراشته‌اند. پس بی‌یک لحظه تأمل اورلیان بار دیگر بجانب سوریه روی آورد. انتاکیه از نزدیک شدن سریع وی سخت هراسناک بود و شهر عاجز و بیچاره پالمیرا شدت خشم و غضب مقاومت ناپذیر او را احساس کرد. نامه‌ای از اورلیان موجوداست که وی در آن اذعان میکند که مردان سالخورده و زنان و کودکان و برزگران همه مشمول قتل عام هول‌انگیزی شدند که باید منحصر بوده باشد به انقلابیون مسلح. چنانکه از نامه برمیآید علاقه اورلیان بیشتر بتجدید بنای معبد خدای آفتاب بوده است و با اینهمه وی نسبت بمردمی که برجای مانده بودند اندکی رأفت و عطوفت مینماید و بایشان اذن میدهد که شهر خود را از نو بسازند و دوباره در آن ساکن شوند. ولیکن ویران کردن آسانتر است از نو ساختن. شهری که پایتخت زنوبیا و مرکز تجارت و انواع هنر بوده بود کم‌کم رویپستی نهاد و شهری گمنام و آنگاه قلعه‌ای ناچیز و عاقبت دهکده‌ای محقر شد. ساکنان کنونی پالمیرا که سی‌الی چهل خانوار بیش نیستند کلبه گلین خود را در صحن وسیع عمارتی بنا نهاده‌اند که روزگاری معبدی مجلل و با عظمت بوده است.

اورلیان که خستگی نمیدانست هنوز کار سخت دیگری در پیش داشت که آخرین کار او بود و آن درهم شکستن قیام متمریدی بود خطرناک و گمنام

که هنگام شورش پالمیرا در کرانه رود نیل سربرافراشته بود. فیرموس^۱ که خویشان را با تفاخر بسیار دوست و متحد اودناتوس و زنوبیا میخواند بازرگانی ثروتمند از اهل مصر بود و بیش از این هم نبود. وی حین تجارت با هندوستان با اقوام عرب و بلعی^۲ روابط بسیار دوستانه‌ای برقرار کرده بود. این طوائف چون در دوطرف دریای احمر موضع داشتند پس ورودشان بمصر علیا آسان بود. فیرموس مصریان را بامید آزادی برانگیخت و در رأس جمع کثیری از مردمی که سخت برآشفته و خشمگین بودند بقهر وارد شهر اسکندریه شد و خویشان را پادشاه خواند و سکه بنام خود زد و فرامینی صادر کرد و لشکری فراهم آورد و لاف بیهوده زد که میتواند این لشکر را فقط از عوائد تجارت کاغذ که در دست او بود نگاهداری کند. چنین لشکری در برابر اورلیان که عنقریب نزدیک میشد نیروئی ضعیف و از جنگیدن عاجز بود و تقریباً لازم نمی‌نماید که شرح دهیم که چگونه فیرموس سخت شکست خورد و اسیر شد و چگونه او را شکنجه کردند و بقتل رساندند. اورلیان اکنون میتواندست بسنا و بمردم و بخود تهنیت بگوید که در مدتی کمتر از سه سال آرامش و نظم عمومی را دوباره در سراسر دنیای روم برقرار کرده است.

مراسم پیروزی اورلیان و مرگ او

از زمان تأسیس شهر رم هیچ سرداری بیش از اورلیان سزاوار مراسمی چنین مجلل نبوده بود و هیچ فتحی را هرگز بسر بلندی و ابهت و جلالی بیشتر جشن نگرفته بودند. مراسم باشکوه جشن با ورود بیست زنجیر فیل و چهار ببر سلطانی و بیش از دویست جانور عجیب و غریب آغاز شد که از اقالیم مختلف شمال و مشرق و جنوب آورده بودند. در پی این حیوانات یک هزار و ششصد

۱ - Firmus در باب تجمل پرستی فیرموس بعنوان نمونه ذکر کرده‌اند که پنجره‌های قصرش از شیشه بود. قوت و شجاعت و اشتها و تردستی او همه باعث اعجاب و تحسین بوده است. از نامه‌های اورلیان چنین بر می‌آید که فیرموس آخرین پاغیان بوده است و رتت ریکوس پیش از او از میان برداشته شد.

۲ - Blommyes

گلادیاتور می‌آمدند که کارشان زورآزمایی سفاکانه در آمفی تئاتر بود. تمام ثروت آسیا و اسلحه و علمهای آن همه ملل مغلوب گشته و ظروف و البسه خسروانه سیمین و زرین که متعلق بملکه سوری بود با قرینه‌سازی دقیق بنحوی زیرکانه ترتیب داده شده بود که درهم و برهم بنماید. سفیران اقصی نقاط روی زمین از قبیل حبشه و ایران و بلخ و هندوستان و چین بواسطه جامه‌های گرانبها و یا عجیب و غریب دیدنی و همه نماینده قدرت و شهرت نام امپراطور روم بودند. هدایائی نیز که بنزد امپراطور فرستاده بودند همه را در معرض تماشای خلق قرار دادند علی‌الخصوص تاجهای زرین بیشمار که بلاد سپاسگزار به رسم تحفه تقدیم کرده بودند. گواه پیروزیهای اورلیان صف دراز اسیران بود که بخلاف میل خود در جشن حاضر بودند، اسیرانی از اقوام واندال وگت و سارماتی و آلمانی و فرانک و گال و سوری و مصری. هر قومی به نشان مخصوص خود از اقوام دیگر مشخص بود و به ده زن قهرمان رزمجو از طایفه گت که در جنگ اسیر شده بودند لقب آمازون اعطاء شد. ولیکن چشمها همه به تت‌ریکوس دوخته بود و بملکه مشرق و کسی را بگروه اسیران التفاتی نبود. تت‌ریکوس و پسرش نیز که به اراده پدر ملقب به اگوستوس شده بود بسبک مردم گال شلواری^۱ بر پا داشتند و پیراهنی زعفرانی رنگ و ردائی ارغوانی برتن. هیئت زیبای زنوبیا بسته به غل زرین بود و باآنکه زنجیر زرینی را که بدور گردن وی بود برده‌ای حمل میکرد نزدیک بود که زنوبیا در زیر بار گران جواهرات خود مدهوش شود. وی در پیشاپیش گردونه مجللی راه می‌پیمود، همان گردونه‌ای که روزگاری زنوبیا آرزو می‌کرد که سوار بر آن از دروازه‌های رم بگذرد و داخل آن شهر بشود. دو گردونه مجلل دیگر بدنبال اولین در حرکت

۱- شلوار پوشیدن هنوز در ایتالیا رسم اقوام وحشی محسوب میشد. ولیکن رومیان به آن توجه بسیار داشتند. پیچیدن نوار بساق پا و ران در زمان پمپی و هوراس علامت بیماری و زن صفتی بود. در عصر تراژان این رسم منحصر بود بثروتمندان و تجمل پرستان ولیکن کم‌کم وضع ترین مردم نیز به این سبک گرویدند.

بود، یکی متعلق به اودناتوس و دیگری از آن شاهنشاه ایران. مرکب پیروزی اودناتوس را که سابقاً یکی از پادشاهان گت در آن می‌نشست در این روز فراموش نشدنی چهار گوزن نر میکشیدند یا چهارفیل. نامدارترین سناتوران و در پی ایشان مردم و در پی مردم سپاهیان می‌آمدند و صف راه پیمایان به این گروه پایان می‌پذیرفت. فریاد احسنت و آفرین انبوه مردم به غریو شادی و تحسین و حق‌شناسی افزون‌تر شد ولیکن بنمایان شدن تتریکوس خشنودی سناتوران مبدل به اندوه گردید و ایشان نتوانستند زمزمه شکوه و شکایت را فروخورند که چرا امپراطور مغرور باید رومی را که از اعمال مهم دولست باین طریق آشکارا ننگین و مفتضح کند.

ولیکن با همه اینکه اورلیان در رفتار با رقیبان بغت برگشته خود تابع نفس مغرور خویشتن بود با ایشان چنان رحم و مروتی مینمود که فاتحان پیشین هرگز ننموده بودند. سلاطینی را که در دفاع از تخت سلطنت و آزادی خود جنگیده و توفیق نیافته بودند غالباً، بمحض اینکه کوکبه جلال و پیروزی از دامنه تپه کاپیتول شروع ببالا رفتن می‌کرد، در زندان بفشردن گلو می‌کشتند. اما غاصبانی که بر اثر شکست محکوم به گناه خیانت شده بودند در روزگار اورلیان با اجازه وی همچنان در ناز و نعمت و آرامش شرافتمندانه روزگار می‌گذراندند. امپراطور بملکه زنوبیا ویلائی داد در تیبور^۱ یا تی وولی^۲ تقریباً در بیست میلی شهر رم و این ملکه سوری کم‌کم خود تنزل کرد و بانوئی رومی شد و دخترانش با خاندانهای بزرگ رومی وصلت کردند و دودمان او تا قرن پنجم میلادی همچنان برقرار ماند. تتریکوس و فرزندش مقام نخستین خود و سعادت پیشین را بازیافتند. پدر و فرزند کاخی مجلل بر فراز تپه سیلیان^۳ بنا نهادند و چون عمارت بپایان رسید اورلیان را به ضیافت شبانگاهی دعوت کردند. چون اورلیان پا بدرون قصر نهاد تصویری مشاهده کرد که سرگذشت عجیب میزبانان را مجسم مینمود و بدیدن آن متعجب و خشنود شد. این تصویر از

۱ - Tibur ۲ - Tivoli ۳ - Caelian یکی از هفت تپه‌ای که شهر رم بر روی آنها ساخته شده است.

پدر و پسر رسم شده بود در آن حال که ایشان تاجی از برگ درخت بلوط^۱ و عصای سلطنت گال را بامپراطور تقدیم میکنند و از دست او زیورها و نشانهای منصب بزرگ سناتوری را میگیرند. تتریکوس پس از این بحکومت لوکانیا^۲ منصوب گردید و اورلیان که پادشاه مخلوع را بزودی بیاری و همصحبتی خود پذیرفت دوستانه از او پرسید که آیا اداره کردن یکی از متصرفات ایتالیا ارزنده تر از سلطنت ناحیه ای در ماوراء کوه آلپ نیست؟ فرزند تتریکوس نیز دیر زمانی یکی از اعضاء محترم سنا بود و هیچ یک از افراد خاندانهای شریف رم در نزد اورلیان و جانشینان او محترمتر از این سناتور نبودند.

تنوع و طول مدت موکب باشکوه پیروزی اورلیان چندان بود که مراسم سحرگاهان شروع شد و با اینهمه پیش از ساعت نه هنوز از تپه کاپی تول آغاز بالا رفتن ننموده بود زیرا که موکب پیروزی باوقار و طمأنینه و با جلال و ابهت حرکت می کرد. هنگامی که امپراطور بکاخ خود بازگشت هوا تاریک شده بود. طول مدت جشن به نمایشهای تاتری و بازیهای سیرکی و شکار حیوانات وحشی و نبرد گلادیاتورها و نمایش جنگهای دریائی افزوده شد. در میان مردم و افراد سپاه هدایای بسیار توزیع کردند و تأسیسات چندی که مفید یا مورد پسند مردم شهر بود سبب شد که نام بلند اورلئان زنده بماند. قسمت مهم غنائمی که وی از جنگهای مشرق بدست آورده بود وقف بر خدایان رم شد و معبد کاپی تول و همه معابد دیگر درخشنده از هدایائی گردید که زهدریائی وی بر آنها نثار کرده بود. بمعبد آفتاب خود بتنهائی معادل پانزده هزار رطل طلا رسید، معبدی مجلل که امپراطور در کنار تپه کوی ری نال^۳ بنا نهاده و اندکی پس از پیروزی بزرگ خود آن را وقف بر خدای آفتاب کرده بود. اورلیان این خدا را می پرستید و آن را منشاء و مصدر حیات و سعادت و کامروائی خویشتن می دانست. مادر وی کاهنه دون مرتبتی بوده بود در یکی از پرستشگاههای

۱ - چنین تاجی به کسی اعطاء می گردید که جان رومی را از خطر مرگ نجات داده باشد. Lucania - ۲

Quirinal - ۳

خدای آفتاب ، و اخلاص عجیبی که اورلئان بخدای روشنائی داشت ازعواطفی بود که از کودکی در وجود این روستائی بلند طالع درآمیخته بود . هر قدمی که ویرا بسلطنت نزدیکتر کرد و هر فتحی که در دوران پادشاهی نصیبش شد عقاید خرافاتی او را بنیروی حق شناسی مستحکمتر کرد .

اورلئان بیاری قدرت جنگی بردشمنان داخلی و خارجی دولت روم غالب آمده بود . بما گفته اند و اطمینان داده اند که سختگیری نافع اورلیان سبب شد که جنایتها و توطئه ها و فتنه انگیزیها و تدابیر زیان بخشی که از آنها تجاهل می نمودند و همه گیاه هرزه ایست که در حکومت ضعیف پر ظلم و جور بسرعت نمو می کند در سراسر امپراطوری روم از بیخ برکنده شود . ولیکن اگر بدقت بیندیشیم که پیشرفت بیماری فساد چقدر سریعتر است از علاج آن و اگر بیاد آوریم که عدد سالهائی که در بی نظمی و هرج و مرج عمومی گذشت بیشتر از ماههائی بود که نصیب سلطنت پر جنگ و جدال اورلیان گردید ناچار اعتراف میکنیم که صلحی که در فواصل کوتاه میان جنگها بمیان می آمد بهیچوجه برای کار شاق اصلاح امور کافی نبود . اورلیان کوشید که سکه را اصلاح کند و بکمال خلوص سابقش بازگرداند ولیکن در این کار نیز با او مخالفتی سخت شد از طریق قیامی هول انگیز . آزرده گی خاطر امپراطور در یکی از نامه های خصوصی او ظاهر میشود در آنجا که میگوید : « شک ندارم که خدایان چنین مقدر کرده اند که زندگی من سراسر جنگ و زد و خورد باشد . از فتنه ای در درون حصار شهر جنگ داخلی بسیار سختی بوجود آمده است و کارگران ضرابخانه بتحریک فلی سی سیموس^۱ ، برده ای که من خود او را در خزانه داری بشغلی گماشته بودم ، قیام و شورش کرده اند اما سرانجام همه مغلوب شده اند و فتنه فرو نشسته است ولیکن هفت هزار تن از سربازان من در این زد و خورد کشته شده اند یعنی سربازانی از افواج من که مقر ایشان معمولاً در داسیا و اردوگاههای کرانه دانوب است . نویسندگان دیگر که شرح این وقایع را تأیید میکنند خود میگویند

که قیام کارگران فوراً پس از جشن پیروزی اورلیان بمیان آمد و جنگ نهائی بر فراز تپه سی لیان اتفاق افتاد ، و نیز می گویند که کارگران ضرابخانه از زرنا سره سکه می ساختند و امپراطور فرمان داد که مردم سکه های قلب را بخزانه داری بازگردانند و در عوض سکه قلب سکه بی غش توزیع کرد و باین طریق اعتماد از دست رفته را باز گردانید.

ما ممکنست که بشرح این واقعه عجیب اکتفا کنیم ولیکن هرگز تجاها ل نمی توانیم کرد که جزئیات این داستان به وضعی که هست تاچه حد باورنکردنیست و تا چه حد ضد و نقیض . قلب سکه واقعه ایست در خور حکومت گالینوس و بعید نیست که مسبب این مفسده از عدل تزلزل نا پذیر اورلیان سخت بیمناک بوده اند . در هر صورت گناه این کار و سود آن نیز ناچار محدود بوده است بچندتنی و تصور این نکته آسان نیست که چگونه و با چه خدعه و نیرنگی این چند تن توانستند مردمی زیان برده را بمخالفت با پادشاهی به شورش برانگیزند که خود به او خیانت کرده بودند . بحکم طبیعت بدکارانی چنین باید مانند جاسوسان و دیگر عمال ظلم و جور از نفرت عامه سهمی برده باشند ، و اصلاح سکه باید کاری بوده باشد مطلوب مردم مانند از میان بردن صورت حسابهای کهنه و منسوخ که بفرمان امپراطور همه را در میدان تراژان در آتش سوختند . در عصری که فهم مردم در باب اصول و قواعد تجارت بسیار ناقص بود امکان داشت که غایت مطلوب را بخشونت و به وسائلی برخلاف رأی صواب بدست آورند ولیکن شکایتی زود گذر از آن قبیل که شرح دادیم نمیتوانست که جنگ سخت داخلی برانگیزد و باعث دوام آن شود . تکرار مالیاتهای سنگین کمرشکن که بر اراضی یا بر مایحتاج زندگی تحمیل شود ممکنست کسانی را که نمیخواهند یا نمیتوانند ترك وطن کنند عاقبت به خشم آورد و بشورش برانگیزد . ولیکن در هر عملی و هر تدبیر مناسبی که پول را دگر باره به ارزش پیشین و قیمت واقعی آن بازگرداند وضع بکلی غیر از اینست . نفع پایدار اثر زیان موقت را بزودی زائل می کند و ضرری که ببار آمده است میان مردم تقسیم میشود ، و اگر در اندوخته چندتنی

از توانگران نقصان محسوس روی نماید این گروه نیز اهمیت و اعتباری را که از برکت ثروت کسب کرده بودند بنسبت نقصان سرمایه از دست می‌دهند. بهرنحوی که اورلیان خواسته باشد که علت واقعی قیام مردم را پوشیده بدارد، کاری که برای اصلاح وضع سکه کرد گروه ناراضی را که هم اکنون بسیار مقتدر بود جز بهانه بسیار ضعیفی بدست نمی‌داد. رم از آزادی محروم و با اینهمه بر اثر دسیسه و توطئه آشفته و پریشان بود. امپراطور که خود از طبقه عوام بود همیشه به مردم محبت خاص می‌نمود ولیکن میان مردم و سنا و صنف اسواران و گارد پریتوری پیوسته اختلاف بود و هیچ چیز جز توطئه‌ای نهانی و محکم اساس در میان سه گروه، که یکی صاحب نفوذ و اعتبار و دیگری ثروتمند و سومین دارای اسلحه بسیار بود، نمی‌توانست نیروئی بوجود آورد قادر به جنگیدن با افواج رزم آزموده دانوب که در تحت فرماندهی پادشاهی دلیر موفق به تسخیر غرب و شرق شده بود.

علت و هدف این شورش (که با وجود عدم احتمال به کارگران ضرابخانه نسبتش دادند) هرچه بود اورلیان از توفیق خویشتن در فرونشاندن غائله در کمال خشونت و بیرحمی استفاده کرد. وی طبعاً سختگیر بود و چون سرباز و روستائی بود اعصاب او به آسانی از رحم و عطوفت اثر نمی‌پذیرفت و تاب آن را داشت که منظره شکنجه و مرگ را بی هیچ تأثیری تحمل کند. چون از اوان جوانی بکار بردن انواع سلاحها را به اورلیان آموخته بودند جان مردم را در نزد او ارزشی نبود و اندکترین جرمی را به اعدام مجازات میکرد و انضباط سخت اردوئی را در دستگاه حکومت مدنی نیز معمول کرد. عدالت دوستی او غالباً به خشمی تند بدل می‌شد که بیرون از اراده او بود. هرگاه اورلیان سلامت خود و مردم را در خطر می‌پنداشت اصل لزوم ارائه مدرک و دلیل و گواه، و حفظ تناسب میان قصاص و گناه را رعایت نمی‌کرد. مردم رم مزد خدماتش را در کفش نهادند و بی دلیلی و انگیزشی شورش کردند و این کار روح پرنخوتش را سخت برآشفته و خشمگین کرد. در این توطئه شوم شریفترین خاندانهای پایتخت یا مقصر بودند یا مظنون و روح انتقامجویی امپراطور را برانگیخت تا عجلولانه به شکنجه و آزار

مردم بپردازد و خون بسیار بریزد، و برادرزاده او در این واقعه هلاک گردید. جلادان (اگر جائز باشد بکار بردن اصطلاحی که از یکی از شاعران آن عصر است) خسته و فرسوده و زندانها پر از مردم مظنون بود و سنای بیچاره در مرگ یا غیبت نامدارترین اعضاء خود سوگوار و از کبر و نخوت اورلیان چندان آزاده بود که از خونخواری او. اورلیان که از قیود قوانین مدنی بی خبر یا از آنها بیزار بود از در دست داشتن قدرتی که جز به حجت شمشیر حاصل شده باشد عارداشت و به موجب حقوق پیروزی و کشورستانی بر امپراطورئی حکومت می کرد که او خود از خطر نجاتش داده و رام و مطیعش کرده بود.

یکی از خردمندترین سلاطین روم در حق سلف خود یعنی اورلیان گفته است که نبوغ و استعداد وی فرماندهی سپاه را بیشتر بکار می آمد و حکومت امپراطوری را کمتر، و اورلیان خود واقف بود که دست طبیعت و تجربه در او قدرتی نهاده است تا در نقش سپهسالاری برهمگنان تفوق یابد و چندماهی پس از جشن پیروزی دگرباره به عزم جنگ پا به عرصه کارزار نهاد و مصلحت در آن دید که افواج بی قرار و گردنکش را در کشوری بیگانه به کار جنگ بگمارد، و شاهنشاه ایران که از بی آبرو شدن والریان سخت مشعوف بود، هنوز گستاخانه و آشکارا در برابر قدرت موهون شده رم پایداری می نمود. اورلیان در رأس سپاهی که هیبتش بسبب انضباط و شجاعت بود نه بواسطه کثرت افراد، تا نزدیک تنگه هائی که آسیا را از اروپا جدا می کند پیش رفت. در اینجا بود که امپراطور بتجربه آموخت که در مقابل اثرات نومیدی برترین قدرت مطلق نیز دفاعیست بسیار ضعیف. اورلیان یکی از دبیران خود را که متهم به اخاذی بود تهدید کرده بود و همه می دانستند که تهدید و وعید امپراطور هرگز بیهوده نیست. آخرین امید دبیر تبه کار این بود که بعضی از صاحب منصبان بزرگ سپاه را نیز در خطر افکند یا ایشان را مانند خود ترسان و بیمناک کند. پس او به حيله گری خط خداوندگار خویشتن را جعل کرد و سیاهه ای دراز از اساسی کسانی که باید از دم شمشیر بگذرند نشان داد که نام بعضی از صاحبان مناصب لشکری نیز

در آن مندرج بود. اینان بی‌شائبه ظنی و بی‌آنکه در سند جعلی به دقت تفحصی کنند بر آن شدند که باید با کشتن امپراطور جان از مهلکه سلامت برند. در وقتی که اورلیان با سپاه خود از بیزانس به هراکلیا می‌رفت ناگهان بحمله توطئه گران گرفتار آمد زیرا که اینان به سبب منصب فرماندهی حق داشتند که در پیرامون وی قرار گیرند. پس از اندک مقاومتی امپراطور بدست موکاپور^۱ از پای درآمد، همان سرداری که اورلیان همیشه بدو محبت و اعتماد نموده بود. امپراطور مرد در آن حال که سپاهیان برمرگش متأسف و سناتوران از او نفور و بیزار بودند، ولیکن همه اذعان می‌نمودند که وی پادشاهی جنگاور و بلند اختر بوده است و دولت فاسد و منحط روم را مصلحی سختگیر و سودمند.

پس از مرگ اورلیان سنا آخرین بار قدرت سیادت خود را اعمال نمود و ام. کلودیوس تاسی^۲ را بسلطنت برگزید. سپاهیان وی را پذیرفتند و او با قوم آلان پیکار کرد و پیروز شد. پس از قتل او سپاه روم م. اوری لیوس پروبوس^۳ را انتخاب کرد و او در سواحل رن و دانوب بفتوحاتی نائل آمد و سرانجام در سیرمیوم بقتل رسید. جانشین او، ام. اوری لیوس کاروس^۴، در آغاز جنگی با ایرانیان با وضعی اسرارآمیز جان سپرد و پسران وی جانشین او شدند، اما گروهی از صاحبمنصبان در کلسدون سی. اوری لیوس والی ریوس دیو کلی تیانوس^۵ را به سلطنت برگزیدند. کارینوس^۶ پسر بازمانده کاروس اندک زمانی در غرب حکومت کرد. در جنگ مارگوس^۷، دیو کلیسیان فاتح و یگانه فرمانروای امپراطوری روم شد. اینها همه را گیبون در فصل دوازدهم نقل کرده و آن فصل در این کتاب محذوف است.

M. Aurelius Probus. - ۳

M. Claudius Tacitus - ۲

Mocapor - ۱

C. Aurelius Valerius Diocletianus. - ۵

M. Aurelius Carus - ۴

Margus. - ۷

Carinus. - ۶

اسلوب جدید سلطنت شاهنشاهی

فصل سیزدهم

سلطنت دیوکلسیان و سه همکار او . جشن
پیروزی دیوکلسیان و نظام جدید . الزایش
مراسم و تشریفات درباری . استعفا
دیوکلسیان و مرگ او . انحطاط هنر

سلطنت دیوکلسیان^۱ از همه پادشاهان پیشین درخشانتر بود ولیکن اصل و نسب او از همه ایشان پست تر و نامعلوم تر. زور و کفایت هر دو رادعوی حقیقت بزرگ که غالباً جانشین حقوق و مزایای خیالی اصالت خانوادگی و علو نسب میگردد. ولیکن در میان دو دسته از ابناء بشر یعنی آزاد و برده تا این زمان مرزی مشخص و محفوظ بود. پدر و مادر دیوکلسیان بردگانی بوده بودند در خانه آنولینوس^۲ یکی از سناتوران رم، و دیوکلسیان خود بنامی مشخص نبود مگر نامی که از اسم شهر کوچکی در دالماسیا^۳ مشتق میشد و مادرش اصل و منشاء خود را هم از آنجا میدانست. ولیکن محتملست که خاندان آنولینوس پدر وی را آزاد کردند و او بزودی منصبی یافت و آن منصب محرری بود، کاری که غالباً شغل مردمیست در وضع و حال این مرد. الهامات^۴ غیبی، یا در واقع وقوف به استعداد ذاتی پسر را بر آن داشت که بحرفه سپاهیگری بپردازد و در راه نیل به آرزو و بامید توفیق و سعادت آینده گام بردارد. دقت در تغییراتی

که برحسب تصادف یا بمدد حیل و تدبیر تدریجاً در وضع و حال او روی نمود و سرانجام ویرا یاری کرد تا سخنان ملهمان غیبی در باره اش تحقق یافت و کفایتش را بر عالمیان آشکار نمود ، خود برانگیزاننده حس کنجکاویست . دیو کلیسیان پی در پی بدرجاتی عالیت رسید و در حکومت می زیبا به افتخار کنسولی و بعد به مقام مهم فرماندهی گارد نگهبان کاخ سلطنتی نائل آمد . وی در جنگ با ایرانیان بر اثر کفایت و کاردانی شاخص و ممتاز شد و پس از مرگ نومیان^۱ این برده زاده بارای و تأیید رقیبان برای احراز مقام سلطنت از همه کس ارزنده تر شناخته شد . بداندیشی متعصبان گران جان که بشور مذهبی برانگیخته اند ما گزیمین همکار دیو کلیسیان را بخونخواری و درنده خوئی محکوم می نماید و چنان تظاهر می کند که گوئی در دلاوری دیو کلیسیان نیز شک می آورد ، ولیکن ما به آسانی باور نمی توانیم کرد که دیو کلیسیان جبان و ترسنده دل بوده است زیرا که سربازی و خطر جوئی حرفه او بود و در این کار احترام سربازان و محبت سلاطین جنگجوی بسیار را حاصل آورد . با اینهمه بهتان گویان را چندان عقل و درایت بوده است که ضعف را دریابند و از آن طریق حمله کنند . هرگز دیده نشد که شجاعت دیو کلیسیان در انجام دادن وظائف یا هنگام ضرورت قاصر باشد . اما چنین می نماید که وی دارای آن روح جوانمردی و شهامتی نبود که خاص قهرمانان مبارز است : جوانمردانی خواهند نام وجوینده خطر که در مکر و نیرنگ بچشم حقارت می نگرند و دلاورانه از اقران عهد اخلاص و هم پیمانی می خواهند . استعداد های دیو کلیسیان مفید بود ولیکن در حد اعلای قدرت نبود ، فی المثل وی فکری نیرومند داشت که بر اثر تجربه و دقت در حالات مردمان نیرومند تر شده بود ، و در اداره امور زبردست بود و در آنها اهتمام بسیار می نمود و در گشاده دستی و در آهسته خرج کردن اندازه نگاه می داشت و نیز در عطوفت و سخت گیری جانب اعتدال را رعایت می نمود ، و ریا و تزویر ذاتی را در پشت نقاب صدق و صفای سربازی پوشیده می داشت . در جستجوی هدف و مقصد

ثابت قدم، و در تغییر و تغیر وسائل نیل به هدف نرمی پذیر بود، و از همه مهتر هنر بزرگ او بود در پایمال کردن احساسات و آرزوهای خود و دیگران در برابر مطامح نفسانی خویشتن و طمع را به لون عدالت و سود عامه نیکو آراستن. دیو کلیسیان را می توان مانند اگوستوس مؤسس امپراطوری جدید بشمار آورد زیرا که او نیز چون فرزند خوانده قیصر در سیاستمداری ممتاز بود نه در جنگاوری و هیچ یک از این دو پادشاه تا وقتی که می توانستند مقصود خود را به تدبیر انجام دهند نیروی زور را بکار نمی بردند.

واقعۀ پیروزی دیو کلیسیان چندان به عطوفت آمیخته بود که در میان وقایع نظیر آن یگانه است و بیادداشتنی. مردمی که عادت کرده بودند که فاتحی را تمجید و تحسین کنند که برخلاف معمول در سیاست کردن دشمن شکست خورده بمرگ و تبعید و ضبط اموال اندکی جانب انصاف و اعتدال را نگاه دارد اکنون با شعف و حیرت بسیار مشاهده کردند که شعله های جنگ داخلی هم در میدان نبرد خاموش شده است. دیو کلیسیان صدر اعظم سلسله پادشاهان کاروسی را که آریستوبولوس^۱ نام داشت مقرب و معتمد خویشتن کرد و جان معاندان خود و ملک و مال و شرف و آبروی ایشان را محترم شمرد و حتی اکثر خدمتگزاران خاندان کاروس به اجازت او در شغلی که داشته بودند همچنان برقرار ماندند. بعید نیست که نیروی حزم و تدبیر دیو کلیسیان زیرک هوشمند را به رحم و مروت برانگیخت زیرا که بسیاری از این خادمان دودمان کاروسی در نهان بخداوند گاران پیشین خود خیانت کرده و از این راه مشمول عنایت امپراطور جدید شده، و بعضی دیگر بسبب حق شناسی و اخلاص به خداوند گار نگون بخت خود در نزد او محترم بودند. رأی دقیق بین اورلیان و پروبوس و کاروس^۲ در دستگاههای چند گانه دولتی و لشکری صاحب منصبان بسیاری را به شغل دیوانی گماشته بود که کاردانی ایشان بمحک تجربه آزموده شده و عزل ایشان ناخدمتی به مردم بود و جانشین سلسله کاروسی را نیز سودی از آن

حاصل نمی‌آمد. روش دیو کلیسیان در اینگونه کارها دورنمایی بس زیبا از آینده سلطنت جدید در برابر مردم امپراطوری روم جلوه گر ساخت، و امپراطور برای تأیید و تقویت اثرات نیکوئی که اعمال او در فکر رومیان پدید آورده بود آشکارا گفت که از میان همه صفات نیک امپراطوران سلف آرزوی او تقلید از سیرت مارکوس انتونینوس و رحم و شفقت اوست.

چنین مینمود که نخستین کار مهم سلطنت این امپراطور نشان دهنده صمیمیت و اعتدال اوست. وی بتقلید از مارکوس برای خود همکاری برگزید و این همکار ماگزیمین^۱ بود که دیو کلیسیان اول لقب قیصر را بدو اعطاء نمود و بعد لقب اگوستوس را. ولیکن سیرت امپراطور جدید و سلف او را طبعی متفاوت، و میان برگزیدگان ایشان به سمت همکاری نیز تفاوت بسیار بود. مارکوس تشریف پادشاهی را بجوانی ناپاک دامن ارزانی داشته و به این طریق دین حق شناسی شخصی را ادا کرده بود اما به این کار در واقع به سعادت کشور خویشتن لطمه زده بود. دیو کلیسیان با شریک کردن دوست و همکار جنگی خود در زحمات ملکداری در وقتی که خطر همه را تهدید می نمود، سهای جنگ مشرق و مغرب گردید. ماگزیمین روستائی زاده مانند اورلیان درسرزین سیرمیوم بدنیا آمده بود. وی دانش و ادب نیاموخته و از قانون بی خبر بود و در وقتی که طالع او را به رفیع ترین درجه ای برافراشت هیئت ظاهر و راه و رسم روستائی او پستی اصل و نسبش را آشکار می کرد. جنگ تنها فنی بود که وی بدان اشتغال می ورزید و در دوران دراز خدمتش در همه مرزهای امپراطوری در جنگها شجاعت نمائی کرده و ممتاز شده بود استعداد ماگزیمین در جنگیدن چنان پرورش یافته بود که وی از برای فرمان بردن بهتر بود و فرماندهی را کمتر بکار می آمد و یا آنکه شاید هرگز به درك مهارتی که از خصائص سپهداری کاملست نائل نیامد معذک وی بیاری دلاوری و استقامت و تجربه قادر بود که دشوارترین جنگها را برعهده بگیرد. مفاسد او نیز برای ولینعمتش کم فائده تر از هنرش نبود. چون ماگزیمین احساس

ترحم نمی‌کرد و از عواقب کاربرد بیمناک نبود پس باسانی آلت هر عمل ظالمانه‌ای میشد که سیاست پادشاه حيله گر بدان اشارت می‌نمود و در همان لحظه انکارش می‌کرد. بمحض اینکه برای انتقام یا احتیاط جان کسی را بخونخواهی فدا میکردند دیوکلیسیان بموقع شفاعت مینمود تا چند تن بازمانده را که هرگز قصد سیاست‌کردنشان را نداشته بوده است از مرگ نجات دهد، و از همکار سختگیر خود بنرمی خرده میگرفت و از اینکه مردم همه روش ملکداری او و همکارش را باهم مقایسه میکردند و بیکی صفت «حکومت عصر زرین» و بدیگری صفت «سلطنت عصر آهنین» را اطلاق میکردند بسیار خشنود میشد. باوجود تفاوتی که در سجایای این دو بود ایشان پیمان دوستی قدیم را که در وقت گمنامی و بی‌منصبی بسته بودند هنگام سلطنت نیز همچنان حفظ کردند. روح سرکش و مغرور ماگزیمین که بعد از این آفت جان او و بلای آرامش مردم گردید بموجب عادت دیرین نبوغ ذاتی دیوکلیسیان را احترام بسیار مینمود و به تفوق عقل بر زور خشونت آمیخته معترف بود. غرور یا اوهام پرستی دوامپراطور را برآن داشت که یکی لقب ژوپیتر را برگزیند و دیگری لقب هرکول را زیرا که عالم بدست ژوپیتر داننده و بیننده در گردش است (چنین بود شیوه بیان خطیبان مزدور) و بازوان شکست ناپذیر هرکولست که زمین را از لوٹ تبه کاران و ستمکارگان سیزداید.

اما قدرت بیکران ژوپیتر و هرکول نیز بار سنگین اداره امور مملکت را تحمل نمیتوانست کرد. دیوکلیسیان بیاری حزم و درایت دریافت که چون امپراطوری روم از هرطرف گرفتار حملات اقوام کم‌فرهنگست پس در هرطرف آن باید لشکری بزرگ و پادشاهی باشد، وهم باین سبب برآن شد که بار دیگر پیکر جسیم قدرت و سلطنت خود را قسمت کند و دوپاره مساوی از آن را بدو تن از سرداران که کفایت خود را ثابت کرده بودند تفویض نماید و ایشان را بلقب قیصر ملقب کند که عنوانی کمتر از امپراطور بود. از این دوسردار یکی گالیریوس^۱

ملقب به «آرمن تارپوس»^۱ بود یعنی «گله‌دار» بسبب حرفه پیشین او و دیگری کنستانتیوس که بعلت سپیدی رخسار ملقب به کلوروس شد، و این دوتن بودند که به دریافت عناوین و القاب و مزایا و اختیارات درجه دوم سلطنت مفتخر شدند. شرحی که در باب وطن و اصل و نسب و حالات و رفتار هرکولیوس نوشته‌ایم انگار که درست وصف حال گالیریوس باشد که ویرا غالباً ماگزیمین جوان میخواندند و این لقب نادرست نبود با همه آنکه در موارد بسیاری هم از جهت تقوی و فضیلت و هم از جهت کفایت و توانائی ماگزیمین جوان از همنام مسن‌تر خود ظاهراً برتر و بالاتر بوده و این برتری او بین و آشکار بوده است. اصل و نسب کنستانتیوس معلوم‌تر از همکاران او بود، و پدرش یوتروپیوس^۲ یکی از مهمترین نجباء داردانیا و مادرش خواهرزاده یا برادرزاده کلودیوس امپراطور بوده بود. کنستانتیوس ایام جوانی را در جنگ گذرانده بود و با اینهمه خداوند به او طبعی داده بود ملایم و مهربان، و بنا به عقیده عامه مردم وی از دیرباز در خور مقامی بوده بود که سرانجام بدان نائل آمد. برای آنکه پیوند سیاسی با پیوند خانوادگی تأیید و تقویت گردد هریک از دو امپراطور در حق یکی از قیصران سمت پدری پذیرفت: دیو کلیسیان پدر خوانده گالیریوس و ماگزیمین پدر خوانده کلودیوس شد و هر دو فرزند خواندگان و همکاران خود را مجبور کردند که زنان خویشان را طلاق بدهند و آنگاه هر امپراطوری دختری از آن خویشان را به یکی از قیصران بزنی دادند. این چهار پادشاه بسیط امپراطوری روم را میان خود قسمت کردند. کار دفاع از گال و بریتانیا و اسپانیا به کنستانتیوس سپرده شد، و گالیریوس از برای حراست متصرفات ایلیریائی روم در کناره دانوب مستقر گردید. ایتالیا و افریقا قلمرو سلطنت ماگزیمین بشمار میرفت و دیو کلیسیان تراس و مصر و کشورهای ثروتمند آسیا را در سهم خود قرار داد. هریک از این چهار پادشاه در قلمرو قانونی خود فرمانروای مطلق بود ولیکن مجموع اختیارات ایشان شامل همه شاهنشاهی روم میشد و هریک حاضر بود که به همکاران خود

مدد کند ، یا به رأی و مشورت یا بحضور خود در وقت لازم . هردو قیصر باوجود علو مقام ، عظمت شأن امپراطوران را محترم می‌شمردند و سه پادشاه جوان‌تر پیوسته باحق‌شناسی و فرمانبرداری سپاسگزار پادشاه بزرگ بودند که اصل و منشاء سعادت و کامروائی ایشان هم او بود و حسد و بدگمانی را درمیان‌شان جائی نبود و اتحاد فرخنده ایشان را بموسیقی هم‌آهنگ گروه نوازندگان تشبیه کرده‌اند که دست هنرمند نوازنده اول الحان گوناگون آن را موزون و موافق نگاه‌میدارد .

این کار مهم یعنی تقسیم اختیارات بمرحله اجرا نرسید مگر تقریباً شش سال بعد از انتخاب ماگزیمین : شش سالی که بکلی خالی از وقایع مهم نیست . ولیکن مابرای آنکه مطالب را صریح و روشن بنویسیم چنان پسندیده‌ایم که اول قالب کاملتر حکومت دیوکلسیان را وصف کنیم و بعد بذکر وقایع سلطنت او بپردازیم و در این کار ترتیب طبیعی ظهور وقایع را رعایت کنیم نه سنواتی را که این وقایع در آنها روی نموده‌است زیرا که درصحت این گاه شماری شک بسیار هست .

ماگزیمین شورش روستائیان را درگال فرونشاند . کاروسیوس^۱ که اختیار ناوگان دریای مانس را در دست گرفته بود خویشتن را در بریتانیا پادشاه خواند ولیکن بقتل وی کنستانتیوس بار دیگر بریتانیا را گرفت . دوقیصر از مرزهای امپراطوری در کرانه رودرن و دانوب دفاع می‌کردند . دیوکلسیان پس از فرونشاندن شورش در مصر ، بمتصرفات شرقی توجه نمود و شاهزاده‌ای تیرداد نام را که دوست روم بود در ارمنستان بتخت پادشاهی برنشاند و متصرفات آنسوی دجله را به ایران واگذارد و باین کشور پیمان صلحی بست که چهل سال دوام یافت .

جشن پیروزی دیوکلسیان و نظام جدید او

بمحض اینکه دیوکلسیان قدم به بیستمین سال سلطنت خود نهاد بمناسبت این دوران مهم و پیروزیهائی که در جنگ نصیب وی شده بود جشنی بافروشکوه بسیار بشیوه رومی برپا کرد . فقط ماگزیمین همکار امپراطور که در اختیارات پادشاهی با او برابر بود در این روز پرافتخار با او همراه بود . هر دو

قیصر نیز جنگیده و پیروز شده بودند ولیکن بنا بر رسوم سخت قدیم ارزش کارهای بزرگشان را به خداوند گاران ایشان نسبت میدادند که سمت پدری نیز داشتند. جشن دیوکلسیان و ماگزیمین شاید بشکوه و عظمت جشن اورلیان و پروبوس نبود ولیکن چند عامل که شهرت و میمنت بسیار داشت بر ابهت آن افزود. افریقا و بریتانیا و نواحی رود رن و دانوب و نیل هریک یادگار ظفری در این جشن عرضه داشتند. ولیکن زیوری بیهمتا و از همه ارزنده تر همانا غلبه بر ایران بود و فتحی مهم بدنبال آن. تصاویری از رودها و کوهها و متصرفات روم در پیشاپیش مرکب امپراطور می‌بردند، و صور زنان و خواهران و فرزندان^۱ اسیر شده شاهنشاه بزرگ ایران منظره‌ای تازه بود و برای مردم مغرور رم بسیار مطبوع و دلپذیر. اما در نظر کسانی که پس از آن دوران زیسته‌اند این مراسم مهمست به سبب تفاوت این جشن با جشنهای دگر، تفاوتی که مایه مباهات نیست زیرا که آخرین موکب پیروزی بود که رومیان مشاهده کردند. بعد از این دوران در اندک مدتی امپراطوران از جنگ و غلبه بر دشمن باز ایستادند و رم نیز از آن پس پایتخت امپراطوری نبود.

مکانی که شهر رم را در آن بنا نهاده بودند به مراسم دینی قدیم و معجزات خیالی متبرک شده و چنان بود که گوئی هر نقطه‌ای از آن با حضور خدائی یا خاطره قهرمان دلاوری نیروی حیات یافته باشد. گذشته از این سلطنت جهان را به کاپی‌تول^۲ وعده داده بودند. مردم بومی رم نیروی این خیال فریبنده و دلنشین را ادراک و تأیید می‌کردند زیرا که از پدرانشان پدید آمده و همگام با دیگر آداب و عادات زندگی ایشان پرورش و تقویت یافته بود، و چون معتقد بودند که این تصور واهی در کار ملکداری نیز سودمند است پس آنرا حفظ میکردند. روش اداره مملکت نیز با مقر حکومت چندان بهم مرتبط

۱ - اسیران را به نرسی شاهنشاه ساسانی تسلیم کرده بودند و ناچار در این مراسم تصاویر ایشان را در انظار خلق قرار دادند. ۲ - لی‌وی پالی‌ویوس مورخ رومی خطابه‌ای فصیح و پر از مهر و احساس نقل میکند از کامی‌لوس در مخالفت با کسانی که میخواستند مقر حکومت را از رم بشهری در نزدیکی آن منتقل کنند. نام این شهر وی‌ئی بود.

و پیوسته بود که ممکن نبود پایتخت را بجائی دیگر منتقل کنند بی آنکه وضع حکومت بکلی پریشان و نابسامان شود. ولیکن هر قدر که بر وسعت متصرفات روم افزود بهمان نسبت تفوق و سیادت پایتخت بتدریج کاهش پذیرفت. متصرفات امپراطوری کم کم همپایه روم و ملل مغلوب دارای نام و مزایای رومیان شدند بی آنکه مهر و محبت روم در وجودشان جایگزین شود. با اینهمه بقایای قوانین اساسی قدیم و اثرات رسم و عادت حیثیت روم را دیرزمانی حفظ کرد. امپراطوران اگر از نژاد افریقائی و ایلیریائی نیز بودند وطن برگزیده خود را محترم می شمردند زیرا که مقر و مرکز سلطنت و ملکت ایشان بود. ضرورت جنگ غالباً حضور امپراطوران را در نواحی سرحدی لازم می آورد، ولیکن دیو کلیسیان و ماگزیمین نخستین پادشاهان روم بودند که در وقت صلح نیز در متصرفات امپراطوری اقامت گزیدند. هر چند که این کار محتملاً بواسطه مقاصد خصوصی امپراطوران بوده است معذک بملاحظات بسیار موجه سیاسی باید آن را کاری درست و پسندیده بشمار آورد. دربار امپراطور غرب غالباً در میلان قرار داشت زیرا چنان می نمود که موضع میلان در دامنه کوههای آلپ برای مشاهده جنبش اقوام نیمه متمدن آلمانی بسیار مناسبتر از رم باشد و پائیدن اقوام آلمانی از مقاصد مهم امپراطور بود. شهر میلان بزودی دارای شکوه و جلال پایتخت شاهنشاهی شد و گفته اند که خانه های آن بسیار و خوش ساخت بوده است و مردمش کریم طبع و با فرهنگ و ادب بوده اند. این شهر دارای سیرک و تأثر و ضرابخانه و کاخ سلطنتی و گرمابه ها بوده است بنام ماگزیمین مؤسس آنها، و نیز دارای ایوانهای مزین بمجسمه های بسیار و دو دیواری که گرداگرد شهر را فرامیگرفت، و اینها همه بر زیبایی پایتخت جدید می افزود و بنظر نمی آمد که حتی مجاورت رم بارگرانی باشد. آرزوی دیو کلیسیان نیز آن بود که برای رقابت با جلال و عظمت رم اوقات فراغت خود و ثروت مشرق را صرف آراستن نکومیدیه کند: شهری در کنار آسیا و اروپا که فاصله آن از فرات و دانوب تقریباً مساوی بود. نکومیدیه با حسن ذوق امپراطور و مخارجی از کیسه مردم در چند سالی عظمتی و جلالی

یافت که جز رم و انتاکیه و اسکندریه شهری از آن پر جمعیت‌تر نبود و چنان مینمود که گوئی زحمت قرن‌ها لازم بوده است که آن را بجلال و عظمت بیاوراید. زندگی دیوکلسیان و ماگزیمین زندگی کار و کوشش بود و قسمت مهم آن یا در اردوگاه‌های نظامی یا در لشکرکشیهای مکرر دراز مدت صرف میشد؛ ولیکن هروقت که بر اثر فراغت از مشغلهٔ سلکداری فرصتی برای تفریح و استراحت بمیان می‌آمد، چنین مینماید که این دو بخشنودی تمام در نکومیدیه یا میلان به اقامتگاهی که دوست می‌داشتند پناه می‌بردند. دیوکلسیان جشن پیروزی خود را در بیستمین سال سلطنت خویش در رم برپا کرد و شک بسیار هست که تا آنروز هرگز قدم به پایتخت قدیم امپراطوری نهاده بوده باشد و در این موقع نیز مدت اقامتش بیش از دو ماه دوام نیافت و امپراطور که از گستاخی و عنان گسیختگی مردم سخت مشمئز شده بود رم را بشتاب تمام ترك کرد سیزده روز پیش از آنکه باید مزین به نشانهای کنسولی در سنا حاضر گردد.

نفرتی که دیوکلسیان نسبت به رم و آزادی رومیان اظهار می‌کرد اثر هوی و هوس آنی نبود بلکه نتیجهٔ سیاست حيله گرانه بود. این پادشاه زیرك اسلوب تازه‌ای برای حکومت امپراطوری تعبیه کرده بود که خانوادهٔ کنستانتین بعد آن را تکمیل کرد، و چون سنا صورت ظاهر قانون اساسی قدیم را با ایمان صادقانه حفظ میکرد دیوکلسیان تصمیم گرفت که صنف سناتوران را از قدرت و احترام کمی که برای ایشان باقی مانده بود بکلی محروم کند. برای آنکه موضوع روشن‌تر شود باید عظمت زودگذر و آرزوهای جاه‌طلبانهٔ سناتوران را در هشت سال پیش از پادشاهی یافتن دیوکلسیان بیاد آورد. تا زمانی که علاقهٔ وافر به روش قدیم بر وجود سناتوران غالب بود بسیاری از نجباء و بزرگان بخلاف حزم و تدبیر با شوق وافر هواخواهی خود را از آزادی آشکار می‌کردند، پس از آنکه جانشینان پروبوس از گروه هوادار جمهوری روی برتافتند سناتوران نتوانستند که آزرده‌خاطری و خشم عاجزانهٔ خود را پنهان کنند. کار فرونشاندن شور آزادی خواهی که خطرناك نبود و لیکن موجب زحمت بود به ماگزیمین سپرده

شد که پادشاه ایتالیا بود و این کار با طبع خونخواروی کاملاً سازگار بود . برگزیده‌ترین اعضا سنا که دیو کلیسیان بظاهر ایشان را احترام می نمود اکنون بوسیله همکار او بتهمت توطئه‌های خیالی گرفتار آمدند . داشتن ویلای آراسته یا ملک آبادان را حمل بر جرم این سناتوران میکردند و دلیل قاطعی در اثبات تقصیر ایشان بشمار می‌آوردند . گارد پریتوری که از دیر باز به رم ستمها کرده بود اکنون برآن شد که ابهت و جلالت پایتخت امپراطوری را از خطر حفظ کند ، و افواج مغرورگارد بعلت وقوف بکاهش قدرت خود طبعاً مایل بودند که از پیوستن قدرت خویشان با اعتبار منزلت سناتوران هم خود و هم ایشان را تقویت کنند . بر اثر اقدامات مدبرانه دیو کلیسیان از شمار افراد گارد پریتوری بتدریج کاسته شده و امتیازات خاص ایشان بکلی از میان رفته و جای ایشان را دو فوج سرباز گرفته بود . این دو فوج از ایلیریوم بودند و به امپراطور وفادار بودند و بادو عنوان جدید یعنی فوج ژوپیتری و هرکولی برای انجام دادن وظائف خاص گارد نگهبان امپراطور بکار منصوب گشتند ، اما مهلکترین جراحاتی که در نهان بدست دیو کلیسیان و ماگزیمین بر پیکر سنا وارد آمد از اثرات حتمی غیبت ایشان بود که کارگر افتاد . تا زمانی که امپراطوران در رم اقامت داشتند ممکن بود که سنا را در مضیقه قرار دهند اما غفلت از آن محال بود . جانشینان اگوستوس قدرت خود را بکار میبردند و هر قانونی را که بحکم عقل یا هوس لازم میدانستند بسنا تحمیل میکردند و این قوانین بتأیید و پسند سنا بتصویب میرسید . در مذاکرات سنا و فرمانهائی که از این مجمع صادر می‌شد موازین آزادی قدیم را حفظ میکردند ، و فرمانروایان خردمند به حرمت عقائد و تعصبات مردم رم ناچار بودند که شیوه بیان و رفتار خود را چنان کنند که در خور شأن و حیثیت فرمانروای کشور باشد . این فرمانروایان در میان سپاهیان و در متصرفات روم رفعت مقام خود را در انظار جلوه گرمی ساختند اما هنگامی که اقامتگاه خود را در مکانی دور از پایتخت قرار دادند ریا و فریبی را که اگوستوس بجانشینان خود توصیه کرده بود تا ابدالدهر بکناری نهادند . در بکار

بردن اختیار قانونگذاری و اجراء قوانین در عوض آن که سلطان بامجلس بزرگ شورا مشورت کند که متعلق بملت بود وی با وزیران خود مصلحت اندیشی می کرد. نام سنا را تا آخرین لحظه حیات امپراطوری با احترام یاد می کردند و هنوز القاب و امتیازاتی به اعضاء آن می دادند که باعث مباهات ایشان بود ولیکن مجلسی را که از دیرباز منبع قدرت و وسیله اعمال آن بود گذاشتند تا محترمانه در ورطه فراموشی فرو رود. سنای رم که هر نوع پیوندی را با دربار امپراطور و قانون اساسی از دست داده بود اکنون بمنزله یادگاری محترم اما بی فایده از دوران قدیم بر فراز تپه کاپی تول برجای ماند.

وقتی که سنا و پایتخت قدیم امپراطوری از منظر چشم فرمانروایان رومی بیرون شد اینان بزودی منشاء قدرت قانونی خود و ماهیت آن را نیز فراموش کردند. مناصب دیوانی کنسول و پروکنسول و سانسور و تربیون که قدرت قانونی امپراطوران از پیوند آنها پدید می آمد بر مردم عیان می کرد که منصب امپراطوری از جمهوری نسب دارد. پس پادشاهان رومی آن القاب را به یک سو نهادند و اگر مقام بلند ایشان هنوز مشخص بنام «امپراطور» بود این کلمه اکنون مفهوم تازه و سهمتری یافت و دیگر معنی سپهسالار لشکر روم از آن مستفاد نمی گردید و به مفهوم خداوندگار دنیای روم بکار برده می شد. کلمه امپراطور که اول جنبه نظامی داشت اکنون جنبه دیگری نیز یافت که حکایت از رابطه میان بنده و خداوندگار میکرد. نخستین مفهوم لقب دومینوس^۱ یا خداوندگار حاکی از سلطه پادشاه بر رعایای وی یا فرمانده سپاه بر سربازان او نبود بلکه دلالت میکرد بر قدرت مطلق خداوندگار در رابطه اش با بردگان خانگی او، و قیصره با توجه به این مفهوم کلمه دومینوس بود که بنفرت تمام از پذیرفتن آن امتناع کرده بودند. ولیکن مقاومت ایشان کم کم سست شد و از زشتی

۱ - پلینی یا پلی نیوس این لغت را بنفرت ذکر میکند چنانکه گویی مترادف با tyrant و ضد prince باشد و با اینهمه پلینی خود این لقب را در مورد دوست خویش یعنی تراژان پرهیزکار پیوسته بکار می برد. باری بگفته گیون این کلمه، مفسر و مترجم درست اندیش درست نویس هر دو را سرگردان میکند. کلمه prince نیز خود خالی از اشکال نیست و در فارسی گاه پاید سلطان و گاه شاهزاده و گاه امیر ترجمه شود.

این نام کاست تا سرانجام لقب «خداوند گار ما و امپراطور» نه فقط بر سبیل تملق به سلاطین اطلاق بلکه در قوانین و الواح و کتیبه ها نیز استعمال آن مجاز شد. القابی چنین عالی برای خشنودی و ارضاء خاطر عظیمترین خودپسندیها کافی بود و اگر جانشینان دیو کلیسیان هنوز از قبول عنوان «پادشاه» امتناع میورزیدند ظاهراً نه برای اجتناب از غلو و افراط بلکه بعلت شرم و حیا بوده است. در هر جایی که زبان لاتینی رائج بود (و این زبان دولت و حکومت در سراسر امپراطوری بود) لقب «امپراطور» بسبب آنکه خاص فرمانروایان رومی بود مفهومی محترمتر از «پادشاه» داشت زیرا که رؤسای قبائل بسیاری از اقوام کم فرهنگ بلقب «پادشاه» خوانده میشدند و اگر امتیازی در این نام بود فقط بدان سبب بود که رومولوس و تارکوین نیز «پادشاه» خوانده شده بودند. ولیکن احساسات و عواطف مشرقیان و مغربیان بکلی متفاوت بود. از قدیمترین اعصار تاریخ سلاطین آسیا در زبان یونانی بلقب بازیلیوس معروف بودند که همان «پادشاه» است و چون «پادشاه» بزرگترین لقب در میان آدمیزادگان بشمار میرفت پس مردم متصرفات شرقی، بنده وار و بتملق و فروتنی، در خطاب با امپراطوران روم این کلمه را بکار بردند. دیو کلیسیان و ماگزیمین حتی بصفات یا لا اقل اسماء و القاب خدائی نیز تجاوز نموده آنها را برای خود اختیار کردند القابی که پس از ایشان بچندین نسل پی در پی امپراطوران عیسوی مذهب منتقل گردید. اما این القاب و تعارفات مبالغه آمیز معمولاً بزودی معنی اصلی خود را از دست میدهند و دیگر کفرآمیز نیستند و چون گوش باهنگ این اسماء آشنا گردد بمعانی آنها توجهی نمیشود و مردم آنها را وسیله ای بشمار میآورند برای اظهار سپاس و احترام مبالغه آمیز.

افزایش مراسم و تشریفات درباری

از زمان اگوستوس تا عهد دیو کلیسیان بسلاطین رومی، که بی هیچ تشریفات در میان هموطنان خود زندگی و با ایشان معاشرت و اختلاط میکردند، با همان احترامی درود و سلام میگفتند که سناتوران و عمال دولت را درود و

سلام میگفتند. امتیاز عمده همانا قباى ارغوانى سلطنت یا فرماندهى سپاه بود و حال آنکه لباس سناتورى بحاشیه عریضى از این رنگ شریف مشخص بود و لباس طبقه اسواران بحاشیه‌ای باریک از همان رنگ. غرور یا بحقیقت سیاست کشور داری دیو کلیسیان زیرك مدبر را بر آن داشت که جلال و ابهت دربار ایران را در دستگاه سلطنت روم نیز معمول کند. پس باین نیت و با قبول خطر تاج بر سر نهاد، زیوری که رومیان از آن سخت متنفر بودند و آن را یکی از علائم نفرت انگیز سلطنت میدانستند، و تاج بر سر گذاشتن را بدترین کار جنون آمیز کالیگولا بشمار آورده بودند. این کلاه پادشاهی چیزی نبود جز نواری پهن و سفید که بر آن مروارید نشانده بودند و گرداگرد سر امپراطور را فرا میگرفت. لباسهای مجلل دیو کلیسیان و جانشینانش از زر و ابریشم بود، و با خشم و نفرت گفته شده است که حتی کفشهای ایشان آراسته بسنگهای گران قیمت بود. باتشریفات و مراسم جدیدی که روز افزون بود مشکل وصول به شخص امپراطور هر دم بیشتر می شد. خیابانهای قصر سلطنتی را دسته های مختلف نگهبانان «خانگی» بدقت تمام حراست میکردند. اطاقهای اندرون بخواجه سرایان سپرده شده بود و ایشان بغیرت و حمیت بسیار از آنها پاسبانی میکردند. افزایش عدد و نفوذ این خواجه سرایان از علائم قطعی پیشرفت استبداد بود. وقتی که رعیتی از رعایای پادشاه پس از مدتی مدید بحضور امپراطور راه مییافت او را مجبور میکردند که مقام و مرتبتش هر چه باشد بروی درافتد و مطابق سنن شرقی پادشاه خود را چون خدائی پرستش کند. دیو کلیسیان مردی عاقل و دانا بود که در دوران زندگی عادی و خدمت دولتی قدر و ارزش خود و دیگر آدمیزادگان را چنانکه باید سنجیده بود و هم بدین سبب تصور این مطلب آسان نیست که علتی به پستی و حقارت غرور باطل، وی را واقعاً ناچار کرده باشد که آداب و رسوم ایرانی را بجای آداب و رسوم رومی برقرار کند. دیو کلیسیان خود را باین خیال دلخوش میکرد که جلوه جلال و ابهت، و تجمل و ثروت دلهای انبوه خلق را رام خواهد نمود و پادشاه کمتر در معرض گستاخی و جسارت

خشونت‌آمیز مردم و سربازان قرار خواهد گرفت، و عادت به اطاعت و انقیاد کم‌کم خوی ادب و احترام را در اینان پدید خواهد آورد. مانند توافقی که اگوستوس بدان تظاهر مینمود فر و شکوه دستگاه دیو کلیسیانی نیز به نمایش تأتری شبیه بود. ولیکن باید اذعان نمود که از این دو کمدی در اولین آنها خصائص آزادگی و مردانگی بمراتب بیشتر بود: هدف یکی این بود که تسلط بی‌حد و حصر امپراطوران را بر دنیای روم پنهان کند و مقصد دیگری آنکه این قدرت را آشکار سازد.

در حکومتی که دیو کلیسیان بنا نهاد اصل اولین نمایشگری بود و اصل دومین تقسیم و تجزیه. وی امپراطوری و متصرفات آن و همه شعب حکومت مدنی و نظامی را منقسم و دستگاههای گرداننده حکومت را باین طریق چند چندان کرد و از سرعت عمل آنها کاست و بر استحکام کار آنها افزود. ولیکن چون قالب تازه سیاست ملکداری را فرمانروایان روم یکی پس از دیگری کم‌کم اصلاح و بعد کامل کردند، بهتر آن خواهد بود که مطالعه در این اسلوب جدید را بتأخیر افکنیم تا زمانی که بعد اعلای رشد و کمال برسد. پس شرح دقیق امپراطوری جدید را میگذاریم تا روزگار سلطنت کنستانتین، و اکنون اکتفا میکنیم بوصف طرح اصلی و قاطع آن که بدست دیو کلیسیان ترسیم شد. وی در اعمال اختیارات عظیم فرمانروائی سه تن را با خود شریک و قرین کرده بود، و چون یقین می‌دانست که توانائی یک تن برای دفاع از ملک و ملت کافی نیست حکومت مشترک چهار فرمانروا را مصلحت موقت بشمار نمی‌آورد بلکه آن را رکن اصلی قانون اساسی میدانست. نیت وی آن بود که دو فرمانروای مهتر بتاج و لقب اگوستی از دو همکار کمتر خود مشخص و ممتاز باشند، و برحسب رهنمونی محبت یا عقیدت از دو همکار تابع خود پیوسته یاری بجویند، و چون قیصره^۱ نیز بنوبت بمقام اول برسند چنین کنند، و بدین نمط درجانشینی امپراطوران وقفه‌ای روی ننماید. پس امپراطوری را بچهار قسمت تقسیم کردند. شریفتر و محترمتر

۱ - قیصر لقبی بود که برای فرمانروای مهتر تعیین شد.

از همه فرمانروائی ایتالیا و متصرفات شرقی بود، و پوزحمت‌تر از همه سلطنت نواحی رود رن و دانوب. ایتالیا و متصرفات شرقی حضور دو اگوستوس را در خاک خود حق مسلم خویشتن میدانستند و حکومت نواحی رن و دانوب به قیصران سپرده شد. عنان قدرت سپاه روم در دست چهارتنی بود که در اختیارات پادشاهی مشترکاً سهیم بودند، و این امر ممکن بود که سرداری جوینده نام و جاه را نومید و مرعوب کند زیرا که چهار رقیب سهمگین را یکی پس از دیگری برانداختن کاری بس دشوار بود. در اداره امور حکومت مدنی بنابراین بود که دوامپراطور قدرت تجزیه نشده سلطنت را بکار برند و فرمانهای ایشان بنام هر دو موشح و بمنزله حکمی مبتنی بر مصلحت‌اندیشیهای متفقانه آن دو بود و اعتبار منصب پادشاهی در همه متصرفات پذیرفته و نافذ بود. باوجود این همه احتیاط اتحاد سیاسی دنیای روم اندک اندک مضمحل گردید و اصل تجزیه و تقسیم بمیان آمد و هم این اصل بود که در چندسالی جدائی ابدی امپراطوری روم شرقی را از امپراطوری روم غربی باعث آمد.

اسلوب حکومت دیوکلیسیان با زیان مادی دیگری توأم بود که حتی در این عهد و زمان نیز آن را بکلی معذور نتوان داشت. این زیان نتیجه تأسیسات پرخرج‌تر بود و بر اثر آنها مالیاتهای سنگین‌تر وضع شد که بار ستمی بر مردم بود. در عوض گروه کوچک بردگان و خادمان آزاد که زندگی ساده اما بزرگانه اگوستوس و تراژان را بس بوده بود، اکنون سه یا چهار دربار مجلل با شکوه در نقاط مختلف امپراطوری دائر گردید و سه یا چهار «پادشاه» روم باهم و با پادشاه ایران در تجمل و تشریفات درباری رقابت میکردند که تفوق جوئی بیهوده و باطلیست و بر عدد وزیران و عمال دولت و صاحب‌منصبان و خادمانی که دوائر مختلف دولتی را پر میکردند چندان افزوده شد که مانندش در ایام پیشین هرگز دیده نشده بود، و (اگر جائز باشد بعاریت گرفتن بیان مخلصانه کسی را که معاصر آن ایام بوده است) چون گیرندگان افزونتر از دهندگان شدند آنگاه خراج باری گران بر مردم متصرفات گردید. از این زمان تا روزی که امپراطوری

نا بود گردید فریاد شکوه و شکایت بی هیچ وقفه‌ای پیاپی بگوش می‌رسید و استنباط این مطلب از وقایعی که روی نمود کاریست آسان. هر نویسنده‌ای بر حسب موقع و مذهب خود دیو کلیسیان یا کنستانتین یا والنز یا تثودوسیوس^۱ را هدف دشنام قرار می‌دهد ولیکن همه در این متفقند که بار سنگین خراجهای عمومی مخصوصاً مالیات زمین و مالیات «سرانه» از مظالم روز افزون و طاقت فرسای زمان ایشانست. اما مورخ منصف بی غرض که باید عصاره حقیقت را از ذم و مدح هردو بیرون بکشد از چنین توافق نظری که در میان نویسندگان هست بیشتر مایلست که تقصیر را میان هر چهار تنی که هدف ناسزاگوئی قرار گرفته‌اند بتساوی تقسیم کند و اخاذیهای ایشان را بیشتر به روش یکنواخت حکومت ایشان نسبت دهد و کمتر بمفاسد شخصی ایشان. دیو کلیسیان امپراطور بحقیقت مبدع این روش حکومت بود ولیکن در دوران سلطنت او این بلیه روز افزون محدود بحدود تمیز و اعتدال بود و دیو کلیسیان را باید حقاً ملامت نمود از برای آن که وی این سوابق زیان بار را بنیان نهاد نه آن که فی الواقع بر مردم جور و ستمی روا داشت، و باید گفت که وی در اداره امور مالیاتی محتاط و آهسته خرج کن بود و پس از آنکه همه مخارج جاری پرداخته میشد مبلغی وافر در خزائن امپراطوری باقی میماند برای انعام و اکرام در موقع مقتضی و برای هر نوع ضرورتی که دولت را پیش می‌آمد.

استعفای دیو کلیسیان و مرگ او

در بیست و یکمین سال سلطنتش بود که دیو کلیسیان تصمیم مهم خود را مبنی بر واگذارن امپراطوری بدیگران اجراء کرد. این کار طبعاً بیشتر در خور انتونینوس مهتر و انتونینوس کهتر بود و از فرمانروائی که تعالیم فلسفی را نه در بدست آوردن قدرت پادشاهی بکار برده بود و نه در اعمال آن ترک قدرت، ترک سلطنت برخلاف انتظار بود. دیو کلیسیان با این کار نخستین مثال استعفاء از سلطنت را به جهانیان

عرضه داشت و افتخاری بزرگ کسب کرد ولیکن سلاطین بعد بندرت از مثال وی تقلید کرده‌اند. شارل پنجم بیاد می‌آید نه بدان سبب که فصاحت مورخی معاصر نام وی را بگوش خواننده انگلیسی چنین آشنا کرده‌است بلکه بواسطه شباهت فوق‌العاده‌ای که میان خصائص اخلاقی این دو امپراطور هست. نبوغ و استعداد دیو کلیسیان و شارل در کار سیاست بیش از کار جنگ بود، و فضائل بظاهر پسندیده ایشان از سرشت نیک کمتر اثر داشت و از مکر و تدبیر بیشتر. چنین می‌نماید که استعفاء شارل پنجم بواسطه انقلاب زمانه و تغییرات احوال تسریع گردید و چون تدبیر با تقدیر موافق نیفتاد و نقشه‌های او به ثمر نرسید لاجرم وی برآن شد که اختیارات پادشاهی را از خود سلب کند که این اختیارات مطامح وی را وافی نبود. ولیکن سلطنت دیو کلیسیان با توفیق بسیار پیش‌رفته و در این پیشرفت هرگز وقفه‌ای بمیان نیامده بود. فکر استعفاء از سلطنت امپراطوری زمانی بخاطر دیو کلیسیان راه یافت که وی دشمنان خود همه را مغلوب کرده و نقشه‌های خود همه را بشمر رسانده بود. نه شارل و نه دیو کلیسیان هیچ یک عمر بسیار نکرد و در وقت مردن یکی پنجاه و پنج ساله بود و دیگری پنجاه و نه ساله. اما زندگی پرکوشش این پادشاهان و جنگها و سفرهای ایشان و بیم و اندیشه سلطنت، ملازمت عمل مزاج هر دو را علیل کرده و سستی و ناتوانی پیری زود رس را باعث آمده بود.

با وجود زمستانی سخت سرد و پریاران دیو کلیسیان بعد از مراسم جشن پیروزی ایتالیا را بزودی ترک کرد و پس از حرکت دوری از طریق متصرفات ایلیریائی بجانب مشرق روی نمود. امپراطور از بدی هوا و خستگی سفر کم‌کم بیمار شد و با آنکه آهسته میراند و معمولا وی را در هودج سربسته حمل میکردند، پیش از آنکه در اواخر فصل تابستان به نکومیدیه برسد بیماری وی بسیار سخت و باعث تشویش و اضطراب گردید. در سراسر فصل زمستان دیو کلیسیان از کاخ خود خارج نشد و خطری که وی را تهدید مینمود موجب نگرانی صادقانه و بی‌ریای مردم گردید. این مردم فقط از شادی یا اضطرابی که در رفتار یا سیمای ملازمان وی مشاهده می‌کردند به تغییرات مکرری که در او پدید می‌آمد پی می‌بردند. شایعه وفات

امپراطور را همه دیرزمانی باور کردند و چنان پنداشتند که واقعه مرگ او را از مردم پنهان کرده‌اند تا از بروز آشوبی که ممکن بود در غیبت گالریوس قیصر روی نماید ممانعت کنند. سرانجام در روز اول ماه مارس دیو کلیسیان بار دیگر در ملاء عام ظاهر شد چندان نحیف پیکر و پریده رنگ که مردمی هم که بشخص او بسیار آشنا بودند به دشواری ویرا باز شناختند و حفظ سلامت مزاج و حیثیت و اعتبار پادشاهی بمنزله کوششی دردناک بود که دیو کلیسیان بیش از یک سال آن را تحمل کرده و اکنون وقت وقت بود که از این کوشش باز ایستد. حفظ سلامت مزاج مستلزم استراحت و تن آسانی بود و لزوم حفظ حیثیت و اعتبار پادشاهی او را ناچار میکرد که از بستر بیماری امور امپراطوری عظیمی را اداره کند ، پس دیو کلیسیان تصمیم گرفت که بقیت عمر را بشرافتمندی در آرامش بگذراند و کار جهان و جهان را که صحنه حوادث است به همکاران جوانتر و فعالتر خود رها کند و به این طریق افتخارات خود را از دستبرد قضا و قدر حفظ کند.

برگذاری مراسم استعفاء وی در دشتی پهناور در سه میلی نکومیدیه صورت پذیرفت. امپراطور بر فراز تختی بلند بر شد و در نطقی که سراسر استدلال درست و حاکمی از وقار و عزت بود ، مکنون ضمیر خویشتن را به مردم و به سپاهیان اعلان نمود که همه در این موقع مهم در آن مکان اجتماع کرده بودند ، و کسوت ارغوانی سلطنت را از تن برافکند و از انبوه خلق که وی را نظاره می کردند دور شد و در ارا به ای سرپوشیده از درون شهر گذشت و بی هیچ تأخیری بجانب عزلتگاه خاص خود روی آورد. این گوشه انزوا که وی از برای خود برگزیده بود در وطن او دالمیسیا قرار داشت. در همین روز، یعنی اول ماه مه ، ماگزیمین نیز بموجب قرار قبلی در شهر میلان از مقام سلطنت برکنار رفت. دیو کلیسیان هم در وقت جشن پیروزی در این اندیشه بوده بود که از سلطنت کناری گیرد ، اما چون میخواست که ماگزیمین نیز از وی اطاعت کند پس از او ضمان خواست که در هر کاری که میکند تسلیم فرمان و لینعمت خود باشد و مخصوصاً عهد بندد که هر وقت که باو توصیه شود ، یا دیو کلیسیان خود از تخت سلطنت بزیار آید وی نیز از او پیروی نماید. این پیمان

با آنکه رسماً در برابر محرابگاه ژوپتر برفراز تپه کاپی تول بتأیید سوگند مؤید شده بود مانع ضعیفی بیش نبود و نمیتوانست خوی آتشین ماگزیمین را رام کند زیرا که شهوت غالب برجان او عشق قدرت بود و او نه خواهنده آرامش حال بود و نه طالب نیکنامی آینده، و با اینهمه به اکراه تسلیم رأی همکار داناتر خود شد که بروی تفوق و تسلط داشت و فوراً پس از کنارگیری از سلطنت در ویلائی در لوکانیا عزلت گزید. اما تقریباً محال بود که روحی چنین ناآرام و بی قرار بتواند در گوشه انزوا آرامش پایدار یابد.

دیو کلیسیان که از هستی و گمنامی خود را بتخت سلطنت رسانده بود نه سال آخر عمر را دور از مشغله ملک بسر برد و چنین مینماید که انزوای او که بفرمان عقل صورت پذیرفته بود با فراغ خاطر توأم بود. وی ملک دنیا را بفرمانروایان دیگر رها کرد و در گوشه عزلت دیر زمانی از احترام و ستایش ایشان برخوردار بود. بندرت اتفاق می افتد که کسانی که فکرشان از دیرباز در کار حکومت ممارست کرده است بتوانند به همصحبتی نفس خود خو بگیرند، و هنگامی که قدرت و مقام را از دست میدهند بیش از همه چیز بر نداشتن مشغله ای تأسف می خورند. دانش و ادب و زهد و عبادت که در هنگام تنهایی بهترین وسائل تفرج روحانیند نمیتوانستند که خاطر دیو کلیسیان را بخود مشغول بدارند؛ اما ذوق او به لذات طبیعی و بی زیان که همچنان محفوظ مانده بود بزودی از نو بیدار شد و ساعات فراغت را وی چندانکه باید در ساختن ابنیه و باغبانی و درختکاری صرف کرد. جواب او به ماگزیمین بحق مشهور شده است. این سالخورده مرد ناآرام بی قرار از دیو کلیسیان به اصرار و تمنا خواست که زمام حکومت را دوباره در دست بگیرد و کسوت ارغوانی سلطنت را از نو بر تن کند. اما وی بخنده دلسوزی و سوسه ماگزیمین را رد کرد و با آرامش تمام گفت «اگر میتوانستم کلمهائی را که باد و دست خود در سالونا کاشته ام به ماگزیمین نشان بدهم وی دیگر به اصرار از من نمی خواست که لذت سعادت حاصل را رها کنم و در پی سلطنت بروم.» در صحبت با دوستان دیو کلیسیان خود غالباً اذعان میکرد که از همه فنون مشکلتر فن سلطنت است و بیان او در این مبحثی که دوست

میداشت با چنان حرارتی توام بود که جز نتیجه تجربه نمی توانست باشد. وی بکرات میگفت که «سود و صلاح چهار یا پنج وزیر دراینست که با هم بیبوندند و پادشاه خود را بفریبند و غالباً چنین نیز میکنند! پادشاه بواسطه علومقام از دیگر ابناء بشر دوری میگزیند و لاجرم حقایق از او پوشیده میماند. وی چیزی نمی بیند مگر از روزنه چشم وزیران خود و چیزی نمیشنود الا تعبیرات سوء ایشان را. پادشاه مهمترین مناصب را به اشخاص فاسد ضعیف مایه اعطاء میکند و پرهیزکارترین و شایسته ترین افراد رعیت خود را رسوا و بی آبرو مینماید، و بحیلت هائی چنین شرم آور بهترین و خردمندترین پادشاهان فدای خیانت درباریان فاسد و رشوت ستان خود می شوند.» قدر عظمت را بدرستی سنجیدن و به نکونامی جاودانی اطمینان یافتن طعم لذات انزوا را بیشتر و بهتر می کند، ولیکن اهمیت نام و منزلت امپراطوران روم در دنیا چندان بود که از امن و فراغ بی غش زندگی خلق عادی برخوردار شدن امکان پذیر نبود، و محال مینمود که دیو کلیسیان پس از استعفا بتواند از مشکلاتی که امپراطوری روم در آینده بدانها گرفتار می آمد بکلی بی خبر یا بعواقب آنها بی التفات بماند. در عزلت گوشه سالونا نیز گاهگاهی بیم و اندوه و ملال خاطر در پی او می آمد. بلایائی که برزنش و دخترش گذشت قلب روؤف یا لا اقل حس غرور او را سخت جریحه دار ساخت، و آخرین دقایق عمر او بواسطه سخنان درشت لی سی نیوس^۱ و کنستانتین^۲ به تلخی گذشت، و سزاوار چنان بود که این دو در حق کسی که پدر امپراطوران بسیار و پدید آورنده سعادت و کامروائی ایشان بوده است رأفت و محبت نمایند. بروایتی که در صحت آن شک بسیار هست دیو کلیسیان به خود کشی خویشتن را از ید قدرت ایشان خارج کرد.

پیش از آنکه توجه خود را از زندگی و خصائص اخلاقی دیو کلیسیان بگیریم و آنها را از خاطر دور کنیم خوبست که لحظه ای بعزلتگاه او نظر افکنیم. سالونا، مهمترین شهر دالمیسیا که وطن دیو کلیسیان بود، تقریباً دویست میل رومی (برحسب مقیاسی که در تعیین طول جاده های عمومی بکار میبردند) از آک و لیا و مرز ایتالیا

فاصله داشت و تقریباً دویست و هفتاد میل از سیرمیوم ، و سیرمیوم مقر امپراتوران بود در وقتی که ایشان برای بازدید مرز های ایلیریائی به آن نواحی میرفتند . هنوز دهکده ای محقر هست بنام سالونا ، ولیکن تا دیر زمانی یعنی تا اواخر قرن شانزدهم ویرانه تآثر این شهر و منظره طاقهای شکسته و ستونهای مرمرین درهم ریخته اش همچنان گواه جلال و شکوه قدیم آن بود . تقریباً شش هفت میل دور از این شهر دیو کلیسیان کاخی عظیم بنا نهاد ، و از عظمت بنای مذکور میتوان باین نکته پی برد که وی از دیرباز در اندیشه آن بوده است که از سلطنت امپراطوری کناری گیرد . انتخاب محلی که اسباب و وسائل تندرستی و رفاه و راحت همه در آن جمع بود مربوط به حب زادگاه نبود و هر کسی جز دیو کلیسیان نیز همین نقطه را برمیگزید که خاکش خشک^۱ و حاصلخیز و هوایش پاک و سالمست ، و با آنکه در تابستان بسیار گرمست این سرزمین بندرت از بادهای گرم و مرطوب و مضر متاثر است که سواحل ایس تیریا^۲ و بعضی قسمتهای دیگر ایتالیا در معرض آن قرار دارد . مناظر اطراف قصر بسیار زیبا بود و خاک و آب و هوای این ناحیه انسان را به سوی خود می کشید . در طرف مغرب ، ساحل حاصلخیز دریای ادریاتیک قرار دارد و جزائر کوچکی در این دریا پراکنده است بوضعی که این قسمت را بصورت دریاچه بزرگی جلوه گر میکند . در طرف شمال خلیجی هست که بشهر قدیم سالونا منتهی میشده است ، و سرزمین ماوراء آن چون در برابر چشم ظاهر میشود با دورنمای گسترده آبهای ادریاتیک که در سمت جنوب و مشرق نمایانست تضاد زینده ای بوجود می آورد . در سمت شمال کوههای پست و بلندی منظره را قطع میکند . این کوهها در فاصله ای که باید قرار دارد و پرفراز آنها ، در نقاط بسیاری ، روستاها و ییشه ها و تا کستانها هست .

با آنکه کنستانتین با تعصبی واضح و آشکار میخواهد که از قصر دیو کلیسیان بتحقیق سخن بگوید معذک یکی از جانشینان این دو پادشاه که کاخ مذکور را در وقتی دیده است که کسی را بدان التفاتی نبوده و قسمتهائی از آن ویران گشته بوده است ، از جلال و عظمت آن به زبانی سخن میگوید حاکی از تحسین و آفرین

بسیار. این کاخ عظیم مساحتی بوسعت نه الی ده جریب انگلیسی را اشغال میکرد و تقریباً بشکل چهارضلعی بود و درجوانب آن شانزده برج قرار داشت. طول دوضلع آن تقریباً ششصد پا و دوضلع دیگرش قریب به هفتصد پا بود. بنای این کاخ همه از سنگ زیبائی بود که از معادن ناحیه‌ای درجوار آن بنام ترو یا ترا کوتیوم^۱ استخراج میشد و از مرمر چندان پست‌تر نبود. چهارکوچه به زاویه قائمه یکدیگر را قطع و قسمتهای مختلف این کاخ عظیم را از هم جدا میکردند. برای رسیدن به مهمترین قسمت قصر از دروازه‌ای رفیع و مجلل میگذشتند که هنوز بنام دروازه زرین خوانده می‌شود. راهی که از آن وارد قصر میشدند منتهی بصفی میگشت از ستونهای سنگ خارا که در یک طرف آن معبد مربع شکل اسکولا پیوس^۲ قرار دارد و در طرف دیگرش معبد هشت ضلعی ژوپیتر. دیو کلیسیان ژوپیتر و اسکولا پیوس هر دو را نیایش میکرد و محترم میشمرد زیرا که ژوپیتر را بانی سعادت و کامروائی خود میدانست و آن خدای دگرا حافظ سلامت و تندرستی خویشان. بامقایسه ویرانه‌های کنونی این قصر با اصول و قواعد فنی ویتروویوس^۳ قسمتهای مختلف بنا از قبیل حمام و خوابگاه و حیاط و تالار عام و تالارهای به سبک کورینتی و مصری و سی‌زی-کوسی را تا حدی بدقت شرح داده‌اند یا لا اقل می‌توان گفت که احتمال صحت در این وصف و تعریف هست. قسمتهای گوناگون کاخ هریک بشکلی دیگر ساخته شده و ابعاد همه باندازه‌های درست و متناسب بود، ولیکن درهمه آنها دونقص بزرگ مشاهده می‌شد که بامفاهیم امروزی سلیقه و راحت موافق نبود و سخت نفرت‌انگیز بود، و آن دونقص این بود که تالارهای مجلل شاهانه نه پنجره داشت و نه بخاری. روشنائی از سقف بدرون آنها می‌تابید (این بنا ظاهراً بیش از یک طبقه نبوده است) و حرارت بوسیله لوله‌هایی می‌رسید که از کنار دیوارها میگذشت. در مقابل اطاقهای عمده

۱ - Trau یا Tragutium جویبار کوچکی بنام هیادر که لوکان ذکر کرده است ماهیهای قزل‌آلای بسیار لذیذ دارد و نویسنده‌ای دانا و بصیر که شاید راهبی بوده است آن نهر را یکی از علل عمده انتخاب اسپلاترو برای عزات گزیدن دیو کلیسیان دانسته و نیز گفته است که در اسپلاترو شوق زراعت از نوجوانی گرفته و گروهی از ملاکان در نزدیکی این شهر مزرعه‌ای از برای زراعت آزمایشی دائر کرده‌اند.

۲ - Aesculapius - ۳ Vitruvius مهندس و معمار رومی که یک قرن قبل از میلاد میزیسته است.

این کاخ از سمت جنوب غربی ، ایوانی قرار داشت که آنها را از سرما و گرما حفظ میکرد و طول آن پانصد و هفده پا بود این ایوان رفیع سر برافراشته تفرجگاهی بوده است نغز و دلکش علی الخصوص هنگامی که آن را بزیور نقاشی و مجسمه آراستند و جمال هنر با زیبایی منظره توأم شد.

انحطاط هنر

اگر این بنای عالی مجلل در سرزمینی خالی از سکنه قرار داشت ناچار بر اثر گذشت زمان ویرانی و خلل در آن راه می یافت اما ممکن بود که از گزند کار و کوشش آزمندانه انسان در امان بماند. دهکده اسپالاتوس^۱ از ویرانه این بنا بوجود آمد و دیرزمانی پس از آن شهر اسپالاترو^۲ و دروازه زرین اکنون مدخل بازارگاه شهر است. حرمت و نیایشی را که سابقاً خاص اسکولاپیوس بود اکنون یحیای تعمید دهنده^۳ غصب کرده است و معبد ژوپیتر در سایه توجه خاص حضرت مریم بدل شده است بکلیسای اعظم این شهر. ما بیش از همه کس مدیون هنرمند مبتکری هستیم که معاصر و همکشور ماست و با فکری فارغ از تعصب بکنجکاوی تا قلب دالمیسیا سفر کرده و شرح مبسوطی در باب قصر دیو کلیسیان نگاشته است. اما ظن غالب بر اینست که طرحها و نقشهائی که وی قلم زده است زیباترند از مناظر و عماراتی که او خواسته است بوسیله آن تصاویر بما بنمایاند. سیاح دیگری ، بسیار دان و خردمند، که در ایام اخیر بدان حدود سفر کرده است بمایگوید که ویرانه های با مهابت اسپالاترو نماینده عظمت امپراطوری روم در روزگار دیو کلیسیان و نیز نمونه انحطاط انواع هنر است در عهد او ، و اگر وضع معماری بحقیقت چنین بوده پس طبعاً باور باید کرد که تنزل هنر نقاشی و مجسمه سازی از آن نیز مشهودتر بوده است. و لیکن هدف مجسمه سازی ، و از آن مهتر نقاشی ، نه فقط تجسم اشکال طبیعت است بلکه مجسمه ساز و نقاش میخواهند که ماهیت روح و احساس و عاطفه بشری را نیز آشکار کنند در این هنرهای عالی زبردستی را چندان فایده تی نیست مگر آنکه مهارت به نیروی خیال جان پذیرد و دقت و سلیقه درست رهنمون آن باشد.

تذکر این نکته تقریباً زائد است که آشفته‌گیهای داخلی و عنان‌گسیختگی سربازان و غارتگریهای اقوام کم‌فرهنگ و پیشرفت استبداد همه محیطی پدید آورد ناسازگار با ظهور استعدادها و پیشرفت دانش. سلاطین ایلیریائی یکی پس از دیگری امپراطوری را از نو دائر کردند بی‌آنکه علوم را نیز احیاء کنند، زیرا که تعلیم و تربیت این امپراطوران به روش نظامی بود و این روش عشق به دانش و ادب را در نفس سرباز بر نمی‌انگیزد. دیو کلیسیان در اداره امور مملکت فکری فعال و پیرگنجایش داشت اما هرگز به مطالعه و تفکر دانشی کسب نکرده بود. حرفه طب و وکالت چندان رائج و منافع مادی آن چندان محقق است که همیشه عده کافی که از سواهب معرفت و استعداد برخوردارند باین دو حرفه اشتغال می‌ورزند. ولیکن چنین می‌نماید که در میان طلاب این دو شعبه از علوم هیچ کس نتوانسته بوده است که توجه اساتید معروفی را که در آن ایام در اوج قدرت و نفوذ فکری بوده‌اند بخویشتن معطوف بدارد. ندای شعر خاموش گشته و تاریخ بصورت ملخصاتی درآمده بود خشک و مغشوش و بی‌روح که نه آموزنده بود و نه باعث تفریح خاطر. فن سخنوری آمیخته به تصنع و سست و ناتوان هنوز وظیفه خوار امپراطوران بود که آن را در خدمت خود بکار می‌گماشتند. این امپراطوران هیچ هنری را تشویق نمی‌کردند، مگر هنری که غرور و خویشتن‌بینی ایشان را ارضاء، و قدرت ایشان را تأیید میکرد.

ولیکن عصر انحطاط بنی نوع بشر و دانش او به پیدایش و پیشرفت سریع گروه «نوافلاطونیون» مشخص و ممتاز است. مکتب اسکندریه مکتبهای یونان را خاموش کرد و فرقه‌های قدیم تحت لوای معلمانی درآمدند که به مدد روش جدید و رایج آن ایام مسلک فلسفی خویشتن را توصیه می‌کردند. چند تن از این استادان یعنی آمونیوس^۱ و پلوئینوس^۲ و آمیلیوس^۳ و پورفیری^۴ مردانی بودند عمیق فکر و درملازمت علم کوشنده، اما چون در باب هدف واقعی فلسفه در اشتباه بودند مساعی ایشان باعث افساد دانش و بصیرت آدمیزادگان شد نه اصلاح آن. این

گروه نو افلاطونیون ازدانشی که باوضع و نیروی ما سازگار باشد یعنی همه شعب علم اخلاق و طبیعیات و ریاضیات یک باره غافل ماندند و نیروی خود را در مشاجرات لفظی درباب علوم ماوراءالطبیعه فرسودند ، ویرآن شدند تا اسرار عالم نامرئی را کشف کنند ، و کوشیدند که عقاید افلاطون و ارسطو را باهم موافق سازند آن هم درمباحثی که این هردو فیلسوف از آنها چندان بی خبر بودند که دیگر ابناء بشر. این استادان خرد و منطق خود را در تفکرات عمیق و همی و خیالی فرسودند و عرصه اندیشه را در معرض تصورات واهی قرار دادند و خود را به این خیال خوش فریفتند که به سر خلاص کردن روح از زندان جسم پی برده اند و دعوی نمودند که با ارواح و اهرمنان دوستانه سخن می گویند ، و بمدد تحولی عجیب مطالعه فلسفه را تبدیل کردند به ساحری و جادوگری . حکماء و دانشمندان قدیم او هام پرستی خلق را استهزاء می کردند ، ولیکن پیروان پلوتینوس و پورفیری خرافات مفرط عوام مردم را بجایه نازک تمثیل پوشانیدند و خود باشوق وافر مدافع و هوامخواه آنها شدند و چون در چند مبحث مرموز که از اصول ایمان بود با مسیحیان موافق بودند پس بر بقیت مباحث مربوط به فلسفه الوهیت که جزء اصول دینی آن ملت بود با چنان قهری و شدتی حمله نمودند که گوئی جنگ داخلی برپا شده است. نو افلاطونیون مستحق مقایسه در تاریخ فلسفه نیستند ولیکن در تاریخ دین عیسوی ذکر ایشان بارها و بکرات بمیان خواهد آمد .

فصل چهاردهم

کنستانتین در رم . اصلاح قوانین

نخستین و خطرناکترین عیب موجود در تشکیلات دیوکلیسیان ناشی از این بود که ماگزیمین و کنستانتیوس هر دو صاحب پسر بودند، یکی بنام ماگزنتیوس^۱ و دیگری بنام کنستانتین . حب پدری ناقض قانون انتخاب امپراتوران شد . گالی ریوس کوشید که کنستانتین را از پدرش جدا کند با اینهمه کنستانتین جوان در بریتانیا با پدر خود پیوست و پس از مرگ وی در شهر یورک پادشاه خوانده شد و بلقب اگوستوس ملقب گردید . در همان سال ماگزنتیوس پیمان شکست و از خلوت گوشه عزلت بدر آمد .

در گره درهم پیچیده جنگها و نیرنگهای سیاسی رشته مهم همانا تدابیر استادانه کنستانتین بود . کنستانتین حکومت گال را اداره میکرد و ماگزنتیوس ستمگرانه برایتالیا و افریقا سلطنت میکرد . آنگاه کنستانتین به ایتالیا لشکر کشید و ماگزنتیوس در نزدیکی هل میل و یان^۲ در خارج از شهر رم شکست خورد و کشته شد . میگویند که پیش از این جنگ بود که کنستانتین در عالم رؤیا چیزی دید که او را بر آن داشت تا بی تأمل دین خود را تغییر دهد و کیش عیسویت را بپذیرد .

کنستانتین در رم

دربکار بردن مزایای پیروزی کنستانتین نه رحمی نمود و نه خارج از حدود اعتدال خشونتی و به این جهت نه مستحق ستایش است و نه مستوجب سرزنش . کیفر ماگزنتیوس درست همان بود که کنستانتین و خانواده اش در صورت شکست

بدان گرفتار می‌آمدند. وی دوفرزند غاصب ستمگرا هلاك كرد و بدقت تمام نسل او را از روی زمین برانداخت. از میان گروندگان به ماگزنتیوس ممتازترین ایشان خود را ناچار شریک بدفرجامی وی میدانستند زیرا که درجانیات و کاسروائیها نیز شریک او بوده بودند. اما هنگامی که رومیان پانگ بلند کشتگان بیشتری طلب کردند کنستانتین فاتح درعین رحمت و شفقت در برابر غریو و غوغای خاضعانه ایشان سخت ایستادگی نمود زیرا که شکوه و شکایت مردم هم بتلقین تملق بود و هم ازخشم و نفرت. وی جاسوسان و خبرچینان را منع نمود و مجازات کرد و مردم یگناهی را که از ستم پادشاه مقتول رنج و زیان بسیار برده بودند از تبعید فرا خواند و ملک و مال ایشان را بازپس داد. فرمان عفو عمومی خاطرهارا آسوده و وضع ملک و مال مردم را هم درایتالیا و هم درافریقا براساس ثابتی مستقر گردانید. نخستین باری که کنستانتین مجلس سنا را بحضور خود مشرف کرد شرح خدمات و کارهای بزرگ و فتوحات نمایان خویشتن را بتواضع و اختصار درخطابه‌ای بیان و صنف شریف و بزرگوارسانتوران را بصمیمیت و احترام خود دلگرم کرد و وعده داد که حیثیت و مزایای قدیم سنارا دوباره برقرارکند. سانتوران حق شناس اظهارات خالی و بیهوده کنستانتین را باعطاء القاب بی ارزش جبران کردند زیرا که حق اعطاء لقب هنوز ازاختیارات ایشان بود و بی آنکه جرأت آورند که سلطه و قدرت کنستانتین را بتصویب قانون تأیید نمایند فرمانی صادر کردند و بموجب آن درمیان سه فرمانروائی که به لقب اگوستی خوانده میشدند و بردنیای روم حکومت میکردند مقام اول را به کنستانتین دادند.

مسابقات و جشنهایی دائر شد برای نگاهداشت خاطره پیروزی معروف کنستانتین و چندین بنا که بخرج ماگزنتیوس برپا گشته بود اکنون برای بزرگداشت رقیب موفق وی بنام او متبرك شد. طاق نصرت کنستانتین هنوز برپا و دلیل غم انگیزیست در اثبات انحطاط هنر و گواه پست ترین نوع خود پسندی و خویشتن بینی. چون ممکن نبود که درپایتخت امپراطوری مجسمه سازی یابند که قادر به آراستن این بنای عمومی باشد پس بهترین و عالیترین مجسمه های طاق تراژان را برداشتند و درطاق نصرت کنستانتین بکار بردند بی آنکه خاطره تراژان را محترم

بشمارند یا رسوم وقواعدادب را رعایت نمایند. به تفاوت زمان و شخص، و اختلاف کردار و خصائص اخلاقی دو پادشاه نیز ابداً توجهی نمودند. مثلاً اسیران پارسی را می‌بینیم که در پیش پای کنستانتین بروی در افتاده‌اند و حال آنکه کنستانتین هرگز با لشکر خود به آن سوی فرات نرفت. علماء دقیق و کنجکاو باستان‌شناس هنوز سر تراژان را بر روی یادگارهای پیروزی کنستانتین مشاهده می‌کنند. تزییناتی که لازم بود در فواصل خالی میان مجسمه‌ها بکار برده شود درشت و خشن است و نماینده عدم مهارت و استادی سازندگان آنها.

انحلال گارد پرتیوری اقداسی بود هم موافق تدبیر و احتیاط و هم از برای انتقام‌جویی. کنستانتین این سربازان مغرور متکبر را که مزایا و عددشان بوسیلهٔ ماگزنتیوس بوضع سابق بازگشته و حتی افزون‌تر شده بود الی‌الابد از میان برداشت و اردوی ایشان و استحکامات آن را بکلی منهدم کرد و چند تنی از افراد این گارد را که از قهر و غضب او جان بدر برده بودند در میان افواج روسی توزیع و بنواحی سرحدی امپراطوری تبعید کرد به جائی که در خدمت بکار آیند و دوباره خطرناک نشوند. با قلع و قمع سربازانی که معمولاً در روم مستقر بودند کنستانتین ضربت مهلکی باعتبار وحیثیت سنا و مردم وارد آورد و پایتخت بی‌اسلحه و بی‌دفاع بر حسب ارادهٔ کنستانتین گاه در معرض اهانت و گاه مورد غفلت خداوند گار خود قرار گرفت که در مسافتی بعید از رم بسر میبرد. باید گفت که رومیان در این آخرین کوشش خود برای حفظ آزادی که در کار جان سپردن بود، و نیز از ترس خراج دادن ماگزنتیوس را بتخت سلطنت بر نشانده بودند و ماگزنتیوس خراج را بنام هدیه بزور از سنا گرفت. سناتوران یالتماس از کنستانتین مدد خواستند و او ماگزنتیوس غاصب را سخت شکست داد و هدیه سنا را بدل کرد بخراج دائم. سناتوران که ناچار بودند دارائی خود را آشکار نمایند اکنون بر حسب مقدار ثروت بچند گروه تقسیم شدند. ثروتمندترین ایشان سالانه هشت پوند طلا می‌پرداختند و گروه دوم چهار پوند. مالیات دسته سوم و چهارم و کسانی که مشمول معافیت می‌توانستند شد هفت سکه طلا بود. گذشته از اعضاء سنا، فرزندان ایشان و فرزندان

فرزندان و حتی خویشاوندان ایشان از مزایای بی‌قدر و ارزش سناتوری برخوردار بودند و بارگران قیود و مخارج آن را نیز تحمل میکردند، و هیچ جای تعجب نیست که هم کنستانتین مصروف برآن بوده باشد که بر عدد کسانی بیفزاید که مشمول این تعریف مفید یعنی خویشاوندی با سناتوری میشدند. پس از شکست ماگزنتیوس امپراطور فاتح بیش از سه یا چهار ماه در رم بسربرد و در بقیه عمر نیز فقط دوبار به آنجا سفر کرد تا دهمین و بیستمین سال سلطنت خود را در پایتخت رسماً و باشکوه و جلال تمام جشن بگیرد. کنستانتین مدام در حرکت بود برای آنکه افواج سپاه در تمرین و ممارست باشند و خود وضع نواحی متصرفه را مشاهده کند. ترو و میلان و آک وی‌لیا و سیرمیوم و نائی‌سوس^۱ و تسالونیک^۲ همه اقامتگاه موقت او بود تا روزی که رم جدید را در سرحد اروپا و آسیا بنانهاد.

کنستانتین اول با لی‌سی‌نیوس^۳ متحد شد و بعد با او بجنگ پرداخت. بعد از نبرد سی‌بالیس^۴ و ماردیا^۵ این دو با هم آشتی کردند.

اصلاحات قضائی کنستانتین

آشتی کنستانتین و لی‌سی‌نیوس بواسطه حسد و نفرت و یاد صدمات اخیر و ترس خطرات آینده بتلخی آمیخته بود با اینهمه بیش از هشت سال آرامش دنیای روم را حفظ کرد. چون یک سلسله بسیار مرتب از قوانین اصولی مقارن همین ایام آغاز میشود استنساخ مقررات قوانین مدنی که اوقات فراغت کنستانتین را اشغال نمود مشکل نخواهد بود. ولیکن مهمترین قوانین وی رابطه بسیار نزدیک دارد با روش جدید سیاست و دین که کاملاً استوار نشد تا سالهای آرام پایان سلطنت او. بسیاری از قوانین کنستانتین تا آنجائی که مربوط بحقوق اشخاص و اموال ایشان و حرفه و کالت است بیشتر بقوانین شخصی و خصوصی کشور رابطه دارد تا بقوانین عمومی آن. کنستانتین قوانین بسیاری صادر کرد همه بحکم ضرورت زمان و مکان که بعلت محلی و موقت بودن آنها شایسته ذکر در تاریخ عمومی نیست. اما از میان قوانین بسیار دو قانون را باید برگزید یکی بعلت اهمیت آن و دیگری بواسطه عجیب بودنش.

الف - کودکان نوزاد را کشتن یا در کام خطر نهادن عمل هول‌انگیزی بود که قدیمیان به آن خو گرفته بودند و این کار در متصرفات روم و علی‌الخصوص در ایتالیا هر روز بیشتر میشد و از اضطراب بود و اضطراب بیشتر نتیجهٔ بارگران و تحمل‌ناپذیر خراجها و ایداء و آزار محصلان مالیات بود که بدهکاران درمانده را ظالمانه تعقیب میکردند. آن قسمت از مردم که ثروت کمتر داشتند یا کوشش کمتر مینمودند بجای آنکه از افزایش عدد اولاد شاد و خرسند شوند نجات دادن خویشان را از مصائب زندگی که در کمین بود و هر دم تهدیدشان میکرد و خود قادر به تحمل آن نبودند، عملی موافق مهر‌پدري می‌شمردند. رأفت و نوع دوستی کنستانتین که محتملاً بر اثر مشاهدهٔ موارد خارق‌العادهٔ پریشانی و عسرت برانگیخته شده بود اکنون وی را مکلف نمود که فرمانی خطاب به همهٔ شهرهای ایتالیا و پس از آن بافریقا صادر کند برای اعانت فوری همهٔ پدران و مادران فقیری که فرزندان خود را بکلانتران ارائه دهند، فرزندان را که والدین بواسطهٔ تنگدستی نمیتوانستند تربیت کنند و درس بیاموزند. ولیکن وعده بقدری سخاوتمندانه و اسباب کارچندان مبهم و نامعلوم بود که خیر عام و پایدار از آن حاصل نیامد. این قانون که خود ممکنست مستحق اندک تحسینی باشد کاری نکرد جز آشکار ساختن رنجها و گرفتاریهای مردم، و از عسرت و پریشانی ایشان هیچ نکاست. این قانون هنوز موجود و بمنزله یادگاری است مستند از برای رد سخنان خطیبان رشوت‌ستان و شرمنده ساختن ایشان. این خطیبان چندان از وضع خود راضی بودند که در دوران سلطنت پادشاه آزاده بزرگوار هیچ فساد و شقاوتی مشاهده نکردند. ب - در قوانین کنستانتین علیه زنای بعنف اثری از گذشته و تساهل در مورد این ضعف دلبذیر طبع بشری نبود. تعریف زنا در قوانین کنستانتین فقط شامل زنای توأم با خشونت و وحشیگری نبود که زنی را مجبور به تسلیم میکند بلکه اغوای نرم و لطف آمیز که زنی بی‌شوهر و از بیست و پنج سال جوانتر را راضی بترك خانه پدر و مادر کند نیز مشمول این تعریف شد. «کسی که موفق بفریفتن زنی میشد جزایش مرگ بود و چنانکه گوئی مرگ ساده عظمت جرم را کفایت نمیکرد فریبده را زنده به آتش می‌سوختند یا در آملی تأثر در کام جانوران درنده میافکندند

تا او را پاره پاره کنند. اگر دختری با کره اظهار میکرد که او را برضای خود از خانه‌اش بدربرده‌اند اقرار وی بجای آنکه جان عاشق را نجات دهد دختر را نیز شریک سرنوشت شوم او میکرد. تعقیب قانونی تکلیف پدر و مادر دوشیزه گناهکار یا بخت برگشته بود، و اگر عواطف طبیعی پدر و مادر را برآن میداشت که آسیبی را که بدختر رسیده است بصورتی دیگر جلوه گر نمایند و شرف خانواده را بوسیله ازدواج احیاء کنند ایشان خود به تبعید یا توقیف اموال مجازات میشدند. بردگان، خواه زن و خواه مرد، که بمعاونت درزنا یا فریفتن دختری محکوم میشدند یا زنده به آتش میسوختند یا در اثر شکنجه‌ای مبتکرانه که عبارت بود از ریختن سرب گداخته در حلقوم شخص محکوم، جان میسپردند. زنا از نوع جنایات عام محسوب میشد چنانکه یگانگان نیز مجاز بود که گناهکاری را به زنا متهم کنند. آغاز دادخواهی محدود بمدتی نبود و عواقب محکومیت دامنگیر فرزندان ییگناهی نیز میشد که از این پیوند غیرقانونی بوجود آمده باشد.» اما درمواقعی که جنایت کمتر از قصاص ایجاد دهشت و نفرت کند قانون جزا ناچار تسلیم عواطف و احساسات عامه مردم میشود چنانکه قسمتهای بسیار زننده این قانون را درسلطنت پادشاهان خلف لغو کردند یا ازشدت آنها کاستند. کنستانتین خود نیز بکرات تا حدی ترحم و شفقت مینمود و از سختی و شدت قوانینی که خود وضع کرده بود باین طریق میکاست. چنین بود خلق و خوی عجیب این پادشاه که دراجراء قوانین رفی و مدارای بیش ازحد مینمود ولیکن دروضع همان قوانین بسیار سختگیر و حتی ظالم و جابر بود، و مشکلاست یافتن دلیلی ازاین قاطعتر دراثبات ضعفی که یا در شخصیت این پادشاه بود یا در مزاج حکومت او.

در سال ۳۲۳ میلادی دوباره میان کنستانتین و لی‌سی‌نیوس جنگ درگرفت. بعد از نبرد آدریانوپل و کریسوپولیس و مرگ لی‌سی‌نیوس، کنستانتین بر سراسر امپراطوری سیادت مطلق یافت و او را شریکی نبود.

پیشرفت مسیحیت

فصل پانزدهم

اسباب پنجگانه رشد و نمو مسیحیت .
اوضاع و احوال موافق با پیشرفت آن .
عدد مسیحیان اولین وضع و حال ایشان .

تحقیق دقیق در پیشرفت و استقرار مسیحیت را ، تحقیقی که فارغ از تعصب و موافق با موازین عقلی باشد ، باید قسمت مهم و لازم تاریخ امپراطوری روم بشمار آورد . در همان ایامی که پیکر عظیم این امپراطوری در معرض حملات سخت بود و فساد و انحطاط ارکانش را متزلزل میکرد مذهبی ساده و بی‌پیرایه بنرمی و فروتنی کم‌کم در ضمیر خلأئق راه یافت و در خاموشی و گمنامی رشد و نمو کرد ، و بر اثر مخالفت نیروی تازه یافت و سرانجام لوای صلیب را پیروزمندانه در ویرانه‌های کاپی تول برافراشت . تأثیر و نفوذ مسیحیت بهیچوجه محدود بدوران امپراطوری روم و حدود و ثغور آن نبود پس از گذشت سیزده الی چهارده قرن ملل اروپائی ، یعنی ممتازترین ابناء بشر در هنر و دانش و جنگاوری ، هنوز پیروان این دینند . اروپائیان بشور ایمان و کار و کوشش بی‌پایان عیسویت را در دورترین نقاط آسیا و افریقا نیز رواج داده‌اند و کلنیهائی از ایشان این دین را در دنیائی مستقر کرده‌اند که بر قدما ناشناخته و شامل ناحیه عظیمی از کانادا تا شیلی بود .

اما این تحقیق با همه آنکه مفید و سرگرم کننده است با دو مشکل خاص توأمست: اسناد و مطالب مربوط بتاریخ عیسویت کم و درصحت آنها شک و تردید هست چندانکه در برطرف نمودن ابر تیره‌ای که بر وقایع دوران اولین این امت سایه افکنده است بما مددی نمیکند. گذشته از این اصل بسیار مهم بی غرضی و لزوم درست‌بینی غالباً ما را مجبور میکند که عیوب و نواقص کسانی را برملا کنیم که بانجیل معتقد بودند و تعالیم آن را بمردم میآموختند اما خود شور و شوقی در دل نداشتند، و اگر کسی بدقت در این مطلب نیندیشد در نظرش چنان خواهد نمود که قصور این مبلغان بواسطه عیبی در دینی بوده است که بدان اعتقاد آورده بودند. ولیکن شرمساری مسیحی مؤمن و پیروزی دروغین کافر بی‌ایمان بزودی به پایان می‌رسد چون هردو بیادآورند که حامل وحی ربانی و دریابنده آن وحی چه کسانی بوده‌اند. عالم علوم الهی دین را درحله صفا و سادگی اصلی آن به کیفیتی که ازآسمان نازل شده است وصف می‌کند و این کاریست دلپذیر و مطبوع طبع او. اما بر مورخ تکلیفی دیگر و ملال‌انگیزتر تحمیل کرده‌اند. مورخ باید بکنه مرضی پی ببرد که دین در دوران دراز اقامت خود بر روی زمین و در میان گروهی از موجودات ضعیف و منحط بدان گرفتار آمده است، و این بیماری ناگزیر مغلوطیست از خطا و فساد.

غریزه کنجکاوی ما را طبعاً برآن میدارد که بتحقیق و تفحص پردازیم تا بدانیم که عیسویت با چه وسائلی بر دیگر ادیان مستقر گشته در دنیا غلبه نمود و فتحی چنین نمایان کرد. باین تفحص جوابی میتوان داد که بدیهیست و قانع کننده، و آن جواب اینکه دلیل پیروزی مسیحیت در اصول متقن عقاید آن و مشیئت حاکمه خالق بزرگ آن بود. اما چون حقیقت و منطق بندرت در این دنیا پسندیده و پذیرفته است و حکمت الهی بفضل و کرم خود عواطف و احساسات درونی خلایق و اوضاع و احوال کلی ایشان را وسیله اجراء مقاصد خویشان میکند پس جائزاست به افتادگی و خضوعی که شاید پیرسیم که موجبات

ثانوی رشد. سریع مسیحیت چه بوده است؟ چنان مینماید که موجبات پندجگانه‌ای که ذیلاً بیان میشود بیش از هرچیز دیگر در پیشرفت این دین مؤثر بوده و بآن مدد کرده است. الف - ایمان راسخ و تعصب آمیز (اگر جائز باشد بکار بردن این کلمه) مسیحیان که منشاء آن بحقیقت دین یهود بود، ولیکن مسیحیت از گران جانی و روح الفت ناپذیری پیروان دین موسوی منزّه و مبری بود، و هم این دو خاصیت بود که ملل خارج از دین یهود را از قبول شریعت موسوی باز میداشت. ب - عقیده بحیات آخرت باضافه همه توابع آن که بر اعتبار و اثرات مفید این حقیقت مهم میافزود. ج - قدرت معجزه نمائی که در صدر مسیحیت به اولیاء دین نسبت داده میشد. د - صفا و پاکی اخلاق و رفتار مسیحیان و زهد و ریاضت نفس که از خصائص ایشان بود. ه - اتحاد و انضباط جمهور ملت نصارا که بتدریج در قلب امپراطوری روم جامعه‌ای پدید آورد مردم درافزایش.

به ارث بردن مسیحیان غیرت و تعصب تزلزل ناپذیر قوم یهود را

الف - وفاق و هم‌آهنگی مذاهب دنیای قدیم را قبلاً شرح داده و گفته‌ایم که به چه سهولتی ملل بسیار متفاوت و باهم دشمن، دین یکدیگر را میپذیرفتند یا لااقل خرافات یکدیگر را محترم میشمردند. فقط یک قوم بود که بخلاف معمول با هیچ قوم دیگری نه رابطه‌ای داشت و نه دادوستدی. یهودیان که در دوران سلطه آشوریان و ایرانیان ملول و نا توان گشته بودند و خوارترین بردگان خداوند گاران خویشتن محسوب میشدند در سلطنت جانشینان اسکندر از گمنامی بیرون آمدند و بر عدد ایشان در مشرق زمین و بعد در مغرب زمین چندان افزود که حس کنجکاوی و اعجاب ملل دیگر را برانگیخت. یهودیان در حفظ مراسم و حالات خاص خود، که صفت بارز آن دوری گزیدن از دیگران بود، ترشروئی و عناد بسیار می نمودند چندانکه گوئی قوم یهود از نوعی خاص و از دیگر ابناء بشر متمایزند. بعضی از ایشان نفرت خود را از مردم دیگر بجسارت تمام اظهار میکردند و بعضی دیگر آن را اندکی پوشیده میداشتند.

نه قساوت آنتیوکوس^۱ و نه حیلت و تدبیر هرود^۲ و نه مثال بارز مللی که گرداگرد ایشان قرارداداشتند هرگز نتوانست یهودیان را راضی کند که شرایع موسوی و اساطیر لطیف و عالی یونان را باهم در آمیزند. رومیان به پیروی از اصول تسامح که شامل همه عالمیان میشد ناچار از مذهبی حمایت میکردند که در نظرشان پست و حقیر مینمود. اگوستوس برعایت ادب عنایت فرمود و امر کرد که برای توفیق و کامروائی او در معبد اورشلیم قربانی کنند. اما اگر پست‌ترین فرزندان حضرت ابراهیم بهمین طریق در معبد ژوپیتز در کاپی‌تول رسم ادب بجای می‌آورد بی‌شک هدف نفرت خود و برادران دینی خویشتن قرار میگرفت. با همه نرمی و اعتدالی که فاتحان نمودند آتش غیرت تعصب آمیخته اتباع ایشان خاموش نگردید. یهودیان از علائم و آثار بت‌پرستی که ناچار در متصرفات روم راه می‌یافت ییمناک و نفور بودند، و کالیک لوای دیوانه که میخواست مجسمه خود را در معبد اورشلیم قرار دهد موفق نشد، بعلت عزم راسخ و اتفاق رأی یهودیان که هتک حرمت معبد بدست قوم بت‌پرست در نزد ایشان رعب‌انگیزتر از مرگ بود. دلبستگی یهودیان بشرایع موسوی بهمان اندازه بود که نفرت ایشان از مذاهب بیگانه. چون نیروی تعصب و دینداری در تنگنای کوتاه فکری فشرده شده بود با چنان قدرتی و شدتی جریان می‌یافت که گهگاه بسیلی خروشان میمانست.

پایداری تزلزل‌ناپذیر این مردم در نزد قدما نفرت‌انگیز و مضحک بود، و چون مشیئت الهی بر آن تعلق گرفته که تاریخ اسرارآمیز قوم برگزیده را برما آشکار کند این پایداری کیفیتی پذیرفته‌است زشت‌تر و نفرت‌انگیزتر از پیش. اما دلبستگی این مردم موسوس و معتقد به شریعت موسوی که در میان یهودیان عصر «معبد دوم» چندان بارز و آشکار بود اگر باشک و انکار اجدادشان مقایسه شود باعث تعجب بیشتر خواهد شد. در ایامی که شرایع دین موسوی بغرش

۱ - Antiochus پادشاه سوریه در قرن دوم قبل از میلاد . ۲ - Herod پادشاه یهودیه در قرن اول قبل از میلاد .

تندری از کوه سینا ابلاغ شد و جزر و مد اقیانوس و گردش سیارات بخاطر قوم بنی اسرائیل متوقف گردید ، در روزگاری که اجر پرهیزکاری یا جزای نافرمانی ایشان را در این دنیا می دادند و فوراً می دادند این قوم پیوسته بضد سلطان سماواتی خود و جلال و عظمت مرئی و مشهود او قیام میکردند و بتهای ملل مختلف را در معبد یهوه قرار میدادند و انواع مراسم عجیب و غریبی را که درخیمه های اعراب بادیه نشین یا شهرهای فینیقیه معمول بود تقلید مینمودند اما چون خداوند سایه حمایت خود را بحق از سراین قوم ناسپاس برگرفت آنگاه دین و ایمان ایشان بتناسب قهرالهی نیرو و صفای تازه یافت. معاصران حضرت موسی و یوشع^۱ بمعجزات بسیار حیرت انگیز پیغمبر خود با کمال بی اعتنائی نگریسته بودند ولیکن اعتقاد بهمین معجزات بود که قوم یهود را در عصری دیگر و در زیر فشار انواع مصائب از بیماری مسری و عالمگیر بت پرستی مصون نگاهداشت. بخلاف همه اصول فکری که شناخته و معلومست چنین مینماید که این قوم عجیب در همه احوال باداد و سنن اجداد بسیار قدیم خود بارضا و موافقت بیشتر سرتسلیم فرود آورده اند تا بچیزی که مشاعر^۲ ایشان بصحت آن گواهی دهد. مذهب یهود از برای دفاع بسیار مناسب بود و در طرح آن خیال تسخیر دیگران ابدأ راه نیافته بوده و باحتمال قوی عدد تازه دینان هرگز از مرتدان چندان افزون نبوده است. خداوند در اول بایک خاندان پیمان بست و رسم ختنه کردن را بمنزله وجه تمیزی برای ایشان مقرر فرمود. هنگامی که بر شمار اولاد و اخلاف حضرت ابراهیم بقدر سنگریزه های دریا افزود ، پروردگاری که قوم یهود شرایع و مراسم دینی خود را بوحی از دهان او شنیده بودند خویشان را خداوند خاص و باصطلاح خدای ملت بنی اسرائیل اعلان نمود و این خدای غیور ، با دقت و مراقبت بسیار قوم خود را از دیگر ابناء بشر جدا کرد. فتح سرزمین کنعان با خونریزی بسیار و حوادثی چندان بدیع و حیرت انگیز همراه بود که با گشودن

۱ - جانشین حضرت موسی و رهبر قوم بنی اسرائیل . ۲ - در «سفر اعداد» که از کتب تورات است خداوند می فرماید که تا به کی این قوم مرا خشمگین خواهند نمود و باوجود علاماتی که برایشان آشکار نموده ام کی به من ایمان خواهند آورد ؟

کنعان میان یهودیان و همه همسایگان ایشان خصومت آشتی ناپذیر پدید آمد. به یهودیان امر شده بود که بعضی از قبائل بت پرست را نابود کنند و در اجراء او امر الهی یهودیان هرگز تأخیر ننموده و نگذاشته بودند که عاطفه رأفت در ایشان سستی و ضعفی بوجود آورد. این قوم را از وصلت و اتحاد با ملل دیگر نهی و از قبول پیروان ادیان دیگر در جمع خود نیز ممنوع کرده بودند. این ممنوعیت در بعضی موارد دائم بود و تقریباً در همه موارد دیگر شامل نسل سوم و هفتم و حتی دهم نیز میشد. هیچ وقت بتلقین و تکرار در ذهن یهودیان جایگزین نکرده بودند که تبلیغ دین باستهای دیگر از تکالیف ایشان و از فرائض شریعت است، و یهودیان خود نیز مایل نبودند که تبلیغ دین را چون وظیفه‌ای اختیاری بر خود تحمیل کنند.

در قبول افراد تازه، این مردم الفت ناپذیر مانند یونانیان خودپسند و خویشن‌بین بودند نه مثل رومیان بلند همت و آزاده. اولاد حضرت ابراهیم باین خیال خوش بودند که وارث مواعید خداوند ایشانند و پس و از آن میترسیدند که اگر ییگانگان روی زمین را باسانی با خود شریک کنند از ارزش میراث ایشان کاسته شود. آشنائی بیشتر با مردم دیگر بر دانش ایشان افزود اما از تعصبات ایشان نکاست، و هر وقت که خدای بنی اسرائیل مریدان تازه‌ای می یافت در واقع مدیون مزاج ناپایدار بت پرستی بود نه کوشش مبلغان بنی اسرائیلی و شور ایمان ایشان. چنین مینماید که دین موسی بخاطر یک قوم خاص و یک کشور تنها بوجود آمده باشد. از دستورهای این دین یکی آنست که هر مرد یهودی سه بار در سال در درگاه یهوه^۱ خداوند بزرگ حاضر شود، و اگر یهودیان همه بجد و دقت بسیار این دستور دین را اطاعت کرده بودند محال بود که بتوانند از عرصه محدود ارض موعود فراتر روند. مانعی که بر سر راه یهودیان بود با ویران گشتن معبد اورشلیم در واقع از میان برداشته شد ولیکن قسمت اعظم دین یهود نیز مشمول این تخریب گشت و بت پرستان که از دیرباز بشنیدن خبر شگفت‌انگیز معبدی متروک سخت در عجب بودند، اکنون متحیر شدند که

مذهبی که نه معبد و محراب و کاهن دارد و نه قربانی کردن را جائز می‌شمارد معبودش که باید باشد و وسائل عبادتش چه . با اینهمه یهودیان حتی در وقت افتادگی و درماندگی هنوز امتیازات خاص خود را حفظ و از آنها دفاع مینمودند و بجای آنکه طالب مجالست با پیگانگان باشند از ایشان دوری می‌جستند و یاثبات عزم و جد و جهد بسیار هنوز به آن قسمت از احکام دین که در حد قدرتشان بود عمل میکردند. تفاوتی که میان روزها و انواع گوشتها می‌گذاشتند و آداب و سنن بی‌اهمیت و طاقت فرسایی را که تحمل مینمودند همه باعث نفرت ملل دیگری بود که با عادات و تعصبات ایشان بکلی مخالف بودند. سنت دردناک و خطرناک ختنه کردن خود بتنهائی کافی بود که نو دین مشتاق را از درکنیسه بازگرداند.

در چنین اوضاع و احوالی بود که مسیحیت خویشتن را بدنیا عرضه داشت، مسلح بنیروی شرایع موسوی و آزادگشته از بار سنگین قیود و سنن آن دین. ایمان شدید بحقیقت دین و وحدت خدائی بهمان دقت در این مسلک جدید تلقین میشد که در مسلک قدیمتر، و آنچه اکنون راجع بذات خدای تعالی و مقاصد او بصورت وحی بر بنی نوع بشر نازل می‌گردید برای آن بود که ایمان ایشان را باصول اسرار آمیز دین موسی بیشتر کند. مسیحیت تصدیق و تأیید میکرد که رسالت موسی و پیغمبران دیگر رسالت خدائست و این عقیده محکمترین رکن عیسویت شد. از اول خلقت پیشگوئیهای پی‌درپی ظهور مسیحائی را اعلان نموده و اسباب و وسائل آن را مهیا کرده بود، و چون یهودیان از ظهور پیغمبری دیگر سخت بیمناک بودند لذا این مسیحا را بصورت پادشاهی یا فاتحی بزرگ جلوه گر نموده بودند نه پیامبر و شهید و پسر خدا. خون مسیح که بکفاره گناهان مردم ریخته شد خود عالیت‌ترین قربانیها بود و دیگر قربانیهای ناقابل همه را منسوخ کرد. رسم عبادتی که جایگزین آداب نماز و عبادت یهودیان شد ساده و صافی و روحانی بود و متناسب با همه اقالیم و نیز همه اوضاع و احوال ممکن در میان آدمیزادگان. برای دخول بدین عیسوی رسم کم‌ضرر تعمید جایگزین رسم خونریزی بوسیله ختنه شد. و عده لطف الهی در عوض آن که منحصر به اولاد حضرت ابراهیم باشد همه

مردم روی زمین را شامل شد اعم از آزاد و برده و یونانی و عجمی و یهودی و خارجی. هر حق خاصی که نو دینی را از زمین به آسمان برمی افراشت و باعث فزونی ولاء و اخلاص و حصول سعادت و حتی ارضاء غرور پنهانی او می شد، یعنی غروری که بصورت اخلاص دینی کم کم در قلب انسان جایگزین می گردد، هنوز مختص پیروان دین جدید بود ولیکن مردم دیگر همه مجاز بودند و حتی از ایشان در می خواستند که عزت این امتیاز را بپذیرند، و امتیازی که بمردم نامسیحی عرضه می گردید نه فقط توفیق قبول دین تازه بود بلکه قبول آن تکلیفی را نیز براو تحمیل میکرد. وظیفه مقدس هر نو دینی این شد که نعمت بی بهائی را که خود بآن نائل آمده بود در میان خویشان و دوستان خود رائج کند و ایشان را از انکار بر حذر دارد که انکار گناهی بزرگ و بمنزله سرپیچیدن از فرمان خداوند کریم بخشنده ای بود که بر همه چیز قادر و تواناست و چنین گناهکاری را سخت مجازات میکند.

آزاد کردن کلیسا از قید دین یهود کاری بود مشکل و مستلزم وقت بسیار. یهودیانی که بمسیحیت گرویده بودند حضرت عیسی را همان مسیح موعودی میدانستند که هاتقان غیب از قدیم الایام پیشگوئی کرده بودند، و او را چون پیغمبری محترم می شمردند که کارش تعلیم دین و تقوی و پرهیزکاری بود، و با اینهمه یهودیان مسیحی شده با عناد و لجاج بسیار از آداب دینی اجداد خود پیروی میکردند و میخواستند که آن آداب را بر امتهای دیگر نیز تحمیل کنند: امتهائی که به ایمان آوردن پیوسته بر عدد گروندگان بدین جدید میافزودند. استدلال مسیحیانی که میخواستند دین نو را با آداب و عقاید دین یهود موافق سازند براساس الهی بودن شریعت موسوی و تغییر ناپذیری فضائل کامله مبدع بزرگ آن استوار بود، و این استدلال تا حدی پذیرفتنی بود. این تازه دینان میگفتند که ذات الهی از ازل تا به ابد همانست که بوده است و تغییر نمی پذیرد، و اگر خداوند اراده فرموده بود که خط بطلان بر این آداب مقدس بکشد (آدابی که قوم برگزیده او را در همه حال از سایر ابناء خلق مشخص می نمود) الغاء آنها ناچار با همان مهابت و صراحتی اعلان میشد که اذاعه آنها در اول شده بود، و میگفتند که اگر خدا

جز این اراده فرموده بود در عوض اظهارات مکرری که در آنها دوام ابدی مذهب موسوی مستتر یا مصرح است چنان سخن می گفت که دلالت بر موقت بودن آن مذهب نماید و شریعت موسوی طرحی باشد که باید تا ظهور مسیحای موعود و تعلیم دینی و آداب عبادتی کاملتر و عالیتر دوام یابد. استدلالیان می گفتند که مسیحا خود و حواریون او نیز که در این دنیا با وی همدم و همنشین بودند اگر دین یهود را منسوخ میدانستند آداب شریعت موسوی را با دقت تمام بجای نمی آوردند و باین طریق آن را تأیید نمی نمودند بلکه الغاء این مراسم منسوخ و بی فایده را بر عالیشان افشاء میکردند و نمی گذاشتند که مسیحیت سالیان دراز بگمنامی در زمره فرقه های مختلف دین یهود بماند و با آنها مشتبّه شود. چنین می نماید که استدلالهائی از آن قبیل که گفتیم برای دفاع از مذهب موسوی به کار میرفته است که در شرف جان سپردن بود. ولیکن عالمان دین بسعی و کوشش بسیار عبارات غامض و درهم پیچیده تورات و رفتار مبهم حواریون مسیح و تعالیم ایشان را بتفصیل شرح داده و برما روشن کرده اند و روش درست خود هم این بود که مسلک انجیل را بتدریج برملا کنند و با احتیاط و بلطف و نرمی بی نهایت به محکوم بودن شریعت موسوی فتوی بدهند که این فتوی سخت ناگوار و برخلاف تمایلات و تعصبات یهودیان مؤمن بود.

تاریخ کلیسای اورشلیم گواه زنده ایست که ضرورت احتیاط را ثابت ، و اثر عمیق دین یهود را در فکر و ضمیر پیروان دین جدید آشکار مینماید. پانزده اسقف اول اورشلیم همه یهودی و ختنه کرده بودند و بر جماعتی ریاست و نظارت روحانی داشتند که شریعت موسوی را با اصول دین عیسوی بهم می پیوستند ، و طبعاً سنن بدائی جماعتی مذهبی که چهل روز بعد از مرگ مسیح بوجود آمد و تقریباً چهل سال تحت نظر حواری وی اداره شد در نزد مسیحیان اساس و معیار سنن و اعتقادات درست گردید. کلیسای اورشلیم بمنزله والد موقر محترمی بود که کلیساهای دورتر غالباً به آن توسل می جستند و فتوای آن را حجت میدانستند و اگر در تنگنای درماندگی می افتاد وجوه بسیار در راه خدا به آن اهدا میکردند. اما وقتی که جماعات کثیر توانگر در شهرهای بزرگ امپراطوری از قبیل اناکیه و اسکندریه

وافه سوس و کورنیت و رم بوجود آمد احترامی که اورشلیم در میان جماعات مسیحی برانگیخته بود بتدریج نقصان پذیرفت. یهودیان تازه مسیحی، که اساس کلیسا را بنا نهادند و بعدها بناصری موسوم شدند، بزودی مشاهده کردند که در مقابل جماعات روزافزون مسیحی ضعیف و ناتوانند: جماعاتی همه از فرقه‌های گوناگون مذاهب بت پرستی که تحت لوای دین مسیح درآمدند و به پیروان او پیوستند. خارجانی که با تصویب و موافقت رهبر خاص خود از قبول بارسنگین آداب و شعائر دین موسوی ابا نموده بودند عاقبت الامر تسامحی را که خود در ابتدا بفروتنی تمام در بجای آوردن آداب دینی خویشان از دیگران بالتماس و تمنا خواسته بودند اکنون از برادران متدین تر خود دریغ داشتند. ویران شدن معبد و خرابی شهر و عدم امکان عبادت بجماعت بر ناصریون سخت دشوار آمد زیرا که این جماعت در آداب و عادات زندگی اما نه در دین با هموطنان نامؤمن خود پیوند بسیار نزدیک داشتند. بت پرستان مصائب این گروه را بتحقیق خدای تعالی نسبت میدادند و مسیحیان حقاً آنها را از غضب الهی میدانستند. قوم ناصری از ویرانه‌های اورشلیم بشهر کوچک پلا^۱ در آن سوی نهر اردن پناه بردند و این فرقه قدیم بیش از شصت سال در تنهایی و گمنامی و ضعف و فترت در آن شهر بسر برد. ایشان هنوز از نعمت تسلی بخش زیارت مکرر بیت المقدس برخوردار و به آن دلخوش بودند و امیدوار که روزی دوباره بدانجا بازگردند: بموضعی که دین و طبیعت احترام و محبت آنها را بایشان تعلیم می کرد. ولیکن سرانجام در ایام سلطنت هادریان تعصب یهودیان دست از جان شسته جام مصائب ایشان را لبریز کرد، و رومیان که از قیام پی در پی این قوم سخت برآشفته بودند از حقوق و مزایای پیروزی بشدیدترین وجهی استفاده کردند. امپراطور شهری جدید بنام ایلیاکاپی تولینا^۲ بر فراز کوه صهیون بنانهاد و آن را از همه مواهب و مزایای یک کلنی رومی برخوردار کرد و سخت ترین مجازاتها را برای یهودیانی مقرر داشت که جرأت آورند و بسواد این شهر نزدیک شوند، و پادگانی از یکی از دسته‌های چند صد نفری از سربازان هشیار و بیدار

لشکر روم را در آنجا مستقر و مأمور اجرای فرمان خود کرد. بر قوم ناصری فقط یک راه برای فرار از تبعید گشوده بود و در این مورد تأثیر منافع و مزایای دنیوی نیروی حقیقت را مدد کرد و ایشان مارکوس نامی را که از نژاد غیر یهودی و با احتمال قوی اصلاً از ایتالیا یا یکی از متصرفات ایتالیائی بود به اسقفی برگزیدند. بتلقین و اصرار مارکوس قسمت اعظم این فرقه مسیحی شریعت موسوی را انکار کردند، شریعتی که بیش از یک قرن در بجای آوردن احکام آن پایداری نموده بودند. بقیمت فدا کردن روش و تعصبات دینی خود این قوم آزادانه بشهر نوساخته هادریان راه یافتند و پیوند اتحاد خود را با کلیسای کاتولیک مستحکمتر کردند، وقتی که نام کلیسای اورشلیم و مجد و شرف آن از نو زنده گردید و بکلیسای جبل صهیون تعلق گرفت بقیّت قوم ناصری که از همگامی با اسقف ایتالیائی خود امتناع ورزیده بودند و در گمنامی میزیستند بجرم بدعت و خروج از دین متهم شدند. معذک این گروه قلیل منزل و مأوای خود را در پلا حفظ کردند و بروستاهای مجاور دمشق نیز راه یافتند و فرقه کوچک و بی اهمیتی تشکیل دادند در شهر بروا^۱ در سوریه که اکنون به حلب موسومست. چون این یهودیان مسیحی را لایق نام «ناصری» ندانستند لاجرم بزودی نامی بر آنها نهادند دال بر فکر ناتوان و روزگار پریشان این قوم، و آن لقب تحقیرآمیز «ایونیت^۲» بود. چند سالی پس از بازگشت مسیحیان اورشلیم شکی بمیان آمد و بحثی و مناقشتی که آیا برای کسی که عیسی را مسیح موعود میدانند ولیکن هنوز با احکام شریعت موسوی عمل میکنند امید رستگاری هست یا نه؟ ژوستین^۳ که طبعی روؤف^۴ و مهربان داشت مایل بود که به این پرسش جواب مثبت بدهد. وی رأی خود را بتأمل و احتیاط بسیار بیان میکرد و با اینهمه جرأت آورد که بجانبداری از طایفه ای نیمه مسیحی چنین فتوی بدهد مشروط بر اینکه ایشان خود آداب شریعت موسوی را بجای آورند ولیکن مدعی دیگران نباشند و نگویند که عمل به آن شرایع همه مردم را نافع و واجبست. اما وقتی که

۱ - Beroea ۲ - Ebionite از اصل عبری و از لغتست در آن زبان بمعنی فقیر ناتوان که نام فرقه ای از مسیحیان قرن اول شد. این فرقه معتقد بودند که عیسی انسانی بیش نیست و عمل کردن به احکام شریعت موسوی بر همه مسیحیان فرضست. ۳ - Justin ژوستین که بعد از مرگ ملقب به شهید شد از اولیاء دین و نویسندگان قرن دوم میلادی و مدافع مسیحیت بود.

از ژوستین باصرار خواستند که نظر کلیسا را در این باب اعلان نماید وی اعتراف کرد که در میان مسیحیان متسنن^۱ بسیارند کسانی که برادران نیمه مسیحی خود را نه فقط از امید رستگاری محروم میدانند بلکه از آمیزش با ایشان در مراسم دوستی و معاشرت و مهمان‌نوازی هم روی میگردانند. عقیده سخت‌تر بالطبع بر رأی ملایم‌تر غالب آمد و باین طریق در میان پیروان حضرت موسی و حضرت عیسی جدائی افتاد و این سد جدائی الی‌الابد برقرار خواهد ماند. امت شوریده بغت ایونیت که مطرود هر دو دین بودند و یکی ایشان را مرتد می‌شمرد و دیگری گمراه، عاقبت ناچار شدند که وضع خود را معلوم کنند و بی‌شک و تردید یکی از دو دین درآیند و با آنکه اندک اثری از این مذهب متروک هنوز تا قرن چهارم میلادی مشهود بود بتدریج از پیروان آن کاست و گروهی از ایشان بکلیسا پیوستند و گروهی دیگر بکنیسه.

آن فرقه از پیروان دین مسیح که پای‌بند سنن و معتقدات اصلی عیسویت بودند میان احترام بی‌نهایت بشریعت موسوی و تحقیر خلاف قاعده آن حد اعتدالی نگذاشتند، و فرقه‌های مختلف مرتدان راه خود را گم و در دوجبهت مخالف خطا و غلو سیر کردند. ایونیت‌ها معترف بودند که دین یهود دین صدق است و در نتیجه محال میدانستند که هرگز منسوخ شود. نوستیکها^۲ یا عارفان مسیحی که دین یهود را ناقص می‌پنداشتند بشتاب تمام چنین نتیجه گرفتند که محالست که این دین ناقص را حکمت الهی بنیان نهاده باشد. به اعتبار قول و سلطه روحانی موسی و پیغمبران دیگر اعتراضاتی هست که فوراً ذهن اصحاب شک را بخود مشغول میدارد، ولیکن این اعتراضات ناشی از بی‌خبری ما از ازمینه بسیار قدیمست و ناتوانی ما از تشخیص درست مشیت خداوندی در اداره حکومت روحانی این جهان. نوستیکها یا عرفای مسیحی بشوق تمام از این اعتراضات استفاده میکردند و بتندی و کج خلقی و با علم ناقصی که داشتند آنها را بهمه کس مینمایاندند. چون این

۱ - Orthodox یعنی متسنن ۲ - Gnostics نام فرقه‌ای بوده است از مذاهب مسیحی در اوائل ظهور مسیحیت که عقاید دینی ایشان مخلوط بود از تصوف و فلسفه یونان و شرق، و مسیحیان دیگر ایشان را مرتد و خارج از دین میدانستند.

فرقه مرتد با همه لذات حسی مخالف بودند پس بترشروئی و بدخوئی، حضرت ابراهیم و اسحق و یعقوب و دوازده فرزند یعقوب را بعلت تعدد زوجات محکوم می‌شمردند، و حضرت داود را بسبب زن نوازی او، و حضرت سلیمان را بعلت حر سرای او. این قوم عارف متحیر بود که فتح سرزمین کنعان و معدوم کردن مردم بی‌گناه و فارغ خیال آن را چگونه با ناموس بشردوستی و عدالت وفق دهد. اما وقتی که قتلها و اعدامها و کشت و کشتارهای خونین را بیاد می‌آوردند که تقریباً همه صفحات تاریخ قوم یهود را بلوث خون آلوده است ناچار اعتراف می‌کردند که این فلسطینیان وحشی صفت بر دوستان و هموطنان خویشتن بیشتر از دشمنان بت‌پرست خود ترحم ننموده بودند. گذشته از پیروان شریعت موسوی این شریعت خود نیز مورد مذمت فرقه نوستیک قرار گرفت. اینان می‌گفتند که مذهبی که شامل قربانیهای خونین و مراسم یهوده بی‌ارزش است و پاداش نیکوکاری و کیفر گناه در آن نفسانی و دنیویست چگونه میتواند دلبستگی بتقوی و فضیلت را برانگیزد و شدت و تهور شهوات انسانی را مانع آید. عارفان مسیحی خلقت انسان و سقوط او را چنانکه در تورات آمده است به بی‌حرمتی بیاد استهزاء گرفتند و تاب شنیدن بعضی از مطالب کتاب مقدس یهودیان را نداشتند، مطالبی از قبیل استراحت خداوند بعد از شش روز رنج خلقت، و استخوان دنده حضرت آدم، و بهشت عدن، و درخت حیات و درخت معرفت، و مار سخن‌گوی، و میوه ممنوع، و محکومیت بنی نوع بشر بخاطر گناه قابل عفو نخستین اجدادشان. این قوم بکفر و بی‌حرمتی خدای بنی اسرائیل را مانند موجودی جلوه‌گر مینمودند دستخوش خشم و خطا که در لطف نمودن بلهوس، و در غضب نمودن بی‌گذشت، و در باب طاعت او هام پرستانه بندگان خویشتن دنی و غیرتمند بود و الطاف خود را به تبعیض یک قوم تنها و بزندگی زودگذر این جهان منحصر کرده بود. در چنین کسی هیچ یک از صفات خداوند حکیم قدیر مشهود نبود. این عارفان مسیحی اذعان می‌کردند که جرم دین یهود اندکی از بت‌پرستی اقوام خارجی کمتر است ولیکن از اصول عقائد ایشان یکی این بود که مسیحائی که او را بمنزله نخستین و روشن

ترین پرتو تجلی ذات الهی پرستش مینمودند در این دنیا ظاهر شد تا ابناء بشر را از گناهان گوناگون نجات دهد و مسلک تازه‌ای را که مظهر حقیقت و کمالست بر عالمیان اعلان نماید. دانشمندترین نویسندگان صدر مسیحیت که قولشان در باب عقاید و تعالیم این دین معتبر است کاری عجیب کردند یعنی به بی‌تدبیری استدلال‌ات گمراه‌کننده نوستیکها را وارد دانستند. این نویسندگان تصدیق میکنند که معنای لفظی احکام و عقاید دین موسوی به معیار اصول ایمان و رأی صواب زشت است و بیزارکننده. اما خود در پشت حجاب گسترده تمثیل و استعاره که بدقت تمام بر روی قسمتهای ضعیف و علیل مذهب موسوی کشیده‌اند، خویشان را در امن و امان و مصون از حمله دیگران می‌پندارند.

گفته‌اند، و در این گفته هنر ابداع بیشتر است و حقیقت کمتر، که تا روزگار سلطنت هادریان و تراژان یعنی تقریباً یکصد سال بعد از مرگ حضرت مسیح هرگز پرده عصمت و طهارت این دین ببدعت و نفاق دریده نشد. ولیکن درست‌تر اینست که بگوئیم که در قرن اول میلادی پیروان حضرت مسیح در اعتقاد به دین و بجای آوردن احکام آن از هروقت دیگری در اعصار بعد از آزادی بیشتر برخوردار بوده‌اند. هر قدر که بمرور ایام شرائط پیوستن به جماعت مسیحیان دشوارتر و قدرت روحانی فرقه غالب با شدتی افزونتر اعمال گردید بسیاری از ارجمندترین پیروان این دین که از ایشان خواسته بودند که عقائد شخصی خویشان را انکار کنند، برآشفتنند و آشکارا آن عقائد را اظهار کردند و در طی طریق ضلال به آخرین مرحله آن رسیدند که بر افراشتن علم طغیان بمخالفت باجماعت مسیحی و اتحاد آن بود. نوستیکها در میان سایر مسیحیان به دانش و فرهنگ و ثروت مشخص و ممتاز بودند و نام نوستیک یا عارف را که دلالت بر فضل و دانش بسیار میکرد این فرقه یا خودبکبر و غرور برای خویشان اختیار کردند یا مخالفان بطعن و طنز برایشان نهادند. اعضاء این گروه تقریباً همه از نژادهای ییگانه بودند و چنین مینماید که مؤسسين عمده این مذهب از مردم سوریه و مصر بودند، دو کشوری که آب و هوای گرم آنها تن و روان هر دو را مستعد تفکر و عبادت بطالت‌آمیز

میکند. نوستیکها دین مسیح را با عقائد عالی ولیکن مبهم و نامفهومی آمیختند مشتق از فلسفه شرقی و حتی از دین زردشتی فی‌المثل عقائدی در باب جاودانی بودن ماده و وجود دو اصل نیک و بد، و مبحث اسرارآمیز درجات سه گانه ملائک. بمحض اینکه نوستیکها به این هاویه عظیم قدم نهادند ناچار خویشتن را تسلیم رهنمونی اندیشه‌های پریشان کردند، و چون گذرگاه ضلالت متعدد است و بی‌پایان کم‌کم به پنجاه گروه مختلف تقسیم شدند. معروفترین اینها ظاهراً فرقه بازیل‌دیانی بوده است و فرقه والن‌تی‌نیانی و مارسیونی‌تی، و در ایام بعد پیروان مذهب مانوی. هریک از این فرقه‌ها به داشتن جماعات خاص خود و رؤسای دینی و عالمان علوم الهی و شهیدان مباهات مینمود و در عوض اناجیل اربعه که کلیسا مجموع آنها را بمنزله کتاب مقدس برگزیده بود، مرتدان تواریخ بسیاری نوشتند در شرح اعمال و اقوال حضرت عیسی و حواریون او، و هر تاریخی چنان تنظیم شد که با عقائد فرقه خاصی ملأئم و سازگار باشد. نوستیکها بسرعت پیشرفت بسیار کردند و در آسیا و مصر منتشر شدند و در رم مستقر گشتند، و گاهگاهی در متصرفات غربی امپراطوری نیز رخنه میکردند. ظهور این فرقه بیشتر در قرن دوم میلادی بود و پیشرفت و رونق آن در قرن سوم. در قرن چهارم یا پنجم شیوع مباحثی بسبک نوتر، و ظهور قدرت فائقه سلطنت این فرقه را منکوب کرد و با آنکه نوستیکها پیوسته برهم زن امن و آرامش بودند و غالباً دین را بدنام می‌نمودند پیشرفت مسیحیت را بتأخیر نیفکندند و برعکس آن را مدد کردند. نو مسیحیانی از اقوام بیگانه که اعتراضات تعصب‌آمیز ایشان همه متوجه شریعت موسوی بود اکنون میتوانند پیرو مذهبی شوند از مذاهب متنوع مسیحی که اعتقاد به دینی قدیمتر از عیسویت و به وحی نازل شده را از فکر ساده و درس‌ناموخته ایشان توقع نمی‌نمود. ایمان این تازه مسیحیان کم‌کم قوت و وسعت یافت و سرانجام کلیسا دشمنان دیرین را رام خود کرد و از این کار سود بسیار برد.

ولیکن هراختلاف عقیده‌ای که در میان فرقه متسنن^۱ و ایونیت و نوستیک

۱ - Orthodox پیروان اصول عقایدی که در قدیمترین شوراهاى مذهبی مسیحیان مدون گردیده بود.

در باب الهی بودن شریعت موسوی و واجب بودن شرایع آن موجود بود همه یکسان به شور ایمان و نفرت از بت پرستی برانگیخته بودند، و نفرت از بت پرستی از خصائص قوم یهود و وجه امتیاز ایشان از سایر ملل دنیای قدیم بود. فیلسوفی که مسلک بت پرستی و اعتقاد بخدایان گوناگون را مخلوطی از ضلال و تدلیس می دانست، می توانست که لبخند تحقیر را در پشت نقاب طاعت و دینداری پنهان کند بی آنکه بترسد که لبخند تحقیر او یا طاعت و عبادت او وی را در معرض خشم و کین قوای نامرئی، یا به خیال او قوای موهوم قرار دهد. ولیکن مسیحیان اولین همه مذاهب بت پرستی را که معمول و پذیرفته شده آن عهد بود برنگی میدیدند بمراتب نفرت انگیزتر و هول انگیزتر. عقیده نخستین جماعات مسیحی و مرتدان نیز این بود که خالق و مبدع بت پرستی و حامی و معبود بت پرستان شیاطینند. این ارواح عصیانگر که بخواری از جمع ملائک رانده شده و بدرون حفره جهنم سرنگون گشته بودند هنوز مجاز بودند که آزادانه در عرصه گیتی جولان کنند و جسم مردمان گناهکار را بیازارند و فکر ایشان را بفریبند و گمراه کنند. عقیده عیسویان براین بود که ارواح پلید هم از اول به این راز پی برده بودند که در قلوب ابناء بشر طبعاً میلی بطاعت و عبادت هست، پس بنیرنگ و حیل آدامیزادگان را از پرستش خالق بزرگ باز داشته و خود مقام خدای تعالی و نیایشی را که خاص او بود غصب کرده بودند. شیاطین بتوفیق یافتن در این حیله های بداندیشانه هم انتقام می ستدند و هم نفس خویشتن بین خود را راضی میکردند؛ و امیدواری به شریک کردن بنی نوع انسان در گناه و عذاب الیمی که خود بدان گرفتار آمده بودند تنها مایه تسلیتی بود که ارواح پلید هنوز مستعد دریافت آن بودند. عیسویان معتقد بودند یا لا اقل چنین تصور میکردند که هر شیطانی در صورت و سیرت یکی از مهمترین ارباب انواع ظاهر گشته است. یکی نام و صفات ژوپیتر را اختیار کرده است و دیگری از آن اسکولاپیوس را، و سومین نام و صفات ونوس را برگزیده است و چهارمین از آن آپولون را، و بیاری تجربه بسیار و خاصیت اثری بودن، شیاطین توانسته اند که با متانت و استادی لازم نقشی را که بر عهده گرفته اند بخوبی

اجرا کنند. این شیاطین بعقیده مسیحیان در معبدها کمین میکردند و مبدع جشنها و قربانیه‌ها و سازنده افسانه‌ها بودند و از زبان هاتفان غیبی سخن میگفتند و غالباً مجاز بودند که معجزه بنمایند. مسیحیان که هر پدیده خارق‌الطبیعه را فوراً بدخالت ارواح خبیثه نسبت می‌دادند طبعاً و بامیل بسیار افسانه‌های مبالغه‌آمیز اساطیر یونانی را تأیید میکردند ولیکن عقیده ایشان توأم با دهشت و نفرت بود، و کوچکترین اثری از احترام بدین ملی را بمنزله طاعت بدرگاه شیطان و عصیان علیه عظمت و جلال ذات کبریائی خداوند بشمار می‌آوردند.

در نتیجه این عقیده نخستین و دشوارترین وظیفه هر عیسوی آن بود که خویشتن را پاك و منزّه نگاهدارد و بلوث بت‌پرستی نیالاید. دینی که بملل بسیار تعلق داشت عقیده‌ای نظری نبود که فقط طلاب مدارس به آن اقرار آوردند یا وعاظ آن را در معابد بمردم تلقین کنند. عقیده بخدایان بی‌شمار و مراسم متنوع مذهب بت‌پرستی درهمه احوال چه در کار و چه در تفریح و تفرج با زندگی شخصی و عمومی مشترکاً پیوسته بود، و گریز از بجای آوردن مراسم بت‌پرستی بدون ترك مراوده با مردمان و انکار همه اعمال و آداب و سرگرمیهای جامعه محال مینمود. امور مهم مربوط بجنك و صلح همه با قربانیهای رسمی آغاز می‌گردید و با آنها انجام می‌پذیرفت، و عمال دولت و سناتوران و سران سپاه همه ناچار بودند که در مراسم قربانی نظارت^۱ یا شرکت کنند. نمایشهای عمومی جزء مهم و لازم عبادت توأم با نشاط و شادمانی بت‌پرستان بود. ایشان می‌پنداشتند که تفریحات و مسابقاتی را که پادشاه و مردم به احترام اعیاد خاص مذهبی ترتیب میدهند خدایان به رسم نذر و تحفه‌ای بسیار مطبوع و دلپذیر از ایشان می‌پذیرند. مسیحی دیندار که با نفرت و دهشت بسیار از سیرك و تأثر حذر میکرد هر بار که دوستانش، باتوسل جستن بخدایان کریم عطا بخش بشادی هم باده در ساغر میریختند، خویشتن را از هر طرف محصور دامهای جهنمی لهوو لعب عشرت پرستان میدید. هروقت که

۱ - سنای روم همیشه یا در معبدی یا در مکان مقدس دیگری انجمن میکرد. پیش از شروع بکار هر سناتوری اندکی شراب و کندر در محراب میریخت.

عروس برای اظهار بیزاری از دخول بخانه داماد بظاهر کشمکش میکرد، ویرا بزور و اجبار و با آئین پرشکوه خاص عروسی از آستانه خانه تازه او میگذراندند، یا هنگامی که گروهی غمگین و ماتمزده آهسته آهسته جنازه‌ای را تا بکنار توده هیزم^۱ مشایعت میکردند، شخص مسیحی در این مراسم دیدنی باجبار از کسانی که در نزد او بسیار عزیز بودند دوری میجست تا بگناهی که در این مراسم نامقدس نهفته بود گرفتار نشود. هرفنی و هنری و هرکسبی و حرفه‌ای که بکمترین وجهی با ساختن بت و آرایش آن رابطه داشت در نزد مسیحیان خود بلوث بت‌پرستی آلوده بود، و این حکمی شاق بود زیرا که قسمت اعظم جامعه را که بکارهای فنی و هنری اشتغال داشتند به عذاب ابد حواله می‌کرد. اگر بر آثار ییشماري که از ایام باستان بجای مانده است نظر افکنیم مشاهده خواهیم کرد که گذشته از مجسمه‌های خدایان و اسباب و وسائل مقدسی که در عبادت ایشان بکار میرفت، بت‌پرستان اشکال و صور جمیل ظریف و مصنوعات دلپسندی را که ساخته و پرداخته فکر یونانیان بود در خانه و لباس و اثاث منزل خود بمنزله زینتهائی گرانها بکار میبردند. حتی هنر موسیقی و نقاشی و فن شعر و فصاحت و بلاغت از همان سرچشمه ناپاک یونان روان میشد. در اصطلاح نویسندگان دانشمند صدر مسیحیت آپولون و الهه شعر و دیگر عرائس علم و هنر و ادب همه آلت شیطان بودند و هر ویرژیل زبده‌ترین خادمان او، و اساطیر جمیلی که الهام بخش نبوغ این دوشاعر بوده و اثرات آنها همه نوشته‌های این دو را در بر گرفته برای مدح و ثنای شیاطین بوده است. حتی زبان عامه یونانیان و رومیان پر بود از اصطلاحات آشنا اما کفر آمیز که ممکن بود مسیحی بی‌تدبیری از سر بی مبالاتی بر زبان آورد یا بشنود و آنها را تحمل کند.^۲

۱- ویرژیل و مفسر او سرویوس مراسم تشییع جنازه را در روم قدیم بدقت بسیار شرح داده‌اند. توده هیزم بمنزله محرابی بود که جنازه‌ای در آن بر روی آتش قرار میدادند و شعله‌های آتش را با فشاندن خون محکومین بر روی توده هیزم سوزان تیزتر میکردند و در این مراسم بر روی حاضران در جمع آب مظهر می‌پاشیدند ۲- اگر بت‌پرستی مثلاً در وقت عطسه کردن دوستی به او می‌گفت که ژوپتر شما را خیر داده آن دوست اگر مسیحی بود ناچار باید اعتراض نموده و خدائی ژوپتر را انکار کند.

وسوسه‌های خطرناکی که در گوشه و کنار کمین کرده بود تا مؤمن بی‌مبالات را ناگهان گرفتار نماید در ایام جشنها و اعیاد رسمی با قدرتی و بشدتی چند چندان براو هجوم می‌کرد. این اعیاد و جشنهای رسمی را بوضعی مقرر داشته و در سراسر سال چنان ترتیب داده بودند که خرافات پیوسته در لباس تفریح و لذت و تقدس و فضیلت جلوه گر می‌شد. در میان آداب مذهبی رومیان بعضی از مقدس‌ترین اعیاد بتهنیت ورود اولین روز ژانویه و توأم با مراسم دعا و نیایش بود برای سعادت فردی و جمعی، یا برای عزیز داشت خاطره مردگان و زندگان، یا برای تأکید و تثبیت حق مالکیت و مصون داشتن حدود آن، یا برای تهنیت نیروی جان‌بخش باروری و حاصلخیزی هنگام بازگشت بهار، یا برای نگاهداشت خاطره دو دوران مهم شهر رم که یکی تأسیس شهر و دیگری بنیان نهادن جمهوری بود، یا برای تجدید مساواتی که در اول میان ابناء بشر برقرار بوده است، و این کار بوسیله برگذاری مراسم جشن ساتورنالی^۱ صورت می‌پذیرفت، جشنی که در ضمن آن مردم آزادوار با ادب و مهربانی بسیار بعشرت و شادمانی می‌پرداختند. برای آنکه اندکی بنفرت و دهشت مسیحیان از این مراسم نا مقدس پی‌بریم باید بنازک طبعی ایشان و دقتی که در موردی دیگر ظاهر نمودند توجه کنیم، موردی که موجب ترس کمتر بود. در میان قدما رسم و عادت بر این بوده است که در اعیاد عمومی درهای خانه‌ها را بهراغ و شاخ و برگ درخت غار یارایند، و تاجی از گل بر سر بنهند. این رسم ساده و بی‌زیان و لطیف و جمیل اگر رسمی غیر دینی بود تحملش امکان پذیر بود. اما از بدبختی درهای خانه‌ها همه در سایه حمایت خدایان خانگی بود و شاخ و برگ درخت غار بنزد دوستداران دفنی^۲ مقدس بود و حلقه گل را با آنکه غالباً مردم بعلامت شادمانی یا سوگواری پیرایه وار بخود می‌بستند در اول به مراسم نیایش بت‌پرستان اختصاص یافته بود. مسیحیان لرزنده و بیمناک که مجبور

۱ - Saturnalia ساتورنالی نام جشنی بود که در روم قدیم در حدود هفدهم دسامبر بمناسبت انقلاب شتوی برپا می‌شد. در این جشن مردم به عیش و نوش و عشرت و شادی می‌پرداختند. Daphne - ۲

در اساطیر قدیم روم و یونان نام یکی از خدایان کم اهمیتی است که بصورت دختران زیبا مجسم میشوند و در رودها و کوهها و درختها زندگی میکنند. دفنی برای فرار از آپولون بصورت درخت غار درآمد.

بودند برسم مملکت خود و برای اطاعت فرمان امپراطور در جشنهای عمومی شرکت کنند و همه مراسم آن را بجای آورند از سرزنش وجدان و ملامت کلیسا و وعید انتقام الهی رنج میکشیدند و سخت اندوهگین و ترسناک بودند.

چنین بود نگرانی مسیحیان و جد و جهد دقیقی که حفظ عصمت و طهارت انجیل آن را لازم میآورد تا نفس آلوده بت پرستی آن را ملوث نکند. پیروان مذهب رائج و قانونی آن زمان آداب و اعمال فردی و جمعی بت پرستی را از سر بی مبالاتی بجای میآوردند زیرا که این اعمال را آموخته و بآنها عادت کرده بودند. اما هربار که رومیان باین مراسم میپرداختند مسیحیان فرصت را مغتنم شمرده با شور و حرارت بسیار مخالفت خود را اعلان و تأیید میکردند. علاقه مسیحیان بدینی که داشتند پیوسته بر اثر این اعتراضات مستحکمتر میگشت و هرچه شور ایمان شدیدتر میشد بهمان نسبت با حرارت و حمیت بیشتر در جهاد مقدسی که علیه سیطره شیاطین برعهده گرفته بودند شرکت می کردند و به کسب توفیق نائل می آمدند.

عقیده بهیات آخرت

ب - نوشته های سیسرون جهل و ضلالت و شک و تردید فلاسفه قدیم را در باب جاودانی بودن روح به الوان متنوع برما نمایان کرده است. فلاسفه قدیم وقتی که میخواهند مریدان خود را در برابر ترس از مرگ تقویت کنند فکری غم انگیز را چنان در خاطر ایشان جایگزین می کنند که گوئی حقیقتیست بین و آشکار و آن فکر اینست که ضربت مهلک مرگ ما را از مصائب زندگی میرهاند، و کسانی از رنج آسوده اند که دگر وجود ندارند. با اینهمه تنی چند از حکیمان و فلاسفه روم و یونان بوده اند که از فطرت وجود صورتی عالیترا و از بعضی جهات درست تر در ذهنشان نقش بسته بوده است ولیکن باید اعتراف کرد که در تجسس و تفحص ایشان برای کشف حقیقت قوت تصور راهنمای عقل بوده است و غرور خویشتن بینی برانگیزاننده نیروی تصور. وقتی که این فیلسوفان با غرور رضامندی در وسعت فکرت خود می نگرستند و قوای مختلف حافظه و خیال و قضاوت را در تفکرات

عمیق فلسفی و حدس و قیاس بکار میبردند یا در کار و زحمت بسیار مهم، یا هنگامی که در آرزوی شهرت نام می‌اندیشیدند، شهرتی که نام ایشان را به روزگاران بعد و بجائی بسیار دور از حدود مرگ و گور منتقل کند آنگاه مشتبه شدن با دد و دام دشت و مزرعه را نمی‌خواستند و مایل نبودند که چنین پندارند که موجودی که حیثیت و شرف نفسش را از صمیم قلب می‌ستودند محدود به اندک پاره‌ای از کره خاکی و مدت عمرش منحصر به چند سالی باشد. این فیلسوفان با زمینه فکری مساعدی که گفته شد، از علم ماوراء الطبیعه یا بهتر بگوئیم از زبان و اصطلاحات آن یاری جستند، و چون بزودی دریافتند که عمل دستگاه فکری انسان مشمول هیچ یک از خواص ماده نیست لذا روح باید جوهری باشد متمایز که با بدن متفاوتست و پاکست و ساده و روحانی و زوال را در آن راه نیست و پس از رهایی از زندان جسم مستعد ادراک فضیلت و سعادت می‌شود بمراتب عالیتر از پیش. فیلسوفانی که پیرو و مقلد افلاطون بودند از این اصول عالی و بظاهر موجه فلسفی نتیجه‌ای گرفتند که اثبات درستی آن امکان پذیر نبود. اینان نه فقط ابدی بودن روح را قاطعاً اعلان نمودند بلکه معتقد بودند که روح انسان از ازل بوده است و آنرا پاره‌ای از روح سرمدی می‌دانستند که قائم بذات خود است و عالم را سراسر شامل می‌شود و استوار میدارد. عقیده‌ای که از ذهن و حواس انسان و تجارب او این چنین دور است ممکن است که فیلسوفی را در ساعات فراغت مایه تفریح دماغ باشد، یا در سکوت تنهایی گاهگاهی پرتوی از نور امید بر دل پرهیز گاری مایوس و نومید بیفکند. ولیکن اثری ضعیف که از این عقیده در اذهان طلاب مدارس میماند فوراً بواسطه مراودات اجتماعی و مشغله زندگی فعال روزانه زایل می‌گردد. ما چندانکه باید با مردم برگزیده‌ای که در عهد سیسرون و قیصره بکامکاری میزیسته‌اند آشنائی داریم و به اعمال و خصائص اخلاقی و مقاصد درونی ایشان چندانکه باید واقفیم و میدانیم که ایمان قاطع پیدایش یا کیفر اخروی هرگز در روش زندگی ایشان مؤثر نبوده است. خطیبان ماهر سخنور در محکمه قانون یا در سنای روم عقیده بقای روح و ازلی بودن آن را سخیف و باطل می‌شمردند و ابداً

باك نداشتند که شنوندگان آزرده خاطر شوند زیرا که هر مرد صاحب نظر دانش آموخته‌ای این عقیده را بتحقیق تمام انکار میکرد.

چون جد و جهد فلسفه راه بجائی نمیبرد جزآنکه به ضعف و زبونی به آرزوی حیات اخروی، یا امید نیل به آن، یا احتمال وجودچنین وضعی وحالتی دلالتی و اشارتی کند، پس چیز دیگری جز وحی ربانی نیست که بایقین کامل از وجود دیاری نامرئی و وضع و کیفیت آن خبر بدهد، دیاری که روح مردمان به حکم تقدیر پس از جداشدن از بدن در آن مأوی میگزینند. در فطرت مذاهب مردم پسند یونان و روم نقصی چند نهفته بود و بهمین سبب این کار شاق از عهده آنها بیرون بود. اما نقص این مذاهب بقراریست که گفته میشود: ۱ - اساطیر ایشان متکی بهیچ نوع شواهد متقن نبود، و خردمندترین بت پرستان سلطه غصبی این اساطیر را نفی و انکار کرده اند. ۲ - وصف دنیای دوزخی مردگان را بنیروی تخیل شاعران و نقاشان رها کرده بودند، و نقاشان و شاعران دنیای مردگان را به اشباح و جانورانی هول انگیز انباشته بودند که پاداش ثواب و کیفر گناه را به بی انصافی توزیع می کردند چندانکه حقیقت متین و دلنشین جزای اخروی در زیر فشار بارگران و شرم آور افسانه های سخیف و بسیار عجیب بود. ۳ - عقیده به حیات آخرت در نزد بت پرستان متدین یونان و روم هرگز از ارکان دین محسوب نمیشد و چون مشهتت خدایان بیشتر مربوط به جوامع انسانی بود نه افراد جامعه ای لذا تجلی گاه عمده آن عرصه این دنیای مرئی بود. دعا و نیاز مردم در معبد ژوپتر و آپولون همه حاکی از نگرانی دعا کنندگان و آرزومندی ایشان برای سعادت دنیوی بود و بی خبری ایشان از حیات آخرت و بی التفاتی بدان. اصل مهم جاودانی بودن روح را در هندوستان و آشور و مصر و کال با کوشش و توفیق بیشتر در ضمیر مردم جایگزین کرده بودند، و چون این تفاوت را نمیتوان بدانش بیشتر این اقوام کم تمدن تر از یونان و روم نسبت داد، پس باید آن را از وجود صنف روحانی دانست که قبول عام یافته بودند و انگیزش ثواب عمل را وسیله حصول بمطامح کرده بودند.

توقع ما طبعاً اینست که اصل مهم بقاء روح که از مبادی مذهبست، به روشنترین عبارتی بمردم برگزیده فلسطین بوحی آشکار شده وبامانت بدست کاهانت موروثی هارون^۱ سپرده شده بوده باشد اما چون درمی یابیم که عقیده به بقاء روح از اصول شریعت موسوی نیست آنگاه ستایش تدابیر اسرارآمیز خدائی را بر خود واجب می دانیم. انبیاء بنی اسرائیل به وضعی مبهم به بقاء روح اشارتی کرده اند ولیکن در فاصله دراز میان اسارت بنی اسرائیل در مصر و بابل ییم و امید قوم یهود ظاهراً در تنگنای دائره زندگی این دنیا محدود بوده است. پس از آنکه قوم از وطن رانده شده یهود با اجازه کوروش به ارض موعود بازگشتند و پس از آنکه عزیر^۲ اسناد و مدارك قدیم این دین را بایشان بازگردانید کم کم دوفرقه مشهور در اورشلیم ظهور کرد یکی صدوقی^۳ و دیگری فریسی^۴. صدوقیها که از طبقات ممتاز و ثروتمند قوم یهود و قائل بنص صریح شریعت موسوی بودند و بآن دلبستگی شدید داشتند از ترس خدا منکر بقاء روح بودند و آن را عقیده ای میدانستند که کتاب آسمانی تأیید و تصویب نکرده است، و ایشان کتاب آسمانی را تنها قاعده دین خود بشمار می آوردند. فرقه فریسی گذشته از تورات به اخبار و احادیث نیز معتقد بودند و چندین عقیده قیاسی را به عنوان حدیث و خبر از فلسفه ها و ادیان ملل شرقی پذیرفته بودند. عقیده به قضا و قدر یا قسمت ازلی و وجود ملائک و ارواح، و کيفر و پاداش اخروی، از اصول جدید دین بود، و چون فریسیان بر اثر ریاضت و خویشتن داری قسمت اعظم قوم یهود را به فرقه خود پیوسته بودند، در روزگار سلطت ملوک و کاهنان آزمونانی^۵ اعتقاد به بقاء روح در میان پیروان شریعت موسوی رائج گردید. خوی و فطرت یهودی قادر نبود که به رخوت و خونسردی چنین عقیده ای را برضامندی بپذیرد چنان که فکر بت پرستان ممکن بود بدان رضا دهد، و بمحض اینکه یهودیان عقیده به حیات آخرت را پذیرفتند با همان شور و اشتیاقی بدان تسلیم شدند که همیشه جزو خصائص اخلاقی این قوم بوده است. ولیکن شور و اشتیاق یهودیان نه بقاء روح را ثابت

۱ - برادر بزرگ حضرت موسی که نخستین کاهن بزرگ قوم یهود بود. ۲ - یا عزرا نام یکی از پیغمبران یهود. ۳ - فرقه ای از یهودیان عهد عیسی که منکر رستاخیز مردگان و وجود ملائک بودند و حدیث را نمی پذیرفتند. ۴ - فرقه ای از یهودیان که به نص صریح تورات و حدیث انبیاء معتقد بودند. ۵ -

کرد و نه بر احتمال وجود چنین کیفیتی افزود، و هنوز لازم بود که فلسفه حیات و مخلد بودن آن که طبیعت در فکر انسان جایگزینش کرده و عقل آن را پسندیده و ترس از مجهولات آن را پذیرانده بود، به اعتبار سیادت روحانی حضرت مسیح و مثل اعلای او، مانند دیگر اصول درست دینی مؤید بتأیید ربانی گردد.

هنگامی که سعادت جاودانی را به ابناء بشر وعده کردند مشروط بر اینکه ایشان به دین انجیل ایمان آورند و احکام آن را بکاربندند هیچ تعجب نکنیم که گروه کثیری از هر طبقه‌ای و هر متصرفه‌ای از امپراطوری روم و از پیروان هر مذهبی عطیه‌ای چنین سودمند را پذیرفته باشند. مسیحیان قدیم زندگی این دنیا را خوار و بی‌مقدار می‌شمردند و چنانکه شاید مؤمن بحیات باقی بودند ولیکن ایمان ناقص و پر شک و تردید ما در این عصر جدید نمیتواند تصویری از این کیفیت را بوضع‌ای که باید در ذهن ما نقش کند. در میان عیسویان صدر مسیحیت حقیقت دین بمدد عقیده‌ای نیرومند گشته و قوت یافته بود که مفید و قدیم و هم به این علت مستوجب احترام است، ولیکن تجربه‌آن را مطبوع طبع ننموده است. مسیحیان همه معتقد بودند که پایان دنیا و استقرار ملکوت آسمان قریب الوقوع است و نزدیک بودن این واقعه بدیع و شگفت انگیز را حواریون از پیش خبر داده و پیروان ایشان از قدیمترین ایام این اعتقاد را حفظ و از نسلی به نسل دیگر منتقل کرده بودند و کسانی که از مواعظ حضرت مسیح معانی لفظی آن را می‌فهمیدند و می‌پذیرفتند ناچار در انتظار رجعت با جلالت حضرت عیسی و نزول وی از فراز ابرها بودند، پیش از معدوم شدن نسلی که خواری و حقارت او را در این دنیا بچشم خود دیده و ممکن بود که ناظر و شاهد مصائب یهودیان در عهد و سپاسیان و هادریان نیز باشد. گردش روزگار در طی هفده قرن بما آموخته است که به زبان اسرار آمیز وحی و پیشگوئی بیش از آنچه شاید تکیه نکنیم ولیکن تا روزی که به دلائل حکیمانه گذاشتند که این عقیده همچنان در میان پیروان مسیحیت برقرار بماند اثرات بسیار نیکو از آن بار آمد هم در ایمان مسیحیان و هم در کردار ایشان

زیرا که مسیحیان پیوسته با ترس و دهشت در انتظار آن لحظه‌ای بسر میبردند که اقوام گوناگون بشر، و کره زمین نیز بظهور داور ربانی خود بترسند و بلرزند. عقیده قدیمی و مردم‌پسند سلطنت هزار ساله حضرت مسیح رابطه بسیار نزدیک داشت با دومین ظهور او. چون کار خلقت همه در شش روز انجام پذیرفته بود پس مدت دوام کل مصنوع نیز بوضع کنونی، بموجب حدیثی که به الیاس نبی نسبت می‌دهند، شش هزار سال تعیین شده بود. بهمین قیاس چنین نتیجه گرفته میشد که در پایان دوران دراز مدت رنج و جدال که اکنون تقریباً باخر رسیده بود باید دوران هزار ساله نشاط و مسرت باشد، و حضرت مسیح با گروه پیروزمند اولیاء و برگزیدگانی که از مرگ رهیده یا بمعجزه دوباره زنده شده بودند بر دنیا حکومت خواهد کرد تا به آن روزی که برای آخرین رستاخیز عالمیان مقرر شده است. امید نیل به این دوران هزار ساله در نزد مؤمنین چندان خوش‌آیند بود که «اورشلیم‌نو» مقر خیالی دولت با سعادت عیسای مسیح را فوراً در اندیشه خود بالوان زیبا و مسرت بخش تصویری آراستند. ممکن بود که سعادت‌ی که فقط شامل لذت خالص روحانیست در نظر ساکنان این شهر بیش از آنچه باید پاک و منزّه بنماید زیرا که معهود آن بود که این مردم هنوز دارای طبع و حواس و عواطف بشری باشند. شهری بمنزله بهشت عدن که سرگرمیهای آن همه تفرج در گلگشتها و مناظر فرح‌انگیز طبیعی باشد دیگر مناسب با وضع پیشرفته جامعه نبود یعنی وضعی که در سراسر امپراطوری روم مشاهده میشد. پس در عالم اندیشه شهری برپا کردند از طلا و سنگهای قیمتی، و غله و شراب فراوان به سرزمین پیوسته به آن عطا نمودند، ناحیه‌ای که بر و ثمرش خود بخود ویی زحمت و کوشش کارگر و دهقان حاصل می‌آمد و مقرر چنان بود که هیچ نوع قانونی از قبیل قوانین اختصاصی مالکیت مردم سعادت‌مند و نیک‌اندیش چنین سرزمینی را از برخورداری از محصول صنعتی و طبیعی آن مانع نیاید. اطمینان بظهور این عهد مسعود هزار ساله را، دانشمندان مسیحی از ژوستین شهید و ایری‌نوس که با پیروان نزدیک حواریون همنشین و همکلام بوده‌اند، تا لاک تان‌تیوس که استاد و معلم

فرزند کنستانتین بود، همه به سعی و دقت در ذهن مؤمنان بتلقین و تکرار جایگزین کرده بودند. ممکنست که این عقیده را همه مسیحیان در آن عهد نپذیرفته بوده باشند، ولیکن چنین می‌نماید که حب آن حاکم بر جان مؤمنان متسنن بوده است، و چون این عقیده با بیمها و امیدهای ابناء بشر هم‌آهنگ و سازگار است ناچار باید به پیشرفت دین مسیح مدد بسیار کرده باشد. اما چون تأسیس جماعت مسیحی تقریباً پایان رسید تکیه گاه موقت آن نیز بکناری نهاده شد. عقیده بسلطنت عیسی مسیح را در این دنیا در ابتدا بمنزله تمثیلی عمیق و پرمایه تلقی کردند و آنگاه کم‌کم مشکوک و بی‌فایده‌اش بشمار آوردند و سرانجام بکلی انکارش کردند به این بهانه که اختراع سخیف مرتدان و متعصبان است. پیشگوئی 'اسرارآمیزی که هنوز قسمتی از کتب مقدس انجیل را تشکیل میدهد و گمان می‌کردند که مؤید عقیده‌ایست که نا درست بودن آن واضح و آشکار شده، از خطر بسیار نزدیک تحریم کلیسا جان بدر برده است.

در همان وقتی که ظهور جلال و سعادت سلطنت دنیوی حضرت عیسی را به پیروان وی وعده میدادند بقیت مردم دنیا را که ایمان نیاورده بودند آشکارا به وعید مصائب هولناک تهدید میکردند. با هرگامی که بنای «اورشلیم‌نو» پیش رفت «بابل تمثیلی» یک گام به ویرانی نزدیکتر شد و تا روزگاری که امپراطوران پیش از کنستانتین در ایمان و اعتراف به بت پرستی پایداری نمودند صفت «بابل» بشهر رم و امپراطوری آن اطلاق شد. بلیات و مصائب بسیاری، هم ظاهری و هم باطنی، که ممکنست هر ملت مرفه و کامکاری بدانها گرفتار آید از قبیل جنگ و جدال داخلی و حمله خونخوارترین اقوام کم‌فرهنگ از نواحی ناشناخته شمالی و قحط و طاعون، و ظهور ستارگان دنباله‌دار و خسوف و کسوف و زلزله و سیل در کمین بود، و اینها همه علائم مقدماتی و هول‌انگیز مصیبت عظیم رم بود و نماینده این که وطن سی‌پوی مهتر و کهنتر و قیصران نیز باید طعمه حریق آسمانی

۱ - کنایه از کتاب مکاشفه حضرت یوحنا و آخرین دفتر انجیل است که شورای مذهبی لازیه در ۳۶۰ میلادی آن را از انجیل حذف کرد ولیکن شورای ترنت آن را دوباره جزئی از انجیل بشمار آورد.

گردد و شهر هفت تپه با همه کاخها و معابدش و طاقهای نصرتش در برکه عظیمی از آتش و گوگرد مدفون شود. با اینهمه ممکن بود که رومیان خویشتن بین از تشابه حوادث دوری این دنیا با امپراطوری روم تسلیت خاطری یابند؛ دنیائی که یک بار بوسیله عنصر آب معدوم شده و مقدر چنان بود که دگر باره بسرعت بوسیله عنصر آتش ویران و نابود گردد. اعتقاد به سوختن این دنیا در حرقی که همه جا را فرا خواهد گرفت از اصول معتقدات همه ادیان از قبیل عیسویت و مذاهب مشرق زمینیان و فلسفه رواقیون بود و نیز با کار طبیعت مشابه بود. حتی کشوری که بعلم مذهبی مبداء این حریق عظیم و مهمترین صحنه آن تعیین شده بود از هر شهر دیگری متناسب تر بود بواسطه اسباب و موجبات طبیعی از قبیل غارهای عمیق و طبقات تحت الارضی گوگردی و آتش فشانهای متعدد که اتنا و وزوویوس و لیپاری نمونه های بسیار ناقصی از آنهاست. در میان اهل شک آرامترین و بی باکترین ایشان این عقیده را انکار نمیتوانست کرد که سوختن و نابود شدن دنیا در وضع موجود آن بسیار محتمل است. مرد عیسوی که اساس ایمانش مبتنی بر نیروی قدرت معنوی اخبار و احادیث و تفسیر تورات و انجیل بود با یقین و خوف و دهشت بسیار در انتظار این حریق بسر می برد و آن را از سوانح محتوم و قریب الوقوع می دانست و چون مغز او پیوسته انباشته از این فکر مهم بود پس هر بلا و مصیبتی را که برای امپراطوری روم پیش می آمد علامت متقن بپایان رسیدن دنیا بشمار می آورد.

محکوم نمودن داناترین و پرهیزکارترین بت پرستان به سبب بی خبری یا بی اعتقادی ایشان به حقیقت ذات خدائی، در روزگار ما خرد درست اندیش و عاطفه انسانیت را می آزارد. ولیکن جماعات بدائی که ایمانشان بمراتب محکمتر و پایدارتر بود بی هیچ تأملی قسمت اعظم بنی نوع بشر را محکوم به عذاب ابد می کردند. در حق سقراط و بعضی دیگر از فلاسفه قدیم که پیش از طلوع انوار انجیل اربعه از روشنائی عقل و منطق مدد یافته بودند کلیسای اصلی شاید بلطف و کرم امید بخشش گناهان را امکان پذیر دانست ولیکن پیروان عیسی همه در

تأیید این عقیده متفق بودند که مردمی که از هنگام ولادت یا مرگ مسیح به عناد و لجاج در پرستش شیاطین پایداری نموده بوده‌اند نه‌مستحق بخشش الهی‌اند و نه امیدوار می‌توانند بود که عفو و معذلت خدای خشمگین شامل ایشان گردد. چنان مینماید که این افکار و عقاید خشک تعصب‌آمیز که دنیای قدیم هرگز با آن آشنا نبوده بود در دین مسیح که مسلک حب و وفاق است روح تندی و خشونت در دمیچندان که پیوندهای خویشاوندی و دوستی غالباً بواسطه اختلافات عقاید دینی از هم گسسته میشد و مسیحیانی که خویشان را در این دنیا در زیر فشار قدرت بت‌پرستان مظلوم و بی‌چاره می‌یافتند بعضی اوقات بواسطه خصومت و غرور دینی گمراه می‌شدند و به امید پیروزی در آخرت شاد و خرسند می‌گشتند. ترتولیان چنین میگوید «شما تماشا را دوست میدارید پس منتظر بزرگترین همه تماشاها باشید، تماشای روز رستاخیز که آخرین روز داوری عالمیانست. چگونه بستایم من آن منظره را و چگونه بخندم و شادمانی کنم چون پادشاهان گردنکش مغرور و خدایان خیالی را بنگرم که در اسفل‌هاویه ظلمت مینالند، و عمال دولت را مشاهده کنم که بایذاء و آزار پیروان خداوند ما پرداختند و در آن دنیا در آتشی میگردانند سوزانتر از آنچه به ضد مسیحیان برافروخته‌اند، و فیلسوفان دانا و شاگردان گمراه ایشان را ببینم که گونه‌هایشان از شرمساری در شعله‌های سوزان آتش سرخ فام گشته است و شاعران نامی بسیار که در محکمه عدالت عیسی مسیح، نه در حضور مینوس^۱، لرزنده و ترسناکند، و نویسندگان تراژدیها که بیشتر در بیان آلام و مصائب خود سخن موزون میگویند و رقاصان بسیار که . . .»

ولیکن انسانیت خواننده بمن اجازه خواهد داد که پرده استار بر بقیت این شرح و وصف جهنمی بیفکنم، شرحی که ترتولیان افریقائی متعصب به انواع بذله‌گوئیهای تصنع‌آمیز و بی‌هیچ احساس عطوفتی آن را بتفصیل ادامه داده است.

بی‌شک در میان مسیحیان صدر عیسویت بسیار بوده‌اند کسانی که طبع و خوئی داشته‌اند سازگارتر با فروتنی و حلم و محبتی که از تعالیم دین مسیح است.

۱ - Minos پادشاه کرت و فرزند زئوس و یورپا که پس از مردن یکی از سه داوری شد که در دوزخ در حق مردگان داوری می‌کنند.

بسیاری از عیسویان را صمیمانه دل بر دوستان و هموطنان خود میساخت زیرا که معتقد بودند که خطر هلاک و تباهی ایشان را تهدید میکند و از سر خیرخواهی و با شور و اشتیاق میکوشیدند تا ایشان را نجات بدهند. بت پرست فارغ خیال که اکنون گرفتار انواع ترسهای تازه و غیرمنتظره شده بود و نه کاهن و نه فیلسوف هیچ یک یقین قادر نبودند که او را از خطر برکنار دارند، غالباً سخت میترسید و از خوف عذاب ابد رام و فرمانبردار میشد. بیم و هراس ممکن بود که ایمان و اندیشه وی را مدد کند و اگر ظن و احتمال درست بودن دین عیسوی یک لحظه در خاطر او راه می یافت آنگاه آسان بود ویرا قانع کردن که عیسویت سالمترین دین ها و پذیرفتن آن کاری بسیار عاقلانه است.

نیروی معجزه گری در میان مسیحیان صدر عیسویت

ج . مواهب فوق طبیعتی که حتی در زندگی بمسیحیان نسبت می دادند و بقیت مردم از آنها محروم بودند هم باعث تشفی خاطر مسیحیان بود و هم غالباً موجب ایمان آوردن کافران. گذشته از حوادث شگفت انگیزی که بوسیله کردگار عالمیان و بی هیچ واسطه ای صورت می پذیرفت و نوامیس طبیعت که بخاطر دین متوقف و معطل می شد ، کلیسای عیسویت از عهد حواریون و پیروان ایشان دعوی کرده است که دارای نیروی معجزه نمائست و قدرت تکلم بزبانهای گوناگون بمدد فیض روح القدس، و نیروی «مشاهده» درعالم رؤیا، و پیشگوئی کردن، و نفی و طرد شیاطین و شفای بیماران و زنده کردن مردگان هم از اوست. معرفت به زبانهای بیگانه موهبتی بود که غالباً بمعاصران ایرنئوس^۱ داده می شد و با اینهمه ایرنئوس خود هنگام وعظ و تبلیغ احکام انجیل در میان بومیان گال گرفتار مشکلات زبان نا مانوسی بود که بومیان بدان سخن می گفتند. وحی ربانی را بهر صورتی که در عالم رؤیا ابلاغ می شد، چه در خواب و چه در بیداری، بمنزله موهبتی شمرده اند که خداوند بوفور کرم به همه مؤمنان در هر مقامی و منزلتی عنایت فرموده است، به زنان و سالخوردگان و به پسران و پیشوایان دین. هنگامی که ضمیر پرهیزکاران

بوسیله دعا و نماز و روزه و شب‌زنده‌داری چنانکه باید آماده دریافت نیروی خارق طبیعت الهام ربانی میشد آنگاه این مؤمنان متقی بیخود میگشتند و در جذبۀ بیخودی آنچه را بالهام دریافتۀ بودند بر زبان می‌آوردند زیرا که اینان چیزی نبودند مگر وسیله‌ای و آلتی برای تجلی انوار روح القدس همچنانکه نی آلتی است متعلق به آن کس که در او می‌دمد و باید گفته شود که آنچه به صورت رؤیا بر مسیحیان ظاهر می‌شد غالباً از برای آشکار نمودن وقایع آینده کلیسا بود یا رهنمونی گردانندگان حکومت آن. بیرون راندن ارواح خبیث از تن مردم نگون بختی که از دست شیاطین در عذاب بودند خود از علائم نصرت دین بشمار میرفت و قدما که در دفاع از مسیحیت سخن میگفتند و مینوشتند قدرت بیرون راندن شیاطین را بکرات قاطع‌ترین دلیلی در اثبات حقانیت دین مسیح بشمار می‌آوردند. مراسم رعب‌انگیز طرد شیاطین از جسم بیماران معمولاً آشکارا و در حضور جمع کثیری از تماشاگران انجام می‌پذیرفت و بیمار بنیروی معجزه‌یاز بردستی کسی که بخواندن اوراد و عزائم ارواح پلید را طرد میکرد نجات می‌یافت و آواز شیطان مغلوب مقهور به اعتراف شنیده می‌شد که منم یکی از خدایان افسانه‌ای ایام باستان که از سر بی‌حرمتی پرستشی را که خاص ذات خداوندیست غصب کرده و بخود اختصاص داده‌اند. ولیکن شفای معجزه‌آسای بیماریهای مزمن و حتی امراض غیر عادی دیگر باعث تعجب نمیشود وقتی که بخاطر آوریم که در عهد ایرنئوس، در اواخر قرن دوم میلادی، زنده کردن مردگان را از وقایع نادر بشمار نمی‌آوردند و این معجزه با روزه‌داری و دعای همه پیروان دین که ساکن محل بودند در مواقع لزوم غالباً صورت می‌پذیرفت و کسانی که باین طریق بر اثر نماز و دعا عمر دوباره می‌یافتند سالیان دراز در میان مردم میزیستند. در عهدی که دین میتوانست به پیروزیهای عجیب خود بر مرگ ببالد، یافتن دلایل متقن برای شک و تردید فیلسوفانی که هنوز اعتقاد بر ستاخیز مردگان را نفی و استهزاء میکردند مشکل می‌نمود. یونانی بزرگواری که رستاخیز مردگان را مبنای مهم مبحث جدال‌انگیز دین عیسوی قرار داده بود به تیوفیلوس اسقف انتاکیه وعده کرد که اگر چشمان وی واقعاً بدیدن شخصی روشن شود که

از مردگان برخاسته است او خود فوراً مذهب عیسوی را بپذیرد، و این در خور تعجب است که اسقف نخستین کلیسای شرقی با همه اشتیاقی که به عیسوی شدن دوست خود داشت مصلحت چنان دید که معارضه منصفانه و منطقی وی را نپذیرد.

معجزات دین عیسوی که به گذشت قرون و اعصار پذیرفته و تأیید شده است اخیراً در رساله‌ای مبتکرانه به صراحت تمام در معرض حمله و اعتراض فراوان^۱ قرار گرفته و با آنکه عامه مردم این رساله را پسندیده‌اند چنین می‌نماید که روحانیون مذهب انگلیکان^۲ و دیگر مذاهب پروتستانی اروپا از آن سخت برآشفته‌اند و احساسات دینی ایشان آزرده شده است. احساسات متفاوت ما در باب این موضوع کمتر در تحت تأثیر بحث و جدل قرار می‌گیرد و بیشتر از عادت ما بمطالعه و تفکر اثر می‌پذیرد، اما از همه مهمتر کمیت دلائلیست که ما برحسب عادت برای اثبات وقوع معجزه لازم میدانیم. وظیفه مورخ آن نیست که در این مبحث دقیق مهم رأی خصوصی خود را تحمیل کند ولیکن مشکلی هست که نباید آن را بتجاهل کتمان نماید، و آن مشکل اختیار کردن نظریه‌ایست که احتمالاً دین را با منطق عقلی سازگار کند، و استفاده کردن از آن نظریه در مقام مناسب و بدقت تعیین کردن حدود آن مدت مسعود و فارغ از خطا و مکر و فریب که بتوانیم آن را مشمول موهبت معجزه و مواهب غیرعادی دیگر بشمار آوریم. از نخستین نویسندگان صدر مسیحیت که قولشان در باب عقاید و تعالیم کلیسا حجت بوده است تا آخرین پاپها، سلسله‌ای از پیشوایان دین و قدیسین و شهداء پدید آمده و معجزات بسیار، پی‌درپی و بی‌هیچ وقفه‌ای، صورت پذیرفته و پیشرفت اوهام پرستی چندان تدریجی و تقریباً نامحسوس بوده است که نمیدانیم کدام حلقه از زنجیر رسم‌دیرین را بشکنیم و پیوند را بگسلیم. هر عصری خود شاهد وقایع بدیع و نادری بوده که آن را از وقایع دیگر ممتاز کرده است و شهادت آن از شهادت نسل پیش کمتر

۱ - این رساله را دکتر میدلتون در سال ۱۷۴۹ منتشر کرد، و اعطاء دانشنامه دانشگاه اکسفورد به معارضان او نماینده مخالفت سخت متعصبان و عالمان دین با رساله او بود. ۲ - مهمترین فرقه پروتستان انگلیسی.

مهم و معتبر نیست چندان که اگر در قرن هشتم یا قرن دوازدهم به بیدار محترم یا برنارد مقدس همان اعتمادی را نداشته باشیم که در قرن دوم به ژوستین و ایرنئوس^۲ داشته ایم کم کم خود خویشتن را سست رأی و بی ثبات می پنداریم. در هر عصری نامؤمنانی بوده اند که صحت عقاید دینی را باید به آثار و علائم به ایشان ثابت کنند، و مرتدانی که باید بدلیل و برهان راه راست را به ایشان بنمایند و ملل بت پرستی که باید ایشان را مسیحی کنند، و اگر بنسبت مفید بودن معجزات و متناسب بودنشان با وضعی و موقعی خاص در آنها به دیده عنایت بنگریم می بینیم که همیشه ارائه دلائل کافی برای وساطت خداوند ممکن بوده است. با اینهمه چون بر دوستدار وحی وجود قدرت معجزه گری ثابت است و هرعاقل فرزانه ای نیز یقین میداند که این قدرت متوقف شده است پس واضح است که باید عهدی^۳ بوده باشد که در آن برکت معجزه گری را ناگهان یا بتدریج از مسیحیان بازپس گرفته باشند. آن عهد و زمان هروقت که بوده باشد خواه در سقراط و هراکلیون و خواه در وقت ایمان آوردن امپراطور روم و اتباع او یا انقراض فرقه مرتد آریوسی، بی خبری قوم عیسوی که در آن هنگام میزیسته اند خود بحق باعث حیرتست. عیسویان هنوز مدعی معجزه گری بودند در وقتی که نیروی اعجاز را از دست داده بودند. خوش باوری کار ایمان را انجام میداد و سخن گفتن متعصب پرشور را از زبان الهام ربانی تحمل مینمودند، و حوادثی که بر اثر اتفاق یا بتدبیر انسان روی مینمود نیز بعلل خارق طبیعت نسبت داده میشد. مشاهده معجزات واقعی که اخیراً روی نموده بود باید مسیحیان را به مشیت الهی آشنا کرده و چشمان ایشان (اگر جائز باشد بکار بردن استعارتی چنین نارسا) باید بسبک هنروری پروردگار صانع خو

۱ - Bede مورخ انگلیسی و عالم ربانی که در نیمه دوم قرن هفتم و نیمه اول قرن هشتم می زیست. کتابی از او هست بنام «تاریخ کلیسائی ملت انگلیس». ۲ - Irenaeus. نکته مهم اینست که قدیسین خود در باب معجزات خویشتن سخن نگفته اند و در تاریخ مفصل کلیسا در طی قرون متعادی حتی یک بار مشاهده نشده است که قدیسی بگوید که من از موهبت معجزه گری برخوردارم. ۳ - ایمان آوردن کنستانتین را پیروان مذهب پروتستانی مقارن با وقتی می دانند که نیروی معجزه گری از کلیسا باز پس گرفته شد. در میان عالمان دینی کسانی که عاقلانه تر می اندیشند معجزات قرن چهارم را به رغبت نمی پذیرند و کسانی که ساده لوح ترند نمی خواهند که معجزات قرن پنجم را نامعتبر بشمارند.

گرفته بوده باشد. اگر زبردست‌ترین نقاشی امروزی ایتالیا بجسارت بخواهد که نقاشیهای تقلیدی خود را بنام رفائیل یا کورجو^۱ موشح کند گستاخی و تقلب او هرچه زودتر آشکار و آثار او با خشم و نفرت بدور افکنده میشود.

عقائد مردم در باب معجزات کلیسای بدوی در عهد حواریون هرچه باشد نرمخوئی و بردباری مؤمنان بدین مسیح در قرن دوم و سوم میلادی از صفات بارز ایشان و برحسب اتفاق بسود دین و حقیقت نیز بود. در این ایام در نهاد دیندارترین مردم هم شک و ریبی نهفته است که قهری و غیر ارادیست. اقرار این مردمان بوجود حقایق خارق طبیعت بیشتر تسلیم یا ردی اعتراض است و موافقت فعالانه نیست. ما مردم بمشاهده نظام تغییر ناپذیر طبیعت خو گرفته ایم و در آن با احترام می‌نگریم و از اینرو نه قوای عاقله ما و نه حتی نیروی تصور ما چندانکه باید مہیای تأیید وساطت مشهود خداوند نیست. ولیکن وضع آدمیان در نخستین اعصار مسیحیت بکلی با امروز متفاوت بود. در میان بت‌پرستان خوش‌باورترین یا کنجکاو ترین ایشان غالباً بتلقین و اصرار مسیحیان راضی می‌شدند که به این جماعت پیوندند جماعتی که واقعاً مدعی نیروی معجزه‌گری بودند. مسیحیان اولین، مدام سالک سرزمین رموز و اسرار بودند و فکر و ضمیر ایشان با اعتقاد به ظهور وقایع غیرعادی پرورده شده و خو گرفته بود. این مسیحیان چنین احساس یا تصور میکردند که پیوسته از هرجانب گرفتار حمله شیاطینند و بدیدن رؤیاها تسلی و تسکین می‌یابند و از پیشگوئیهای انبیاء وقایع آینده را میآموزند و بر اثر دعا و نیایش عبادت‌کنندگان در کلیسا بوضع حیرت‌انگیز از خطر بیماری و مرگ نیز رهائی می‌یابند. وقایع شکفت‌انگیز حقیقی یا خیالی که مسیحیان غالباً خویشان را هدف یا وسیله یا تماشاگر آنها می‌پنداشتند موجب شد که بهمان سهولت شکفتیهای اصیل و موثق تاریخ مسیحیت را نیز چنان که در اناجیل اربعه آمده است بپذیرند، و به این طریق معجزاتی که از گنجایش تجارب شخصی افزون نبود ایشان را مطمئن به وجود اسراری و رموزی می‌کرد که به تصدیق این مردم

از مقیاس فهم و ادراکشان بیرون بود. تأثیر همین حقایق فوق طبیعت است که بکنه فکر معتقدان نفوذ می‌کند و از آن به حرمت سخن می‌گویند و آن را ایمان می‌خوانند. ایمان کیفیتی و حالتیست در ضمیر انسان، و در وصف آن گفته‌اند که بهترین ضمان لطف الهی و سعادت اخرویست. از میان عالمان دینی آنان که سختگیر و گران جانند معتقدند که کافر بی‌ایمان نیز کارنیک می‌کند ولیکن فضائل معنوی بی‌موهبت ایمان ما را از عقوبت گناه نمی‌رهاند و در نزد خداوند راستکار نمی‌نماید.

سخت‌کوشیدن مسیحیان اولین در سادگی و پرهیزکاری

د. اما عیسویان نخستین ایمان خود را به فضائل خود آشکار می‌نمودند و چنین می‌انگاشتند که ایمان به خداوند که ضمیر مؤمن را به نور حقایق الهی روشن و نفس او را راضی به رضای پروردگار می‌کند ناچار دلش را نیز پاک می‌کند و رهنمون اعمال وی می‌گردد. نخستین کسانی که رسالاتی در دفاع از دین مسیح و برائت غفلت و بی‌خبری برادران دینی خود نوشته‌اند، و نیز نویسندگان ایام بعد که از قدس و تقوای اجداد خویشتن به حرمت سخن گفته‌اند به روشنترین وجهی برما آشکار کرده‌اند که پس از تبلیغ و تعلیم اصول معنوی و اخلاقی انجیل چگونه مردمان راهی و رسمی بهتر اختیار کردند. چون نگارنده را غرض اینست که فقط به آنگونه علل و اسباب انسانی اشارت کند که مؤید اثرات وحی و الهام شد لذا از دو عامل سخن خواهد گفت که ممکن بود طبعاً زندگی مسیحیان را از معاصران بت‌پرست یا اخلاف منحط ایشان منزله تر و توأم با ریاضت نفس کند یکی از آن دو توبه از گناهان گذشته بود و دیگری دلبستگی قابل تحسین بحفظ نام نیک جماعتی که بدان تعلق داشتند.

هم از قدیم الایام جهل یا خبث موجب آمده است که نامؤمنان مسیحیان را ملامت کنند که ایشان شریرترین جنایتکاران را بمکر و فریب به جرگه خود می‌پیوستند، و این جنایتکاران بمحض اینکه احساس اندک ندامتی مینمودند

بسهولت راضی میشدند که گناه اعمال گذشته را به آب غسل تعمید بشویند در جایی که کاهنان معابد خدایان از عفو و بخشش این گناهان امتناع ورزیده بودند. اما پس از آنکه لوث سوء تعبیر را از آنچه باعث ملامت مسیحیان شده است پاک کنیم می بینیم که قبول این گنهکاران بر حرمت و اعتبار کلیسا می افزاید همچنانکه بر عدد مسیحیان افزود. دوستداران مسیحیت بی هیچ خجالتی اعتراف می توانند کرد که بسیاری از زبده قدسین پیش از غسل تعمید از بی شرمترین و فاسدترین گنهکاران بوده اند. کسانی که در این دنیا بفرمان طبع خود راه نکوکاری و درستی را پیموده بودند از اعتقادی که به امانت و راستکاری خود داشتند چندان راضی و آسوده خاطر بودند که احساسات ناگهانی از قبیل شرمندگی و اندوهگنی و ترس و دهشت در ایشان کمتر اثر می کرد، و هم این احساسات بود که جمع کثیری را بطریقی شگفت انگیز بدین عیسوی رهبری نمود. پیروی از روش خداوند گار ربانی خود، مبلغان انجیل از هم صحبتی مردان و علی الخصوص زنانی که از وقوف بمفاسد خود و از اثرات آنها در عذاب بودند عار نداشتند. این زنان و مردان وقتی که از زیر بار گناه و مذهب کفر بیرون می آمدند و پرتو امید حیات جاودانی بردلشان تاییدن می گرفت برآن می شدند که بقیت عمر را به تقوی و پرهیزکاری و توبت و انابت بسر برند. پس آرزوی نیل به کمال برجان ایشان حکمروا می شد و چنانکه همه بخوبی میدانند عقل خواهنده اعتدال بارداست ولیکن احساس سرعت و شدت تمام راه می سپرد و ما را از طرفی به طرف مضاد می برد.

وقتی که نودینان بجمع مؤمنان می پیوستند و بشعائر دینی آشنا می شدند آنگاه می دیدند که دلیل دیگری ایشان را از بازگشت بزندگی آشفته و مشوش سابق باز می دارد که معنوی و روحانی نیست ولیکن از نوعیست ساده و بی زیان. هر جماعتی جداگشته از پیکر عظیم قومی یا مذهبی که بدان متعلق بوده است فوراً هدف توجه همگان میشود، توجهی که کین آمیز و نفرت انگیز است. ماهیت چنین جماعتی به نسبت قلت افراد آن ممکنست که از مفاسد و فضائل اشخاصی اثر پذیرد که آن را تشکیل می دهند، و هر عضوی مکلف است که با دقت و

هشیاری بسیار مراقب رفتار خود و برادران دینی خویشتن باشد ، و چون از زبان ننگ آن جماعت ناچار سهمی نیز بدو می‌رسد پس باید دل باین امید بسته دارد که از نیک نامی قوم خود نیز نصیبی ببرد . وقتی که مسیحیان ناحیه بیت‌نیا را در محکمه عدالت بحضور پلینی کهتر آوردند ایشان خاطر پروکنسول رومی را مطمئن کردند که نه فقط در کار توطئه‌گری نیستند بلکه موظف و مکلفند که از جنایاتی که آرامش فردی و اجتماعی را مختل کند ، از قبیل دزدی و غارتگری و فسق و فحشاء و سوگند دروغ و خدعه و دغا پرهیزند ، چندانکه ترتولیان^۱ یک قرن بعد توانست که بصدقت و درستی بیالد و بلافد که از مسیحیان ، جز آنانکه بخاطر دین کشته شدند ، چند تنی بیشتر به تیغ جلادجان نسپردند . گوشه‌گزینی مسیحیان و زندگی با وقار ایشان و بیزاری این ملت از بلهوسی و تجمل پرستی که در آن زمان رائج بود ایشان را بپاکدامنی و خویشتن داری و صرفه‌جوئی و فضائل اعتدال و زندگی بی‌غل و غش خانوادگی خوگر کرده بود . چون اکثر مسیحیان حرفه‌ای و شغلی داشتند پس واجب بود بر ایشان که کمال امانت و صداقت را در مراودات خود با دیگران رعایت کنند و باین طریق عدم اعتمادی را که بمشاهده ظواهر زهد و تقوی در خاطر بی‌دینان راه می‌یابد از میان بردارند . خوار شمردن دنیا و آنچه در او هست ایشان را به فروتنی و بردباری و صابری آموخته کرد ، و هرچه آزار بیشتر دیدند بهم پیوسته‌تر شدند .

از کیفیات اخلاقی مسیحیان اولین که شایسته احترام بسیار بود یکی آنکه حتی خطا ، یا درست‌تر بگویم اشتباه ایشان از تقوی و پرهیزکاری بی‌حد و حصر بود . اسقفان و عالمان دین که شهادت ایشان گواه صادقست بر ایمان و استحکام اصول اخلاقی و حتی افعال مردم آن زمان ، و نفوذ معنوی ایشان در اینها همه مؤثر بوده است انجیل را با عشق و علاقه بسیار مطالعه کرده ولیکن چندانکه باید مهارت و بصارت نداشته‌اند . ایشان غالباً از احکام سخت عیسای مسیح و حواریون او فقط بمعنای لفظی آنها می‌پرداختند ولیکن مفسران بعد به

۱ - Tertullian عالم لاهوتی که در ثلث اول قرن سوم میلادی از جهان رفت .

تدبیر ورأی درست در تعبیر این احکام طریقی برگزیده‌اند اندکی فارغ از قید لفظ، و بیشتر بمعانی استعاری آنها پرداخته‌اند. نویسندگان غیور و متعصب صدر مسیحیت که میخواستند کمال انجیل را به مقامی برافرازند برتر از حکمت فلسفه، تکلیف ریاضت و نفس‌کشتن و بردباری نمودن را به مقامی چندان منیع برده‌اند که نیل به آن تقریباً ناممکنست و ادامه آن با ضعف اخلاقی و فسادى که اکنون رائجست محال می‌نماید. مذهبی چنین عالی و بی‌مانند ناچار باید در نزد مردم محترم بوده و چنین نیز بود ولیکن درخور حمایت فیلسوفان دنیاداری نبود که در سلوك زندگی زودگذر این جهانی فقط احساسات طبیعی انسان را رعایت می‌کنند و منافع جامعه را.

در طبع بسیاری از مردم آزاده بافضیلت رغبت بدوچیز آشکار است، یکی عشق به لذات حسی و دیگری عشق به مبارزه. اگر عشق به لذات بمدد دانش و هنر تلطیف و برائث معاشرت و همصحبتی دیگران بهتر شود، و با توجه دقیق به تندرستی و نیکنامی و باندازه خرج کردن اصلاح گردد، قسمت اعظم سعادت و خوشنودی زندگی خصوصی اشخاص از آن حاصل می‌آید. عشق به عمل از تمایلات طبیعی وجود انسانست و نیرومندتر از تمایلات دیگر و اثرات آن مبهمتر و نامعلوم‌تر. عشق به مبارزه غالباً باعث خشم و جاه‌طلبی و انتقام‌جوئی میشود، ولیکن اگر رعایت آداب و اصول خیراندیشی راهبر آن گردد انواع فضائل از آن پدید می‌آید و اگر آن فضائل با استعداد و لیاقت نیز توأم باشد آنگاه ممکنست که سلامت و پیشرفت و رونق کار خانواده‌ای و کشوری و امپراطوری بزرگی مدیون دلاوری و تزلزل ناپذیری یک تن تنها گردد پس باید بیشتر صفات مطبوع و دلپذیر را بدوستداری لذت نسبت داد و آنچه را که مفید و ارزنده‌است به عشق پیکار، و اگر این هر دو موهبت در خلق و خوی کسی بهم پیوندد و سازگار گردد چنین می‌نماید که کاملترین نمونه طبع بشری را بوجود آورده است. زمره عالمیان به اتفاق رأی مردم گران‌جان بطالت پیشه را که ناچار باید از دوستداری لذت و عشق به مبارزه هردو محروم باشند، بکلی عاجز از آن میدانند که منشاء سعادت

فردی یا سود جامعه گردند. ولیکن مسیحیان اولین را آرزو این نبود که در این دنیا مفید یا مطبوع طبع مردم باشند.

کسب دانش کردن و قوت منطق و تخیل را ورزیدن و با دیگران بی‌پرده و بخرسندی گفتگو کردن ممکنست که در اوقات فراغت مردم روشن ضمیر را بخود مشغول بدارد. ولیکن نویسندگان صدر مسیحیت با نفرت و کراهت تمام چنین تفریحاتی را مردود یا ، باقید احتیاط، مجاز می‌شمردند، و در هر دانشی که بکار نجات و رستگاری اخروی نمی‌آمد بحقارت می‌نگریستند و سخن گفتن بنشاط و سبکروحي را جنایت و سوءاستفاده از موهبت قوه ناطقه بشمار می‌آوردند. در کیفیت کنونی وجود ، جسم و روح چندان بهم پیوسته‌اند که نفع ما ظاهراً در آنست که با اعتدال و پا کدلی از لذاتی برخوردار شویم که جان ما ، این همدم وفادار تن ، مستعد قبول آنهاست . ولیکن استدلال پیشینیان متدین بکلی برخلاف این بود. ایشان که بیهوده آرزومند نیل بکمال بودند و می‌خواستند از ملائک تقلید کنند ، واقعاً یا بتظاهر همه لذات جسمی و دنیوی را خوار و بیمقدار می‌پنداشتند. بعضی از حواس ما بحقیقت برای حفظ وجود ما لازمست و بعضی دیگر برای امرار معاش و بعضی دیگر برای علم و اطلاع ما ، و محال بود که در این حدود استفاده از آنها را ناروا پندارند. ولیکن نخستین احساس لذت بمنزل نخستین لحظه استفاده نادرست از حواس انسانی محسوب میشد. به طالب گران جان فردوس برین آموخته بودند که نه فقط در برابر وسوسه‌های زشت حواس ذائقه و شامه ایستادگی کند بلکه گوشهای خود را نیز ببندد تا الحان موزون و نامقدس بدانها راه نیابد، و بهترین و کاملترین آثار هنری بشری را به بی‌التفاتی تماشا کند. جامه‌های رنگ رنگ نشاط‌انگیز ، خانه‌های مجلل و اثاث خانه عالی خوش ساخت بعقیده دینداران گناه غرور را با معصیت خوشگذرانی توأم می‌کرد. بر مسیحی متدینی که خویشتن را بی‌یقین گناهکار می‌دانست و به نجات و رستگاری چندان امیدوار نبود لباس ساده و کشتن شهوات نفسانی و هیئت ریاضت کشیده‌برازنده‌تر بود. در مذمت اسباب تجمل نویسندگان صدر مسیحیت نهایت دقت را بکار برده و جزئیات را بتفصیل

شرح داده‌اند. در میان اشیاء مختلفی که آتش خشم این دینداران را شعله‌ور میکند موی عاریتی را میتوان برشمرد و جامه‌ای که رنگی جز سپید دارد و آلات موسیقی و گلدانهای طلا و نقره و بالشهای پرقو (زیرا که حضرت یعقوب هنگام خواب سرربالشی از سنگ می‌نهاد) و نان سفید و شرابهائی از کشورهای ییکانه، و درود و سلام در ملاء عام، و حمام گرم و تراشیدن ریش که بگفته ترتولیان دروغ گفتن به‌چهره خود و کوشش نا مقدسیست در اصلاح صنع خالق یکتا. وقتی که مسیحیت در میان ثروتمندان و مردم با فرهنگ و ادب رائج شد آنگاه رعایت این احکام عجیب و غریب را بجمع معدودی واگذارند که آرزومند درک مقام قدس و تقوی بودند. ولیکن برای طبقات پست مردم همیشه آسان و دلپذیر است که چون قضا و قدر جاه و جلال و لذات دیگر را بیرون از دسترس ایشان قرار داده است پس در آنها بحقارت بنگرند و باین طریق خود را مستحق اجر الهی بدانند. فضائل معنوی مسیحیان اولین مانند نخستین رومیان غالباً بیاری فقر و جهل از حمله خطر مصون میماند.

عقاید نویسندگان عقیف و سختگیر صدر مسیحیت در باب روابط میان زن و مرد نیز از همان اصل و منشاء جاری میشود یعنی از بیم و نفرت ایشان از هر لذتی که مطبوع نفس عشرت پرست انسان باشد و طبع روح او را پست و زبون کند. عقیده این نویسندگان براین بود که اگر حضرت آدم در اطاعت از فرمان خالق عالم پایداری نموده بود تا ابد بصفا و پاکی اولین میزیست و ممکن بود که بهشت از طریق نشو و نمای نباتی انباشته از موجوداتی بشود معصوم و فناپذیر. بفرزندان گناهکار و از بهشت رانده آدم بحکم ضرورت اجازه زناشوئی داده شد فقط برای آنکه نسل انسان پایدار بماند و ازدواج مانعی شود هرچند بسیار ناقص، برسرراه شهوت که طبعاً بلهوس است و فارغ از قیود اخلاقیست. نویسندگانی که در باب امور دینی و اخلاقی فتوی میدهند در این موضوع جالب تأمل و تردید نموده‌اند، و تأمل این مردان دلالت میکند برحیرت و تشویش ایشان که رسم ازدواج را نمی‌پسندیدند و با اینهمه ناچار بودند که آن را تحمل کنند. برشمردن قوانین

عجیب و غریب و بسیار کامل و جامعی که بر روابط زناشوئی تحمیل کردند جوانان را بخنده برمیانگیزد و گونه‌های مردم با انصاف را از شرم سرخ فام میکند. رأی مفتیان همه باتفاق براین بود که اولین ازدواج زنی با مردی همه احتیاجات طبیعی و اجتماعی را کافست و جنبه نفسانی و شهوانی روابط زناشوئی را تلطیف و آن را تشبیه کردند بمواصلتی روحانی که میان حضرت مسیح و پیروان او هست و فتوی دادند که پیمان زناشوئی پایدار است و آن را نه بطلاق و نه بمرگ نقض نمیتوان کرد. اگر شخصی دوباره ازدواج میکرد بر او داغ ننگ مینهادند و ازدواجش را زنای قانونی میخواندند و کسانی که مرتکب این گناه شرم‌آور میشدند و صفا و پاک‌ی مسیحیت را ملوث مینمودند بزودی هم از مزایای افتخارآمیز کلیسا محروم و هم از آغوش او بیرون رانده میشدند. چون امیال طبیعی را بمنزله جنایت بشمار می‌آوردند و ازدواج را بمنزله نقصی و عیبی تحمل میکردند پس عزوبت را نزدیکترین مرحله به مرحله کمال خدائی بحساب آوردن با اصول اعتقادات زمان کاملاً هم‌آهنگ و سازگار بود. برای رم تحمل سنتی که بموجب آن پیوسته شش دختر باکره^۱ باید خدمتگار معبد و ستا باشند بسیار مشکل مینمود. ولیکن کلیسای بدوی پر بود از گروه کثیری از زنان و مردان که خویشتن را الی‌الابد وقف مسلک خویشتن‌داری و نفس‌کشی کرده بودند. بزعم چندتنی از اینان، که اوریجن^۲ دانشمند را باید در زمره ایشان بشمار آورد، اصلح آنست که سلاح را از دست شیطان و وسوسه‌گر بگیرند. بعضی از این مردان و زنان خویشتن‌دار از حملات نفس سرکش بکلی فارغ و بی‌خبر بودند و بعضی دیگر در برابر آن مقاومت مینمودند و تسلیم نمیشدند.

۱ - با وجود افتخارات و پادشاهی که بدویشگان اعطا میشد یافتن عده کافی برای این کار مشکل بود. اگر خادمه‌ای بی‌عفتی میکرد جزای وی سخت‌ترین انواع مرگ بود اما ترس از مرگ همیشه مانع لذت جوئی نمیشد. ۲ - Origen از مردم اسکندریه که در قرن دوم و سوم میلادی میزیسته است و معتقد بود که تورات و انجیل گذشته از معنای ظاهر لفظی دارای معانی اخلاقی و تمثیلی نیز هست. این عالم ربانی بوجود روح از عهد الست و رستگاری همه زنان و مردان و عفو همه ملائک رانده شده از درگاه خداوند معتقد بود. پیش از آنکه شهرت اوریجن باعث حسد دیگران و ایذاء و آزار او گردد مردم عمل عجیب وی را باعجاب و تحسین مینگریستند زیرا که وی برای رهایی نفس از وسوسه شیطان خصیتین خود را بیرون کشید. اوریجن معمولاً تورات و انجیل را بصورت تمثیل بیان میکرد و جای تأسف است که فقط در این مورد بمعنای لفظی این کتب مقدس پرداخته.

دوشیزگانی از اقلیم گرم افریقا که از ننگ فرار عار داشتند با دشمن تن بتن بجنگ برخاستند و اجازه دادند که کشیشان و شماسان با ایشان همبستر شوند، و در میان شعله های آتش که بکام مرگشان فرو میبرد همچنان به دامن نیالودگی خود میبایندند. ولیکن طبیعت آزرده رنجیده خاطر گاهگاهی بانتقام حق خود را باز میستاند، و از این رسم جدید نفس کشی نتیجه ای حاصل نشد جز آنکه ننگ تازه ای بساحت کلیسا راه یافت. در میان مرتاضان مسیحی (بعثت عمل دردناکی که این مردان انجام میدادند نام مرتاض را برایشان نهادند) بسیاری از ایشان که در کار نفس کشی توفیق بیشتر می یافتند محتملاً خود بین تر میشدند و غرور نفسانی فقدان لذات شهوانی را جبران میکرد. حتی انبوه کثیر بت پرستان نیز طبعاً ارزش این فداکاری را از سختی آن قیاس میگرفتند، و در مدح و ثنای این «همسران» پا کدامن حضرت مسیح است که نویسندگان صدر عیسویت جوی گل آلوده فصاحت را روان کرده اند. اینهاست نخستین آثار اصول و سنن رهبانیت که در عصر دیگری وزنه تعادلی شده است در برابر همه منافع و مزایای دنیوی مسیحیت.

بیزاری مسیحیان از کسب و تجارت کمتر از نفرت ایشان از لذات این دنیا نبود. مسیحی مؤمن نمیدانست که حفظ جان و مال خود را چگونه با احکام دین خویشتن موافق کند زیرا که عیسویت بردباری را بدو آموخته و بخشش بی حد و حصر را به وی توصیه کرده بود، یعنی بخشیدن آن کسانی که در گذشته وی را آزرده بودند، و مسیح وی را امر فرموده بود که بجان طالب ایداء و آزار تازه باشد. مسیحیان که خود مردمی ساده و پاک نیت بودند از سوگند خوردن و از جلال و ابهت عمل دیوانی و کار و کوشش مجادله آمیز مشاغل دولتی آزرده خاطر می شدند، و چون در عین رافت و مهربانی جاهل و از امور دنیا بی خبر بودند قبول نمیتوانستند کرد که ریختن خون هموعان بشمشیر عدل یا بتیغ جنگ کاری مشروع و قانونی باشد، حتی اگر جنایت و خصومت این هموعان صلح و سلامت همه جامعه را بخطر تهدید نماید. مسیحیان تصدیق میکردند که در ایامی که شریعتی بکمال

شریعت عیسوی وجود نداشت، پیغمبرانی ملهم بالهامات ربانی و پادشاهانی که به روغن مقدس متبرک می‌شدند قوانین اساسی و اصولی یهودیان را با تأییدات خداوند معمول داشتند. مسیحیان بخوبی ادراک میکردند و مدعن بودند که چنین قوانینی با نظام کنونی دنیا ضرورت دارد و بخرسندی در برابر سیادت حکام بت‌پرست سر تسلیم فرود می‌آوردند. ولیکن در ضمن آنکه اصول اطاعت بی‌چون و چرا را بتلقین و تکرار در ضمیر خود جایگزین میکردند از شرکت در اداره امور امپراطوری و دفاع آن در برابر دشمنان نیز امتناع می‌ورزیدند. اما درباره کسانی که پیش از قبول مسیحیت بحرفه جنگ و خون‌ریزی اشتغال داشتند شاید عفو و اغماضی روا میداشتند، ولیکن محال بود که بتوانند بکار سربازی و عمل دیوان و حکمرانی پردازند بی‌آنکه تکالیف مقدس دینی را ترك و انکار نمایند. بی‌اعتنائی بطالات آمیز مسیحیان به خیر و صلاح جامعه جرمی و جنایتی بود که ایشان را در نزد بت‌پرستان خوار و خفیف میکرد و در معرض ملامت قرار میداد. بت‌پرستان غالباً در این اندیشه بودند که اگر همه مردم عقاید جن‌آمیز فرقه جدید را بپذیرند، امپراطوری روم را که از هرجانب گرفتار حملات اقوام کم‌فرهنگ است انجام کار چه خواهد بود. مدافعان دین عیسوی به این پرسش توهین‌آمیز جوابهای مبهم نامعلوم میدادند زیرا که نمیخواستند که راز اطمینان خود را بر کسی فاش نمایند و آن راز امید و انتظار ایشان بود که پیش از آنکه عالمیان همه به دین مسیح ایمان آورند دیگر نه جنگی باشد و نه حکومتی و نه امپراطوری رومی، و دنیا نیز خود نخواهد بود. باید گفته شود که در این مورد هم بتوفیق بخت وضع مسیحیان اولین با وسوسه‌های شرعی ایشان سازگار افتاد و بیزاری ایشان از اشتغال به امور دولتی باعث آمد که از خدمت سپاه و دولت معذورشان بدارند نه آنکه از مزایا و افتخارات کشوری و لشکری محرومشان کنند.

نمو حکومت کلیسا

ه. اما خلق و خوی انسان چنانست که خاطر آدمی هرچند موقه بر اثر شوری و هیجانی به نشاط برانگیخته یا به اندوه ملول و افسرده گردد دوباره بتدریج

بوضع طبیعی خود بازمی‌گردد و دیگر بار دارای همان عواطف و احساساتی می‌شود که با وضع موجود او متناسب است. مسیحیان اولین به امور دنیا و لذات آن بکلی بی‌اعتنا بودند ولیکن علاقه ایشان به کار و کوشش که هرگز بکلی معیوب و نابود نمیتوانست شد بزودی دگرباره جان گرفت و مشغله‌ای تازه یافت و آن مشغله حکومت کلیسا بود. جامعه‌ای جدا از دیگران که بمذهب رسمی امپراطوری معترض بود مجبور بود که برای امور داخلی خود رسمی و تدبیری اتخاذ و چندان کشیش که باید منصوب کند که هم امور روحانی مسیحیان بدست ایشان سپرده شود و هم راهبری امور دنیوی جمهور ملت جدید، امن و سلامت جامعه عیسوی و شرف و عظمت آن در ضمیر پرهیزگارترین مسیحیان نیز روح وطن پرستی پدید می‌آورد از آن قبیل که رومیان قدیم نسبت بجمهوری روم احساس می‌کردند ولیکن گاهگاهی بی‌التفاتانی ایشان نیز در بکاربردن اسباب و وسائلی که شاید در نهل به مقصد مطلوب یار و مددکار ایشان می‌توانست بود شبیه بی‌مبالاتی رومیان در این امر بود. مسیحیان آرزوی ارتقاء خود و دوستان خویشان را بمناصب و مشاغل کلیسایی و درك افتخارات آن به صورتی دیگر جلوه گر می‌کردند چنانکه کوئی نیت پسندیده ایشان برآنست که قدرت و احترامی را که طالبند در راه خیر و صلاح جامعه بکار ببرند و بس و فقط بدین سبب است که خویشان را مکلف می‌دانند که در طلب قدرت بکوشند. در ضمن پرداختن به اموری که مربوط بمقام و منصب ایشان بود براین اشخاص لازم می‌آمد که خطای بدعت یا حیل و نیرنگ توطئه گران تفرقه افکن را آشکار کنند و با نقشه‌های شوم برادران غدار و سست عهد خود مخالفت نمایند و برایشان داغ ننگ و بدنامی بنهند و این گروه را از آغوش جماعتی برانند که امن و آرامش آن را می‌خواسته‌اند مختل کنند. روحانیونی که بر مسیحیان فرمانروائی می‌کردند از پیش‌آموخته بودند که چون مار زیرك باشند و چون کبوتر پاك و معصوم ولیکن رسم حکمرانی برتیزهوشی ایشان افزود و کم کم بی‌گناهی ایشان را بلوث فساد آلود. در امور روحانی و دنیوی نیز کسانی که بمشاغل عمومی گمارده می‌شدند بمدد فصاحت و متانت و وقوف باحوال

مردمان و زبردستی در کارها کسب قدرت و اهمیت می کردند، و در ضمن اینکه از دیگران و شاید از خود نیز دلائل نهانی رفتار خویشتن را پنهان می داشتند غالباً دگر باره در ورطه انفعالات اضطراب آور کار و کوشش غوطه ور می شدند، انفعالاتی که شور تعصب به تلخی و لجاج بیشترش می آمیخت .

حکومت کلیسا غالباً موضوع کشمکشهای مذهبی و نیز جایزه و پاداش ظفر بوده است. جدالگران خصومت پیشه رم و پاریس و آکسفورد و ژنو همه کوشیده اند که سبک کلیسای بدائی و روشی حواریونی^۱ را با مقائیس سیاست خاص خود سازگار کنند. چندتنی که با صداقت و بی غرضی بیشتر در راه تفحص گام برداشته اند براین عقیده اند که حواریون تن به کار قانونگذاری درندادند و بهتر آن دانستند که اندکی تفرقه و سست ایمانی را تحمل کنند و مسیحیان آینده را از آزادی تغییر روش حکومت کلیسا، بتناسب تغییر احوال و ایام، محروم نمایند. بتأیید و تصویب حواریون مسیح طرح سیاستی برای اجراء در قرن اول میلادی برگزیده شد که از روش معمول در کلیسای اورشلیم و افسوس و کورینت به ماهیت آن پی می توان برد. جماعات عیسوی که در شهرهای امپراطوری رم بنیان نهاده شدند فقط با پیوند ایمان و احسان و محبت بهم پیوسته بودند، قوانین داخلی هر جماعتی مبتنی بر استقلال و مساوات بود. فقدان انضباط و ضعف دانش گاهگاهی یاری «انبیائی» جبران می شد که به نبوت خوانده می شدند بی توجه بزن یا مرد بودن یا استعدادهای طبیعی ایشان و این انبیاء هر بار که قدرت الهی انگیزش غیبگوئی را در ایشان پدید می آورد در جمع مؤمنان افاضات روح القدس را بر زبان جاری می کردند. ولیکن این مرییان غیبگو غالباً از مواهب خارق عادت خود سوء استفاده می کردند یا آنها را در جای درست بکار نمی بردند، و در وقتی نامناسب آشکار می نمودند و گستاخانه مراسم عبادت جماعتی را برهم می زدند، و با غرور و تعصب

۱ - اعیان و اشراف فرانسه و انگلیس به جد تمام در اعتقاد به خدائی بودن منصب اسقفی پایداری می کردند ، ولیکن پرزبی تیرهای مذهب کال وینی وجود از خود برتری را نمی پذیرفتند و اسقف اعظم رم هیچ کس را با خود برابر نمی شناخت.

غلط باعث یک سلسله اغتشاشات تأسف انگیز^۱ شدند خاصه در میان جماعت مسیحی کورنیت که حواریون بنیانگذار آن بودند. چون رسم «نبوت» بی فایده و حتی زیان آور شد از این گروه سلب قدرت کردند و منصب «نبوت» را از میان برداشتند و مراسم عبادات عمومی فقط بدست روحانیونی^۲ سپرده شد که رسماً به کار کلیسا منصوب گشته بودند یعنی اسقفها و پرزبی تیرها^۳ و چنین می نماید که این هردو عنوان در اول یک منصب و یک گروه معین از رؤسای کلیسا اطلاق میشده است. نام پرزبی تیرحاکی از کبر سن یا در واقع وقار و خرد یک گروه بود، و لقب اسقف دلالت میکرد بر نظارت گروه دیگر برایمان و رفتار مسیحیانی که نگاهداشت ایشان از تکالیف روحانی اسقف بود. بتناسب شماره مؤمنان زمانی گروهی بزرگتر و گاهی جمعی قلیتر از این «اسقفان ارشد» به اتفاق رأی و با تساوی قدرت راهبر جماعتی تازه تشکیل یافته می شدند.

ولیکن تساوی آزادی، حتی کاملترین نوع آن، خود محتاج به دست هدایتگر فرمانروائست اشرف و افضل بر همه، و حکومت با روش شور و مصلحت اندیشی در امور عام هر چه زودتر باعث پدید آمدن منصب «ریاست» میگردد، و چنین رئیسی باید لااقل چندان اختیار داشته باشد که آراء و عقائد اعضاء مجمع مشورتی را در دست گیرد و تصمیمات ایشان را اجراء کند. علاقه به حفظ آرامش عمومی که بی وجود رئیسی ناچار باید غالباً بر اثر انتخابات سالانه یا اتفاقی مختل شود، مسیحیان اولین را بر آن داشت که منصب شریف و دائمی «ریاست» را بنیان نهند و یکی از خردمندترین و مقدس ترین رؤسای ارشد را برگزینند تا وی مادام العمر تکالیف فرمانروای مذهبی را انجام بدهد. در چنین اوضاع و احوالی بود که لقب والای «اسقف» کم کم بر لقب کم اهمیت «پرزبی تیر» تفوق یافت. «پرزبی تیر» طبیعی ترین نامی بود که اعضاء مجمع مقتنه مسیحیت همچنان بآن خوانده میشدند،

۱ - رجوع شود بر سالات پولس رسول به قرنیتان. ۲ - رجوع شود بمقدمه «مکاشفه یوحنا مقدس». «در هفت شهر آسیا اسقفهایی با عنوان «فرشته» بکار منصوب شده بودند و لیکن در رساله کلمانس که ب قدمت مکاشفه یوحناست آثاری از وجود حکومت اسقفی در کلیسای رم و کورنیت نمیتوان یافت. ۳ - Presbyters

و عنوان «اسقف» به رئیس جدید اختصاص یافت که مقامش شریف و محترم بود. منافع و مزایای نظام حکومت اسقفی، که ظاهراً پیش از خاتمه قرن اول مسیحی معمول گردید، چندان محقق و برای عظمت آینده و آرامش موجود عیسویت چندان مهم بود، که همه جوامع عیسوی پراکنده در سراسر امپراطوری روم آن را بی هیچ تأملی برگزیدند، روشی که هم از قدیمترین ایام مسیحیت مورد تأیید نویسندگان عهد باستان قرار گرفت و مقتدرترین فرقه‌های مسیحیت چه در مشرق و چه در مغرب هنوز آن را بمنزله سنتی قدیم و دستگاهی خدائی عزیز و محترم می‌شمارند. گفتن این نکته لازم نیست که پرزبی‌تیرهای خاضع پرهیزکاری که در اول بقلب اسقفی مفتخر شدند نه دارای قدرت و جاه و جلالتی بودند که اکنون سلطنت روحانی پاپ اعظم یا منصب اسقفی رؤسای کلیسای آلمان را در میان گرفته است، و نه چنین قدرتی و منزلتی را می‌پذیرفتند ولیکن برماست که بچند کلمه‌ای حدود قدرت و اختیارات ایشان را چنانکه در اول بوده است تعیین و تعریف کنیم، قدرتی که نوعاً بیشتر روحانی و فقط در بعضی موارد دنیوی بود. کار پرزبی‌تیرها عبارت بود از مباشرت در اجراء شعائر دینی^۱ و حفظ نظم و انضباط کلیسا و نظارت بر مراسم مذهبی که اندك اندك بر تنوع و شماره آنها افزود، و تقدیس روحانیون کلیسا که کار مخصوص هریک را اسقف تعیین میکرد، و اداره وجوه عمومی و صدور رأی در باب اختلافاتی که بمیان می‌آمد و مؤمنین مایل نبودند که آنها را در محکمه عدالت قاضی بت‌پرستی عرضه بدارند. این اختیارات اندك زمانی بارآی و مشورت انجمن پرزبی‌تیرها و با رضا و تصویب مجامع مسیحیان اعمال میشد و اسقفهای اولین مزیتی نداشتند جزآنکه در جمع اقران مقدم‌بردیگران بودند و خدمتگاران شریف و محترم مردمی آزاد بشمار می‌آمدند. هروقت که مسند اسقفی بعلت مرگ مسندنشین خالی میماند رئیس دیگر از میان پرزبی‌تیرها با رأی همه افراد جماعت برگزیده میشد، جماعتی که هر عضو آن خویشتن را مقدس و از جانب خدا دارای منزلت رهبری روحانی می‌دانست.

۱ - Sacraments این مراسم در مذهب کاتولیکی عبارتند از غسل تعمید، دخول جوانان در سن معینی بعسویت کلیسا، توبه، عشاء ربانی، رهبانیت، ازدواج، دعا و دیگر مراسم مخصوص احتضار. پروتستانها حضور کشیش را در وقت غسل تعمید و عشاء ربانی لازم میدانند.

چنین بود قوانینی که بیش از صدسال بعد از مرگ حواریون بموجب آنها بعدل و مساوات و نرمی و اعتدال امور جماعت مسیحیان را اداره کردند. هرجماعتی خود جمهوری مستقل و مجزائی بود، و باآنکه دورترین این حکومت‌های کوچک بوسیله مکاتبه و اعزام نمایندگان مرادوات دوستانه را حفظ میکردند دنیای مسیحیت هنوز بوسیله مجلس مقننه، یا فرمانروائی دارای قدرت فائقه، باهم مرتبط نبود. هرقدر که بتدریج برشمار مؤمنان افزود این گروه بیشتر بمزایائی پی‌بردند که ممکن بود از اقتران منافع و مقاصد ایشان حاصل آید. در اواخر قرن دوم میلادی کلیسای یونان و آسیا رسم مفید تشکیل شوراهای مذهبی را اقتباس کردند، و اگر چنین پنداریم که شوراهای قدیم را به رسم نمونه برگزیدند فی‌المثل شوراهای معروفی چون مجمع آمفیکتیونها^۱ و حزب آکیائی^۲، یا مجامعی در شهرهای یونان انجمن کردن اسقفهای کلیساهای مستقل در پایتخت ایالتی در مواقع معینی از بهار و پائیز بزودی عادت و قانونی شد ثابت و مستقر. مذاکرات و مشاورات اسقفها بمددچندتن ازممتازترین پرزبی‌تیرها انجام می‌پذیرفت و حضور جمعی کثیر از شنوندگان، این مذاکرات را در حد اعتدال نگاه می‌داشت. احکام مصوب انجمن اسقفها که آنها را «شریعت» نامیدند همه بحثها وجدلهای مهم دینی و امور مربوط به انضباط جماعات مسیحی را تحت اصول و قواعد معینی قرارداد، و طبعاً همه معتقد بودند که افاضات روح‌القدس در حد وفور شامل انجمنی است متشکل از نمایندگان متحد مردم عیسوی مذهب. تشکیلات شوراهای ایالتی با مطامع شخصی و منافع عمومی چندان سازگار بود که در ظرف چند سالی دوسراسر امپراطوری پذیرفته شد. میان انجمنهای ایالتی مکاتبه منظم برقرار گردید و همه خلاصه مذاکرات جلسات خود را برای اعضاء دیگر می‌فرستادند و بتصویب و تأیید یکدیگر می‌رسانیدند و باین طریق جماعات مسیحیان بزودی بصورت جمهوری عظیم متعددی در آمد و دارای همان نیرو و قدرت گردید.

۱ - Amphictyons به احتمال قوی این نام مأخوذ از لغت‌ت یونانی به معنی همسایه. Achaean - ۲

مأخوذ از آکیا که نام قدیم یونانست.

چون اختیارات قانونگذاری کلیساها کم منسوخ و شوراها ایالتی جایگزین آن گردید، اسقفان بمدد اتحاد اختیارات بیشتر کسب کردند و در امور اجرائی نیز قدرتی بیش از پیش بدست آوردند، و بمجرد اینکه احساس منفعت مشترك ایشان را بهم پیوست توانستند که با قوای بهم پیوسته بر همه حقوقی که در اول متعلق به کشیشان و مردم بود بتازند. اسقفان قرن سوم مسیحی اندک اندک لحن پند و اندرز را تغییر دادند و زبان بامر و فرمان گشودند و تخم تجاوز به حقوق دیگران را پراکندند و نقص قدرت و استدلال را بمدد فصاحت و سخنوری و ذکر تمثیلاتی از کتب مقدس جبران نمودند و بترفع و تجلیل قدرت کلیسا کوشیدند که منصب اسقفی از مظاهر آن بود و هر اسقفی از این قدرت و وحدت تجزیه ناشدنی بتساوی برخوردار بود. بکرات گفته میشد که پادشاهان و عمال دیوانی ممکنست که قدرت فانی و زود گذر این جهان را از آن خود بدانند و بدان بلافند، ولیکن تنها منصب و قدرت اسقفی است که منشأش ذات باری تعالی است و شامل این جهانست و جهان دیگر نیز هم. اسقفها نواب حضرت مسیح و جانشینان حواریون و به مفهومی که روحانی و برتر از فهم بشر است قائم مقام کاهن بزرگ^۱ شریعت موسوی نیز بودند. امتیاز اعطاء مقام روحانیت خاص ایشان بود و این امتیاز تجاوزی بود هم بازادی انتخابات عمومی و هم به انتخابات کلیسایی، و اگر در اداره امور کلیسا هنوز رأی پرزی تیرها و تمایلات مردم را رعایت می نمودند با کوشش و دقت بسیار اهمیت این تفضل را در ضمیر همه کس بتلقین جایگزین می کردند. هیئت اسقفان دارای اختیارات فائده ای بود و هر اسقفی مدعن به وجود چنین اختیاراتی، و با اینهمه در اداره امور حوزه اسقفیه هریک از ایشان از «گله» خود اطاعت بی چون و چرا می خواست چنان که گوئی مثال «چوپان» و «رله» مثال نبود و حقیقت بود و چوپان از نوعی دیگر و شریف تر و با فضیلت تر از گوسفندان خود بود. ولیکن اسقف اطاعت را بی زحمتی بر جماعت مریدان تحمیل نمی کرد و ایشان نیز بی مقاومتی تن بدان در نمی دادند. مخالفت پرشور و حرارت روحانیون دون مرتبت بخاطر حفظ منافع صنفی، در نواحی بسیاری باعث پشتیبانی صمیمانه ایشان از اصول دموکراتیکی قوانین اساسی شد. ولیکن بر وطن پرستی ایشان صفت ننگین «فتنه»

و «خروج» را نهادند، و پیشرفت سریع کار اسقفان مدیون زحمات بسیاری از روحانیون فعال و بلند مرتبت است مانند سیپریان کارتاژی که تدابیر سیاستمداران بسیار جاه طلب را با آنگونه فضائل عیسوی که در خور قدیسین و شهداء دین است در خویشتن جمع داشتند.

همان علل و موجباتی که در اول تساوی مقام پرزی تیرها را از میان برداشت نیز باعث امتیاز مقام و در نتیجه فزونی قدرت و اختیارات یکی بردیگری گردید. هر بار که اسقفها در بهار و پائیز در شورای ایالتی گرد هم جمع می آمدند اختلاف کفایت و استعداد شخصی و حسن شهرت در میان اعضا جمع بسیار محسوس بود و چندتنی بموهبت خرد و سخنوری بردیگران حکومت میکردند. ولیکن ترتیب جلسات عمومی شور و مذاکره مستلزم حفظ سلسله مراتبی بود بصورتی منظم تر و به وضعی که بغض و حسد کمتر برانگیزد. منصب ریاست دائم شورای هر ایالتی را به اسقف مهمترین شهر آن ایالت ارزانی می داشتند و این روحانیون آرزومند جاه و مقام که بزودی دارای القاب بزرگ مطران^۱ و اسقف اعظم^۲ شدند خویشتن را در نهان مہیای غصب قدرت کردند تا بر برادران دینی خود یعنی اسقفهای دیگر تفوق یابند چنان که اسقفها خود در ایام اخیر برانجمن پرزی تیرها تفوق یافته بودند، و دیری نگذشت که در میان مطرانها نیز برسر قدرت و امتیاز مقام رقابت در گرفت و هریک از ایشان می خواست که افتخارات و مزایای دنیوی شهری را که خود بر آن ریاست مینمود، و شماره و ثروت مسیحیانی را که تحت مراقبت روحانی او بودند، و قدیسین و اولیاء خدا را که از میان ایشان برخاسته بودند، و نگاهداشت خلوص و پاکی سنت را که از طریق سلسله ای از اسقفان متسنن از حواری مسیح یا مریدی از مریدان آن حواری بدو رسیده بود (و تأسیس کلیسای^۳ او را بدان حواری یا مرید حواری نسبت می دادند)

۱ - Metropolitan ۲ - Primate ۳ - Church یا کلیسا به جز معنی مشهور آن دارای

مفاهیم دیگری است از قبیل عبادت به جماعت یا مراسم عبادت، یا فرقه ای خاص یا اداره امور روحانی فرقه ای خاص، یا حرفه روحانیت، یا جماعتی از عبادت کنندگان. پس در مطالعه متنی که کلمه کلیسا در آن ذکر می شود توجه به این نکته بر خواننده نا آشنا لازم است.

بایبانی پرآب و تاب بردیگران جلوه گر کند. بهر علت که بتصور درگنجد خواه آن علت از نوع دنیوی باشد و خواه کلیسایی پیش بینی این نکته آسان بود که کلیسای رم بسبب اهمیتش ناچار باید از تکریم و احترام متصرفات امپراطوری برخوردار شود و از آنها فرمانبرداری بخواهد. جماعت مؤمنین در شهر رم متناسب با وسعت و عظمت امپراطوری روم بود یعنی عدد ایشان کثیرترین و کلیسای رم عظیمترین و در مغرب زمین قدیمترین همه جماعات مسیحی بود، جماعاتی که اکثراً بجدو جهد مبلغان دیندار و پرهیزکار رومی به دین عیسی ایمان آورده بودند. کلیسای انتاکیه و افسوس و کورینت هیچ یک نمی توانست به بیش از یک مؤسس از میان جمع حواریون بلاقد، ولیکن چنین تصور می رود که کرانه تیر به حضور دوتن که زبده حواریون بودند مباحث می نمود که هر دو در رم به دعوت مردم به دین مسیح پرداختند و هم در آن جای بشهادت رسیدند. اسقفهای رم عقل و تدبیر بکاربردند و خویشان را وارث همه حقوق و امتیازات خاصی دانستند که به شخص سن پیر^۱ و منصب و منزلت او نسبت داده اند. اسقفان ایتالیا و متصرفات امپراطوری نیز اسقفان رم را به سبب تفوق رتبت طبعاً از جمع (چنین بود تعبیر دقیق ایشان) اشراف و بزرگان کلیسا می دانستند اما از قبول سلطه و قدرت پادشاه با نفرت و کراهت بسیار امتناع می ورزیدند. ولیکن روح بلندپرواز رم با مقاومت سخت ملل آسیائی و افریقائی رویاروی شد، مقاومتی شدیدتر از آنچه سابقاً درباب سلطه دنیوی با آن مقابل شده بود. سیپریان وطن پرست که با قدرت مطلق بر کلیسای کارتاژ و شوراها یایالتی حکمرانی میکرد با عزم جزم و با توفیق کامل با جاه طلبی اسقف اعظم رم مخالفت نمود و برای نیل بمقصد مشترك بتدبیر وزیر کی با اسقفان مشرقی پیوست و مانند هانیبال در قلب آسیا به جستجوی یاران هم پیمان تازه ای پرداخت. اگر این جنگ^۲ کارتاژی بی هیچ خون ریزی صورت پذیرفت علتش بیشتر ضعف دو گروه مخاصم بود نه اعتدال و مدارای اسقفان که ایشان

۱ - St. Peter از ماهیگیران دریای الجلیل که حواری مسیح بود و او را مؤسس جماعت کاتولیکی مذهب و در واقع نخستین پاپ بشمار می آورند. ۲ - Punic Wars نام سه جنگی که میان روم و کارتاژ در قرون دوم و سوم قبل از میلاد اتفاق افتاد ولیکن در اینجا «Punic War» به استعاره بکار رفته است زیرا که Punic نام بسیار قدیم کارتاژیان است.

جز دشنام و تکفیر سلاهی نداشتند و این دو حربه را در دوران بحث و ستیز با دین پرستی و خشم و غضب بسیار نثار یکدیگر کردند. مردم کاتولیکی مذهب عصر ما هروقت ناچار میشوند که کیفیت مشاجره این حامیان دین را شرح بدهند و در نتیجه خرده گرفتن برپایی یاقدوسی یا یکی از اولیاء خدا لازم می‌آید، مضطرب و اندوهگین میگردند زیرا که این حامیان دین در مشاجرات خود با چنان شوری و هیجانی تسلیم هوای نفس میشدند که با مجلس سنا و اردوی سربازی سازگارتر بود.

از افزایش قدرت تشکیلات کلیسائی تفاوت مهمی در میان روحانیون و مردم دیگر پدید آمد که در میان یونانیان و رومیان نبوده بود. عنوان « لائیک » شامل همه مردم عیسوی مذهب بود و « روحانی » بموجب معنای لغوی آن بگروه برگزیده‌ای از مردم اطلاق می‌گردید که از برای خدمت به دین اختصاص یافته و صنف معروفی از مردان بودند و موضوع اینان از مباحث بسیار مهم تاریخ معاصر است ولیکن همیشه باعث تهذیب و تقویت روح و اخلاق نیست. دشمنیهای این گروه بعضی اوقات در آرامش کلیسای تازه پدید آمده مسیحیت اختلالی پدید می‌آورد ولیکن شور ایمان و کوشش ایشان همه باتفاق مصروف هدف مشترك بود، و عشق قدرت که (به مکر و نیرنگ به صور مبدل) در دل اسقفان و قدیسین راه می‌یافت ایشان را بجدوجهد برمی‌انگیخت تا بر شمار اتباع خود بیفزایند و حدود امپراطوری مسیحیت را وسیعتر کنند. روحانیون مسیحی فاقد قدرت دنیوی و دیر زمانی گرفتار ظلم و جور عمال دولت بودند که ایشان را یاری نمی‌کردند و برعکس دیر زمانی در حقشان ستم نمودند و مایوس و نومیدشان کردند. ولیکن کشیشان دو وسیله بسیار مؤثر را برای اداره حکومت روحانی بدست آورده بودند و آنها را در جامعه خود بکار می‌بردند یکی از این دو پاداش بود و دیگری کیفر. پاداشها از کیسه فتوت مردم مؤمن بیرون می‌آمد و منشاء دیگری ترس دینداران اخلاصمند بود.

الف - اعتقاد به اصل مالکیت مشترك اموال منقول که اندیشه افلاطون را بخود مشغول داشته و با فکر او موافق افتاده بود و هنوز اندکی در میان فرقه

زاهدمنش اسینیان^۱ رائج بود، اندك زمانی در میان مسیحیان اولین پذیرفته شد. شور و شوق دین در کسانی که اول به مسیحیت گرویدند چندان بود که ایشان را برآن داشت تا ملک و مال دنیوی را که در آن به چشم حقارت می‌نگریستند بفروشند و وجوه حاصل از آن را نثار مقدم حواریون کنند و از تقسیم اموال عمومی خود به حصه‌ای برابر با حصه دیگران قانع باشند. پیشرفت مسیحیت این رسم رادمردانه را سست و ضعیف کرد و کم‌کم از میان برداشت، رسمی که در دست ناپاکان بزودی مایه سوء استفاده می‌شد علی‌الخصوص پس از بازگشت خودخواهی که در نهاد بشر نهفته است. کسانی که کیش تازه را پذیرفتند رخصت یافتند که میراث پدران خود را در تصرف خویشان نگاه دارند و ارث و ماترك دیگران را که بوصیت بدیشان می‌رسید بپذیرند، و هرکسی مجاز بود که به انواع کسبها و حرفه‌های مشروع برثروت خود بیفزاید. در عوض فداکاری بی‌قید و شرط مؤمنان حصه‌ای از مال خود را در حد اعتدال به کلیسا می‌بخشیدند و روحانیون آن را قبول می‌کردند. در جلسات هفتگی یا ماهانه هر مؤمنی برحسب ضرورت موقع و تناسب ثروت و دینداری خویشان هدیه‌ای بدلخواه خود برای مصارف لازم به صندوق عمومی تقدیم میکرد. هیچ تحفه‌ای را، هر قدر که اندك و ناقابل بود هرگز رد نمی‌کردند اما بکوششی و دقت تمام در فکر مؤمنان جایگزین می‌کردند که یکی از قوانین مذهب موسوی یعنی پرداخت عشریه هنوز حکم خدائست و بر هر مؤمنی فرض است. یهودیان در ظل شریعتی می‌زیستند که در کمال همپایه دین مسیح نبود و با اینهمه به ایشان امر شده بود که ده‌یک تمامی اموال خود را به زکوة بدهند پس بر پیروان حضرت مسیح برازنده آن بود که به فزونتر بخشی امتیازی حاصل کنند، و با ترك ثروت که گنجینه‌ای زائد و بی‌مصرف است برای خویشان اجری و ثوابی بیندوزند که جهان بزودی نابود خواهد شد و گنجینه‌ها نیز همه معدوم خواهد گردید. حاجت به بیان نیست که عوائد هر کلیسایی نامعین و گاهی

۱ - Essenians فرقه‌ای از مذهب یهود که در دو قرن پیش از میلاد مسیح تا دو قرن بعد از آن می‌زیسته‌اند و پرهیزکار بودند و ریاضت کش.

کمتر و زمانی بیشتر بود و ناچار بتناسب تنگدستی یا دولتمندی مؤمنان تغییر می‌پذیرفت و برحسب این که در دهکده‌های گمنام پراکنده بودند یا در بلاد بزرگ امپراطوری مجتمع. در زمان دیسیوس امپراطور بنا به عقیدهٔ عمال دولت مسیحیان رم دارای ثروت هنگفت بودند و در مراسم عبادت ظروف طلا و نقره بکار میبردند و بسیاری از تازه‌دینان در میان ایشان املاک و خانه‌های خود را میفروختند تا بر وجوه عمومی که متعلق به فرقهٔ جدید بود بیفزایند و این کار در حقیقت بزیان فرزندان بدبخت ایشان بود که بر اثر قدس و اخلاص‌مندی پدر و مادر فقیر و مسکین میشدند. سخنان ییگانگان و دشمنان بدگمان را باید بدگمانی شنید، اما در دو موردی که ذیلاً گفته خواهد شد این سخنان بظاهر درست و معتبر مینماید. و اینها تنها مواردیست که ما از آنها آگاهیم و مبلغ صحیح را معین و وضع را بدرستی بر ما روشن میکند. تقریباً مقارن این ایام بود که اسقف کارتاژ از جماعتی که بشروتمندی مسیحیان رم نبودند در اندک مدتی مبلغ یکصد هزار سس‌ترس^۱ (پیش از هشتصد و پنجاه لیره^۲ انگلیسی) به رسم صدقه و خیرات جمع کرد تا برادران دینی ناحیهٔ نومیدیه^۳ را که طوائف نیمه وحشی بیابانی اسیر کرده و با خود برده بودند، با این وجوه باز بخرد و آزاد کند. تقریباً یکصد سال پیش از سلطنت دیسیوس ییگانه‌ای از اهالی پونتوس که میخواست در پایتخت اقامت گزیند یکباره مبلغ دوست هزار سس‌ترس بکلیسای رم اهدا کرد. این نذرها و تحفه‌ها اکثراً نقدی بود، زیرا که جامعهٔ مسیحیان مایل و قادر به تحمل بار سنگین ملک و مستغل فراوان نبودند. بموجب چندین قانون، که غرض از وضع آنها همان بود که قوانین وقف امروزی ما را باعث آمده است، مقرر چنان بود که هیچ کس هیچ ملکی و مستغلی را در وصیت‌نامهٔ خود وقف هیچ جماعتی نکند مگر بموجب امتیاز خاص یا اجازهٔ خاص امپراطور یا مجلس سنا و این هر دو بندرت می‌خواستند که در حق چنین فرقه‌ای امتیازی را روا بدارند، فرقه‌ای که در اول حقیرش می‌شمردند و

۱ - Sesterce سکه رومی که اول از نقره و بعد از مس ساخته میشد و قیمت آن برابر با یک ربع دینار رومی یا پنج سنت آمریکائی بود. ۲ - بقیمت لیره در عهد گیون. ۳ - Numidia کشوری قدیم در ساحل شمالی آفریقا که بعداً از متصرفات روم شد.

سرانجام بدان حسد ورزیدند و از آن ترسیدند. اما از قضیه‌ای در ایام سلطنت الکساندر سوروس روایت کرده‌اند که نماینده این واقعیت است که گهگاهی فرار از قانون یا تعلیق آن امکان‌پذیر بود و بمسیحیان اجازه داده میشد که دعوی حق مالکیت زمین کنند و حتی در محدوده شهر رم صاحب زمین گردند. پیشرفت مسیحیت و اختلالات داخلی در درون امپراطوری باعث کاهش شدت و دشواریهای قوانین شد و پیش از پایان قرن سوم میلادی املاک وسیع بسیاری به کلیساهای ثروتمند رم و میلان و کارتاژ و انتاکیه و اسکندریه و دیگر بلاد عظیم ایتالیا و متصرفات آن اعطاء گردید.

اسقف برحسب اقتضای وظیفه طبیعه^۱ وکیل خرج بود و ذخیره وجوه عمومی به ید امانت وی سپرده بود بی هیچ حساسی و نظارتی. کار پرزبی تیرها محدود بتکالیف روحانی ایشان بود و صنف مستقل تر شماسان فقط بکار اداره و توزیع عوائد کلیسایی اشتغال داشتند. اگر خطبه‌های مؤثر و پرشور و هیجان سپریان^۲ را باور کنیم در میان برادران افریقائی او بسیار بودند کسانی که در انجام دادن تکالیف خود هم برخلاف همه اصول کامله تعالیم انجیل عمل می کردند و هم برخلاف فضیلت اخلاقی. بعضی از این مباشران خیانتکار ثروت کلیسا را باسراف و تبذیر در راه لذات نفسانی خرج و بعضی دیگر برای مقاصد سودجویانه یا خریدهای مدلسانه و رباخواری آزمندانه صرف می کردند. اما تا زمانی که مردم مسیحی آزادانه و بی هیچ اکراه و اجباری وجوهی به کلیسا می دادند سوءاستفاده مکرر از اعتماد ایشان ممکن نبود و خرج کردن وجوه در راه نفع عام پرتو افتخار برجامعه روحانیت می افکند. از این وجوه مبلغی مناسب برای مصارف اسقف و کشیشان او اختصاص می یافت و مبلغی در حد لازم مخصوص مراسم عبادت و نماز جماعت و از آن جمله جشنهائی بود بنام آگاهی^۳ یا ضیافت محبت، و این جشنها بسیار مطبوع و دلپذیر بود. مازاد وجوه همه شرعاً وقف بر ینوایان بود و به تشخیص اسقف برای نگهداری از یتیمه زنان و یتیمان و لنگان و بیماران و سالخوردگان

۱ - Cyprian ۲ - Agapae ضیافتی که مسیحیان اولین برقرار کردند و مربوط بود بعشاء ربانی .

عضو جامعه توزیع و تقسیم میشد، و نیز برای دلداری غریبان و زائران و تخفیف مصائب زندانیان و اسیران، خاصه اگر محبت خلل ناپذیر بدین مسیح آلام ایشان را باعث آمده بود. روابطی کریمانه بر مبنای احسان و خیرات دورترین متصرفات روم را بهم میپیوست و برادران توانگر تر بدادن صدقات، با کمال مسرت بجماعات کوچکتر مسیحی مدد میکردند. روشی چنین که در آن التفات بیشتر به رنجها و مصائب صدقه گیرنده بود و کمتر به شایستگی او، برپیشرفت مسیحیت افزود. بتپرستانی که دارای حس رأفت و عطوفت بودند عقاید فرقه جدید را استهزاء میکردند ولیکن به احسان و خیراندیشی ایشان معترف بودند. امید به دستگیری فوری و مدد و حمایت آینده، مردم بدبخت بسیاری را باغوشی مهربان و مهمان نواز فرقه جدید کشانید، کسانی که غفلت و اهمال جامعه ایشان را به دست فقر و بیماری و پیری رها میکرد. و نیز بموجب شواهدی باور میتوان کرد که مسیحیان پرهیزگار کودکان نوزاده بسیاری را، که پدر و مادر برحسب رسم ظالمانه آن ایام بر سر راه میگذاشتند، از کام مرگ میرهانیدند و غسل تعمید میدادند و تربیت و نگاهداری میکردند و مخارج اینها همه از وجوه عمومی بود^۱.

ب - این حق مقرر هر جامعه ایست که افرادی را از جمع خود براند و از منافع و مزایای عضویت محروم کند که به نقض قوانین و مقررات آن جامعه بپردازند، قوانین و مقرراتی که با موافقت عمومی بتصویب رسیده و رسم و سنت شده است. کلیسا در مواردی از این حق استفاده می کرد بیشتر درباره گنهکاران رسوا و مفتضح مخصوصاً کسانی که به جرم قتل و خدعه و کلاهبرداری یا شهوت رانی متهم بودند و بموجب قوانین کلیسایی محکوم به مجازات شدند و نیز کسانی که مبدع یا پیرو عقاید بدعت آمیزی بودند که بعلت آنها طبقه اسقفان ایشان را محکوم مینمودند و آن مردم بدبختی که باجبار یا اختیار پس از غسل تعمید

۱ - جولیان سخت برآشفته و اندوهگین است که خیرات و مبرات مسیحیان فقط شامل همدینان نیست بلکه بتپرست پینوا نیز از احسان ایشان برخوردار میشود. ۲ - مبلغان دین مسیح در ایام اخیر نیز در مواردی نظیر اینها همین روش پسندیده را معمول میدارند. فقط در شهر پکن بیش از سه هزار کودک نوزاده هر ساله بر سر راه گذاشته میشوند.

خویشتن را به لوث عبادت بت پرستانه می‌آلودند. عواقب حکم تکفیر هم دنیوی بود و هم روحانی. هر عیسوئی که حکم تکفیر علیه او صادر میگشت از شرکت در مراسم عبادت و نذر و نیاز مؤمنین محروم میشد و پیوندهای دینی و دوستی او میگسست و او خود موجودی میشد پلید و منفور کسانی که در نزد وی از همه گرمی‌تر بودند یا کسانی که او را بسیار عزیز میداشتند و چون مطرود شدن از گروه محترم مسیحیان آن کس را بی‌آبرو میکرد و داغ ننگ بر او می‌نهاد پس همه مردم بدو گمان بد می‌بردند و از او دوری می‌جستند. این رانده شدگان بیچاره را وضع بسیار دشوار و اندوهبار بود ولیکن چنانکه معمولاً اتفاق می‌افتد خوف و دهشت ایشان بمراتب بیش از آلام و مصائبشان بود. پیوند با جامعه مسیحی موهبت حیات جاودان را دربرداشت، و مسیحیان مطرود این عقیده رعب‌انگیز را از فکر خود بیرون نمیتوانستند کرد که خداوند کلید بهشت و دوزخ را بدست همان حکام کلیسایی سپرده بود که ایشان را محکوم کرده بودند. مرتدان که به پاکی نیت و مقاصد خود واقف و بدان مستظهر بودند و به این دل خوش می‌داشتند که تنها خود راه درست نجات و رستگاری را یافته‌اند، میکوشیدند که هریک در جماعات خود همان آسایش و آرامش دنیوی و روحانی را دوباره بدست آورند، آرامشی و آسایشی که دیگر از جامعه بزرگ مسیحی حاصل نمی‌آمد. ولیکن تقریباً همه کسانی که به اکراه در برابر قدرت فساد و بت پرستی سرتسلیم فرود آورده بودند به سقوط خود در وحل ننگ و بدنامی واقف بودند و بانگرانی آرزومند بازگشت بجامعه مسیحیت و استفاده از برکات آن.

در میان اعضاء کلیسای بدائی در باب معامله با این توبه کاران دو عقیده مخالف رائج بود. گروهی معتقد بمجازات بودند و گروه دیگر معتقد برحمت و عطفوت. فتوی دهندگان سختگیر این توبه کاران را الی‌الابد و بی‌هیچ استثنائی از عضویت جامعه مقدس مسیحی محروم میخواستند حتی از پست‌ترین درجات آن، زیرا که ایشان جامعه رانگین نموده یا آن را ترك کرده بودند، پس ناچار باید بار ندامت وجدان واقف به تقصیر را تحمل کنند، و فقط پرتو ضعیفی از امید فراراه ایشان می‌داشتند

که اگر بقیه عمر و هنگام مرگ را بتوبه و انابت پردازند ممکنست که خدای تعالی توبه ایشان را بپذیرد. ولیکن منزّه‌ترین و محترمترین کلیساهای مسیحی چه در عمل و چه در معنی روشی ملایمتر اتخاذ کردند. باب‌آشتی و در بهشت بندرت بر روی توبه کاری بسته بود که بخواهد بکلیسا بازگردد ولیکن مجازاتهای سخت و هول‌انگیزی برای تنبیه و تنبه این گنهکاران مقرر شد تا توبه کار کفاره گناهان خود را پردازد و مثال او مانعی باشد مؤثر و نیرومند که بینندگان را از تقلید کار زشت وی بازدارد. توبه کار ناچار بود که در جمع مؤمنان بگناه خود اعتراف کند و شرمنده و سرافکنده شود و بروزه گرفتن لاغر و نحیف گردد و پیراهنی از پشمینه درشت برتن کند و در پشت در محفل مؤمنان بروی درافتد و اشک‌ریزان بالتماس طلب عفو و مغفرت نماید و از ایشان بخواهد که در حق او دعا کنند.^۱ اگر گناه توبه کاری از نوعی بسیار زشت بود توبه سالیان را برای ارضاء عدالت خداوندی کافی نمیدانستند و همیشه مرتدان و خوارج پس از طی مراحل دردناک اندک‌اندک دوباره باغوش کلیسا راه می‌یافتند. ولیکن حکم تکفیر دائم مختص مواردی بود که جنایتی بسیار عظیم اتفاق می‌افتاد مخصوصاً جنایت عفو ناپذیر توبه کارانی که طعم رحمت و عطوفت بزرگان کلیسا را چشیده و با اینهمه از آن سوء استفاده کرده و دگر بار مرتکب گناه سابق شده بودند. مجازاتهای شرعی بموجب تشخیص اسقف و بتناسب وضع گنهکاران یا عدداًیشان تغییر میکرد و شورا‌های کلیسائی آنکایرا^۲ و ایلیب‌ریس^۳ در یک زمان انجمن کردند یکی در گالاسیاء و دیگری در اسپانیا، ولیکن شرایع و قوانین مصوب این دو شورا که هنوز موجود است هریک را روحی و کیفیتی دیگر است. مسیحی گالاسیائی که بعد از غسل تعمید مکرر در برابر بت‌های بت‌پرستان نذر و قربانی کرده بود ممکن بود که با توبه هفت ساله عفو و بخشش کلیسا را حاصل کند و اگر دیگران را به وسوسه بر آن داشته بود که از کار او تقلید نمایند سه سال دیگر بردوران نفی و طرد وی افزوده میشد. اما اسپانیائی بدبختی که مرتکب همین گناه می‌شد از امید

۱ - کسانی که رسوم قدیم را می‌پسندند متأسفند که توبه در ملاء عام منسوخ شده است. Ancyra - ۲

Galatia - ۲ Iliberis - ۲

آشتی حتی در لحظه مرگ نیز محروم میگردید و بت پرستی وی در رأس سیاهه هفده جنایت دیگری قرار میگرفت که علیه آنها همه نیز حکمی صادر میشد که از مجازات سهمگین بت پرستی آسانتر نبود. در میان این هفده جنایت گناه عفو ناپذیر بهتان بارز و آشکار است یعنی بهتان گوئی در حق اسقفی یا رئیسی ارشد از رؤسای کلیسا یا حتی شماسی.

از مخلوط خوش عیار خشونت و مروت، و تنبیه و پاداش عاقلانه و موافق با اصول تدبیر و معدلت بود که نیروی دنیوی کلیسا پدید آمد. اسقفها که توجهات پدرانۀ ایشان شامل حکومت هردو جهان بود به اهمیت امتیازات خاص خویشتن واقف بودند و جاه طلبی خود را در پشت ظاهر زیبای دوستداری نظم و انضباط پنهان میکردند، و در اجراء مقررات آن از هر رقیبی خشمگین و متنفر و بدو بدگمان میشدند. نظم و انضباط برای ممانعت از گریز کسانی که بزیر لوای صلیب درآمده و شماره ایشان روز افزون بود ضرورت بسیار داشت. از حماسه سرانیهای آمرانه سیپریان ناچار چنین باید نتیجه گرفت که اصل تکفیر و توبه مهمترین قسمت شریعت عیسوی و غفلت از انجام دادن تکالیف اخلاقی بمراتب کم خطرتر از توهین نمودن به اوامر و نواهی اسقفان یا سیادت روحانی ایشان بود. بخواندن حماسه سرانیهای سیپریان گاهگاهی چنانست که گوئی صوت حضرت موسی را می شنویم در آن وقت که وی به زمین امر فرمود که دهان بگشاید و قوم متمرّدی را که از فرمانبرداری هارون و منصب روحانی او امتناع ورزیده بودند در شعله های سوزان فرو برد، و در اوقاتی دیگر چنانست که گوئی سخن گفتن یکی از کنسولان رومی را می شنویم که به تأیید عظمت و قدرت جمهوری رم تصمیم تزلزل ناپذیر خود را مبنی بر اجراء قوانین بشدت هرچه تهاجمیتر اعلان می کند. «اگر ما چنین خطا کاریهائی را تحمل کنیم و خطا کار را مجازات ننمائیم» (با این لحنست که اسقف کارتاژ همکار خود را بمناسبت نرمی و تساهل او سرزنش مینماید) «اگر ما چنین خطا کاریها را تحمل کنیم پس آنگاه قدرت اسقفی را به پایان رسیده باید انگاشت، پایان قدرت فائده ای که خداوند برای اداره حکومت کلیسا به اسقفان

اعطاء فرموده است، و پایان عیسویت خود نیز هم « . سیه‌پریان بر همه مناصب و افتخارات دنیوی که شاید هرگز نصیبش نمی‌شد پشت کرده بود، اما حصول قدرت مطلق بر ضمیر مردمی و جماعتی هرچند آن جماعت گمنام یا در نزد مردم دنیا زبون باشند، غرور نهفته در قلب انسان را بحقیقت مطبوع تر است از تسلط مطلق یافتن، بمدد جنگ و ظفر، بر مردمی بیزار از ملطه بیگانه .

در ضمن این تحقیق مهم و شاید ملال آور من کوشیده‌ام که علل ثانوی پیشرفت دین مسیح را عرضه بدارم، عللی که مؤید حقانیت آن دین بوده است . اگر در میان این علل و اسباب زیورهای کاذب یا قضایای اتفاقی، یا ترکیبی آمیخته از خطا و شهوت مشاهده کرده‌ایم این شگفت‌انگیز نمیتواند نمود که آدمیزادگان بطریقی بسیار محسوس تحت تأثیر عواطفی قرار گرفته باشند سازگار با طبع قاصر ایشان . بمدد این علل و اسباب بود - عللی از قبیل شور و تعصبی که جز دین مسیح مطلوبی نمی‌شناخت، و امید زندگی جاوید در جهانی دیگر، و دعوی اعجاز، و سخت کوشیدن در تقوی و پرهیزگاری، و روش نخستین جماعات عیسوی - که مسیحیت با توفیق بسیار در سراسر امپراطوری روم گسترش یافت . مسیحیان دلاوری و شکست ناپذیری خود را مدیون نخستین علتی هستند از عللی که مذکور افتاد و بسبب همین دلاوری بود که از تسلیم شدن به دشمن عار داشتند و مصمم بودند که او را از میان بردارند . سه علت دیگر، دلاوری مسیحیان را بسلاحهای سهمگین مسلح کرد، و آخرین این علل نیروی ایشان را بهم پیوست و رهنمون ایشان در مبارزه گردید و کوششهایشان را هیبتی و سطوتی داد که مقاومت در برابر آن امکان پذیر نبود، سطوتی از آن گونه که دسته اندک شماری از داوطلبان جنگ آموخته و بی‌باك را غالباً برانبوه کثیر خلق عنان گسیخته و بی‌خبر از جنگ و عواقب آن مسلط می‌کند . در میان کاهنان مذاهب مختلف بت‌پرستی بعضی از متعصبان سوری و مصری که پیوسته از دیاری به دیاری سفر می‌کردند و همشان مصروف عوام الناس ساده لوح خرافاتی بود، شاید تنها طبقه‌ای از روحانیون بودند که جز حرفه کاهنی وسیله‌ای از برای معاش و کسب

اعتبار نداشتند، و خود شخصاً سخت نگران امن و سلامت و توفیق خدایان نگاهبان خود بودند. ولیکن سایر کاهنان چه در رم و چه در متصرفات امپراطوری غالباً اشراف زاده و دارای ثروت فراوان بودند، و سرپرستی یکی از معابد معروف و یا بجای آوردن مراسم مقدس مذهبی بمنزله امتیازی افتخارآمیز به ایشان مفوض میشد، و خرد غالباً بخرج خویشتن آداب مقدس مذهبی را برگزار می کردند، و بی اندک شوری و شوقی شعائر و مراسم قدیم را بموجب قوانین و روشهای رائج در کشور خود بجای می آوردند. این کاهنان چون بمشاغل عادی زندگی اشتغال داشتند در پیشوائی امور مذهبی نه احساس منفعتی میکردند و نه از خو گرفتن به کیفیات آن لذتی می بردند و به این سبب ولاء و اخلاص دینی ایشان به شور و شوق برانگیخته نبود. چون این کاهنان همه پای بند شهر و معبد خود بودند پس تابع نظامی و حکومتی واحد نبودند، و با آنکه قدرت فائقه سنا و مجمع کاهنان اعظم و سیادت امپراطور را تأیید می کردند، عمال دیوان یعنی امپراطور و سناتوران به کار سهل و آسان حفظ آرامش راضی بودند تا مردمان در امن و امان و باعزت و وقار عبادت نمایند. ما خود مشاهده کرده و دانسته ایم که عواطف دینی بت پرستان تاچه حد تغییر پذیر، و نامعین و ناپایدار بوده است و چگونه آن عواطف را بی قید و بندی به اندیشه اوهام پرست و تأثیرات طبیعی آن رها می کردند، و اوضاع و احوال زندگی ایشان تعیین کننده معبود و درجه ولاء و اخلاص مرد بت پرست بوده و تا زمانی که هزاران خدا را به هرزه می پرستیدند ممکن نبود که دل هیچ یک از صمیمیت ایمان و شوق سوزان اثر پذیرد.

اوضاع و احوال موافق با پیشرفت مسیحیت

هنگامی که مسیحیت در این عالم ظهور کرد، این عقاید ضعیف و ناقص نیز خود قوت اولین را از دست داده بود. نیروی عقل و شعور انسانی که بی مددی قادر به ادراک رموز ایمان نیست بسهولت بر عقائد نا بخردانه بت پرستان غالب آمده بود، و چون ترتولیان و لاکتان تیوس بر آن شدند که مساعی خود را در آشکارا

نمودن کذب دین بت پرستی و تجاوز آن را از حدود احتمال بکاربرند خود مجبور شدند که نوشته های فصیح سیسرون و کلام ملیح لوسیان را نقل کنند. اثر تألیفات پر شک و انکار این نویسندگان از خوانندگان آنها گذشته و به مردم بسیاریگری سرایت کرده بود. رسم رائج شک و ریب از فیلسوف بمردم لذت دوست و اهل کسب و کار می رسید و از اشراف زادگان بمردم عادی و از خداوندگار به برده حقیری که هنگام طعام خوردن خداوندگارش غذا در پیش وی می نهاد و با کمال اشتیاق به سخن گفتن آزادانه او گوش میداد. در مراسم عمومی رفتار خردمندان قوم نسبت به سنن و رسوم دینی کشور، در ظاهر آمیخته با عزت و احترام بود، اما حس تحقیری که در درون ایشان نهفته بود از آن سوی حجاب نازک استار نفوذ میکرد، و مردم نیز چون دریافتند کهخدایان ایشان مطرود و مورد استهزاء کسانی هستند که خود بلندی مرتبت و بینش و ادراک ایشان را بر حسب عادت محترم می شمردند لذا در صحت عقایدی که تا کنون بی هیچ شبهه ای پذیرفته بودند شک آوردند و یمناک شدند. سست شدن عقاید تعصب آمیز قدیم عدد کثیری از افراد مردم را در معرض خطر قرارداد و آن خطر وضع دردناک سست ایمانیست که راحت و آرام را از میان برمی دارد. حالت شک و تحیر ممکنست که موجب تفریح خاطر برای محقق کنجکاو باشد ولیکن عادت به عقائد اوهام پرستانه چندان با طبع عامه مردم سازگار است که اگر به زور از خواب غفلت بیدارشان کنند بر رویای شیرین از یاد رفته تأسف خواهند خورد. دل بستگی عوام خلق به پدیده های عجیب خارق العاده و کنجکاوی ایشان در باب وقایع آینده و میل شدیدشان به گسترش دامنه یمها و امیدهای انسانی تا بدان سوی دنیای مرئی موجبات عمده ای بود که به استقرار ادیان بت پرستی مدد کرد. احتیاج به اعتقاد دینی چندان در عوام مردم شدید است که به احتمال قوی پس از سقوط هریک از انواع مذاهب اساطیری نوع دیگری از مذاهب خرافاتیان جایگزین آن میشود. اگر حکمت بالغه خداوندی درست در لحظه ای که باید با افساء سر انا الحقی وساطت ننموده بود ممکن بود که خدایان تازه تری که در ایام اخیر رواج بیشتر یافته بودند بزودی

معابد متروک ژوپیترو و آپولون را اشغال کنند. ولیکن وحی خداوندی دین راستین را به مردم نمود، دینی که در خور احترام عقلی و پدید آورنده ایمان و آراسته به زیورهای بود برانگیزاننده حس کنجکاوی و حیرت و ستایش. چون بسیاری از مردم در نهاد خویشتن از مذاهبی که ساخته و پرداخته فکر انسان بود پیمان گسسته، اما مستعد و آرزومند تعلق دینی نیز بودند هر مراد و مطلوب ناقابلتری بس بود که جای خالی را در دل‌های ایشان پر کند و باعث ارضاء عواطف پرشور و تغییر پذیر ایشان گردد. کسانی که به این روش تفکر تمایلی دارند بجای آنکه ترقی سریع مسیحیت را بدیده حیرت بنگرند شاید متعجب گردند که چگونه پیشرفت دین مذکور سریعتر و عالمگیرتر نبوده است.

گفته‌اند و درست گفته‌اند که فتوحات روم کار فتوحات مسیحیت را آسان و راه را برای آنها آماده کرد. اما در فصل دوم این کتاب کوشیده ایم تا شرح دهیم که متمدن‌ترین متصرفات روم در اروپا و آسیا و آفریقا به چه شیوه‌ای در تحت فرمانروائی پادشاه واحدی بهم پیوستند و چگونه کم کم با پیوندهای قانونی و آداب و رسوم و زبان مشترک باهم رابطه بسیار نزدیک یافتند. یهودیان فلسطینی که با امید فراوان منتظر نجات دهنده‌ای زمینی بودند به معجزات پیغمبر آسمانی چنان بسردی نگریستند که در نزد ایشان انجیل را بزبان عبری در دسترس عامه مردم گذاردن یا لا اقل ضبط و نگاهداشت چنین انجیلی نا لازم نمود. پس از آنکه عدد مسیحیان غیر رومی افزایش بسیار یافت شرح مستند اعمال حضرت مسیح را در فاصله‌ای دور از شهر اورشلیم بزبان یونانی نگاشتند، و بمجرد اینکه داستان زندگی و اعمال حضرت عیسی از یونانی بلاتینی ترجمه شد مفهوم آن بر همه رعایای روم کاملاً روشن گردید جز بر روستائیان سوری و مصری که ترجمه خاصی برای ایشان تهیه کردند. شاهراههایی که برای رفت و آمد افواج رومی ساخته شده بود کار عبور و مرور مبلغان عیسوی را از دمشق به کورینت و از ایتالیا به اقصی نقاط

۱ - شرح زندگانی و اعمال حضرت مسیح در زمان سلطنت نرون و دومیسیان در شهر اسکندریه و انتاکیه و روم و افسوس نوشته شده است.

اسپانیا آسان کرد، و این گشایندگان ملک روح آدمیزادگان با موانعی رویاروی نشدند که معمولاً سد راه دخول دینی بیگانه در کشوری دور افتاده می‌شود یا آن را به تأخیر می‌افکند. بدلائل بسیار متقن موجود معتقدیم که پیش از سلطنت دیو کلیسیان و کنستانتین در همه متصرفات روم و در همه شهرهای بزرگ امپراطوری به وعظ و تبلیغ دین عیسی پرداخته بودند، ولیکن چگونگی پیدایش جماعات متعدد و عدد مؤمنینی که آن جماعات را تشکیل میدادند، و نسبت این عدد با انبوه کثیر مردمی که ایمان نیاورده بودند اکنون در تاریکی ابهام نهفته است یا صورت مبدل افسانه و گزاف گوئی پذیرفته است. با اینهمه اکنون می‌پردازیم بنقل وقایع و حوادثی در باب افزایش شهرت مسیحیت در آسیا و یونان و مصر و ایتالیا و مغرب زمین، هر چند که شرح این وقایع ناقص و مغلوطنست، و فتوحات واقعی و خیالی این دین را در آن سوی سرحدات امپراطوری روم نیز از نظر دور نمی‌داریم.

حوزه متصرفات ثروتمند روم، در فاصله میان رود فرات و دریای یونان، صحنه عمده‌ای بود که پولس رسول شور ایمان و زهد و دینداری خود را در آن جلوه گر ساخت. شاگردان پولس رسول تخم ایمان را، که وی در خاک حاصلخیزی افشاند، بود، با سعی و کوشش بسیار پروردند، و چنین می‌نماید که در دو قرن اول میلادی محدوده میان رود فرات و دریای یونان حاوی قسمت اعظم مسیحیان بوده است. در میان جوامعی که در سوریه بنیان نهاده شد هیچ یک قدیمتر و بنامتر از جامعه مسیحیان دمشق و بروثیا^۱ و حلب و انتاکیه نبود. مقدمه سفر الرؤیا^۲ بزبان وحی و رسالت جماعت هفتگانه آسیا را شرح داده و نام آنها را جاویدان کرده است، و این هفت جماعت عبارتند از مسیحیان افسس، و ازمیر، و پرگاموس، و تیاتیرا^۳، و ساردیس و فیلادلفیا و لازقیه که بزودی در سراسر کشور پرجمعیت سوریه پراکنده گشتند. مردم جزائر قبرس و کرت و متصرفات تراس و مقدونیه در اوائل انتشار دین جدید آن را پسندیدند و پذیرفتند، و در شهر کورینت و اسپارت و آتن مسیحیان بزودی جماعاتی تشکیل دادند. قدمت کلیساهای یونان و آسیا

بدانها فرصتی داده بود که برشمار مسیحیان چندچندان بیفزایند، و حتی خیل نوستیکها و مرتدان دیگر در جلوه گر ساختن رونق کلیسای اهل سنت عیسوی مارا بکارمی آید زیرا که صفت مرتد همیشه بدسته های کوچکتري از مسیحیان اطلاق شده است. گذشته از این شواهد داخلی، اعترافات و شکایات و بیم و هراس مردم غیرمسیحی نیز گواه رونق کلیساست. از آثار لوسیای، فیلسوفی که در وضع و حال مردمان مطالعه کرده و رفتار و کردار ایشان را بصبغه فصاحت و زیور سخنوری آراسته و شرح داده است، چنین می آموزیم که در زمان سلطنت کومودوس، پونتوس و طن لوسیای پر بود از اپیکوریان و مسیحیان. هشتاد سال پس از مرگ مسیح، پلینی نیک نفس از مفسده عظیمی که خود بیهوده در دفع آن میکوشد سخت غمگین است و در رساله عجیبی که بتراژان امپراطور نگاشته در تأیید این واقعیت می گوید که معابد تقریباً همه متروک شده و خالی مانده است و خدایان مقدس را خریداری یافته نشده است. و مذهب جدید نه فقط در شهر نفوذ کرده بلکه در دهکده ها و دشتستانهای پونتوس و بیت نیا نیز منتشر شده است.

بی آنکه در سبک بیان یا نیات باطنی نویسندگانی بدقت مطالعه کنیم که یا بمدح و ثنای مسیحیت و پیشرفت آن در مشرق زمین زبان گشوده یا براین واقعہ تأسف خورده اند، بر روی هم میتوان گفت که هیچ یک از ایشان زمینه ای بدست نداده اند که براساس آن بتوان عدد مؤمنین را در متصرفات شرقی بدقت سنجید. ولیکن از خوشبختی شرح واقعه ای محفوظ مانده است که این مبحث مبهم اما دانستنی را روشنتر می کند. در روزگار سلطنت تئودوسیوس، و پس از آنکه مسیحیت بیش از شصت سال از پرتو خورشید عنایت امپراطور برخوردار شده بود، کلیسای قدیم و بنام شهر انتاکیه یکصد هزار عضو داشت که سه هزار تن ایشان از نذورات و وجوه عمومی اعاشه میکردند. شکوه و جلال و عظمت و وقار ملکه مشرق زمین، و کثرت جمعیت قیصریه و سلوکیه و اسکندریه که همه بآن معترفند، و کشته شدن دوست و پنجاه هزار تن در شهر زلزله زده انتاکیه در سلطنت ژوستین مهتر همه

دلالتیست قاطع براین که مجموع مردم انتاکیه از پانصد هزار کمتر نبوده است و شمار مسیحیان با آنکه بواسطه شورایمان و نیروی قدرت ایشان چندچندان شده بود از یک پنجم مجموع جمعیت این شهر بزرگ بیشتر نبوده است. اما چون بخواهیم که عدد مسیحیان مظلوم و رنج کشیده اولین را بامسیحیان مظفر و سربلند دورانهای بعد، و کلیسای مشرق را با مغرب، و دهکده های دورافتاده را با شهرهای پرجمعیت بسنجیم، و کشورهای تازه عیسوی شده را با مکانی مقایسه کنیم که مؤمنین اول در آنجا بنام مسیحی خوانده شدند آنگاه چه متفاوت خواهد نمود نسبت میان این گروه های مختلف! ولیکن تجاهر نکنیم و ناگفته نگذاریم که کریزوستوم^۱ که این اطلاعات مفید را مدیون وی هستیم در عبارت دیگری جماعت مؤمن به دین مسیح را از یهودیان و بت پرستان نیز افزونتر میداند. اما این نکته بظاهر مشکل را راه حلی آسان و آشکار است زیرا که این واعظ فصیح بیان قوانین اصولی حکومت مدنی و کلیسایی انتاکیه را با هم می سنجد و صورت اسامی مسیحیانی را که نعیم بهشت را با غسل تعمید حاصل آورده بودند با کسانی از مردم این شهر مقایسه می کند که حق سهمی از وجوه عمومی داشتند و باین ترتیب بردگان و غریبان و کودکان در جمع مسیحیان محسوب شده و در گروه دوم بشمار نیامده اند.

تجارت اسکندریه عرصه پهناوری را شامل می شد و نزدیکی آن شهر به فلسطین راه دخول مذهب جدید را آسان نمود. در اول جمع کشیری از اسی نیان^۲ ساحل دریاچه ماروتیس^۳ به دین مسیح ایمان آوردند و ایشان یکی از فرقه های پیرو مذهب موسوی بوده بودند ولیکن احترام ایشان به شعائر موسوی کاهش بسیار یافته بود. زندگی اسی نیان زندگی ریاضت و نفس کشی بود، و روزه داشتن و تکفیر کردن؛ و مالکیت مشترک اموال و اجناس و دوستداری عزوبت و شوق تحمل شکنجه و عذاب، و حرارت ایمان این قوم هم اکنون نمونه زنده ای از انضباط مسیحیان اولین را عرضه می کرد ولیکن برعکس پیشینیان ایمان ایشان خالص

۱ - Chrysostom از نویسندگان یونانی و از بزرگان کلیسا که مولدش انتاکیه و نامش یحیی بود و در قرن چهارم و پنجم میلادی میزیست. ۲ - Essenians فرقه ای از یهودیان بودند که عقائد عرفانی داشتند و در قرن اول میلادی در مصر بسر می بردند. ۳ - Marcotis

و بی‌آلایش نبود. چنین می‌نماید که فلسفه دینی مسیحیان در مکتب اسکندریه صورت مرتب علمی پذیرفت و هنگامی که هادریان به مصر آمد جماعتی از مسیحیان را در آن کشور یافت متشکل از یهودیان و یونانیان و این جماعت چندان اهمیت و اعتبار داشت که توجه آن پادشاه کنجکاو را به خود معطوف داشت ولیکن پیشرفت مسیحیت دیر زمانی محدود به حدود یک شهر بود و بس و جمعیت این شهر خود متشکل از گروهی از بیگانگان بود و تا اواخر قرن دوم میلادی جز اسلاف دیمتریوس^۱ (۱۸۹ - ۲۳۲ میلادی) کسی به منصب اسقفی کلیسای مصر برگزیده نشد. دیمتریوس خود سه نفر را به دست خویش تن تقدیس کرد و به منصب اسقفی برافراشت و جانشین او هراکلاس^۲ (۲۳۳ - ۲۴۹ میلادی) بر شمار اسقفان افزود تا بالغ بر بیست تن شدند. مردم بومی مصر که صفت بارزشان ترشروئی و عناد و استبداد رأی بود با دین تازه سردی نمودند و از آن بیزار بودند و حتی در زمان اوریجن نیز نادر بودند مصریانی که بر تعصبات قدیم خود فائق آمده و از حیوانات مقدس کشور خود سلب علاقه دینی کرده باشند. ولیکن بمحض اینکه دین مسیح براریکه فرمانروائی عروج کرد تعصب این مردم کم فرهنگ تابع نیروی محرکی گردید که در آن زمان فائق بود، و بلاد مصر پر از اسقفان شد و بیابانهای طیبت انباشته از گروه عظیمی از زاهدان گوشه نشین گردید.

سلی از بیگانگان و مردم متصرفات پیوسته جاری بود و در فراخنای آغوش روم راه می‌یافت. هرچیز عجیب و غریب و نفرت‌انگیزی و هر شخص مقصر و مظنونی اسیدوار می‌توانست باشد که در این پایتخت عظیم در گوشه‌ای بگمنامی زندگی کند و از نظارت قانون جان بدر برد. با امتزاج مللی چندین گوناگون، هر پیامبری صادق یا کاذب و هر بنیانگذار فرقه‌ای که هدفش تقوی و فضیلت باشد یا بدکاری و جنایت به آسانی می‌تواند که بر شمار مریدان یا دستیاران خود بیفزاید. بنابه گفته تاسیت هنگامی که مسیحیان رم برحسب اتفاق به ظلم و ستم نرون گرفتار آمدند خود جمعی بسیار کثیر بودند، و بیان این مورخ بزرگ تقریباً

درست شبیه سبکیست که لیوی در شرح چگونگی رواج آداب با کوس پرستی و الغاء آن مراسم بکار برده است. پس از آنکه اعمال پیروان با کوس، سختگیری سنا را لازم آورد بیم آن می‌رفت که انبوهی کثیر از مردمان (چنان که گوئی بحقیقت قومی دگر باشند) با دخول به جمع پیروان با کوس آشنا به مراسم اسرارآمیز و نفرت‌انگیز پرستش آن خدا شده باشند. ولیکن تفحص دقیق‌تر بزودی آشکار کرد که عدد این مجرمان از هفت هزار تجاوز نمی‌کند. با اینهمه گروه هفت هزار تنی را گناهکار و مستوجب عذاب روحانی بشمار آوردن خود از برای برانگیختن هول و دهشت بس بود. در تعبیر و تفسیر بیانات مبهم تاسیت، و پلینی نیز که پیش از او بوده است، باید بی تعصب و صادقانه اذعان کرد که امکان غلوهست علی‌الخصوص هنگامی که آن دو در باب کثرت جمعیت متعصبان فریب خورده‌ای به اغراق سخن می‌گویند که سنت مستقر گشته پرستش خدایان رومی را رها کرده و بدین جدید گرویده بودند. شک نیست که جماعت مسیحیان رم نخستین و کثیرترین جماعات مسیحی امپراطوری روم بوده است، و مدرکی مستند در دست هست که وضع مذهب را در شهر رم در اواسط قرن سوم میلادی و پس از دوران آرامش سی و هشت ساله برپا روشن می‌کند. روحانیون عیسوی در آن زمان عبارت بودند از یک اسقف و چهل و شش پرزبی‌تیر و هفت شماس و هفت معاون شماس و چهل و دو خادم و پنجاه قاری و عزائم‌خوان و دربان. عدد بیوه زنان و بیماران و ینوایانی که از محل نذورات و صدقات مؤمنین مدد معاش می‌گرفتند بالغ بر هزار و پانصد تن میشد. بحکم عقل و نیز از مقایسه با انتاکیه میتوان عدد مسیحیان رم را بجرأت در حدود پنجاه هزار بشمار آورد. جمعیت این پایتخت بزرگ را شاید بدقت و یقین تعیین نتوان کرد، ولیکن محاسبه خالی از غلو نیز عدد ساکنان رم را کمتر از یک میلیون نمی‌تواند نمود. از این یک میلیون ممکنست که یک بیستمش مسیحی بوده‌اند و بیش از این هم نبوده‌اند.

چنین می‌نماید که مردم متصرفات غربی روم از همان منبعی به وجود مسیحیت پی‌بردند که زبان و آراء و عقاید و آداب و رسوم رومیان را نیز در میان

ایشان رائج کرد. در امر دین که مهمتر است از دیگر امور، افریقا و گال نیز کم کم خویشتن را با تقلید از پایتخت امپراطوری سازگار کردند. اما با وجود موجبات مساعد بسیاری که باید مبلغان مسیحی را بمتصرفات لاتینی زبان روم کشانده باشد، مبلغان تا دیر زمانی نه از دریا گذشتند و نه از کوههای آلپ، و در کشورهای بزرگ ماوراء دریا و آن سوی جبال آلپ اثرات مثبتی از اعتقاد به دین عیسوی یا ایداء و آزار مذهبی نمیتوان یافت قدیمتر از روزگار سلطنت امپراطوران انتونینی. میان پیشرفت تدریجی تعالیم انجیل در اقلیم سرد گال و استقبال پر شور و حرارت مردم شتزارهای سوزان افریقا از دین جدید تفاوت بسیار هست و مسیحیان افریقا بزودی از اعضاء عمده کلیسای بدائی بشمار آمدند. رسم انتصاب اسقفی برای هر شهر بی اهمیت، وغالباً حتی برای دهکدههای گمنام، بر جلال و اهمیت مجامع مذهبی در افریقا افزود، مجامعی که ولاء و اخلاص تر تولیان در آنها شوری برانگیخت و کفایت سپریان آنها را راهبری نمود و فصاحت لاکتان تیوس بر آنها پیرایه سخنوری بست. اما بعکس اگر به گال نظری کنیم جز جماعات ضعیف و متحد لیون و وین^۱ در عهد مارکوس انتونیوس چیزی نمی بینیم و حتی در روزگار دیسیوس نیز که دیر زمانی پس از مارکوس بوده است یقین می دانیم که در چند شهر از قبیل آرل و ناربون و تولوز و لیموژ و کلمون و تور و پاریس، چند کلیسای پراکنده بوده است که گروه کم شماری از مسیحیان با خلوص ایمان و پرداخت وجوه آنها را حفظ می کردند. خاموشی بحقیقت با زهد و اخلاص بسیار موافق است، ولیکن چون سکوت هرگز با شور و شوق دین پرستی سازگار نیست پس به مشاهده ضعف و ملال مسیحیت در آن متصرفاتی که زبان لاتینی را بجای سلتی اختیار کرده بودند متأسف می شویم زیرا که در سه قرن اول یک نویسنده هم از میان مردم این نواحی برنخواست که در باب دین و امور کلیسایی چیزی بنویسد. از گال، که در دانش و سیادت خود را به حق از همه کشورهای این سوی^۲ آلپ اعلم و افضل می دانست، پرتو انوار انجیل با روشنائی ضعیفتری بر متصرفات دور افتاده روم یعنی اسپانیا و بریتانیا

۱ - Vienne شهری در جنوب شرقی فرانسه در ساحل رود رن. ۲ - دامنه شمالی جبال آلپ.

تاییدن گرفت، و اگر گفته‌های تندوآتشین تروتولیان را باور کنیم پیش از آن که وی رساله دفاعیه خود را خطاب به عمال دیوانی سوروس امپراطور بنویسد نخستین شعشه پرتوایمان در دل‌های مردم این کشور راه یافته بود. اما کیفیت پدید آمدن جماعات مسیحی در اروپای غربی که خود مبهم و ناقص بود چندان به بی‌دقتی ضبط شده است که اگر بخواهیم زمان و وضع پیدایش آنها را تعیین کنیم و شرح بدهیم ناچار باید سکوت قدما را با افسانه‌هائی جبران کنیم که سالها بعد رهبانان گریزنده از کار، به فرمان حرص و آز ویا عقاید خرافاتی در تاریکی اندوهبار صومعه‌ها ساخته و پرداخته‌اند. از این داستانهای مقدس فقط داستان سنت جیمز، که از حواریون حضرت عیسی بود، درخور ذکر است بعلت غلوی که در وصف دلاوری وی بکار رفته. یعقوب مقدس (یاسنت جیمز) که ماهیگیری آرام و سلیم‌النفس از ساحل دریاچه گنه‌زارت^۱ بیش نبود در داستانهای ساخته و پرداخته رهبانان شهنشاهی دلاور می‌شود که در جنگهای اسپانیا با مغربیان در رأس سواران اسپانیائی بردشمن می‌تازد. مهمترین مورخان بر شهرت اعمال دلاورانه او افزودند، و زیارتگاه اعجازنمای کومپوستلا^۲ نیروی قدرت او را آشکار کرد، و تیغ تیز یکی از صنوف لشکری ییاری انکیزیسیون چنان دهشتی برانگیخت که خود از برای امحاء عیبجوئی کفرآمیز بس بود.

پیشرفت مسیحیت محدود به امپراطوری روم نبود و نویسندگان صدر مسیحیت که وقایع و حقایق را بزبان وحی و رسالت تعبیر مینمایند میگویند که هنوز صد سال از مرگ مؤسس ربانی آن نگذشته بود که دین جدید در سراسر کره زمین راه یافت. ژوستین مقدس میگوید: «هیچ مردمی نیستند خواه یونانی و خواه اقوام کم‌فرهنگ اروپائی، یا مردمانی از قومی و نژادی دیگر که به نامی و راه و رسمی خاص از دیگر آدمیزادگان باز شناخته شوند و از فنون و کشاورزی بی خبر یا خیمه‌نشین باشند یا در گاریهای سرپوشیده پیوسته از جائی به جای دگر روند، که جمعی در میانشان بنام عیسای مصلوب به درگاه خداوندی که پدر او

و آفریننده همه موجودات است نماز نگزارند و دعا نکنند.» ولیکن این اعلی غلو دلیذر را که در این عهد و زمان نیز باوضع واقعی ابناء بشر سازگار کردنش کاریست مشکل می توان از بدایع ناسنجیده نویسنده ای متدین اما بی دقت بشمار آورد که امیال و اغراض درونی حاکم برایمان و اعتقاد وی بوده است. بااینهمه عقیده و آمال و آرزوی نویسندگان صدر مسیحیت نمی تواند در واقعیات تاریخی تغییری دهد. حقیقتی که هرگز در آن شک نخواهند آورد اینست که اقوام کم فرهنگ ساکائی و آلمانی که در روزگاران بعد امپراطوری روم را متزلزل کردند، در ظلمت بت پرستی غوطه ور بودند، و حتی دعوت مردم شبه جزیره اسپانیا و پرتغال و حبشه و ارمنستان به دین جدید چندان مؤثر نیفتاد مگر وقتی که پادشاهی پای بند سنن دین عیسوی قضیب سلطنت را بدست گرفت. ممکنست که پیش از جلوس کنستانتین امور مختلفی از قبیل جنگ و تجارت اطلاعات ناقصی در باب تعالیم انجیل در میان عشایر کلدونیه و مردم سواحل رن و دانوب و فرات منتشر کرده باشد. وجه امتیاز شهر ادسا در ماوراء رود فرات این بود که هم از اول با ایمان راسخ بدین جدید گروید. از ادسا اصول مسیحیت باسانی شهرهای یونان و سوریه راه یافت که فرمانبردار جانشینان اردشیر ساسانی بودند ولیکن اصول این دین ظاهراً اثر عمیقی در فکر ایرانیان نهاد زیرا که پایه مذهبی ایشان بسعی و کوشش صنف با انضباط موبدان با مهارتی و صلابتی بنیان نهاده شده بود بمراتب استوارتر از اساطیر مشکوک یونانی و لاتینی.

عدد مسیحیان اولین وضع و حال ایشان

از این تفحص ناقص و فارغ از غرض که در پیشرفت مسیحیت نموده ایم شاید محتمل بنماید که در باب شمار کسانی که دین تازه را پذیرفتند غلو بسیار شده است. گروهی از ترس گزاف گفته اند و گروهی دگر از فرط دلبستگی به دین جدید بنابر گفته اوریجن که شهادتش از شائبه عیب و نقص مبرا است اگر عدد مؤمنان را با کسانی در سراسر دنیا بسنجیم که ایمان نیاورده بودند دیده خواهد

شد که مسیحیان جماعتی بسیار اندک بوده‌اند. ولیکن چون اطلاعات روشنی در دست نیست تعیین عدد واقعی مسیحیان اولین از روی یقین محال و بحدس و قیاس نیز بسیار مشکلست. حسابی که بسود مسیحیان از مثال انتاکیه و رم استنتاج بتوان کرد بما اجازه نمیدهد که، پیش از واقعه مهم ایمان آوردن کنستانتین، بیش از یک‌یستم اتباع امپراطوری را در جزء پیروان علم مسیحیت بشمار آوریم. ولیکن چنین مینماید که نیروی دینداری و شور و تعصب و اتحاد بر عدد مسیحیان افزود، و همان اسباب و موجباتی که باعث افزایش ایشان در آینده شد قدرت ایشان را آشکارتر و سهمگین‌تر نمود.

سازمان جامعه چنانست که در آن چندتنی ثروت و شرف‌جاه و دانش ممتازند و جماعت مردم بگمنامی و جهل و فقر محکوم. پس دین مسیح که رستگاری همه عالمیان را وجهه همت خود قرار داده بود ناچار باید که قسمت اعظم پیروان خویش را از طبقات نازلتر مردم بدست آورد. این کیفیت طبیعی و بسیار ساده کم کم موجبی شد برای بهتان گوئی نفرت انگیز در حق فرقه جدید. مخالفان مسیحیت در اثبات تهمت میکوشیدند، و مدافعان دین تازه در تکذیب و انکار آن چندان شدتی بکار نمی‌بردند. عقیده مخالفان این بود که فرقه جدید تقریباً همه از مردم فرومایه و روستائیان و پیشه‌وران، و زنان و پسران، و گدایان و بردگان تشکیل یافته است و مبلغان دین مسیح ممکن بود که گاهگاهی بوسیله بردگان بخانه اشراف دولتمندی راه یابند که برده بدیشان تعلق داشت. این مبلغان گمتام (بنابراتهام مردم بدخواه بی‌ایمان) در میان جمع زبان بریده، و در خلوت بسیار گو بودند، و با کبر و تحکم سخن می‌گفتند و به رعایت احتیاط از رویا روی شدن با فیلسوفان اجتناب می‌نمودند و با انبوه مردم جاهل و خشن طبع آمیزش می‌کردند و به نیرنگ و تدبیر در افکار کسانی رخنه می‌کردند که بواسطه جوانی، یا زنه‌بودن، یا ضعف دانش بهتر مستعد پذیرش اوهام و رعب‌انگیز بودند.

این شرح و وصف خصوصیت آمیخته با واقعیت بی‌شباهت نیست، و یا اینهمه زشتی نقوش و تیرگی الوان بخوبی آشکار می‌کند که قلم در کف دشمن بوده‌است.

در وقتی که دین خاضع مسیح اندك اندك در جهان منتشر شد چندتنی که بواسطه مواهب طبیعی یا مساعدی بخت اهمیتی یافته بودند این دین را پذیرنده شدند. آریستیدس^۱ که رساله‌ای فصیح در دفاع از مسیحیت به هادریان امپراتور نگاشت از فیلسوفان آتن بود. ژوستین مارتیر^۲ در مکتب زنون و ارسطو و فیثاغورث و افلاطون بکسب معرفت الهی پرداخته بود تا روزی که بمدد بخت سازگار سالخورده مردی بدو نزدیک شد و او را تحیت گفت و این پیر مرد از فرشتگان آسمان بود که توجه ژوستین را بمطالعه اسفار انبیاء بنی اسرائیل معطوف داشت. کلمانس اسکندری بزبان یونانی دانش بسیار کسب کرده بود و ترتولیان بزبان لاتینی. جولئوس آفریکانوس^۳ و اوريجن هر دو از معلومات عصر خود بهره وافر داشتند و باآنکه میان سبک نگارش سیپریان و لاکتان تیوس^۴ فرق بسیار هست از نوشته‌های ایشان تقریباً درمی‌توان یافت که هر دو معلمان علم معانی و بیان بوده‌اند. مطالعه علوم فلسفی نیز عاقبت در میان مسیحیان رائج گردید ولیکن همیشه اثرات سودمندی ببار نمی‌آورد، و محصول دانش و معرفت غالباً هم دینداری و پرهیزگاری بود هم گمراهی و بدعت، و عبارتی را که در وصف پیروان آرتی‌مون^۵ ساخته شده است می‌توان درباره فرق مختلفی بکار برد که در برابر جانشینان حواریون مسیح ایستادگی کردند زیرا که در حق ایشان نیز صادقست و اینک عبارت مذکور « این جماعت جرأت آورده و برآن شده‌اند که در کتاب مقدس تصرفی کنند و قواعد و مقررات دین را ترك نمایند و عقایدی برای خود درست کنند مبنی بر اصول غامض و زیرکانه علم منطق. این گروه از علم دین غافل می‌مانند و به علم هندسه می‌پردازند و چندان بکار مساحی زمین مشغولند که اندیشه آسمان را از یاد می‌برند. نوشته‌های اقلیدس را پیوسته در دست دارند و ارسطو و تئوفراستوس^۶ را می‌ستایند و به مؤلفات جالینوس احترام بی‌حد می‌نمایند. خطاهای ایشان همه ناشی از استفاده غلط از علوم و فنون بی‌دینان است و صفا و سادگی انجیل را با استدالات غامض عقل و شعور بشری آلوده و مکدر می‌کنند. »

Julius Africanus - ۳

Justin Martyr - ۲

Theophrastus - ۶

Aristodes - ۱ فیلسوف مسیحی مذهب

Artemon - ۵

Lactantius - ۴

گذشته از اینها بدرستی تأیید نمی‌توان کرد که مردمی که بمسیحیت ایمان آورده بودند همه از منافع ثروت و اصل و نسب محروم بودند. چندتن از رومیان را در محکمه عدالت بحضور پلینی آوردند و او بزودی دریافت که مردم بسیاری از همه صنوف و طبقات در بیت‌نیا دین اجداد خود را رها کرده و به دین جدید گرویده‌اند. شهادت پلینی که در صحت آن تردیدی نیست در این باره معتبرتر است از اعتراض شدید ترتولیان که با عطف توجه به بیمها و هراسها و نیز به مروت و انسانیت پروکنسول افریقا به او می‌گوید که اگر در پیشرفت مقاصد ظالمانه خود اصرار بورزی بدان و آگاه باشی که باید گروهی کثیر از کارتاژیان را هلاک و آنگاه مشاهده کنی که در میان مقصران چه بسیارند مردم هم‌رتبت تو، و سناتوران و بانوانی از شریفترین خاندانهای پالک‌نژاد، و دوستان و خویشاوندان دوستان بسیار صمیمی تو. چنین می‌نماید که چهل سال بعد والریان امپراطور صحت این مدعی را پذیرفت زیرا چنان که از یکی از فرامین وی مستفاد می‌شود ظاهراً سناتوران و اسواران رومی، و بانوان متشخص بسیاری را دل در گرو دین جدید یافتند. هر قدر که صفا و خلوص دستگاه مذهب کاهش پذیرفت بر فروشکوه ظاهر آن افزود و در عهد فرمانروائی دیو کلیسیان در کاخ سلطنت و محاکم عدالت و در سپاه روم نیز جمع کثیری در نهان مسیحی بودند و می‌کوشیدند که منافع زندگی دنیوی و مزایای حیات اخروی را باهم سازگار کنند.

با اینهمه نمونه‌های استثنائی یا بسیار کمست یا متعلق به دورانهای متأخر و نمی‌تواند تهمت جهل و گمنامی را که باچنین کبر و نخوتی به نخستین گروندگان بدین عیسوی نسبت داده‌اند یکباره باطل نماید. بجای آنکه در دفاع از مسیحیت افسانه‌های اعصار بعد را بکار ببریم عاقلانه‌تر آن خواهد بود که بکوشیم تا از آنچه موجب ننگ و رسوائی بشمار آمده است مایه تنبه و تهذیب روح بسازیم. اندیشه متین، فکر مارا بدین نکته معطوف می‌کند که مشیئت خداوندی حواریون همه را از میان ماهیگیران جلیلی^۱ برگزید، و هر قدر که وضع دنیوی مسیحیان

۱ - الجلیل نام ناحیه‌ای در شمال فلسطین است و شهر قدیم ناصره در آن قرار دارد که محل اقامت حضرت عیسی در ایام کودکی او بوده است.

اولین را پست‌تر بشماریم دلیل بیشتری خواهد بود بر قدر و منزلت ایشان و پیشرفت کارشان که همه در خور ستایش است. بر ما واجبست پیوسته بادقت بخاطر داشتن که ملکوت آسمان را به خسته دلان وعده کرده‌اند؛ و به مصیبت زدگان و دیگر کسانی که بچشم مردم دنیا حقیرند و زبون و وعده سعادت اخروی را که خداوند بدیشان داده است بشادمانی می‌شنوند. اما مردم خوشبخت بداشتن این دنیا دلخوشند و راضی، و عالمان متکبر خویشتن‌بین به شک و بحث و جدل برتری خویشتن را در دانش و خرد در راه ناصواب بکار می‌برند.

ما را به اندیشه‌هایی تسلی بخش از آن قبیل که گفتیم نیاز است تا بر چندتن از مشاهیر بزرگان که در نظر ما شاید بیش از همه کس سزاوار فیض خدائی بوده و از آن محروم مانده‌اند بیهوده تأسف نخوریم. نام سنکا و پلینی مهتر، و پلینی کهتر و تاسیت و پلوتارک، و جالینوس، و اپیک تیتوس غلام، و مارکوس انتونیوس امپراطور زیب و زیور عصریست که هریک از این مشاهیر در آن به اوج کامکاری رسیده و عزت و شرف طبع آدمی را فزونتر نموده‌اند. این بزرگان، چه در عرصه فکر و چه در دیگر فعالیت‌های زندگی هریک بر بلندی نام و شرف و منصب خود افزودند، و بمدد مطالعه، نیروی ادراک را تقویت کردند. فلسفه ضمیر این مردان نامی را از لوث تعصبات مذاهب مردم پسند پاک کرده بود و عمر ایشان همه در کسب معرفت و بکار بستن اصول تقوی و فضیلت صرف می‌شد. معذک این حکیمان دانا (و این خود مایه تأسف و تعجب است) یا به کمال اصول دینی مسیحیت التفاتی نمودند یا آن را انکار کردند. سخن گفتن و نیز سکوت اینان نشان خوار شمردن ایشانست مذهب جدید را که پیروانش روز افزون بودند و در دوران زندگی این بزرگ مردان در سراسر امپراطوری روم منتشر گردیدند. دانشمندانی که تفضل نموده و نام مسیحیان را ذکر کرده‌اند ایشان را مردمی پرشور ولیکن عنود و نافرمان‌بردار دانسته‌اند که از گروندگان به عقاید اسرارآمیز خود اطاعت بی‌چون و چرامی‌خواستند اما از ارائه یک دلیل نیز در حقانیت دین خویشتن که فکر اهل ادراک و دانش را بخود مشغول دارد عاجز بودند.

آیا هیچ یک از این فیلسوفان رسالاتی را که مسیحیان اولین غالباً در دفاع از خود و دین خویشتن منتشر می کردند خوانده باشند یا نه، درست معلوم نیست اما در هر صورت مایه تأسف بسیار است که مردانی شایسته تر و توانا تر در دفاع از مدعای مسیحیت نکوشیده اند. این نویسندگان در آشکار کردن تجاوز ادیان بت پرستی از حد احتمال بیش از آنچه باید طنز و بلاغت بکار برده اند و با نمایاندن بیگناهی و مصائب برادران رنج کشیده خود عاطفه شفقت را در ما برانگیخته اند. اما وقتی که میخواهند ثابت کنند که مسیحیت را اصل و منشأ ربانیت بیشتر در تأیید پیشگوئیهای اصرار میورزند که بعثت حضرت مسیح را اعلان مینمود و کمتر بمعجزاتی استدلال میکنند که مقارن با ظهور او بوده است. از پیشگوئیهای انبیاء و رسل مدد گرفتن ممکنست که تهذیب و تنبیه نفس مرد مسیحی را بکار آید یا یهودئی را عیسوی کند زیرا که هردو این پیشگوئیها را معتبر میدانند و هردو ناچارند که با خلوص و احترام در مفهوم آنها و شواهدی که دلالت بر وقوع آنها کند دقت و تفحص نمایند. اما اگر کسانی را مخاطب قرار دهیم که نه دین موسی را میفهمند و محترم می شمارند و نه پیشگوئیهای انبیاء و رسل را، این طریقه تبلیغ را اثری و اهمیتی نخواهد بود. در دست بی هنر ژوستین و دیگر مدافعان بعد از وی معانی بلند و شریف گفته های هاتقان عبرانی بدل به صور نامأنوس و کلام تصنع آمیز و تمثیلات باردمی شود، و بیگانه بی خبر نامسیحی حتی در اصالت آنها شک می آورد بعلت مجعولاتی که به اسم اورفیوس^۱ و هرمس^۲ و سیبیلها^۳ براو تحمیل میکردند باین عنوان که مجعولات مذکور نیز درست مانند الهامات اصیل سماوی با قدر و ارزشند. جعل و سفسطه گوئی در دفاع از وحی و الهام دینی غالباً رفتار نابخردانه شاعرانی را بیاد می آورد که بارگران و بی فایده سلاحهای سنگین و شکننده را بر قهرمانان شکست ناپذیر خود مینهند.

۱ - Orpheus در اساطیر قدیم یونانی نام نوازنده ایست که نیروی جادویی وی در جانوران و حتی سنگها و درختان نیز اثر میکرد. ۲ - Hermes در اساطیر یونانی نام خدائست که پیک خدایان دیگر بود. ۳ - Sybils زنان پیشگوئی که یونانیان و رومیان قدیم از ایشان مشورت میکردند. برای فیلسوفان که پیشگوئیهای قدیم سیبیلها را استهزاء می نمودند کشف مجعولاتی که نویسندگان صدر عیسویت از ژوستین مارتیر^۴ تان تیوس نقل کرده اند بسیار آسان بود.

ولیکن چگونه معذور میتوان داشت سستی و بی توجهی مردم بت پرست و فیلسوفان را در برابر شواهدی که باری تعالی به ید قدرت خود از طریق حواس انسانی به ایشان ارائه داده بود و اثبات آنها مستلزم ادله و براهین عقلی نبود؟ در عهد عیسای مسیح و حواریون او و اولین مریدان ایشان، اعلان ظهور مسیحیت بوسیله حوادث شگفت انگیز بی شمار تأیید شد. لنگان دوباره راه رفتند، کوران دوباره بینا شدند، بیماران شفا یافتند، و مردگان از خاک برخاستند و ارواح خبیث طرد شدند و نوامیس طبیعت بکرات بسود کلیسا متوقف ماند. اما چنان بود که گوئی حکماء یونان و روم که بمشاهده این نوادر رعب انگیز روی میگردانیدند و بامور عادی زندگی و بمطالعات خود میپرداختند ابدأ واقف بتغییراتی نبودند که در نظام جسمانی و روحانی دنیا روی می نمود. در سلطنت تیبریوس سراسر روی زمین، یا لااقل یکی از متصرفات معروف امپراطوری روم سه ساعت تمام در ظلمتی غیر عادی فرو رفت. اما این معجزه بزرگ که خود باید مایه حیرت و کنجکاوی و ایمان آوردن همه مردم شده باشد در عصر رونق علم و تاریخ و در دوران زندگی سنکا و پلینی مهتر اتفاق افتاد و هیچ کس بدان التفاتی نکرد. سنکا و پلینی خود باید اثرات آنی ظلمت را دریافته یا پیش از هر کس از پدیدار شدن آن اطلاع حاصل کرده باشند، ولیکن هردو در کتابی که با زحمت فراوان تدوین و شرح همه پدیده های بزرگ طبیعت را در آن ضبط کرده اند - پدیده هایی از قبیل زلزله و شهاب ثاقب و ستاره دنباله دار و خسوف ماه و کسوف خورشید و خلاصه هر آنچه را که کنجکاوی خستگی ناپذیر ایشان جمع توانست آورد - از ذکر این حادثه غفلت ورزیده اند؛ حادثه ای که چشم انسان فانی از روز خلقت زمین بزرگتر از آن را مشاهده نکرده بود. یک فصل جدا و مشخص از کتاب پلینی به ضبط کیفیت خسوفها و کسوفهای اختصاص یافته است که خارق العاده اند و بیش از حد معمول دوام میکنند، اما پلینی فقط بشرح یک پدیده عجیب اکتفا میکند و آن نقصان نور است که پس از قتل قیصر روی نمود، و در قسمت اعظم یک سال کره خورشید رنگ پریده و بی شکوه و رونق مینمود. این دوران ظلمت

را - که یقیناً قابل قیاس با تاریکی خارق الطبیعه‌ای نبوده است که هنگام شهادت عیسی مسیح روی نمود - شعرا و مورخین آن ایام مهم و فراموش نشدنی در اشعار و نوشته‌های خود وصف کرده‌اند.

فصل شانزدهم

سلوك دولت روم با مسیحیان. روش امپراطوران در مقابل دین جدید. شهادت سیپ ریان. سیاست تعدیب مسیحیان و تغییرات آن. جماعات مسیحی مذهب در زمان دیوکلسیان و جانشینان او. فرمان کالریوس مبنی بر اتخاذ روش تسامح.

اگر در صفا و پاکی دین مسیح بیندیشیم و در خلوص اصول معنوی آن و زندگانی منزه و زاهدانه اکثر کسانی که در نخستین ادوار ظهور مسیحیت مذهب انجیل را پذیرفتند بدقت تأمل کنیم طبعاً چنین می‌پنداریم که مردم بی‌ایمان دنیا نیز باید مسیحیت را که مذهب احسان و مکرمت است با احترام لازم استقبال کرده باشند، و دانشمندان و اهل فرهنگ و ادب، هرچند که معجزات این دین را استهزاء میکردند، ناچار باید به تقوی و پرهیزگاری فرقه جدید معتقد شده و آن را محترم شمرده باشند، و عمال دیوان در عوض اذواء و آزار مسیحیان باید این گروه مردم را از خطر محفوظ داشته باشند زیرا که ایشان با صبر و شکیبائی مطیع و فرمانبردار قانون بودند هرچند که از تحمل بار تکالیف جنگ و حکومت امتناع می‌ورزیدند. از طرف دیگر چون به خاطر آوریم که مذهب بت پرستی، که حافظ آن ایمان و اعتقاد مردم بود، با همه ادیان عالم تسامح می‌نمود، و ناباوری فیلسوفان و سیاست سنای رم و امپراطوران را بیاد آوریم آنگاه متحیر می‌شویم که مسیحیان چه گناه تازه‌ای مرتکب گشته بودند یا چه علت تازه‌ای قدا را که مردمی معتدل و به این گونه امور تاحدی بی‌اعتنا بودند خشمگین کرده بوده است، یا چه موجبی پادشاهان

رومی را، که بی‌هیچ نگرانی ناظر هزاران مذهبی بودند که در صلح و وفاق در ظل فرمانروائی عطوفانه ایشان بسر میبردند، برآن داشته بوده است که گروهی از رعایای خود را سخت مجازات کنند که چرا ایشان دینی و روشی در عبادت برگزیده‌اند که عجیب می‌نمود اما زبانی از آن بیار نمی‌آمد.

چنین می‌نماید که سیاست مذهبی دنیای قدیم در قبال مسیحیت کیفیتی دگر پذیرفت و برای ممانعت از پیشرفت مسیحیت بر سختگیری افزود و از تسامح کاست. تقریباً هشتاد سال پس از مرگ حضرت مسیح مریدان بی‌گناه او را بحکم پروکنسولی مهربان و فیلسوف منش بمجازات مرگ محکوم کردند آن‌هم بموجب قوانین وضع شده در عهد امپراطوری که حکومتش بعدل و حکمت ممتاز بوده است. رسالاتی که بکرات در دفاع از دین جدید و خطاب بجانشینان تراژان نوشته می‌شد پر بود از شکایات رقت‌انگیز که مسیحیان جز متابعت از ندای درون کاری نمی‌کنند و چیزی نمی‌خواهند جز اینکه طریق صواب را آزادانه بفرمان وجدان خویشان انتخاب کنند، و با اینهمه در میان رعایای امپراطوری روم تنها ایشانند که از خیر دولت نیک اختر خود محروم مانده‌اند. شرح شهادت چندتن از بزرگترین قدیسن بدقت تمام ضبط شده است؛ و از زمانی که مسیحیت دارای قدرت فائقه شد گردانندگان کلیسا در نمایاندن ظلم و جور مخالفان بت پرست خود همان کوششی را بکار بردند که در تقلید از روش ایشان بکار میبردند. مقصود از تنظیم این فصل جدا کردن (اگر ممکن باشد) چند واقعه مستند و خواندنی از هزاران افسانه و اخبار مغلوط و مغشوشست، و نیز شرح دادن موجبات، و بسط دامنه و طول مدت و کیفیات مهم خطا و آزارهاییست که مسیحیان اولین در معرض آن قرار داشتند، بروشی که روشن و منطقی باشد.

گروندگان بدینی که گرفتار ایذاء و آزارند، چون از ترس افسرده و ملول و از کینه و نفرت برآشفته و شاید از شورایمان برانگیخته‌اند فکرشان را بندرت کیفیتی درست است چندانکه بتوانند بتأمل در مقاصد دشمنان خود بنگرند و با صداقت و فارغ از تعصب نیات ایشان را بدرستی ادراک کنند؛ نیات و مقاصدی که

حتی نظر تیزبین و خالی از غرض کسانی که دور از شعله‌های آتش ایذاء و تعذیب در امن و امان بسر میبردند آنها را مشاهده نمی‌تواند کرد. رفتار بد امپراتوران را بانخستین مسیحیان بعلمی نسبت داده‌اند که بنظر درست‌تر و محتمل‌تر مینماید زیرا که مبتنی بر کیفیت طبیعی و خاصیت ذاتی و شناخته شده بت پرستیست. پیش از این گفته‌ایم که وفاق و سازگاری دینی در سراسر جهان بیشتر متکی به رضا و موافقت ضمنی ملل عهود باستانی و احترام ایشان بود برای سنن و آداب مذهبی دیگران. پس جز این توقعی نبود که ملل مذکور باخشم و غضب بضد فرقه‌ای یامردمی بهم پیوندند که خویشتن را از جمع سایر ابناء بشر جدا می‌کردند و دعوی می‌نمودند که معرفت به ذات الهی ملک طلق ایشانست، و به هر مذهبی سوای مذهب خود بچشم حقارت می‌نگریستند و آن را کفرآمیز و بت پرستانه می‌دانستند. مذاهب مختلف بواسطه روش تسامح و برضا و موافقت دیگران از حقوق و مزایائی برخوردار بودند، و هر فرقه‌ای که از پرداخت خراج معمول امتناع میورزید این مزایا بحق از وی ضایع میشد. چون یهودیان و فقط یهودیان پیوسته با عناد بسیار از پرداخت خراج امتناع می‌ورزیدند، دقت و تأمل در سلوك عمال رومی با ایشان مارا در روشن کردن این مطلب بکار می‌آید که حدسها و گمانها تا چه حد با حقایق مطابق است و تا چه حد ما را در کشف علل واقعی تعذیب و آزار مسیحیان رهنمون تواند بود.

بی‌آنکه دوباره پردازیم بذکر آنچه قبلاً گفته آمده‌است که چگونه سلاطین و فرمانروایان رومی معبد اورشلیم را محترم میداشتند، به بیان این نکته اکتفا خواهیم کرد که ویران شدن معبد و شهر اورشلیم توأم با هر نوع کیفیتی و حادثه‌ای بود که خاطر فاتحان را مشوش و خشمگین کند و سبب شود که ایشان با استدالات پسندیده‌ای مبتنی بر لزوم حفظ عدالت سیاسی و امن و آرامش عمومی آزار پیروان مذاهب موسوی و عیسوی را رسماً مجاز بشمرند. از سلطنت نرون تا روزگار فرمانروائی آنتونیوس پیوس یهودیان از تسلط روم چندان بی‌صبری و ناشکیبائی نمودند و آزارها روا داشتند که کارشان بکرات بشورش و قتل عام انجامید. بشنیدن وصف مظالم

شنیع ایشان در بلاد مصر و قبرس و سیرین^۱ نفس انسانیت بیزار و هراسناک می‌شود. یهودیانی که در این شهرها میزیستند با مردم بی‌خبر آنها بظاهر دوست بودند و در باطن به ایشان خیانت می‌کردند^۲ و این وسوسه در دل ما راه می‌یابد که انتقام شدید نیروی افواج رومی را تحسین کنیم^۳ زیرا که این انتقام بضد طایفه‌ای از متعصبان یهودی بود که خرافات هولناک را زود باور کرده و تحت تأثیر آنها نه فقط دشمن سرسخت دولت روم بلکه خصم همه آدمیزادگان شده بودند. شور و تعصب یهودیان مبتنی بر این عقیده بود که پرداخت خراج به خداوند گاری بت پرست خلاف شرعست، و نیز متکی بوعده دلپذیر هاتقان غیبی در ایام قدیم بود که مسیحائی مظفر و پیروز بزودی ظهور خواهد کرد، و مقدر چنانست که وی کندو زنجیر از ایشان بردارد و ملکت سراسر زمین را بقوم مقرب خداوند بسپارد. بارکوجی باس^۴ معروف خود را منجی موعود قوم یهود اعلان نمود و از اولاد ابراهیم همه خواست که حق خویشتن را بموجب وعده‌ای که خداوند به یعقوب پیغمبر داده بود دعوی کنند، و به این طریق لشکری سهمگین فراهم آورد و مدت دو سال در برابر قدرت هادریان امپراطور مقاومت نمود.

با همه تحریکات مکرر یهودیان خشم و نفرت سلاطین روم بعد از پیروزی بپایان رسید و بیم و هراس ایشان نیز پس از دوران جنگ و خطر دوام نیافت. بواسطه روح تسامح که در ادیان بت پرستی مضمراست و بعلت نرمی و عطوفت انتونیوس پیوس^۵ یهودیان مزایای قدیم خود را دوباره بتماسی بدست آوردند و اجازه یافتند که کودکان خود را ختنه کنند ولیکن مجاز نشدند که علامت مشخص کننده قوم یهود را بریگانه‌ای بنهند که تازه به دین ایشان گرویده باشد. بجمع کثیر

۱ - Cyrene شهری متعلق به یونان قدیم در شمال افریقا. ۲ - در سیرین دویست و بیست هزار

یونانی و در قبرس دویست و چهل هزار تن و در مصر جمع کثیری از مردم را قتل عام کردند. بسیاری از شوریده بختان را با اره از میان دو نیم می‌کردند چنانکه داودنبی قبل از ایشان کرده بود. یهودیان پیروزمند آنگاه گوشت مقتولان را می‌بلعیدند و خون ایشان را بزبان می‌لیسیدند و روده‌های ایشان را مانند کمر بندی بدور بدن خود می‌پیچیدند. ۳ - در جنگ هادریان با قوم بنی اسرائیل پانصد و هشتاد هزار یهودی بضرب شمشیر از پای در آمدند، گذشته از عدد بیشماری که در حریق و از قحط و

مرض هلاک گشتند ۴ - Barchochebas ۵ - امپراطور روم از ۱۳۸ تا ۱۶۱ میلادی

بقایای این مردم که هنوز از سکونت در جوار اورشلیم ممنوع بودند اجازه داده شد که در ایتالیا و متصرفات روم مسکن گزینند و خانه‌های بزرگ داشته باشند و عضو افتخاری شهر رم بشوند و از القاب و عناوین بلدی بهره‌مند و در ضمن از تکالیف ناگوار و پرخرج عضویت جامعه معاف گردند. سهل‌گیری رومیان و یا خوارشمردن ایشان یهودیان را، باین قوم شکست‌خورده مجوزی داد تا برای خود نوعی مقررات قانونی وضع کنند. کاهن اعظم که مقر خویشتن را در تی‌بریاس قرار داده بود اختیاراتی داشت از قبیل انتصاب کاهنان و پیشوایان مذهبی برای اجرای مقررات این قوانین در امور داخلی، و دریافت وجوه سالانه از برادران دینی که در اطراف پراکنده بودند. در شهرهای عمده امپراطوری روم غالباً کنیسه‌های جدید بنا می‌کردند، و نگاهداشت ایام سبت و روزه گرفتن و برگزاری اعیاد مذهبی که یا بحکم شریعت موسوی یا احادیث فقهاء بر قوم یهود واجب آمده بود همه عموماً و رسماً رعایت میشد. روش مسالمت‌آمیز رومیان کم‌کم طبع سخت‌گیر و خشن یهودیان را رام کرد، و با بیدار شدن از رؤیای خوش رسالت و تسخیر ملکت روی زمین قوم بنی‌اسرائیل نیز بتدریج رفتاری مانند دیگر اتباع مطیع و آرام و کوشنده و زحمت‌کش روم در پیش گرفتند. نفرت آشتی‌ناپذیر ایشان از بنی‌نوع انسان بجای آنکه ناگهان شعله برکشد و بخون ریزی و خشونت انجامد بر اثر اشتغالات کم‌خطرتر مبدل برضا و خشنودی شد. قوم یهود برای آنکه در هر کسبی و پیشه‌ای بمکر و فریب از بت‌پرستان گوی سبقت برابند از هر فرصتی استقبال مینمودند و در نهان بر کشورگردنکش آدوم^۱ لعنها و دشنامهای مبهم نامفهوم می‌فرستادند.

۱ - نام دیگر عیسو برادر توأم یعقوب که پوستی سرخ داشت و باین سبب آدوم لقب یافت. وی بدشت و صحرا و شکار حیوانات علاقه بسیار داشت. در باب بیست و پنجم از سفر پیدایش یعنی فصل اول تورات آمده است که « روزی یعقوب آتش می‌پخت و عیسو وامانده از صحرا آمد و عیسو به یعقوب گفت از این آتش آدوم (یعنی سرخ) مرا بخوران زیرا که وامانده‌ام یعقوب گفت امروز نخست زادگی خود را بمن بفروش عیسو گفت اینک من بحالت موت رسیده‌ام پس مرا از نخست زادگی چه فایده . یعقوب گفت امروز برای من قسم بخور، پس برای او قسم خورد و نخست زادگی خود را بیعقوب فروخت و یعقوب نان و آتش عدس را بعیسو داد که خورد و نوشید و برخاسته پرفت .

یهودیان از خدایان معبود سلطان خود و سایر اتباع امپراطوری روم بشدت نفور بودند و آنها را انکار میکردند و با اینهمه در بجای آوردن آداب دین خود که گریزندگی از صحبت دیگران را بایشان می‌آموخت از آزادی کامل برخوردار بودند. پس باید علل دیگری موجود بوده باشد برای سختگیرانه‌ای که امپراطوران در حق پیروان حضرت مسیح روا می‌داشتند و اولاد حضرت ابراهیم از آنها برکنار می‌ماندند. تفاوت میان این دو قوم ساده است و آشکار ولیکن در نظر رومیان قدیم و بعقیده ایشان این تفاوت را اهمیت بسیار بود. یهودیان «ملت» بودند و عیسویان «فرقه» و اگر محترم شمردن سنن مقدس همسایگان طبعاً بر هر جامعه‌ای لازم باشد، پس پایداری در حفظ سنن آباء و اجدادی نیز بر یهودیان واجب بود و ندای هاتقان غیبی و دستورهای اخلاقی فیلسوفان، و قدرت قانون همه متفقاً ایشان را مجبور می‌کرد که تکلیف «ملی» را بجای آورند. یهودیان با کبر و نخوت بسیار مدعی بودند که در قدس و تقوی بر دیگران افضلند، و محتملست که بسبب این ادعا مشرکان را برمی‌آشفتنند تا بدان حد که بت پرستان ایشان را مردمی ناپاک و نفرت انگیز دانستند، و چون جهودان هم صحبتی پیروان ادیان دیگر را در خورشان خود نمی‌دیدند ناچار سزاوار تحقیر دیگران شدند. قسمت اعظم شرایع موسوی ممکن بود که سخیف و بیهوده بنماید، با اینهمه چون جماعتی کثیر در طی قرون متمادی آنها را پذیرفته بودند لذا پیروان موسی به حکم سابقه‌ای که آدمیان همه آن را تأیید کرده بودند، حق داشتند که موافق با هر دستور دینی که غفلت از آن گناه عظیم محسوب شود عمل کنند. ولیکن اصل لزوم نگاهداشت سنن دینی نیاکان که یهودیان را از ایذاء و آزار برکنار داشته بود به پیروان کلیسای بدائی مددی نمود و ایشان را از بلای تعذیب حفظ نکرد. با پذیرفتن دین مسیح عیسویان به خیال مردم آن زمان مرتکب جرمی شده بودند زشت و نابخشودنی. این نودینان

پس عیسو نخست زادگی خود را خوار نمود. نقل از ترجمه فارسی تورات. گفته اند که فرزند زاده عیسو لشکر ایناس پادشاه کارتاژ را به ایتالیا رهبری کرد، و گروهی از مردم قدیم اودم در جنوب بحرالمیت از قهر شمشیر داود نبی به سرزمین رومولوس پناه بردند و باین دلائل و دلائل دیگر نیز یهودیان نام اودم را بامپراطوری روم اطلاق کردند.

علائق مقدس عادات و رسوم و فرهنگ را گسستند، و سنتهای دینی کشور را شکستند، و هرآنچه را که پدران ایشان بدان ایمان داشتند و راست و مقدس و محترم میشمردند با جسارت و وقاحت تحقیر کردند، و خروج ایشان (اگر مجاز باشیم که لفظ خروج را در این باب بکاربریم) محدود به یک محل و جزئی و ناقص نبود، زیرا دیندار معتقدی که مذهب اجداد خود را رها و معابد مصر و سوریه را ترك میکرد از پناه بردن بمعابد آتن و کارتاژ نیز عار داشت. مسیحیان همه مذاهب قدیم خانواده و شهر و وطن خویشان را پست و مردود میشمردند، و بالاتفاق از برقراری پیوند روحانی باخدایان رم و امپراطوری روم و سایر ابناء بشر امتناع میورزیدند. اماسعی مؤمن مسیحی در اثبات و تأیید حقوق مثبت و انتقال ناپذیر هرکسی در فرمانبرداری از ندای وجدان و رأی شخص خود کاری عبث و بیهوده بود، و باآنکه ممکن بود وضع چنین کسی ترحم و شفقت برانگیزد استدالات وی هرگز نه بگوش جان بت پرستان میرسید و نه به فیلسوفان ایشان و نه بمعقدان باین ادیان زیرا که تردید و تأمل نمودن در رعایت روش مقرر عبادت نزد ایشان بهمان اندازه مایه حیرت بود که ناگهان نفرت بدل راه دادن از آداب و رسوم و سبک لباس و زبان وطن خویشان.

بت پرستان را کینه و نفرت بزودی جایگزین حیرت گردید چندان که دیندارترین مردم نیز در معرض تهمت پیداد گرانه و خطرناک الحاد قرار گرفتند و بدخواهی و تعصب باهم دمساز گشتند و مسیحیان را در انظار دیگران جماعتی ملحد جلوه گر ساختند که به گستاخی و جسارت بضد قواعد مذهبی امپراطوری روم بجنک برخاسته و سخت مستوجب ملامت عمال دیوان شده اند. باقتضای طبع تغییر پذیر مذهب بت پرستی در هر نقطه ای از کره زمین نوعی از آن پذیرفته شده بود، اما مسیحیان پیوند خود را از آنها همه گسسته بودند، و بر روی هم چندان معلوم نبود که چه خدائی و چه روش عبادتی را جایگزین خدایان و معابد قدیم خود کرده اند. مسیحیان در باب ذات باری تعالی اندیشه ای لطیف و عالی در ضمیر خود میپروردند که فکر خشن انبوه کثیر بت پرستان از ادراک آن عاجز بود. بت پرستان در حیرت

بودند که چگونه بوجود خدائی یکتا و روحانی معرفت توان یافتن که وی را نه به هیئتی جسمانی مجسم نموده‌اند و نه به علامتی که مشهود و مرئی باشد؛ خدائی که پرستش وی توأم باشکوه و جلال، و ریزش روغن و شراب، و جشنها و اعیاد نیست، و نه محراب و مذبحی دارد و نه بنام وی قربانی میکنند. حکماء یونان و روم که علو فکرشان بپایه‌ای رسیده بود که در کیفیت وجود و صفات ربانی خالقی بزرگ بتفکر می‌پرداختند بواسطهٔ خویشتن‌بینی یا بدلیلی که خود بدان وقوف داشتند این اخلاص فیلسوفانه را حق خود و مریدان خاص خویشتن میدانستند.^۱ حکماء یونان و روم عقاید تعصب‌آمیز مردم را بهیچوجه ملاک و معیار حقیقت نمیدانستند ولیکن معتقد بودند که سرچشمهٔ این تعصبات همه طبع بشر و فطرت اصلی و ازلی اوست، و چنان می‌پنداشتند که هردینی و هر روش عبادتی که در میان مردم رائج باشد و جرأت آورد که لزوم مساعدت حواس انسانی را در تحکیم مبانی ایمان انکار نماید، هر قدر که آن دین از او هام پرستی دورتر شود بهمان نسبت خویشتن را در مانع آمدن از خیالات و سرگردانیهای فکری پیروان تعصب پیشهٔ خود عاجزتر می‌یابد. اهل دانش و بصیرت به تفضل در الهاماتی که کاشف سر الهی و مشیئت او بود با کبر و بی‌دقتی نگریستند و این بی‌دقتی خود مؤید عقیدتی شد که بی‌تأمل بدل راه داده بودند، و بحکم آن عقیده شک نداشتند که اصل وحدت الهی را که ایشان خود ممکن بود محترم بشمرند، تازه دینان مسیحی بعلت طغیان شور و شوق نا معتبر نموده و با استدلالات واهی ضایع کرده‌اند. مؤلف رساله‌ای مشهور که بصورت سؤال و جواب نوشته شده است و آن را به لوسیان نسبت می‌دهند، می‌کوشد که مبحث اسرارآمیز تثلیث را بلحن استهزاء و تحقیر بنگارد و به این کار بی‌خبری خویشتن را از ضعف قوای فکری بشری و غامض بودن ماهیت صفات کمالیه الهی آشکار مینماید.

تمایل مشرکان براین بود که از دین مسیح هرآن اصلی را اختیار کنند که ظاهراً شباهتی حتی ناقص و بعید با اساطیر مردم پسند عرضه بدارد؛ و افسانهٔ

۱ - افلاطون میگوید که مشکلست نیل بمعرفت پروردگار حقیقی و خطرناکست افشاء این سربرزرگ.

با کوس و هر کول و اسکولا پیوس تا حدی نیروی تصور ایشان را پرورده و برای ظهور فرزند خدا بصورت انسان آماده کرده بود. پس چندان حیرت انگیز نمی نمود که مؤسس این دین را مریدان او نه فقط چون حکیمی دانا و پیامبری محترم بشمارند بلکه چون خدائی نیز بپرستند. اما مشرکان در عجب بودند که چگونه مسیحیان معابد خدایان قدیم را - خدایانی که در ایام خردسالی دنیا انواع فنون و هنر را ابداع کردند، و واضح قانون بودند و از میان بردارنده ستمگران و جانوران هول انگیزی که عرصه زمین انباشته از ایشان بود - ترك می کنند تا پیامبری گمنام را برگزینند و جزا و هیچ کس را نپرستند و عبادت نمایند، پیامبری که در عصری جدید از میان قومی دد صفت برخاسته و قربانی کین توزی هموطنان خود یا حقد و حسد حکومت روم گشته است. جماعت کثیر بت پرستان که بنعمات دنیوی شاکر و سپاسگزار بودند عطیه بی بهای حیات جاودانی را که عیسای ناصری بر همه مردم عرضه می داشت رد می نمودند. نرمی و پایداری حضرت عیسی در میان آن همه مصائب دردناک که او خود بجان خریده بود، و احسان و مکرمت او، و علو سادگی اعمال و صفات او بعقیده این مردان دنیا پرست، فقدان شهرت و دولت و کامروائی این جهان را جبران نمیتوانست کرد. بت پرستان فتح عظیم عیسای مسیح و غلبه وی را بر لشکر مرگ و ظلمت انکار می کردند، و ولادت اسرار آمیز و زندگی سراسر آوارگی و مرگ ننگین مبدع ربانی مسیحیت را بسوء تعبیر موهون مینمودند.

مسیحیان همه بسبب رجحان دادن عقیده خود به دین ملی شخصاً جرمی مرتکب شده بودند و این جرم بواسطه کثرت عدد مجرمان و اتحاد ایشان باهم بدرجات بدتر و سخت تر گشته بود. چنانکه همه میدانند و قبلاً نیز گفته شده است حکومت روم بهر نوع تجمعی در میان اتباع خود بانهایت حسد و بدگمانی مینگریست و در اعطاء امتیاز تشکیل جماعات و انجمنهای خصوصی برای مقاصد بکلی بی زیان یا مفید نیز مضایقه بسیار می نمود، و باید گفت که محافل مذهبی مسیحیانی که از مذاهب عامه مردم و مراسم عبادات ایشان بریده بودند در چشم عمال دیوان از

نوع بی‌زیان نمی‌نمود. این محافل اصولاً غیر قانونی و ممکن بود که نتایج خطرناک بیار آورد، و هرگز بخیال امپراطوران نمی‌گذشت که اگر بخاطر آرامش جامعه جلسات سری و بعضی اوقات شبانه را ممنوع کنند قوانین عدالت را نقض کرده‌اند و چون نافرمانی مسیحیان بعلل دینی بود پس رفتار و شاید نیات و مقاصد ایشان بدتر و مجرمانه‌تر مینمود. اگر جماعت مسیحیان بی‌هیچ تأملی تسلیم پادشاهان روم میشدند ممکن بود که امپراطوران نیز با ایشان از در آشتی درآیند، زیرا که امپراطوران اجراء اوامر ملوکانه را امری وابسته بشرف خود می‌پنداشتند و بعضی اوقات برآن میشدند که بمجازاتهای شدید این روح استقلال‌را، که گستاخانه به وجود قدرتی توانا تر از قدرت پادشاه معتقد بود رام و مطیع خود گردانند. بسط و دوام این توطئه مذهبی با گذشت هر روزی آن را در نظر امپراطور بیشتر مستوجب ملامت مینمود. چنانکه قبلاً نیز مشاهده شده است شور ایمان و فعالیت موفقیت‌آمیز مسیحیان سبب شده بود که پیروان دین جدید کم‌کم در سراسر متصرفات روم و تقریباً در همه بلاد امپراطوری منتشر شوند. چنین مینمود که کسانی که تازه بدین مسیح پیوسته بودند خانواده و وطن را ترك می‌کنند تا باجماعتی عجیب پیمان یگانگی ببندند، پیمانی ناگسستنی باطایفه‌ای که در همه‌جا دارای صفات و خواصی بود متفاوت با بقیت مردم. سیمای غمگین و ترش‌روئی و نفرت مسیحیان از امور عادی و از لذات زندگانی، و پیشگوئیهای ایشان در باب مصائب قریب‌الوقوع در دل بت‌پرستان بیم و هراسی برمی‌انگیخت که مبادا از فرقه جدید خطری پدید آید از نوعی نامعلوم و باین سبب دهشت انگیزتر. پلینی میگوید: « رفتار مسیحیان مبتنی بر هر اصل اخلاقی باشد، پایداری این طایفه در عناد و استبداد رأی ایشان را مستوجب مجازات مینماید ».

پیروان مسیح در ابتدا از ترس و اضطراب آداب مذهبی خود را با احتیاط انجام میدادند، ولیکن اندکی بعد باختیار خود در رعایت احتیاط مداومت نمودند. مسیحیان خویش را باین خیال فریفته بودند که با تقلید از مراسم رعب‌انگیز و

اسرارآمیز الوزیسی^۱ شاید آداب مقدس دین خود را بچشم مردم بت پرست پسندیده تر جلوه گر سازند. ولیکن چنانکه غالباً در جریان تدابیر حیلت آمیز اتفاق می افتد نتیجه خویشتن فریبی ناکامی بود و نومیدی، و استنتاج دیگران آن که مسیحیان کاری نمی کنند جز مخفی نمودن اعمالی که از افشاء آنها شرمگین می شوند. احتیاط غلط فرصتی مناسب بدست بدخواهان داد تا داستانهای دهشت انگیزی اختراع کنند که مسیحیان را بدترین و فاسدترین مردم روی زمین جلوه گر می کرد، و مردم بدگمان ساده لوح نیز باور میکردند که امت عیسای مسیح در حفره های تاریک زیرزمینی هر نوع عمل زشتی را که فکر منحرفی در خیال مجسم توانست نمود انجام میدهند و با فدا کردن همه فضائل معنوی جویای لطف و عنایت خداوند گاری نامعلوم و ناشناخته اند. چه بسیار مردمی که مراسم نفرت انگیز این جماعت را وصف یا بتظاهر بوجود آنها «اعتراف» میکردند. فی المثل میگفتند که «كودك نوزاده ای را که بدنش سراسر آلوده به آرد بود، در آئین دخول تازه ایمان آورده ای بجماعت مسیحیان، بمنزله علامتی سری و باطنی از دم تیغ اومی گذراندند و این نومیسیحی در نهان و ندانسته پیکر قربانی بی گناه ضلالت خود را بزخمهای مهلک بسیار مجروح میکرد و بمجرد آنکه عمل شنیع انجام می پذیرفت این گروه از دین برگشته خون كودك را می آشامیدند و بدن لرزنده او را حریصانه عضو عضو از هم جدا میکردند، و چون همه بجنایت خود واقف بودند باهم عهد می بستند که این راز را جاودانه مکتوم بدارند. راویان با همان اطمینانی که داستانهای عجیب را نقل میکردند میگفتند که بدن بال این مراسم خونخوارانه تفریحاتی متناسب با آنها ترتیب داده میشد و افراط در شراب خواری شهوات حیوانی را برمی انگیزت تا آنکه در وقت معین مسیحیان چراغها را ناگهان میکشند و شرم و حیا را بکلی از خود دور و طبع انسانی را فراموش می کردند و تن به راهنمائی حادثه می سپردند و تاریکی شب را بلوث جماع با محارم می آلودند و برادران با خواهران و پسران با مادران درمی آمیختند.»

۱ - الوزیس نام شهری در یونان قدیم در شمال غربی آتن. مراسم اسرار آمیزی هر بهاران در این شهر انجام می پذیرفت که نماینده مرگ و رستاخیز گیاهان بود.

اما خواندن رسالات دفاعیه قدیم از برای زدودن اندکترین گمان بدی از لوح ضمیر مخالف با انصاف بس بود. در این رسالات مسیحیان بجرأتی که از بیگناهی پدید می‌آید خویشتن را از بیم خطر فارغ می‌بینند و از دست زبان شایعه بر قاضی عادل شکایت می‌برند و اعتراف می‌کنند که اگر دلائلی ارائه گردد در اثبات جرائمی که به تهمت بدیشان نسبت می‌دهند پس سزاوار شدیدترین مجازاتها هم ایشانند. مسیحیان به دلائل شهود معترضند و در نقض حکم قصاص می‌کوشند، و می‌گویند و درست می‌گویند که اتهامات دشمنان بکلی دور از احتمال و فاقد هر نوع دلیلی و گواهیست و می‌پرسند که آیا هیچ کس به حقیقت باور تواند کرد که احکام پاک و مقدس انجیل که استفاده از لذات مشروع را نیز غالباً مانع می‌آید، گناهی چنین نفرت انگیز را به مردم تعلیم کند یا جماعتی کثیر بر آن شود که خود را در چشم اعضاء آن جماعت بی‌شرف و آبرو نماید یا مردم بسیاری از زن و مرد و پیرو جوان و دارای صفات و خصائص گوناگون نه از مرگ بهراسند و نه از بدنامی بترسند و بنقض همه اصولی رضا دهند که طبیعت و تعلیم و تربیت عمیقاً در لوح ضمیرایشان نقش کرده است. چنین بنظر میرسد که هیچ چیز نمی‌توانست از قدرت دلائل بی‌جواب مسیحیان بکاهد یا اثر آنها را ضایع نماید مگر روش نابخردانه مدافعان مسیحیت که به مدعای دین خیانت نمودند تا آتش نفرت قلبی خود را از دشمنان داخلی کلیسا فرو نشانند و نفس خود را راضی کنند. این مدافعان دین بعضی اوقات با کنایات خفیف و زمانی بجسارت تمام میگفتند که برگذاری مراسم قربانیهای خونخوارانه و جشنهای آمیخته با زناء و فحشاء که بدروغ باهل سنت عیسوی نسبت می‌دادند در واقع کار مار سیونیتها^۱ و کارپوکراسیانها^۲ و چند فرقه دیگر وابسته به نوستیکها^۳ بود که ممکن بود منحرف گردند و در طریق الحاد گام نهند با اینکه هنوز از نیروی محرك عواطف انسانی اثر پذیر بودند و احکام دین مسیح هنوز حاکم و ناظر بر اعمال ایشان بود. انشاقیون نیز که خود از جمع اهل سنت خارج گشته بودند در جواب تهمت، بهتانهایی از همان قبیل در

حق جماعت مذکور می گفتند و همه از هرجانب گواهی می دادند که روش رائج در میان عدد کثیری از آن طایفه که نام مسیحی برخورد نهاده اند شهوت رانی عنان گسیخته است. عمال غیر مسیحی دولت روم فرصت تأمل در تفاوت مذاهب را نداشتند و از عهده تشخیص حد فاصلی بر نمی آمدند که حواس انسان تقریباً از ادراك آن عاجز است اما دین اهل سنت را از فساد ارتداد مشخص میکند، و بسهولت ممکن بود چنین گمان کنند که خصوصیت دو گروه باهم گناه هردو را بر ملا کرده است. از جهت آرامش یا لا اقل حفظ نیکنامی مسیحیان اولین، مایه خوشوقتی در این بود که عمال دیوان بعضی اوقات بانرمخوئی و اعتدالی بیش از آنچه معمولاً با شور و تعصب مذهبی سازگار است با مسیحیان مدارا می نمودند، و پس از تحقیقات عادلانه قضائی گزارش دادند که فرقه ای که از دین پدران خود خارج گشته اند، بعقیده ما صادقانه به دین مسیح ایمان آورده اند و راه و رسمی که دارند پاکست و منزله هرچند که غلو ایشان در دلبستگی به آن مذهب سخیف شاید مستوجب توبیخ قانون باشد.

روش امپراطوران در قبال دین جدید

تاریخ که کار ضبط وقایع گذشته را برای آگاهی دورانهای آینده بر عهده گرفته است در خور این منصب شریف نیست اگر بخواهد که به تفضل در دفاع از مدعای ستمگران بکوشد یا اصول سیاست تعذیب و آزار مذهبی را درست و منطقی جلوه گر سازد. ولیکن اذعان باید نمود که روش امپراطورانی که از همه کمتر با مسیحیان اولین موافق بودند جنایت آمیزتر از رفتار پادشاهان عصر جدید نبود که قوت بازوی خشم و دهشت را بسبب عقاید مذهبی گروهی از اتباع خود بضد ایشان بکار برده اند. پادشاهانی مانند شارل پنجم و لوئی چهاردهم ممکن بود که بر اثر تفکر یا عواطف ذاتی استحقاق هرفردی را در پیروی از ندای وجدان دانسته، و دریافته باشند که در گمراهی نیز امکان پاکدلی و بی گناهی هست. ولیکن پادشاهان و عمال روم باستان با اصول اخلاقی که الهام بخش مسیحیان و ایشان

را مجوزی بود از برای عناد تزلزل ناپذیر و پایداری در دفاع از مدعای حقیقت ناآشنا بودند و در درون سینه خویشتن نیز انگیزشی نمی یافتند که موجب امتناع ایشان از اطاعت قانونی سنن مقدس کشور خود شود زیرا که چنین اطاعتی نه فقط قانونی بلکه طبیعی و ذاتی ایشان بود. همان چیزی که تخفیف دهنده جرم عمال دولت بود باید از شدت تعذیب مذهبی نیز کاسته باشد. چون اعمال دولتیان مبتنی بر سیاست اعتدال آمیز قانون گذاران بود و نه بر تعصب خشم آلوده متعصبان پس در اجراء قوانینی که بضد پیروان حقیر و گمنام حضرت مسیح وضع کردند غالباً سستی می نمودند زیرا که مسیحیان را پست و زبون می شمردند، و عواطف انسانی نیز لابد اجراء قوانین را بکرات متوقف می کرده است. از امعان نظر در خصائص و مقاصد باطنی دولتیان باید طبیعتاً چنین نتیجه بگیریم که - الف : روزگاری دراز گذشت تا فرقه جدید را موضوعی در خور توجه دولت جدید بشمار آوردند. - ب : دستگاه حکومت روم در محکوم نمودن هر کسی از اتباع خود که متهم به جنایتی چنین عجیب و بی نظیر بود با اکراه و احتیاط عمل کرد - ج : در جزا و قصاص اعتدال نمود و - د : پیروان مصیبت زده دین مسیح در فواصل بسیاری از امن و آسایش برخوردار بودند. با وجودی که نویسندگان دقیق و مفصل نویس نامسیحی نسبت به امور مسیحیان بی دقتی و بی التفاتی نموده اند ، شاید هنوز تأیید هریک از فرضیات احتمالی، بمدد مدارکی از وقایع مستند، از قدرت ما بیرون نباشد.

الف - بتدبیر خداوند حکیم دانا بر سیمای مسیحیت در دوران کودکی آن پرده ای از رموز و اسرار افکنده شد ، و تا آن هنگام که مذهب عیسای ناصری هنوز بکمال رشد نرسیده و شمار پیروان آن افزایش بسیار نیافته بود ، مسیحیان را نه فقط از کین توزی و بدخواهی بت پرستان بلکه از وقوف ایشان به وجود چنین فرقه ای مصون داشت . الغاء تدریجی آداب دین موسوی سیمای واقعی فرقه جدید را از انظار پنهان کرد و این سیمای مبدل پناهی برای مسیحیان بود و در آن ضرری نبود. اکثر مسیحیان نودین از نسل ابراهیم و بهمین سبب بعلامت عجیب

خفته از دیگران مشخص بودند، و در معبد اورشلیم بدرگاه باری تعالی دعای کردند تا آخرین باری که معبد ویران شد و اثری از آن برجای نماند، و شریعت موسوی و اقوال انبیاء بنی اسرائیل را وحی ربانی و معتبر می دانستند. مردم غیر یهودی نیز که بدین عیسوی گرویده و بواسطه تعلق روحانی با قوم برگزیده خدا قرین گشته بودند پپوشیدن جامه جهودان به صورت از ایشان باز شناخته نمی شدند. چون مشرکان باصول دین کمتر توجه میکردند تا به مراسم عبادت، فرقه جدید که امید خود را بجاه و عظمت آینده بدقت پوشیده میداشت یا فقط باشارتی خفیف از آن سخن میگفت، توانست در ذیل تسامحی پناه برد که امپراطوری روم در حق ملت قدیم و مشهور یهود روا میداشت. اما دیری نگذشت که یهودیان خود که تعصبی آتشین تر و ایمان بخدائی غیورتر داشتند به افتراق تدریجی برادران ناصری خود و گسستن ایشان از اصول دین موسوی پی بردند و باکمال خرسندی آماده بودند که به ریختن خون مرتدان آتش این بدعت خطرناک را خاموش کنند. ولیکن تقدیر خدائی هم اکنون قدرت کین تیزی را از ایشان باز گرفته بود، و بآنکه ممکن بود گاهگاهی عنان بگسلند و بی مجوزی فتنه ای برانگیزند، نه اجراء قوانین جزائی دیگر در ید قدرت ایشان بود و نه از برای ایشان آسان که بغض و کین پرشور و تعصب خود را در سینه باطمینانه عمال رومی داخل کنند. حکام متصرفات رومی خویشان را آماده شنیدن هر نوع اتهامی اعلان کردند که ممکن بود امن و آرامش عمومی را مختل کند، ولیکن بمجرد آنکه خبر می یافتند که معارضه برسر لفظ است نه معنی و مجادله فقط مربوط به تفسیر و تعبیر شرایع موسوی و پیشگوئیهای انبیاست، بحث جدی را در باب مجادلات غامض و مبهمی که در میان قومی بیگانه و اوهام پرست بمیان می آمد ناقض عز و جلال رم بشمار می آوردند. مسیحیان اولین قومی ساده دل بودند، و چون دیگران از ایشان بی خبر بودند یا خوار و زبونشان می دانستند، لذا از خطر برکنار ماندند و غالباً محکمه قاضی ناسیحی مطمئن ترین پناهگاهی از برای حفظ ایشان از قهر و غضب یهودیان برد. اگر مارا واقعاً بقبول احادیث مردم خوش باور روزگاران کهن تمایلی بود آن گاه داستان سفرهای

دورودراز و پیروزیهای حیرت‌انگیز دوازده حواری و چگونگی مرگ هریک از ایشان را به شرح می‌گفتیم. ولیکن تفحص دقیق‌تر درست‌تر مارا برآن می‌دارد که شک آوریم و باخود بیندیشیم که آیا هیچ یک از کسانی که شاهد معجزات عیسی مسیح بودند هرگز امکان آن را یافت که بیرون از حدود فلسطین ایمان خود را به وقوع آن معجزات اعتراف کند و بخون^۱ خود مهر تأیید بر صدق گواه خویش بنهد یا نه. با قیاس از عمر طبیعی انسان طبیعتاً باید چنین پنداشت که به احتمال قوی بیشتر حواریون پیش از اینکه نارضائی یهودیان جنگی سخت را باعث آمد رخت از این جهان بر بسته بودند. این جنگ خونین پایان نپذیرفت مگر پس از ویرانی اورشلیم. در دورانی دراز مدت که به مرگ عیسی مسیح آغاز شد و با قیام فراموش نشدنی یهودیان به آخر رسید اثری از تعصب مذهبی در میان رومیان نمی‌یابیم مگر در جور و ستمی که نرون در حق مسیحیان پایتخت روا داشت، و ظلم او نیز ناگهان و زود گذر بود. این حادثه سی و پنج سال بعد از مرگ حضرت مسیح فقط دو سال پیش از شورش یهودیان روی نمود که هر دو از وقایع بزرگ است. سجایای مورخ فیلسوف منشی که اطلاع از این واقعه عجیب را بیش از همه کس بدو می‌دینیم، خود بتنهایی کافست که شرح ایذاء و آزار مسیحیان را در خورتوجه کند.

در دهمین سال سلطنت نرون پایتخت امپراطوری به بلای حریق گرفتار آمد، حرقی سوزنده تر از آنچه در ایام گذشته اتفاق افتاده بود یا کسی بخاطر داشت. آثار هنر یونانی و دلاوری رومی، و یادگارهای فتوحات جنگ کارتاژ و گال، و معابد مقدس و کاخهای بسیار مجلل همه یکباره ویران گردید. شهر رم به چهارده ناحیه و محله تقسیم می‌شد و از اینها همه فقط چهار ناحیه سالم و کامل برجای ماند. سه ناحیه بتمامی با خاک یکسان گردید و هفت ناحیه دیگر در

۱ - در زمان کلمانس اسکندری و توتولیان افتخار شهادت منحصر به پطروس مقدس و پولس رسول و جیمز مقدس بود. در ایام بعد یونانیان حواریون دیگر را نیز مشمول این موهبت کردند. یونانیان بارعایت احتیاط‌کشورهای خارج از حدود امپراطوری روم را برای موعظه و تبلیغ و تحمل مصائب و آزارها برگزیدند.

شعله‌های خشمناك آتش گرفتار آمد و نماینده صحنه‌ای اندوهبار از ویرانی و پریشانی شد. اما دولت بیدار و هشیار بود و چنین می‌نماید که از هیچ اقدامی و احتیاطی که درد مصیبتی چنین هولناك را تخفیف بدهد غفلت نورزید. درهای باغهای سلطنتی را بروی مردم پریشان‌خاطراندوه‌گین گشودند، و عماراتی برپا کردند تا مردم بی‌خانمان موقتاً در آنها سکونت گزینند و غله و خواربار فراوان بقیمت مناسب در میانشان توزیع گردید. چنین می‌نماید که فرامینی که برای تعیین محل شوارع و بنای خانه‌های خصوصی صادر شد همه مبتنی بر بلندنظری و کرم طبع بود و چنانکه معمولاً در دوران رونق و کامروائی مردمی اتفاق می‌افتد، در چند سالی شهری نو در وجود آمد مرتب‌تر و زیباتر از شهر قدیم. ولیکن عقل و تدبیر و نوع دوستی ریائی هیچ یک نرون را از بدگمانی مردم برکنار نداشت. هرگونه جنایتی را به آن کس که زن خود و مادر خویشتن را کشته باشد نسبت می‌توان داد. پادشاهی را که در صحنه نمایشهای سیرکی تن به بدنامی در دهد و شرف مقام خویشتن را به لوث ننگ بیالاید نمی‌توان از کارهای بسیار نابخردانه عاجز شمرد. زبان شایعه امپراطور را به آتش به پایتخت خود در زدن متهم کرد، و چون شایعات هر قدر باورنکردنی‌تر باشد بمذاق مردمی برآشفته و غضبناك سازگارتر است راویان اخبار گزارش دادند و مردم نیز گفته ایشان را باعتقاد راسخ باور کردند که نرون از مصیبتی که خود آن را باعث آمده بوده است سرخوشست و عود می‌زند و باساز آن شرح ویرانی‌تروای^۱ قدیم را میخواند. خصومت مردم را به قدرت استبداد نیز مکتوم نمی‌توان داشت، و امپراطور برای آن که کین مردم را بجانبی دیگر برگرداند بر آن شد که خود در عوض جنایتکارانی خیالی جعل کند. پس چنان که تاسیت میگوید: «نرون باین نیت سخت‌ترین انواع شکنجه‌ها را بر طایفه‌ای روا داشت که بزبان خلق مسیحی خوانده میشدند و داغ بدنامی را به حق برایشان نهاده بودند. نام این طایفه و مبداء ایشان هم از حضرت مسیح بود که در ایام سلطنت تی‌بریوس به حکم پون‌تیوس پیلات^۲ والی یهودیه با تحمل شدائد بسیار جان سپرد و اندک

زمانی بلیه دهشت‌انگیز مذهب عیسوی متوقف گردید، ولیکن باردگر به شدتی بیشتر ظاهر و نه فقط در سراسر یهودیه منتشر گردید که نخستین مفراین فرقه مفسده‌جو بود بلکه به رم نیز راه یافت که پناهگاه همه خلائق است و هرچه را که ناپاک و مایه شر و فساد است می‌پذیرد و حفظ میکند. اعتراف کسانی که گرفتار آمدند باعث کشف جمع کثیری از یاران ایشان گردید، و همه را محکوم کردند نه چندان بعلت آتش در زدن به شهر رم که خود جرمی عظیم بود بلکه بواسطه نفرت ایشان^۱ از بنی نوع انسان. مسیحیان در عذاب و شکنجه جان می‌سپردند و عذاب ایشان به شرنک تحقیر و توهین تلخ ترمی گردید. بعضی را بامیخ بر صلیب می‌کشیدند و بعضی دیگر را در پوست حیوانات درنده میدوختند و پیش سگان خشمگین رها میکردند و گروهی را آغشته بمواد سوختنی بمنزله مشعل بکار میبردند تا شبان ظلمانی را از شعله آنها منور نمایند. این منظره تأثر انگیز در باغهای نرون مشاهده شد و توأم با مسابقه اسب‌دوانی و مشرف بحضور شخص امپراطور بود که در لباس ارابه سواران و بهیئت ایشان در میان عوام الناس ظاهر شد و با مردم آمیزش کرد. گناه مسیحیان بی‌هیچ شکی مستوجب مجازاتی عبرت‌آموز بود، اما چون خلائق دانستند که این مردم بدبخت مصیبت زده فدای رفاه و سعادت جامعه نشده بلکه قربانی حقد و حسد ستمگری جفا پیشه گشته‌اند نفرت ایشان مبدل به اندوه و ترحم گردید. «کسانی که به دقت و کنجکاوی در تغییر اوضاع و احوال آدمیزادگان مینگرند باید در این نکته تأمل کنند که جنات نرون و جایگاه سیرک او در واتیکان که بخون مسیحیان اولین آلوده گردید بسبب نصرت دین مسیح و نیز بواسطه سوء رفتاری که با آن شده است پیش از پیش مشهور گردیده. درایام بعد پاپهای عیسوی در همان نقطه معبدی برپا کردند که در جلال و عظمت بمراتب از کاپی‌تول قدیم افزون‌تر است؛ این پاپها که خود را جانشین ماهیگیری^۲ حقیر و وضع از ناحیه الجلیل میدانستند باستظهار وی مدعی فرمانروائی روحانی بر همه

۱ - معلوم نیست که مقصود تاسیت بیزاری مردم دیگر است از مسیحیان یا نفرت مسیحیان از جمیع خلائق. گویون معنی دوم را اختیار کرده که باسبک تاسیت سازگارتر است. ۲ - مقصود Saint Peter یا پطروس مقدس است

عالم بودند و بر تخت سلطنت قیصره نشستند و برای فاتحان ییگانه رم قانون وضع کردند و حیطة فرمانروائی روحانی خود را از ساحل بالتیک تا کرانه های اقیانوس آرام گسترش دادند.

ولیکن شرح تعذیب و آزاری را که نرون بر عیسویان روا داشت از اندیشه خود زدودن کاری درست نیست مگر آنکه اول بنکاتی توجه کنیم که شاید مشکلات را از میان بردارد (یعنی مشکلاتی که مسأله تعذیب مسیحیان را غامض و درهم پیچیده می کند) و وقایعی را که از آن پس بر مسیحیان گذشت اندکی روشنتر نماید.

۱ - شکالکترین منتقدان نیز ناچار است که صحت این واقعه عجیب و کمال امانت تاسیت را درنگارش قطعه مشهور وی با ادب و احترام بپذیرد. واقعه تعذیب مسیحیان را سوتونیوس^۱ دقیق فکر بسیارکوش تأیید کرده و مجازات نمودن نرون طایفه مسیحی را نیز ذکر کرده است یعنی طایفه ای که مذهب جدید سراپا خطا را پذیرفته بودند. صحت گفتار تاسیت را از موافقت آن با قدیمترین نسخ خطی ثابت میتوان کرد، و سبک خاص و تقلید ناپذیر او، و شهرت نام وی (که آثارش را از دخل و تصرف کسانی حفظ کرد که بخاطر دین راضی بجعل عبارات بودند) و مفاد داستان او، که مسیحیان اولین را به بدترین مفسد متهم می کند بی آنکه حتی به کنایتی و اشارتی بگویند که ایشان بیش از سایر ابناء خلق دارای نیروی معجزه نمائی یا حتی جادوگریند، همه مؤید گفتار اوست ۲ - محتملست که تاسیت چند سالی پیش از حریق شهر رم بدنیا آمده باشد با این همه وی جز به خواندن و شنیدن سخن دیگران نمی توانسته است از واقعه ای که در دوران کودکی او روی نموده بوده اطلاعی حاصل کرده باشد. تاسیت نوشته ای منتشر نکرد و باسکون و آرامش ایام را بسربرد تا روزی که نبوغ وی بکمال رشد رسید و عمرش از چهل برگذشت و آنگاه احترامی که برای خاطره آگری کولای^۲ پرهیزگار در دل میپرورد پدید آورنده قدیمترین مصنفات تاریخی وی شد، مصنفاتی که دورترین نسلهای

بعد را نیز هم لذت می‌بخشد و هم علم می‌آموزد. تاسیت پس از قدرت آزمائی در نگاشتن شرح حال آگری کولا و وصف آلمان، طرح کار مشکلتري را در اندیشه خود پرورد و آن نوشتن تاريخ رم بود در سی مجلد از سقوط نرون تا جلوس نروا. با شروع حکومت نروا دوران تازه‌ای آغاز شد که دوران عدل و رفاه و بهروزی بود و تاسیت ضبط وقایع آن را برای اشتغال ایام پیری خود در نظر گرفته بود، اما چون بدقت و از نزدیکتر در موضوع نگریست شاید بر این عقیده شد که باز گفتن شرح تبه کاریهای مستمگران گذشته شرافتمندانه تر است از مدح و ثنای فضائل پادشاه وقت، یا لااقل نفرت و کینه دیگران را کمتر برمی‌انگیزد، پس بهتر آن دانست که اعمال چهارتن از جانشینان اگوستوس را بصورت اخبار تاریخی نقل کند. جمع‌آوری و تنظیم و آرایش وقایع هشتاد سال و از آنها کتابی جاودان پرداختن کاری بود که نبوغ کسی چون تاسیت را در قسمت اعظم زندگی وی بخود مشغول داشت زیرا که هر جمله این کتاب مشحون از معانی عمیق دقیق و اوصاف زنده جاندار است. در آخرین سالهای سلطنت تراژان، هنگامی که آن پادشاه مظفر منصور به بسط قدرت رم تا بدان سوی حدود قدیم شهر مشغول بود، مورخ در کتاب دوم و چهارم «تاریخ» خود مظلالم تی بریوس را به شرح می‌گفت. پیش از آنکه تاسیت در تعقیب کار منظم خویش به وصف حریق پایتخت برسد و بتواند مظلالم نرون را در حق مسیحیان شوریده بخت شرح دهد، هادریان امپراطور باید بتخت سلطنت جلوس کرد؛ بوده باشد. پس از گذشت شصت سال وظیفه وقایع نگار آن بود که مطالب را از زبان کسانی روایت کند که در وقت ظهور مسیحیت زندگی میکرده‌اند ولیکن تاسیت که اندیشه فلسفی دارد طبعاً به بیان علل واقعه و شرح اصل و مبدأ آن و پیشرفت مسیحیان و صفات فرقه جدید میپردازد و آنچه مینویسد چندان مبتنی بر اطلاعات موجود و تعصبات رائج در عصر نرون نیست بلکه بیشتر براساس اطلاعات و اندیشه‌های تعصب‌آیز زمان هادریان است. ۳ - تاسیت غالباً برای رعایت کمال ایجاز و اختصار صلاح در آن دانسته است که بنیروی فکری و حس کنجکاوی خوانندگان توکل و از شرح و وصف وقایع و اندیشه‌های ضمنی خویشتن داری کند، پس ما خویشتن را

مجاز می‌دانیم که برای مظالم نرون در حق مسیحیان رم موجبات احتمالی تصور کنیم، زیرا که گمنامی و بی‌گناهی این طایفه باید ایشان را از خشم نرون و حتی از توجه وی مصون داشته باشد. یهودیان بواسطه کثرت عددشان در پایتخت و بعلت مظالمی که در کشور خود تحمل میکردند هدفی مناسب‌تر برای بدگمانی امپراطور و مردم بودند، و بعید نمی‌نمود که ملتی پایمال گشته که نفرت خود را از سلطه رومیان آشکار کرده بود برای ارضاء کینه تسکین‌ناپذیر خویشتن از بدترین وسائل مدد بجوید. ولیکن یهودیان در کاخ سلطنت و حتی در دل نرون ستمگر حامیان مقتدری داشتند، منجمله پوپای^۱ نکرووی یعنی رفیقه نرون که بعد زن او شد، و بازیگری از اولاد ابراهیم پیغمبر که مقرب درگاه بود، و اینها همه به‌جانب‌داری از قوم نفرت‌انگیز یهود نزد امپراطور شفاعت کرده بودند. ولیکن لازم بود در عوض ایشان قربانیان دیگری به نرون عرضه دارند، و سهولت ممکنست که به اشارتی به امپراطور گفته بوده باشند که پیروان حقیقی حضرت موسی از برافروختن حریق رم بکلی بی‌خبر بوده‌اند ولیکن از میان ایشان فرقه‌ای جدید و تباهکار برخاسته است بنام جلیلی^۲ و قادر بارتکاب زشت‌ترین جنایات. دو طایفه بنام جلیلی خوانده میشدند که مردم ایشان را باهم اشتباه میکردند، ولیکن میان این دو طایفه از جهت راه و رسم و اصولی که بدان پای‌بند بودند تفاوت از زمین تا آسمان بود. از این دو طایفه یکی دین عیسای ناصری را پذیرفته و دیگری گروه متعصبی بودند که پیرو علم یهودای گولونیتی^۳ شده بودند. معتقدان به عیسای ناصری دوستدار بنی‌نوع انسان بودند و مریدان یهودا دشمن ایشان، و تنها شباهت موجود در میان این دو طایفه عبارت بود از پایداری تزلزل‌ناپذیر در دفاع از مدعای خود که این دو فرقه را به شکنجه و مرگ نیز بی‌اعتنا کرده بود. پیروان یهودا که هموطنان

۱ - Poppaea ۲ - Galilaeans ۳ - Gaulonite
 پسران یهودا در زمان کلودیوس بصلیب آویخته شدند. نوّه او الی یازار، پس از فتح اورشلیم بانهد و شصت تن از پیروان از جان گذشته خود از قلعه مستحکمی دفاع کردند و چون دشمن بدرون قلعه راه یافت زن و فرزند را از دم تیغ گذراندند و مردان همه تا آخرین نفر سینه خود را بشمشیر پاره کردند و جان سپردند.

خود را مجبور به قیام کردند خود بزودی در زیر ویرانه‌های اورشلیم مدفون گشتند، اما یاران عیسی که ما ایشان را بنام مشهورتر «مسیحی» میشناسیم در سراسر امپراطوری روم منتشر شدند. پس چه طبیعی بود از برای تاسیت که در زمان هادریان گناه حریق و مصائب دیگر را به مسیحیان نسبت دهد در صورتی که نسبت دادن اینها همه به فرقه‌ای^۱ که خاطره نفرت‌انگیزش تقریباً از یادها محو شده بود بمراتب به حقیقت و به عدالت نزدیک‌تر بود! ع - هر عقیده‌ای که خوانندگان درباره حدس ما داشته باشند (زیرا که آنچه در این باب گفته‌ایم جز حدس نیست) این نکته بخوبی آشکار است که علل و اثرات تعذیب مسیحیان در زمان نرون همه در درون چهار دیوار شهر رم پدید آمد و از آن تجاوز نکرد، و در معتقدات مذهبی جلیلیان یا مسیحیان هرگز تفحص نمودند و آن فرقه را بسبب عقاید ایشان مجازات نکردند و چون تصور مصائب ایشان تا دیرزمانی در اندیشه مردم توأم با فکر ظلم و بیدادگری بود سلاطین بعد بواسطه روش معتدلتری که داشتند طبعاً خواستند که به فرقه جدید ترحم نمایند زیرا که این مردم بمظالم جائری ستمگر گرفتار آمده بودند که آتش خشمش معمولاً دامنگیر پرهیزگاران و بی گناهان می‌شد.

آنچه در خور توجه است اینست که شعله آتش جنگ معبد اورشلیم و کاپی‌تول رم را تقریباً در یک زمان در کام خود فروبرد، و این خود از عجائب روزگار است که خراجی که اخلاص مذهبی به معبد اورشلیم اختصاص داده بود باید روزی به دست قدرت فاتحی غارتگر برای از نوساختن و آراستن کاپی‌تول و تجدید جلال و عظمت آن خرج شود. امپراطوران خراجی «سرانه» بر قوم یهود تحمیل کرده بودند و مبلغی که برای هر شخصی مقرر گشته بود ناچیز بود، اما مصرفی که برای خراج تعیین شده بود و شدت عملی که در وصول آن بکار می‌رفت هردو را ظالمانه و غیر قابل تحمل می‌شمردند. چون صاحب‌منصبان دیوان مالیاتها اشخاص بسیاری را مشمول مدعای ناحق خود میکردند که نه از نژاد یهود بودند و نه با دین ایشان آشنا پس محال بود که مسیحیان که بارها بزیر سایه کنیسه پناه

برده بودند، اکنون بایداء و آزار عمال آزمند گرفتار نیایند. مسیحیان را آرزو این بود که از بیماری بت پرستی بپرهیزند و کمترین اثری از آن نپذیرند، پس بحکم وجدان خویشان را از پرداختن خراج آن هم به پادشاهی دیو صفت که خود را به فضائل ژوپیتراکاپی تولی آراسته می پنداشت ممنوع می دانستند و چون جمع کثیری از ایشان (که شمارشان پیوسته در گاهش بود) هنوز پیرو شرایع موسوی بودند، پس سعی ایشان در کتمان یهودی نژاد بودنشان بزودی آشکار شد و دلیل قاطع هم نژادی ایشان با قوم موسی همانا علامت ختنه بود، و عمال حکومت روم را فرصت آن نبود که در تفاوت عقائد مذهبی یهودیان موسوی و عیسوی تفحص کنند. می گویند در میان مسیحیانی که بمحکمۀ عدالت امپراطور، یا چنانکه محتملتر می نماید به محضر والی یهودیه فراخوانده شدند دوتن به اصالت ذاتی از دیگران ممتاز بودند و نسب هر دو بحقیقت شریفتر از بزرگترین پادشاهان بود زیرا که ایشان فرزندان زاده گان یهودای مقدس^۱، از حواریون حضرت مسیح، بودند که وی خود برادر عیسای مسیح بوده بود. این دوتن که بحکم طبیعت باید مدعیان تخت سلطنت داود نبی^۲ بوده باشند، ممکن بود که احترام مردم را جلب کنند و حسادت والی یهودیه را برانگیزند، ولیکن جامۀ ژنده و سادگی پاسخهای ایشان والی ارض موعود را بزودی مطمئن کرد که نوادگان یهودای مقدس نه میخواهند و نه می توانند که در امپراطوری روم آشوبی و فتنه ای برپا کنند. فرزندان زاده گان یهودای مقدس بصراحت به شهزادگی خویشان و به خویشاوندی نزدیک خود با حضرت مسیح اقرار آوردند، ولیکن منکر مطامح دنیوی بودند و گفتند که سلطنت عیسای مسیح که سخت مشتاق و آرزومند آنیم مطلقاً روحانی و ملکوتیست. وقتی که در باب شغل و ثروت از ایشان باز پرسیدند هر دو دستهای خود را نشان دادند که بر اثر کار روزانه پینه بسته بود و گفتند که «معاش ما همه از کشت مزرعه ای حاصل میشود نزدیک دهکده کوکابه^۳» که وسعتش قریب به

۱ - Saint Jude - ۲ - یهودیان حضرت داود را دومین پادشاه قوم بنی اسرائیل میدانند. سلطنت

پس از او به فرزندش حضرت سلیمان رسید. ۳ - Cocaba

بیست و چهار جریب انگلیسی و قیمتش نه هزار درهم یا سیصد پوند استرلینگ انگلیسی است. محکمه نوادگان یهودای مقدس را با ترحم و تحقیر مرخص کرد.

گمنامی خاندان داود ممکن بود که ایشان را از بدگمانی ستمگری جفا پیشه مصون بدارد ولیکن عظمت خانواده دومی سیان در آن زمان^۱ این پادشاه ترسنده خوی را چندان بیمناک می کرد که ترسش تسکین نمی پذیرفت مگر بریختن خون آن دسته از رومیانی که ایشان را محترم می شمرد یا از ایشان هراسناک و نفور بود. از فرزندان عم او فلاویوس سابی^۲ نوس^۳، آن که بزرگتر بود بزودی بجرم مقاصد خیانت آمیز محکوم گردید، و آن که کوچکتر و موسوم بفلاویوس کلمانس بود امان یسافت و سلامت وی به سبب فقدان شجاعت و توانائی او بود. امپراطور دیرزمانی خویشاوندی چنین بی آزار را به عنایت و حمایت خود مفتخر و ممتاز نمود و برادر زاده خود دومی^۴ تیلا را بزنی به وی داد و فرزندانی را که از این وصلت پدید آمدند بامید اینکه روزی جانشین وی بشوند بفرزندی اختیار و منصب کنسولی و افتخارات آن را به پدر ایشان مفوض کرد. ولیکن هنوز دوران یک ساله عمل دیوان به پایان نرسیده بود که فلاویوس کلمانس را به اندک بهانه ای محکوم کردند و کشتند. دومی تیلا بجزیره ای ویران و متروک در نزدیکی ساحل کام پانیا تبعید شد، و حکم مرگ یا مصادره اموال علیه مردم بسیاری صادر گردید که مشمول اتهامات فلاویوس بودند. جرمی که باین مردم نسبت داده میشد ویدان متهمشان نمودند جرم الحاد بود و روش یهودیگری. اقتران این دو معنی بسیار عجیب مینماید و هردو را بدرستی بهیچ کس نسبت نمیتوان داد مگر به مسیحیان زیرا که نه عمال دیوان و نه نویسندگان آن عصر هیچ یک کاملاً در احوال این طایفه دقت نکرده و جز اطلاع مبهمی از آن نداشته اند. به استظهار این تعبیر که بسیار محتمل می نمود، کلیسا با شوق وافر بدگمانی دومی سیان ستمگر را گواه جرم شرافتمندانه فلاویوس و دومی تیلا دانست و هردو را در زمره نخستین شهداء بشمار آورد، و مظالم دومی سیان را دومین دوران تعذیب مسیحیان خواندند

و بر آنها داغ ننگ نهادند. ولیکن دوران تعذیب (اگر رفتار دومی سیان سزاوار چنین صفتی باشد) دیر زمانی نپائید. چند ماهی بعد از مرگ کلمانس و تبعید دومی تیلا، برده آزاد شده‌ای بنام استفان که متعلق به دومی تیلا و از عنایت او برخوردار بوده ولیکن مذهب وی را بیقین نپذیرفته بود، امپراطور را در کاخ سلطنتش بقتل رسانید. پس از مرگ دومی سیان سنا وی را محکوم و قوانین مصوب او را لغو نمود و تبعید شدگان را بوطن فراخواند، و در دوران حکومت با معدلت نروا بیگناهان دوباره ثروت و مرتبت سابق را باز یافتند و بدترین گناهکاران نیز یا مشمول عفو شدند یا از مجازات برکنار ماندند.

ب - تقریباً ده سال بعد و در ایام سلطنت تراژان، امپراطور که دوست و خداوند گار پلینی کهنتر بود حکومت بیت‌نیا و پونتوس را بدوسپرد. دیری نگذشت که پلینی در کار خود متحیر ماند و ندانست که باید بحکم کدام یک از موازین عدالت و قانون اسور مربوط به منصب خود را انجام دهد زیرا که پلینی رؤوف و رادمرد بود و از کاری که باید انجام دهد سخت بیزار. پلینی هرگز در هیچ یک از محاکمات مسیحیان حضور نیافته بود، وچنین مینماید که وی فقط با اسم این طایفه آشنا بود و از کیفیت جرم و طریق محکوم نمودن و از شدت مجازاتی که درباره ایشان روا میداشتند بکلی بی‌خبر بود. پس از فرط حیرت و تشویش از وسیله‌ای مدد گرفت که معمولاً در هنگام پریشان خیالی بدان توسل می‌جست و آن تهیه شرحی بود خالی از غرض و از بعضی جهات بسود مسیحیان و عرضه داشتن آن به تراژان، و از پادشاه خردمند به تمناخواست که تفضل نماید و از حقیقت موضوع آگاهی کند و شک و بدگمانی وی را از میان بردارد. پلینی عمر خود را همه در کسب دانش و مشاغل دیوانی صرف کرده بود و از نوزده سالگی با کفایت بسیار در محاکم رم به دفاع از موکلان خود پرداخته و کرسی سنا را اشغال نموده و به القاب و افتخارات مقام کنسولی نائل آمده و روابط بسیار با هر صنفی از مردم چه در ایتالیا و چه در متصرفات روم برقرار کرده بود. لذا از بی‌خبری او از کار مسیحیان اطلاعات سودمندی بدست توان آورد منجمله این که وقتی پلینی حکومت

بیت‌نیا را قبول کرد بیقین هیچ قانونی یا فرمانی صادر شده از سنای روم علیه مسیحیان مجری و معمول نبوده است، و تراژان و پادشاهان پرهیزگار پیش از او که احکام و فرامین ایشان در مجموعه قوانین مدنی و جزائی راه یافته است، مقاصد خود را درباب این فرقه جدید رسماً و علناً اعلان نکرده بودند، و اقدامات قانونی که علیه مسیحیان بعمل آمده بود هیچ یک چندان مهم و معتبر نبود که در کار اجرای قوانین برای عمال رومی سابقه قضائی محسوب شود.

جواب تراژان، که مسیحیان اعصار بعد بارها و بکرات بدان متوسل شده‌اند، بخوبی آشکار میکند که وی جانب عدالت و مروت را نگاه میداشته است اما تا بدان حد که با فکر غلط او درباب سیاست دینی سازگار بوده است. برعکس مأموران تحقیق مذهبی^۱ که با شور و تعصب تسکین ناپذیر می‌خواهند اندک‌ترین ذرات ارتداد را بیابند و کثرت عدد قربانیان ایشان را سرمست شادی می‌کند، امپراطور بیشتر می‌خواست که بی‌گناهان را در پناه امن و امان حفظ کند و کمتر درصدد ممانعت از فرار گنهکاران بود. وی به‌مشکل در انداختن طرحی جامع و شامل معترف بود، اما دوقاعده سودمند بنانهاد که بار مسیحیان پریشان حال را بکرات سبک‌تر نمود و از ایشان حمایت و پشتیبانی کرد. باآنکه تراژان به‌عمال خود دستور میداد که هرکس را که به‌حکم قانون محکوم شده است مجازات نمایند معذک وی ایشان را از تفحص در احوال کسانی که در مظان اتهام قرار گرفته‌اند ممنوع می‌کند، و این دو دستور متناقض نماینده مروت و مردمی اوست. گذشته از این عمال دولت مجاز نبودند که براساس هر نوع خبری که بدست آید مسیحیان را محاکمه کنند. امپراطور شهادت تهمت آمیز مردمی را که نام و هویت خود را افشاء نمی‌کردند مردود و درنظر حکومت با معدلت خود بیش از آنچه بتصور درگنجد منفور می‌شمارد، و برای محکوم نمودن کسانی که گناه مسیحیت بایشان نسبت داده میشود شهادت قاطع متهمی منصف و راست گفتار را لازم میداند و نیز محتملست که مردمی که شغل نفرت‌انگیز جاسوسی را برعهده می‌گرفتند مجبور بودند که دلائل سوءظن خود را بیان و زمان و مکان تشکیل محافل سری را که

دشمن مسیحی ایشان غالباً در آنها حضور می‌یافته است بشرح و تفصیل ذکر کنند، و موارد بسیاری را افشاء نمایند که مسیحیان آنها را غیورانه و به هشیاری و مراقبت از چشم کفار پنهان می‌داشتند. اگر این جاسوسان در کار خود توفیق می‌یافتند و کسی را به محاکمه می‌کشیدند آنگاه در معرض کین و خصومت طایفه مسیحیان قرار می‌گرفتند که جمعی کثیر و فعال بودند، و بملامت آن گروه از ابناء مردم گرفتار می‌آمدند که آزاده بودند و از قید تعصب فارغ، و داغ ننگی بر خود می‌نهادند که در هر کشوری و هر زمانی با صفات جاسوسی ملازمست، و اگر بعکس دلائلشان نادرست بود بمجازات سخت و شاید به قتل محکوم می‌شدند. حکم اعدام برحسب قانونی که هادریان وضع و اعلان کرد شامل کسانی می‌شد که گناه مسیحی بودن را به دروغ به هموطنان خود نسبت می‌دادند. ممکن بود که شدت خصومت شخصی یا مذهبی گاهگاهی بر بیم خطر و بدنامی که از خصائص بسیار طبیعی است فائق آید، ولیکن گمان نتوان کرد که اتباع غیر مسیحی امپراطوری روم به آسانی یا بکرات به متهم نمودن مسیحیان هموطن خود تن در داده باشند زیرا که حصول نتیجه موفقیت‌آمیز بسیار بعید مینمود.

وسیله‌ای که برای گریز از این قوانین مدبرانه بکار میرفت خود دلیل کافیت بر تأثیر قوانین مذکور در باطل نمودن تدابیر سوء بدخواهان و متعصبان. شرم و ترس که نیرومندان برضیم افراد مردم حاکمست و مانع بروز مقاصد و نیات ایشان میگردد بیشتر اثر خود را در مجامع عظیم پریهاهو از دست میدهد. مسیحی متدین برحسب آن که آرزومند نیل به شرف شهادت یا فرار از آن بود، بای‌قراری یا ترس و دهشت بسیار در انتظار بازگشت موعد مقرر مسابقات و اعیاد عمومی بسر می‌برد. در این مواقع ساکنان بلاد بزرگ امپراطوری در محل سیرک یا تأثر جمع می‌آمدند و اوضاع و احوال، چه از حیث مکان و چه از حیث مراسمی که باید انجام پذیرد، همه باعث می‌آمد که احساسات مذهبی شعله‌ور و عواطف مروت و مردمی خاموش گردد. تماشاگران بی‌شماری که تاجهای گل بر سر داشتند و خویشتن را به ادویه معطر خوش بو و بخون قربانیان مطهر کرده بودند،

ومعابد و مجسمه‌های خدایان گرداگرد ایشان را فرا گرفته بود تن به دریافت لذاتی درمی‌دادند که در نظرشان از لوازم عبادت بشمار می‌آمد، و در ضمن بیاد می‌آوردند که تنها عیسویانند که از خدایان سایر ابناء بشر متنفر و چنانند که گوئی به دوری گزیدن و اندوهناک بودن از این اعیاد رسمی می‌خواهند که به مردم اهانت نمایند و به خوشی ایشان ناخوش و سوگوار باشند. اگر امپراطوری روم مقارن همان ایام بیلانی گرفتار آمده بود از قبیل طاعون و قحط و شکست در جنگ، و اگر رود تiber طغیان کرده و رود نیل کم آب شده، و اگر زمین لرزیده یا در نظم و اعتدال فصول تغییری روی نموده بود، بت پرستان خرافاتی را یقین حاصل می‌شد که بی‌دینی و دیگر جرائم مسیحیان، که بواسطه نرمی و مدارای دولت بجزای اعمال خود نمی‌رسیدند، عاقبت غضب خدائی را برانگیخته و او را برآن داشته است تا داد خود را بستاند. نه در میان انبوه مردم خشمگین و لجام گسیخته رعایت قواعد و مقررات قانون ممکن بود و نه در میدان آغشته بخون جانوران سبع و گلادیاتورها شنیدن ندای رحم و شفقت امکان پذیر. ناگهان همه مخالف از جمهور خلق برمی‌خاست و مسیحیان را بدشمنی با مردم و خدایان متهم و به سخت‌ترین شکنجه‌ها محکوم می‌کردند، و حتی جرأت آوردند و چند تنی از ممتازترین گروندگان به دین جدید را با ذکر نام تهدید نمودند و بقر و شدتی که مقاومت در برابر آن ممکن نبود خواستند که این گروه را فوراً توقیف کنند و در پیش شیران بیفکنند. حکام متصرفات و عمال دیوان که براین مراسم ریاست و نظارت می‌نمودند برای ارضاء تمنیات مردم و فرونشاندن خشم ایشان معمولاً بی‌میل نبودند که چند شخص بدمنفور را فدا کنند. ولیکن عقل و خرد امپراطوران کلیسا را از خطر غوغای پر آشوب و اتهامات نادرست مصون نگاه داشت زیرا که امپراطوران اتهامات نادرست را، چنانکه شاید، مذموم و از نظر دولت متین و با معدلت خود مکروه و منفور می‌شمردند. فرامین هادریان و آنتونیوس پیوس یقین و بصراحت تام مبین این نکته است که رأی عامه را هرگز نباید بمنزله شهادت قانونی برای متهم نمودن یا محکوم کردن کسانی مجاز شمرد که دین مسیح را با شور و شوق پذیرفته‌اند.

ج - قصاص نتیجه لازم محکومیت نبود، و مسیحیانی که بواسطه اعتراف اختیاری یا دلائلی که شهود ارائه میدادند جرمشان ثابت می شد هنوز اختیار انتخاب میان مرگ و زندگی را در دست داشتند. آنچه خشم عامل دیوان را برمی انگیزت مقاومت مجرم بود نه گناه گذشته وی. مأمور دولت معتقد بود که او خودطریقی آسان از برای حصول عفو به مجرم ارائه میدهد، زیرا اگر گنهکاری رضا میداد که دانه ای چند از ادویه معطر بر روی محرابگاه معبد بت پرستان بیفشاند وی را سلامت از محکمه مرخص میکردند و تحسین و آفرین میگفتند. وظیفه قاضی مشفق مهربان آن بود که بکوشد و مؤمنان پرشور گم گشته راه را به راه راست باز آورد نه آنکه ایشان را مجازات نماید. با تغییر لحن کلام بر حسب سن، و مرد یا زن بودن متهم یا وضع و حال او، قاضی غالباً بلطف و عنایت در برابر چشم وی به تجسم کیفیاتی می پرداخت که ممکن بود زندگی را خوش تر، یا مرگ را سخت تر بنماید، و از او تقاضا می کرد بل به التماس می خواست که در حق خود و خانواده و دوستان خویشان رحم نماید. اگر تهدید و اصرار مؤثر نمی افتاد آنگاه قاضی آهنگ تعذیب و آزار وی می نمود و از تازیانه و دیگر آلات شکنجه مدد میگرفت تا نقص استدلال را جبران کند، و فنون سفاکی همه را بکار می برد تا بر عناد تزلزل ناپذیر، یا چنانکه در نظر بت پرستان مینمود، عناد جنایت آمیز مسیحیان فائق آید. کسانی که در ایام باستانی در دفاع از مسیحیان رسالاتی نوشته اند آزارندگان این طایفه را بعزت رفتار خلاف قاعده ایشان به حق سخت مذمت کرده اند زیرا که این ستمکاران بخلاف همه اصول محاکمات قضائی شکنجه را جائز می شمردند برای آن که متهم را مجبور به انکار جرمی کنند که مورد رسیدگی بود، و از او اعتراف به جرم نمی خواستند. در ایام بعد راهبان گوشه نشین، در کنج آرام انزوا خویشان را با تصور انواع گوناگون مرگها و مصائبی سرگرم می کردند که شهداء اولین بدانها گرفتار آمده بودند و هم این راهبانند که غالباً در فکر خود شکنجه هائی ابداع کرده اند بمراتب شدیدتر و استادانه تر از پیش، و مخصوصاً دوست می داشته اند که چنین تصور کنند که عمال متعصب رومی بی توجه به فضائل اخلاقی و عفاف عمومی می کوشیده اند تا هر کس

را که رام و مطیع نتوانند کرد گمراه نمایند، و بفرمان ایشان کسانی را که گمراه نمی‌توانستند کرد بظالمانه‌ترین شکنجه‌ها تهدید می‌نمودند. چنین حکایت کرده‌اند که زنان مؤمنه را، که در مرگ بچشم حقارت می‌نگریستند، بعضی اوقات به عذابی شدیدتر از مرگ محکوم می‌کردند و از ایشان می‌خواستند که بگویند که دین خود را ارزنده‌تر می‌شمارند یا عفاف و پاکدامنی خویشتن را، و ایشان را در آغوش جوانان هوس‌ران رها می‌کردند، و جوانان را به تحذیر و ترغیب برآن می‌داشتند که سخت بکوشند و از شرف و احترام و نوس در مقابل باکره نامقدسی حمایت نمایند که از سوزاندن ادویه معطر در محرابگاه وی امتناع می‌ورزید. ولیکن خشونت این جوانان بی‌اثر می‌ماند و نیروی معجزآسایی غالباً در وقتی که باید پادرمیان می‌نهاد و عروسان پاک دامن مسیحا را از ننگ شکست غیرارادی نیز مصون می‌داشت اما نباید از ذکر این نکته غافل ماند که یادداشتهای مستند و قدیمتر کلیسائیان به ندرت آلوده به لوث این گونه مجعولات^۱ زشت مبالغه‌آمیز است.

در وصف شهادت مسیحیان اولین ابداء بحقیقت و احتمال توجهی نشده است و سبب این بی‌توجهی اشتباهیست بسیار طبیعی. نویسندگان وقایع کلیسائی در قرن چهارم و پنجم میلادی به‌عمل دولت روم همان تعصب سخت و تزلزل‌ناپذیری را نسبت می‌دهند که سینه ایشان خود انباشته از آن بود، تعصبی بی‌رحمانه علیه مرتدان و بت‌پرستان آن ایام. هیچ بعید نمی‌نماید که فکر بعضی از این مردم که در امپراطوری به مناصب مهم برافراشته شده بودند تعصبات عوام‌الناس را پذیرفته بوده‌است، و بعضی دیگر که دارای خوی ستمگری بوده‌اند گاهگاهی بر اثر حرص یا کینه شخصی^۲ برانگیخته می‌شده‌اند. ولیکن از مراجعه باعترافات تشکرآمیز مسیحیان اولین یقین می‌دانیم که اکثر عمال دولت که از جانب امپراطور یا سنا

۱ - جروم Jerome در داستان پواس عزلت نشین (Paul the Hermit) واقعه‌ای عجیب را نقل میکند در باب جوانی که عریان بر بستری از گل بزنجیر بستندش، و آنگاه فاحشه‌ای زیبا و بسیار شهوت بر او حمله برد. جوان زبان خود را به دندان برید و به این طریق طغیان آتش شهوت را فرو نشاند.

۲ - Claudius Herminianus کلودیوس هرمی‌نیاتوس حاکم کاپادوکیه بواسطه ایمان آوردن زن خود، با مسیحیان دیگر سخت بدرفتاری کرد.

در متصرفات روم حکومت میکردند و حیات و معات مردم تنها بدست ایشان سپرده بود، با مسیحیان روشی درپیش گرفتند خاص مردان بافرهنگ صاحب کمال که در مکتب آزاده فکری درس آموخته‌اند و مقررات عدالت را محترم می‌شمارند و به احکام فلسفی آشنائی تمام دارند. این حکام غالباً از کار نفرت‌انگیز تعذیب و آزار مسیحیان امتناع می‌ورزیدند، و اتهامات این طایفه را مطرح نمی‌کردند، یا به‌متهم مسیحی راهی مشروع مینمودند تا از آن طریق از شدائد قانون جان بدربرد. هروقت که به این حکام اختیاراتی داده میشد که در موقع لازم بتشخیص خود از آنها استفاده کنند حکام مذکور این اختیارات را بیشتر برای تخفیف آلام و بسود طایفه ستم کشیده مسیحی بکار می‌بردند و کمتر برای تعذیب و آزار ایشان، و بهیچ روی همه مسیحیانی را که در محکمه عدالت بخروج از دین متهم شده بودند محکوم نمی‌نمودند و هرگز همه کسانی را که به‌پایداری عناد آمیز در مذهب جدید محکوم گشته بودند به کشتن قصاص نمی‌کردند؛ و غالباً به مجازاتهای آسانتری از قبیل حبس و تبعید و بردگی در معادن اکتفا می‌نمودند. به این طریق برای محکومان شوریده‌بختی که بعدالت ایشان گرفتار آمده بودند دلیلی و امیدی بود که اگر خجسته واقعه‌ای روی نماید از قبیل جلوس امپراطوری به تخت سلطنت، یا زفاف وی یا پیروزی او در جنگ، آنگاه عفو عمومی بسرعت تمامتر همه را بوضع سابقشان بازگرداند. چنین می‌نماید که عمال دولت روم کسانی را برای اعدام فوری و نیل بشهادت حوالت میکردند که از میان دو گروه متضاد انتخاب می‌شدند. این محکومان به فنا یا از صنف اسقف و پرزبی تیر بودند که از جهت نفوذ و مقام از همه مسیحیان دیگر برتر بودند و کشتنشان هولی و دهشتی عظیم در همه طایفه برمی‌انگیخت، یا از حقیرترین و خوارترین مسیحیان خاصه از طبقه بردگان که سروجانشان را در نزد قدما مقداری نبود و برمصائب ایشان یش از آنچه شاید بدیده بی‌اعتنائی مینگریستند. اوریجن دانشمند که هم به تجربه و هم بر اثر مطالعه باتاریخ مسیحیان آشنائی کامل داشت بصراحت تمام میگوید که شمار شهیدان بسیار کم بوده است. اعتبار نوشته‌های اوریجن خود کافیهست که لشکر سهمگین

شهداء را معدوم نماید، شهدائی که بقایای ایشان^۱ را غالباً از پناهگاههای زیرزمینی مسیحیان رم بیرون آورده و کلیساهای بسیاری را بآنها انباشته‌اند، و اعمال حیرت انگیز ایشان موضوع کتب بسیاریست پر از سرگذشتهای عجیب دینی^۲. آنچه اوريجن میگوید کلی است ولیکن گفته‌های وی را دوست او دیونیسیوس^۳ با ذکر موارد خاص تشریح و تأیید میکند. در شهر عظیم اسکندریه در زمان دیسیوس امپراطور که مسیحیان را بشدت آزار میکرد، بنابه تخمین دیونیسیوس فقط ده مرد و هفت زن بسبب آنکه خود را مسیحی می‌نامیدند بمصائبی گرفتار آمدند.

شهادت سیپ ریان

مقارن همین ایام شکنجه و آزار، سیپ ریان جاه طلب پرشور سخنور نه فقط بر کلیسای کارتاژ فرمانروائی می‌کرد بلکه جماعت مسیحیان افریقا نیز همه تابع فرمان او بودند. سیپ ریان دارای همه خصائصی بود که احترام مؤمنین را جلب میکرد و بدگمانی و نفرت عمال بت پرست دولت را برمی‌انگیخت. چنین می‌نمود که صفات شخصی و منزلت دینی این اسقف مقدس وی را چون هدفی شاخص و ممتاز

۱ - اگر بیاد آوریم که عوام الناس رم همه مسیحی نبودند ، و مسیحیان نیز همه از اولیاء خدا و قدسین نبودند آن‌گاه می‌توانیم به درستی قضاوت کنیم که استخوانهای مردگان و ظروف انباشته به خاکستر اموات که از گورستانها بدست می‌آمد تا چه حد در خور احترامات مذهبی است . پس از ده قرن که این بقایا آشکارا و آزادانه مورد داد و ستد بوده اکنون در دل پیروان دانشمندتر مذهب کاتولیکی سوه ظنی راه یافته است و برای اثبات زهد و طهارت قدسین سه دلیل می‌خواهند یکی حروف B.M. و دیگری لوله‌ای پر از مایع سرخ رنگ که خون مسیحش پنداشته‌اند و سومین دلیل تصویر درخت نخل است . دو علامت اول فاقد ارزش است و درباب نقش درخت نخل منتقدان گفته‌اند که :

الف - نقشی را که درخت نخل می‌نامند محتملاً سرو است و چیزی نیست مگر علامت وقف یانوعی ویرگول بانقش ونگار که در کتیبه‌های عمارات مهم بکار می‌رفته است .

ب - درخت نخل در میان بت پرستان علامت پیروزی بوده است .

ج - در میان مسیحیان درخت نخل نه فقط نشان جان دادن در راه دین بلکه علامت رستخیز مسرت انگیز است .

۲ - به عنوان مثال باید داستانی را ذکر کرد که بموجب آن ده هزار سرباز مسیحی در یک روز برفراز کوه آرارات مصلوب شدند ، و این واقعه یا در زمان تراژان اتفاق افتاد یا در عهد هادریان.

در معرض تیرحسد و خطر قرار داده باشد. ولیکن وقایع زندگی سیپ ریان خود چندانکه باید ثابت میکند که اندیشه ما در باب خطرناك بودن وضع اسقفان مسیحی غلو بسیار نموده است. ریان خطرانی که اسقفی مسیحی را تهدید می نمود کمتر و بعیدتر از خطرانی بود که مردم جاه طلب برای کسب افتخارات دنیوی پیوسته با آنها رویاروی می شوند. در مدت ده سال چهار امپراطور رومی با اعضای خانواده خود و مقربان و هواخواهان خویشان بشمشیر دشمن هلاك گشتند، و اسقف کارتاژ در اثناء این مدت به مدد سطوت و فصاحت مجامع مشورتی مسیحیان افریقا را راهبری نمود. سیپ ریان در سومین سال فرمانروائی خود از فرامین شدید لحن دیسیوس امپراطور و بیداری و هشیاری عمال دولت و آشوب و غوغای انبوه خلق که به بانگ بلند طالب قتل وی بودند و میخواستند که رهبر مسیحیان در کام شیران افکنده شود، چند ماهی بیمناك بود و بحق بیمناك بود. عقل و تدبیر لزوم کناره گیری موقت را متذکر شد و سیپ ریان به ندای عقل گوش داد، و پنهان از نظر خلق بتنهائی در گوشه ای عزلت گزید و توانست هم از آن جا رابطه خود را پیوسته با روحانیون و مردم کارتاژ بوسیله مکاتبه حفظ کند. سیپ ریان خویشان را پنهان کرد تا وقتی که طوفان خطر فرونشست و باین طریق جان بسلامت بدر برد و نه سلطه خود را از دست داد و نه نام نیک خویشان را. اما احتیاط بیش از حد اسقف کارتاژ از ملامت مسیحیان سخت گیرتر و دشمنان شخصی او مصون نماند. گروه اول بر کار او تأسف میخوردند، و دشمنان او را اهانت مینمودند زیرا که رفتار او را خائفانه و جنایت آمیز و ترك مقدس ترین وظائف می شمردند. و اما دلائلی که در توجیه رویه و دفاع او بکار می بردند یکی لزوم حفظ جان بود برای روزی که کلیسا در مضیقه باشد و بوجود وی محتاج، و دیگری نمونه ای بود که چند اسقف مقدس بدست داده بودند، و از همه مهمتر الهامات پندآموز خداوند که بتابگفته سیپ ریان غالباً در عالم رؤیا و هنگام جذبه های روحانی به وی میرسید. ولیکن بهترین دفاع سیپ ریان همانا گشاده روئی و عزم راسخ وی بود در تحمل شدائد مرگ بخاطر دین، ده هشت سال بعد از این واقعه روی نمود. در نوشتن شرح شهادت اسقف کارتاژ

بی‌غرضی و انصافی بکار رفته است بیش از حد معمول، و درج خلاصه کوتاهی از مهمترین کیفیات آن اطلاعاتی روشن و صریح بدست خواهد داد از کیفیت باطنی وظاوری آزارهایی که رومیان در حق مسیحیان روا میداشتند.

در همان ایامی که والریان بار سوم کنسول شد و گالینوس بار چهارم، پاترنوس^۱ که پروکنسول افریقا بود سیپریان را احضار کرد تا در تالار خاص که جلسات مشورتی در آن تشکیل می‌یافت به پیش وی درآید و آنگاه به اسقف کارتاژ خبر داد که هم در آن وقت دستخطی از امپراطور رسیده است که مردمی که از مذهب روم خارج شده‌اند باید فوراً بجای آوردن آداب و مراسم دینی آبا و اجدادی را از سرگیرند. سیپریان بی‌تأمل جواب داد که من مسیحیم و اسقف، و خدای راستین یکتارا می‌پرستم و هر روز به دعا از او سلامت و سعادت دو امپراطور را می‌خواهم که پادشاهان قانونی منند؛ و با اعتمادی آمیخته به فروتنی از حق مشروع خود استفاده کرد و از پاسخ دادن به سؤالات رنج آور و در حقیقت غیر قانونی پروکنسول امتناع نمود. قصاص نافرمانی حکم تبعید بود که علیه سیپریان اعلان شد و او را بی‌هیچ تأخیری به کوروییس^۲ بردند شهری در ناحیه زوگیتانا^۳ و در کنار دریا که درش بر روی هرکشتی باز بود و در سرزمینی خرم و حاصلخیز در چهل میلی کارتاژ قرار داشت. اسقف تبعید گشته در این شهر از اسباب آسایش و از لذت وقوف به منزلت معنوی خود برخوردار بود. نام نیک او در سراسر افریقا و ایتالیا شهره شد و شرح سلوك وی را برای تلطیف و تهذیب روح مسیحیان منتشر کردند، و نامه‌ها و تبریکنامه‌های مؤمنین و بزیارت آمدن ایشان غالباً سکون عزلت وی را برهم میزد. با ورود پروکنسولی تازه در متصرفه افریقائی روم زمانی چنین بنظر می‌رسید که بخت با سیپریان مساعدتر شده است زیرا که وی از تبعید فراخوانده شد با آنکه هنوز مجاز نبود که به کارتاژ بازگردد، و محل اقامت او را در باغش تعیین کردند و این باغ در مجاورت پایتخت^۴ قرار داشت.

۱ - Paternus ۲ - Curubis ۳ - Zeugitana ۴ - سیپریان پس از مسیحی شدن باغات خود را فروخته و وجه آن را بمصرف نیازمندان رسانیده بود. لطف خدا (یا به احتمال قوی سخاوت دوستی مسیحی) این باغها را بدو بازگردانید.

درست یک سال بعد از توقیف سیپ ریان عاقبت از جانب امپراطور به گالیریوس ماگزیموس پروکنسول افریقا فرمان رسید که هر کس که دین مسیح را بمردم می آموزد باید بقتل برسد. چون اسقف کارتاژ بخوبی آگاه بود که وی را برگزیده اند تا با نخستین گروه مسیحیان قربانی کنند، پس او بوسوسه نفس گوش فراداد و درنهان بجائی گریخت تا از خطر و افتخار شهادت جان بدربرد، ولیکن بزودی پایداری و استقامتی را که از خصائص طبعی وی بود باز یافت و به منزلگاه خود بازگشت و صابرا نه در انتظار عمل مرگ بسربرد. روزی دو صاحب منصب عالی رتبه که مأمور قتل وی بودند سیپ ریان را در ارابه ای در میان خود قرار دادند و چون پروکنسول را در آن هنگام فرصتی نبود، پس سیپ ریان را باخود بردند به زندان بل بخانه ای در کارتاژ که متعلق به یکی از ایشان بود، و برای پذیرائی اسقف به خوش ذوقی سفره ای رنگین بگسترده و دوستان مسیحی او را اجازه دادند که از صحبتش متمتع شوند که این آخرین ملاقات بود. در این هنگام کوچه ها پر بود از انبوه کثیر مؤمنین همه نگران و ترسناک از بلائی که به پدر روحانی ایشان نزدیک میشد. بامداد روز بعد سیپ ریان در محکمه پروکنسول روم حاضر شد. پس از آنکه از نام و مقام وی پرسیدند پروکنسول حکمی صادر کرد که اسقف کارتاژ باید جان فدا کند، و باصرار از او خواست که در نتایج نافرمانی خود بیندیشد. سیپ ریان با عزم راسخ قاطع از شنیدن پند وی امتناع ورزید و پروکنسول پس از مصلحت اندیشی با هیئت مشاوران حکم قتل سیپ ریان را صادر کرد. نص حکم چنین بود:

«تاسیوس^۱ سیپ ریانوس را باید فوراً سر از تن جدا کنند زیرا که وی دشمن خدایان رم و سردهسته جماعتی جنایت کار است، و اوست که این جماعت را گمراه کرده و بمقاومت بی ادبانه در برابر فرامین دو امپراطور مقدس، والریان و گالینوس، برانگیخته است». با آنکه سیپ ریان محکوم به جنایتی عظیم بود در کشتنش ملایمت نمودند و کوشیدند که درد را هر چه کمتر احساس کند، و بکاربردن شکنجه را برای کشف دستیاران اسقف کارتاژ یا مجبور کردنش را به انکار عقاید دینی روا ندانستند.

بمحض اینکه حکم قتل اعلان شد از انبوه جماعت که در برابر دروازه‌های قصر به انتظار ایستاده بودند و حکم را شنیدند غوغائی برخاست که « مانیز کشته میشویم . » غلیان شور و محبت وافر مردم سیپ ریان را بکار نیامد اما برای جماعت نیز خطرناک نبود . آنگاه محکوم را در میان گروهی از تربیونها و سنتوریانها که مراقب وی بودند به جایگاه اعدام بردند که در دشت وسیع همواری در جوار شهر قرار داشت و هم‌اکنون پر شده بود از جمع کثیر تماشاگران . سیپ ریان مقاومتی نمود و امانتی نشید و رؤسا و شماسان وفادار کلیسا اجازه یافتند که همراه اسقف مقدس خود بدشت اعدام بروند و در بیرون کردن جامه زیرین از تن وی او را یاری کنند و پارچه‌ای بر روی زمین بگسترند تا خون گرانبهای سیپ ریان بر آن ریخته شود ، و فرمان او بیست و پنج سکه طلا بجلاد انعام کنند . آنگاه اسقف مقدس چهره خود را بدست خویشتن پوشانید و سرش بیک ضربت تیغ جلاد از بدن جدا شد . جسد او چند ساعتی در معرض تماشای مردم بت پرست فصول قرار گرفت ، اما شبانه آن را از زمین برداشتند و به گورستان مسیحیان منتقل کردند در آن حال که جمع کثیری با تشریفات و مراسم خاص در میان نور باران باشکوه مشعلها آن را مشایعت می کردند . مراسم تشییع عمومی آشکارا انجام پذیرفت و عمال دولت ممانعتی نکردند ؛ و کسانی از میان مؤمنین که بر جنازه او نماز گزارده و بیاد وی دعا خوانده و مراسم دیگری انجام داده بودند همه از خطر استنطاق و مجازات برکنار ماندند . نکته مهم و قابل توجه اینست که از جمع کثیر اسقفان افریقا سیپ ریان اول کسی بود که سزاوار تاج شهادت و نیل بمقام قدیسی بشمار آمد .

مردن و به مقام شهادت نائل آمدن یا مرتد شدن و زنده ماندن دوراه بود بر سیپ ریان گشوده ، ولیکن عزت و افتخار و ننگ و بدنامی وی نیز بسته باین بود که از آن دو کدامین را برگزیند . حتی اگر چنین می‌پنداشتیم که ایمان آوردن به دین عیسای مسیح وسیله‌ای بیش برای ارضاء آرز یا جاه طلبی اسقف کارتاژ نبوده است ، باز هم براو واجب می‌آمد پایداری در روش خاصی که اتخاذ کرده بود ، و حتی اگر جز اندك ذره‌ای متانت و ثبات مردانه نداشت براو فرض می‌بوده است که تن به

سخت‌ترین شکنجه‌ها در دهد و هرگز راضی نشود که به مرتد شدن جان بدر برد و نیک‌نامی یک عمر را بانفرت برادران مسیحی خود و تحقیر و توهین بت‌پرستان سودا کند. ولیکن اگر شور و شوق سیم‌پریان متکی به ایمان صادق او به صحت عقایدی بود که به وعظ و تبلیغ به دیگران تلقین میکرد، پس تاج شهادت باید هدف آمال و آرزوی او بوده باشد نه باعث هول و دهشت او. بدست آوردن نکته‌های روشن از خطابه‌های فصیح اما ناصریح نویسندگان صدر مسیحیت آسان نیست و یقین نمیدانیم که درجه سعادت و عظمت جاودانی که ایشان با اعتماد کامل به کسانی وعده میدادند که بخاطر دین بتوفیق فدا کردن جان نائل آمده بودند تا چه حد بوده است. این نویسندگان با سعی و دقتی که شاید، به تکرار و اصرار در ضمیر خوانندگان خود تلقین میکردند که آتش شهادت همه معایب را جبران میکند و کفاره همه گناهان است، و میگفتند که ارواح مسیحیان معمولی ناچار باید از مرحله‌ای بس دراز و دردناک بگذرند تا مصفی و مطهر شوند در صورتی که شهیدان مظفر پیروزمند فوراً به ادراک لذت سعادت جاودانی نائل می‌آیند و در جمع بزرگان کلیسا و حواریون و انبیاء با عیسای مسیح بر ملکوت آسمان فرمانروایی میکنند و حضرت عیسی با معاونت ایشان اعمال همه ابناء بشر را می‌سنجد. علاقه به دوام نیکونامی دنیوی که با نفس خویشتن بین بشر متجانس است غالباً مؤمنین را بر آن می‌داشت که تن به شهادت در دهند. در رم و آتن کسانی که در راه وطن جان داده بودند مشمول احترامات و افتخارات بسیار می‌شدند، اما اگر اینها را با محبت و سپاسگزاری پر شور و حرارت کلیسای بدائی در حق آن کسانی مقایسه کنیم که از دین خود حمایت کرده و بنصرت شهادت نائل آمده بودند آن گاه افتخارات فدائیان وطن اظهار احترامی بارد و خالی از معنی خواهد نمود. هر سال پیاد حسنات اعمال و برای ذکر مصائب شهداء مراسمی برپا میشد که بدعا و عبادت پایان می‌پذیرفت. از میان مسیحیانی که آشکارا بقبول دین عیسوی اعتراف نموده بودند (چنانکه غالباً و بکرات اتفاق می‌افتاد) گروه کثیری از محاکم و زندانهای عمال بت‌پرست مرخص شده بودند، و ایشان نیز درخور استحقاق و به تناسب آلام و مصائب و پایداری و رادمردی

خود بافتخاراتی نائل می‌آمدند. زنان مؤمن پرهیزگار اجازه می‌خواستند که غل و زنجیر و جراحات ایشان را ببوسند، و شخص ایشان مقدس و فتوای ایشان محترم شمرده میشد. ولیکن این اشخاص غالباً بواسطه نخوت مذهبی و رفتار خلاف قاعده از علو مقامی^۱ که بر اثر جسارت و شور و شوق خود بدست آورده بودند استفاده سوء میکردند. تفاوت‌هایی از این قبیل که ذکر کردیم در ضمن آن که نماینده علو فضایل کسانست که به ایمان آوردن به دین عیسی رنجه‌ها و مصائب بسیار تحمل کردند یا در این راه جان دادند، قلت عدد ایشان را نیز آشکار میکند.

مردم این زمان برهنمونی عقل سلیم، شور و شوق مسیحیان اولین را بیشتر ملامت می‌کنند و آن را کمتر می‌پسندند و حاضر نیستند که از آن تقلید نمایند. سول پی‌سیوس سوروس^۲ به بیانی فصیح و جاندار میگوید که آرزومندی مسیحیان اولین برای نیل بشهادت بیش از اشتیاق معاصران وی در طلب مقام اسقفی بود. ایگناتیوس^۳ درایامی که بسته به زنجیر از شهری بشهر دیگرش می‌بردند، رسالاتی نوشته و در آنها به بیان عقایدی پرداخته است که مشام جان انسان و عواطف و احساسات طبیعی او را سخت می‌آزارد. ایگناتیوس از رومیان به التماس می‌خواهد که چون او را در آملی تأثر در معرض خطر قرار دهند از سر مهربانی و ساطت نابهنگام نمایند و او را از اجر شهادت محروم نکنند. در این رسالات ایگناتیوس عزم راسخ خود را مبنی بر خشمگین کردن و برانگیختن حیوانات درنده‌ای اظهار می‌دارد که به احتمال برای کشتن او بکار خواهند گماشت. داستانها گفته‌اند از دلاوری شهیدانی که آنچه را ایگناتیوس نیت کرده بود ایشان انجام دادند: فی‌المثل غضب شیر ژیان را برانگیختن و باصرار از جلاد خواستن که در کار خود تعجیل نماید، و با خشنودی بدرون آتشی جستن که از برای سوختنشان بر می‌افروختند و در میان سخت‌ترین شکنجه‌ها احساس لذت و سرور خود را آشکار نمودن. شرح

۱ - چون رسم بر این شده بود که هر کسی را که به عیسویت اعتراف و مصائبی را تحمل می‌کرد به لقب شریف «شهید» ملقب کنند لذا عدد شهداء بمراتب بیش از آن شده که در واقع بوده است.

۲ - Sulpisius Severus ۳ - Ignatius از شهداء مسیحی و اسقف انتاکیه در قرن اول میلادی.

مواردی چند برجای مانده است حاکی از شور و حرارت مسیحیان که از کوشش امپراطوران و وسائلی که ایشان برای حفظ و حراست کلیسا بکار میبردند نیز بیزار و متنفر بودند. اگر تهمتگری یافته نمیشد گاهگاهی مسیحیان بمیل و اختیارخویشتن بقبول دین جدید اعتراف مینمودند، و بجسارت و خشونت مراسم عبادت بت پرستان را مشوش میکردند و از هرطرف به محکمه عدالت قضات بت پرست هجوم می بردند و از ایشان می خواستند که رأی قانونی محکمه را اعلان و مقصران را هم در آن جا سیاست کنند. رفتار مسیحیان عجیب تر از آن بود که از نظر فیلسوفان قدیم مکتوم بماند، و ایشان در سلوک این طایفه بحیرت نگریسته و آن را نپسندیده اند. چون فیلسوفان هیچ نمی توانستند بفهمند که چه موجبی و علتی مسیحیان را بر آن میدارد که در پایداری در عقیده از حدود حزم و عقل تجاوز نمایند، پس شوق ایشان را به مردن، از نتایج عجیب نومیدی عنادآمیز و حمایت و بی خبری این مردم و شور جنون آمیز مذهبی میدانستند. انتونینوس^۱ پروکنسول بحیرت به مسیحیان آسیا میگوید: «ای تیره بختان! ای سیه روزگاران! اگر تا بدین حد از زندگی خود خسته و بیزار شده اید آیا یافتن رسی یا پرتگاهی شمارا چندین مشکل است؟» چنانکه مورخی متدین و دانشمند گفته است انتونینوس در مجازات کردن مردانی که متهم نشده بودند مگر به زبان خود، احتیاط بسیار می نمود زیرا که در قوانین امپراطوران برای مواردی چنین برخلاف انتظار مقرراتی وضع نشده بود، و پس از آنکه وی چندتنی از مسیحیان را برای تنبه برادران دینی ایشان محکوم نمود، جمع کثیر مردم را باخشم و تحقیر از محکمه مرخص کرد. باوجود این تحقیر واقعی یا ظاهری، پایداری و بی باکی مؤمنان اثراتی مفیدتر در ضمیر مردمی که یاری طبیعت و فیض الهی ایشان را به آسانی مایل به پذیرفتن دین راستین کرده بود برجای نهاد. در مواقع غم انگیزی که مؤمنی را شکنجه و آزار میکردند بسیاری از بت پرستان رادل براویسوخست و او را می ستودند و خود به دین او می گرویدند، و شوق وافر این رنجور بلاکش در تماشاگران مؤثر می افتاد و به قولی معروف: بذرمسیحیت از خون شهیدان روئید.»

سیاست تعذیب مسیحیان و تغییرات آن

اما بیم و امیدی که بحکم طبیعت در قلب آدمیان نهفته بود ، و عشق به زندگی ، و ترس از درد و دهشت مرگ کم کم جای گزین تب هیجان روحی شد ، تبی که بر اثر خلوص عقیدت مذهبی تندتر گشته و فصاحت نویسندگان مذهبی آن را سوزان تر نموده بود . از میان رؤساء کلیسا آنان که خردمندتر و باتدبیرتر بودند ناچار شدند که از حرارت شوق پیروان کم خردتر خود بکاهند و به پایداری ایشان دل نبندند زیرا که این پیروان نابخرد غالباً در هنگام مشقت رهبران خود را ترک کرده بودند . پس از آنکه شدائد نفس کشی و مشقات زندگی مؤمنان روبرو نقصان نهاد آرزوی ایشان به نیل به شرف شهادت نیز هر روز کمتر شد ، و جانبازان مذهب مسیحائی در عوض اینکه بدلخواه خویشتن با اعمال دلیرانه کسب افتخار کنند غالباً مواضع خود را خالی میکردند و با آنکه وظیفه ایشان ایستادگی بود آشفته و پریشان از برابر دشمن متواری می گشتند . ولیکن برای فرار از شعله های آتش تعذیب و آزار سه طریق بود و گناهی که با هریک از اینها ملازم بود بهیچوجه با هم مساوی نبود . طریق اول را در واقع بیگناهی بشمار می آوردند ، و گناه دوم از نوع مشکوک یا گناه صغیره محسوب میشد که بخشودنی بود ، اما طریق سوم گناه عمدی و جنایت آمیز بشمار می آمد و خروج از دین در آن مستتر بود .

الف . در این عصر جدید کسی که کارش تفحص در عقاید دینی دگرانست تا نامؤمنان و مرتدان را باز شناسد و مجازات کند بشنیدن این حقیقت سخت متعجب می شود که در روم قدیم اگر به حاکمی خبر می رسید که کسی در حوزه مأموریت وی دین مسیح را پذیرفته است ، عامل مذکور متهم را از جرمش آگاه می کرد و او را مهلتی مناسب می داد تا امور خانوادگی خویشتن را حل و فصل و دفاعی تهیه کند در رد جرمی که به وی نسبت داده بودند . اگر چنین کسی به پایداری خود نامطمئن بود ، تأخیر در محاکمه به وی مجالی میداد که بگریزد و جان و شرف هردو را به سلامت برد و در مکانی نامعلوم گوشه عزلت گزیند یا به یکی از متصرفات دور برود و با بردباری در انتظار بازگشت امن و آرامش بسر برد . عملی چنین با عقل و منطق

سازگار را روحانیون متقی و پرهیزگار بزودی مأذون و مجاز شمردند ، و ظاهراً کمتر کسی آن را مذمت نموده است بجز فرقه مون تانیستی^۱ که در پیروی از نظام سخت قدیم چندان عناد نمودند که خود منحرف شدند و مرتد^۲ . ب - حکام متصرفات که آزمندی در وجودشان بر شوق مذهبی غالب بود فروش اوراق گزاهی نامه را تصویب و تشویق کردند . بشهادت این اوراق شخصی که نامش در یکی از آنها ذکر شده بود همه قوانین را رعایت و بنام خدایان رومی قربانی کرده بوده است . با ارائه این اسناد دروغین مسیحیان دولتمند ترسنده دل میتوانستند خبرچین بدخواه را خاموش و تاحدی هم دین خود را حفظ کنند و هم سلامت خویشان را ، و اندک توبه‌ای از برای جبران فریب کفرآمیز ایشان کافی بود . ج - در مواقع ایذاء و آزار همیشه عدد کثیری از مسیحیان نالایق آشکارا منکر دینی میشدند که قبلاً بدان اقرار آورده بودند ، وصحت انکار علنی خود را به اعمال مشروع از قبیل سوزاندن ادویه معطر و قربانی کردن در پیش خدایان تأیید مینمودند . بعضی از این مرتدان به نخستین تهدید پندآمیز مجریان قانون تسلیم شده بودند و بعضی دیگر بردباری نموده و عاقبت الامر بر اثر شکنجه‌های بسیار و بی دربی تاب و توان خود را از دست داده و رام و مطیع شده بودند . سیمای دهشت زده بعضی از این مرتدان حاکی از ندامت درون بود ، ولیکن دیگران با اشتیاق و اطمینان به محرابگاه خدایان روی می‌آوردند . اما تظاهر آن گروهی که بواسطه ترس بت پرستی نموده بودند تا وقتی دوام یافت که خطری موجود بود ، و بمجرد این که شدت تعذیب و آزار کاهش می‌پذیرفت جمع کثیر توبه کارانی که از تسلیم به بت پرستی بیزار شده بودند باز می‌گشتند به درهای کلیساها هجوم می‌بردند و همه با اشتیاق وافر بار دیگر طالب دخول به جمع مسیحیان می‌شدند . د - با وجود مقرراتی که برای محکوم نمودن و سیاست کردن مسیحیان وضع شده بود سرنوشت این فرقه ، در حکومتی استبدادی که قلمرو وسیعی را شامل میشد ، ناچار هنوز بستگی بسیار با سلوک ایشان داشت و با اوضاع

۱ - Montanists - ۲ - توتولیان فرار از شکنجه و آزار را بمنزله خروج از دین و سعی در گریز از مشیت الهی میداند . وی در این موضوع رساله‌ای نوشته است پرازعقاید تعصب‌آمیز و بیانات مبهم نامربوط . آنچه باعث حیرت است این که توتولیان خود مصائب شهادت را تحمل ننمود .

ایام و خوی جبلی پادشاهان و فرمانروایان تابع ایشان. ممکن بود که بعضی اوقات تعصب خشم دینی بت پرستان را برانگیزد، یا دروقتی دیگر حزم و تدبیر بلای خشم را بگرداند یا آتش غضب ایشان را فرو نشاند. حکام متصرفات ممکن بود که بدلائل گوناگون یا در اجرای مقررات قانون سخت بکوشند یا در این کار سستی نمایند، و از میان دلائل متنوع مذکور از همه نیرومندتر توجه این حکام به فرامین عام بود و واهمه ایشان از مقاصد نهفته امپراطوران که به یک نگاه آتش تعذیب مسیحیان را شعله‌ور یا خاموش میکردند. هروقت که دستگاه دولت روم در نقاط مختلف امپراطوری درآزردن فرقه جدید شدتی می‌نمود مسیحیان اولین بر مصائب خود تأسف می‌خوردند و آنها را بزرگتر از آنچه بود جلوه‌گر می‌ساختند. اما نویسندگان وقایع کلیسایی که در قرن پنجم می‌زیسته‌اند دفعات تعذیب مسیحیان را ده بار تعیین کرده‌اند و این عددیست معروف. نویسندگان مذکور با نظری روشن تر بسعد و نحس طالع کلیسا از دوران نرون تا عصر دیو کلیسیان نگریسته و آفات دهگانه مصر و جانور ده شاخ کتاب مکاشفه یوحنا را قیاس گرفته و عدد ده بخاطرشان راه یافته است، و برای آنکه اعتقادشان به صحت پیشگوئی انبیاء با حقیقت تاریخ موافق افتد بدقت چنان کرده‌اند که واقعه آزار مسیحیان هر بار مقارن با سلطنت پادشاهانی باشد که بیش از همه با این طایفه خصومت می‌ورزیدند. ولیکن نتیجه این آزارهای زودگذر احیاء شور و شوق مسیحیان و تجدید قواعد و مقررات سخت سابق بود در میان مؤمنان، و مصائب فوق‌العاده با دورانهای دراز مدت امن و آرامش جبران میشد و بی‌مبالاتی بعضی از امپراطوران و گذشت و اغماض بعضی دیگر باعث می‌آمد که مسیحیان که هنوز بموجب قانون مشمول تسامح عام نبودند به حقیقت از این موهبت برخوردار گردند.

در رساله دفاعیه ترتولیان دو نمونه قدیم و عجیب و لیکن بسیار مشکوک ذکر شده است از رأفت و مهربانی امپراطوران؛ و این نمونه‌ها فرامینی است که

۱ - جانور هفت سر ده شاخی که یوحنا ربانی در اول فصل سیزدهم از کتاب مکاشفه از آن بتمثیل سخن میگوید. این کتاب آخرین دفتر انجیل است.

تی بریوس ومارکوس انتونینوس صادر کردند نه فقط برای حمایت از مسیحیان بی گناه بلکه برای اعلان نمودن معجزات حیرت انگیزی بود که گواه حقانیت دین مسیح بوده اند . مثال اول توأم با مشکلاتیست که ممکنست فکر مردم دیرباور را مشوش و متحیر کند ، زیرا که مارا ملزم به قبول این مباحث می کند : که پون تیوس پیلات امپراطور را از حکم غیرعادلانه ای آگاه کرد که خود علیه شخصی بی گناه یا چنانکه بنظر می آمد شخصی با خدا قرین صادر کرد و به این کار خویشتن را در معرض خطر شهادت قرارداد بی آنکه اجر و ثواب شهادت را کسب کند ، و نیز باید باور کنیم که تی بریوس امپراطور که آشکارا به بیزاری خود از همه ادیان اعتراف می کرده فوراً این اندیشه را در سر پرورده بوده است که مسیحای یهودی را در جمع خدایان روم قرار دهد ، و سنای خاضع جرأت آورده بوده است که خداوندگار خود را فرمان نبرد ، و تی بریوس در عوض آن که از نافرمانی ایشان خشمگین شود بحمايت از مسیحیان در برابر شدائد قانون اکتفا نموده بوده است و آن نیز سالیان دراز پیش از وضع قوانینی علیه مسیحیان پیش از آنکه کلیسا موجودیتی مستقل پیدا و نام مشخصی اختیار کند . و پس از اینها همه باید باور کنیم که شرح این فعل و انفعال عجیب در اسناد معتبر عمومی محفوظ مانده بوده است ولیکن مورخان یونان و روم به وجود آنها پی نبرده بودند و فقط یک مسیحی افریقائی آنها را به دو چشم خود دید ، و این مسیحی یک صد و شصت سال پس از مرگ تی بریوس بنوشتن رساله دفاعیه خود پرداخت . فرمان مارکوس انتونینوس را نتیجه خلوص عقیدت و سپاسگزاری او می دانند برای نجات معجز آسای وی در جنگ مارکونیکی . شرح پریشانی افواج رومی ، و طوفان سهمگین آمیخته به باران و تگرگ ، و رعد و برق ، و خوف و جزع اقوام کم فرهنگ و شکست ایشان را چندتن از نویسندگان بت پرست بفصاحت و روانی نوشته اند . اگر مسیحیانی در جمع لشکریان امپراطور بوده اند طبیعی است که ایشان نجات افواج رومی را اندکی به تأثیر دعا های ملتسمانه خود نسبت داده باشند زیرا که در لحظه خطر برای حفظ جان خود و همه مردم دست بدعا بر آورده بودند . و لیکن یادگارهایی از برنج و مرمر و مدالهای امپراطوران و ستون انتونینی

همه مارا مطمئن می‌کند که پادشاه و مردم گمان نمی‌کردند که مدیون کسی باشند و همه باتفاق نجات خود را بمشیت ژوپیترنسبت داده‌اند و به شفاعت مرکوری . در سراسر سلطنت خود مارکوس انتونینوس فیلسوفانه در مسیحیان بدیده حقارت نگریست و در سمت پادشاهی ایشان را سیاست نمود .

یکی از عجایب کار قضا و قدر اینست که مصائبی که مسیحیان در دوران حکومت پادشاهی پرهیزکار تحمل کرده بودند به جلوس ستمگری به تخت سلطنت فوراً پایان رسید ، و چون هیچ کس بجز مسیحیان طعم پیدادگری مارکوس را نچشیده بود پس هم ایشان تنها از حمایت کومودوس و مدارای وی برخوردار شدند . مارسای^۲ معروف که در میان زنان نامشروع کومودوس مقرب ترین ایشان بود و عاقبت برای قتل عاشق دلباخته خود توطئه برانگیخت ، به جماعت ستم کشیده مسیحیان محبت خاص داشت و با آنکه نمیتوانست فسق و بدکاری را با اصول اخلاقی انجیل هم آهنگ کند امیدوار چنان بود که ضعف زن بودن و مفاسد حرفه خویشان را به حمایت از مسیحیان جبران نماید و درحقیقت این حمایت کفاره گناهان او باشد . در ظل حمایت مارسای مشفق مهربان مسیحیان سیزده سال سلطنت پرظلم و جور کومودوس را در سلامت بسر بردند و چون منصب پادشاهی در خاندان سوروس مستقر گردید مسیحیان رابطه‌ای محترمانه‌تر با دربار امپراطور برقرار کردند . امپراطور معتقد شده بود که در روغن مقدسی که یکی از غلامان هنگام بیماری خطرناکی بدن وی را بدان تدهین کرده بود منافی بوده است روحانی یا جسمانی ، و همیشه به چند زن و مردی که دین مسیح را پذیرفته بودند احترام خاص می‌نمود . دایه کارا کالا و معلم او نیز مسیحی بودند ، و اگر از این پادشاه جوان هرگز عاطفه انسانی آشکار نشد علتش همانا حادثه‌ای بود بی اهمیت که رابطه‌ای با مدعای مسیحیت داشت . در سلطنت سوروس بروز غضب عوام الناس را مانع آمدند ؛ و شدائد قوانین قدیم اندک زمانی متوقف شد و حکام متصرفات بدریافت تحفه سالیانه از کلیساهای حوزه مأموریت خود راضی بودند و تحفه مذکور

را بمنزله قیمت یا پاداش مدارای خویشان با مسیحیان محسوب می‌داشتند بحثی که برسر وقت دقیقی برگزاری مراسم عید رستاخیز مسیح در گرفت اسقفهای آسیا و ایتالیا را به مخالفت با هم برانگیخت و مهمترین مشغله این دوران سکون و فراغ شد و در آرامش کلیسا وقفه‌ای بمیان نیامد تا وقتی که عدد روز افزون گروندگان به دین جدید عاقبت توجه سوروس را بخود معطوف کرد و فکر او را بخصوصیت با مسیحیان برانگیخت. برای ممانعت از پیشرفت این دین سوروس فرمانی صادر کرد که هدفش فقط تازه‌دینان بودند و با اینهمه اجرای مقررات این فرمان بدرستی امکان پذیر نبود مگر آنکه وعاظ و مبلغان پرشور با ایمان را نیز در معرض خطر و مجازات قرار دهد. در این دوران تعذیب و آزار که ملایمتر و معتدلتر از پیش بود هنوز روح رفق و مسالمت مشاهده می‌شد که از خصایص رم و مذاهب بت پرستی بود و هر نوع عذری و بهانه‌ای را بی تأمل جائز می‌شمرد، اگر آن عذرو بهانه بنفع کسانی بود که آداب و رسوم دینی پدران خود را انجام می‌دادند. ولیکن قوانینی که سوروس وضع کرده بود بزودی با انقضاء سلطنت او از اعتبار افتاد، و مسیحیان پس از این طوفان اتفاقی از سی و هشت سال سکون و آرامش برخوردار شدند. محافل مسیحیان تا این وقت معمولاً در خانه‌های شخصی یا در کنج خلوتی تشکیل شده بود اما پس از سوروس به ایشان اجازه داده شد که عمارات مناسبی خاص نماز و عبادت برپا کنند، و از برای مصارف عمومی زمین بخرند حتی در رم، و آشکارا به انتخاب عمال کلیسایی بپردازند با روشی چندان خوب که نامسیحیان را نمونه عمل، و در خور توجه و احترام ایشان باشد. این دوران در از سکون و آرامش توأم با عزت و متانت بود. سلطنت پادشاهانی که نسب از خاندانهای متصرفات آسیائی روم می‌بردند مسیحیان را سودمند و مساعد آمد و بزرگان این فرقه در عوض آن که ناچار بخواهی و تمنا به حمایت برده‌ای یازن نا مشروعی از زنان امپراطور تن در دهند با عنوان شریف فیلسوف و نماینده کلیسا بدرون کاخ پادشاهی راه یافتند، و عقاید اسرار آمیز ایشان که هم در آن وقت در میان مردم منتشر شده بود کم کم توجه کنجکاوانه پادشاهان را بخود معطوف داشت. هنگامی که مامیا ملکه روم از انتاکیه میگذشت تمایلی بصحبت اوریجن نامدار اظهار نمود که شهرت پرهیز

کاری و دانشمندیش در سراسر مشرق زمین انتشار یافته بود. اوريجن اطاعت نمود و دعوتی را که در آن شرف و احترام بود پذیرفت با آنکه هرگز امیدوار به مسیحی کردن زنی زیرک و هوشمند و جاه طلب نبود. اما مامیا مواعظ فصیح و بلیغ وی را شنود و آنگاه با احترام او را مرخص کرد تا بکنج عزلت خود در فلسطین بازگردد. الکساندر پسر مامیا نیز پیرو افکار عاطفی مادر خود گردید و دلبستگی این امپراطور به فلسفه از علاقه عجیب و نابخردانه وی به دین مسیح نشان داشت. امپراطور مجسمه ابراهیم و اورفیوس و آپولونیوس و مسیح را در عبادتگاه خانگی خود قرار داد زیرا این افتخار را حق حکیمان بزرگ و محترمی می شمرد که انواع مختلف عبادت و بندگی نمودن بدرگاه خدای تعالی و پروردگار همه عالمیان را به آدمیزادگان آموخته بودند. در میان اعضاء خانواده و خادمان وی نیز کسانی آشکارا به دینی پاکتر اقرار آورده بودند و مراسم عبادت را به آئین عیسوی بجای می آوردند. شاید در دوران سلطنت این امپراطور بود که اسقفان اول در دربار پادشاه دیده شدند؛ و پس از مرگ الکساندر ولینعمت بخت برگشته ماگزیمین، هنگامی که مقربان و خادمان او بقهر و غضب ماگزیمین گرفتار آمدند گروه کثیری از مردان و زنان مسیحی از هر طبقه ای و دسته ای مشمول قتل عام گردیدند و هم بسبب ایشانست که این قتل عام را بغلط تعذیب مذهبی نام نهادند.

باوجود سفاک طبعی ماگزیمین کین توزی او با مسیحیان موقت و اثرات آن فقط محدود به چند مکان بود، چندان که اوريجن مقدس که بعلت ولاء و اخلاص دینی تبعید شده بود زنده ماند تا حقایق انجیل را بگوش پادشاهان برساند. اوريجن چندین نامه پندآموز به فیلیپ امپراطور و زن و مادر او نوشت، و فیلیپ که در نزدیکی فلسطین به دنیا آمده بود بمحض آن که عصای سلطنت را غصب کرد خود دوست و حامی مسیحیان شد. چون فیلیپ رسماً و آشکارا به پیروان دین جدید التفات مینمود حتی جانب ایشان را نگاه می داشت و کشیشان را پیوسته احترام بسیار می نمود، هم در ایام سلطنتش مردم بدو بدگمان شدند (و این بدگمانی بی اساسی نبود) و چنین پنداشتند که امپراطور خود به دین عیسی گرویده است،

و ازالفت او به نودینان داستانی ساخته و پراخته شد به این مضمون که امپراطور به معاصی خود اعتراف و از آنها توبه نموده و به این طریق از گناه قتل سلف بی گناه خود پاک گشته است. با سقوط فیلیپ و به سلطنت رسیدن خداوندگاری دیگر در کار حکومت رسمی تازه رایج گردید و بر مسیحیان جور و ستمی رفت که اوضاع و احوال سابق، این طایفه از زمان دومی سیان به بعد در برابر شدائدی که در سلطنت کوتاه دیسیوس تحمل نمودند، بنظر امن و آزادی کامل نمود. فضائل این پادشاه مانع از آن است که به او گمان بد ببریم و خیال کنیم که دنائت و کین ورزی وی را بمخالفت با مقربان پادشاه سابق برانگیخت، و درست تر و منطقی تر این است که چنین پنداریم که چون نقشه کلی وی تجدید پاکی و خلوص پیشین آداب و رسوم رومی بود پس او میخواست که امپراطوری را از خطر مذهبی نجات دهد که در نظر وی او هام پرستی جنایت آمیز و به این سبب مقصود محکوم بود. پس اسقفهای مهمترین بلاد امپراطوری را به تبعید یا مرگ برکنار کردند، و مراقبت مجریان قانون کشیشان رم را مدت شانزده ماه از انتخاب اسقفهای جدید مانع آمد. مسیحیان را عقیده بر این بود که امپراطور وجود حریفی طالب قبای ارغوانی سلطنت را آسان تر تحمل میکند تا حضور اسقفی را در پایتخت. اگر امکان چنین تصویری باشد که دیسیوس بمدد بصیرت در پشت چهره متواضع مسیحیان کبر و غرور ایشان را بر دیده یا پیش بینی کرده بوده است که شاید ازدعوی سلطه روحانی اندک اندک قدرت دنیوی پدید آید، آنگاه از تعجب ما خواهد کاست که چرا وی جانشینان پطرس مقدس را حریفانی بمراتب رعب انگیزتر از جانشینان اگوستوس میدانسته است.

وجه تفاوت حکومت والریان تلون وعدم متانت آن بود که با هیبت و وقار مقام « سانسور روم » ابدأ تناسبی نداشت. در اوائل سلطنت خود والریان در حلم و رأفت از همه پادشاهانی که بگمان مردم به دین مسیح دل بسته بودند برگزشت ولیکن در سه سال و نیم آخر سلطنت خویش وی به سخنان کنایت آمیز و زیری گوش داد که به مذاهب خرافاتی مصر خو گرفته بود، و آن گاه از سخت گیری

سلف خود دی سیوس و مقرراتی که وی نهاده بود تقلید کرد. جلوس گالی نوس بر تخت سلطنت بر مصائب امپراطوری روم افزود ولیکن در جماعت مسیحی مذهب از نو آرامشی برقرار کرد، و مسیحیان در بجای آوردن مراسم مذهبی خود آزادی کامل یافتند به موجب فرمانی صادر از امپراطور و خطاب به اسقفان بایانی چنان که گوئی وی مقام و منصب ایشان را به رسمیت می شناسد. قوانین قدیم بی آن که رسماً لغو شود کم کم در ورطه نسیان فرورفت و (باستثنای مواردی چند که حکایت از مقاصد خصمانه میکرد و به اورلیان امپراطور نسبت داده شده است) پیروان عیسای مسیح بیش از چهل سال در کامروائی بسر بردند، وضعی که برای دینداری و پرهیزکاری ایشان به مراتب خطرناک تر از سخت ترین مشقات تعذیب مذهبی بود.

داستان پولس اسقف ساموساتا^۱ که، هنگام فرمانروائی اودناتوس و زنویا بر متصرفات شرقی امپراطوری، اسقف اعظم انتاکیه بود برای تجسم اوضاع و احوال آن ایام مارا بکار می آید. مکنّت این اسقف گواه تقصیر او بود زیرا که ثروت وی نه از میراث پدران و نه از اشتغال به فنی و حرفه ای و نه از راه کار و کوشش شرافتمندانه بدست آمده بود. ولیکن پولس خدمت کلیسارا از مشاغل پرمفعت می شمرد و غالباً با اخاذی اعانات و هدایای بسیاری از مؤمنین دولتمند میگرفت و قسمت مهمی از عوائد کلیسارا به مصارف شخصی اختصاص میداد چندان که غرور و تجمل پرستی این اسقف دین عیسی را در چشم مردم نامسیحی نفرت انگیز نمود. تالار جلسات مشورتی و اورنگ اسقفی او، و ظاهر شدن وی در برابر مردم با تجمل و شکوه بسیار، و خیل متقاضیان که به لابه طالب عنایتی بودند و انبوه نامه ها و عریضه هائی که میرسید و او خود جواب آنها را املاء میکرد و شتابزدگی دائم در اشتغال به امور دنیوی همه کیفیاتی^۲ بود مناسب تر با منصب عامل دیوان و کمتر در خور فروتنی و خضوعی برازنده اسقف یکی از جماعات صدر مسیحیت.

۱ - Paul of Samosata - ۲ - خرید و فروش اشیاء مقدس و مناصب کلیسایی در آن ایام ممکن بود. و روحانیون بعضی اوقات چیزهائی را به نیت فروش می خریدند. چنین می نماید که زنی ثروتمند بنام لوسیلا منصب اسقفی کارتاژ را برای خادم خود مازوری نوس خرید. نرخ فروش پنجاه هزار سکه نقره بوده ارزش تقریباً دوهزار و چهارصد لیره انگلیسی در عهد گیون.

وقتی که پولس از منبر وعظ به آواز بلند خطابه می خواند در سبک عبارت از اشارات و استعارات عالمان آسیائی علم معانی و بیان تقلید میکرد و اطوار و حرکات بازیگرانه وی نیز به ایشان می مانست. هنگامی که اسقف انتاکیه مشغول وعظ بود غوغای تحسین و آفرین مبالغه آمیز مریدان درستایش از فصاحت آسمانی او در سراسر کلیسای اعظم طنین می افکند. اسقف انتاکیه به کسانی که در برابر قدرت وی مقاومت میکردند و از تمجید و تحسین برای ارضاء خودپینی او امتناع می ورزیدند کبر و نفخوت بسیار می نمود و سخت گیر و سنگین دل بود، ولیکن با کشیشانی که تابع و فرمانبردار او بودند نرمی و مدارا می نمود و ذخائر کلیسا را به گشاده دستی صرف ایشان می کرد و این کشیشان مجاز بودند که به تقلید از خداوند کار خود در ارضاء انواع شهوات نفسانی بکوشند. پولس خود واضح و آشکارا از لذات طعام تمتع می برد، و دوزن جوان خو بروی را در کاخ اسقفی نگاه میداشت که در اوقات فراغت پیوسته همدم او بودند^۱.

با وجود این مفاسد ننگ آمیز اگر پولس ساموساتائی صفا و پاکی سنت دین را حفظ کرده بود دوران حکومتش بر پایتخت سوریه پایان نمیرسید مگر بر مرکب وی، و اگر در ایام اسقفی او مسیحیان را در وقت مناسب آزرده و شکنجه کرده بودند شاید که پولس بر اثر با کوششی شجاعانه در صف شهیدان و اولیاء خدا قرار می گرفت. پولس برخلاف حزم و تدبیر در باب اصل مهم تثلیث به چند خطای کوچک ولی بسیار دقیق گروید و در حفظ آنها عناد نمود و باین طریق خشم و هیجان کلیسای مشرق را برانگیخت. از مصر تا کنار دریای اوگزین همه اسقفان به مخالفت با وی برخاستند و به جنب و جوش افتادند، و پی مصلحت مجلس آراستند و رسالاتی در اثبات اشتباه وی و نامعتبر بودن عقایدش منتشر ساختند، و احکام تکفیر صادر کردند، و توضیحات مبهمی را پذیرفتند و بعد رد کردند، و پیمانها بستند و شکستند

۱ - اگر بخواهیم که مفاسد اخلاقی پولس را کمتر بنمائیم ناچار باید به همه اسقفهای متصرفات شرقی امپراطوری بدگمان شویم و ایشان را مؤول تهمتهای بسیارزشتی بدانیم که در رسالاتشان مندرج و خطاب به همه جماعات مسیحی در سراسر امپراطوری بود.

و سرانجام به حکم هفتاد یا هشتاد اسقفی که برای این کار درانتاکیه انجمن کرده بودند سمت اسقفی را از پولس ساموساتائی بازپس گرفتند و بدون رعایت حقوق روحانیون و مردم، اسقفان باختیار خود دیگری را جانشین وی کردند. خلاف بودن کار اسقفان چندان بارز و آشکار بود که برشمار ناراضیان افزود و چون پولس به رموز و فنون بازیگری آشنائی داشت و خویشتن را به مهارت اندک اندک در نزد زنوبیا مقرب کرده بود توانست باین وسیله متجاوز از چهار سال کاخ و دیوان اسقفی را در اختیار خویشتن بدارد. پیروزی اورلیان قیافه متصرفات شرقی را دگرگون کرد. و به دودسته مخالف که هریک دیگری را به صفت ارتداد و خروج از دین متصف می کرد، فرمان یا اجازه داده شد که در محکمه امپراطور فاتح در دفاع از مدعای خود بکوشند. این محاکمه عجیب در ملاء عام صورت پذیرفت و خود دلیل قانع کننده ای است که لااقل عمال دیوان وجود طایفه مسیحی و حق مالکیت و دیگر حقوق ایشان و سیاست داخلی کلیسا را به رسمیت می شناخته اند اگرچه در قانون هیچ یک از اینها ملحوظ نبوده است. اورلیان سرباز بود و بت پرست و از او توقع نمیتوان داشت که در این مبحث وارد شده باشد که آیا عقاید پولس با موازین درست سنت دینی موافق تر است یا عقاید مخالفان وی، ولیکن رأی او مبتنی بر اصول کلی انصاف و قضاوت درست بود. اورلیان اسقفهای ایتالیا را منصف ترین و محترم ترین قضات در میان مسیحیان بشمار می آورد و بمحض اینکه به وی خبر رسید که ایشان به اتفاق رأی حکم مجمع خویشتن را تأیید کرده اند قضاوت ایشان را پذیرفت و فوراً فرمان داد که پولس را مجبور به تسلیم همه اموالی کنند که متعلق به منصب او بود، منصبی که وی را به حکم برادران روحانی او و موافق با قواعد و مقررات لازم از آن محروم کرده بودند اما در ضمن ستایش از معدلت اورلیانی نباید سیاست این امپراطور را از نظر دور بداریم که او میخواست تابعیت متصرفات روم را از پایتخت امپراطوری تجدید کند و آنها همه را با هم بپیوندد با توسل به تمام اسباب و وسائلی که باعث وحدت عقاید و منافع مردم آن سرزمینها بود.

جماعات مسیحی مذهب در زمان دیو کلیسیان و جانشینان او

در میان تحولات مکرری که در امپراطوری روم می نمود مسیحیان همچنان در امن و آرامش بسر می بردند و بر رونق و پیشرفت کارشان می افزود. و با وجود دوران معروفی که در آن مسیحیانی بشهادت رسیدند و آغازش را از جلوس دیو کلیسیان^۱ بر تخت سلطنت تخمین زده اند، روش جدیدی که این پادشاه خردمند در سیاست ملکداری بنیان نهاد بیش از هیجده سال دوام یافت و رائج مسالمت و آزادی و تسامح مذهبی از آن بمشام جان رسید. فکر دیو کلیسیان با کار جنگ و حکومت سازگارتر بود تا با اندیشه ها و تفحصات نظری و فرضی و حزم و تدبیر وی را از هر تغییر کلی بیزار کرده و خوی و طبع او چنان بود که به آسانی از شور و شوق مذهبی اثر نمی پذیرفت، او به رسم مألوف پیوسته به خدایان امپراطوری روم محبت و احترامی می نمود. ولیکن زنش پریس^۲ و دخترش والریا^۳ که وقت داشتند و فرصت با التفات و احترامی بیشتر به حقیقت دین مسیح گوش دادند و مذهب مسیح در هر عصری رهین دینداری زنان بوده و اذعان کرده است که مدیون ایشانست. خواجه سرایانی بزرگ از قبیل لوسیان و دوروتیوس^۴ و گورگونیوس^۵ و آندره که ملازم شخص امپراطور و از عنایت وی برخوردار بودند و امور خانوادگی پادشاه و خدمتگاران او را اداره میکردند به دین جدید گرویدند و با قدرت و نفوذی که داشتند از آن حمایت کردند در باریان مهم دیگری که هر یک در مقامی عهده دار کاری بودند از قبیل نگاهداری زینت آلات و البسه و اثاث خانه و جواهرات و حتی خزانه شخص امپراطور بتقلید از خواجه سرایان پرداختند. بعضی اوقات که امپراطور برای قربانی کردن به معبد میرنت برایشان نیز واجب می آمد که با او به معبد بروند، معذک خود و زنان و فرزندان و غلامان ایشان در بجای آوردن مراسم مذهبی مسیحیت از آزادی برخوردار بودند. دیو کلیسیان و همکاران او غالباً

۱ - دوران شهداء را که هنوز در تقاویم اقوام حبشی و قبطی ضبط می کنند باید از ۲۹ اوت ۲۸۴ میلادی حساب کرد زیرا که آغاز سال مصری ۱۹ روز پیش از جلوس دیو کلیسیان بر تخت سلطنت بود.

۲ - Prisca - ۳ Valeria - ۴ Dorotheus - ۵ Gorgonius

مهمترین مناصب را بکسانی میدادند که بیزاری خود را از پرستش خدایان علناً اظهار مینمودند ولیکن در خدمت دولت کفایت و توانائی لازم نشان داده بودند. شرافت مقام هر اسقفی در حوزه حکمرانی وی در یکی از متصرفات روم ملحوظ بود و نه فقط مردم بلکه عمال دولت نیز بایشان احترام می نمودند و محرمتر و برترشان میشمردند. تقریباً در هیچ شهری در کلیساهای قدیمتر جای کافی برای انبوه روزافزون تازه دینان نبود، و در عوض آنها بناهای مجلل تر و وسیعتری برای عبادت مؤمنان برپا کردند. فسادی را که در رفتار و اصول اخلاقی روی نمود و یوزی بیوس^۱ سخت از آن متأسف بوده است میتوان از نتایج بلکه گواه آزادی بشمار آورد که مسیحیان در سلطنت دیو کلیسیان از آن برخوردار بودند و سوء استفاده کردند. بر اثر رونقی که در کار این طایفه روی نمود عنان انضباط و خویشتن داری سست شد و مکروفریب و حسد و بدخواهی در میان همه جماعات مسیحی رائج گردید. بزرگان کلیسا آرزومند نیل به مقام اسقفی شدند و این مقام هر روز در نظر جاه طلبان هدفی ارزنده تر نمود، و از رفتار اسقفان که همه با هم بر سر تفوق جاه و منزلت ستیزه گری میکردند چنان بنظر می آمد که ایشان مدعی منزلت دنیوی و قدرت استبداد آییخته اند و ایمان روشن و بارزی که هنوز مسیحیان را از نامسیحیان مشخص و ممتاز می نمود در زندگی این اسقفان چندان آشکار نبود که در نوشته های مناقشت آمیز ایشان.

با همه امنیت ظاهری، شخص دقیق بین علائمی مشاهده میتوانست کرد دال بر تعذیب و آزاری که مسیحیان را تهدید مینمود و شدیدتر از آنچه بود که تا این وقت تحمل کرده بودند. شور و شوق مسیحیان و پیشرفت سریع ایشان بت پرستان را ناگهان از خواب غفلت و بطالت برانگیخت تا در دفاع از خدایانی بکوشند که فرهنگ و عادت لزوم محترم داشتن آنها را بدیشان آموخته بود. جنگ مذهبی اکنون متجاوز از دویست سال دوام یافته و منازعان را برآشفته و خشمگین کرده و خصومت هر دو گروه را بمراتب شدیدتر نموده بود. بت پرستان از مجاهدات فرقه گمنام و تازه پدید آمده مسیحی که بجسارت هموطنان خود را بخطاکاری، وآباء

۱ - Eusebius مورخ وقایع کلیسائی در قرن سوم و چهارم میلادی.

واجداد خود را بعد از ابد محکوم می‌کردند سخت غضبناک بودند ، وعادت به سعی در اثبات حقانیت اساطیر مردم پسند رومی در مقابل دشنامهای خصم سنگین دل آشتی‌ناپذیر در فکر ایشان عواطفی از قبیل ایمان و احترام به مسلک بت‌پرستی پدید آورده بود ، مسلکی که پیش از این بر حسب عادت به بی‌اعتنائی در آن نگریسته بودند . کلیسا خویشتن را صاحب قوای خارق عادت می‌پنداشت که هم بت‌پرستان را مرعوب می‌کرد و هم حس رقابت را در ایشان برمی‌انگیخت ، و پیروان ادیان رسمی بت‌پرستی سنگری از حوادث حیرت‌انگیز در مخیله خود درست کردند و در پشت آن پناه بردند و رسمهای تازه‌ای در قربانی کردن و توبت و انابت نمودن و دخول بمذهب ابداع کردند و کوشیدند که آبرو و اعتبارها تقان غیبگوی خود را که پیوسته در کاهش بود دوباره تجدید کنند ، و به هر نیرنگ باز نا راستکاری که برای خوش آمد ایشان داستانهای از حوادث عجیب میگفت با اشتیاق تمام گوش میدادند . چنان مینمود که مسیحیان و بت پرستان نیز به حقیقت معجزاتی که هر یک ادعا میکرد معترف بودند ، و با آنکه هر دو طایفه این معجزات را به فتون ساحری و به نیروی شیاطین نسبت میدادند همه در تجدید و تشیید مبانی عقاید خرافاتی با هم متفق بودند . فلسفه که خطرناک‌ترین دشمن خرافات بود اکنون سودمندترین متحد آن گردید . بیشه‌های آکادمی و باغات اپیکور و حتی ایوانهای رواقیون همه تقریباً متروک گردید زیرا که آنها را مکتبهای بی دینی و شک و انکار دانستند ، و چه بسیار بودند کسانی در میان رومیان که می‌خواستند که سنا اعمال قدرت کند و نوشته‌های سیسرون را محکوم و ممنوع نماید . فرقه نو افلاطونیون صلاح کار خود را در آن دید که برای مخالفت با مسیحیان با کاهنان بپیوندند با آنکه شاید کاهنان را خوار و حقیر می‌شمردند ، ولیکن از مسیحیان نیز می‌ترسیدند و حق داشتند که بترسند . فلاسفه مکتب نو افلاطونیون طرحی نو در انداختند یعنی از افسانه‌های شاعران یونانی فلسفه‌ای جدید استخراج کردند و آن را به جامه تمثیل پوشاندند و مراسمی مرموز برقرار کردند از برای عبادت مریدان خویشتن ، و پرستش خدایان قدیم را به ایشان

توصیه کردند چنانکه گوئی این خدایان آیتی از رب اعلی باشند یا عاملان وی ، و رسالات دقیق مفصلی علیه دینی نوشتند که کتابش انجیل بود ، و این رسالات را امپراطوران مسیحی در ایام بعدبه رعایت احتیاط بدست شعله های آتش سپردند .

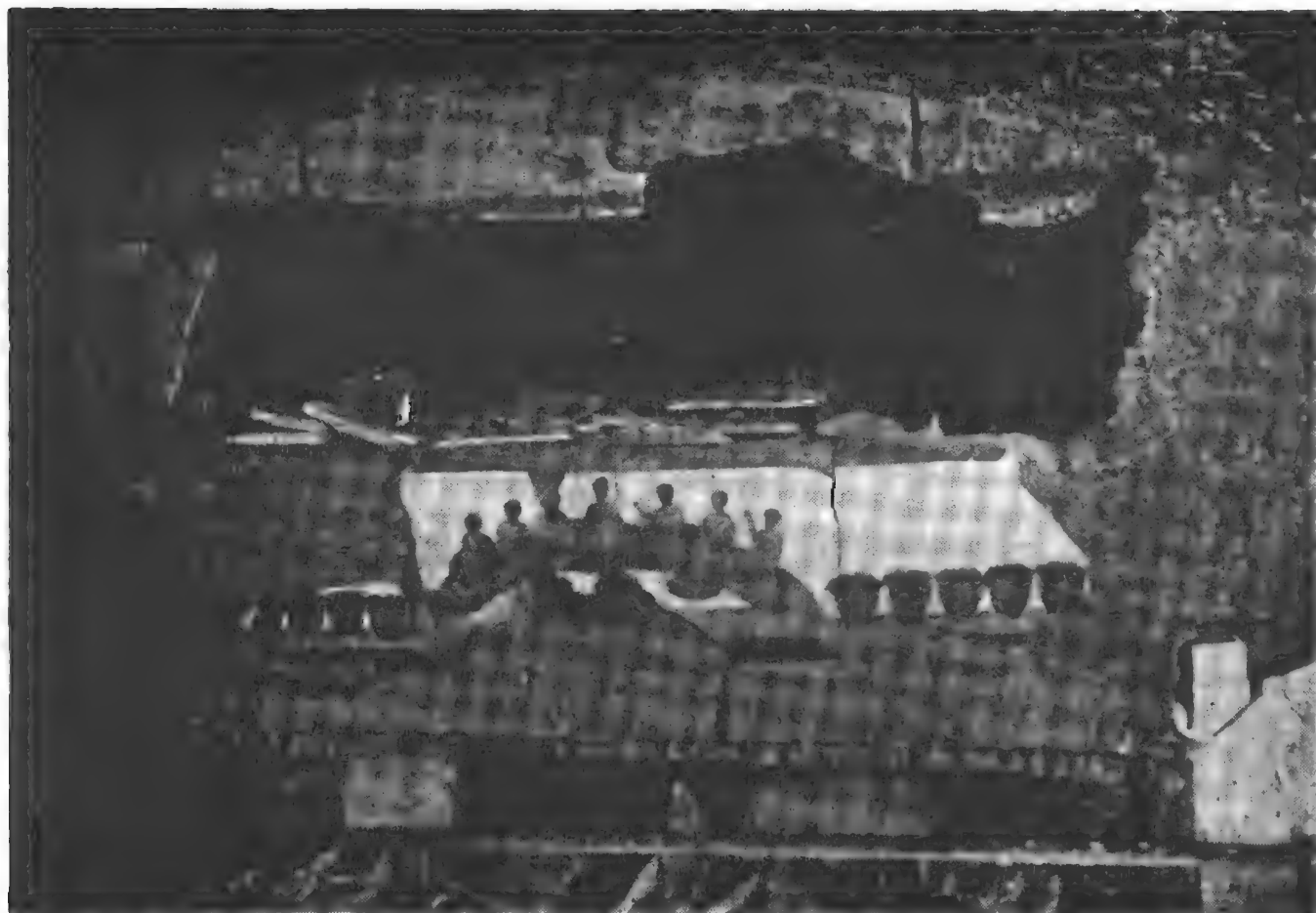
با آنکه سیاست دیو کلیسیان و مروت کنستانتینوس این دو امپراطور را به حفظ اصول تسامح مایل کرده بود ، بزودی معلوم شد که دو همکار ایشان ماگزیمین و گالی ریوس در دل خود از دین مسیحی و نام آن نفرتی می پرورده اند سخت بی رحمانه . فکر این دو پادشاه هرگز از نور علم تابناک نگشته و خوی ایشان بر اثر فرهنگ و تربیت نرمی نپذیرفته بود و بزرگی ایشان مدیون شمشیر بود ، و در مقام سلطنت نیز که حد اعلای جاه و منزلت است عقاید خرافاتی سربازی و روستازادگی را همچنان حفظ کرده بودند . اینان در اداره امور متصرفات از قوانینی که ولینعمت ایشان بنیان نهاده بود فرمان می بردند ، ولیکن در اردوگاه سربازی و در قصور خود غالباً برای آزار مسیحیان در نهان بهانه ای می یافتند ، و بعضی اوقات مسیحیان در اظهار تعصب دینی چندان بی احتیاطی مینمودند که بهانه ای بظاهر درست بدست میدادند . جوانی افریقائی بنام ماگزی می لیانوس^۱ که پدرش وی را بحضور قاضی آورده بود و او را واجد همه شرائط لازم قانونی برای حرفه سربازی میدانست ، خود عناد بسیار نمود و اصرار ورزید که وجدان او به او اجازه نمی دهد که حرفه سربازی را قبول کند . پس بفرمان قاضی او را به مرگ محکوم کردند و کشتند . مارسلوس ، سنتوریان رومی ، در روز یکی از اعیاد عمومی کمر بند و اسلحه و نشانهای منصب خود را بدور افکند و بیانگ بلند گفت که من از هیچ کس فرمان نمی برم بجز عیسای مسیح که سلطان لایزال است ، و هرگز دگر بار بسلاحهای کشنده دست نمی یازم و خداوند بت پرستی را خدمت نمی گزارم ، و نباید متوقع بود که هیچ دولتی عمل مارسلوس را بی مجازات گذاشته باشد . سربازان بمجرد اینکه از حیرت به خود آمدند مارسلوس را گرفتند و رئیس شهر تینگی^۲ که ناحیه ایست

از موریتانیا ، شخصاً از او بازپرسی نمود . اعتراف مارسلوس گناه وی را ثابت کرد ، و آنگاه او را به فرار از وظیفه سربازی محکوم و سرش را از تن جدا کردند . نمونه هائی از این قبیل که ذکر کردیم بیشتر از آثار حکومت نظامی و حتی قوانین مدنی بود و چندان به تعذیب و آزار مذهبی نمی ماست با اینهمه خود کافی بود که فکر امپراطوران را بخصوص برانگیزد و شدت عمل گالی ریوس را ، که عدد کثیری از صاحب منصبان مسیحی را از کار برکنار کرد ، درست جلوه گر سازد و این عقیده را تأیید نماید که گروهی از مردم پرشور متعصب و معترف به اصولی که با امنیت عمومی ناسازگار است ناچار یا بی فایده اند یا بزودی از اتباع خطرناک امپراطوری روم خواهند شد .

پس از فتح گالی ریوس در جنگ با ایرانیان که باعث امیدواری مردم و افزایش شهرت وی گردید این پادشاه فصل زمستان را با دیو کلیسیان در قصر نکومیدیه گذرانید و موضوع مشاورات سری ایشان همانا آخر و عاقبت کار مسیحیت بود . امپراطور مجرب کار آزموده هنوز مایل به ادامه اقدامات مسالمت آمیز بود و با آنکه فوراً به طرد مسیحیان از مشاغل درباری و لشکری رضا داد بشدیدترین بیانی لزوم احتراز از ریختن خون این متعصبان فریب خورده را تأکید کرد زیرا که این کار هم خطرناک بود و هم ظالمانه . اما عاقبت الامر گالی ریوس بزور از او رخصت گرفت که مجلس مشاوره ای فراهم آورد متشکل از چند شخصیت ممتاز در دستگاههای لشکری و غیر لشکری دولت و با حضور ایشان در این مسأله مهم شور و مذاکره شود و درباریان جاه طلب باسانی دریافتند که قهر و غضب عناد آمیز قیصر را بمدد سخنوری تأیید کردن برایشان فرض است . درباریان در هر بابی که غرور پادشاه یا دینداری او را راضی میکرد و ترس او را برمی انگیخت و در انهدام بنای مسیحیت وی را بکار می آمد بیشتر اصرار ورزیدند و شاید بصراحت تمام در برابر چشم دل او مجسم کردند که تا زمانی که به مردمی مستقل فکر اجازه داده شود که در قلب متصرفات روم زندگی کنند و مردم بر شمار ایشان بیفزاید کار مهم و پرافتخار نجات امپراطوری ناقص می ماند . ممکنست که گفته شده باشد (و این

گفته بظاهر درست بنماید) که مسیحیان با انکار خدایان روم و سنن آن گروه مشخصی تشکیل داده‌اند که امکان نابود کردنش پیش از کسب نیروی جنگی هست. این گروه مستقل که حکومتش هم اکنون با قوانین خاص و با نظارت عمال و قضات آن اداره میشد ، و دارای وجوهی برای مصارف عمومی بود و همه اجزاء آن به وسیله مجامع اسقفان که بکرات از برای مشاورت انجمن می کردند بهم پیوسته بود و جماعات کثیرالعدد و ثروتمند مسیحی از فرامین اسقفان اطاعت بی چون و چرا می نمودند. استدلالاتی از این قبیل که گفته شد ممکنست که دیو کلیسیان را با وجود بیزاری او از ایذاء و آزار مسیحیان بر آن داشته باشد که در تعذیب این طایفه روشی جدید در پیش گیرد و با آن که توطئه های نهانی و عقاید و کینه های درونی و حسادت زنان و خواجه سرایان و همه این اسباب و موجبات ناچیز ولیکن مؤثر را که غالباً در تعیین سرنوشت امپراطوریه‌ها و رأی خردمندترین پادشاهان مؤثر می افتد میتوان بمدد نیروی تصور در چشم خیال مجسم کرد معذک شرح و نقل آنها از قدرت ما بیرونست .

مسیحیان در سراسر این زمستان اندوهبار با تشویش و نگرانی بسیار در انتظار نتیجه مشاورات سری و مکرر بسر برده بودند و سرانجام ایشان را از مشیئت امپراطوران آگاه کردند . روز بیست و سوم فوریه که مصادف با عید ترمی نالیای ' رومیان بود (بعداً یا بر حسب اتفاق) برای محدود نمودن دین مسیح و ممانعت از گسترش آن تعیین گردید . سحرگاهان آن روز رئیس گارد پريتوري با چند تن از سرداران سپاه و تربونها و صاحب منصبان مالیه بکلیسای عمده شهر نکومیدیه روی آوردند ، درهای این کلیسا را که در موضعی مرتفع در زیباترین و پرجمعیت ترین قسمت شهر قرار گرفته بود فوراً شکستند و به درون محرابگاه حمله بردند و یهوده جستند تا شاید شیئی بیابند که معبود مسیحیان باشد و چون هیچ نیافتند ناچار بسوختن مجلدات کتاب مقدس در شعله های آتش اکتفا کردند . بدنبال عمال دیو کلیسیان گروه کثیری از افراد گارد و مهندسین لشکری روان بودند ، در صفوف آراسته و مہیای جنگ و مجهر



پناهگاه زیرزمینی مسیحیان در رم. تصویر روی دیوار از مراسم عشاء ربانی است.

به همه آلاتی که درانهدام شهرهای مستحکم بکار می‌رود. بمدد کار و کوشش مداوم این افراد بنای مقدسی شامختر از کاخ شاهنشاهی که از دیرباز خشم و حسد مردم نامسیحی را برانگیخته بود در چند ساعتی با خاک یکسان گردید.

روز بعد فرمان تعذیب مسیحیان صادر شد. گالی ریوس میخواست که هر کس را که از قربانی کردن در پیشگاه خدایان امتناع می‌ورزد فوراً زنده در آتش بسوزانند. اما دیو کلیسیان که هنوز از خون ریختن بیزار بود خشم گالی ریوس را اندکی تخفیف داد و با اینهمه قصاصی که در حق مسیحیان لجوج روا داشتند چندانکه باید سخت و مؤثر بود. قانونی نهاده شد و بموجب آن مقرر گردید که پرستشگاههای مسیحیان در سراسر متصرفات امپراطوری روم همه تا پای بست ویران گردد، و حکم مرگ علیه همه کسانی صادر شد که جرأت آورند و بقصد نماز و عبادت جلسات سری تشکیل دهند. فیلسوفانی که در این وقت بکار ننگ آمیز راهبری سیاست تعذیب مسیحیان تن در دادند - سیاستی که مبتنی بر تعصب کورکورانه بود - کیفیات و خصائص دین مسیح را تماماً بدقت مطالعه کرده بودند، و چون از این نکته غافل نبودند که مسیحیان آثار مکتوب انبیاء و مبلغان و حواریون را حاوی عقاید و نظرات دینی می‌پنداشتند پس به احتمال قوی به پیشنهاد همین فیلسوفان بود که به اسقفان و رؤسای کلیسا دستور داده شد که کتب مقدس خود همه را به عمال دیوان تسلیم کنند؛ و به عمال دیوان امر کردند که کتب مقدس را رسماً و درملاء عام در آتش بسوزانند و بموجب همین فرمان اموال و املاک کلیسا نیز فوراً ضبط گردید و قسمتهای مختلف آن یا به کسانی فروخته شد که به بهترین نرخی می‌خریدندشان یا جزء املاک سلطنتی گردید، یا به شهرها و تشکیلات بلدی واگذار یا به درباریان حریص آزمندی بخشوده شد که بغواش و التماس سهمی از آن را میخواستند. پس از اقدامات مؤثر برای نابود کردن دین مسیح و لغو حکومت مسیحیان، لازم دانستند که اگر مردمی یافته شوند که هنوز با عناد بسیار دین روم و پدران خود را انکار می‌کنند ایشان را به مشقاتی تحمل ناپذیر گرفتار آورند. آزاد زادگانی که به دین مسیح دل بسته بودند از هر نوع شغلی و مقام و منصب

شریفی محروم و بردگان مسیحی الی‌الابد از امید آزادی مأیوس و همه این طایفه از حیطة حمایت قانون خارج گشتند. به قضات اختیار کامل داده شد که به هر شکایتی علیه هر فرد مسیحی رسیدگی و درباره آن حکم صادر کنند. اما مسیحیان مجاز نبودند که اگرستمی برایشان رود شکوه‌ای نمایند و به این طریق قوم بیچاره مسیحی از منافع قانون عدالت عمومی محروم اما بشدائد آن گرفتار بودند و این خود نوعی شهادت دردناک دیرگذر بود و آشکار و ننگ‌آمیز و شاید بهترین وسیله‌ای بود برای خستن جان مؤمنین و سست عهد کردن ایشان، و شک نتوان کرد که خلایق نیز به تحریک شهوات عاطفی و حس سود جوئی مایل به تأیید مقاصد امپراطوران شده بودند و نیز به یقین میتوان گفت که سیاست حکومت روم و تشکیلات منظم آن ناچار گاهگاهی به جانبداری از مسیحیان وساطت می‌نموده است، زیرا که از میان برداشتن بیم مجازات و نادیده انگاشتن همه مظالم و دغل‌بازیها برای پادشاهان روم امکان پذیر نبود بی‌آن که اعتبار سیادت خود و نیز اتباع خویشان را در معرض خطرات بسیار دهشت‌انگیز قرار دهند.

بمحض اینکه فرمان تعذیب مسیحیان را درمکانی بارزتر از هرجای دیگر در نکومیدیه قرار دادند تا خلایق همه آن‌را ببینند یکی از افراد طایفه مسیحی پاره پاره‌اش کرد و به دشنامهای بسیار سخت نفرت خود را از فرمانروایانی چندین ستمگر و بی‌تقوی آشکارا اعلان نمود. گناه این شخص بموجب ملایمترین قوانین در واقع گناه خیانت و لاجرم مستحق مرگ بود، و اگر راست گفته باشند که وی صاحب فرهنگ و منزلت بوده است این هردو، جرم او را سخت‌تر می‌نمود. مرد مسیحی را بجزای گناهی که کرده بود سوزاندند یا در واقع در برابر آتشی ملایم بریان کردند، و جلادان که به اشتیاق هرچه تمامتر می‌خواستند بسبب توهینی که به امپراطوران شده بود انتقام بستانند سخت‌ترین انواع شکنجه‌را در حق او معمول داشتند و عاقبت نتوانستند نیروی صبر و مقاومت این مرد را بشکنند یا در لبخند بی‌تزلزل توهین‌آمیزی که وی در شدائد مرگ نیز همواره بر لب داشت تغییری بدهند. مسیحیان خود مدعی بودند که رفتار او با اصول حزم و تدبیر موافق نبوده

است و با اینهمه آتش شور و شوق وی را از منبع فیض الهی دانستند و آن راستودند ، و در مدح و ثنای قهرمان شهید خود غلوی نمودند که در ضمیر دیو کلیسیان اثری عمیق و نازدودنی از دهشت و نفرت برجای نهاد .

ترس دیو کلیسیان بزودی بمشاهده خطری که بسیار نزدیک بود بدل به دهشتی زایدالوصف گردید . ظرف پانزده روز دوبار شعله های آتش از کاخ نکومیدیه و حتی خوابگاه دیو کلیسیان زبانه کشید ، و با آن که هر دوبار آتش را خاموش کردند و چندان زبانی ببار نیامد تکرار این حادثه عجیب را بحق دلیل بارزی بشمار آوردند در اثبات این که حریق بر اثر تصادف یا غفلت نبوده است ، و طبعاً همه به مسیحیان گمان بد بردند و گفته شد (و این گفته تا حدی به احتمال نزدیک بود) که این متعصبان از جان گذشته که از آلام موجود رنجور و از مصایب آینده بیمناک بودند بابرادران همدین خود یعنی خواجه سرایان کاخ پادشاهی توطئه ای برانگیخته بودند تا دو امپراطور را بکشند زیرا که از هر دو سخت متنفر بودند و ایشان را دشمنان آشتی ناپذیر دین خدا میدانستند . سینه ها همه پراز کینه بود علی الخصوص سینه دیو کلیسیان ، و به این سبب گروه کثیری از مردم شاخص و ممتاز که بواسطه منصب یا تقرب به پادشاه اعتباری یافته بودند بزندان درافتادند . انواع شکنجه ها بکار رفت و دربار پادشاه و شهر نکومیدیه بخون ریزی و کشت و کشتار بسیار ملوث گردید . اما چون کشف مطالبی در باب این واقعه اسرار آمیز ناممکن بود بر ما لازم می نماید که مسیحیان بلا کشیده را یا بی گناه بدانیم یا بر ثبات رأی ایشان آفرین بگوئیم . چند روزی پس از این حادثه گالی ریوس به شتاب تمام شهر نکومیدیه را ترک کرد و گفت که اگر در خروج از کاخ پادشاهی ، که اعضایش به دین عیسی ایمان آورده بودند ، تأخیری نمایم قربانی خشم و غضب مسیحیان خواهیم شد . مورخان وقایع کلیسایی که اطلاعات جزئی و ناقص ما در باب این واقعه از ایشان گرفته شده است ، در کشف علت ترس امپراطوران متحیرند و نمیدانند که چه خطری ایشان را تهدید می کرده است . دو تن از این نویسندگان

که یکی از شاهزادگان بوده است و دیگری از عالمان علم بلاغت حریق شهر نکومیدیه را بچشم خود دیده‌اند. یکی از ایشان این حریق را به صاعقه و غضب الهی نسبت می‌دهد و دیگری بایقین تأیید میکند که گالی‌ریوس خود از سر خبث و بدخواهی آتش به شهر درزد.

فرمان امپراطوران بضد مسیحیان چنان نوشته شده بود که قانون کلی برای همه امپراطوری روم باشد، و چون دیو کلیسیان و گالی ریوس منتظر موافقت فرمانروایان متصرفات غربی نمی‌ماندند و مطمئن بودند که ایشان مخالفتی نخواهند کرد پس اگر به حکام رومی محرمانه دستور می‌دادند که فرمان مذکور را که بمنزله اعلان جنگ بود همه در یک روز معین در حوزه مأموریت خود منتشر کنند آنگاه کارشان با آنچه در نزد ما از معنی تدبیر و سیاست مستفاد میشود سازگارتر بود. لااقل حق آن می‌بود که با وجود شاهراهها و چاپارخانه‌هایی که در مسیر شوارع دائر کرده بودند اوامر امپراطوران با سرعت هرچه تمامتر از کاخ نکومیدیه به اقصی نقاط امپراطوری ابلاغ شده باشد نه آنکه پس از پنجاه روز در سوریه منتشر گردد و تقریباً بعد از چهار ماه مفاد آن در شهرهای افریقا اعلان شود. این تأخیر را شاید بتوان به خوی احتیاط کار دیو کلیسیان نسبت داد که با اکراه به تعذیب و آزار مسیحیان رضا داده و مایل بود که مقررات این قانون اول زیر نظر شخص وی آزموده شود و بعد در متصرفات دور معمول گردد زیرا که تعذیب و آزار مسیحیان در این متصرفات ناچار باعث اغتشاش و نارضائی میشد. در ابتدا عمال دولت را واقعاً از ریختن خون مسیحیان مانع آمدند ولیکن هر نوع سخت‌گیری دیگری مجاز بود و حتی به ایشان توصیه می‌شد. مسیحیان نیز با آنکه به گشاده روئی زیب و زیورهای کلیساهای خود را تسلیم دولتیان کردند نتوانستند از تشکیل محافل مذهبی چشم پپوشند یا آنکه کتب مقدس خود را در شعله‌های آتش بسوزانند. اسقفی افریقائی بنام فلیکس^۱ در دینداری چندان عناد ورزید که ظاهراً باعث زحمت اعضاء فرودست تشکیلات حکومتی گردید و فرماندار شهر وی را بسته به غل و زنجیر بنزد پروکنسول



پناهگاههای زیرزمینی مسیحیان اولین دررم و گورستانی که در دیوار تعبیه شده است.

فرستاد. پروکنسول نیز وی را بنزد رئیس گارد پريتوري ایتالیا روانه کرد، و چون فلیکس ازدادن جواب مبهم نیز عارداشت عاقبت درونوزیا^۱ واقع در ناحیه لوکانیا^۲ که زادگاه هوراس و هم باین علت مشهور است، سرش را ازتن جدا کردند. قتل اسقف افریقا سابقه‌ای شد، و بموجب این سابقه و شاید فرمان تازه‌ای که بر اثر آن از جانب امپراطور صادر گردید ظاهراً به حکام متصرفات اختیار داده شد که اگر مسیحیان از تسلیم کتب مقدس خود امتناع ورزند ایشان را به مرگ سیاست کنند. بی‌شک مردم بسیاری با استفاده از این فرصت در راه دین جان فدا کردند تا تاج شهادت بر سر بنهند، ولیکن گروه کثیرتری نیز بیافتن کتب مقدس پرداختند و آنها را به خیانت تسلیم کفار کردند و در عوض عمری ننگین و رسوا خریدند. حتی عدد کثیری از اسقفان و رؤسای کلیسا نیز تن بفرمان پادشاه دردادند و به این جنایت به صفت ننگین «خائن» متصف گشتند و نتیجه گناه ایشان رسوائی حال و اختلاف آینده در جماعت مسیحیان افریقا بود.

بر عدد نسخ انجیل و نیز روایات مختلف آن هم اکنون در امپراطوری چندان افزوده بود که سخت‌ترین بازجوئیه‌ها عواقب مهلکی ببار نمی‌آورد و حتی سوختن مجلدات کتاب مقدس نیز که در میان جماعات مسیحی برای استفاده عام نگاهداری می‌شد آسان نبود و همکاری بعضی از مسیحیان خائن و نالایق را لازم می‌آورد. ولیکن قدرت دولت و کوشش مردم بت پرست بزودی خرابی کار مسیحیت را باعث آمد. در بعضی از متصرفات روم عمال دولت فقط به بستن پرستشگاههای مسیحیان اکتفا کردند، اما در بعضی دیگر نص صریح فرمان امپراطور اجرا گردید، و پس از آنکه درها و نیمکتها و منبرها همه را بردند و در آتش سوختند چنانکه گوئی توده‌ای از هیزم خشک برای سوختن جسد مردگان برافروخته باشند، عمارت کلیسا را نیز بکلی ویران کردند. داستانی نقل کرده‌اند بسیار عجیب و به روایات مختلف که بعضی از وقایع آن از حدود احتمال نیز خارجست و شاید مربوط به این واقعه اند و هبار باشد. ذکر این داستان حس کنجکاوی ما را برمی‌انگیزد اما آن را ا قناع نمی‌کند.

چنین مینماید که در شهر کوچکی در فریجیه^۱ که نه از موضع آن آگاهیم و نه از اسمش ، همه عمال دولت و مردم شهر نیز دین مسیح را پذیرفته بودند و چون بیم آن میرفت که شاید اجراء مفاد فرمان امپراطور با مقاومت مردم روبرو شود پس لشکری متشکل از افواج بسیار یاری فرمانروای فریجیه فرستادند . بنزدیک شدن این افواج مردم شهر بدرون کلیسا ریختند و با عزم جزم بر آن شدند که بمدد سلاح جنگی در دفاع از آن مکان مقدس بکوشند یا خود نیز با آن نیست و نابود شوند . مردم اخطار مکرر و اجازه عقب نشینی را باخشم بسیار رد کردند تا آنکه سربازان که از عناد و لجاج ایشان غضبناک شده بودند از هر سو آتش در کلیسا در زدند و گروه کثیری از اهل فریجیه را با زنان و فرزندان ایشان باین وضع عجیب سوختند و شهید کردند .

در سوریه و نواحی سرحدی ارمنستان نیز فتنه هائی برخاست که آنها را بزودی خاموش کردند ، اما این فتنه ها دشمنان کلیسا را فرصتی بظاهر معقول بدست داد تا بکنایت و اشارت بگویند که تحریکات نهانی اسقفان باعث اغتشاشات مذکور شده است ، و اسقفان که اظهار اطاعت بی حد و بردباری بسیار مینموده اند اکنون فرمان بردن و صبر نمودن را فراموش کرده اند . غضب دیو کلیسیان یا ترس و بیم او آخر الامر وی را از حدود اعتدالی که تا این وقت رعایت نموده بود خارج کرد و با انتشار یک سلسله فرامین ستمگرانه امپراطور نیت خود را که زدودن نام مسیحی از صفحه روزگار بود آشکار نمود . بموجب نخستین فرمان امپراطور حکام متصرفات مأمور شدند که روحانیون مسیحی همه را توقیف کنند و زندانهای که خاص پست ترین جنایتکاران بود بزودی پر شد از گروه کثیری از اسقفان و دیگر رؤسای کلیسا و شماسان و قاریان کتب مقدس و طرد کنندگان ارواح خبیث . بموجب دومین فرمان امپراطور ، به عمال دولت امر شد که انواع سختیها را درباره این اشخاص معمول دارند تا ایشان را از عقاید سخیف و نفرت انگیز رها و مجبور کنند که دوباره به پرستش ارباب انواع که مذهب رسمی روم بود پردازند . این دستور سخت بعداً بموجب فرمان دیگری شامل همه مسیحیان شد و پیروان عیسای مسیح همه مورد تعذیب

شدید مذهبی قرار گرفتند. در عوض مقررات سودمندی که بموجب آنها باید متهمی رسماً و شخصاً بر علیه تازه مسیحی شده‌ای شهادت بدهد اکنون یافتن مؤمنان نودین و تعقیب و شکنجه ایشان از وظایف صاحب‌منصبان پادشاه شد و سود ایشان نیز در این کار بود، علی‌الخصوص یافتن و قصاص کردن مسیحیانی که مستوجب توبیخ و ملامت نیز بودند. مجازاتهای بسیار سنگین از برای کسانی تعیین شد که جرأت آورند یکی از تازه دینان محکوم گشته را از خشم خدایان و امپراطوران نجات بدهند. ولیکن با وجود شدائد قانون، مردانگی بسیاری از بت پرستان در مخفی نمودن دوستان و خویشان خویشتن گواهیت صادق بر این که غلیان احساسات خرافاتی عواطف طبیعی مروت و انسانیت را در نهاد ایشان خاموش نکرده بود.

بمحض اینکه دیو کلیسیان فرامینی به ضد مسیحیان منتشر کرد، چنانکه گوئی بخواهد کار تعذیب و آزار این طایفه را بدست دیگران بسپارد خود خویشتن را نیز از منصب پادشاهی و قبای ارغوانی سلطنت محروم کرد. همکاران و جانشینان دیو کلیسیان بفرمان طبع یا بسبت وضع خاص خود بعضی اوقات بر آن میشدند که قوانین سخت این پادشاه را اجرا کنند و زمانی نیز میخواستند که مقررات آن را معوق و معطل بگذارند. تصور وقایع کلیسایی در این دوران مهم، بوضع‌ای که درست و روشن باشد، امکان پذیر نیست مگر آنکه مجزی از عوامل دیگر در کیفیت دین مسیح تأمل کنیم در نقاط مختلف امپراطوری و در مدت ده سالی که از انتشار فرامین دیو کلیسیان آغاز شد و عاقبت به برقراری صلح و آرامش در کلیسا انجام پذیرفت.

کنستانتیوس^۱ مهربان و نرمخوی از ستم نمودن به اتباع امپراطوری خواه رومی و خواه غیر رومی، سخت نفور بود. امور مهم درباری همه را مسیحیان انجام میدادند زیرا که امپراطور شخص ایشان را دوست میداشت و اخلاص و صداقت ایشان را محترم می شمرد و از عقاید مذهبی مسیحیان بهیچوجه نفرتی در درون خود نمی پرورد. ولیکن تا زمانی که کنستانتیوس مرئوس امپراطور و در مقام قیصری باقی بود قدرتی

نداشت که آشکارا از قبول فرامین دیو کلیسیان امتناع بورزد یا از اوامر ما گزیمین اطاعت ننماید، با اینهمه چندان اختیار داشت که بتواند از رنج و الم مسیحیان بکاهد که وی از محنت و مشقت سخت بیزار بود و دلش بر دردمندان می سوخت. کنستانتیوس به اکراه به ویران کردن کلیساها رضا داد، ولیکن با جرأت تمام مسیحیان را از خشم و نفرت مردم و شدائد قانون محفوظ داشت. متصرفات امپراطوری در ناحیه گال (که بریتانیا را نیز شاید بتوان در جزء آنها بشمار آورد) از صلح و آرامش نادری برخوردار و از این جهت مدیون شفاعت و کرم طبع پادشاه مهربان خود بودند. ولیکن داتیانوس^۱ فرمانروای اسپانیا را غیرت و تعصب یا تدبیر و سیاست بر آن داشت که مفاد فرامین امپراطوران را اجرا کند و در ادراک نیات نهانی کنستانتیوس نکوشد، و تقریباً هیچ جای شک نیست که دوران حکومت او در اسپانیا آلوده بخون چندین شهید مسیحی است. ارتقاء کنستانتیوس بمقام شامخ و مستقل «اگوستی» به وی مجالی داد که فضائل انسانی خود را بی هیچ مانعی آشکار کند. و کوتاهی دوران سلطنتش وی را از برقرار کردن روش تسامح مانع نیامد و سنتی که کنستانتیوس بجای نهاد و اصول روش او به ارث به فرزند وی کنستانتین^۲ رسید. این فرزند نیک بخت از لحظه ای که براریکه سلطنت نشست خویشتر را حامی کلیسا اعلام نمود و عاقبت الامر بحق نخستین امپراطوری خواندندش که آشکارا دین مسیح را پذیرفت و آن را دین رسمی امپراطوری روم اعلان نمود. ایمان آوردن کنستانتین را میتوان بدلائل مختلفی از قبیل نیک نفسی، یا سیاست، یا ایمان راسخ یا ندامت نسبت داد، یا به پیشرفت تحولی که در ظل نیروی نفوذ وی و فرزندان او مسیحیت را دین رائج امپراطوری روم کرد. اینها همه موضوع فصلیست بسیار گیرنده و مهم در سومین مجلد این کتاب^۳، ولیکن در این وقت همین بس که بگوئیم که به هر فتحی که کنستانتین نمود برای کلیسا گشایشی و منفعتی حاصل شد.

مسیحیان ایتالیا و افریقا نیز اندک زمانی به شدائد تعذیب مذهبی گرفتار آمدند مفاد فرامین سخت دیو کلیسیان را همکار وی ما گزیمین به شدت و بخشودگی

۱ - Datianus - ۲ - Constantine. - ۳ - مقصود سومین مجلد متن کامل کتاب است

تمام اجرا کرد زیرا که ماگزیمین از دیرباز از مسیحیان متنفر بوده بود و از خشونت و خونریزی حظ وافر می‌برد. در پائیز نخستین سال تعذیب مسیحیان دوامپراطور در روم ملاقات کردند تا بمناسبت فتحی که نموده بودند مراسم جشن و شادمانی برپا کنند. چنین می‌نماید که در نتیجه مشاورات سری ایشان چندین قانون بیداد گرانه صادر شد و عمال دولت بر اثر حضور دو پادشاه خود بر سر شوق آمدند و در اجراء مفاد قوانین مذکور سعی و پایداری بیشتر نمودند. پس از آنکه دیو کلیسیان خویشتن را از منصب پادشاهی محروم کرد، امور ایتالیا و افریقا بنام سوروس اداره شد و گالی ریوس خداوندگار سوروس از این هر دو مکان متنفر بود و به آنها خصومت می‌ورزید. در میان شهدای شهر رم نام آدوکتوس^۱ سزاوار توجه نسلهای بعد شده است. وی از اعضاء یکی از خاندانهای شریف ایتالیا و شاغل مناصب مهم درباری بود، و پس از طی سلسله مراتب درباری خویشتن را بمنصب مهم خزانه داری آن دستگاه رسانید. آدوکتوس ظاهراً تنها شخص مهم صاحب مقامیست که در سراسر این دوران تعذیب و آزار عمومی بمصیبت مرگ گرفتار آمد.

قیام ماگزنتیوس فوراً دگر باره صلح و آرامش را در کلیساهای ایتالیا و افریقا برقرار کرد. و همین جائز بیداد گر که با همه اتباع خود ستم میکرد بامسیحیان بلا کشیده عدالت و مروت نمود و حتی جانب ایشان را نگاه داشت. ماگزنتیوس خود مستظهر به حق شناسی و محبت مسیحیان بود و طبعاً چنین می‌پنداشت که آزارهایی که ایشان تحمل کرده و خطرهایی که هنوز از آنها بیمناک بودند و از جانب خصم دیرین وی ایشان را تهدید می‌نمود. باید ضامن اخلاص و پایداری این طایفه باشد که هم اکنون از حیث شمار نفوس و ثروت بسیار مهم بودند. حتی رفتار ماگزنتیوس را نسبت به اسقفان روم و کارتاژ نیز می‌توان گواه تسامح وی بشمار آورد زیرا که با احتمال قوی پادشاهان بسیار متشرع نیز در حق روحانیون متسنن خود جز این روش را اتخاذ نمی‌کردند. مارسلوس یکی از اسقفان رم گروه کثیری از افراد این طایفه را که در دوران اخیر تعذیب مسیحیان یا دین خود را انکار و یا تقیه نموده

بودند به عقوبتی سخت گرفتار و به این طریق آشوبی در پایتخت برانگیخت. جنون تفرقه و اختلاف فتنه‌های سخت و مکرر را باعث آمد چندان که مؤمنین بدست خود خون همدینان خویشان را می‌ریختند و عاقبت چاره جز آن نماند که مارسلوس را تبعید کنند زیرا که شور تعصب او ظاهراً از حزم و تدبیرش افزون و تبعید تنها اقدامی بود که می‌توانست صلح و آرامش را به کلیسای در هم شوریده رم بازگرداند. چنین مینماید که رفتار منسوریوس^۱ اسقف کارتاژ از عمل مارسلوس نیز بیشتر مستوجب ملامت بوده است. شماسی از اهل کارتاژ هجائی علیه امپراطور منتشر ساخت و آن‌گاه به کاخ اسقف پناه برد، و با آن که وقت دعوی مصونیت مذهبی هنوز فرا نرسیده بود اسقف از تسلیم وی به عمال دیوان عدالت امتناع ورزید. منسوریوس را بخاطر این مقاومت خیانت‌آمیز به محکمه احضار کردند و در عوض آنکه قانون مرگ یا تبعید را در حق او صادر کنند پس از بازجوئی مختصری او را اجازه دادند که به حوزه اسقفی خود بازگردد. وضع اتباع مسیحی ماگزنتیوس چنان وضع خوشی بود که هر وقت میخواستند از برای مصلحت خود اجساد شهدائی را عرضه بدارند مجبور بودند که آنها را از اقصای متصرفات امپراطوری روم در مشرق بخرند. داستانی نقل کرده‌اند در باب بانوئی رومی به نام آگلیا^۲ که اصل و نسبش بخاندانی از عمال بزرگ روم میرسید و چندان ملک و مال داشت که اداره آنها مستلزم وجود هفتاد و سه مباشر بود. در میان این مباشران مردی بونی‌فاس^۳ نام مقرب خاتون خود بود و چون آگلیا زهد و عشق را با هم می‌آمیخت میگویند که بونی‌فاس را اجازه داده بود که همبستر وی گردد. این زن بسبب ثروت توانست به آرزوی خود که بدست آوردن آثار مقدسی از شهداء مشرق بود نائل گردد. وی مبلغی زر و مواد معطر بسیار بدست فاسق خود بونی‌فاس سپرد و او با دوازه چابک سوار و سه ارابه سرپوشیده عازم سفری دور شد و مقصد وی شهر طرسوس^۴ واقع در ناحیه سیلیسیه^۵ بود.

فرمان گالریوس مبنی بر اتخاذ روش تسامح

طبع خونخوار گالی ریوس - نخستین و مهمترین بانی تعذیب اخیر مذهبی - در مسیحیانی که طالع بدفرجام ایشان را درحوزه فرمانروائی وی قرار داده بود خوف و دهشت عظیم برمی انگیزت و میتوان بیقین چنین پنداشت که مردم بسیاری ازطبقات متوسط جامعه که دست وپایشان به زنجیر ثروت یا نیازمندی بسته نبود غالباً وطن خود را ترک میکردند و به اقالیم بااعتدال تری درمغرب پناه می بردند. تا روزگاری که گالی ریوس فقط به فرماندهی سپاه و حکومت ایالات ایلیریوم مشغول بود شهید کردن عدد کثیری از مسیحیان یا یافتن شهداء بسیار در میان مردمی^۱ جنگجو مشکل بود، مردمی که مبلغان عیسوی را از هر جای دیگری در امپراطوری به سردی و اکراه بیشتر پذیرفته بودند. ولیکن هنگامی که گالی ریوس به والاترین مقام ممکن ارتقاء یافت و حکومت ناحیه شرقی امپراطوری را بدست آورد عنان نفس را به دست تعصب و بیدادگری رها کرد، نه فقط درمتصرفات ترانس و آسیا که تحت فرمانروائی مستقیم وی قرار داشت بلکه در سوریه و فلسطین و مصر نیز که ماگزیمین حکومت می کرد و به میل دل خویشان از او امر جابرانه و لینعمت خود باجدیت فرمان می برد، افکار جاه طلبانه گالی ریوس بکرات به نومیدی و ناکامی انجامید و تجربه ای که وی از شش سال تعذیب و آزار مسیحیان اندوخته و نیز خیالات سودمندی که در دوران بیماری دردناک و دیرگذری در فکر او راه یافته بود عاقبت الامر بدو ثابت نمود که سخت ترین اقدامات مستبدانه برای نابود ساختن جملگی افراد طایفه ای با تسلط یافتن بر عقاید مذهبی ایشان کافی نیست، و چون می خواست گزند را که بر طایفه مسیحی روا داشته بود بنوعی جبران کند پس به نام خود و لی سی نیوس^۲ و کنستانتین فرمان عمومی صادر کرد. متن فرمان پس از ذکر القاب امپراطوران به عباراتی تفاخرآمیز به قرار ذیل است :

۱ - در نخستین چهارصد سالی که از ظهور دین مسیح گذشت اثری از وجود حوزه های اسقفیه در ایلیریوم غربی مشاهده نمیتوان کرد. بعید نیست که اسقف میلان بر شهر سیرمیوم یعنی پایتخت این ناحیه نیز فرمانروائی روحانی می کرده است. ۴ - Licinius.

« در میان سایر اندیشه‌های مهمی که برای حفظ امپراطوری و تأمین حداکثر سعادت و خشنودی قسمت اعظم مردم آن ، خاطر ما را بخود مشغول می‌داشته نیت ما بر این بوده است که همه چیز را اصلاح و دوباره برپایه‌ای استوار کنیم موافق با قوانین رم باستانی و انضباط رائج در میان رومیان قدیم ، و علی‌الخصوص میخواستیم که مسیحیان فریب خورده گمراه را به طریق عقل و روش طبیعی سابق بازگردانیم که ایشان دین قدیم و مراسم عبادتی را که پدرانشان بنا نهاده‌اند انکار کرده و بهجسارت روش قدما را تحقیر نموده‌اند و فرمان هوی و هوس عقاید و قوانینی اختراع کرده‌اند خارج از حدود منطق ، و جماعتی فراهم آورده‌اند از مردم گوناگون و از متصرفات مختلف امپراطوری ما . فرامینی که ما منتشر ساخته‌ایم تا مردم را به عبادت خدایان ملزم کنیم مسیحیان را در معرض خطر ورنج و محنت قرار داده است و چون بسیاری از ایشان مرده‌اند و گروه بیشتری که هنوز در بی‌دینی و نادانی پایداری میکنند از برگذاری مراسم مذهبی خود چه بجماعت و چه آشکارا ، محرومند ما می‌خواهیم که این طایفه پریشان حال سیه روزگار مشمول اثرات عفو و رحمتی گردند که خوی ماست و عادت ماست . پس به ایشان اجازت میدهیم که آزادانه و آشکارا عقیده شخصی خود را اعلان نمایند و بی‌هیچ ترسی از تعرض و آزار دیگران در محافل مذهبی گردهم جمع آیند بشرط اینکه پیوسته احترام لازم را نسبت به قوانین ثابت امپراطوری و به حکومت رعایت نمایند . در فرمان دیگری که صادر خواهد شد ما اراده خود را به قضات و عمال دیوان اعلان خواهیم نمود و امیدواریم که رفیق و مدارای ما مسیحیان را مقید و متعهد کند که در پیشگاه خدائی که می‌پرستندش برای سلامت و سعادت ما و خود و دولت دعا کنند . » معمولا از روش نگارشی که در فرامین و اعلان‌های رسمی بکار می‌رود نمیتوان به خصائص اخلاقی و بیانیات باطنی پادشاهان پی برد . اما چون این فرمان از زبان امپراطوری محض است شاید بعلت وضع خاص او بتوانیم این کلمات را ضمان صمیمیت وی بشمار آوریم .

وقتی که گالی ریوس این فرمان تسامح را به نام خود توقیع کرد وی به یقین

میدانست که لی‌سی‌نیوس به آسانی با آنچه دلخواه دوست و ولینعت اوست موافقت خواهد نمود و هراقدامی که به سود مسیحیان باشد پسند خاطر کنستانتین خواهد بود. ولیکن امپراطور نام ماگزیمین را در مقدمه فرمان ذکر نکرد زیرا که این کار را خطرناک میدانست، در صورتی که جلب موافقت ماگزیمین که چند روز بعد حکمروای متصرفات آسیائی شد اهمیت بسیار داشت. در شش ماه اول سلطنت تازه خود ماگزیمین بظاهر نصایح مدبرانه سلف خویشتن را بکار بست، و با آنکه هرگز راضی نشد که به انتشار فرمان عمومی آرامشی در میان جماعت مسیحیان برقرار کند سابی‌نوس^۱ که رئیس گاود پريتوري او بود نامه‌ای فرستاد به نزد حکام و مجریان قانون در همه متصرفات امپراطوری و به شرح و تفصیل از عفو و رحمت امپراطور سخن گفت و عمال دیوان عدالت را دستور داد که از تعقیب مسیحیان دست بدارند که کاریست بی‌حاصل، و تجمعات سری این تازه دینان پرشور و شوق را نادیده انگارند. بر اثر این اوامر گروه کثیری از مسیحیان از زندان آزاد شدند و یا از کار کردن در معدن نجات یافتند. معتقدان به دین مسیح سرودخوانان به کشورهای خود بازگشتند و کسانی که در طوفان خشکین تعذیب مسیحیان تسلیم دشمن گشته بودند اکنون تائب و گریان خواهنده بازگشت به آغوش کلیسا شدند.

ولیکن این آرامش فریبنده دیری نپایید، و مسیحیان ناحیه شرقی امپراطوری بهیچوجه نمی‌توانستند به خوی و طبع پادشاه خود اعتمادی کنند. ستمگری و اوهام پرستی، شهواتی بود بر جان ماگزیمین غالب و خوی ستمگری طریق تعذیب و آزار مذهبی را به وی می‌آموخت و اوهام پرستی هدف آن را بدو می‌نمود امپراطور به پرستش خدایان و مطالعه در فن ساحری و اعتقاد بگفته‌های هاتقان غیبی که از زبان ارباب انواع سخن میگفتند دلبستگی خاص داشت. وی رهبران دینی یا فلاسفه را مقربان درگاه الهی می‌دانست و به این سبب ایشان را محترم می‌شمرد و غالباً به فرمانروائی متصرفات برمی‌گزید و در محرمانه‌ترین جلسات مشورتی به ایشان اجازه دخول می‌داد، و ایشان به آسانی به وی ثابت کردند که پیشرفت کار مسیحیان

مدیون انضباط و نظم و ترتیب ایشانست ، وضعف مذهب بت پرستی بیشتر ناشی از عدم اتحاد و نافرمانبرداری کاهنانست . پس در اداره امور دینی روش تازه‌ای برقرار کردند که واضح و آشکارا تقلیدی از روش حکومت جماعات مسیحی بود . در همه شهرهای بزرگ امپراطوری بفرمان ما گزیمین معابد را تعمیر کردند و آراستند و کاهنانی که در معابد خدایان مختلف به انجام دادن مراسم مذهبی می پرداختند همه در تحت اداره وسلطه کاهن بزرگی قرار گرفتند که باید در برابر اسقف کلیسا ایستادگی کند و در پیشرفت کار بت پرستی بکوشد . این کاهنان بزرگ نیز خود به نوبت فرمانبردار کاهنان اعظمی بودند که در متصرفات مختلف امپراطوری حاکم بر امور روحانی بودند و در این سمت نائب شخص امپراطور بشمار می آمدند ، و شعار منصب بزرگ ایشان جامه‌ای سفید بود . کاهنان اعظم را با دقت تمام از میان شریفترین و ثروتمند ترین خاندانها برمی گزیدند و بیاری قدرت و نفوذ عمال دولت و طبقه روحانی ، شهر نکومیدیه و انتاکیه و صور را برآن داشتند تا پیامهائی حاکی از احترام و فرمانبرداری صادر کنند . این پیامها بزرگی و مهارت چنان نگاشته شده بود که مقاصد عمال محاکم عدالت را رأی و عقیده مردم جلوه گر سازد ؛ و در آنها از امپراطور به تمنا خواسته بودند که قوانین عدل و داد را رعایت کند نه فرمان دل روؤف و بخشایشگر خویشان را . این پیامها بازگوینده نفرت مردم از مسیحیان بود و در آنها به خضوع تمام از امپراطور تقاضا شده بود که فرقه کفار را لا اقل از حدود سرزمینهای مذکور بیرون کنند . به پیامی که از مردم شهر صور رسید امپراطور جوابی داد که هنوز موجود است . وی دینداری و شور و شوق مردم صور را می ستاید به زبانی که حاکی از کمال خشنودی اوست و از عناد و بی دینی مسیحیان به تفصیل انتقاد میکند و چنان بسهولت به تبعید این طایفه رضا می دهد که گوئی بدریافت پیام منت پذیر شده است نه منت گذار . امپراطور به کاهنان و عمال دیوان اختیار داد که فرامین وی را اجرا کنند و این فرامین برالواح برنزی نقش شده و با آن که در آنها به مجریان او امر امپراطور سفارش شده بود که از خونریزی پرهیزند معذلتک مسیحیان عنود متمرّد را به طریقی خونخوارانه و شرم آور مجازات کردند .

مسیحیان آسیا از هر جهت از سخت گیری پادشاه متعصب خود بیمناک بودند زیرا که سیاست وی در تهیه قوانین تعذیب مذهبی سیاستی دقیق و سنجیده بود. اما هنوز چند ماهی بیش از صدور فرامین امپراطوران نگذشته ما گزیمین مجبور شد که از اجراء مقاصد خود چشم ببوشد زیرا جنگی که وی به مخالفت با لی سی نیوس آغاز کرد فکر او را بتمامی به خود مشغول میداشت ؛ و شکست ما گزیمین و مرگ او بزودی مسیحیان را از آخرین و سنگین دل ترین خصم ایشان نجات داد.

در این مطالعه کلی در سیاست تعذیب مسیحیان که اجازه آن اول بموجب فرمان دیو کلیسیان صادر شد ، من بعد از شرح انواع مرگها و مصائبی که مسیحیان بدانها گرفتار آمدند خویشتن داری کرده ام. گرد آوری داستانهای دراز و هولناک و نفرت انگیز از تاریخ یوزی ییوس و حماسه سرائیهای لاک تان تیوس^۱ و لوایح بسیار قدیم ، و پر کردن صفحات بسیاری در باب انواع شکنجه و آلات شکنجه از قبیل دستگاهی که بدن را چندان میکشید که عضو عضو آن از هم جدا میشد ، و تازیانه و قلابهای آهنین و بسترهایی از فلز گداخته ، و انواع شکنجه هایی که بوسیله آتش و فولاد و حیوانات سبع و جلادان سبتر از حیوان بر بدن انسان روا میداشتند کاریست آسان ، و شرح این صحنه های غم انگیز را به نقل رؤیاهای بسیار ، و انواع معجزاتی که برای تأخیر مرگ یا برگذاری مراسم جشن و شادمانی بخاطر پیروزی قدیسین ، یا کشف آثار این اولیاء خدا که در راه عیسای مسیح رنج و محنت بسیار کشیده بودند می توان هیجان انگیز تر کرد. ولیکن تا بر من ثابت نشود که از این مطالب کدام را باور میتوان کرد نقل آنها برای من امکان پذیر نیست. مهمترین نویسندگان وقایع کلیسایی، من جمله یوزی ییوس خود نیز تلویحاً اعتراف میکنند که آنچه را که براهمیت و اعتبار دین مسیح بیفزاید نقل و هر آن چه را که باعث ننگ و رسوائی آن گردد حذف کرده اند. اعتراف یوزی ییوس ما را طبیعتاً بدگمان میکند و با خود می اندیشیم که نویسندگانی که آشکارا یکی از قوانین اصولی تاریخ نویسی را نقض کرده است ناچار به حفظ دیگر قوانین اصولی این فن چندانکه باید توجه

دقیق نموده است ، و خصائص یوزی ییوس خود سوءظن مارا بیشتر تأیید میکند زیرا که طبع وی از زودباوری اثری نپذیرفته ، و او تقریباً بیش از همه معاصران خود در فنون درباریگری ورزیده بوده است . در بعضی از موارد خاص وقتی که عمال دیوان عدالت بر اثر منافع یا خصوصتهای شخصی خشمگین می شدند ، و شور و تعصب فدائیان دین مسیح این طایفه را بر آن میداشت که قواعد حزم و تدبیر و شاید شرم و حیا را فراموش و محرابها را سرنگون و امپراطوران را لعن و نفرین و قاضی را درهنگامی که برمسند قضا نشسته بود مضروب کنند ، ناچار باید گمان کرد که هر نوع شکنجه ای که طبع ستمگر آدمی قادر به ابداع آنست ، و نیروی پایداری انسان آن را تحمل میتواند کرد در حق مسیحیان ستمدیده اخلاصمند بکار بردند چندان که دیگر شکنجه ای نماند که این بیچارگان بدان گرفتار نیامده باشند . اما شرح دو واقعه که به اهمال و بی توجهی ذکر شده است حکایت از آن میکند که رفتار عمال عدالت خانه با مسیحیان توقیف شده ، بخلاف آنچه معمولاً تصور میشود ، چندان سخت نبوده است . شرح این دو واقعه بقراریست که ذکر میشود .

۱ - کسانی که با وجود آزار بت پرستان ایمان خود را به دین مسیح آشکار کرده و باین سبب محکوم به کار در معادن شده بودند بسبب مروت یا غفلت زندان بانان خود مجاز بودند که آزادانه نمازخانه بسازند و در این عمارات خزن انگیز تیره و تار ایمان خویشان را بدین مسیح اظهار نمایند .

۲ - اسقفها ناچار بودند که مسیحیان را بعزت شور و شوق بی حد ایشان ملامت کنند و از عجله بازدارند زیرا که مسیحیان داوطلبانه خود را در دست عمال دیوان عدالت گرفتار می کردند . بعضی از این اشخاص از فقر و قرض بیچاره شده بنادانی میخواستند که زندگی پرمصیبت خود را بمرگی افتخارآمیز پایان دهند ، و بعضی دیگر فریفته این امید بودند که گذراندن مدتی کوتاه در زندان ، گناه یک عمر ایشان را میشود و جبران می کند ، و گروهی نیز به قصد دیگری که چندان شرافتمندانه نبود خویشان را تسلیم مجریان قانون می کردند یعنی میخواستند معاش بیشتر

و شاید سود فراوان از صدقاتی بدست آورند که مؤمنان خیر به زندانیان می دادند. پس از آن که کلیسا بر همه دشمنان خود فائق آمد منفعت زندانیان و عجب و غرور ایشان این گروه را بر آن داشت که در باب مصائب خود و ثوابی که از این راه برده بودند غلو بسیار بنمایند. گذشت زمان یا دور شدن از مکان همه مجالی برای انتشار انواع افسانه ها شد و معجزات مکرری که بنا بادعای مسیحیان مشاهده گردید از قبیل التیام فوری جراحات مقدسین و تجدید نیروی ایشان و باز یافتن عضوی از بدن که از دست داده بودند ، همه موجباتی سهل و آسان برای از میان برداشتن مشکلات و خاموش کردن اعتراضات گردید. افسانه های بسیار مبالغه آمیزی را که باعث افتخار مسیحیان میشد مردم زودباور می پسندیدند ، و روحانیون یاری قدرت و نفوذی که داشتند آنها را تأیید میکردند ، و تاریخ کلیسا که به شهادت آن اعتمادی نیست به صحت این داستانه ها گواهی می داد.

مطالب مبهم راجع به تبعید و حبس و زجر و شکنجه را میتوان بمدد قلم نویسندہ ای ماهر و هنرمند ملایمتر یا سخت تر از آنچه بوده است جلوه گر ساخت و این کار چندان سهل است که ما ناچار باید در مطلبی بدقت تفحص کنیم که حقیقتی است مسلم و معامله با آن مشکلتر و آن کشته شدن مردم و شمار مقتولانیست که بعلت فرامین دیو کلیسیان و همکاران و جانشینان وی جان سپردند. داستان سرایان اخیر مطالب بسیاری نوشته اند در باب لشکریان و شهرهائی که بر اثر غلیان تعذیب مذهبی یکباره محو و نابود گشتند زیرا که تعصب کور است و بی تمیز. اما نویسندگان قدیمتر بهمین اکتفا کرده اند که آزادانه سیل لعن و دشنام بی حد و حصر را جاری سازند و این خود مایه تأسف بسیار است ولیکن عدد دقیق کسانی را که به خون خود ایمان خویشتن را به انجیل تأیید نمودند معین نمی کنند. چنانکه از تاریخ یوزی بیوس برمی آید از اسقفان فقط نه تن ایشان به جزای مرگ گرفتار آمدند. یوزی بیوس عدد شهیدان فلسطین را بر شمرده است و بموجب شمارش وی بیش از نود و دو تن از اینان مستحق لقب شریف شهید نبوده اند. چون ما از شور مذهبی و شجاعت

اسقفان در آن ایام چندان که باید آگاه نیستیم لذا حصول نتایج لازم از واقعه نخستین که کشته شدن اسقفان مسیحی است از قدرت ما بیرون است ولیکن از شهادت نود و دوتن مسیحی در فلسطین ممکن است نتیجه‌ای مهم و مقرون به احتمال بدست آید. به موجب تقسیمات ایالتی فلسطین را میتوان یک شانزدهم امپراطوری روم در مشرق بشمار آورد، و چون در میان فرمانروایان فلسطین کسانی بودند بحقیقت یابنظا هر حلیم و روؤف که دست خویش را به خون مؤمنان نیالوده بودند پس بحکم عقل باور توان کرد که یک شانزدهم مجموع کسانی که در دوران سلطنت گالی ریوس و ماگزیمین به شهادت رسیدند از فلسطین یعنی زادگاه مسیحیت بوده‌اند، و در نتیجه مجموع شهداء بالغ بر یک هزار و پانصد تن میشده است. اگر ما این عدد را به ده قسمت مساوی تقسیم کنیم آن‌گاه مشاهده خواهد شد که در دوران ده ساله تعذیب مذهبی مصرف سالانه یکصد و پنجاه شهید بوده است! اگر سهم ایتالیا و افریقا، و شاید اسپانیا را نیز (که پس از دو یا سه سال از شدت قوانین جزائی کاست یا آنها را بکلی لغو کرد) بهمین نسبت تعیین کنیم مجموع مسیحیانی که به حکم محکمه عدالت به مجازات مرگ گرفتار آمدند، اندکی کمتر از دوهزار تن خواهد بود. چون هیچ شک نمیتوان کرد که عدد مسیحیان در زمان دیو کلیسیان بیش از هر دوران دیگری بوده است که در آن طایفه عیسوی را بنام مذهب ایداء و آزار نموده‌اند، و دشمنان ایشان نیز در این وقت از هروقت دیگری خشمگین تر و کینه‌توزتر بوده‌اند، این محاسبه خالی از غلو و مقرون به احتمال به ما می‌آموزد که عدد شهداء و قدیسین مسیحی را در بدو ظهور دین عیسی چگونه تخمین کنیم یعنی شهدا و قدیسینی که جان بر سر هدف مهم خود فدا کردند تا مسیحیت را به دنیا بشناسانند.

این فصل را به ذکر حقیقتی غم انگیز پایان می‌بریم که خواه نا خواه در خیال ما راه می‌یابد و آن حقیقت اینست که حتی اگر بی هیچ تأملی یا تفحصی پذیرنده هر آنچه باشیم که تاریخ درباره شهادت قدیسین و اهل وفا ضبط کرده یا اخلاص دینی آنها را ساخته و پرداخته است ناچار باید تصدیق کنیم که در ضمن مناقشات داخلی، مسیحی با مسیحی سختیها و مظالمی نمود به مراتب شدیدتر از آنچه

کفار از سر شور و تعصب با وی کرده بودند در دوران جهل و ظلمتی که پس از اضمحلال امپراطوری روم در مغرب روی نمود اسقفان شهر رم دامنه نفوذ خود را بسط دادند چندانکه هم شامل روحانیون شد که از فرقه کاتولیکهای لاتینی^۱ بودند و هم شامل مردم. بنای اوهام پرستی که این اسقفان برپا کرده بودند و ممکن بود که دیرزمانی در برابر کوششهای ناتوان عقل و منطق مقاومت نماید سرانجام به حمله گروهی از متعصبان متهور گرفتار آمد یعنی گروهی که از قرن دوازدهم تا قرن شانزدهم برای تغییر اوضاع دینی عنوان مردم پسند مصلح را برخویشتن نهادند. اما کلیسای رم به قهر و شدت تمام از قدرتی که به نیرنگ و تدلیس بدست آورده بود دفاع کرد. روش حکومت کلیسا که مبتنی بر مصلح جوئی و خیراندیشی بود بزودی بر اثر تبعید و جنگ و قتل عام و ایجاد دستگاه تفتیش^۲ مذهبی ننگین گردید. آنچه این مصلحان را به عمل برمی‌انگیخت هم عشق به آزادی مدنی بود و هم آزادی مذهبی به این جهت پادشاهان کاتولیکی برای حفظ منافع و مزایای خود با روحانیون متحد گشتند و بمدد آتش و شمشیر دهشتی را که مفتشان مذهبی برمی‌انگیختند شدیدتر می‌کردند. گفته شده است که تنها در هلند بیش از یکصد هزارتن از رعایای شارل پنجم به دست جلادان جان سپردند. گروتیوس^۳ هلندی که نابغه‌ای دانشمند بود و در میان غوغای منازعات فرقه‌های مختلف مذهبی روش اعتدال را حفظ کرده به صحت این عدد حیرت‌انگیز گواهی میدهد و هم اوست که شرح وقایع دوران خود و کشور خویشتن را نگاشته است در روزگاری که اختراع صنعت چاپ و سائل کسب اطلاع را آسانتر و خطر در دام افتادن را بیشتر می‌کرد. اگر به ناچار باید عقیده خود را در این باب تابع گفته گروتیوس کنیم و به آن استناد نمائیم پس باید تصدیق کنیم که عدد پروتستانهایی که در یک ناحیه و در دوران سلطنت یک پادشاه به قتل رسیدند بمراتب افزونتر از شهیدان صدر مسیحیت بوده است که در سیصد سال در سراسر امپراطوری روم در راه دین جان سپردند. ولیکن اگر با وجود دلائل مثبت این

۱ - شعبه‌ای از مذهب کاتولیکی که در نزد خارجی‌ان به Roman Catholic Church معروف است.

۲ - holy office یا Inquisition ۳ - Grotius (۱۶۴۵ - ۱۵۸۳) فقیه و سیاستمدار بزرگ هلندی

حقیقت بنظر بعید نماید ، وگروتیوس به جرم گزاف گوئی درباب فضائل مصلحان مذهبی و مصائب ایشان محکوم گردد ماطبعاً برآن میشویم که دراین مطلب تفحص کنیم که به نوشته های مشکوک و ناقص نویسندگان ساده فکر قدیم تا چه حد اعتماد میتوان کرد ، و مؤلفات اسقفان درباری و خطیبان پرشور و تعصب تا چه حد معتبر است یعنی خطیبان و اسقفانی که در ظل حمایت کنستانتین از امتیازی خاص برخوردار بودند و آن امتیاز عبارت بود از ضبط وقایع مربوط به تعذیب مسیحیان در ایام پادشاهان سلف که اکنون مقهور یا نامحترم شده بودند .

سیر امپراطوری در جهت مشرق

فصل هفدهم

رم جدید. تأسیس شهر قسطنطنیه و تقدیس آن.
تقسیم بندی مناصب در نظام جدید حکومت.
مقدمات حکومت پلیسی.

لی سی نیوس نگون طالع آخرین دشمنی بود که در برابر عظمت کنستانتین ایستادگی نمود، و نیز آخرین اسیری که موکب پیروزی این پادشاه را بحضور خود زینت بخشید. پس از سلطنتی آرام و پر رونق کنستانتین فاتح، امپراطوری روم را به ارث به خاندان خود سپرد با پایتختی نو و دینی نو، و روشهای تازه‌ای را که وی بنیان نهاد نسلهای بعد پذیرفته و محترم شمرده‌اند. عصر کنستانتین کبیر و فرزندان او پُر است از وقایع مهم، اما کثرت این وقایع و تنوع آنها باریست سنگین بر پیکر تاریخ نویس مگر آنکه وی صحنه‌های گوناگون حوادث را که فقط با سلسله زمان به هم پیوسته‌اند به سعی و دقت بسیار از هم جدا کند. مورخ باید اول به وصف قوانین و آداب و سنن ملکداری پردازد که به امپراطوری روم نیرو و ثبات بخشید و آن‌گاه داستان جنگها و انقلاباتی را نقل کند که سیر نزولی دستگاه شاهنشاهی روم را سریع‌تر نمود، و پس از آن رشته‌ای را برگزیند که قدامت از آن بی خبر بودند و آن وصف امور مدنی و کلیسائیست. پیروزی مسیحیان و منازعات داخلی ایشان نیز مطالبیست فراوان و مستقل از موضوعهای دیگر که

مورخ را به کارمی‌آید و بعضی باعث تهذیب روح و بعضی دیگر مایه خشم و نفرت است.

پس از شکست و استعفاء لی سی نیوس ، دشمن پیروزمند او شهری تازه بنیان نهاد و مقدر چنان بود که روزگاران بعد این شهر خاتون دیگر بلاد امپراطوری شرقی شود و بر آنها فرمانروائی کند و پس از سقوط ملکت روم و مسیحی شدن کنستانتین نیز پایدار بماند. دلائلی که در ابتدا دیو کلیسیان را به ترک مقرر قدیم حکومت برانگیخت (منشاء آن دلائل خواه غرور این امپراطوری بوده باشد و خواه تدبیر و سیاست او) اکنون بر اثر تجارب جانشینان او و عادات چهل ساله اهمیت بیشتر یافت. شهر رم کم کم مشته شد با کشورهای تابعی که روزگاری تفوق آن را پذیرفته بودند ، و پادشاه جنگجویی که در نزدیکی دانوب بدنیا آمده و در دربارها و میان سپاهیان آسیائی تعلیم و تربیت یافته و بدست افواج بریتانیائی ملبس به قبای ارغوانی سلطنت گشته بود سرزمین قیصره را به نگاه سرد بی التفاتی می‌نگریست. مردم ایتالیا که کنستانتین را بمنزله منجی خود پذیرفته بودند فرامینی را که وی گاهگاهی از سر لطف و عنایت خطاب به سنا و مردم رم صادر می‌کرد با تسلیم و رضا اطاعت می نمودند. اما مردم رم بندرت بحضور پادشاه خود مشرف و مفتخر می شدند. در دوران پر جنب و جوش سلطنت خود کنستانتین بر حسب مقتضیات گوناگون جنگ یا صلح آهسته و با وقار یا بچابکی و جهد و کوشش بسیار در مرزهای قلمرو گسترده مستعمرات خود سفر میکرد و پیوسته مہیای نبرد با دشمنان داخلی و خارجی بود. ولیکن پس از آن که بتدریج به اوج رونق و کامروائی و شروع دوران ضعف پیری رسید در اندیشه آن شد که طرحی برانگیزد و قدرت و عظمت سلطنت را در مقامی مستقر کند ثابت تر و پایدارتر. در انتخاب موضع مناسب برای پایتخت جدید حد فاصل میان آسیا و اروپا را از هر جای دیگر بهتر دانست تا بتواند بمدد سپاه نیرومند خود پیشرفت اقوام نیمه متمدنی را مانع آید که در فاصله میان دانوب و تانائیس بسر می بردند ، و از آنجا با دیده دقیق بین مراقب اعمال پادشاه ایران باشد که قراردادی با امپراطور بسته و از تحمل این یوغ ننگین سخت

خشمگین بود. دیو کلیسیان نیز بهمین دلائل مقرر خود را در نکومیدیه برگزیده و آن را به تزینات بسیار آراسته بود. ولیکن کنستانتین، حامی دین مسیح، بحق از خاطره دیو کلیسیان بیزار بود و بی میل نبود که شهری بنیاد نهد که عظمت نام وی را مخلد بدارد. در آخرین مراحل جنگی که با لی سی نیوس کرد کنستانتین وقت و فرصت کافی داشت تا از جهت سیاسی و لشکری در وضع بی مانند ییزانس تأمل کند و مشاهده نماید که چگونه دست طبیعت این شهر را از حملات دشمن حفظ کرده و ابواب آن را از هر جانب به روی منافی که از مراودات تجارتی حاصل میشود گشوده است. در دورانی بس قدیمتر از عهد کنستانتین یکی از خردمندترین مورخان عهد باستان مزایای وضع جغرافیائی ییزانس را وصف کرده و گفته است که چگونه گروه ضعیفی از یونانیان از این محل بر دریا تسلط یافتند و به افتخار تشکیل جمهوری مستقل و پر رونقی نائل آمدند.

ییزانس با کسب نام با عظمت قسطنطنیه دارای وسعت بیشتر شد و اگر در نقشه آن تأمل کنیم می بینیم که شکل پایتخت امپراطوری را میتوان به صورت مثلثی نا متعادل مجسم کرد. زاویه منفرجه این مثلث که بجانب مشرق و ساحل آسیا پیش میرود با امواج تنگه بسفر در ناحیه ترانس مقابل میشود و آنها را بجانب دریا باز می راند. ضلع شمالی مثلث محدود است به بندرگاه قسطنطنیه و ضلع جنوبی آن به آب پروپونتیس یا بحر مرمره شسته می شود. قاعده این مثلث روی در مغرب دارد و آخرین حد قاره اروپاست. ولیکن تقسیمات اراضی و آبهای مجاور این شهر و شکل بدیع آنها را بی توضیحی مفصل تر به درستی در نمی توان یافت.

تنگه پیچ پیچی که آبهای دریای اوگزین^۱ به سرعت و بی وقفه ای مدام از آن می گذرد و بسوی دریای مدیترانه می رود بنام بسفر خوانده شد، و این نام بهمان اندازه در تاریخ جهان مشهور است که در افسانه های قدیم روم و یونان بوده. معابد و نذرگاههای فراوانی که در سراسر ساحل پرنشیب آن در میان بیشه زارها پراکنده است گواه خوف و دهشت، و ایمان و عقیدت، و عدم مهارت

۱ - Euxino نام قدیم دریای سیاه.

ملاحان یونانیست که به تقلید از ارگونوتها^۱ درآبهای هول انگیز دریای سیاه به گردش و اکتشاف پرداختند. داستانهای قدیم خاطره قصر فی نیوس^۲ را که انباشته از خیل هارپیهای^۳ بی شرم و حیا بود و نیز شرح فرمانروائی آمی کوس^۴ را بر جنگلها و بیشه زارها محفوظ نگاه داشت، و آمی کوس همان بود که فرزند لیدا^۵ را بجنک با سس توس^۶ برانگیخت. در انتهای تنگه بسفر صخره‌های سیانین^۷ قرار دارد که بنا بر وصف شاعران روزگاری بر روی آب دریا شناور بوده و خدایان آنها را برای حفظ مدخل بحر سیاه از چشم کنجکاو کافران در آنجا نهاده بودند. از صخره‌های سیانین تا انتهای بندر ییزافس طول تنگه پیچ پیچ بسفر بیش از شانزده میل است و پهنای آن را در اکثر نقاط میتوان در حدود یک میل و نیم محسوب کرد. قلعه‌های «جدید» اروپا و آسیا بر پایه‌های دو معبد مشهور ساخته شده است یکی معبد سراپیس و دیگری ژوپتر اورپوس^۸. قلعه‌های قدیم از بناهای امپراطوران یونانی و مشرف بر باریکترین قسمت این تنگه است در محلی که دو ساحل بسفر چندان درآب پیش می‌روند که بیش از پانصد گام از هم فاصله ندارند. سلطان محمد دوم در وقتی که خیال محاصره قسطنطنیه را در سر می‌پروراند این قلعه‌های کهنه را تعمیر و مستحکم کرد، اما فاتح ترك به احتمال قوی از این نکته غافل بود که تقریباً دوهزار سال پیش از سلطنت وی داریوش درست همان موضع را برای متصل کردن آسیا به اروپا برگزید و این دوقاره را بوسیله پلی که از کشتیهای بسیار تعبیه کرده بود بهم پیوست. در مسافت کمی از قلعه‌های کهنه شهر کوچک کریزوپولیس^۹ یا اسکوتاری^{۱۰} قرار دارد که آن را تقریباً میتوان حومه آسیائی قسطنطنیه بشمار آورد. تنگه بسفر در محلی شروع میکند به وسیعتر شدن

۱- Argonauts نام گروه ملاحانست که همراه جیسون (Jason) بجستجوی پشم زرین پرداختند و آن را یافتند و با خود بردند. در افسانه‌ها آورده‌اند که اژدهائی از این گنجینه زرین نگاهداری میکرد.
 ۲- Phineus
 ۳- Harpy در اساطیر یونانی نام جانور افسانه‌ایست بسیار زشت و فاپاک تن که سر و بدنش مانند زن و بال و دم و چنگاله‌هایش مانند پرندگان درنده است. کار این جانور در ربودن ارواح مردگان و طعمه‌اش غذای حیوانیست که در دام او افتد.

۴- Awycus
 ۵- Leda
 ۶- Cestus
 ۷- Cyanean
 ۸- Jupiter Uirus
 ۹- Chrysopolis
 ۱۰- Scutari

و به پروپونتیس راه یافتن و هم در این محل است که تنگه مذکور از میان بیزانس و کلسدون میگذرد. کلسدون را یونانیان چندسالی پیش از بیزانس بنهادند، و غفلت بانیان این شهر را که بمزایای فوق العاده ساحل مقابل توجهی نمودند به بیانی تحقیر کرده اند که مثل است و داغ ننگ.

بندرگاه قسطنطنیه را میتوان بمنزله شاخه ای منشعب از سفر بشمار آورد، و این عضو پیوسته به سفر راهم از ایام بسیار قدیم « شاخ زرین » نام نهاده اند. لفظ شاخ انحاء این قسمت از سفر را وصف میکند و آن را میتوان به شاخ گوزن، یا چنانکه در نظر درستتر می نماید، به شاخ گاونر تشبیه کرد. صفت « زرین » و صاف کالاها و ذخائر است که به وزش هر بادی از دورترین کشورها به جانب این بندر وسیع و ایمن از خطر رانده میشده. رود لی کوس^۱، که از پیوستن دو نهر کوچک پدید آمده است، مدام آب تازه بدرون بندرگاه می ریزد و این آب هم قعر بندرگاه را می شوید و هم در فواصل معینی از زمان هزاران هزار ماهی را که پناهگاهی می جویند به این گوشه امن و راحت می کشاند. چون آب بندرگاه تقریباً هیچ وقت دستخوش تغییرات امواج و جزرومد دریا نیست عمق ثابت آن باعث میشود که کالاهای تجارتی را بی مدد قایقها در اسکله بندر تخلیه کنند، و چنانکه مشاهده شده است در بسیاری از نقاط این بندر دماغه کشتیهای عظیم بر دیواره انبارها قرار گرفته و دنباله آنها بر روی دریا شناور بوده است. از دهانه رود لی کوس تا مدخل بندرگاه یکی از شاخه های سفر است که طول آن بیش از هفت میل است. وسعت دهانه مدخل تقریباً پانصد یارد است، و گاهگاهی ممکن بود که با بستن رنجیری متین و مستحکم در مقابل این دهانه شهر و بندر را از حمله ناوهای جنگی دشمن حفظ کنند.

میان سفر و هلس پونت از عقب نشینی ساحل اروپا و آسیا دریای مرمره پدید آمده است که در نزد قدما بنام پروپونتیس معروف بود. مسافت کشتی رانی از

مخرج بسفر تا مدخل هلس پونت^۱ تقریباً یکصد و بیست میل است. کسانی که از وسط پروپونتیس بجانب مغرب کشتی میرانند هم اراضی کوهستانی تراس ویت نیا را می بینند و هم قله رفیع المپ هرگز از نظرشان پوشیده نمی ماند، قله ای که پیوسته پوشیده از برف است و درست چپ ایشان خلیجی است عمیق که در پائین آن نکوسیدیه یعنی اقامتگاه دیو کلیسیان امپراطور قرار گرفته بوده است. آنگاه این کشتی بانان از جزائر کوچک سی زی کوس و پرو کونسوس^۲ میگذرند و عاقبت درگالی پولی لنگر می افکنند و در این جاست که دریائی که اروپا را از آسیا جدا میکند دوباره تنگ و بدل به مجرای باریکی میشود.

عالمان علم جغرافیا که بادقت و مهارت بسیار شکل و وسعت هلس پونت را سنجیده اند درازنای خم اندر خم بسفر را شصت میل و پهنای آن را در اکثر نقاط این تنگه مشهور در حدود سه میل تعیین کرده اند. ولیکن باریکترین نقطه آن در ناحیه شمالی قلعه های قدیمی ترکیه است در میان شهرهای سس توس^۳ و آبی دوس^۴. در اینجاست که لیلاندر^۵ خطر جوی بدلاوری از امواج دریا گذشت تا معشوقه خود را بدست آورد؛ و هم در این جا بود که خشایارشا پلی عظیم از پیوستن کشتیهای بسیار تعبیه کرد در جائی که فاصله میان دوساحل ممکن نیست که بیش از پانصد قدم باشد و این پل برای لشکرکشی خشایارشا یعنی انتقال یکصد و هفتاد هزار ایرانی کم فرهنگ^۶ از آسیا به اروپا بود. دریائی چندین محدود و باریک ظاهراً مزاور صفت شگفت انگیز پهناور نیست؛ صفتی که همرو اورفئوس غالباً به بسفر اطلاق کرده اند. ولیکن صورتی که از مفهوم وسعت در ذهن ما نقش می بندد نسبی است و مسافر و بالاخص شاعری که با کشتی از هلس پونت و مسیر این «رود» خم اندر خم میگذشت بمشاهده مناظر روستائی ساحلی که از هر جانب افق دید وی را محدود مینمود اندك اندك یاد دریا را فراموش میکرد و در خیال

۱ - Hellespont نام قدیم در دارانل Proconnesus - ۲ Sestus - ۳ Abydus - ۴

۵ - Leander نام مردی که عاشق دلباخته میرو از خدمتگذاران معبد آفرودیت در سس توس بود. لیاندر هر شب به شنا از آبهای هلس پونت میگذشت تا باهیرو برسد. شبی وی در آب غرق شد و میرو نیز خویشتن را بدریا افکند. ۶ - در متن انگلیسی barbarian آمده است.

او این تنگه معروف بصورت رودی عظیم و پهناور دارای همه خصائص آن نقش می‌بست که سرعت از میان سرزمینی پر از بیشه‌زارها روان بود و عاقبت از دهانه فراخی بدرون دریای اژه یا آرچی پلاگوا^۱ فرو می‌ریخت. شهر قدیم تروا بر روی زمین مرتفعی در دامن کوه ایدا^۲ قرار گرفته و مشرف بر مصب هلس پونت بود و آب دو نهر جاودانی بنام سی‌سواز^۳ و اسکاماندار^۴ چندان کم بود که از ریزش آنها بر آب این تنگه تقریباً هیچ نمی‌افزود. اردوگاه یونانیان دوازده‌میل از ساحل هلس پونت را از دماغه سی‌ژیان^۵ تا دماغه روسیان^۶ فرا می‌گرفت و جناح راست و چپ سپاه را دلیرترین سردارانی پاسداری می‌کردند که در تحت لوای آگاممنون^۷ جنگیده بودند. دماغه سی‌ژیان را اشیل بیاری طوائف شکست ناپذیر می‌رمیدون^۸ اشغال کرده و آژاکس^۹ دلاور بر فراز دماغه دیگر خیمه زده بود. پس از آن که آژاکس جان خود را فدای غرور شکست خورده خود و حق ناشناسی یونانیان کرد مدفن وی را در نقطه‌ای بنا نهادند که وی هم در آنجا برای نجات کشتیهای یونانی از خشم ژوپیتر و هکتور^{۱۰} جنگیده بود؛ و مردم شهر آبادان روسیوم^{۱۱} در ضمن مراسمی خاص او را بمقام اعلای خدائی برافراشتند و باین طریق خاطره‌اش را جاویدان ساختند. پیش از آن که شهر بیزانس را بعلت وضع خاص آن بر هر جای دیگری برگزینند، کنستانتین طرحی در اندیشه خود پرورده بود که مقر امپراطوری را در این محل مشهور بنا نهد زیرا که بموجب افسانه‌ها منشاء روسیان هم از آن جا بوده بود. نخستین قسمت دشت پهناوری که دریای شهر قدیم تروا قرار دارد و تا دماغه روسیان و آرامگاه آژاکس گسترده است برای پایتخت جدید انتخاب شد و با آنکه این نقشه را بزودی رها کردند بقایای پرابهت برجها و دیوارهای ناتمام

۱ - Archipelago نام دیگر دریای اژه. ۲ - جبل Ida در آسیای صغیر. ۳ - Simois

۴ - Scamander نام قدیم نهری در آسیای صغیر. ۵ - Sigeon ۶ - Rhoeteum

۷ - Agamemnon در افسانه‌های یونانی نام پادشاه‌یست که در جنگهای تروا فرمانده سپاه یونان بود

و عاقبت بدست زن خود کشته شد. ۸ - Myrmidon ۹ - Ajax نام جنگجوی دلاوری در

کتاب ایللیاد نوشته همر. ۱۰ - Hector از دلاوران تروا که بدست اشیل کشته شد و سرگنشت

اودر ایللیاد همر آمده است. ۱۱ - Rhoeteum

توجه همه کسانی را که از تنگه بسفر می گذشتند بخود جلب میکرد.

سنگش موقع مناسب شهر قسطنطنیه اکنون در صلاحیت ماست ، و چنین می نماید که دست طبیعت این وضع و موقع خاص را پدید آورده است تا روزگاری این شهر مرکز و پایتخت شاهنشاهی بزرگی گردد. پایتخت این امپراطوری که در چهل و یک درجه عرض جغرافیائی قرار گرفته است از فراز هفت تپه مشرف بر سواحل آسیا و اروپا بود. آب و هوای آن سالم و معتدل و خاکش حاصلخیز و بندرگاهش وسیع و ایمن و مدخل شهر از جانب اروپا کم وسعت و دفاع از آن آسان بود. بسفر و هلس پونت را میتوان دو دروازه قسطنطنیه بشمار آورد و پادشاهی که این هر دو معبر مهم را در دست داشت همیشه میتوانست آنها را بروی ناوهای دشمن ببندد و در مقابل کشتیهای تجارتی بگشاید. بقاء متصرفات شرقی را میتوان تاحدی مرهون سیاست کنستانتین دانست زیرا که اقوام کم فرهنگ سواحل دریای اوگزین که در عهد پادشاهان پیش در قلب دریای مدیترایه و سائل جنگی بسیار فراهم آورده بودند بزودی از راهزنی در دریا خویشتن داری نمودند و از گشودن این مانع نیروی زور مایوس گشتند. هنگامی که دروازه هلس پونت و بسفر هر دو بسته میشد پایتخت امپراطوری در محیط وسیع میان این دو تنگه از هر محصولی که حوائج ضروری سکنه کثیر شهر را رفع میکرد و طبع تجمل دوست ایشان را خشنود مینمود بر خوردار بود. سواحل بحری تراس و بیت نیا ، که اکنون از یارسنگین بیدادگری ترکان افسرده و ناتوانند ، هنوز منظره ای از تاکستانهای سرسبز و باغهای خرم و محصولات فراوان در برابر بینندگان عرضه میدارند ، و دریای پروپونتیس همیشه منبع تمام ناشدنی ماهیهای بسیار عالی لذیذ و هم باین سبب بسیار مشهور بوده است. این ماهیها را در فصول معین بی هیچ مهارتی و تقریباً بی هیچ زحمتی صید می کنند. اما وقتی که درهای این دوتنگه بروی تجارت گشوده شد ذخائر طبیعی و مصنوعی شمال و جنوب و دریای اوگزین و مدیترانه را متناوباً به قسطنطنیه وارد کردند. هر کالای بی ظرافتی که از جنگلهای آلمان و سرزمین ساکاها و از منابع دور دست تانائیس و بورستینز گرد می آوردند ، و هر

ممنوعی که بدست مهارت و استادی در اروپا و آسیا ساخته میشد، و غله مصری، و گوهرهای گرانبها و ادویه اقصی نقاط هندوستان را بادهای گوناگون به بندر قسطنطنیه می آورد و این شهر تجارت دنیای قدیم همه را بسوی خود می کشاند.

تأسیس شهر قسطنطنیه و تقدیس آن

زیبائی و امنیت و ثروتی که همه باهم در یک مکان جمع آمده بود خود کافی بود که انتخاب کنستانتین را انتخابی درست بنماید. اما چون در هر عصری و زمانی چنین پنداشته اند که مخلوطی از افسانه و معجزه برآغاز شهرهای بزرگ پرتوی از جلال و ابهت می افکند که برازنده آنهاست امپراطور نمیخواست که اراده خود را در انتخاب محل منوط به رأی و تدبیر انسان بداند زیرا که هیچ یک را ثباتی نیست، و تصمیم خود را بیشتر به حکمت الهی نسبت میداد که ابدی و منزه از خطاست. کنستانتین در یکی از احکام خود بدقت کوشیده است تا آیندگان را آگاه کند که شهر جاویدان قسطنطنیه را وی به فرمان خداوند پی افکنده است، و با آن که امپراطور عنایتی نفرموده و شرح نداده است که الهام ربانی چگونه به فکر و ضمیر او ابلاغ شد باید بدانیم که سکوت او بعلت شرم و فروتنی وی بوده است و نویسندگان بعد قصور او را با استادی و مهارت در حد وفور جبران کرده و شرح داده اند که چگونه در وقتی که امپراطور در درون حصار شهر بیزانس بخواب فرورفته بود شب هنگام رؤیائی در برابر چشم وی ظاهر شد؛ یعنی شب نگاهبان شهر، به صورت بانوئی سالخورده و محترم که پشتش در زیر بار پیری و ناتوانی دوتا گشته باشد، ناگهان بدل شد به دوشیزه ای نوشکفته و امپراطور خود بدست خویشتن این دوشیزه نوشکفته را بهمه نشان های جلال و عظمت پادشاهی بیاراست. کنستانتین بدیدن این رؤیا بیدار شد و خوابی را که دیده بود بفال نیک تعبیر کرد و بی هیچ تأملی مشیئت الهی را فرمان برد. رومیان روز آغاز کلنی تازه یا شهر جدیدی را بابرگذاری مراسمی^۱ که دین شریف ایشان مقرر

۱ - از جمله این مراسم کندن گودال بزرگی بود که هر یک از ساکنان آینده شهر مثنی از خاک زادگاه اصلی خود را در آن می ریختند و به این کار عضو وطن جدیدی می شدند که خود برگزیده بودند.

داشته بود جشن می گرفتند ، و با آنکه ممکن بود کنستانتین بعضی از مراسم را حذف کند زیرا که منشأ آنها در مذاهب بت پرستی بوده و در مذاق وی بیش از آنچه باید بطعم بت پرستی آلوده بود ، با اینهمه چون وی میخواست که در فکر تماشاگران اثری عمیق از امید و احترام بر جای گذارد، پس پیاده و نیزه بدست خود موکب جلال را هدایت نمود و باراه پیمودن در رأس صف پیادگان بترسیم خط سرحدی پایتخت آینده پرداخت تا آنکه همراهان وی بمشاهده افزایش محیط شهر متعجب شدند و تن به خطر در داده وی را متذکر کردند که مساحتی که هم اکنون پیموده است از حد لازم برای شهری بزرگ بمراتب افزونتر است . کنستانتین در جواب ایشان گفت « من همچنان پیش خواهم رفت تا او آن راهنمای نامرئی که در پیش من می رود و مرا هدایت میکند صلاح در آن بداند که از رفتن باز ایستد » .

ما جسارت نمی ورزیم و درماهیت این هادی و راهنمای عجیب و آنچه وی را به چنین کاری برانگیخت بدقت تفحص نمی کنیم ، و ما را همین بس که بکاری خردتر بپردازیم که وصف حدود قسطنطنیه و وسعت آنست .

در وضع کنونی شهر ، کاخ سلطانی با عمارت و باغات آن فراز ارتفاعات شرقی یعنی نخستین تپه از تپه های هفت گانه قسطنطنیه را فرا گرفته است و مساحت اینها بمقیاس ما تقریباً یکصد و هفتاد جریب است . مقرر حکومت استبدادی و بیداد گرانه ترك بر روی پایه های یکی از جمهوریه های یونانی ساخته شده است ، ولیکن چنین تصور میتوان کرد که بواسطه مزایای بندرگاه شهر سکنه بیزانس را رغبتی حاصل آمد که بجانب بندرگاه و آن سوی حدود امروزین دولتسرای پادشاهی پیش بروند و خانه و مسکن بیشتر بسازند . دیوار جدیدی که کنستانتین برپا کرد از بندر تا پروپونتیس ادامه می یافت و در فاصله پانزده استادیای از استحکامات قدیمی از عریضترین ضلع مثلثی شکلی می گذشت و باشهر بیزانس پنج تپه از تپه های هفت گانه را در میان گرفت . در نظر کسانی که از مسافتی دور بشهر قسطنطنیه

نزدیک می شوند چنین می نماید که این هفت تپه به ترتیبی بسیار زیبا یکی از پشت دیگری سربرافراشته است. تقریباً یک قرن پس از مرگ مؤسس شهر دامنه عمارات تازه ساز از یک طرف به بندرگاه گسترده میشد و از طرف دیگر به کنار پروپونتیس و هم در آن زمان پشته باریک تپه ششم و قلعه پهناور تپه هفتم را فرا گرفته بود. لزوم حفظ این دو حومه شهر از هجوم دائم طوائف کم فرهنگ تئودوسیوس کهنتر را مجبور کرد که پایتخت خود را بحصار محکم و پایدار محصور کند. از ارتفاعات دماغه شرقی تا دروازه زرین حد اکثر طول قسطنطنیه در حدود سه میل رومی و محیط دائره شهر میان ده و یازده میل رومی بود و مساحت آن را میتوان تقریباً به اندازه دوهزار جریب انگلیسی بشمار آورد. اغراق گویتهای یهوده مسافران ساده فکر امروزم را بهیچوجه تأیید نمیتوان کرد زیرا که این مسافران حدود قسطنطنیه را چندان وسیع گفته اند که محیط شهر شامل دهکده های نیز شده است که در سواحل اروپائی و حتی آسیائی مجاور آن قرار دارد. ولیکن حومه پیرا^۱ و گالاتا^۲ را با آنکه این هر دو در آن سوی بندرگاه قرار دارند باید قسمتی از شهر بدانیم و با افزایش این دو حومه شاید بتوان طولی را که یکی از مورخان بیزانسی برای زادگاه خود تعیین کرده است تأیید نمود. این مورخ طول محیط بیزانس را شانزده میل یونانی (در حدود چهارده میل رومی) گفته است، و چنین وسعتی برای مقر شاهنشاهی بزرگی بنظر ناقابل نمی نماید. با اینهمه قسطنطنیه ناچار در برابر عظمت بابل و طیب و رم قدیم و لندن و حتی پاریس باید سر تسلیم فرود آورد.

خداوندگار امپراطوری روم که میخواست بنائی جاودانی بیاد جلال و عظمت سلطنت خود برپا کند برای انجام دادن این امر بزرگ می توانست نیروی ثروت و کار و کوشش، و آنچه هنوز از نبوغ و هنرمندی میلیونها رعیت فرمانبردار باقی مانده بود، همه را بکار ببرد. مبلغی را که امپراطور با گشاده دستی شاهانه صرف بنای شهر قسطنطنیه کرد تا اندازه ای میتوان از وجهی معادل با دومیلون

و پانصد هزار لیره انگلیسی تخمین زد که برای ساختن دیوارها و ایوانها و مجاری آب معین شده بود. جنگلهائی که بر روی سواحل دریای سیاه سایه افکنده، و معادن مشهور مرمر سفید در جزیره کوچک پروکرنسوس منابع تمام ناشدنی موادی بودند آماده از برای انتقال به بندرگاه بیزانس از طریق دریا که اندک راهی بیش نبود. گروهی عظیم از کارگران و صنعتگران میکوشیدند تا بازحمت مداوم کار را هرچه زودتر پایان رسانند ولیکن بی صبری کنستانتین بزودی بر او آشکار نمود که صنعت و هنر چندان راه انحطاط پیموده است که عدد معماران و استعداد و مهارت ایشان ابدآ با عظمت نقشه‌های وی تناسبی ندارد. پس او به عمال دولت در دورترین متصرفات روم فرمان داد که مدارس تأسیس کنند و استادانی بکار بگمارند و گروهی از جوانان با استعداد و علم و ادب آموخته را به امید پاداش و مزایای دیگر بر سر شوق آورند و بخواندن درس معماری و بکار بردن این فن بگمارند. عمارات شهر جدید را معمارانی از آن قبیل که در عصر سلطنت کنستانتین می‌زیستند بنا کردند ولیکن این عمارات با آثاری مزین گردید که کار دست مشهورترین استادان عهد پریکلِس^۱ و اسکندر مقدونی بود. احیاء نبوغ فی‌دِیاس^۲ ولی سی‌پوس^۳ بحقیقت از قدرت امپراطور روم هم بیرون بود ولیکن آثار جاودانی که این دو پیکر تراش یونانی به ارث برای نسلهای آینده بر جای گذاشته بودند اکنون بی‌دفاع در معرض دستبرد آزار و خویشتن‌بینی پادشاهی مستبد قرار گرفت. به فرمان کنستانتین گرانها ترین زیورهای بلاد یونان و آسیا بیغما رفت، و یادگارهای جنگهای مهم و اشیاء مقدس مذهبی و خوش ساخت ترین مجسمه‌های خدایان و قهرمانان و حکیمان و شاعران ایام باستان از زیورهای بود که شهر فاخر قسطنطنیه را به شکوه و جلال آراست و سبب شد که مورخی به نام سدری نوس^۴ بگوید، و با اندکی شور و شوق بگوید، که شهر قسطنطنیه هیچ کم نداشت مگر ارواح مردان شهیر بزرگی که

۱ - Proconnesus ۲ - Pericles سرداریونانی ۳ - Phidias مجسمه‌ساز یونانی در قرن پنجم

قبل از میلاد. ۴ - Lysippus مجسمه‌ساز یونانی در قرن چهارم قبل از میلاد. ۵ - Codrenus

این آثار بدیع هنری برای تجسم آنها پدید آمده بود. ولیکن روح هرودمستن را نه در شهر قسطنطنیه باید بجوئیم و نه در دوران انحطاط امپراطوری روم که فکر مردم بر اثر بردگی مذهبی و سیاسی ملول و ناتوان گشته بود.

هنگام محاصره بیزانس امپراطور فاتح سراپرده برفراز تپه دوم بر افراشت که مرتفع و مشرف بر همه جا بود، و برای آنکه خاطره پیروزی خود را زنده نگاهدارد همان موضع مناسب را برای میدان عمده شهر برگزید که ظاهراً مدور یا بیضی شکل بوده است. دو مدخل میدان در مقابل هم قرار گرفته و بشکل طاق نصرت بودند، و دهلیزی که از هر جانب میدان را در میان می گرفت پر بود از مجسمه های گوناگون، و در وسط میدان ستونی مرتفع قرار داشت که قطعه ای از آن که شکسته و آسیب دیده است اکنون به تحقیر به نام «سوخته ستون» خوانده میشود. این ستون بر روی پایه ای از مرمر سفید به ارتفاع بیست پا ساخته شده و متشکل از ده قطعه رخام سماقی بود که هریک را تقریباً ده پا ارتفاع و محیط مقطع آنها سی و سه پا بود. برفراز این ستون و در ارتفاع یکصد و بیست پا از سطح زمین مجسمه عظیمی از آپولون قرار داشت. این مجسمه از برنز بود و آن را یا از آهن یا از شهری در فریجیه به قسطنطنیه منتقل کرده بودند و میگفتند که از آثار هنری فی دیاس است. استاد هنرمند از خدای روز، یا چنانکه بعداً تعبیر شد از کنستانتین امپراطور، مجسمه ای ساخته بود که در دست راست قضیب سلطنت داشت و در دست چپ کره زمین را، و تاجی از اشعه تابناک بر سر. طول بنای معظم و باشکوه میدان ورزشی و اسب دوانی قسطنطنیه تقریباً چهارصد قدم و عرض آن صد قدم^۱ و فاصله میان دودروازه ورزش پر بوده از مجسمه ها و ستونهای چهارپهلوی^۲ و تا امروز میتوان هم در آنجا قسمتی را که از آثار عهد باستانی یونان بر جای مانده است مشاهده کرد و آن پیکر سه مار ستر درهم پیچیده است بصورت ستونی از برنز. سرهای این سه مار روزگاری تکیه گاه ستون زرین و

۱ - اگر مقصود قدم هندسی باشد طول این میدان دویست پا بیش از میدان ورزشی رم بوده است.

هر قدم هندسی معادل با پنج پاست. ۲ - Obelisk

سه پایه‌ای بوده است که یونانیان فاتح پس از شکست خشایارشا در معبد دلفی بنا نهادند و با مراسم مذهبی آن را متبرک نمودند. دیر زمانست که میدان زیبای اسب دوانی^۱ قسطنطنیه از دست خشن فاتحان ترك آسیب دیده است ولیکن اکنون بنام آت میدان خوانده میشود که همان هیپودروم است و ترکها هنوز برای تمرین و ورزش اسبهای خود از آن استفاده می‌کنند. جایگاه امپراطور که برای مشاهده بازیهای سیرسن سی^۲ تعبیه شده بود بوسیله پله‌هائی پیچ‌پیچ بکاخ پادشاهی می‌پیوست و این کاخ با شکوه و مجلل بود و از مقر پادشاهی در رم هیچ کمتر نبود و با صحنهای وابسته بقصر سلطنت و باغها و رواقهای اطراف آنها قسمت عظیمی از زمینهای ساحلی پروپونتیس را فرا می‌گرفت که درمیان میدان اسب دوانی و کلیسای سن‌سوفی قرار داشت، و نیز باید از گرمابه عظیم این شهر به تمجید و تحسین یاد کرد که جود و سخای کنستانتین آنها را به ستونهای رفیع و انواع مرمرها و بیش از شصت مجسمه برنزی آراست و هنوز بنام قدیم آن یعنی زوك سی‌پوس^۳ خوانده میشد. ولیکن اگر بخواهیم همه عمارات و محلات مختلف شهر را بدقت شرح بدهیم از مقصد اصلی خود درنگاشتن این تاریخ منحرف شده‌ایم و همین بس که بگوئیم که هرآنچه برشان و وقار پایتخت بزرگی بیفزاید یا سکنه بی‌شمار شهر را از آن سود ولذت حاصل آید در درون حصار قسطنطنیه موجود بود. در شرحی که تقریباً یک قرن بعد از تأسیس قسطنطنیه نوشته شده عمارات بسیاری را ذکر کرده‌اند از قبیل یک دانشگاه و یک سیرك و دو تاتر و هشت گرمابه عمومی و یکصد و پنجاه و سه گرمابه خصوصی و پنجاه و دو پیاده رو مسقف و پنج مخزن غله و هشت آب انبار و مجرای آب و چهار تالار عظیم برای جلسات سنا و محاکم عدالت و چهارده کلیسا و چهارده قصر و چهار هزار و سیصد و هشتاد و هشت خانه که بعلت وسعت و زیبایی با مساکن عامه مردم فرق بسیار داشت.

کثرت جمعیت شهری که کنستانتین آن را بر بلاد دیگر برگزیده بود دومین و مهمترین مساله‌ایست که توجه مؤسس آن را به خود معطوف داشت



میدان هیپودروم قسطنطنیه

در دوران جهل و ظلمتی که پس از تغییر و تحول امپراطوری روم روی نمود ، یونانیان مغرور خویشتن بین و رومیان زود باور نتایج آنی و آتی این واقعه مهم را بوضعی عجیب درهم آشفته نمودند و گفتند و باور کردند که همه خاندانهای اشرافی رم و اعضاء سنا و صنف اسواران با ملازمان بی شمار به دنبال شاهنشاه خود به سواحل دریای پروپونتیس روی آوردند ، و طایفه ای از بیگانگان و عوام الناس برجای ماندند و مالک پایتخت دور افتاده قدیم شدند ، و سرزمین ایتالیا که از دیر باز همه بدل به باغ و بوستان گشته بود یک باره خالی از سکنه و عاری از کشت و زرع گردید. درضمن وقایعی که در این کتاب ذکر میشود از این قبیل اغراق گوئیها چندان میکاهیم تا حقیقت آنها را به درستی دریابیم. با اینهمه چون توسعه قسطنطنیه را نمیتوان به افزایش نفوس و کار و کوشش مردم نسبت داد، ناچار باید اعتراف کرد که باپدید آمدن این کلنی دست پرورده انسان شهرهای قدیم امپراطوری زیان بردند. محتملست که بدعوت کنستانتین بسیاری از سناتوران توانگر رم و متصرفات شرقی درمکان مسعودی که وی برای مقر خود اختیار کرده بود توطن گزیدند. دعوت خداوندگار بمنزله فرمان اوست و میان این دو تقریباً تفاوتی نیست، وجود و سخای امپراطور دعوت شدگان را بر آن داشت که بخشودی از او فرمان ببرند. امپراطور کاخهای بسیاری را که در محلات مختلف شهر بنا نهاده بود به مقربان خود بخشید و به هریک از ایشان زمین و ملک داد و برای ایشان وظیفه ای مقرر داشت درخور شأن و منزلتشان و برای تأمین مخارج کاخشان ، و مالکیت املاک پونتوس و آسیا را به بعضی منتقل کرد تا ملک موروثی ایشان گردد بایک شرط سهل و آسان و آن نگاهداشتن خانه ای در پایتخت بود. ولیکن این تشویقها و قراردادهای بتدریج زائد و آنگاه باطل و منسوخ می گردد. هر جائی که مقر حکومت گردد قسمت مهمی از عوائد عمومی هم در آنجا بدست پادشاه و وزیران او و مجریان عدالت و درباریان خرج میشود. توانگرانی نیز که مقیم نواحی متصرفه اند بخاطر وظیفه و سود که محرکاتی بسیار نیرومند است بجانب پایتخت روی می آورند ، و بتدریج گروه سومین پدیدمی آید که عدد آن

افزونتر است و شامل خادمان و صنعتگران و اهل کسب و تجارت میشود ، و این گروه معاش خود را از زحمت خویشتن و تهیه مایحتاج و تجمل پرستی طبقات بالاتر کسب میکنند . در مدتی کمتر از یک قرن قسطنطنیه از جهت ثروت و عدد نفوس منکر تفوق رم شد . از میان انبوه عمارات جدید که بی رعایت سلامت و راحت ساکنان شهر نزدیک به هم ساخته شده بود کوچه‌هایی میگذشت چندان تنگ و باریک که جمع کثیر مردم و اسبان و دیگر وسائل نقلیه را مجال عبور نبود . مساحت زمینی که برای شهر تعیین شده بود متناسب با عدد روز افزون سکنه آن نبود ، و بناهای اضافی که ساخته شد و از هر دوسوی بجانب دریا پیش رفت خودبتهائی شهر بزرگی بود .

بواسطه توزیع مکرر و مرتب شراب و روغن و غله و نان و پول و خواربار مردم فقیرتر شهر رم از کار و کوشش بی نیاز بودند . بنیانگذار قسطنطنیه تاحدی از شکوه و جلال سلطنت قیصره تقلید نمود ، ولیکن گشاده دستی وی که شاید تمجید و تحسین مردم را برمی‌انگیخت مورد ملامت آیندگان قرار گرفته است . مردمی قانونگذار و کشورگشای حق داشتند که محصول زراعتی افریقا را متعلق بخویشتن بدانند زیرا که آن‌همه را بخون خود خریده بودند و اگوستوس به حیل و تدبیر چنان کرد که رومیان از ثمرات فراوانی چندان متمتع گردند که یادآزادی را از خاطر ببرند . ولیکن وفور کرم کنستانتین یا اسراف و تبذیر او را معذور نمیتوان داشت زیرا که نه خیر و صلاح شخصی در آن ملحوظ بود و نه نفع عام . مقدار غله‌ای که بصورت خراج سالانه و بسود پایتخت جدید بر مصر تحمیل گردید بمصرف خورد و خوراک مردمی میرسید گستاخ و گریزنده از کار ، و از این عمل کشاورزان مصر زیان میبردند که مردمی زحمت کش و پرکار بودند . از قواعد دیگری که این امپراطور نهاده است بعضی نه مستوجب ملامت است و نه بقدر موردی که ذکر کردیم شایان توجه . وی قسطنطنیه را به چهارده ناحیه یا محله تقسیم کرد ، و شورای بلدی را بنام «سنا» خواند و باین کار محترم و مفتخرش نمود و قسطنطنیان را در حقوق و مزایای مردم ایتالیا سهیم کرد و بر شهری

که هر دم آبادان تر میشد لقب «کلنی» نهاد زیرا که آن شهر نخستین و عزیزترین «دختر» رم قدیم بود و مادر پیرمحترم هنوز قانوناً و بتصدیق همه کس بعلت کبرسن و عزت و شهرت و یادگار عظمت پیشین از دختر خود برتر بود.

افتتاح شهر قسطنطنیه

کنستانتین مانند عاشقی ناشکیبا در پیشرفت کار سازندگی تعجیل مینمود و هم باین سبب بنای دیوارها و رواقها و عمارات مهم قسطنطنیه در چند سالی بپایان رسید، یا بروایتی دیگر در چند ماهی. ولیکن این اصرار و کوشش پایدار نباید تحسین و تمجیدی برانگیزد زیرا که بسیاری از ابنیه را چندان بشتاب و بوضع ناقص و عیب ناک ساختند که در دوران سلطنت پادشاهان بعد آنها را بسختی از خطر ویرانی حفظ کردند. اما در وقتی که هنوز اثر نیرومندی و تازگی از این عمارات نو خاسته مشهود بود بانی شهر مہیای برگزاری مراسم افتتاح آن شد و شک نیست که جلال و شکوه این جشن فراموش نشدنی به زیور مسابقات قهرمانی وجود و سخای پادشاه آراسته گردید. اما موضوع دیگری هست عجیب تر که از سایر مراسم دوام بیشتر یافت و نباید آن را بکلی نادیده انگاریم. توضیح آنکه هر سال هنگام جشن پیدایش شهر مجسمه کنستانتین را که بفرمان وی از چوب زرنگار ساخته و صورتی از خدای نگاهبان شهر را در دست راست آن نهاده بودند، روی ارا به ای برپای می داشتند و نگهبانان با شمعهای سفید و ملبس به فاخرترین جامه ها همراه با موکب جلال میدان اسب دوانی را سراسر می پیمودند و چون مقابل اورنگ سلطان عصر میرسیدند وی برپای میخاست و با سپاس و احترام خاطره پادشاه سلف را ستایش مینمود. در جشن افتتاح شهر بموجب فرمانی که بر ستونی از مرمر نقش کرده بودند لقب «رم جدید» یا «رم دوم» به قسطنطنیه اعطاء گردید. ولیکن اسم «قسطنطنیه» بر این القاب تازه فائق آمده و پس از گذشت چهارده قرن نام بلند بانی شهر را زنده نگاهداشته است.

تقسیم بندی مناصب در نظام جدید حکومت

تأسیس پایتختی جدید طبعاً رابطه نزدیک دارد با برقراری روشی تازه در اداره امور مدنی و لشکری. طرح تصویری واضح و روشن از روش غامض و درهم پیچیده سیاست ملکداری که دیو کلیسیان آغاز کرد و کنستانتین به اصلاح آن پرداخت و جانشینان وی آن را کامل کردند، نه فقط مفرح خیال ماست زیرا که عکسی از امپراطوری عظیم بی مانندی را در آینه و هم می افکند، بلکه اسباب و موجبات سری و درونی فساد و انحطاط سریع آن را نیز شرح میدهد و بر ما روشن میکند. تفحص در هر نظام و قاعده مهمی ممکنست که ما را غالباً به دوران قدیم یا اخیر تاریخ روم راهبری نماید، ولیکن زمان درست تحقیقی که اکنون در نظر است شامل مدتی در حدود یکصد و سی سال خواهد بود یعنی از جلوس کنستانتین تا انتشار مجموعه قوانین تئودوسیوسی، و از این مجموعه قوانین و نیز شرحی که در باب امپراطوری روم شرقی و غربی نوشته شده است اطلاعات مستند فراوان راجع به این موضوع کسب میتوان کرد. شرح موضوعهای گوناگون پیشرفت داستان را زمانی متوقف می کند ولیکن این وقفه فقط باعث اعتراض خوانندگان خواهد شد که از اهمیت قوانین و آداب و سنن غافلند و با کنجکاوی و اشتیاق بخواندن شرح دسائس زود گذر درباری یا وصف جنگها می پردازند که از وقایع اتفاقی است.

امپراطوری شرقی از غرور مردانه رومیان که بداشتن قدرت مطلق راضی و خشنود بودند ارثی نبرد جز مراسم و تشریفات و صور ظاهر جلال و عظمت. اما وقتی که رومیان شبه ظاهری فضائی را نیز که ناشی از آزادی سیاسی و مدنی قدیم ایشان بود از دست دادند سادگی آداب و عادات ایشان هم تدریجاً بر اثر تکلف و تجمل دوستی در بارهای آسیائی به فساد گرائید. امتیازهایی چون کفایت ذاتی و نفوذ اجتماعی که در حکومت جمهوری بارز و شاخص است و در حکومت پادشاهی ضعیف می شود و مکتوم می ماند بر اثر استبداد امپراطوران بکلی محو

و نابود گردید زیرا که امپراطوران در عوض کفایت سلسله مراتبی در مناصب دولتی برقرار کردند و سخت در رعایت آن کوشیدند و این سلسله مراتب هم شامل «بندگان» بالقب و عنوانی بود که بمقام سلطنت بسیار نزدیک بودند و هم بدترین کسانی که در حکومت استبدادی آلت اجراء مقاصد و هوی و هوسهای امپراطوران می شدند. نفع جمع کثیر چاکران زیون بیچاره در آن بود که از بیم انقلاب ازدستگاه حکومت حمایت کنند زیرا که انقلاب ممکن بود آرزوهای ایشان را نقش بر آب و پاداش خدمت را متوقف کند. در این سلسله مراتب (که آن را غالباً خدائی میخواندند) هر مرتبتی بادقت بسیار به علائمی مشخص بود و شرف و اهمیت آن به انواع مراسم بیهوده نشان داده می شد که آموختنشان مستلزم سعی و کوشش بود و توجه نمودن به آنها هتک حرمت محسوب می گردید. غرور و تملق باعث انتخاب القاب و عناوین بسیاری شد که زبان پاك و منزله لاتینی را ملوث کرد و از قدر و ارزش آن کاست، القابی که تولیوس^۱ معانی آنها را ادراك نمی کرد و اگوستوس آنها را با خشم و غضب بدور می افکند. حتی پادشاه خود نیز صاحبان مناصب بزرگ امپراطوری را به القابی میخواند پر از خدعه و دروغ از قبیل حضرت صدیق، حضرت عظیم وقار، جناب عالی، حضرت اعلی، حضرت بدیع با عظمت رفیع منزلت و حضرت سامی بارع. فرمانهای امپراطور را که مبنی بر اعطاء مناصب بود بدقت بسیار با علائم و نشانهای مزین میکردند که به بهترین وجهی بیان کننده کیفیت آن مناصب و موافق باشان و وقار آنها بود، از قبیل تمثال امپراطوران که بر روی میزی پوشیده از پارچه ضخیم پشمین گرانها نهاده بودند و به نور چهار شمع منور بود، یا صور تمثیلی کشورهای که قلمرو فرمانروائی این صاحبان مناصب بود، یا نامها و رایتهای افواجی که تحت فرماندهی ایشان بودند. بعضی از این نشانهای منصب را در تالار تشریفات در معرض تماشا قرار میدادند و بعضی دیگر را هر وقت که صاحب مقامی در برابر عامه مردم آشکار می شد در پیشاپیش موکب جلال او میبردند، و کیفیت سلوك و لباس و زیب و زیور این صاحبان جاه

۱ - Marcus Tullius Cicero سیرون خطیب شهیر رومی در قرن اول قبل از میلاد.

و ملتزمان رکاب که بدنبال ایشان حرکت می کردند همه چنان بود که در دل مردم نسبت بنمایندگان پادشاه عظیم الشان احترام عمیق برانگیزد اما خردمندی که ناظر این صحنه بود روش حکومت روم را با تماشاخانه عالی و مجللی اشتباه می کرد پر از بازیگران ، همه دارای انواع خصائص و مراتب که سخن سرمشق اصلی خود را تکرار و هوی و هوس او را تقلید میکردند.

برای آن که همه عمال دولت که اهمیتی داشتند صاحب مکان و رتبت مخصوص در دستگاه دولت باشند ایشان را بدقت تمام به سه دسته تقسیم کرده بودند : اول گروه «ناموران» ، دوم گروه «محرمان» ، سوم گروه کلاریسمی که آن را میتوان «شریفان» ترجمه کرد. درایامی که رومیان پیرو روش سادگی بودند صفت «شریف» مفهوم معینی جز بیان احترام نداشت ، اما سرانجام این لفظ لقبی شد برای اعضاء مجاس سنا و در نتیجه شامل همه کسانی گردید از این جمع موقر محترم که برای حکومت متصرفات برگزیده می شدند. سالها بعد کسانی که بعلت رتبت و منصب خود مدعی امتیاز خاص بودند و خویشان را برتر از سناتوران دیگر میدانستند بدریافت لقب «محترم» نائل می آمدند و باین طریق حس خویشان بینی ایشان ارضاء می شد. ولیکن لقب «نامور» همیشه مختص اشخاص بزرگی بود که دو گروه دیگر از ایشان فرمان می بردند و محترمشان می شمردند این لقب فقط باشخاص ذیل اعطاء میشد : الف. اشراف و کنسولها ، ب. روسای گارد پریتوری علی الخصوص سران این گارد در رم و قسطنطنیه ، ج. رؤسای سواره نظام و پیاده نظام ؛ د. هفت تن از صاحبمنصبان درباری که در جوار امپراطور مشاغل «مقدس» انجام می دادند . در میان «نامورانی» از عمال دولت که همشان و مرتبت بشمار می آمدند ارشدیت تابع مقام و منزلت بود . بعضی اوقات بحکم تدبیر و مصلحت امپراطوران که دوست می داشتند پیوسته بر لطف و کرم خود بیفزایند ، با صدور فرامین افتخاری حس خویشان بینی درباریان ناشکیبا را ارضاء میکردند اما نه جاه طلبی ایشان را.



مجسمه کنسولی رومی در موزه کاپی تول

اشراف و کنسولها

الف . تاوقتی که کنسولهای رومی ارشد عمال دولت منتخب مردم بودند حق احراز قدرت را از رأی مردم بدست می آوردند ، و تا زمانی که امپراطوران قید اسارت و بردگی را که بر مردم نهاده بودند به میل و رضای خود به سیمای مبدل جلوه گر می ساختند انتخاب کنسولها منوط به رأی حقیقی یا ظاهری سناتوران بود . ولیکن از زمان سلطنت دیو کلیسیان این آثار ضعیف آزادی نیز بکلی محو گردید و داوطلبان موفق که مدت یک سال مشمول عنوان و افتخار منصب کنسولی می شدند به تصنع و تظاهر بر وضع ننگین کنسولهای پیشین تأسف می خوردند و می گفتند که خاندان سی پیو و کی توچندان خوار شدند که بخواهش و تمنا از عوام الناس رأی خواستند و مراحل شاق و پر خرج انتخابات عمومی را پیمودند ، و انکار مردم ایشان را مفتضح کرد و از منزلتشان کاست . اما طالع مسعود ما را برای عصری و دوران حکومتی نگاهداشته است که پاداش فضیلت را خداوند گاری کریم و مهربان ارزانی میدارد که در رأی او خطانیست . در مراسلاتی که امپراطور خطاب به دو کنسول منتخب می نوشت بدیشان می گفت که منصب شما منوط به قدرت و اختیار منست و بس . نام و تصویر این دوتن را برالواحی از عاج زر نشان می نگاشتند و در سراسر امپراطوری منتشر میکردند و بمنزله تحفه به بلاد متصرفات روم می فرستادند و به عمال دولت و اعضاء سنا و مردم میدادند . مراسم انتصاب در کاخ امپراطوری انجام می پذیرفت ، و مدت یکصد و بیست سال رم پیوسته از حضور عمال قدیم خود محروم بود .^۱ کنسولها در بامداد نخستین روز ماه ژانویه بدریافت نشانها و شعائر مقام منبع خود نائل می آمدند . کسوت کنسولی جامه ای ارغوانی بود که با تارهای زروا بریشم نقوشی بر آن دوخته و بعضی اوقات بسنگهای قیمتی نیز مزینش کرده بودند . در این مراسم باشکوه بزرگترین صاحبمنصبان دولتی و نظامی ملبس به لباس سناتوری در ملازمت ایشان بودند و فاسیز^۲ را که اکنون

۱ - از سلطنت کاروس تا ششمین دوران کنسولی اونوریوس یعنی مدت یکصد و بیست سال امپراطوران در روز اول ژانویه از رم خارج بودند . ۲ - fasces تبری که گرداگرد آن را بچوب بسته بودند و در ایام باستان علامت قدرت و در دوران اخیر علامت حزب فاشیست ایتالیا بود .

آلتی بیهوده گشته بود ، اما روزگاری بواسطه تیشه‌ای که در میان آن قرار داشت سلاحی وحشت انگیز بشمار می رفت ، چاووشان در پیشاپیش ایشان میبردند. موکب جلال از کاخ سلطانی حرکت میکرد و به فوروم یا میدان عمده شهر می‌رفت در این جا کنسولها بر فراز مصطفی خاص می شدند و بر روی چهار پایه‌ای می نشستند که به سبک ایام قدیم تعبیه شده بود ، و پس از قرار گرفتن بر کرسی فوراً در حد اختیار خود کاری انجام می دادند ، و آن آزاد کردن برده‌ای بود که برای این کار به پیش ایشان آورده بودند ، این مراسم بیاد عمل نیک و مشهور بروتوس مهتر یعنی مبدع آزادی و موجد منصب کنسولی انجام می پذیرفت و آن عمل نیک پذیرفتن وین د کس^۱ وفادار در جمع هموطنان بروتوس بود زیرا که وین د کس سرتوطئه خاندان تارکوین^۲ را بر ملا نموده بود. مراسم جشن عمومی مدت چندین روز در همه شهرهای عمده امپراطوری برپا بود ، در رم بر حسب عادت و در قسطنطنیه بتقلید از رم ، و در کارتاژ و انتاکیه و اسکندریه برای عیش و عشرت و بعلت زیادت ثروت . در دوپایتخت امپراطوری مخارج تفریحات سالانه از قبیل تأثر و سیرک و مسابقات قهرمانی در آمفی تئاتر ، بالغ بر چهار هزار پوند طلا میشد که تقریباً معادلست بایکصد و شصت لیره فقره تمام عیار انگلیسی. و اگر این خرج هنگفت بیرون از قدرت کنسولها یا برخلاف میل ایشان بود آنگاه مبلغ مذکور از خزانه امپراطور پرداخته میشد. بمحض اینکه کنسولها وظائف مرسوم را انجام می دادند آنگاه آزاد بودند که بزندگی عادی خود باز گردند و منزوی شوند و بقیت سال را بی دغدغه خاطر در عظمت مقام خود بنگرند و در آن بیندیشند . کنسولها پس از مراسم انتصاب دیگر نه بر مجامع مشورتی ملی ریاست میکردند و نه تدبیر صلح و جنگ بدستشان اجرا می شد ، و کفایت و توانائی ایشان را اهمیتی نبود (مگر آنگاه شاغل مناصب مؤثرتری بودند) و اسمشان نیز بکار نمی آمد مگر در یک مورد و آن تعیین تاریخ رسمی سالی بود که در آن بر کرسی ماریوس^۳

۱ - Vindex ۲ - Tarquin ۳ - Marius Gaius سردار و سیاستمدار و کنسول رومی در قرن دوم قبل از میلاد.

و سیسرون جلوس کرده بودند. با اینهمه هنوز معتقد بودند و تصدیق میکردند که در آخرین دوران اسارت رومیان نیز این اسم خالی قابل قیاس با داشتن قدرت بسیار بود و حتی از آن بهتر. لقب کنسولی هنوز عالیت‌ترین هدف جویندگان جاه و نام و شریفترین پاداش وفاداری و تقوی بود. حتی امپراطوران خود که سایه رنگ پریده حکومت جمهوری را به نظر تحقیر می نگریستند به این نکته واقف بودند که هر سال با پذیرفتن مقام و عنوان افتخار آمیز کنسولی جلال و ابهت بیشتر کسب می کنند.

شاید در هیچ عصری و هیچ کشوری فاصله میان عوام و اشراف وسیع تر و کاملتر یا توأم با کبر و غروری بیشتر از آن نبوده است که در نخستین دوران حکومت جمهوری در میان اعیان و عوام الناس رومی برقرار گردید. ثروت و نام و عنوان و مناصب دولتی و رهبری مراسم مذهبی همه تقریباً متعلق به گروه نخستین بود که با غیرت و تعصب توهین آمیز پاکی خون خویشان را حفظ میکردند و وابستگان و موالیان خود را بوضع ظاهراً موجه در قید اسارت نگاه می داشتند. ولیکن این امتیازات که بهیچوجه با روح مردمی آزادی دوست سازگار نبود پس از مجاهدتی دراز با سعی و کوشش مداوم تریونها از میان برداشته شد. مردمی از طبقه عوام - الناس که فعال و کامکار بودند ثروت فراوان گرد آوردند و شائق نام و عنوان و سزاوار احترامات دنیوی گشتند و از طریق وصلت پس از چند نسلی خویشان را از اشراف قدیم بشمار آوردند و به شرف نسب مباحثات نمودند. اما خاندانهای اشرافی، که تا پایان دوران جمهوری نیز بر نیرو و شمار اصلی ایشان نیفزود، یا بحکم طبیعت کم کم ناتوان گشتند یا در جنگهای داخلی و خارجی از میان رفتند یا بر اثر بی کفایتی یا نداشتن مال و مکنت کم کم با توده مردم مخلوط شدند و در میان ایشان جز چند خانواده ای نبود که سلسله نسبش واقعاً و خالصاً به نیاکانی برسد که در ایام طفولیت رم یا دوران جمهوری زیسته بودند یعنی ایامی که قیصر و اگوستوس و کلودیوس و و سپاسیان از میان سناتوران چندان که لازم بود خاندان اشرافی ایجاد کرده بودند به این امید که طبقه اعیان

که هنوز محترم و مقدس بشمار می آمدند دوام یابند و پایدار بمانند. ولیکن اثر این افزایش ساختگی (که خاندان سلطنتی همیشه مشمول آن بود) بسرعت هرچه تمامتر بواسطه قهر ستمگران یا تحولات پی در پی یا تغییر عادات و رسوم یا آمیزش با ملل دیگر بکلی زائل می گردید چندان که وقتی کنستانتین بر تخت سلطنت جلوس کرد جز اثری ناقص و نامشخص از رسم دیرین برجای نمانده بود، رسمی که بموجب آن نجباء و اعیان روزگاری شریفترین و برترین رومیان بشمار می آمدند. تشکیل گروهی از نجباء که نفوذ آن هم پادشاه را مانعی باشد و هم ضامن قدرت او ابداً با طبع و خوی کنستانتین و سیاست ملکداری وی سازگار نبود، و اگر کنستانتین واقعاً چنین اندیشه‌ای و طرحی در سر داشت باید گفت که تصویب آن با صدور فرمانی مستبدانه از قدرت او بیرون بود زیرا که رسم و عرف باید به گذشت زمان و قبول عام تایید گردد. کاری که کنستانتین کرد احیاء عنوان « اشراف » بود و لقب « شریف » نماینده امتیاز شخصی بود نه موروثی. اشراف^۱ در فضیلت مقام تالی کنسولها بودند که سالانه انتخاب می شدند و منصبشان زود گذر بود، ولیکن برتر از همه صاحبان مناصب بزرگ دولتی بشمار می آمدند و بیش از هر کس دیگری به شخص امپراطور دسترسی داشتند. کسانی که لقب محترم « شریف » بدیشان اعطاء می شد تا پایان عمر به این عنوان شناخته می شدند و چون معمولاً از مقربان پادشاه یا از صاحبان مناصب درباری بودند که عمر را در کاخ سلطنتی گذرانده و در آنجا پیر شده بودند لذا معنای واقعی عنوان مذکور را جهل و تملق تحریف کرد، چندان که « اشراف » برگزیده کنستانتین را بمنزله پدر خواندگان امپراطور و والد جمهوری روم محترم می داشتند.

پریتورها^۲، پروکنسولها، حکام متصرفات

ب. وضع عمال پریتوری اصولاً با وضع کنسولها و اشراف متفاوت بود. اشراف بچشم خود می دیدند که عظمت قدیم ایشان ناپدید گشته و جزلقبی یهوده

۲ - Praetors اصنام دولت روم که در منصب کمتر از کنسولها بودند

۱ - Patricians

از آن بر جای نمانده است اما اعمال پريتوري از پست‌ترين درجات تدریجاً ترقی می‌کردند و جاه و منزلت می‌یافتند و به مشاغل نظامی و حکومتی امپراطوری روم منصوب می‌شدند، و از دوران سلطنت سوروس تا زمان فرمانروائی دیوکلسیان ریاست گارد پريتوري و نظارت بر امور مالی و درباری، و فرماندهی سپاهیان و حکمرانانی متصرفات روم بدست ایشان سپرده بود و مانند وزیران شرقی به یک دست مهر امپراطوری داشتند و در دست دیگر لوای آن را. جاه طلبی پريتورها که همیشه هول انگیز و گاهگاهی باعث زیان و خسران خداوندگاران ایشان بود متکی به نیروی دسته‌های گارد پريتوري بود اما پس از آن که افواج گردنکش پريتوري بدست دیوکلسیان فرسوده و ناتوان و عاقبت به فرمان کنستانتین بکلی منحل شدند، رؤسای ایشان که بعد از سقوط افواج بر جای مانده بودند بی هیچ مشکلی رام و از زمرهٔ عمال مفید و مطیع دولت گشتند و چون دیگر مسئول سلامت شخص امپراطور نبودند از ریاست دوائر مختلف درباری و حتی دعوی چنین ریاستی کناره جستند. بمحض آنکه رؤسای گارد دیگر در میدان جنگ حاضر نشدند و زبدهٔ لشکریان روم رابه فرماندهی خود در صحنه کارزار راهبری نمودند کنستانتین ایشان را از همهٔ مناصب نظامی محروم کرد، و آخر الامر با تحولی عجیب که مانندش نبوده بود فرماندهان گارد پريتوري عمال دیوان در متصرفات روم شدند. بموجب طرح حکومتی که دیوکلسیان بنیان نهاده بود هر یک از چهار فرمانروای امپراطوری یک عامل پريتوري منصب در فرمان داشت و پس از آنکه قدرت سلطنت بار دیگر همه در وجود یک تن جمع آمد و به شخص کنستانتین تعلق گرفت وی همچنان به انتصاب چهار عامل بزرگ ادامه داد و حکومت متصرفات را که سابقاً نیز در دست داشتند به ایشان باز سپرد. ۱. قلمرو حکومت با فسحت فرمانروای مشرق شامل سه قسمت از کرهٔ زمین می‌شد که تابع امپراطوری روم بود یعنی از آبشارهای عظیم رود نیل تا سواحل فاسیس و از کوههای تراس تا مرزهای ایران ۲. متصرفات مهم پانونیا و داسیا و مقدونیه و یونان روزگاری تابع حکومت فرمانروای ایلیریوم بودند. ۳. قدرت فرمانروای ایتالیا محدود به

کشوری نبود که وی اختیارات حکمرانی را از آن حاصل آورده بود و شامل سرزمین ری سیا^۱ می شد تا سواحل دانوب، و جزایری در دریای مدیترانه و قسمتی از قاره افریقا را در میان مرزهای سیرن^۲ و تینگی^۳ تانیا نیز در بر میگرفت. ۴. فرمانروای قوم گال در ذیل این عنوان، حاکم ایالات بهم پیوسته بریتانیا و اسپانیا بود و از دیوار انتونیوس تا دامنه کوه اطلس مردم همه مطیع فرمان وی بودند.

پس از آنکه عمال پريتور منصب از همه مناصب نظامی عزل شدند ایشان را بموجب فرمان امپراطور به مشاغل غیر نظامی و اداره امور ملل بسیاری که تابع روم بودند منصوب کردند، و این مشاغل در خور جاه طلبی و همت و کفایت این وزیران کاردان کامل بود. ریاست فائقه بر امور دیوان عدالت و دیوان مالیه بدست حکمت و تدبیر اینان سپرده شده بود و این دو کار به هنگام صلح، متضمن همه تکالیف امپراطور و امور مردم است تکلیف پادشاه حفظ مردمیست که مطیع قوانین کشورند و وظیفه مردم پرداخت حصه‌ای از دارائی خود است برای تأمین مخارج دستگاه دولت. نظارت بر مسکوکات و شاهراها و دستگاه پست و انبارهای غله و مصنوعات و خلاصه هرآنچه بسود عامه مردم و مایه رفاه ایشان بود از وظائف رؤسای سابق گارد پريتوری بشمار می آمد و به ایشان اختیار داده شده بود که در سمت نمایندگی شخص امپراطور بر حسب تمیز و درایت خود در اعلام نامه هائی به تشریح فرامین وی بپردازند و مفاد آنها را اجرا و بعضی اوقات تعدیل کنند. رؤسای گارد ناظر بر اعمال حکام متصرفات بودند و اهمالکاران را معزول و گناهکاران را سیاست میکردند. رأی محکمه بدایت در همه موارد مهم حقوقی و جنائی در پیشگاه عامل پريتور منصب میشد و حکم وی قاطع و نهائی بود و امپراطوران خود از پذیرفتن شکایتی علیه چنین عاملی امتناع می ورزیدند و در امانت و صحت قضاوت ایشان شک نمی آوردند و بدیشان اعتماد بی حد و حصر می نمودند و محترمشان می داشتند. وظیفه‌ای که به چنین کسی میرسید متناسب با جاه و منصب وی بود، و اگر شهوت

آز بر وجود او غالب بود فرصتهای مکرر برای جمع آوری خرمی از تحف و هدایا و عوائد دیگر بمیان می آمد. امپراطوران دیگر از جاه طلبی رؤسای گارد ترسناک نبودند و باین همه میکوشیدند که در قدرت و اختیارات این منصب عظیم موازنه ای ایجاد کنند و این مقصود از طریق کوتاه کردن مدت تصدی و تزلزل مقام حاصل آمد.

رم و قسطنطنیه بسبب امتیازشان و اهمیت تنها بلاد خارج از حیطه تسلط عمال پريتور منصب بودند. اگوستوس بواسطه وسعت عجیب شهر رم و تجربه ای که از کندکاری قانون و ضعف اثر آن داشت بهانه ای بظاهر پسندیده بدست آورد تا سیاستی خاص برگزیند و آن انتصاب عاملی جدید بود که بتواند بیازوی نیرومند قدرت مطلق از سرکشی عوام الناس زبون آشوبگر مانع آید. والریوس مسالا نخستین عاملی بود که به ریاست شهر رم منصوبش کردند به این امید که نام نیک وی مؤید اقدامی چنین نفرت انگیز گردد و آن را در انتظار پسندیده و مطلوب نماید. ولیکن پس از چند روزی این رومی صاحب کمال از منصب خود استعفا و با شجاعتی برازنده دوست بروتوس اعلام کرد که من از بکار بردن قدرتی که با آزادی عمومی موافق نیست عاجزم. هر قدر که لطف مفهوم آزادی کمتر گردید به منافع انضباط شدید بیشتر پی بردند و رئیس شهر را که ظاهراً فقط برای ایجاد دهشت در میان بردگان و تبه کاران بکار می گماشتند، گذاشتند تا بر صنف اسوران و خاندانهای اشرافی رم نیز حکومت نماید و مجری قوانین مدنی و جنائی باشد. پريتورهائی که سالانه بکار قضاوت و اجرای قوانین عدالت منصوب می گشتند بزودی دانستند که مقابله با عاملی مقتدر و نیرومند که بر محکمه عدل فورم^۲ ریاست می کند و معمولاً معتمد امپراطور است از قدرت ایشان بیرونست

۱ - Valrius Messala در عنوان شباب بتوصیه سیرون بلوستی بروتوس برگزیده شد و در دوران جمهوری در میدان جنگ دلاوریها نمود. مسالا در فن خطابت با سیرون رقابت می نمود و به انواع هنر عشق می ورزید و حامی اهل نبوغ بود. تفریح شبانه وی گفتگوی فلسفی با هوراس بود و اوقات فراغت را به تشویق اودیوس Ovidius و پرورش قوت شاعره او میگذراند. ۲ - Forum میدان عظیم رم که امور قضائی در آن حل و فصل می شد.

و محاکم ایشان بتدریج متروک گردید و عدد ایشان که روزگاری از دوازده کمتر نبود و زمانی به هجده نیز رسید، کم کم به دویا سه تقلیل یافت و کار مهم ایشان محدود بتعهدی پر خرج شد و آن ترتیب دادن مسابقات قهرمانی برای تفریح خاطر مردم بود. پس از آنکه منصب کنسولی تغییر کرد و بدل به مراسم و تشریفات بیهوده و باطل گردید، آن هم مراسمی که به ندرت در پایتخت امپراطوری در معرض تماشا قرار می گرفت، پریورها جای خالی ایشان را در مجلس سنا اشغال کردند و بزودی بسمت ریاست این مجمع مهم پذیرفته شدند، و در این سمت بود که رأی و نظرایشان را در موارد حقوقی از مسافات صد میلی میخواستند، و یکی از اصول حقوقی این شد که منشاء همه اختیارات در امور بلدی نیز هم این گروهند و بس. حاکم شهر رم در انجام دادن تکالیف پر زحمتی که مربوط به شغل وی بود پانزده عضو مدد کار داشت که بعضی در اول با او هم پایه و بعضی از او نیز برتر بوده بودند. دوائر مهم دولتی همه تابع دسته کثیر عددی از نگهبانان بودند که برای حفظ آنها از حریق و سرقت و آشوبگریهای شبانه، و نیز برای نگاهداری غله و خوار و بار و توزیع مقدار معین آن در میان مردم، و مراقبت از بندرگاه و مجاری آب و گنداب روهای عمومی و رودخانه تیر و نظارت بر کشتی رانی در رود مذکور و بازرسی تأثرها و بازارها و ابنیه و پلها و سدهای عمومی و خصوصی بوجود آمده بود. مراقبت دائم گروه نگهبان تأمین کننده سه حاجت مهم بود که هدف هر نیروی پلیسی و عبارت است از امنیت و وفور نعمت و نظافت. برای اثبات دقت و توجه دولت در حفظ شکوه پایتخت و زیب و زیورهای آن بازرس خاصی برای مراقبت از مجسمه ها بکار منصوب شد و او در حقیقت نگهبان این مردم بی جان بود که عددشان، بموجب تخمین اغراق آمیز یکی از نویسندگان قدیم، چندان کمتر از سکنه جاندار رم نبوده است. تقریباً سی سال پس از پیدایش شهر قسطنطنیه منصبی نظیر این در پایتخت مذکور که در کار رشد و نمو بود، ایجاد شد و کسی که به این سمت منصوب گردید دارای همان اختیارات و تکالیف

بود. در میان دو رئیس بلدی و چهار عامل پريتورى از جهت مقام و منزلت مساوات کامل برقرار گردید.

کسانی که در سلسله مراتب مقامات دولتی بلقب «محترم» مشخص بودند در طبقه‌ای قرار داشتند فاصل میان رؤسای پريتورى که بلقب «نامور» ممتاز بودند و عمال متصرفات که عنوان «شریف» داشتند. پروکنسولهای آسیا و آکائیا^۱ و افریقا در طبقه ملقب به «محترم» بودند و مدعی برتری بر سایر افراد این طبقه، و جامعه بیاد قدر و منزلت قدیم این برتری را به ایشان ارزانی میداشت و شاید تنها نشان تبعیت ایشان همانا حق استیناف از رأی ایشان در محکمه عدل عمال بزرگ^۲ بود. امپراطوری روم از جهت اداره امور حکومتی به سیزده ناحیه تقسیم شده و هریک از اینها خود بحقیقت بقدر کشوری نیرومند بود. ناحیه اول تابع «کنت»^۳ مشرق بود، و برای آنکه صورتی از اهمیت و تنوع مشاغل وی در ذهن خواننده منعکس کنیم باید بگوییم که ششصد «آپاریتور»^۴ که اکنون آنها را با عنوان دبیر و دفتر نویس و دربان و پیک نامه رسان میخوانیم در دستگاه اداری شخص وی بکار اشتغال داشتند. مقام فرمانفرمای اعظم مصر را از این پس دگر به نجیب زادگان رومی ندادند ولیکن عنوان را همچنان حفظ کردند، و اختیارات خارق العاده‌ای که روزگاری بواسطه وضع، کشور مصر و خوی سکنه آن ضرورت تام داشت هنوز به والی مصر داده میشد. یازده ناحیه دیگر - یعنی آسیانا^۵ و پونتیکا^۶ و تراس و مقدونیه و داسیا و پانونیا، یا ایلیریوم غربی، و ایتالیا و افریقا و گال و اسپانیا و بریتانیا بدست دوازده تن از نواب^۷ اداره میشد و عنوان ایشان چنانکه شاید و باید ماهیت کار و تبعیت ایشان را از مقام برتری روشن میکند. آنچه باید در اینجا افزود اینست که معاونان فرماندهان سپاه روم و کنتها و دوکهای لشکری نیز که بعد از این ذکرشان بمیان خواهد آمد دارای رتبت و عنوان طبقه ملقب به «محترم» بودند.

۴ - Apparitor

۳ - Count

۲ - Prefects

۱ - Achaia از ایالات یونان قدیم.

۷ - در انگلیسی Vicars یا vice-prefects

۶ - Pontica

۵ - Asiana

هر قدر که روح حسد و تفاخر در میان مشاوران امپراطور افزونتر شد ایشان با کوشش بیشتر از قدرت و کیفیت مقام کاستند و بر القاب و عناوین آن افزودند. کشورهای بزرگی که فاتحان رومی آنها را در تحت حکومتی ساده ترکیب بهم پیوسته بودند، کم کم خرد و مبدل بقطعات بسیار کوچک گردید تا عاقبت امپراطوری روم به یکصد و شانزده ایالت^۱ تقسیم شد هر یک دارای دستگاهی مجلل و پر خرج. حکومت سه ایالت بدست پروکنسولها اداره میشد، و سی و هفت ایالت بدست کنسولها و پنج ایالت بدست کورکتورها^۲ و هفتاد و یک ایالت دیگر بدست پرزیدنتها^۳. القاب و عناوین این عمال دولت متفاوت و مراتب ایشان همانست که ذکر کردیم، و نشانهای منصب ایشان نیز به سبکی عجیب با هم متفاوت بود و وضع ایشان ممکن بود که بدلائل اتفاقی گاهی کمتر و زمانی بیشتر موافق دلخواه و سودمند باشد. ولیکن همه (باستثنای پروکنسولها) در طبقه ملقب به «محترم» قرار داشتند و تاروژی که اراده امپراطور تعلق می گرفت همه مانند هم در تحت ریاست عمال بزرگ یا نواب ایشان در ناحیه خود مجری مقررات قانون عدالت بودند و امور مالی را اداره میکردند. مجموعه مقررات قانون و مجلدات سنگین وزن قوانین مدنی^۴ مواد فراوان برای مطالعه دقیق در سبک حکومت ایالات در دسترس ما میگذارد؛ سبک حکومتی که در طی شش قرن بمدد سیاستمداران خردمند رومی و عالمان علم قانون بتدریج بهتر و بهتر شد. برای مورخ همان قدر بس که دو فقره از مقررات قانون را که نادر و بسیار مفید است برای مطالعه برگزیند زیرا که هر دو فقره برای ممانعت از سوء استفاده از قدرت بوجود آمده است. ۱ - برای حفظ نظم و آرامش حکام ایالات مسلح بشمشیر عدالت گشتند یعنی حق داشتند که تبه کاران را مجازات بدنی بنمایند و در جرائم بزرگ اختیار مرگ و زندگی در دست ایشان بود ولیکن مجاز نبودند که با مجرم محکوم مساهلت بنمایند و حق انتخاب نوع اعدام را به او واگذارند، یا حکم تبعید کسی را صادر نمایند اگر

۱ - متصرفه یا Province - ۲ - Correctors - ۳ - Presidents - ۴ - Pandects یا مجموعه قوانین مدنی روم که در قرن ششم میلادی برای ژوستینیان امپراطور مدون گردید.

چه نوع تبعید ملایم و شرافتمندانه باشد. این امتیازات خاص عمال بزرگ دیوان بود و فقط ایشان میتوانند غرامتی سنگین بوزن پنجاه پوند طلا بر گناهکاری تحمیل کنند، اما نواب ایشان محدود بودند و نمیتوانستند از مجرمی بیش از چند مثقالی زر ناچیز تاوان بگیرند. این فقره از مقررات قانون که ظاهراً به عمال بزرگ قدرت و اختیار می دهد و عمال کوچک را از این هردو محروم می کند مبتنی بر دلیلیست بسیار منطقی و آن دلیل اینکه هر کس قدرتش کمتر امکان سوء استفاده از قدرت در او بمراتب بیشتر است. حاکم ایالتی ممکن بود که غالباً بتحریک عواطف و شهوات درونی مرتکب اعمال پیداد گرانه ای شود که فقط به آزادی یا به مال و مکتب اتباع وی لطمه ای بزند، با اینهمه به پیروی از اصل تدبیر و احتیاط و شاید رحم و شفقت هنوز از ریختن خون بی گناهان سخت بیمناک بود. نکته دیگر که در آن تأمل شاید این که مجازات تبعید یا غرامت سنگین یا انتخاب مرگی آسان بیشتر مربوط به دولتمندان یا اشراف زادگان بود و به این ترتیب کسانی که بیش از همه در معرض کین توزی و آزمندی حاکم ایالتی قرار می گرفتند از تجاوز و تعدی این مأمور گمنام نجات می یافتند و کارشان به محکمه با عظمت تر عامل پریتور منصب ارجاع میشد که عادلتر و منصف تر بود . ۲ . - چون می ترسیدند و بحق می ترسیدند که قاضی بسبب منافع یا علائق شخصی بر خلاف امانت در مواردی جانب حق را نگاه ندارد مقررات بسیار سختی وضع گردید و بموجب آنها جز به اجازه مخصوص شخص امپراطور همه کس را از حکومت ناحیه ای که در آن بدنیا آمده بودند محروم کردند، و حاکم و پسر او را از عقد ازدواج با کسی که در آن ولایت زاده شده و یا از سکنه آن بود و نیز از خرید برده و زمین و خانه در حوزه فرمانروائی وی ممنوع نمودند. با همه این احتیاطهای شدید کنستانتین امپراطور پس از سلطنت بیست و پنج ساله هنوز از پیداد گری و فساد رائج در اجرای مقررات قانون عدالت متأسف است و با خشم بسیار میگوید که قاضی برای جلسات محاکمه و سرعت رسیدگی به مرافعه و تأخیرهای بموقع خود و حکم نهائی که صادر میکند آشکارا اجرت میگیرد و این کار یا بوسیله شخص وی صورت می پذیرد

یا اعضاء محکمه او. گواه ادامه این جنایات و شاید بی مجازات ماندن آنها تکرار قوانین ضعیف و تهدیدات بی اثر است.

عمال دیوانهای دولتی همه از صنف حقوق دانان انتخاب میشدند . قوانین معروف ژوستینیان امپراطور تماماً خطاب به جوانانی در قلمرو حکومت اوست که خویشتن را وقف مطالعه فلسفه قانون و قوانین رومی کرده بودند ، و امپراطور به لطف خاص ایشان را به کار و کوشش بیشتر برمی انگیزد یعنی وعده میدهد که تبحر و مهارت ایشان در علم قانون سبب خواهد شد که در وقتی که باید پاداش خود را بگیرند و آن سهمی کافی در اداره حکومت جمهوری روم خواهد بود . اصول این علم پرسود درهمه شهرهای بزرگ ناحیه شرقی و غربی روم آموخته میشد ولیکن مشهورترین مدارس مدرسه بری توس^۱ در کنار ساحل فینیقیه بود که بیش از سیصد سال رونق تمام داشت یعنی از زمان الکساندر سوروس که شاید بانی این مؤسسه چندین سودمند برای وطن خود بوده است . پس از دوران پنج ساله ای که پیوسته در کار مطالعه و آموزندگی میگذشت شاگردان در طلب نام و افتخار و توفیق و ثروت در سراسر متصرفات روم پراکنده میشدند ، و در امپراطوری عظیمی که هم اکنون بر اثر کثرت قوانین و انواع فنون و رذائل فساد در آن راه یافته بود ، منابع کار تمام ناشدنی بود . در بار فرمانروای پريتور منصب در مشرق خود بتنهایی محتاج به یکصد و پنجاه وکیل بود که شصت و چهار تن از ایشان بمزایای خاصی از دیگران ممتاز بودند و دو تن دیگر هر ساله با حقوقی معادل شصت پوند طلا انتخاب میشدند برای دفاع از دعاوی بیت المال . برای آزمودن استعداد این وکیلان دعاوی بعضی اوقات ایشان را در سمت دستیاری عمال بزرگ دیوان عدالت بکار میگماشتند و پس از آن به ریاست همان محاکمی برمی گزیدند که در آن جا از موکلین خود دفاع نموده بودند . آنگاه این رؤسای محاکم بحکومت ولایات گمارده میشدند و بمدد لیاقت و حسن شهرت یا تقرب پله پله بالا میرفتند تا در دستگاه دولت بمراتبی می رسیدند که خاص « ناموران » بود . در

شغل و کالت این مردان منطبق و دلیل را در منازعات بمنزله اسباب کار بشمار آورده و قوانین را بر حسب ضرورت شخصی تعبیر و تفسیر کرده بودند ، و بعید نیست که در اداره امور دولتی نیز این عادات بد زیان بار هنوز از ایشان زائل نشده بود . و کلای قدیم و معاصر نیز حیثیت این شغل شریف را حفظ کرده و بواسطه خلوص امانت و کمال خردمندی شاغل مهمترین مقامها شده‌اند . ولیکن در دوران انحطاط قوانین رومی ارتقاء عادی و کلای دعاوی آستن انواع فتنه‌ها و رسوائیها بود . این حرفه شریف که روزگاری میراث مقدس اشراف و خاص ایشان بوده بود اکنون بدست بردگان آزاد شده و عوام الناس افتاد و اینان با حيله و نیرنگ و با علم و تبهر ، به شغل پلید و زیان بار خود می پرداختند . بعضی از ایشان بدرون خانواده‌ها راه می یافتند تا نزاع و خلاف برانگیزند و مردم را تشویق کنند که به محاکم عدل شکایت برند ، و باین طریق برای خود و برادران خویشتن سود فراوان حاصل می‌آوردند . بعضی دیگر در خلوتگاه حجره خود از مردم دوری میگزیدند و هیبت و وقار حرفه خویشتن را حفظ میکردند و موکل ثروتمند را بدقائق سفسطه آمیز قانون آشنا می‌ساختند تا ساده ترین حقایق را قلب کنند ، و استدلالهای بکار میبرند تا دعویهای ناروا را بلونی دیگر جلوه گر سازند . گروه بارز و مورد توجه مردم شامل و کلائی بود که با اطالۀ کلام و خطابه‌های پر آب و تاب میدان فوروم^۱ را پر غوغا میکردند . این وکیلان را که بی اعتنا به نیک نامی و اصول عدالت بودند اکثراً بمنزله راهنمایانی جاهل و آزمند وصف کرده‌اند که موکلان خویشتن را از بیراهه‌ای خم اندر خم هدایت مینمودند و خرج سنگین و تأخیر بسیار و یأس و حرمان ببار می‌آوردند و پس از سالهای ملال انگیز بسیار که صبر و ثروت موکل تقریباً پیاپی رسیدن بود سرانجام وی را بخود وامیگذاشتند .

هفت وزیران دربار

گذشته از اعمال دیوان و سرداران سپاه که دور از دربار با اختیار تام

بوکالت از شخص امپراطور برمتصرفات و سپاهیان روم فرمانروائی میکردند ، امپراطور لقب «نامور» را به هفت تن از خادمان وفادار دربار نیز اعطاء کرد. این هفت تن مشاوران امپراطور بودند و حفظ جان او و ذخائر وی بدست ایشان سپرده بود. ۱ - منزلگاه خاص پادشاهی در کاخ سلطنت بدست خواجه سرائی که مقرب درگاه بود اداره میشد و بزبان آن ایام «حاجب خوابگاه مقدس» خوانده میشد. وظیفه این شخص آن بود که در تمام ساعات اشتغال به امور کشور و در اوقات تفریح امپراطور نیز ملازم خدمت باشد و یکارهای خردی بپردازد که اثر وجود پادشاه آنها را مهم می نماید. در سلطنت کسی که پادشاهی او را سزد حاجب اعظم خادمی وضع و مفید است. اما خادم نیرنگ باز حيله گر که بهر فرصتی از اسرار نهفته خداوند گار خود استفاده میکند کم کم بر پادشاه عاجز فکر تسلطی می یابد که مرد خردمند با فضیلت را هرگز میسر نیست زیرا که عقل تند، وتقوی نافرمانبردار است. نوادگان ناتوان و فاسد تئودوسیوس^۱ که از نظر اتباع خود پنهان و در چشم دشمنان خود خوار و زبون بودند حاجبان خوابگاه پادشاهی را از همه عمال درباری برتر افراشتند و سزاوار چنان دانستند که حتی معاون حاجب اعظم را ، که سرسلسله بردگان متشخصی بود که در پیشگاه امپراطور بخدمت می ایستادند، در مقام و منصب مقدم بر پروکنسول های «محترم» یونان و آسیا بشناسند. کنت ها یا ناظرهایی که وظیفه ایشان تهیه و تنظیم البسه فاخر برای پادشاه و اغذیه لذیذ و نادر برای سفره وی بود تابع قدرت قانونی حاجب اعظم بودند. ۲ - اداره امور مهم دولتی بدست دقت و توانائی رئیس مناصب سپرده شده بود. این شخص وزیر دربار و برتر از دیگر صاحبمنصبان کاخ پادشاهی و ناظر بر نظم و انضباط مدارس نظامی و غیر نظامی بود ، و نیز بشکایات گروه بیشمار مردمی در سراسر امپراطوری روم رسیدگی میکرد که از مزایای خاص برخوردار و در سمت خادمی دربار حقی برای خود و افراد خانواده خویشان کسب کرده بودند ، و آن حق امتناع از گردن نهادن به حکم قضات عادی بود. رسیدگی به مکاتبات میان پادشاه و اتباع وی

وظیفه چهار دیوان خاص یا دفترخانه وزیر دربار بود. دیوان خانه نخستین دیوان وقایع نگاری بود و دومین دیوان مراسلات، و سومین دیوان عرایض، و چهارمین دیوان یادداشتها و فرمانهای متنوع. امور هر یک از این دیوان خانه‌ها تحت ریاست شخصی اداره میشد که تابع وزیر بود و از جهت منزلت در جزء گروه محترمین به شمار می‌آمد، و کارها همه را یکصد و چهل و هشت دیر انجام میدادند که اکثراً از میان حقوق دانان برگزیده می‌شدند بسبب تنوع خلاصه گزارشها و تقریرات و شکایاتی که غالباً در ضمن انجام دادن وظائف گوناگون بیان می‌آمد. امپراطور روم با تلافی که در ایام پیشین در خور جلالت و عظمت رم بشمار نمی‌آمد اجازه داد که دبیری یونانی‌دان نیز برگزینند و مترجمانی بکار منصوب کنند از برای پذیرفتن سفیرانی از اقوام بیگانه در حضور امپراطور. ولیکن دیوان امور خارجی که از لوازم اصلی سیاست عصر جدید است بندرت توجه وزیر دربار را بخود معطوف می‌داشت و فکر او بیشتر به اداره امور چاپارخانه و قورخانه امپراطوری مشغول بود. در پانزده شهر ناحیه شرقی و نوزده شهر ناحیه غربی امپراطوری دسته‌های کارگران پیوسته به ساختن سلاحهای دفاعی و انواع ادوات و ماشین افزارهای جنگی مشغول بودند، و اینها همه یا در انبارها ذخیره یا گاهگاهی برای استفاده افواج رومی فرستاده میشد. ۳ - منصب کووستوری^۱ در دوران نهصد ساله دستخوش تحولی عجیب شده بود. در ایام طفولیت رم دو عامل دون مرتبت سالانه بوسیله مردم انتخاب میشدند تا کنسولها را از کار حسدانگیر اداره بیت‌المال آسوده کنند. برای هر پروکنسولی و هرپریتوری که فرمانده سپاه یا حاکم ولایتی بود نیز بهمین ترتیب دستیاری معین کردند، و با وسعت یافتن دامنه فتوحات بر شمار کووستورها افزود و خزانه‌داران از دو به چهار رسیدند و بعد به هشت و بعد به بیست و اندک زمانی عدد ایشان چهل تن بود، و افرادی از شریفترین خاندانها بر اثر جاه‌طلبی خواهنده این منصب میشدند زیرا که احراز کرسی سنا و امید واثق

۱ - Quæstor در رم قدیم ابتدا عنوان عمالی در دیوان دادگستری بود که به بعضی از دعاوی جنائی رسیدگی میکردند، و این نام بعداً شامل بعضی از مأموران بیت‌المال گردید.

به کسب القاب و افتخارات جمهوری با این شغل توأم بود. اگوستوس که بظاهر حامی آزادی انتخاب بود به قبول امتیازی رضا داد و آن حق توصیه یا درحقیقت تعیین گروهی از داوطلبان منصب کووستوری برای هر سالی بود، و او را رسم براین بود که یکی از این جوانان ممتاز را برگزیند تا خطابه‌ها و رسائلش را در جلسات سنا بخواند. پادشاهان خلف از اگوستوس تقلید نمودند، و هم به این علت مأموریت موقت بصورت شغلی دائم مستقر گردید و منصب کووستور مقرب دارای کیفیتی تازه و بمراتب مهمتر از پیش گردید و هم او تنها بود که پس از منسوخ شدن مشاغل همکاران قدیم وی فایده خود همچنان پایدار ماند. چون خطابه‌هایی که کووستور جوان بنام امپراطور می‌نگاشت دارای شدت و قوت فرامین شاهانه بود و حتی پس از زمانی بهمان صورت تدوین گردید لذا وی بمنزلۀ نماینده قوه مقننه و سخنگوی مجامع مشورتی و سرچشمۀ اصلی قوانین مدنی بشمار آمد، و بعضی اوقات وی را به شرکت در جلسات دیوان عالی قضائی میخواندند و در آنجا باعمال پریتور منصب و وزیر دربار همنشین بود، و غالباً اگر ابهامی بمیان می‌آمد از او میخواستند که مشکل قضات دون مرتبت را حل و رفع کند. کووستور از بارگران انواع وظائف بی‌اهمیت در فشارنبود و از این رو استعداد خود و اوقات فراغت خویشتن را صرف مطالعه و فراگرفتن سبک وزینی در فن خطابت می‌کرد، که باوجود انحطاط ذوق و زبان عظمت و مهابت قوانین رومی را همچنان حفظ کرده است. از بعضی جهات منصب کووستور را میتوان با منصب جدید قاضی اعظم^۱ مقایسه کرد ولیکن مهر اعظم^۲، که ظاهراً اقوام نیمه متمدن نیز از آن استفاده میکردند، هرگز برای صحنه نهادن بر ذیل فرامین امپراطوران بکار نرفت. ع - لقب مهم کنت یا «رئیس سخایای مبارک» را به خزانه‌دار اعظم اعطاء می‌کردند شاید به این نیت که در ذهن مردم بگنجانند که وجوهی که پرداخته میشود همه

۱ - Lord Chancellor که اکنون او را وزیر دادگستری می‌خوانیم. ۲ - Great seal مهری که در اختیار رئیس قضات است و برای صحنه نهادن بر معاهدات و اوراق مهم دولتی و پارلمانی بکار میرود.

عطیه تبرعی شخص پادشاه است. ادراك جزئیات بی حد و حصر مخارج روزانه و سالانه امور لشکری و غیر لشکری در سراسر امپراطوری عظیمی از قدرت فعالترین فکرها بیرونست. محاسبه این مبلغ عظیم خود بتنهائی چندین صد نفر را مشغول میداشت، و این گروه عظیم در یازده سازمان مختلف بکارگماشته شده بودند بطریقی چندان مدبرانه که هر سازمانی بحقیقت در عملیات دوائر دیگر تفحص و برآنها نظارت میکرد. جمع کثیر این عمال طبعاً روز افزون بود و بارها مصلحت در آن دیدند که افراد بی فایده و زائد بر عدد مقرر را اخراج کنند و بوطن اصلی ایشان بازگردانند؛ یعنی آن کسانی که شغل شریف خود را رها کرده و باصرار بیش از اندازه بحرفه پرسود وصول عوائد راه یافته بودند. منصب بیست و نه تن از تحصیلداران در متصرفات روم که هجده تن از ایشان به لقب کنت مفتخر شده بودند معادل با منصب خزانه دار بود و اداره امور معادنی که فلزات گرانبها را از آنها استخراج، و ضرابخانه هائی که این فلزات را بدل به مسكوك رائج می کردند و بیت المال مهمترین شهرهای امپراطوری و مخازنی که فلزات مسكوك را برای مصارف دولتی در آنها می انباشتند همه از تکالیف این عامل دیوان بود و تجارت خارجی امپراطوری روم و نیز امور کارگاههای نساجی تحت نظارت وی اداره می شد. تهیه پارچه های نخی و پشمی در مراحل متنوع آن از قبیل ریسندگی و بافندگی و رنگریزی حرفه زنائی از طبقه بردگان بود که در این کارگاهها مشغول بودند، و محصول کار ایشان مختص کاخ سلطنت و دستگاه سپاه بود. بیست و شش کارگاه را در قسمت غربی امپراطوری بر شمرده اند که هنرهای مذکور دیرتر بدانجا راه یافته بود، و چون متصرفات شرقی در صنعت کوشنده تر بودند پس کارگاه بافندگی در آن نواحی بیشتر بوده است. ه - گذشته از مالیاتهای که پادشاهان مستبد برعامة مردم تحمیل و بمیل و اراده خویشان خرج میکردند امپراطوران خود مردمی توانگر و دارای املاك بسیار وسیع بودند که بدست کنت یا رئیس املاك اختصاصی اداره میشد. بعضی از این املاك شاید از قدیم الایام ملك طلق پادشاهان و حکومت جمهوری بوده است و خاندانهائی که یکی پس از دیگری

به منصب پادشاهی رسیدند برآنها افزودند. ولیکن قسمت اعظم این املاک از طریق نادرست یعنی توقیف و مصادره ملک دیگران بدست آمده بود. املاک امپراطوری در سراسر متصرفات روم پراکنده بود از موریتانیا تا بریتانیا. اما خاک غنی و حاصلخیز کاپادوکیه پادشاه را برآن داشت که بوسوسه نفس آزمند زیباترین و بهترین املاک خود را در آن سرزمین بدست آورد، و کنستانتین یا جانشینان او با آغوش گشاده از فرصتی که روی نموده بود استقبال و شور دینداری را بهانه حرص و آز خود کردند. اینان معبد ثروتمند کومونا^۱ را که کاهن اعظم آن خادم الهه جنگ و در عزت مقام مانند پادشاهی مستقل بود، بکلی محو و نابود کردند و تمام اراضی متبرک معبد را که شش هزار ساکن آنها یا از اتباع الهه مذکور یا از بردگان و کاهنان وی بودند، از آن خود کردند ولیکن اینان ارزنده ترین ساکنان اراضی مقدس معبد نبودند زیرا در جلگه‌هائی که از دامنه کوه آرگیوس^۲ تا سواحل ساروس^۳ امتداد می‌یافت نژادی از اسبان اصیل بیارمی آمدند که در دنیای قدیم بعلت پیکر شاهوار و سرعت بی‌مانند مشهور و سرآمد همه نژادهای دیگر شدند. این حیوانهای «مقدس» مختص کاخ پادشاهی و مسابقات سلطنتی بودند و آنها را بموجب قانون از لوث تعلق به صاحبی از طبقه عوام الناس حفظ میکردند. املاک اختصاصی کاپادوکیه بسیار مهم و مستلزم نظارت کسی بود دارای لقب «کنت». صاحب منصبانی که رتبت کمتر داشتند در نقاط دیگر امپراطوری مستقر می‌گشتند، و نماینده خزانه دار خاص و کفیل بیت المال عام هریک در منصب مستقل خود بکار می‌پرداخت و ایشان را تشویق مینمودند که بر حکام متصرفات نظارت کنند و تجاوز ایشان را از حدود اختیاری که داشتند مانع آیند. ۴ - دسته‌های منتخب سربازان سوار و پیاده که حافظ شخص امپراطور بودند از دو رئیس خادمان درباری فرمان می‌بردند. نگهبانان سوار و پیاده سه هزار و پانصد تن بودند که به هفت دسته پانصد نفری تقسیم می‌شدند. در قسمت شرقی امپراطوری این خدمت شریف تقریباً خاص ارمنیان بود و پس. در مواقع رسمی هروقت که نگهبانان در صحن

سرای پادشاهی و دهلیزها بصفهای آراسته و منظم می‌ایستادند قامت بلند و نظم و سکوت و سلاحهای فاخر زرین و سیمین ایشان نماینده عظمت لشکری روم بود و برجلال و مهابت امپراطور نابرازنده نبود. از هفت دسته مذکور دو گروه سواره و پیاده برگزیده شدند بنام محافظان، و مقام خاص این گروه و امتیازات ایشان مایه امید و پاداش هرسرباز لائق بود و کار این گروه نگاهبانی اندرون خانه پادشاهی بود و بعضی اوقات سربازانی از دسته مذکور را بمتصرفات روم می‌فرستادند تا به سرعت و چابکی و نیرومندی اوامر خداوندگار خود را انجام بدهند. رؤساء خدمتکاران درباری بعداً به سمت ریاست گارد پریتوری برگزیده می‌شدند و مانند اینان امیدوار چنان بودند که از خدمتگزاری دربار بفرماندهی سپاهیان روم برسند.

مقدمات حکومت پلیسی

آمدورفت دائم و رابطه میان دربار و متصرفات روم با ساختن راهها و تأسیس چاپارخانه آسان گردید. ولیکن از این هردو کار مفید اتفاقاً سوءاستفاده‌ای نیز کردند که بسیار مضر بود و قابل تحمل نبود یعنی دویست یا سیصد پیک یا درواقع جاسوس بکار گماشته شدند که تابع فرمان رئیس مناصب بودند و وظیفه ایشان اعلام نام کنسولها و فرامین امپراطوران یا فتوحات ایشان بود. این رسولان کم‌کم خویشتن را مجاز دانستند که هرآنچه را که از رفتار عمال دیوان یا دیگر افراد جامعه نیز مشاهده میکردند خبر دهند و باین طریق بزودی بمنزله چشم پادشاه بشمار آمدند و آفت جان مردم شدند و درمحیط مساعد سلطنت پادشاهی ضعیف و عاجز چندان برشمار ایشان افزود که باور نکردنی است تا عاقبت بالغ بر ده‌هزار تن شدند و تنبیه ملایم و مکرر قانون را تحقیر نمودند و در اداره پرمفعت امورچاپارخانه با حرص و غارتگری و گستاخی ظلم بسیار نمودند. این جاسوسان رسمی که دائم با دربار مکاتبه میکردند با دریافت پاداش و بمدد لطف پادشاه پیوسته تأیید و تشویق می‌شدند تا بدقت نگران آثار و علائم نقشه‌های خائنانه باشند از علائم ضعیف و نهفته عدم رضایت تا تهیه مقدمات شورش آشکار.

بی‌دقتی جنایت آمیز این گروه در نقض قواعد راستی و عدالت غالباً در زیر نقاب مقدس شوق به خدمت پوشیده می‌شد، و این جاسوسان ممکن بود که در نهایت امن و امان سینه‌های گنهکاران و بی‌گناهان همه را هدف تیرهای زهرآگین کنند یعنی کسانی که خصومت ایشان را برانگیخته یا از رشوت دادن و خاموش کردن ایشان امتناع ورزیده بودند. رعیتی از رعایای وفادار امپراطور فی‌المثل در سوریه یا بریتانیا در معرض خطر یا لاقلاً ترسان و بیمناک بود که مبادا وی را بسته به رنجیر کش‌کشان به محکمه عدالت میلان یا قسطنطنیه ببرند تا در مقابل اتهامات کین‌آمیز این جاسوسان مقرب و مصون از خطر از مال و جان خود دفاع کند. در محاکمه این متهمان روشهایی بکار میرفت که فقط هنگام ضرورت آنها را معذور میتوان شمرد، و نقص شهادت را دقیقانه باشکجه جبران میکردند.

سبک خطرناک و پرازخده و فریب که در محاکمات جنائی بکار میرفت مجاز بود اما از نظر قانون رومی مطبوع و پسندیده نبود. در استنطاقهای جنائی شکنجه خونین مختص بردگان بود زیرا که آلام و مصائب این گروه را رومیان مغرور گردنکش به ترازوی عدالت و شفقت نمی‌سنجیدند اما هم اینان نیز تا دلائل بین در دست نداشتند هرگز رضا نمی‌دادند که از وجود مقدس آزادی هتک حرمت بشود. در اخبار پادشاهان ستمگر، از تیبریوس تا دومیسیان، روایت کرده‌اند و از روی قرائن و امارات روایت کرده‌اند، که چگونه مردم بی‌گناه بسیاری کشته شدند. اما مادام که رومیان ضعیف‌ترین خاطره شرف و آزادی ملی را در ضمیر خود زنده نگاه می‌داشتند آخرین ساعات حیات یک فرد رومی از خطر شکنجه‌های ننگین مصون^۱ بود. ولیکن رفتار عمالی که در متصرفات حکومت میکردند تابع مقررات معمول در شهر رم یا اصول و قواعد مؤکدی نبود که متخصصان علم قانون بنیان نهاده بودند. شکنجه بدنی نه فقط در حق کسانی بکار برده میشد که برده‌وار تابع حکومت استبدادی شرقی بودند بلکه در میان مردم مقدونیه نیز برقرار

۱ در توطئه پیزو بر ضد نرون تنها کسی که به‌شکجه گرفتار آمد رابی کاریس بود.

شد که تابع فرمان پادشاهی بودند دارای اختیارات محدود؛ و نیز در میان اهل رودس^۱ که کارشان بر اثر تجارت آزاد رونق گرفته بود، حتی در میان آتیه‌های خردمند فرزانه که عزت و شرف نفس انسانی را شناخته و آن را بزیورها آراسته بودند. تسلیم و رضای مردم متصرفات حکام این نواحی را برآن داشت که برای خود حقی خاص کسب یا شاید غصب کنند و آن حق بکاربردن آلت شکنجه بود در وقتی که مصلحت ایجاب مینمود تا بدین وسیله از ولگردان و جنایتکارانی از طبقه عوام الناس اعتراف بجرم بگیرند تا کار بدانجا رسید که امتیاز مقام و مرتبت دیگر ملحوظ نبود و به حقوق رومیان آزاد نیز توجهی نمی‌شد. ترس اتباع روم ایشان را برآن داشت که از پادشاه تقاضا کنند که در انواع موارد خاص گروهی را از شکنجه معاف بدارند و نفع پادشاه نیز وی را برآن داشت که انواع معافیت‌های خاص اعطاء کند و با این کار امپراطور در واقع موافقت ضمنی نمود که شکنجه مأذون و معمول گردد اما کسانی که جزء طبقه «نامور» و «شریف» بودند، واسقفان و پرزبی تیرها، و اساتید زبان و ادبیات و فلسفه و مردان جنگی و خانواده‌های ایشان و صاحب‌منصبان بلدی، و اخلاف این مردم تا نسل سوم و فرزندان نابالغ ایشان همه مصون و محفوظ ماندند. ولیکن اصل شوم و خطرناکی در قوانین جدید امپراطوری راه یافت و بموجب این اصل اگر کسانی خیانت مینمودند (وخیانت شامل انواع جرائمی بود که وکلاء زیرک ماهر آنها را بطریقی از آثار «نیات‌خصوصیت آمیز» نسبت به شخص پادشاه یا دولت جمهوری بشمار می‌آوردند) از همه امتیازات محروم می‌شدند و در هر مقامی که بودند همه یکسان به پست‌ترین حدی تنزل می‌کردند. چون علناً گفته میشد که سلامت امپراطور از ملاحظات دیگری مانند عدالت و شفقت برتر است پس عزت و وقار سالخوردگی و رقت و طراوت جوانی هردو در معرض خطر ظالمانه‌ترین شکنجه‌ها بود و مهمترین مردم شهر رم پیوسته در خوف و دهشت بسر میبردند که مبادا دستگاه جاسوسی از سرخبت و کین ایشان را بمعاونت در جرائم خیالی متهم و حتی ناظر جرم بشمار آورد.

* * *

مردمی مغرور و سرخوش از رضامندی یا تلخ کام و ناراضی هرگز نمیتوانند وضع واقعی خود را بدرستی بسنجند. رعایای کنستانتین از تشخیص انحطاط نبوغ و فضیلت مردانگی عاجز بودند و نمیدانستند که در شرف نفس تاچه حد از اجداد خود کمترند ولیکن شدت ظلم و ییادگری و سست شدن نظم و انضباط و افزایش مالیاتها را بخوبی احساس میکردند و متأسف و اندوهگین بودند. مورخ منصف که شکایات ایشان را درست میداند و تأیید میکند کیفیاتی نیز مشاهده میکند که از نکبت حال رومیان میکاسته است. فتنه قبائل نیمه متمدن که پیوسته امپراطوری را تهدید مینمود و در اندک زمانی بنیان عظمت روم را درهم شکست هنوز دفع یا در مرزها متوقف میگرددید و ساکنان قسمتی عظیم از کره زمین هنوز فنون شریف هنر و ادب را می آموختند و از زندگی پرنواز و تنعم و لذات لطیف و ذوق پسند معاشرت متمتع بودند. صور ظاهر حکومت مدنی و ابهت آنها و مخارج اداره آنها بی نظمی و لجام گسیختگی سربازان را مانع می آمد و با آنکه قدرت، مقررات قانون را نقض و حیل و زیرکی آن را سوء تعبیر میکرد، اصول حکیمانه قوانین رومی مفهوم نظم و عدالت را محفوظ نگاهداشت بوضعی که حکومتهای استبدادی مشرق ابداً با آن آشنا نبودند. دین و فلسفه تاحدی از حقوق بشر حمایت و آنها را حفظ میکرد و اسم آزادی که دیگر نمیتوانست رعبی برانگیزد گاهگاهی جانشینان اگوستوس را یادآور میشد که برملت از بردگان یا ییگانگان کم فرهنگ حکمروائی نمیکند.

فصل هجدهم

سجایای کنستانتین . خانواده او . مرگ او .
افزایش قدرت ایران در سلطنت شاهپور دوم

خصائص اخلاقی پادشاهی که مقر سلطنت را بجای دیگری منتقل کرد و در مبانی تشکیلات دینی و روش حکومت مدنی کشور خود تغییرات مهمی داد، توجه عالمیان را بخود جلب کرده و اختلاف عقیده در میان ایشان پدید آورده است . مسیحیان باشور و حق شناس منجی کلیسا را به انواع صفاتی می آراستند که خاص صنادید و شجاعان و حتی اولیاء خداست ، و اما گروه شکست خورده و ناراضی کنستانتین را به منفورترین ستمگرانی تشبیه می کردند که بضعف و فساد مقام سلطنت را ننکین کرده بودند . حب و بغضهائی از این قبیل اندکی پایدار مانده و به نسلهای بعد نیز رسیده است و هم در این دور زمان نیز خوی کنستانتین هنوز موضوع هجو و قدح یائنا و مدح است . ابتدا چنین می پنداریم که از جمع نقائصی که بهترین محبان وی بدانها اقرار آورده و فضائلی که بی رحمتترین دشمنان او نیز آنها را تأیید کرده اند بتوانیم بشیوه منصفان تصویری درست از این مرد خارق العاده بنگاریم که تاریخ بی هیچ شرمندگی صحت و صراحت آن را بپذیرد، اما بزودی آشکار میشود که آمیختن این الوان مخالف سعی باطلست و از هم آهنگ نمودن این صفات متناقض هیولائی مهیب میسازیم نه انسانی درست،

مگر آنکه ادوار مختلف سلطنت کنستانتین را بدقت از هم جدا کنیم و در پرتو آنها وی را واضح و روشن مشاهده نمائیم.

وجود کنستانتین و فکر او از نیکوترین مواهب طبیعت بهره‌مند بود. قامت او بلند و سیمای وی با مهابت و شاهوار و رفتار او موزون بود، و نیرومندی و چابکی وی در انواع ورزشهای مردانه آشکار میشد. کنستانتین از اوان صباوت تا دوران کهولت نیرو و سلامت مزاج خویشتن را باتوسل به فضیلت عفت و اعتدال حفظ کرد. وی از معاشرت و همگفتی بادوستان حظ بسیار میبرد و با آنکه گاهگاهی بحکم طبع و بخلاف شأن مقام سلطنت کمتر از آنچه باید از تعزیر و استهزاء خویشتن‌داری مینمود، رفتار وی چندان بالطف و ادب بود که از هر کس که به وی تقریبی می‌جست دل میبرد. در خلوص محبت کنستانتین شک آورده‌اند، و با اینهمه وی گاهگاهی ثابت کرده است که از دلبستگی پایدار و محبانه عاجز نبوده است. مضرات ناآشنائی با علوم و معارف انسانی وی را از ادراك ارزش واقعی علم و معرفت مانع نیامد و حمایت کنستانتین و جود و سخای وی مشوق علم و هنر شد. جدوجهد این پادشاه در حل و فصل امور خستگی‌ناپذیر، و نیروی ذهن فعال وی بر اثر خواندن و نوشتن و اندیشیدن و سفراء را بار دادن و مدام به شکایات اتباع رسیدگی نمودن در ورزش و تمرین بود. حتی کسانی که اقدامات او را خطا می‌شمردند ناچار تصدیق می‌کردند که وی را شهامت چندان است که بتواند طرح مهمی عظیم را در فکر خود بپرورد و شکیبائی چندان که آن طرح را از اندیشه به مرحله عمل آورد، و در این هر دو کار نه اغراض و تعصباتی که از نتایج علم و فرهنگ آموختن است وی را مانع می‌آمد و نه آشوب و غوغای عوام الناس. در میدان جنگ وی از روح دلاوری خود در افواج خویشتن می‌دمید و با نبوغی که داشت مانند بهترین فرماندهان کارآزموده ایشان را راهبری مینمود، و فتوحات مهم وی را در مقابله با دشمنان داخلی و خارجی روم باید به نبوغ و استعداد او نسبت داد نه یاری بخت کارساز. کنستانتین طالب افتخار و بلند نامی

بود و آن را پاداش زحمات خود و شاید محرکی میدانست که وی را به کار و کوشش برمی‌انگیخت. از لحظه‌ای که وی شعار سلطنت روم یعنی قبای ارغوانی را برتن کرد چنین می‌نماید که جاه‌طلبی بی‌حد و حصر بر جان او حکم روا بوده است و بعلت خطراتی که مقام وی را تهدید مینمود و خصائص اخلاقی رقیبان او و وقوف وی به لیاقت و شایستگی بیشتر خود، شاید که این جاه‌طلبی بحق بوده است. مهمتر از اینها همه امیدواری او بود که در صورت کامیابی شاید بتواند نظم و آرامش را دوباره در امپراطوری درهم آشفته روم برقرار کند. در جنگهای داخلی علیه ماگزن تیوس^۱ و لی‌سی‌نیوس^۲، کنستانتین توجه مردم را بخویشتن مشغول داشت چندان که از او جانبداری نمودند، زیرا که مفاسد آشکار دو ستمگر مذکور را با خردمندی و عدالتی مقایسه میکردند که در روش کلی حکومت کنستانتین ظاهراً رهنمون وی بود.

اگر کنستانتین در جنگهای داخلی در سواحل تیر یا جلگه‌های آدریاناپول^۳ از پای درآمده بود شاید که نسلهای بعد وی را بجز در موردی چند دارای صفات عدل و خردمندی می‌پنداشتند. ولیکن رفتار او در پایان سلطنتش (بنا بحکم نویسنده‌ای از معاصران این امپراطور که در قضاوت جانب اعتدال و حتی محبت را نگاه داشته است) وی را از مقامی که در میان شایسته‌ترین پادشاهان رومی کسب کرده بود بزیر افکند. اگوستوس چنان زندگی کرد که اندک‌اندک از ظالمی ستمگر به پدری مهربان بدل شده برای هموطنان خود و هم برای دیگر ابناء بشر. اما باتأمل در زندگی کنستانتین قهرمانی دلیر را مشاهده میکنیم که دیر زمانی قلوب اتباع خود را بمهر خویشتن انباشته و دلهای دشمنان را از دهشت آکنده و در پایان عمر بدل گشته بود به پادشاهی تبه‌کار و ستمگر که کامیابی او را فاسد کرد و پیروزی در جنگ وی را بدانجارساند که دیگر محتاج به ریا و تظاهر نبود. در چهارده سال آخر سلطنت کنستانتین آرامشی در سراسر امپراطوری برقرار گردید که دوران شکوه و جلال ظاهر بود نه رونق و رفاه واقعی و پیری او نیز به دو معصیت

ننگین شد که متضادند و باهم ناسازگار و این دو گناه یکی از است و دیگری تبذیر. ذخائری که در قصور ما گزن تیوس و لی سی نیوس جمع آمده بود همه باسراف بدست کنستانتین خرج شد زیرا که ابداعات گوناگون امپراطور کشورگشا مستلزم مخارج روزافزون بود. مثلاً مخارج بنائی و دربار و جشنهایی که برپا میداشت همه محتاج پول فراوان بود و تنها منبعی که مخارج فروشکوه دربار سلطان را تأمین میتوانست کرد ستم نمودن به مردم بود. مقربان نالایق پادشاه که از جود و سخای بی حد و حصر خداوند گار خود توانگر شده بودند با گستاخی تمام امتیاز غارتگری و رشوت ستانی را غصب کردند چندان که در سراسر دستگاه حکومت خللی احساس می شد که از فهم مردم بیرون بود، و امپراطور که هنوز مطاع و متبع بود کم کم احترام خود را در نزد اتباع خویشتن از دست داد. لباسهایی که کنستانتین می پوشید و رفتاری که هنگام ضعف پیری به ریا و تصنع درپیش گرفت وی را هیچ بکار نیامد و در چشم عالمیان خوار و حقیرش نمود. دیو کلیسیان از سر غرور و خودپسندی فروشکوه پادشاهان آسیائی را اقتباس کرده بود و اینها اکنون در وجود کنستانتین بوضعی جلوه گر شد حاکی از ضعف پادشاه و زبیده زنان. گفته اند که وی گیسوان مصنوعی به الوان گوناگون بر سر میگذاشت و هنرمندان زبردست آن ایام گیسوانش را بادقت بسیار می آراستند و تاجی گران بها به سبکی نو بر تارک می نهاد و خویشتن را به در و گوهر فراوان و گردن بند و دستبندهای بسیار می آراست و پیراهنی از پرنیان خوش برش رنگ رنگ برتن میکرد که بوضعی شکفت انگیز گلهایی از رشته های زر بر آن دوخته بودند. با چنین لباسی (که پوشیدنش الا گابالوس جوان را هم زبیده نبود) چگونه میتوان کنستانتین را پادشاهی خردمند و رومنی دلیر و جنگ آزموده دانست. پادشاهی که فکرش به این طریق بر اثر کامروائی و پیروی از هوای نفس سست و ضعیف گشته بود هرگز نمیتوانست چندان کرم اخلاق و بزرگواری بنماید که از گمان بد بپرهیزد و جرأت آورد که از گناه دیگران درگذرد. کشتن ماگزیمین و لی سی نیوس را به استناد از اصول سیاستی که در مکتب

جائز آن ستمگر می آموزند، شاید بتوان کاری درست جلوه گر نمود ولیکن باخواندن شرحی خالی از غرض در باب مردمکشیهائی که دوران پیری کنستانتین را به خون ملوث کرد درآینه روشن خیال نقش پادشاهی رامی بینیم که بی هیچ نفرتی قوانین عدالت و نیز عواطف انسانی را به فرمان شهوات نفسانی و بخاطر منافع شخصی فدا میکرد .

خانواده کنستانتین

بخت کارساز در جنگها پیوسته با کنستانتین همراه و در زندگی شخصی نیز برآورنده حاجات و فراهم آورنده راحت و آسایش او بود . در میان فرمانروایان پیشینه کسانی مانند او گوستوس و تراژان و دیو کلیسیان از نعمت سلطنت دراز و موفقیت آمیز بهره برده ولیکن همه از اولاد بی نصیب مانده بودند و تحولات پی در پی هرگز وقت کافی به هیچ سلسله ای نداده بود که در سایه سلطنت رشد و نمو کند و فرزندانی بوجود آورد . ولیکن پادشاهی سلسله فلاویان^۱ که در اول بوجود کلودیوس گوتیکی شریف و محترم گشته بود در طی زندگی چندین نسل دوام یافت و کنستانتین خود از پدرش که پادشاه بود القاب و افتخاراتی به ارث برد که پس از وی بفرزندان او رسید . کنستانتین دوبار زن گرفت . می نروینا^۲ نخستین زوجه او زنی گمنام بود که وی در جوانی به او دل بست و با او وصلت کرد . از این زن فقط یک پسر به دنیا آمد که وی را کریس پوس^۳ نام نهادند . دومین زوجه کنستانتین فوستا^۴ دختر ماگزیمین بود که سه دختر آورد و سه پسر و سه پسر را به اسامی مشابه خواندند . یکی را کنستانتین نام نهادند و دیگری را کنستانتیوس و سومین را کنستانس^۵ . برادران کنستانتین بزرگ یعنی جولیس کنستانتیوس و دالمی سیوس^۶ و هانی بالیانوس^۷ همه مال و مکت فراوان یافتند و از شریفترین منزلتی خارج از مناصب دیوانی بهره ور گردیدند . از این سه تن کهنتریشان بی شهرت نام

Constans - ۵

Fausta - ۴

Crispus - ۳

Minervina - ۲

Flavian. - ۱

Hannibalianus - ۷

Dalmatius - ۶

و بی‌فرزند از جهان رفت. دوبرادر بزرگتر بادختران دوسناتور ثروتمند ازدواج کردند و از این وصلت‌ها دوشاخه نو از شجره شاهان پدید آمد. دوتن از فرزندان جولئوس کنستانتیوس ملقب به «نبیل»^۱ مردانی نامور شدند و یکی موسوم به گالوس و دیگری جولیان بود. دوپسران دالمی سیوس که به لقب خالی و بی‌حاصل «سانسوری» ملقب شده بودند یکی دالمی سیوس نام داشت و دیگری هانی بالیانوس. دوخواهر کنستانتین بزرگ یعنی آناستازیا و اوتروپیا^۲ را بزنی به اوپ تاتوس^۳ و نپوتیانوس^۴ دادند که هر دوسناتور و از خاندانهای شریف و دارای مقام کنسولی بودند. سومین خواهر کنستانتین کبیر بنام کنستانتیا^۵ از دو جهت ممتاز بود یکی بزرگواری و دیگری تحمل مصائب. پس از قتل لی‌سی نیوس این زن دگر بار شوهر اختیار نکرد و بر اثر خواهش والتماس وی پسری بی‌گناه که تنها ثمره ازدواجش بود زمانی چند جان خود و لقب قیصری را حفظ کرد و آرزوی سلطنت در دل پرورد. گذشته از زنان و دیگر کسانی که بر اثر ازدواج با خاندان فلاویان پیوسته بودند ده یا دوازده مرد که بزبان درباری امروزین شاهزادگان بلا فصل خوانده میشوند ظاهراً می‌باید بترتیب ولادت وارث تاج پادشاهی شده باشند یا حامی و پشتیبان سلطنت کنستانتین. ولیکن در مدتی کمتر از سی سال این خانواده بزرگ که عدد افرادی روزافزون بود همه از میان رفتند و فقط کنستانتیوس و جولیان که از جنایات و مصائب بسیار جان بدر برده بودند برجای ماندند. شاعران تراژدی نویس در اییاتی حاکی از کمال محبت و وفا از زبان پی‌لاپس^۶ و کادموس^۷ بیاد این مصائب نوحه سرائی کرده‌اند.

کریس‌پوس را که بزرگترین فرزند کنستانتین و وارث احتمالی سلطنت

۱ - «The Patrician» - ۲ Eutropia - ۳ Optatus - ۴ Nepotianus.

۵ - Constantia - ۶ Pelops در اساطیر یونانی نام فرزند تانتالوس است که پدرش او را کشت و به خدایان هدیه کرد تا طعام ایشان شود. اندکی بعد خدایان او را دگر باره جان بخشیدند.

۷ - Cadmus شاهزده فینیقی که بانی شهر طیبیت و کشنده اژدهای مقدس معبد مارس بود. وی پس از کشتن اژدها دندانهای او را در زمین کاشت و از آنها مردان مسلحی روئیدند و فوراً شروع کردند به جنگیدن و همه کشته شدند بجز پنج تن که زنده مانده بودند و در ساختن شهر به کدموس مدد کردند.

امپراطوری بود، مورخان بی غرض جوانی مهربان و صاحب کمال وصف کرده‌اند. کار تعلیم و تربیت یا لا اقل تدریس وی بدست لاک تان تیوس^۱ سپرده شد که از فصیحترین مسیحیان و معلمی بود به بهترین وجهی آراسته بصفات و معلومات لازم که ذوق شاهزاده جوان را پرورد و فضائل نهفته در شاگرد نامور خود را بیدار کند و برانگیزد. کریس پوس در هفده سالگی رسماً به لقب قیصری ملقب و بحکومت متصرفات روم در ناحیه گال منصوب شد، و هم در این جا بود که ترکتاز طوائف ژرمنی بزودی به او فرصتی داد که استادی خود را در فنون جنگ آشکار سازد. در جنگی داخلی که اندکی بعد شروع شد پدر و فرزند هریک فرماندهی قسمتی از سپاهیان روم را برعهده گرفت، و ما قبلاً در این کتاب دلاوری کریس پوس و نیروی رهبری وی را ستوده‌ایم و گفته‌ایم که لی سی نیوس بمدد بحریه نیرومندتر خود به سرسختی از تنگه هلس پونت دفاع کرد و آن را گشود. این فتح دریائی باعث شد که جنگ پایان پذیرد و اتباع شرقی امپراطوری بشادی و تحسین بسیار نام کریس پوس و کنستانس را باهم ذکر کنند. این مردم می گفتند که دنیا رام و مطیع گشته و در تحت حکومت پادشاهی در آمده است دارای همه فضائل، و فرزند نامی وی نیز که در کار حکومت یار و یاور اوست شاهزاده ایست محبوب خداوند تعالی که در صفات کمالیه با پدر خود شباهت بسیار دارد. محبت عامه مردم، که بندرت شامل پادشاهان سالخورده میشود، وجود کریس پوس جوان را از پرتو خود منور نمود و او که سزاوار احترام بود مهر و محبت درباریان و سپاهیان و همه مردم را بخود جلب کرد. شایستگی پادشاه مجرب کار آزموده را اتباع وی به اکراه تصدیق میکنند و غالباً بتعصب و بازمزمه شکوه آمیز آن را منکر میشوند ولیکن به ظاهر شدن نخستین آثار فضیلت و پرهیزکاری در جانشین او، باخلوص عقیدت امیدهای بی حد و حصر در دل پرورند که سلطنت پادشاه جوان باعث رفاه و سعادت فردی و اجتماعی شود.

محبوبیت خطرناک کریس پوس بزودی کنستانتین را برانگیخت و توجه وی را

بخود معطوف داشت زیرا که وی درست‌پدري و پادشاهی‌مایل به تحمل وجود کسی نبود که با وی برابری نماید، و بجای آن که بکوشد تا ولاء و اخلاص فرزند خود را مانند بزرگوران آزاده با اظهار اعتماد و حق‌شناسی حاصل کند، از ترس آنکه مبادا جاه‌طلبی ارضاء نشده فرزند وی زیانهای بیار آورد برآن شد که چنین زیانهای را مانع آید. پس وی کودک خردسال خود را به لقب «قیصر» ملقب کرد و او را به متصرفات ناحیه گال فرستاد تا در آنجا فرمانروائی کند. اما کریس پوس جوان که در ایام اخیر خدماتی مهم انجام داده بود بجای آنکه بمقام اعلای اگوستوسی برافراشته شود تقریباً در قصر پدر خود مانند محبوسی بسر میبرد و بی هیچ قدرتی و نیروی دفاعی در معرض هر نوع تهمتی قرار داشت که خبث و کین دشمنان به ایما و اشارت به وی نسبت میتوانست داد. در وضعی چنین دردناک شاهزاده جوان ممکن بود که نتواند همیشه آرامش خود را حفظ یا نارضائی خویش را پنهان کند، و شک نیست که پیوسته گروهی از ملازمان خائن نابخرد گرداگرد وی را فرا گرفته بودند که بادقت بسیار میکوشیدند و شاید مأمور بودند که بکوشند که اگر شاهزاده جوان جانب احتیاط را رها کند آتش خشم و نفرت وی را شعله‌ور و امپراطور را از آن آگاه گردانند. در اعلان نامه‌ای که در همین ایام انتشار یافت کنستانتین سوءظن واقعی یا ساختگی خود را اظهار میدارد مبنی بر اینکه توصیه‌ای سری علیه شخص او و دولت او برپا شده است و آنگاه خبرچینانی از انواع مناصب و مقامات را به امید امتیاز و پاداش اغوا کرد تا اعمال بزرگ و وزیران و دوستان و نزدیکترین مقربان وی را بدون استثناء متهم کنند و با سوگندهای مؤکد گفت که من خود به اتهامات رسیدگی میکنم و انتقام هر نوع زیان و خسارتی را میگیرم. اعلان نامه او بدعائی پایان می‌پذیرد که آشکارکننده بیم امپراطور از خطر است و آن دعا اینست که مشیئت خداوند باریتعالی پیوسته حافظ سلامت شاهنشاه و امپراطوری روم باد. سخنان چنان فتنه‌گر که اغوای سخاوتمندانه پادشاه را پذیرفتند چندان در فنون درباریگری ورزیده بودند که بدانند که باید متهمان را از میان دوستان و پیروان کریس پوس برگزینند و هیچ موجبی نبود که در گفتار امپراطور و وعید

انتقام و مجازات سخت شک آورند و بدان اعتماد نکنند . ولیکن کنستانتین مدبر سیاست پیشه در ظاهر به فرزند خود همچنان احترام و اعتماد می نمود با آنکه کم کم وی را سرسخت ترین دشمن خود بشمار آورد . فی المثل مدالهایی ساخته شد با عباراتی که معمولاً بر این گونه مدالها نقش می شد و حاکی بود از دعای خیر برای دوام سلطنت با سعادت قیصر جوان ، و چون مردم که به اسرار دربار واقف نبودند هنوز فضائل نیک قیصر را دوست میداشتند و شخصیت و وقار او را محترم میشمردند ، شاعری که به زبان موزون شعر باز خواندن کریس پوس را آرزو کرده عظمت مقام پدر و پسر هردو را به اخلاص مندی ستوده است . اکنون وقت آن رسیده بود که مراسم با ابهت جشن بیستمین سال سلطنت کنستانتین برگزار شود ، و کنستانتین برای این کار دربار را از نکومیدیه^۱ به رم منتقل کرد و عالیترین وسائل هم در این شهر برای پذیرائی وی تهیه شده و چشمها و زبانها همه به ریا و تظاهر بیان کننده مسرت عامه مردم بود و نقشه های شوم آدم کشی و انتقام جوئی زمانی در ورای حجاب تزویر و تعارف پنهان ماند تا آن که در میان مراسم جشن کریس پوس نگون طالع را بفرمان امپراطور توقیف کردند . کنستانتین مهر و محبت پدری را به کناری نهاد بی آنکه مانند قاضی عادل شیوه انصاف و بی غرضی را اختیار کند . محاکمه کریس پوس سریع بود و سری و چون مناسبتر آن دانستند که آخر و عاقبت کار شاهزاده جوان را از انظار مردم رم پوشیده بدارند وی را تحت مراقبت شدید به پولاً^۲ واقع در ایستریا^۳ فرستادند و اندکی بعد وی را در همانجا بقتل رساندند بدست جلاد یا به زهر خوراندن که وسیله ای ملایم تر بود . لی سی نیوس قیصر که جوانی مهربان و نیکو رفتار بود نیز با کریس پوس هلاک گردید و زاری و تضرع مادر وی که خواهر مقرب کنستانتین بود و بالتماس از برادر خواست که بر جان فرزندش رحم آورد ابدآ در پادشاه حاسد کینه ورز مؤثر نیفتاد . تنها گناه پسر جوان مقام و منزلت او بود و پس از مرگ وی مادرش نیز دیری در این دنیا نپائید . داستان این دو شاهزاده نگون بخت و نوع جرم ایشان و دلیل جرم و طرز محاکمه و کیفیت

قتل ایشان همه در تاریکی اسرارآمیزی نهفته است و اسقفی متعلق که در کتابی مفصل بوصف فضائل کنستانتین و پرهیزکاری او پرداخته بشیوه عاقلان در باب این وقایع غم‌انگیز سکوت اختیار کرده است. کنستانتین از سرکبر و نخوت در عقیده مردم دنیا بحقارت نگرست و این کار نه فقط یاد وی را بشائبه نازدودنی ننگ ملوث کرده است بلکه رفتار بکلی متفاوت یکی از بزرگترین پادشاهان این ایام یعنی تزار روسیه^۱ را بخاطر می‌آورد که با داشتن قدرت مطلق دلائل تن در دادن به محکومیت فرزند جنایتکار یا لاقل منحط و فاسد خویشتن را به مردم روسیه و اروپا و نسلهای آینده عرضه کرد.

مردم همه چندان به بی‌گناهی کریسپوس معترف بودند که یونانیان عصر جدید، که خاطره بنیان‌گذار خود را می‌ستایند، چاره جز آن ندارند که لاقل گناه فرزند کشی کنستانتین را کمتر از آنچه بوده است جلوه گر سازند زیرا که عواطف طبیعی انسانی ایشان را مانع از آنست که جز این کنند. یونانیان چنین ادعای می‌کنند که چون پدر مصیبت زده دانست که تهمت دروغ فکر زودباور وی را گمراه کرده و باعث هلاک فرزندش گشته است، عالمیان را از توبه و ندامت خود آگاه کرد و چهل روز عزاکرفت و در آن مدت از حمام رفتن و استفاده از وسائل راحت بخشی زندگی خویشتن‌داری نمود و برای تهذیب و ارشاد نسلهای آینده مجسمه‌ای زرین از کریسپوس برپا کرد و این عبارت را بر آن نوشت: به فرزندم که بناحق محکومش کردم. داستانی چنین خواندنی و حکمت‌آموز را حقاً باید مرجعی تأیید کند که رأیش را با اعتراض کمتر پذیرفته باشند. ولیکن اگر به کتب نویسندگان قدیمتر و معتبرتر رجوع کنیم بما خواهند گفت که توبه کنستانتین عبارت بود از خونریزی و انتقام‌گیری، و شاید کفاره ریختن خون فرزندی بی‌گناه همانا کشتن همسری گنه‌کار بود زیرا که مصائب کریسپوس را از حيله گریهای مادر اندروی یعنی فوستا دانسته‌اند که خصومت تسکین‌ناپذیری یا ناکامیش در عشق ماجرای تراژدی قدیم هیپولیوس^۲ و فدر^۳ را در کاخ کنستانتین احیاء کرد. فوستا

دختر ماگزیمین مانند پدر دختر مینوس فرزند شوهر خود را متهم نمود که وی به قصد زنا با او که محرمش بود خواست تا دامن عفافش را بیالاید. فوستا به این طریق فرمان قتل شاهزاده جوان را بسهولة از امپراطور حاسد دریافت زیرا که وی را بحق سخت‌ترین رقیب فرزندان خود میدانست. ولیکن هلنا مادر پیرکنستانتین از مرگ نابهنگام فرزند زاده خود سخت اندوهگین شد و انتقام گرفت و دیر زمانی نگذشت که واقعاً یا بدروغ کشف کردند که فوستا خود میخواست است بایکی از بردگان اصطبل شاهی رابطه‌ای نامشروع برقرار کند. محکومیت و مجازات از نتایج فوری این اتهام بود و زانیه فاسقه را در حمامی بمراتب گرمتر از حدمعمول بوسیله بخار خفه کردند. شاید بعضی باخود بیندیشند که خاطره زناشوئی بیست ساله و علاقه به شرف و نیکنامی فرزندان مشترك ایشان که وارثان تاج و تخت سلطنت بودند باید دل سخت‌کنستانتین را نرم و او را راضی کرده باشد که زن خویشتن را هرچند که گناهش بس عظیم می‌نمود تنها به زندان درافکند. ولیکن چنین مینماید که سنجش درستی یا نادرستی این کار زحمتی زائد باشد مگر اینکه یقین بدانیم که این واقعه عجیب بحقیقت اتفاق افتاده است یانه زیرا که قرائن و کیفیاتی با آن توأمست که مبهم و حیرت‌انگیز مینماید. کسانی که به خصائص اخلاقی کنستانتین سخت معترضند و کسانی که از او دفاع نموده‌اند هیچ یک به دو قسمت بسیار مهم از دوخطابه‌ای که در سلطنت جانشین او رسماً قرائت شده است التفاتی ننموده‌اند. خطابه اول در وصف فضائل فوستا و زیبایی و نیک بختی این همسر امپراطور است که خود شاهزاده و خواهر و مادرشاهزادگان بسیار بوده‌است. خطابه دوم بعبارتی صریح و روشن حکایت از این می‌کند که مادرکنستانتین کهنتر، که سه سال پس از مرگ پدر خود کشته شد، در آن وقت زنده بود و برمرگ فرزند خویشتن گریست. چندین نویسنده غیرمسیحی و مسیحی نیز با یقین کامل شهادت داده‌اند که فوستا کشته شد، معذک هنوز دلائلی چند هست که بموجب آنها باور یا لااقل گمان میتوان کرد که فوستا از خونخواری و بدگمانی کورکورانه شوهر خود جان بدربرد. ولیکن کشته شدن فرزند و خواهر

زادهٔ امپراطور و اعدام گروه‌کثیری از دوستان محترم و شاید بی‌گناه این دوشاهزاده کافی بود که مردم رم را بحق ناراضی کند و باعث شود که اشعار هجائی‌ای بر دروازهٔ قصر پادشاه نصب کنند که در آنها سلطنت با عظمت کنستانتین و نرون از جهت ابهت و جلال، و خونریزی بسیار، باهم تشبیه شده است.

بکشته شدن کریس پوس چنان مینمود که سه‌فرزند فوستا بنام کنستانتین و کنستانتیوس و کنستانس که سابقاً ذکر از ایشان بمیان آمده است، وارث تاج و تخت امپراطوری روم بشوند. این شاهزادگان جوان یکایک و بترتیب بلقب «قیصر» ملقب شدند و تاریخ ارتقاء اولین ایشان مقارن با دهمین سال و دومین با بیستمین سال و سومین با سی‌امین سال سلطنت پدر ایشانست. این کار باعث شد که بر عدد خداوند گاران امپراطوری روم درآینده افزوده شود، و با اینهمه کنستانتین را بسبب حب پدری معذور میتوان شمرد. ولیکن پی‌بردن بمقاصد درونی امپراطور آسان نیست وقتی که میخوانیم که وی مقام دوبرادر زادهٔ خود دالمی‌سیوس و هانی‌بالیانوس را نیز بی‌هیچ ضرورتی برافراشت و به این کارهم خانوادهٔ خودوهم اتباع خویشان را بخطر افکند. دالمی‌سیوس با دریافت لقب قیصری بمقام و منزلت بنی‌اعمام خود برافراشته شد و کنستانتین لقبی عجیب و تازه بخاطر هانی‌بالیانوس اختراع کرد و آن لقب نویلی‌سیموس^۱ بود. امپراطور امتیازی نیز براین لقب افزود که موجب سربلندی هانی‌بالیانوس شد و آن امتیاز ردائی برنگ ارغوانی و زر دوخته بود و در میان شاهزادگان رومی در سراسر دوران امپراطوری هانی‌بالیانوس تنها کسی است که بدریافت عنوان «پادشاه»^۲ از دیگران ممتاز شد؛ عنوانی که اتباع تی‌بریوس بشنیدن آن متنفر میشدند زیرا که آن را بمنزلۀ توهینی ظالمانه و خلاف ادب و احترام میدانستند و نشانهٔ بلهوسی و استبداد. بکار بردن این لقب چنانکه در سلطنت کنستانتین مشاهده میشود واقعه ایست عجیب و نامربوط بسایر وقایع که مدالهای شاهی و اقوال نویسندگان معاصر آن را بدرستی تأیید نمیکند.

۱ - Nobilissimus ۲ - کلمهٔ «King» اول بار در کتاب گیون در اینجا ذکر شده و این عنوان معمولاً خاص سلاطین مشرق زمین بوده است.

در سراسر امپراطوری روم مردم همه بتعلیم و تربیت این پنج جوان که بتصدیق همه کس جانشینان کنستانتین بشمار می آمدند علاقه وافر داشتند. ورزش بدنی اینان را برای خستگیهای جنگ و سایر تکالیف زندگی فعال آماده میکرد و کسانی که گاهگاهی از تعلیم و تربیت و استعداد کنستانتیوس ذکری بمیان می آوردند همه معترفند که وی در فنون ورزشی خاصه دویدن و جهیدن از اقران خود برتر و در تیراندازی زبردست، و سواری ماهر بود و در بکاربردن سلاحهایی که لشکریان سوار و پیاده از آنها استفاده میکردند استاد بود. برای پرورش فکر فرزندان کنستانتین و برادرزادگان وی نیز همین کوشش و دقت بکار میرفت ولیکن از این کوشش فایدهی چندانی که باید حاصل نیامد. امپراطور با انعام و اکرام بسیار معروفترین اساتید علوم دینی عیسوی و فلسفه یونانی و قوانین رومی را برای تعلیم شاهزادگان فراخواند و کار مهم آموزش ایشان را در فن حکومت و وقوف بر احوال آدمیان بخویشتن اختصاص داد ولیکن نبوغ او خود بر اثر تجربه و تحمل مصائب پرورش یافته بود. کنستانتین در معاشرتها و مراودتهای زندگی عادی و در میان خطرات دربار گالی ریوس آموخته بود که چگونه بر عواطف و شهوات خود مسلط شود و چگونه با عواطف و شهوات اقران مقابله نماید و برای حفظ سلامت حال و عظمت آینده خویشتن متکی به هیچ چیز نباشد الا به حزم و متانت رفتار خود. کسانی که بحکم تقدیر جانشین او بودند از طالع بد در خاندان سلطنت دنیا آمده و با روش درباری پرورش یافته بودند. گروهی چارلوس متملق پیوسته گرداگرد این جوانان را فرا گرفته و در ملازمت ایشان بسر میبردند و ایام صباوت به این طریق در ناز و نعمت و در انتظار جلوس بر تخت سلطنت گذشت، و شأن و منزلت شاهزادگی مانع از آن شد که خصائل انسانی ایشان جز بصورتی لطیف و آراسته و دائم یکسان جلوه گر شود و مهر و محبت کنستانتین باعث آمد که این شاهزادگان هم از ایام خردسالی در اداره حکومت امپراطوری شرکت کنند و فن سلطنت را بیاموزند اما بقیمت صلاح و رفاه مردمی که بدست ایشان سپرده شده بودند. کنستانتین کهنتر بفرمانروایی ناحیه گال منصوب گردید و برادرش کنستانتیوس در ازاء حکومت ناحیه مذکور

که پدرایشان از ایام قدیم به ارث برده بود حکومت کشورهای مشرق را در دست گرفت که ثروتمند بودند و خواهنده جنگ نبودند. ایتالیا و ایلی ریکوم غربی و افریقا بر حسب رسم و عادت کنستانس را که سومین پسر کنستانتین کبیر بود بمنزله نماینده آن امپراطور عزیز و محترم می داشتند. کنستانتین دالمی سیوس را در مرز ناحیه ای مستقر کرد که اقوام ژرمنی گت در آن ساکن بودند، و حکومت تراس و مقدونیه و یونان را نیز بدان ملحق کرد. شهر قیصریه برای اقامت هانی بالیانوس انتخاب گردید و قرار بر آن شد که متصرفات پونتوس و کاپادوکیه و ارمنستان صغیر قلمرو حکومت وی باشد و برای هر یک از این ملکزادگان دستگاهی در خورا و بوجود آوردند و گروه لازم گارد نگهبان و افواج رومی و خارجی به هر یک اختصاص دادند متناسب باشان و منزلت و برای حفظ سلامت ایشان. کنستانتین به عمال و سردارانی که در دستگاه اینان به خدمت منصوب کرد اعتماد کامل داشت که نه فقط خسروان جوان را یاری خواهند نمود بلکه در اداره حکومت نیز که شاهزادگان بوکالت از امپراطور برعهده گرفته بودند نظارت خواهند کرد. هر قدر که برسن و تجربه این جوانان می افزود بتدریج حدود قدرت ایشان نیز وسیعتر می گردید، و با آنکه «قیصران» مجاز بودند که در متصرفات امپراطوری و در برابر لشکریان روم ظاهر شوند سراسر ملکت پهناور امپراطوری یکسان مطیع کنستانتین بود که بر آن همه ریاست فائقه داشت. چهارده سال آخر سلطنت کنستانتین قرین آرامش بود و شورش ناچیز ساربانی در جزیره قبرس و حتی سیاست امپراطور که وی را ملزم به شرکت در جنگ با اقوام گت و سارماتی می کرد در این امن و آرامش خللی نیفکند.

آخرین سالهای عمر کنستانتین در جنگهایی با اقوام گت و سامارتی گذشت و نتیجه قاطع از آنها حاصل نیامد.

مرگ کنستانتین

کنستانتین با سیاست کردن قوم گت و شکستن غرور ایشان و قبول بیعت

این مردم که بدو توسل بسته بودند سیادت امپراطوری روم را مسجل نمود و سفراء حبشه و ایران و اقصی نقاط هندوستان بمناسبت رونق و رفاه و صلح و آرامشی که از نتایج حکومت او بود او را تهنیت گفتند. اگر کنستانتین مرگ فرزند ارشد و خواهرزاده و شاید همسر خویشان را از برکات طالع بلند خود بشمار آورده باشد آنگاه باید گفت که وی تا سی‌امین سال سلطنتش بی هیچ وقفه‌ای پیوسته در امور حکومت از سعادت و کامروائی بهره‌مند بوده است و هیچ یک از اسلاف وی از زمان اگوستوس تا روزگار او موفق به برگزاری مراسم جشن سلطنت سی‌ساله نشده بودند. کنستانتین پس از این جشن مجلل با ابهت ده ماه بیشتر نپائید و عمر او در سن کامل شصت و چهار سالگی در قصر آکی‌ریون^۱ بسرآمد. این قصر در حومه شهر نکومیدیه بود و امپراطور برای فایده برگرفتن از هوای آن و به امید تجدید قوای فرسوده با شستن تن در آب گرم طبیعی در آنجا عزلت گزیده بود، اما بیماری کوتاهی زندگی پر حادثه‌اش را پ پایان رساند. غلوی که در اظهار غم و اندوه یا لاقل سوگواری در مرگ وی نمودند بیش از هر آنچه بود که در حق پادشاهان پیشینه کرده بودند. با وجود حقی که سنا و مردم رم از آن خود می‌دانستند جسد امپراطور متوفی را بنا بر آخرین خواهش او بشهری منتقل کردند که بفرمان تقدیر باید نام و خاطره بانی خود را حفظ کند. جسد کنستانتین را که مزین به علائم یهوده عظم از قبیل قبا ی ارغوانی سلطنت و افسر پادشاهی بود بر روی تختی زرین در یکی از تالارهای کاخ سلطنت نهادند که آن را بوضعی مجلل بانواع وسائل آراسته و روشن کرده بودند. آداب و مراسم درباری بدقت تمام رعایت شد و هر روز در ساعات معین صاحب منصبان بزرگ درباری و امراء لشکر و خدمه خلوت سرای پادشاهی بجنازه وی نزدیک میشدند و در کنار آن زانو بر زمین می‌زدند و با سیمای متین موقر با احترام تمام طاعت بجای می‌آوردند چندان که گوئی وی هنوز زنده است. بر حسب اقتضاء سیاست این بازیگریها چندی ادامه یافت و متملقان از فرصتی

که دست داده بود غافل نماندند و متذکر شدند که تنها کنستانتین است که بلطف خداوندی پس از مرگ نیز سلطنت کرده است.

ولیکن وجود چنین سلطنتی بسته بظواهر جاه و جلال بود و بس و بزودی معلوم شد که چون اتباع پادشاهی دیگر نه به لطف او امیدوار باشند و نه از خشم و کینش بیمناک اگرچه وی مستبدترین سلاطین نیز باشد اراده او مطاع نخواهد بود. همان وزیران و سردارانی که بارعب و احترام در حضور جسدی جان پادشاه فقید خود سرفرومی آوردند مشغول مشاوره سری بودند تا دالمی سیوس و هانی بالیانوس را از سهمی که کنستانتین در حکومت امپراطوری به ایشان اعطاء کرده بود محروم گردانند. آشنائی ما با وضع دربار کنستانتین چندان ناقص است که نمیتوانیم در باب موجباتی که برانگیزاننده رهبران توطئه بود بدرستی قضاوت کنیم مگر آنکه باخود چنین بیندیشیم که روح حسد و انتقام ایشان را بمخالفت با عاملی آب لایوس نام برانگیخته بوده است. آب لایوس یکی از مقربان مغرور و گردنکش پادشاه سابق و دیر زمانی مشیر و مستشار وی بوده و از اعتماد او سوء استفاده کرده بود. اما دلائلی را که توطئه گران برای جلب محبت سپاهیان و مردم ذکر میکردند کیفیتی بود واضحتر و شاید ایشان بطریقی پسندیده تفوق منزلت فرزندان کنستانتین را تأیید میکردند و از خطر افزایش عدد خداوند گاران قدرت و فتنه‌ای که، بواسطه رقابت و ناسازگاری شاهزادگان بسیار، کشور را تهدید مینمود سخن میگفتند زیرا که این شاهزادگان با پیوند محبت برادری باهم مربوط نبودند. توطئه گران با اشتیاق وافر دسائس خویشان را در نهان اعمال می کردند تا آن که افواج رومی به اتفاق رأی و به آواز بلند اعلام کردند که فرمانروائی هیچ کس را بر امپراطوری روم تحمل نخواهند کرد مگر فرزندان امپراطور فقید خود را. میگویند که دالمی سیوس کهتر، که با رشته دوستی و نفع مشترك با بنی اعمام خود پیوستگی داشت سهم بزرگی از کفایت و کاردانی کنستانتین کبیر را به ارث برده بود ولیکن ظاهراً در این موقع هیچ اقدامی ننمود تا باتفاق برادر خویشان دعاوی حقانی هردو را با توسل بجنگ مسجل کند. دعوی این دوبرادر مبتنی بر حقوقی بود که بلطف و کرم عم خود

کسب کرده بودند اما موج خشم و غضب مردم هردو را در ورطه حیرت فروبرد و چنین مینماید که ایشان بدست دشمن کین توز گرفتار آمدند و نه یارای گریز داشتند و نه قدرت پایداری. اما مرگ این دو بتعویق افتاد تا ورود کنستانتیوس که دومین و شاید شایسته ترین فرزندان کنستانتین بود.

امپراطور فقید هنگام مرگ کارتشییع و دفن جنازه خود را به کنستانتیوس سپرد که دیندار و با ایمان بود، و این شاهزاده که بعلت سمت فرمانروائی بر ناحیه شرقی به قسطنطنیه نزدیک بود به آسانی میتوانست از جد و جهد برادران خود که در نواحی بعید ایتالیا و گال میزیستند ممانعت کند. بمحض اینکه کنستانتیوس کاخ قسطنطنیه را تصرف کرد نخستین هم وی آن شد که خویشاوندان خود را از ترس برهاند و سلامت ایشان را بسوگند تضمین کند. کار دیگر وی آن بود که بهانه ای بظاهر درست بیابد تا وجدان خویشتن را از قید وعده نابخردانه خود برهاند. کنستانتیوس برای اجرای نقشه های پیداد گرانه فنون خدعه و نیرنگ را بکاربرد، و آشکارا سندی مجعول ساخت که شخصی دارای منزلت مقدس رهبری دینی بصحت آن گواهی داد. این شخص اسقف نکومیدیه بود که کنستانتیوس از او طوماری بدست آورد مشؤوم و خطرناک که بنا به اقرار اسقف مذکور وصیت نامه حقیقی پدر وی بوده بود. در این وصیت نامه امپراطور در حق برادران خود اظهار شبهه و بدگمانی کرده و گفته بود که برادرانم مرا مسموم کرده اند، و بسوگند از فرزندان خود خواسته بود که انتقام قتل وی را بستانند و به مجازات گناهکاران جانب امن و سلامت خویشتن را نگا دارند. هردلیلی که شاهزادگان نگون بخت پریشان روزگار برای دفاع از جان و شرف خود در برابر این اتهام باور نکردنی اقامه کردند آواز ایشان در برابر غوغای خشم آلوده سربازانی که در یک لحظه هم دشمن شده بودند و هم قاضی و جلاد خاموش گردید و در قتل عامی که پس از این روی نمود هم روح قانون و هم روش محاکمات مشروع بکرات نقض گردید. در این قتل عام دو عم کنستانتیوس و هفت تن از بنی اعمام وی که مشهورترین ایشان دالمی سیوس و هانی بالیانوس بودند، و اوپ تاتوس ملقب به «نبیل» که

یکی از خواهران امپراطور فقید را بزنی گرفته بود، و آب لایوس یکی از رؤسای گارد که بواسطه قدرت و ثروت بسیار امیدوار به کسب مقام سلطنت بود همه کشته شدند. اگر لازم بود که برزشتی این صحنه سراسر آغشته بخون ییفرائیم آنگاه می گفتیم که کنستانتیوس خود دختر جولیس عم خویشتن را بزنی گرفته و خواهر خود را به بنی عمش هانی بالیانوس داده بود زیرا سیاست کنستانتین، بی توجه به عدم موافقت مردم، آن بود که شعب مختلف خاندان سلطنت را با این مزاجتها به هم پیوند داد. اما فایده این وصلتها جز آن نبود که به همه آدمیان ثابت کند که خویشاوندان امپراطور همچنانکه در برابر مهر و محبت همسری سرد و بی اعتنا بودند علاقه همخونی و زاری و تضرع جانشوز جوانان بی گناه نیز در ایشان کارگر نمی افتاد. از این خاندان کثیرالعدد فقط گالوس و جولیان را که جوانترین فرزندان جولیس کنستانتیوس بودند از دست قاتلان نجات دادند تا وقتی که خشم و غضب جلادان که از خون بی گناهان اشباع شده بودند اندکی فرونشست. کنستانتیوس امپراطور که در غیاب برادران خود بیش از هر کس دیگر در معرض تهمت و ملامت قرار داشت بعداً گاهگاهی در مواردی اثری ضعیف و زودگذر از پشیمانی در خویشن مشاهده میکرد بسبب نصایح خیانت آمیز وزیران و مشاوران خود و کین و غضب سربازان که در هنگام جوانی و بی تجربگی وی را به بیدادگری و خونریزی برانگیخته بودند.

پس از قتل عام خاندان فلاویان متصرفات امپراطوری روم بنحوی تازه تقسیم شد و تقسیمات جدید در ملاقات میان سه برادر به تصویب رسید. کنستانتین که در میان قیصره ارشد ایشان بود با اندک تفوق رتبتی مالک پایتخت جدید گردید که به نام وی و پدرش خوانده میشد. تراس و کشورهای شرقی در سهم الارث کنستانتیوس قرار گرفت و کنستانس پادشاه قانونی ایتالیا و آفریقا و ایلی ریکوم غربی شد. سپاهیان بقبول حقوق ارثی سه برادر تن دردادند و سه برادر نیز پس از اندکی تأخیر و تأمل عنایتی فرمودند و از سنای رم لقب اگوستوس را پذیرفتند.

هنگامی که زمام امور حکومت را در دست گرفتند برادر مهتر بیست و یکساله بود و برادر دوم بیست ساله و برادر سوم هفده سال پیش نداشت.

افزایش قدرت ایران در سلطنت شاپور دوم

ملل جنگجوی اروپا در تحت لوای دو برادر دیگر بمیدان نبرد رفتند و کنستانتیوس را که رهبر افواج ضعیف و ناتوان شرقی بود گذاردند تا بتنهائی بار گران جنگ با ایران را حمل کند. هنگام مرگ کنستانتین شاپور بر تخت سلطنت ایران نشسته بود و او فرزند هرمز یا هرمزد و نوۀ نرسی بود که پس از پیروزی گالریوس خاضعانه به تفوق نیروی روم اعتراف نموده بود. شاپور در سی و امین سال سلطنت دراز خود نیروی جوانی را همچنان حفظ کرده بود زیرا که تاریخ ارتقاء وی به مقام سلطنت بحکم تقدیر مقدم بر تاریخ ولادت وی بوده بود. زن هرمز هنگام مرگ شوهر خود هنوز باردار بود و چون جنس جنین و موعد ولادت او نامعین بود آرزوی سلطنت، شاهزادگان جاه طلب خاندان ساسانی همه را برانگیخت و بیم آن میرفت که جنگ داخلی بمیان آید تا آخر الامر مؤبدان گفتند که زن هرمز بیقین آبستن است و سلامت پسری خواهد زائید. ایرانیان که بگفته مؤبدان ایمان داشتند و مطیع فرمانبردار اعتقادات مذهبی خود بودند بی هیچ تأملی بتهیه وسائل جشن تاجگذاری پرداختند. بستری را که زن شاه بر روی آن آرمیده بود در میان کاخ سلطنت در ملاء عام قرار دادند و افسر پادشاهی را در جائی گذاشتند که خیال می کردند وارث آینده اردشیر دراز دست پوشیده از چشم خلق در آن قرار دارد، و ساتراپها بروی در افتاده در برابر مجد و عظمت پادشاه نامرئی و نامحسوس خود مراسم نیایش بجای می آوردند. اگر این داستان عجیب را باور بتوان کرد - و چنین مینماید که آداب و سنن مردم ایران و طول مدت سلطنت کودک نازاده این قضیه را تأیید کند - نه فقط طالع بلند شاپور بلکه هوشمندی وی را نیز باید آفرین بگوئیم. پادشاه جوان با وجود آنکه در محیط محدود اندرون خانه ایرانی تربیت یافته و تن آسانی آموخته بود خود به اهمیت تقویت نیروی جسم و جان پی برده و بسبب

کفایت ذاتی سزاوار نشستن بر اورنگ پادشاهی گردیده بود آن نیز در وقتی که هنوز بتکالیف خود و وسوسه‌های قدرت مطلق واقف نگشته بود. دوران خردسالی شاپور ناچار در معرض تندباد مصائبی بود از قبیل اختلافات خانوادگی، و طائر یکی از پادشاهان مقتدر یمن یا عربستان ناگهان برپایتخت وی حمله برد و آن را غارت کرد و شاهزاده خانمی را که خواهر پادشاه فقید بود به اسیری گرفت و به این کار خاندان سلطنت را خوار و بی‌مقدار نمود. ولیکن بمجرد اینکه شاپور بسن بلوغ رسید طائر جسور و گستاخ و ملت او و کشورش به نخستین کوشش دلاور جوان از پای درآمدند و شاپور در استفاده از پیروزی خود برهنمونی عقل درست‌اندیش مخلوطی سنجیده از مهر و کین بکار برد چندانکه اعراب که هم از او می‌ترسیدند و هم سپاسگزار وی بودند او را بلقب ذوالاکناف^۱ یا حامی ملت ملقب کردند.

کنستانتین دوم در آکوی‌لیا بسال ۳۴۰ میلادی از کنستانس شکست خورد و کنستانس فرمانروای مغرب شد. کنستانتیوس که بر مشرق حکومت میکرد ناچار بود که با حملات ایرانیان در تحت فرمان شاپور دوم مقابله کند و هجوم ایرانیان به ارمنستان پیشرفت مسیحیت را در مشرق تهدید مینمود. فتحی که در سال ۳۴۸ در سینگارا روی نمود بر اثر بی احتیاطی بدل بشکستی سخت گردید. قلعه نیزبیس سه بار محاصره شد و در سال ۳۵۰ عاقبت صلح بمیان آمد. ماگنن تیوس^۲ در همین سال کنستانس را از فرمانروائی مغرب برکنار نمود و وترانیوس^۳ به نیابت کنستانتیوس جبهه ارغوانی سلطنت را برتن کرد. سرانجام کنستانتیوس در سال ۳۵۱ در مورس^۴ واقع در دره ساو^۵ بر ماگنن تیوس فائق آمد و بالاخره در سال ۳۵۳ کنستانتیوس بر سراسر امپراطوری روم فرمانروائی کرد.

Vetranio - ۲

Magentius - ۲

۱ - گیون چنین نوشته است.

Mursa - ۴ Save - ۵

فصل نوزدهم

ظهور قدرت جولیان . اداره حکومت گال در عهد او .

دلبستگی او به شهر پاریس

بر اثر پیروزی کنستانتیوس متصرفات از هم گسیخته امپراطوری باریگر بهم پیوستند . اما چون این پادشاه مست ناتوان در مهم جنگ و در کار صلح بکلی عاری از هر گونه کفایت و لیاقتی بود و از سرداران خود میترسید و به وزیران خود اعتمادی نداشت، پیروزی وی در میدان جنگ فقط باعث استقرار حکومت خواجه سرایان در سراسر دنیای روم گردید . این موجودات بیچاره بدبخت که از قدیم الایام محصول حسد و استبداد شرقی بودند در نتیجه سرایت خوی تجمل پرستی آسیائیان به یونان و رم نیز راه یافتند . پیشرفت خواجه سرایان سریع بود و اینان که در ایام اگوستوس منفور و مردود بودند و از ملازمان نفرت انگیز و حیوان مانند ملکه مصر بشمار می آمدند اندك اندك به خلوت سرای زنان متشخص و خانواده ایشان و سناتوران و حتی امپراطوران راه یافتند . دومی سیان و نروا با صدور فرامین سخت مانع پیشرفت خواجه سرایان شدند اما دیو کلیسیان ایشان را عزیز و محترم داشت و کنستانتین بحکم حزم و تدبیر این گروه را خوار و وضع کرد و با اینهمه در کاخ فرزندان منحل و فاسد امپراطور پیوسته بر عدد ایشان می افزود و عاقبت خواجه سرایان

به مباحث سری حکومت کنستانتین که در مجامع مشورتی مطرح میشد پی بردند و زمام کار این مجامع را در دست گرفتند. چنین مینماید که بر اثر حس نفرت و تحقیری که همه مردم از این آدمیزادگان معیوب ناقص عضو در دل داشتند خوی و طبع این طایفه به پستی گرائید و همچنانکه دیگران می پنداشتند تقریباً از ادراك عواطف لطیفی که خاص مردم آزاده است و از انجام دادن کارهای ارزنده نیز عاجز ماندند. ولیکن خواجه سرایان در فنون تملق و فتنه انگیزی استاد بودند و گاهی از جبن امپراطور و زمانی از بطالت و تن پروری وی و در وقت دیگری از خود پسندی او استفاده میکردند و به این طریق بر فکر و ضمیرش حاکم بودند. کنستانتیوس صورت زیبای رفاه و آسایش مردم را در آئینه دروغ نمای مکر و فریب مشاهده میکرد و غفلت و بطالت او چندان بود که خواجه سرایان وصول شکایات مردم زیان برده ایالات امپراطوری را مانع آمدند و با فروش القاب و عناوین و رشوت ستانی برای رسیدگی به شکایات ذخائر عظیم انباشتند و مناصب مهم را با ارتقاء کسانی ننگین نمودند که به رشوت دادن قدرت بیدادگری را از دست ایشان کسب کرده بودند، و نفس کینه ورز خویشان را بمخالفت با چندتنی از مردم آزاده روح ارضاء کردند یعنی مردمی بلند طبع و گردن افراشته که از توسل به حمایت بردگان امتناع می ورزیدند. بزرگترین این بردگان حاجب خوابگاه پادشاهی و نامش یوزی بیوس^۱ بود و با چنان قدرتی بر شخص پادشاه و کاخ وی فرمان میراند که بنا بگفته طعن آمیخته مورخی منصف کنستانتیوس را بنزد خواجه سرای مقرب و متکبر او اعتباری بود و او بمکر و حیلت امپراطور را بر آن داشت که به محکوم نمودن گالوس نگون طالع رضا بدهد و به فهرست دراز قتلهای بیداد گرانه جنایتی تازه بیفزاید، جنایتی که شرف خاندان کنستانتین را ملوث نموده است.

هنگامی که گالوس و جولیان دو برادرزادگان کنستانتین از خشم و کین سربازان نجات یافتند گالوس دوازده ساله و جولیان شش ساله بود و چون گالوس را علیل المزاج میدانستند کنستانتیوس که تظاهر به رحم و شفقت مینمود بر جان

این دویخشود زیرا بخوبی واقف بود که کشتن این یتیمان بیچاره را همه عالمیان قتل عمدی و کاری بیرحمانه بشمار خواهند آورد. دوشهر ایونیا^۱ و یتنیا^۲ هریک تبعیدگاه یکی از این دوظفل و محل تعلیم و تربیت ایشان شد. اما بمحض اینکه رشد ایشان حسد امپراطور را برانگیخت وی مصلحت در آن دید که دونوجوان تیره بخت را در قلعه ماسلوم^۳ نزدیک قیصریه نگاهدارد. رفتار امپراطور با این دو زندانی در دوران شش ساله حبس ایشان گاهی چنان بود که از قیمی دقیق و مهربان توقع میتوان داشت و زمانی چندان رعب انگیز بود که جز از ستمگری بدگمان نشاید. زندان این دو شاهزاده کاخی کهن و روزگاری مسکن پادشاهان کاپادوکیه بوده بود و موضع آن خرم و یاصفا و عمارت کاخ شاهانه و صحن آن بسیار وسیع بود. دو زندانی قلعه ماسلوم تحت تعلیم استادان ماهر بمطالعه و ورزش بدنی پرداختند و خدمتگاران بی شماری که بخدمت یا در واقع به نگاهبانی برادر-زادگان کنستانتین منصوب گشته بودند درخور منزلت و اصالت نسب ایشان بودند. ولیکن این دو از خویشتن پوشیده نمیتوانستند داشت که از مکنت و آزادی و امن و امان محروم گشته و از معاشرت کسانی که مورد اعتماد و احترام ایشان بودند دورمانده و محکوم به گذراندن اوقات در مصاحبت بردگانی شده اند که از جابجایی ستمگر فرمان می برند، جابجایی که چندان در حق ایشان تعدی نموده بود که دیگر با وی امیدآشتی نبود. اما عاقبت الامر بحکم ضرورت امپراطور یا در واقع خواجه سرایان وی مجبور شدند که گالوس را در بیست و پنجمین سال عمرش بقلب قیصر ملقب کنند و برای تحکیم پیوند سیاسی شاهزاده خانم کنستانتینا^۴ را بزنی به او بدهند. پس از ملاقاتی رسمی امپراطور و گالوس باتفاق پیمان بستند که هرگز یکی از ایشان کاری نکند که بزبان دیگری باشد و آنگاه بی تأمل بموضع خود بازگشتند. کنستانتیوس بجانب مغرب راند و گالوس محل اقامت خود را در ائتاکیه قرارداد و هم از آنجا با اختیاراتی که امپراطور به وی تفویض نموده بود امور پنج حوزه بزرگ از حکومت ناحیه شرقی را اداره میکرد. در این دگرگونی حال، قیصر از

خیال برادر خویشتن غافل نماند و جولیان القاب و عناوینی را که در خور مرتبت او بود و نیز ظواهر آزادی را بدست آورد و میراث بزرگی را که حق وی بود به او باز پس دادند.

کم کم ثابت شد که گالوس لایق سلطنت نیست، پس او را بکشتن از میان برداشتند. در اول گمان نمی کردند که جولیان روزی امپراطور شود اما او کم کم مجرب تر و توانا تر شد و در سال ۳۰۰ قیصرش خواندند. در وقتی که کنستانتیوس در مرز دانوب مشغول جنگ بود جولیان در برابر هجوم طوائف آلمانی و فرانکی از ناحیه گال دفاع کرد و فوراً بکار تعمیر یا نوسازی شهرهای گال پرداخت «کاری که با طبع لطیف و خوی حکیمانه او سازگارتر بود.»

اداره حکومت گال در عهد جولیان

رأفت جولیان و دلبستگی او به سعادت و امن و آرامش اتباع خود اصل مهمی بود که در اداره امور حکومت وی را راهبری مینمود یا بنظر میرسید که راهبری می نماید. در مقر زمستانی خود جولیان اوقات فراغت را صرف امور حکومت می کرد و چنان بود که گوئی سمت عامل دیوان را بالذت و خشنودی بیشتر اختیار کرده است تا منصب سرداری سپاه را. جولیان پیش از آن که عملیات جنگی را آغاز کند اکثر دعوای خصوصی و عمومی را که در محکمه عدل وی معروض می افتاد به حکام متصرفات ارجاع میکرد ولیکن پس از بازگشت از جنگ خود بدقت تمام در همه محاکمات تجدیدنظر مینمود و از سختگیرهای قانون میکاست و با صدور حکم ثانوی در واقع قضات را محکوم مینمود. شور و شوق بیرون از حد تدبیر و اعتدال در رعایت اصول عدل و داد تنها وسوسه ایست که شاید مرد پرهیزکار را بفریبد اما جولیان برتر از آن بود که به چنین وسوسه ای گوش کند چندانکه وی با کمال سکون و وقار از التهاب و کیلی کاست که علیه رئیس ایالت ناربون به اتهام اخاذی اقامه دعوی میکرد. دلفی دیوس^۱ آتشین مزاج گفت که «اگر انکار جرم بس باشد پس چه کسی را هرگز گناهکار میتوان شمرد؟» و جولیان جواب داد که اگر

توکید جرم بس باشد پس چه کسی هرگز بی گناه خواهد بود؟» در اداره امور صلح و جنگ نفع پادشاه معمولاً در نفع ملت اوست اما اگر تقوی و امانت جولیانی از کنستانتیوس سلب حقوقی کرده و او را از انواع خراجگاهی که بزور از کشوری فرسوده و ناتوان گرفته میشد محروم نموده بود آنگاه امپراطور خویشتن را سخت زیان برده می پنداشت. پادشاهی که به تشریف و دیگر علائم پادشاهی آراسته بود ممکن بود که گاهگاهی بخواهد که تحصیلداران فرودست را بعلت آزمندی و گستاخی ایشان تأدیب کند یا نادرستی و حیلت گریهای ایشان را برملانماید و روشی آسانتر و عادلانه تر برای جمع آوری مالیات برقرار کند اما اداره دخل و خرج مملکت به فلورنتیوس^۱ سپرده شده بود که حاکم پریتر منصب گال و مخنثی مسمگر بود که نه رحم و مروت میدانست و نه پشیمانی و ندامت. این عامل مغرور متکبر از درست ترین و ملایمترین مخالفتها شکایت مینمود در صورتی که جولیانی ضعف روش خویشتن را میدید و خود را بدان سبب سرزنش می کرد. امپراطور فرمان داده بود که مالیات فوق العاده ای بر مردم تحمیل شود و قیصر^۲ بانفرت فراوان از اطاعت امر امپراطور و توشیح فرمانی تازه برای تقویم اموال غیر منقول و تعیین مقدار مالیات آنها که حاکم گال بدو عرضه داشته بود امتناع ورزید و برای اثبات حقانیت خود شرحی دقیق و درست در وصف نیازمندی مردم نوشت که چگونه وی را مجبور به نافرمانی کرده است و این کار بردرباریان کنستانتیوس گران آمد. جولیانی در نامه ای به یکی از دوستان بسیار صمیمی خود عواطف و احساسات خویشتن را آزادانه و باشوق وافر بیان میکند و لذت خواندن آن ما را محظوظ و متمتع خواهد کرد. پس از بیان روش کار خود جولیانی بدین منوال سخن میگوید: «آیا شاگرد و مرید افلاطون و ارسطو را امکان آن هست که جز آن کند که من کردم؟ آیا مردمی بدبخت را که بدست من سپرده اند تا ایشان را مراقبت کنم می توان تنها و بی پشتیبان گذاشت؟ آیا تکلیف من این نیست که در برابر آزارهای بی دربی این دزدان بی رحم سنگین دل بدفاع از مردم بپردازم؟ تریبونی

که موضع خود را ترك ميکند بکشتن مجازات مي‌شود و او را از مراسم خاص تدفين محروم مي گردانند. اگر من هنگام خطر درانجام دادن وظائف بمراتب مقدس تر و مهمتر خويشتن غفلت بورزم چه حق دارم که درباره چنين تربیونی حکم مرگ صادرکنم؟ خداوند مرا در اين مقام شامخ قرار داده است و اراده او مرا حفظ خواهد کرد و ياری خواهد نمود. اگر مرا محکوم به ايداء و آزارکنند وجدان پاک و دادگر من مایه تسلي من خواهد بود. خداوندا، ای کاش که من هنوز ناصحي و مشاوري مانند سالوست^۱ ميداشتم! اگر مصلحت درآن بدانند که کسی را بجاننشینی من بفرستند من بی هیچ اکراهی سرتسلیم فرو خواهم آورد زیرا که دوست تر دارم که از فرصتی کوتاه برای انجام کارخير استفاده کنم تا مگر دير زمانی بی ترس از مجازات بکاربرد نپردازم». وضع جولیان که بی ثبات و بسته به اراده امپراطور بود فضائل وی را آشکار و نقائص وی را پنهان نمود. قهرمان جوانی که پایه تخت سلطنت امپراطور در گال بود رخصت نیافت که به اصلاح مفسد حکومت پردازد ولیکن او خود چندان جرأت داشت که به مردم ترحم کند و در تخفیف آلام ایشان بکوشد. جولیان جز با احیاء روح جنگاوری در مردم رم و آشنا ساختن دشمنان نیمه متمدن رومیان به فنون صنعتگری و فرهنگ و هنر هرگز امیدوار به استقرار امن و آرامش عمومی نمیتوانست بود و این دو کار بافتح آلمان یا آرام کردن آن امکان پذیر نبود. باینهمه باید گفت که فتوحات وی اندک زمانی هجوم قبائل کم تمدن را مانع آمد و سقوط اروپای غربی و ویرانی آن را به تأخیر اندخت.

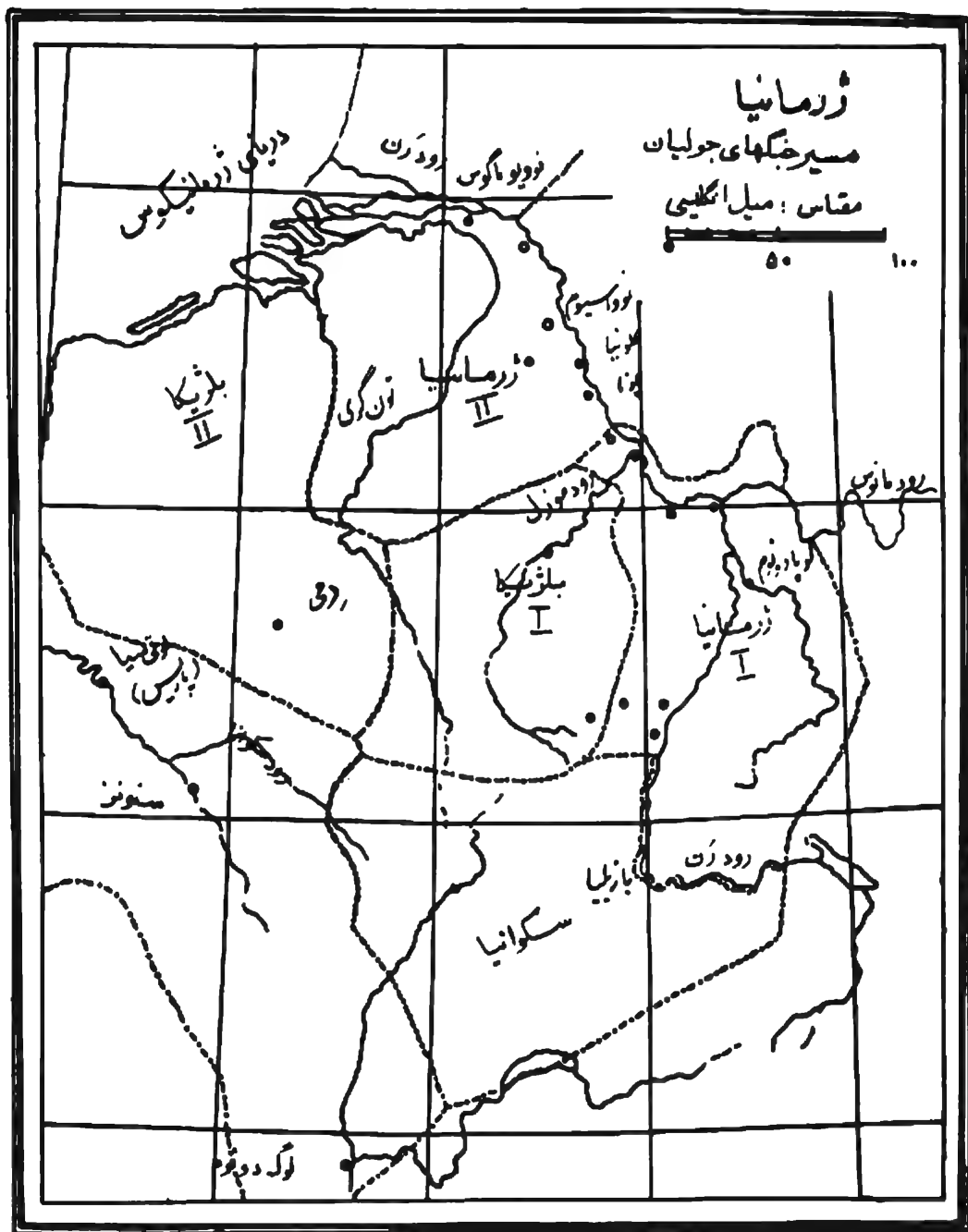
دلبستگی جولیان بشهر پاریس

تأثیر نیک جولیان شهرهای گال را دوباره آبادان کرد، شهرهایی که دير زمانی از کشمکشهای داخلی و جنگهای اقوام نیمه متمدن و جور و ستم داخلی زیان برده بودند. امید بهره‌مندی روح کوشش را از نو زنده کرد و زراعت

و صنعت و تجارت دوباره در ظل حمایت قانون رونق گرفت و مجامع حکومتی دگر بار
 بر از اعضاء مفید و محترم شد. جوانان دگر از ازدواج بیمناک نبودند و زنان و مردان
 ازدواج کرده از فرزند آوردن نمیترسیدند. جشنها و اعیاد عمومی و خصوصی
 برسم مألوف باشکوه و جلال برگذار میشد و مراوده‌ای که پیوسته بی هیچ بیم و
 تشویشی در میان متصرفات برقرار بود نماینده رفاه و بهروزی ملی بود. فکری مانند
 فکر جولیان باید آثار سعادت و رفاه عمومی را که خود پدید آورنده آن بود ادراک
 کرده باشد اما پاریس چیزی دگر بود و جولیان آن را بدیده رضا و خشنودی
 خاص مینگریست. این شهر مقر زمستانی و مورد محبت او بود و جولیان از
 هرجای دیگری دوستترش میداشت. مقر این پایتخت ممتاز که اکنون اراضی
 وسیعی را در دو طرف سن دربرمیگیرد در اول جزیره‌ای کوچک در میان رود سن بود
 که ساکنان شهر از آن آب سالم خالص بدست می‌آوردند. پایه دیوار شهر در رود
 سن و دخول به پاریس بوسیله دوپل چوبی ممکن بود و بس. اراضی شمالی رود
 سن را بیشه‌ای فرا میگرفت اما در طرف جنوبی آن اراضی وسیعی بود که اکنون
 مقر دانشگاهست و به همان اسم خوانده میشود. این اراضی کم کم سراسر خانه‌شد
 و به کاخ و آمفی‌تئاتر و گرمابه‌ها و مجرای آب و میدان مارس که سربازان رومی
 در آن تمرین میکردند مزین گردید. نزدیکی به اقیانوس در سرمای سخت شهر
 اعتدالی بوجود می‌آورد و باندکی دقت و احتیاط، که تجربه به مردم آموخته بود،
 درخت رز و انجیر بخوبی پرورش می‌یافت. اما در زمستانهای سخت رود سن منجمد
 میشد، و قطعات عظیم یخ را که با جریان آب حرکت میکرد شاید آسیائیان^۱ باتخته
 سنگهای مرمر سفید مقایسه می‌کردند که از معادن فریجیه استخراج میشد. بلهوسی
 و فساد رائج در انتاکیه عادات و رسوم ساده و موافق با موازین اخلاقی را بخاطر
 جولیان می‌آورد که در شهر محبوب او یعنی لوتیسیا^۲ رائج بود، شهری که
 تفریحات تأتری در آن^۳ ناشناخته یا مذموم بود. جولیان تضاد میان سوریهای

۱ - مردم متصرفات شرقی. Lutetia - ۲ نام قدیم شهر پاریس. ۳ - مقصود مسابقات
 قهرمانی در صحنه آمفی تئاتر است بسبکی که در رم قدیم متداول بوده.

زن صفت و مردم ساده دل و دلیر و راستکار گال را باخشم فراوان متذکر میگردید و افراط مردم گال را در شرابخواری بدیده عفو و اغماض می نگریست زیرا که مردم سلتی به ننگ دیگری آلوده نبودند. اگر جولیان می توانست در این ایام دگر باره به پایتخت فرانسه سفر کند وی را با مردم صاحب نبوغ دانشمندی امکان گفتگو بود قادر به ادراك سخن وحتى تعلیم او که شاگرد و مرید بزرگان علم و حکمت یونان بود، و او خود هوی و هوسهای آمیخته به لطف و نشاط ملت فرانسه را معذور میداشت زیرا که تمتع از نعمات لذت بخش هرگز روح جنگجوئی را در ایشان سست و زبون نکرده است، و لابد فرانسویان امروزمین را تحسین مینمود و آفرین میگفت زیرا که این قوم هنر شریف بی بهائی را به حد کمال رسانده اند که معاشرت و مراودت را شیرین و دلنشین میکند و آن را به زیورها می آراید.



شناسائی مسیحیت . آغاز بدعت

فصل بیستم

ایمان آوردن کنستانتین . فرمان تسامح . رؤیای امپراطور و تعمیم او .

استقرار قانونی دین مسیح . تفاوت میان قدرت دنیوی و روحانی

استقرار رسمی مسیحیت و تعمیم آن را میتوان یکی از انقلابات مهم داخلی بشمار آورد که حس کنجکاوی را باهیجان بسیار برمی انگیزد و درسی بس ارزنده بماند . فتوحات کنستانتین و تدبیر ملکداری او اکنون دیگر تأثیری در وضع اروپا ندارد ولیکن قسمت عظیمی از کره زمین هنوز اثری را محفوظ داشته است که از ایمان آوردن این پادشاه در ضمیر مردم نقش بسته و آداب و سنن دینی که در ایام سلطنت وی برقرار شد چنانست که گوئی بازنجیری محکم باعقائد و احساسات و علائق و منافع نسل امروزین پیوسته باشد .

هنگام سنجش مبحثی که تحقیق در آن با رعایت اصل بی غرضی ممکن اما امعان نظر در آن با بی اعتنائی محال است مشکلی بمیان می آید از نوعی که انتظار نداشته ایم و آن مشکل تعیین تاریخ دقیق و درست ایمان آوردن کنستانتین است . لاکتان تیوس فصیح بیان به بی صبری هرچه تمامتر میخواهد که مثال درخشنده پادشاه گال را از دربار او بهمه عالمیان بگوید، پادشاهی که در نخستین لحظات

سلطنت خویشتن بذات حق پروردگار یکتا ایمان آورد و او را پرستش نمود. یوزی‌ییوس دانشمند اعتقادکنستانتین را از تأثیر علامتی میداند که معجزآسا در آسمان آشکار شد درست وقتی که امپراطور در اندیشه نبرد ایتالیا و فراهم آوردن سازو برگ آن بود. زوسیموس^۱ مورخ از سرخبت میگوید که امپراطور تا دست خود را بخون فرزند ارشد خویشتن نیالود رسماً خدایان رم و نیاکان خود را انکار ننمود. گفته‌های ناهم‌آهنگ این مراجع آشفتگی بارمی‌آورد و منشاء این آشفتگی همانا روش کنستانتین است. بنا برنوشته‌های کلیسایی که بزبان دقیق سخن میگوید نخستین امپراطور «مسیحی» تا لحظه موت سزاوار این عنوان نشد زیرا هنگام بیماری مرگ بود که اول بار اصول مسیحیت را به وی آموختند چنانکه گوئی تازه این دین را پذیرفته باشد و او را مطابق شعائر مذهبی لمس و دعا کردند، و پس از مراسم غسل تعمید در جمع مؤمنان به دین مسیح پذیرفتندش. مسیحیت کنستانتین را باید قبول کرد، اما مفهوم آن مبهم و مشروط و تعیین مسیر پیشرفت کند آن در مدارج مختلف تاروی که امپراطور خود را حامی کلیسا و عاقبت‌الامر از معتقدان به دین مسیح اعلان کرد مستلزم دقت بسیار است. از میان بردن عادات و تعصباتی که بر اثر تربیت در وجود امپراطور مضمحل گشته و ایمان آوردن بنیروی خدائی حضرت عیسی و ادراک این مطلب که قبول حقیقت ظهور مسیح با پرستش دیگر خدایان ناسازگار است برای کنستانتین کاری بس دشوار بود. مشکلاتی که شاید امپراطور خود بتجربه در فکر و ضمیر خویشتن بدانها پی برده بود وی را برآن داشت که در تغییر دادن دین ملی که تصمیمی بس مهم بود بادقت و احتیاط قدم بردارد و معتقدات مذهبی خویشتن را بتدریج و در وقتی آشکار نماید که بتواند آنها را در امن و امان و بطریقی مؤثر بر مردم تحمیل کند. در تمام مدت سلطنت کنستانتین نهر مسیحیت همچنان بنرمی و آرامی روان بود اما پیوسته برسرعتش می‌افزود و سیرکلی آن بعلت اتفاقات روزگار و احتیاط یا شاید هوی و هوس امپراطور زمانی متوقف و گاهی منحرف میشد. عمال پادشاه مجاز بودند که منویات خداوندگار

خود را هریک بزبانی که مناسب‌تر با اصول اعتقادات وی بود اعلان کنند و امپراطور برای ایجاد توازن میان یم و امید اتباع خود به تدبیر و زیرکی در یک سال دو فرمان صادر کرد. در فرمان اول به مردم دستور داده شد که مراسم روز یکشنبه را رعایت نمایند و در فرمان دوم که با غیب‌گویان مرتباً مشورت کنند. در مدتی که تحول مهم مذهبی همچنان متوقف بود مسیحیان و بت‌پرستان باتشویش و اضطراب نگران رفتار پادشاه خود بودند اما تشویش و اضطراب هریک مبتنی بر عواطف و احساسات بکلی متضاد بود. آنچه مسیحیان را برمی‌انگیخت شور مذهبی و نیز خودپسندی ایشان بود که سبب میشد درباره آثار لطف و عنایت امپراطور نسبت بخویشتن و دلائل ایمان آوردن وی به دین مسیح غلو بسیار بنمایند. اما بت‌پرستان تا روزی که ترس ایشان مبدل به یأس و کین نشده بود میکوشیدند که از خود و از همه جهانیان پوشیده بدارند که خدایان رم دیگر نمیتوانند امپراطور را از زمره مؤمنان بخویشتن در شمار آورند. تعصبات و احساساتی شدید از همین قبیل که ذکر کردیم نویسندگان مغرض آن ایام را برآن داشته است که برحسب اعتقاد خود ایمان آوردن عامه مردم را به مسیحیت از مهمترین و عالیترین وقایع سلطنت کنستانتین بدانند یا از ننگین‌ترین آنها.

هر علامتی دال بر ایمان آوردن کنستانتین به دین مسیح که برحسب اتفاق در گفتگوها یا اعمال او ظاهر شده باشد باید گفت که وی تقریباً تا چهل سالگی در پیروی از دین رسمی کشور خود پایداری نمود و هر رفتاری که در دربار نکومیدیه نماینده یمناکی کنستانتین بود در گال ناشی از میل درونی و سیاست او بشمار می‌آمد. سخاوتمندی امپراطور باعث آمد که معابد خدایان مرمت و بزیورها آراسته گردد و مدالهایی که از ضرابخانه امپراطور صادر میشد همه منقش بصورت آپولون و ژوپیتر و مارس و هرکول و علائم خاص ایشان بود. گذشته از این فرزند مؤمن کنستانتیوس پدر خود را نیز رسماً بمقام خدائی برافراشت و باین طریق بر جمع خدایانی افزود که بر فراز کوه المپ انجمن کرده بودند ولیکن

کنستانتین خود دلبستگی خاص بخدای آفتاب داشت که همان آپولون اساطیر یونان و رم است و دوست داشت که بعلائم خدای روشنائی و شعر تجسم پذیرد. تیرهای خدای مذکور که هرگز به خطانمی رقت و روشنی چشمان او و تاجی از برگ غاز که وی بدان مکمل بود و زیبائی جاویدان و لطف کمالات او همه دلالت بر این مینمود که آپولون باید حامی قهرمان جوان باشد. معابد آپولون در همه جا آراسته به هدایائی گردید که کنستانتین برسبیل نذر پیشکش میکرد و مردم ساده لوح بر اثر تلقین و تکرار باور میکردند که امپراطور ایشان اجازت یافته است که باچشمان فانی کبریای خدای خاص ایشان را مشاهده کند، و او را در خواب یابیداری بعلائمی فرخنده از برکات سلطنتی دراز و قرین فتح و ظفر برخوردار کرده اند، و خدای آفتاب را مردم در همه جا بمنزلۀ راهبر شکست ناپذیر و حامی کنستانتین محترم میشمردند و بنام او مراسم مذهبی برپا میداشتند و بیت پرستان حقاً منتظر بودند که خدای مذکور برنجد و به بی رحمی از برگزیده حق ناشناس خود که بدویی حرمتی نموده است انتقام بستاند.

تا وقتی که اختیارات فرمانروائی کنستانتین در گال محدود بود اتباع مسیحی در پناه قدرت او و شاید قوانینی که او وضع کرد از خطر مصون ماندند و امپراطور بشیوۀ خردمندان خدایان رومی را بکار خود گذاشت تا در حفظ شرف و اعتبار خویشتن بکوشند. اگر بگفته کنستانتین اعتمادی شاید وی از مشاهده سنگین دلیها و آزارهایی که بدست سربازان رومی به مردم رم مینمودند سخت خشمگین میشد زیرا که تنها گناه این مردم دین تازه ایشان بود. کنستانتین در مغرب و هم در مشرق اثرات گوناگون سختگیری و نیز تساهل را دیده بود و همچنانکه اعمال دشمن آشتی ناپذیر او یعنی گالریوس سخت گیری را در نظر وی نفرت انگیزتر نمود سطوت پدر و نصایح او در هنگام مرگ تقلید از روش تساهل را به کنستانتین توصیه کرد. فرزند کنستانتیوس فوراً همه فرامین دائر به تعقیب مذهبی را لغو یا متوقف کرد و بهمه کسانی که به پیروی از دین مسیح و عضویت کلیسا اعتراف نموده بودند اجازه داد که آزادانه آداب مذهبی خود را انجام دهند و مسیحیان

بزودی جرأت یافتند که به عنایت و عدالت پادشاه خود متکی شوند، پادشاهی که احترام دین ایشان در دلش راه یافته بود و از صمیم قلب مسیح و خدای مسیحیان را ستایش مینمود.

فرمان تسامح

تقریباً پنج ماه بعد از تصرف ایتالیا امپراطور منویات خویشان را رسماً و حقیقه بوسیله فرمان مشهور میلان اعلان نمود و این فرمان جماعت کاتولیکی مذهب را قرین امن و آرامش کرد. در ملاقاتی که میان دو فرمانروای غربی بمیان آمد کنستانتین بسبب تفوق نبوغ و قدرت فوراً موافقت همکار خویش یعنی لی سی نیوس را حاصل آورد و پیوند نام و قدرت این دو خشم و غضب ماگزیمین را بی اثر کرد و پس از مرگ ستمگری که در مشرق فرمانروائی می کرد منشور میلان بمنزله قانونی کلی و اصولی در سراسر دنیای روم پذیرفته شد.

امپراطوران به عقل و تدبیر موجبات اعاده همه حقوق دینی و مدنی را که مسیحیان بناحق از آنها محروم گشته بودند فراهم آوردند و قانونی بتصویب رسید و بموجب آن مقرر شد که همه پرستشگاهها و اراضی عام که توقیف شده بود به کلیسا باز پس داده شود بی هیچ مجادله ای و بی هیچ تأخیری و بی هیچ خرجی اما این فرمان مؤکد با همه سختی توأم با وعده ای سخاوتمندانه بود و آن وعده اینکه اگر خریدارانی قسمتی از اراضی مذکور را بقیمت درست خریده اند باید از خزانه سلطنتی غرامت بستانند. مقررات سودمندی که حافظ امن و آرامش آینده مؤمنان بود مبتنی بر اصل تسامح است یعنی تسامح یکسان در میان پیروان دو دین و فرقه جدید باید تساوی حقوق را بمنزله امتیازی مفید و شرافتمندانه تعبیر کرده باشند. هر دو امپراطور بعالمیان اعلام میدارند که به مسیحیان و به همه مردم دیگر نیز آزادی و اختیار کامل داده اند تا از دینی پیروی کنند که هر شخصی خود آن را درست میدانند و از میان ادیان دیگر برمیگزینند، دینی که فکر وی به آن خو گرفته است و از هر مسلک دیگری وی را بیشتر بکار می آید. امپراطوران با کمال دقت

معنی هر لغت مبهمی را شرح میدهند و هراستثنائی را از میان برمیدارند و از هر حاکمی اطاعت محض میخواهند یعنی اطاعت از مفهوم درست و بی‌پیرایه فرمانی که هدفش برقراری آزادی مذهبی و حفظ آن بود، بی‌آنکه هیچ حدودی برای این آزادی تعیین شود. امپراطوران بلطف رعیت پرورانه دو دلیل مهم برای جانشین شدن تسامح مذهبی در میان عامه مردم ذکر میکنند. دلیل اول رأفت و عطوفت است که رعایت آرامش و سعادت ملت را لازم می‌آورد و دلیل دوم امید به جلب رضای خداوندیست که در آسمان مقر دارد، و با کمال حق‌شناسی وصول آثار و علائم بسیاری را که نماینده لطف پروردگار است تأیید میکنند و ایمان کامل دارند که همین مشیئت خداوندی پیوسته حافظ و نگاهبان پادشاه و مردم و تأمین کننده رفاه و سعادت ایشان خواهد بود. از این اظهارات مبهم نامعین سه فرض مختلف استنتاج میتوان کرد که در عین اختلاف اصولاً باهم متناقض نیستند. فکر کنستانتین ممکن بود که زمانی به بت‌پرستی و گاهی به مسیحیت مایل باشد زیرا که مذاهب بت‌پرستی را قواعد سخت و معین نیست و افکار دیگر را نیز می‌پذیرد، و شاید کنستانتین خدای مسیحیان را نیز از زمره خدایان بسیاری میدانسته است که در آسمان فرمانروائی میکنند یا شاید این فکر خوش‌آیند فلسفی را پذیرفته بوده است که باوجود نامهای گوناگون و مراسم و معتقدات مختلف، همه فرقه‌های مذهبی و همه ملل روی زمین در پرستش خدائی که پدر مشترک آدمیان و خالق عالمیانست باهم متحدند.

ولیکن رأی و تدبیر پادشاهان از ملاحظه منافع دنیوی بیشتر اثر می‌پذیرد و از حقائق مجرد فرضی کمتر. لطف و محبت روزافزون کنستانتین را میتوان به احترامی نسبت‌داد که وی بحکم غریزه برای صفات اخلاقی مسیحیان داشت و نیز به اعتقاد راسخ او که اشاعه انجیل عمل به تقوی و پرهیزکاری را در زندگی فردی و اجتماعی بمردم تلقین خواهد کرد. هر قدر که پادشاه مستبدی خویشان را در سلوک شخصی فارغ از همه حدود و قیود بیندارد و هر قدر که در پیروی از شهوات نفسانی برای خود مدعی امتیازات خاص باشد بی‌شک نفع او در اینست که اتباعش

همه وظائف غریزی و مدنی خود را به جامعه محترم بشمارند، ولیکن مدبرانه‌ترین قانونها در عمل ناقص است و بدانها اعتمادی نشاید زیرا که قانون بندرت تقوی و درستی می‌آموزد و همیشه نمیتواند بدی و فساد را مانع آید. قدرت قانون چندان نیست که هرآنچه را محکوم میکند ممنوع نماید و همیشه نمیتواند بخاطر اعمالی که ممنوع نموده است مجرمی را مجازات کند. قانونگذاران عهد قدیم نیروی فرهنگ و رأی درست را ییاری خوانده بودند ولیکن هر اصل کلی اخلاقی که روزگاری از نیرو و صفای رم و اسپارت قوت گرفته بود از دیر باز در امپراطوری استبدادی و منحط روم معدوم گشته بود. فلسفه هنوز با اثری اعتدال‌آموز برفکر آدمیان حکومت میکرد ولیکن تقوی و فضیلت از مذهب بت‌پرستی جزانداک حمایتی ضعیف و ناتوان نمی‌یافت. در اوضاعی چندین یأس آور فرمانروائی مدبر ناچار پیشرفت دین مسیح را بخشود می‌نگریست، دینی که اخلاق نیک و خیراندیشی را در میان مردم منتشر میکرد و اصول آن شامل همه عالمیان و متناسب با هر نوع زندگی و هر نوع کار و تکلیفی بود، و آن را بمنزله مشیئت خداوند تعالی و حکمت بالغه او بمردم توصیه و ایشان را با وعدو وعید اجر و قصاص جاودانی ملزم به قبول آن میکردند. تاریخ یونان و روم بجهانیان نمی‌آموخت که آداب و عادات ملتی تاچه حد ممکنست از تأثیر تعالیم دینی که وحی الهیست اصلاح شود و بهتر گردد و بعید نیست که کنستانتین با امیدواری بسخنان مدح‌آمیز و درواقع منطقی لاکتان تیوس گوش داده باشد. این مدافع فصیح نویسنده مسیحیت خود بیقین امیدوار بوده و تقریباً جرأت آورده است که بگوید که با استقرار دین مسیح جهانیان پاکی و سعادت قدیمترین اعصار انسانی را باز خواهند یافت و پرسش خدای راستین جنگ و نفاق را از میان مردمی که همه خود را فرزند والدی یکتا میدانند برخواهد افکند، و آشنائی با انجیل هوسهای ناپاک و شهوات خشم و خودخواهی را زائل خواهد کرد و عمال دولت در میان مردمی که جز زهد و راستی و انصاف و اعتدال و وفاق و محبت عام ندارند شاید که شمشیر قصاص را درنیام کنند.

فرمانبرداری بی‌چون و چرا در زیر یوغ قدرت و حتی بیدادگری باید در

چشم امپراطور مستبد آشکارترین و مفیدترین فضیلتی بوده باشد که تعالیم انجیل بمردم می‌آموخت. قوانین حکومت مدنی را مسیحیان اولین از احکام آسمانی اخذ کردند نه از موافقت مردم، و امپراطور وقت با آنکه عصای سلطنت را به خیانت و مردم‌کشی غصب کرده بود فوراً سمت مقدس نیابت خداوند را اختیار کرد و در استفاده سوء از قدرت فرمانروائی مسؤول هیچ کس نبود الا پروردگار، و اتباع وی با سوگند وفاداری به امپراطور ستمگری که همه نوامیس طبیعت و قوانین اجتماع را نقض کرده بود چنان بدو پیوسته بودند که قطع پیوند امکان پذیر نبود. مسیحیان وضع فروتن در دنیای خارج از جمع خود مانند میش بودند در پیش گرگان، و چون بکاربردن زور حتی در دفاع از دین گناه محسوب میشد پس اگر ایشان بوسوسه نفس خون هموعان خود را در منازعه بر سر امتیازات یهوده یا مال و ملک این جهان فانی میریختند گناهشان بزرگتر بشمار می‌آمد. مسیحیان از حکم حواری که در سلطنت نرون تسلیم بی‌قید و شرط را بدیشان آموخته بود اطاعت کردند و مدت سه قرن فارغ از گناه توطئه پنهان یا شورش آشکار وجدان ایشان پاک و از گناه مصون ماند. در ایامی که از شدائد آزار مذهبی در رنج بودند مسیحیان هرگز غضبناک نشدند و نخواستند که در میدان جنگ با آزارندگان خود مقابل شوند یا بخشم در گوشه‌ای از کره زمین دور از دیگران کنج عزلت گزینند. روش پروتستانهای فرانسه و آلمان و بریتانیا که با چنان شهادتی دلیرانه دعوی آزادی دینی و مدنی کردند و با اصلاح وضع مذهبی پرداختند برخلاف انصاف با رفتار مسیحیان اولین مقایسه شده و این مقایسه توهین آمیز است. اجداد ما بجای ملامت مستحق تمجید و تحسینند زیرا که عقل و جرأت بیشتر داشتند و اطمینان کامل که دین نمیتواند حقوق طبیعی و نهادی انسان را که متعلق به او و خاص اوست از میان بردارد. صبر و بردباری مسیحیان اولین را باید هم به ضعف و هم به تقوای ایشان نسبت بدهیم. فرقه‌ای از عوام الناس مسیحی که نه طالب جنگ بودند و نه رهبری داشتند و نه اسلحه‌ای و نه قلاع مستحکمی اگر بجسارت و شتابزدگی در برابر خداوند گار افواج رومی مقاومت یهوده مینمودند ناچار همه هلاک می‌گشتند

اما این مسیحیان وقتی که در مقابل خشم دیو کلیسیان طلب عفو و رحمت کردند یا خواستار لطف و عنایت کنستانتین شدند توانستند برآستی و اطمینان ادعا کنند که به اصل اطاعت بی چون و چرا معتقدند و در سه قرن اولین رفتار ایشان همیشه موافق با اصول معتقدات ایشان بود اما آنچه میتوانستند براین مطالب بیفزایند اینست که اگر همه اتباع امپراطور که بمسیحیت ایمان می آوردند رنج کشیدن و اطاعت کردن می آموختند آنگاه سلطنت وی بر پایه ای مستقر میشد ثابت و دائم.

در نظام کلی حکومت پادشاهان و ستمگران عمال آسمان بشمار می آیند که برای فرمانروائی نمودن و سیاست کردن ملل این جهان منصوب گشته اند ولیکن قصص تورات شواهدیست روشن و آشکار از دخالت بلا واسطه خداوند در اداره امور قوم برگزیده خود. عصا و شمشیر بهید موسی سپرده شد و بدست یسوع و جدعون و داود و طایفه مقایون. فضائل این قهرمانان بزرگ باعث شمول لطف الهی یا از آثار آن لطف بود و پیروزیهای ایشان باعث نجات دین و غلبه آن گردید. داوران^۱ بنی اسرائیل فرمانروایان موقت بودند اما پادشاهان یهودا^۲ حق مقدس سلطنت را از جد بزرگ خود به ارث بردند، حقی منسوخ ناشدنی که نه فسق و فجور پادشاهان آن را ساقط و نه هوس اتباع ایشان آن را ملغی توانست کرد. همین عنایت عجیب پروردگار که دیگر محدود به قوم یهود نبود شاید که کنستانتین^۳ و خانواده او را برگزید تا حافظ و نگهبان جهان عیسویت باشند و لاکتان تیوس مسیحی مؤمن به زبان نبوت از افتخارات آینده سلطنت دراز و جامع و شامل وی خبر میدهد. گالریوس و ماگزیمین و ماگزنتیوس و لیسی نیوس در حکومت نواحی مختلف امپراطوری روم رقیب و همکار کنستانتین یعنی این برگزیده پروردگار بودند

۱ - عنوان Judge در تاریخ قوم یهود یکسانی اطلاق می شده است که بر طوائف بنی اسرائیل فرمانروائی میکردند و پس از مرگ یسوع متجاوز از چهار صد سال حکومت کردند. بعد از ایشان دور پادشاهان است که سلیمان و داود از آن جمله بوده اند. ۲ - Judah نام پیروزمندترین قبیله از قبائل دوازده گانه اسرائیل و نیز نام مملکتی در جنوب کنعان یا فلسطین که از پیوستن قلمرو دو قبیله یهودا و بنیامین در وجود آمد. ۳ - یوزی پیوس در سراسر تاریخ خود و نیز در شرح حال و خطابه های خود حق خدا داده کنستانتین را به سلطنت تأیید میکند.

اما در اندك مدتی فاجعهٔ مرگ گالریوس و ماگزیمین مسیحیان خشمگین را خشنود کرد و آرزوی این جماعت امیدوار را برآورد. غلبهٔ کنستانتین بر ماگزنتیوس و لیسی‌نیوس این دو رقیب سهمگین را که هنوز باوجود پیروزی داودثانی^۱ باوی مخالفت مینمودند از میان برداشت و چنین مینماید که وساطت خاص پروردگاری شامل او و حامی مدعای او بوده است. خصائص اخلاقی ستمگر رومی مایهٔ ننگ سلطنت و طبیعت آدمی بود و با آن که مسیحیان از عنایت ناپایدار او برخوردار بودند ایشان نیز مانند دیگر اتباع وی در معرض اثرات کین‌توزی و ظلم بلهوسانه‌اش قرار گرفتند. از رفتار لیسی‌نیوس بزودی آشکار شد که او به اکراه به مقررات منشور میلان رضا داده است، منشوری که خردمندان و مبتنی بر رأفت و شفقت بود. لیسی‌نیوس تشکیل انجمنهای ایالتی را در قلمرو حکومت خود ممنوع کرد و مسیحیانی که صاحبان منصب بودند به رسوائی معزول شدند و با آنکه وی از گناه یا درواقع از خطر تعذیب و آزار عامهٔ مردم احتراز جست ستمهایی که روا داشت بیش از پیش نفرت‌انگیز نمود زیرا عهدی را که خود داوطلبانه و باسوگند مؤکد بسته بود به بیدادگری نقض کرد. بنا بنوشته‌های پرشور یوزیپیوس در وقتی که نواحی شرقی سراسر پوشیده از ظلمت دوزخی بود انوار خجستهٔ آسمانی ایالات غربی امپراطوری را گرم و روشن میکرد، و زهد و ورع کنستانتین گواه حقانیت وی در جنگ بشمار می‌آمد و استفادهٔ درست از ثمرات پیروزی مؤید اعتقاد مسیحیان شد که قهرمان ایشان را خداوند جیوش^۲ به الهامات خود راهبری مینماید. نتیجهٔ تصرف ایتالیا صدور فرمان تسامح عمومی بود و بمجرد اینکه کنستانتین باشکست لیسی‌نیوس تنها خداوندگار امپراطوری روم شد با نوشتن نامه‌هایی که نسخ آنها در همه جا منتشر میگردد باپند و موعظت از اتباع خود همه‌خواست که بی هیچ تأملی به او اقتدا کنند و حقانیت دین خدائی را بپذیرند.

اعتقاد مسیحیان به این که ارتقاء کنستانتین به مقام والای امپراطوری رابطهٔ بسیار نزدیک با مقاصد خدائی دارد دو عقیده را در فکر ایشان جایگزین کرد و این

دو بطرق مختلف به تحقق یافتن پیشگوئی لاک تان تیوس مبنی بر عظمت آینده سلطنت کنستانتین مدد نمود. مسیحیان بواسطه محبت و اخلاصمندی آنچه سعی در قدرت بشراست در یاری وی نمودند و مطمئن و امیدوار بودند که کوششهای سخت ایشان معجزآسا به عون الهی مؤید گردد. دشمنان کنستانتین اتحاد تدریجی او را باجماعت کاتولیکی مذهب به جلب منفعت شخصی نسبت دادند و این اتحاد ظاهراً باعث پیشرفت امپراطور در مقاصد جاه طلبانه او گردید. در اوائل قرن چهارم شمار نفوس مسیحی به نسبت دیگر سکنه امپراطوری روم اندک بود اما در میان مردمی منحنط که مانند بردگان تغییر خداوند گاران خود را بای علائقی تام نظاره میکردند، شوق و اتحاد پیروان مذهب جدید میتوانست مدد کار رهبر محبوب مردم باشد زیرا که این فرقه پیروی از اصول معتقدات دینی جان و مال خود را وقف خدمت او کرده بودند. کنستانتین از مثال پدر آموخته بود که مسیحیان را محترم بدارد و بیاس لیاقت به ایشان اجر و پاداش بدهد. در توزیع مناصب دیوانی نیز کنستانتین از مزیت مهمی برخوردار بود و آن تقویت نیروی دولت بوسیله انتخاب عمال دیوان و سردارانی بود که بحق به وفاداری ایشان اعتماد بی حد و حصر داشت. عدد کسانی که به دین جدید ایمان آوردند باید بر اثر نفوذ و قدرت این مبلغان بلند مقام در دربار و در میان سپاهیان افزایش بسیار یافته باشد. سربازان کم فرهنگ ژرمنی که افواج رومی از ایشان تشکیل یافته بود مردمی ساده و جاهل بودند و بی هیچ مقاومتی با دین فرماندهان خود موافقت مینمودند و آن را قبول می کردند و هنگامی که این سربازان از کوههای آلپ گذشتند شاید که عدد کثیری از ایشان ایمان آورده و شمشیر خود را وقف خدمت حضرت مسیح و کنستانتین کرده بودند. نفرت دیرین مسیحیان از جنگ و خونریزی کم کم بواسطه تمایلات طبعی انسانی و رعایت منافع مذهبی کاهش یافت و در شوراها و مذهبی که به عنایت کنستانتین در ظل حمایت او تشکیل می یافت به اقتضاء ضرورت از نفوذ و اعتبار اسقفها استفاده میشد تا سربازان را مقید به سوگند سربازی کنند و هر سربازی که هنگام آرامش صلح اسلحه خود را بدور می افکند بمجازات تکفیر گرفتار می آمد. کنستانتین در قلمرو

حکومت خود پیوسته بر عدد پیروان مؤمن و پرشور خود می‌افزود و ضمناً متکی به حمایت دسته نیرومند دیگری در آن سرزمین‌ها می‌بود که هنوز به رقیبان وی تعلق داشت یا ایشان غصب کرده بودند. در میان اتباع مسیحی ما گزن تیوس و لی‌سی نیوس در نهان عدم رضایتی پدید آمد که در همه جا منتشر گردید و لی‌سی نیوس سعی نمود که خصومت خویش را پوشیده بدارد و کینه او مسیحیان را بر آن داشت که بیش از پیش بحمايت از کنستانتین و در پیشرفت کار او بکوشند. اسقفان دورترین متصرفات بوسیله مکاتبه پیوسته با هم مربوط بودند و این مکاتبه سبب میشد که هراسقنی دیگر همکاران خود را از خواسته‌ها و تدابیر خویش آگاه کند و هر خبری را که بکارآید بی هیچ خطری از جائی بجای دیگر برساند و از طرق مذهبی به پیشرفت کار کنستانتین مدد نماید زیرا که کنستانتین رسماً و آشکارا اعلام کرده بود که برای نجات عیسویت سلاح برگرفته و مہیای جنگ شده است.

رؤیای امپراطور و تعمید او

شور و شوقی که سربازان و شاید امپراطور را بجنگ برانگیخت هم تیغ ایشان را تیزتر کرد و هم وجدان ایشان را خشنودتر. سپاهیان بجنگ رفتند با این یقین کامل که همان خدائی که روزگاران قدیم آب رود اردن را شکافت تا افواج اسرائیلی از آن عبور کنند و به آوای شیپور یشوع دیوارهای شهر اریحا را فرو ریخت اکنون نیز قدرت و جلال و عظمت خود را برای پیروزی کنستانتین آشکار خواهد نمود تا همه آن را به چشم ظاهر ببینند. تاریخ کلیسا شهادت میدهد و شهادت دادن تأیید میکند که آرزوی مسیحیان با ظهور معجزه‌ای برآورده شد و ایمان آوردن نخستین امپراطور مسیحی را تقریباً همه به اتفاق به معجزه نسبت میدهند. علت حقیقی یا تصویری واقعه‌ای چندین مهم شایان توجه آیندگان است و من میکوشم تارویای معروف کنستانتین را بدقت بسنجم و در باب آن رأی درست حاصل کنم بوسیله تأمل دقیق در لوای کنستانتین و خوابی که او دید و علامتی که در آسمان آشکار شد، و از هم جدا کردن قسمتهای تاریخی و طبیعی و اعجاز آمیز این داستان عجیب که

برای درست کردن مبحثی بظاهر معقول آنها را درهم آمیخته و مجملی بوجود آورده‌اند ممتاز اما زودشکن .

الف - صلیب^۱ که آلت شکنجه بود فقط برای آزردن بردگان و بیگانگان بکار میرفت اکنون در نظر رومیان چیزی نفرت انگیز شده بود چندان که گناه و عذاب و ننگ همه در فکر مردم با صلیب توأم شد . کنستانتین بسبب تدین و نه از سر ترحم و عطوفت انسانی بزودی بصلیب کشیدن مجرمان را در قلمرو حکومت خود لغو کرد زیرا که نجات دهنده آدسیان یعنی عیسیای مسیح به غذایی چنین گرفتار آمده بود ، و مجسمه صلیب بدست خود را در مرکز شهر رم قرار نداد مگر روزی که مذهب خرافاتی بت پرستی که بدو تعلیم کرده بودند و مذهب عامه مردم بود در نظرش خوار و بی مقدار نمود . بر روی این مجسمه چلیپا بدست کتیبه‌ای بود که پیروزی سپاه کنستانتین و نجات شهر رم را ببرکت صلیب خجسته اثر نسبت میداد که نشان واقعی نیرو و شجاعت بود . اسلحه سربازان نیز بعلامت صلیب متبرک بود و همین نشان را بر روی کلاه خود سربازان و سپرهای ایشان نیز نقش میکردند و درمنسوج علمهای ایشان نیز بافته می شد و تفاوت علائم مقدسی که پیکر امپراطور را می آراست فقط در مواد بهتر و صنعتکاری ظریف تر بود . ولیکن مهمترین لوائی که نماینده فائق آمدن حضرت مسیح بر نیروی مرگ بود لا باروم^۲ خوانده میشد که نامیست مشهور اما منشاء آن نامعلوم و بیهوده کوشیده‌اند تاریشه آن را درهمه زبانهای دنیا بیابند . لا باروم را باین طریق وصف کرده‌اند : چوبی بلند که چوبی دیگر بموازات خط افقی آن را قطع میکرد و شمایل امپراطور وقت و فرزندان او را بوضعی عجیب در پرده‌ای

۱ - نویسندگان مسیحی از قبیل ژوستین و ترتولیان و جروم و می‌نوسیوس فلیکس و ماگزیوس توریانی تفحص کرده‌اند تا شکل صلیب را تقریباً در هر شیشی اعم از طبیعی یا مصنوعی ببینند و تاحدی در این کار موفق شده‌اند مثلاً در تقاطع نصف النهار و خط استوا یا در چهره انسان و پرواز مرغان و شنا کردن مردان و دکل کشتی و چوبی که برای حفظ بادبان بوضع افقی بر آن نصب میکنند و حتی در گاو آهن و علم شکل صلیب را مشاهده کرده‌اند.

۲ - Labarum - لوائی که در جنگ پیشاپیش امپراطوران می بردند خاصه آن یک که متعلق به کنستانتین بود و دو حرف اول اسم مسیح را بزبان یونانی بر آن رسم کرده بودند و آن دو حرف را به انواع مختلف نقش کرده‌اند.

ابریشمین بافته و آن پرده را ازچوب افقی آویخته بودند. بر نوک چوب عمودی تاجی زرین قرار داشت شامل حروف مرموزی که هم شبیه صلیب بود و هم دوحرف اول نام حضرت مسیح. حفظ لا باروم بدست پنجاه گارد مخصوص سپرده بود که دلاوری و وفاداری خود را ثابت کرده بودند. منصب نگاهبانی لا باروم بعنوانین افتخارآمیز و منافع بسیار مشخص و ممتاز بود ویراث بعضی وقایع مسعود عقیده‌ای پدید آمد که مادام که نگهبانان لا باروم بانجام دادن وظائف خاص خود مشغولند در میان تیرباران دشمن نیز از خطر مصون میمانند. در دومین جنگ داخلی، لی‌سی- نیوس اثر این لوای مقدس را بخوبی احساس کرد و از آن سخت بیمناک بود زیرا که در لحظات خطرناک جنگ سربازان کنستانتین بمشاهده آن از شورش و شوق برانگیخته می‌شدند چندان که غلبه برایشان ممکن نبود و دیدن آن دهشت و نومیدی در افواج دشمن در میگرفت. امپراطوران رومی که مثال کنستانتین را محترم می‌شمردند در همه لشکر کشیها لوای صلیب را در پیشاپیش لشکریان می‌بردند اما هنگامی که جانشینان فاسد و منحط تئودوسیوس^۱ دیگر در رأس سپاهیان و در میدان جنگ ظاهر نشدند لا باروم را بمنزله شیئی مقدس ولیکن بی‌فایده در قصر قسطنطنیه نگاهداشتند. علائم مقدسی که زیب پیکر لا باروم بود هنوز بر روی مدالهای دوران سلسله فلاویانی محفوظ است، و دینداری و سپاسگزاری این خانواده باعث آمده است که دو حرف اول نام عیسی بن مریم بر روی نشانها و علمهای رم قرار گیرد. دعای مخصوص برای امن و سلامت کشور و پیروزمندی سپاه و برقراری سعادت عامه نیز بر روی ذخائر مذهبی و جوایز جنگی نصب میشد و هنوز مدالی هست متعلق به کنستانتیوس امپراطور که بر روی آن نقش علم لا باروم با این کلمات فراموش نشدنی توأست «بیاری این علامت تو پیروز خواهی شد»

ب. در مواقع خطر و پریشانی مسیحیان اولین را همیشه رسم بر آن بود که جان و تن را بعلامت صلیب تقویت کنند، علامتی که در تمام مراسم مذهبی و همه وقایع زندگی روزانه آن را برای حفظ خود از انواع آفات روحانی و دنیوی

۱ - ملقب به کبیر که از ۳۷۹ - ۳۹۵ میلادی سلطنت کرد.

بکاری بردند. قدرت و اعتبار کلیسا خود بتهائی کافی بود که ایمان کنستانتین و دلبستگی او را به دین مسیح در انتظار موجه بنماید. امپراطور بتدریج و با همان حزم و تدبیری که قبلاً گفته‌ایم حقانیت دین عیسی و علامت صلیب را پذیرفت ولیکن یکی از نویسندگان معاصر کنستانتین که در رساله‌ای بجانبداری از مدعای دین به انتقامجویی برخاسته است زهد و دینداری امپراطور را از نوعی عالیت و مقدس‌تر می‌شمارد. این نویسنده بایقین کامل تأیید میکند که در شب پیش از آخرین جنگ کنستانتین با ماگزنتیوس، امپراطور خوابی دید و در آن خواب به‌وی توصیه شد که علامت ربانی یعنی دو حرف اول نام مقدس مسیحا را بر سپر سربازان بنگارد و امپراطور فرمان پروردگار را اطاعت نمود و پاداش دل‌آوری و فرمانبرداری او همانا پیروزی قاطع و نهائی در جنگ پل‌میل‌ویان^۱ بود. اهل شک ممکنست که بملاحظات در قضاوت درست و صدق گفتار این نویسنده فصیح بیان بدیده ریب نگریسته باشند زیرا که وی بعلت شورایمان یا بملاحظه منافی قلم خود را وقف بر مدعای فرقه‌ای کرده بود که اکنون غالب بود و چنین مینماید که رساله او در باب مرگ آزارندگان فرقه مسیحی تقریباً سه سال بعد از پیروزی رم در نکومیدیه منتشر شده باشد ولیکن فاصله هزار میل و گذشت هزار روز نویسنده را مجال کافی برای اختراع مطالبی در رد آنچه نوشته بود و نیز حصول موافقت ضمنی شخص امپراطور بدست داد، و محتملست که امپراطور بی‌هیچ خشمی به داستان اعجاز آمیزی که نام وی را بلند کند و باعث پیشرفت تدابیر او گردد گوش فراداده باشد. همین نویسنده بخاطر لی‌سی‌نیوس که هنوز خصومت خود را نسبت به مسیحیان مکتوم می‌داشت رؤیائی نظیر رؤیای کنستانتین ساخته است بصورت دعائی که فرشته‌ای الهام کرد و سربازان لی‌سی‌نیوس پیش از آغاز جنگ با افواج ماگزیمین غاصب آن را خواندند. وقوع مکرر معجزه اگر فکر آدمی را مقهور خود نکند آنگاه محرک نیروی تعقل است، اما اگر در رؤیای کنستانتین جدا از معجزات دیگر امعان نظر کنیم علت آن را طبعه^۲ در سیاست او یا در شور ایمان او می‌یابیم. هنگامی که کنستانتین

نگران روزی بود که عاقبت کار امپراطوری باید عنقریب در آن تعیین شود وی را خواب در ربود، خوابی کوتاه و مقطع، و ممکنست که در چنین وقتی پیکر مقدس عیسای مسیح و علامت مذهب او که همه با آن آشنا بودند بقوت تمام در مغز خیال پرداز امپراطور روم راه یافته باشد زیرا که او نام مسیح را مقدس می‌شمرد و شاید در نهان بخدای مسیحیان توسل می‌جست و نیز ممکنست که امپراطور که سیاستمداری کامل عیار بود بی‌هیچ تأملی همان دغل بازیهای مزورانه و تدابیر جنگی را بکاربرد که فیلیپ و سرتوریوس^۱ باچنان مهارت و بوضعی بسیار مؤثر بکار برده بودند. همه اقوام باستانی اصل و منشاء احلام را از قوای خارق‌الطبیعه می‌دانستند و قسمت مهم لشکریان گالی هم در این وقت مہیای ایمان آوردن به علامت باسعادت بودند که شعار دین مسیح است واثبات بطلان رؤیای کنستانتین امکان پذیر نبود مگر به شکست خوردن او در جنگ، و این قهرمان دلیر بی‌باک که از کوههای آلپ و سلسله جبال آپنین^۲ در ایتالیای مرکزی گذشته بود اگر در مجاورت دیوار رم شکست می‌خورد خود ناچار در عواقب چنین شکستی به یأس و نومیدی می‌نگریست، و سنای رم و مردم این شهر شاد و خرم از نجات خود از دست مستمگری منفور تصدیق کردند که پیروزی کنستانتین از حد قدرت انسان بیرونست اما جرأت نیاوردند که حتی به اشارت و کنایت بگویند که حصول این پیروزی از یمن حمایت «خدایان» بوده است. طاق نصرتی که سه سال بعد از واقعه جنگ ساخته شد بزبانی مبهم اظهار میدارد که امپراطور بمدد عظمت فکر خود و بمشیئت یا نیروی عزم پروردگاری انتقام جمهوری رم را گرفته و آن را نجات بخشیده است. خطیبی بت‌پرست که در فرصتی پیشتر از این موقع را مغنم شمرده و در مدح و ثنای فضائل امپراطور فاتح سخن گفته است چنین می‌پندارد که کنستانتین تنها کسیست که در نهان از مباشرت ذات باری تعالی برخوردار بوده و پروردگار نگاهداشت انسان فانی را بدست خدایان تابع سپرده بوده است و به این طریق خطیب

۱ - Sertorius سپهسالار و سیاستمدار رومی که اندکی پیش از میلاد می‌زیسته است و او را بتقل

رسانیدند. Appenine ۲

مذکور دلیلی بسیار موجه می‌آورد که چرا اتباع کنستانتین جرأت نیاوردند که دین جدید پادشاه خود را بپذیرند.

ج. فیلسوفی که با سکون اما به شک و ریب در احلام و تفأل‌ات و معجزات و حوادث غیر عادی تاریخ غیر مذهبی و حتی تاریخ کلیسائی تفحص می‌کند شاید چنین نتیجه می‌گیرد که چشم نظاره‌کنندگان باید گاهگاهی بر اثر مکر و دغل خطا کرده باشد اما فهم و تشخیص‌خوانندگان بمطالعه افسانه‌های دروغ پرداخته بکرات موهون شده است. هرواقعه‌ای و هر ظهوری یا اتفاقی را که ظاهراً از مسیر عادی طبیعت منحرف مینموده است این مورخان بی‌هیچ تأملی از اثر کار پرودگار دانسته‌اند، و جمع کثیر مردم خیالباف که بمشاهده آیات آسمانی سخت متعجب می‌گشتند بعضی اوقات شهاب‌های تند گذر اما غیر عادی را به نیروی وهم به شکل و رنگ و حرکت خاص مجسم می‌نمودند و از زبان آنها سخن می‌گفتند. نازاریوس^۱ و یوزی‌یوس^۲ دوتن از مشهورترین خطیبانند که در مدائح دقیق و سنجیده خود کوشیده‌اند تا شهرت و جلال و شوکت کنستانتین را به اوج رفعت برسانند. نه سال بعد از فتح رم (در سال ۳۲۱ میلادی) نازاریوس سپاهی از سربازان سماوی را وصف می‌کند که گوئی از آسمان نازل میشدند. نازاریوس بیش از هر چیز مجذوب جمال ایشان و روح دلاوری و پیکر سترک و انوار تابناکی است که از تن پوشهای فولادین این مردان جنگی میدرخشید و از بردباری ایشان در عجبست که چگونه تحمل می‌کنند که انسان فانی ایشان را به چشم ببیند و آوازشان را بگوش بشنود. این لشکریان آسمانی اعلان کردند که ما فرستاده خدائیم و بزمین پرواز کرده‌ایم تا کنستانتین بزرگ را یاری کنیم. خطیب بت‌پرست از تمامی قوم گال که در آن وقت در حضورشان سخن میگفت به التماس می‌خواهد که صدق گفتار او را در باب این واقعه خارق طبیعت تأیید کنند و ظاهراً امیدوار چنانست که اشباح و احلام^۳

۱ - Nasarius - ۲ - Eusebius - ۳ - از قبیل ظهور اشباح کاستور و پولوکس برای اعلان پیروزی مقدونیان. کاستور و پولوکس نام دو ستاره‌ایست که صورت فلکی جوزا یا دو پیکر را تشکیل می‌دهند.

قدیم نیز بر اثر واقعه‌ی اخیر که در برابر چشم عامه‌ی مردم روی نموده است مقبول و معتبر شوند. منشاء داستان یوزی ییوس در باب ظهور مسیحیت که بیست و شش سال بعد نوشته شده ممکنست که همان خواب نخستین باشد اما وی آن را در قالبی تعبیه کرده است بمراتب درستی و لطیف‌تر و آراسته‌تر. یوزی ییوس چنین نقل میکند که کنستانتین در یکی از لشکرکشیهای خود علامت درخشنده‌ی صلیب را با چشم خویشتن مشاهده کرد که بر فراز آفتاب نیمروزی قرار گرفته و این کلمات بر آن نقش شده بود: **یاری این مظفر شو**. این شیء شگفت‌انگیز مایه‌ی حیرت همه‌ی سپاهیان و شخص امپراطور گردید که هنوز در انتخاب دین نامصمم بود ولیکن خوابی که در شب بعد دید حیرت او را به ایمان بدل کرد. در این خواب عیسی مسیح در برابر چشمان وی ظاهر گردید و همان علامت صلیب را که در آسمان دیده شده بود به کنستانتین نشان داد و به او امر فرمود که علمی مانند صلیب بسازد و با اطمینان کامل بحصول پیروزی بمخالفت با ماگنتیوس و دیگر دشمنان خود لشکرکشی کند. اسقف دانشمند قیصریه ظاهراً به این نکته توجه داشته است که آشکار کردن این واقعه‌ی معجزنا اندکی حیرت و بدگمانی در میان متدین‌ترین خوانندگان برخواهدانگیخت با اینهمه یوزی ییوس بجای آنکه کیفیت زمانی و مکانی را بدقت تعیین کند که این دو کیفیت همیشه در کشف دروغ یا اثبات حقیقت موضوعی بکار می‌آید و بجای آن که از شهود بسیاری که در آن وقت زنده بوده‌اند و باید ظهور این معجزه عظیم را بچشم دیده باشند مدارکی جمع آورد و آنها را بنویسد و محفوظ نگاه دارد او را همین بس مینموده است که شهادت بسیار عجیبی را تأیید کند و آن شهادت کنستانتین فقید بود که سالها بعد از واقعه‌ی مذکور در ضمن مذاکره‌ای صریح و بی‌پرده حادثه‌ی خارق‌العاده‌ی زندگی خود را برای وی نقل کرده و با اداء سوگند مؤکد بصحت حادثه‌ی مذکور گواهی داده بوده است. حسن تدبیر و حق‌شناسی اسقف دانشمند وی را مانع از آن آمد که در صدق گفتار خداوند کار پیروزمند خود شک آورد ولیکن یوزی ییوس بصراحت میگوید که در امری از این قبیل ناچار باید از قبول گفته‌ی مرجعی کمتر از شخص امپراطور امتناع کند اما اعتبار

سخن امپراطور پس از زوال قدرت سلسله فلاویانی پایدار نمی‌توانست ماند و علامت آسمانی صلیب را که نامؤمنان شاید در ایام بعد استهزاء میکردند، مسیحیانی که پس از ایمان آوردن کنستانتین میزیستند بدیده بی‌التفاتی نگریستند. با اینهمه جماعات مسیحی کاتولیکی هم در مشرق و هم در مغرب صحت حادثه اعجازآمیز ظهور صلیب را در آسمان پذیرفته و به پرستش صلیب رضا داده و آن را تأیید کرده‌اند. رؤیای کنستانتین در افسانه‌های خرافاتی شرف مقام خود را همچنان حفظ کرد تا روزی که روح فطن و جسور انتقاد جرأت آورد که از قدر و ارزش نصرت کنستانتین بکاهد و در محکمه سنجش افکار در صحت گفتار نخستین امپراطور مسیحی شک آورد.

غسل تعمید کنستانتین

خوانندگان پروتستان و درست اندیش این عصر بیشتر معتقدند که کنستانتین در شرح ایمان آوردن خود بتعمد دروغ گفته و آن دروغ را بعمدا بسوگند نادرست تأیید کرده است و شاید در گفتن این مطلب تأمل نکنند که آنچه فکر کنستانتین را مصمم به انتخاب دین مسیح کرد نفع شخصی بود و بس، و دیگر آنکه (نقل از گفته یکی از شاعران غیر مذهبی) وی محرابگاه کلیسا را بمنزله کرسی مناسبی برای بالا رفتن از پلکان تخت سلطنت امپراطورای بکار برد. اما وقوف ما بکیفیت طبع انسانی و طینت کنستانتین و چگونگی مسیحیت اجازه نمیدهد که نتیجه‌ای چنین سخت و قاطع بگیریم. در عصر رواج شور و شوق مذهبی مشاهده شده است که زیرک‌ترین سیاستمداران خود از تأثیر شور و شوقی که برانگیخته‌اند بکلی برکنار نمانده‌اند و دلبسته‌ترین قدیسین به سنن دینی این امتیاز خطرناک را برای خویشتن مجاز می‌شمرند که در دفاع از حق و حقیقت اسلحه مکر و دروغ را بکار ببرند. نفع شخصی غالباً مقیاس و معیار اعتقاد و نیز عمل ماست و همان اغراض سودجویانه دنیوی که شاید در سلوك کنستانتین و اظهار عقاید مذهبی وی مؤثر افتاد کم‌کم فکر او را مایل پذیرفتن دینی کرد که موجب حسن شهرت و سعادت او بود. کنستانتین خویشتن بین به این یقین دلخوش بود که او را

خداوند برگزیده است تا بر ملک سراسر زمین فرمان براند، و موفقیت حق خدائی وی را به تخت سلطنت تثبیت کرد و حق مذکور مبتنی بر دین خدا فرستاده مسیح بود. همچنانکه تحسین بی استحقاق گاهگاهی فضیلت واقعی راییدار و آشکار میکند زهد و تقوای کنستانتین نیز اگر در اول فقط بظاهر درست مینمود شاید که اندك اندك بر اثر تمجید و تحسین یا مثال دیگران کامل گشته و بدل شده بوده باشد به ایمان واقعی و جذبه شور مذهبی. اسقفها و کسانی که عقائد فرقه جدید را می آموختند و کسوت و سلوك ایشان چنان نبود که متناسب با سکونت در دربار پادشاه باشد اکنون اجازت یافتند که بر خوان امپراطور بنشینند و در لشکر کشیها با او همراه باشند و هر کس از ایشان که بر فکر و ضمیر امپراطور تسلطی می یافت، خواه آن کس اسپانیائی بود و خواه مصری، بت پرستان تسلط وی را به سحر و جادو نسبت میدادند. لاکتان تیوس که تعالیم انجیل را بفصاحت سیسرونی آراسته و یوزی بیوس که دانش و فلسفه یونان را بخدمت دین در آورده است هر دو بدوستی امپراطور پذیرفته شدند و او را با ایشان الفتی پدید آمد. این دو استاد زبر دست بحث و جدل با صبر و بردباری مراقب لحظاتی بودند که امپراطور بنرمی و استمالت پذیرای تلقین و ترغیب بود تا به مهارت شواهد و مباحثی را بمیان آورند با فهم و خوی او سازگارتر. منافع مسیحی شدن امپراطور از برای این دو استاد هر چه بود باید گفت که وجه امتیاز کنستانتین همانا فرو شکوه مقام سلطنت بود نه فزونی فضیلت و خردمندی او از هزاران تن از اتباع وی که به اصول دین مسیح ایمان آورده بودند، و این را باور نکردنی نپنداریم که فکر سربازی درس ناموخته در برابر دلائل وزین مهمی تسلیم شود که در عصری فارغ تر از جهل و تعصب عقل اندیشمند کسانی از قبیل کروسیوس یا پاسکال یا لاکتان تیوس را مقهور یا اقناع کرده است. در ضمن زحمات مداوم کار خطیر سلطنت این سرباز به حقیقت یا به تظاهر ساعات شب را به دقت و سعی بسیار در مطالعه تورات و انجیل می گذرانید یا در نگاشتن رسالات دینی بکار می برد و این رسالات را بعداً در حضور

جماعتی کثیر و احسنت گو میخواند. در رساله‌ای بس دراز که هنوز باقیست این پادشاه موعظه گر در اثبات حقانیت دین دلائل گوناگون مفصل می‌آورد و با خشنودی خاص مشروحاً در باب آیاتی^۱ که از لسان زنان غیب گو نقل شده است و نیز در باب کتاب چهارم اشعار ویرژیل سخن میگوید. چهل سال پیش از ولادت عیسای مسیح ویرژیل، این شاعر منتوائی^۲، چنانکه گوئی از قوت شاعره اشعیاء نبی الهام گرفته باشد باشکوهی که خاص استعارات شعری مشرق زمینان است در وصف و ثنای بازگشت مریم عذرا و سقوط شیطان و نزدیک شدن ولادت کودکی خدای مانند شعر سروده است، کودکی که از نسل ژوپیتر بزرگ خواهد بود و کفاره گناهان بنی نوع انسان را خواهد داد و با همه فضائل و مکارم پدر خود بر جهانی قرین آرامش حکومت خواهد کرد، و نیز از ظهور و قیام مردمی ساده و صافی در سراسر دنیا و بازگشت تدریجی پاکدلی و عصمت و سعادت عصر^۳ زرین سخن میگوید. شاید که شاعر اصلاً به مفهوم سری این پیشگوئیهای عالی واقف نبوده و مقصود آنها را نمی دانسته است. بعداً گفته شد که مقصود غیب گو از کودک خدای مانند فرزند نوزاده یکی از کنسولها یا یکی از سه فرمانروای قدیم روم بوده است و این گفته‌ای ناپسندیده بود اما اگر کتاب چهارم اشعار ویرژیل بنوعی عالیت و در واقع درست تر تعبیر شد و این تعبیر باعث ایمان آوردن نخستین امپراطور مسیحی روم گردید ویرژیل مستحق آنست که در زمره موفق ترین مبلغان انجیل به شمار آید.

پانزده واقعه^۴ خطیر زندگانی حضرت عیسی و حضرت مریم را که مبانی ادعیه و آداب مذهبی است از بیگانگان و حتی از کسانی که تازه ایمان آورده بودند

۱ - اشاره امپراطور بیشتر بعقیده ایست که غیگونی در عصر ششم بعد از طوفان نوح سروده و سیسرون آن را به لاتینی ترجمه کرده است. از کنار هم نهادن نخستین حرف هر بیتی از ۳۴ بیت این قصیده بزبان یونانی این عبارت بدست می‌آید: عیسای مسیح، فرزند خدا، نجات دهنده دنیا. Mantuan - ۲
 ۳ - در افسانه های یونانی و رومی «عصر زرین» به عصری خیالی در ایام بسیار قدیم اطلاق میشده است که مردمش در کمال خوشی و رفاه و پاکدلی بسر میبردند. ۴ - این پانزده واقعه را mysteries میخوانند و هر مسیحی مؤمن هنگام عبادت باید در آنها بیندیشد.

پوشیده میداشتند اما بکیفیتی که تعجب و کنجکاوی را در ایشان بیدار کند. اسقفان از سر حزم و تدبیر برای حفظ انضباط و خضوع و طاعت مؤمنان مقرراتی بسیار سخت وضع کرده بودند اما بفرمان همان حزم و تدبیر چون نوبت به کنستانتین رسید کار را براو آسان گرفتند زیرا که مجذوب کردن پادشاهی و اورابنرمی و استمالت بدرون حظیره کلیسا آوردن کاری بس مهم بود و کنستانتین بفتوای ضمنی کلیسا پیش از آنکه به انجام دادن تکالیف مسیحی مؤمنی گردن نهد، مجاز شد که از بیشتر امتیازات چنین کسی برخوردار گردد. روزی که جمعی کثیر از نامؤمنان با جماعت مسیحیان آمیخته بودند شماس به آواز بلند از ایشان خواست که از کلیسا بیرون شوند اما کنستانتین همچنان برجای ماند و با مؤمنان مراسم دعا و نماز بجای آورد و با اسقفان مباحثه کرد و در باب موضوعهای غامض بسیار لطیف و مهم علم الهیات به وعظ و خطابه پرداخت و آداب مقدس شب زنده داری عید فصیح^۱ را بجای آورد و رسماً و علناً خویشتن را نه فقط از زمره معتقدان به آداب اسرار آمیز دین عیسوی بلکه تا حدی کاهن کلیسا و مفسر اسرار مذکور بشمار آورد. کنستانتین از سر خویشتن یینی مدعی امتیازات خاص بود و خدماتی که انجام داده بود وی را مستحق این امتیازات مینمود پس شدت عمل در وقتی که نباید ممکن بود که ثمرات نارس ایمان آوردن وی را بکلی ضایع گرداند، و اگر درهای کلیسا را سخت در روی پادشاهی می بستند که پرستشگاه خدایان روم را ترک کرده بود آنگاه فرمانروای امپراطوری را از عبادت محروم می کردند. در آخرین سفر خود به رم کنستانتین با زهد و ولاء خاص منکر دین پدران خود شده و از اسب راندن در پیشاپیش دسته های صنف اسواران برای اداء سوگند ایمان به ژوپیتری که در فراز تپه کاپی تول قرار داشت امتناع ورزیده و به این طریق به دین اجداد خود اهانت نیز نموده بود. سالیان دراز پیش از غسل تعمید و مرگ خود کنستانتین آشکارا به عالمیان گفت که نه شخص او و نه مجسمه اش هرگز

۱ - عید رستاخیز مسیح که بعقیده عیسویان پس از مصلوب شدن جان سپرد و اورا مدفون کردند و روز سوم زنده شد و به آسمان هروج کرد.

دگر باره در درون حصار معبد بت پرستان دیده نخواهد شد ، و انواع مدالها و تصویرهایی از خود در سراسر امپراطوری توزیع کرد که وی را در حالت خضوع و توسل نشان میدهد بطریقی که در عبادات مسیحیان معمول است .

کنستانتین مغرورانه از قبول امتیازاتی که به تازه‌دینان تعلق میگرفت امتناع نمود و دلائل امتناع او را نه به آسانی بیان می‌توان کرد و نه آن را معذور می‌توان داشت ولیکن تأخیری که در غسل تعمید او روی نمود موافق با اصول مقررات و روش معمول در جوامع کلیسائی قدیم بود . سنت مقدس تعمید را شخص اسقف یا کشیشانی که معاون او بودند مرتباً در کلیسای اعظم حوزه اسقفی در پنجاه روزه میان عید مقدس فصح و عید هبوط روح القدس انجام میدادند و در این ایام متبرک گروه کثیری از کودکان نوزاده و بزرگسالان نیز به آغوش کلیسا راه می‌یافتند . پدران و مادران برای رعایت احتیاط تعمید فرزندان خود را به تأخیر می‌افکندند تا روزی که ایشان خود بتکالیفی که پس از این غسل تعمید باید بر عهده بگیرند بدرستی پی ببرند . اسقفان سخت گیر صدر مسیحیت تازه دینان را به گذراندن دو الی سه سال در تلمذ و ممارست ملزم میکردند ، و این نومسیحیان خود بدلائل مختلف دنیوی و روحانی در اختیار کردن کیفیتی که خاص مسیحی کامل و واقف به رموز و اصول دین است بندرت شتابزدگی مینمودند . مسیحیان معتقد بودند که سنت مقدس تعمید خود بمنزله توبه تام و کامل از همه گناهان است و روح انسان بوسیله تعمید فوراً بکیفیت نخستین آن که صفا و پاکیزت باز میگردد و امیدوار به درك فیض نجات جاودانی میشود . در میان مردسی که تازه بمسیحیت ایمان آورده بودند بسیار بودند کسانی که تعجیل در بجای آوردن آئین نیک تعمید را مصلحت نمی‌دانستند زیرا که تکرار این مراسم ممکن نبود و اگر در تعمید یافتن شتابزدگی مینمودند خویشتن را از نعمت بی‌بهای محروم میکردند که باز یافتن آن هرگز امکان پذیر نبود . تأخیر در بجای آوردن این

۱ - Pentecost هفتمین یکشنبه بعد از عید رستاخیز مسیح که بمناسبت آشکار شدن روح القدس در میان حواریون از اعیاد بزرگ مسیحیان بشمار می‌آید .

رسم مقدس فرصتی بدست میداد تا بجرأت در ارضاء شهوات و تمتع برگرفتن از لذات این دنیا بپردازند و باین همه وسیله‌ای مطمئن و آسان برای عفو کامل گناهان خود در دست^۱ داشته باشند. اصول سنیه دین مسیح در دل کنستانتین اثری بس ضعیف تر از فهم وی نهاد و این پادشاه جاه طلب از سیاهراه خون آلوده جنگ و سیاست همچنان بدنبال هدف بزرگ خود میرفت و پس از حصول پیروزی بدون رعایت اعتدال به سوء استفاده از توفیقی که روی نموده بود تن درمی‌داد. کنستانتین بجای آن که برتری خویشتن را از جهت اصول عقاید مذهبی و شجاعت و دلاوری بر تراژان و امپراطوران آنتونینی تأیید و به قاطعیت اعلان کند که ایشان پیرو فلسفه دنیوی و فاقد شجاعت تام بوده‌اند، نام نیکی را که در جوانی کسب کرده بود در دوران کمال عمر بفرامت از دست داد. هر قدر که کنستانتین بتدریج بحقایق معنوی واقف تر شد بهمان نسبت از عمل بتقوی و فضیلت کاست، و در همان سالی که شورای کلیسایی بفرمان وی درنیس^۲ انجمن کرد (سال ۳۲۵ میلادی) کنستانتین سلطنت خود را به اعدام یا در واقع قتل فرزند ارشد خویشتن ملوث نمود. تاریخ تشکیل شورای نیسیه خود بتنهائی برای اثبات کذب گفتار زوسیموس^۳ کافیست. زوسیموس بعلت بی خبری یا بداندیشی بقاطعیت میگوید که امپراطور پس از مرگ کریس پوس^۴ بعلت ندامت ضمیر از کشیشان مسیحی قبول عفوگناه کرد زیرا که از کاهنان بزرگ کیش بت پرستی طلب بخشش کرده و ایشان توبه وی را نپذیرفته بودند. هنگام مرگ کریس پوس

۱ - بزرگان کلیسا که تأخیر در غسل تعمید را جرم می‌شمردند و نکوهش می‌کردند اثرات مسرت بخش آن را حتی در هنگام نزع روان انکار ننموده‌اند. کریزوستوم هوشمند فصیح بیان بیش از سه دلیل علیه مسیحیان محتاط نیافته است. ۱: که ما باید فضیلت را بخاطر فضیلت بخواهیم و نه تنها از برای اجرای که از آن حاصل آید. ۲: ممکنست مرگ ناگهان برسد و فرصت تعمید از دست برود. ۳: که اگر چه ما را بی‌تعمید در آسمان نیز مقام دهند در برابر شمع خورشیدهای صلاح و تقوی که مدار حیات را بارنج و کوشش و توفیق و افتخار درنور دیده‌اند چون ستارگانی خرد خواهیم بود که اندک درخششی دارند. من خیال نمیکنم که شوراهای مذهبی محلی یا عمومی هرگز کسی را بعلت تأخیر در غسل تعمید با همه عواقب زیان‌باری که در برداشت محکوم کرده باشند. آتش تمصب اسقفان بیپناهانه‌ای بس اندکتر شعله‌ور می‌گردد. Nice - ۲ Zosimus - ۳ Grispus - ۴

کنستانتین دیگر نتوانست در انتخاب مذهب تعلل نماید زیرا که از این نکته غافل نبود که علاج قاطع گناه بدست کلیساست با اینهمه صواب در آن دیده که علاج درد را بتأخیر افکند تا وقتی که نزدیک شدن مرگ خطر وسوسه نفس و بازگشت به مذهب سابق را از میان برداشت. وی در آخرین بیماری خود اسقفانی را به کاخ نکومیدیه احضار و باشور و حرارت بسیار تقاضای غسل تعمید کرد و این رسم مقدس را بجای آورد و با قوت هر چه بیشتر اعلان کرد که بقیه عمر را چنان بسر خواهد برد که مریدی از مریدان حضرت مسیح را شاید، و پس از آنکه تن او را به کسوت سفید رنگ تازه دینان پوشانند وی با خضوع و فروتنی بسیار از آراستن پیکر به قبای ارغوانی سلطنت امتناع ورزید و دیگر بار آن را نپوشید و اینها همه باعث تهذیب و تلطیف روح اسقفان گردید و ظاهراً باید مثال کنستانتین و شهرت وی تأخیر در غسل تعمید را تأیید کرده باشد. ستمگران دیگر نیز پس از کنستانتین جرأت یافتند و معتقد شدند که اگر در دوران سلطنتی دراز خون معصومان را بریزند گناه ایشان فوراً به آب غسل تعمید شسته خواهد شد اما دغل بازی در کار مذهب در ربانی فضیلت اخلاقی و معنوی خلل افکند بوضعی که خطرناک بود.

استقرار رسمی دین مسیح (ع)

جماعت مسیحی مذهب از سرق شناسی در مدح و ثنای فضائل کنستانتین غلو نموده و قصور او را معذور شمرده اند زیرا که این حامی با مکرمت کلیسا دین مسیح را در دنیای روم براورنگ سیادت جایگزین کرد و یونیان که بیاد «پادشاه مقدس» عید میگیرند بندرت نام وی را بی عبارت وصفی «همرتبت با حواریون» ذکر میکنند. اگر از چنین مقایسه ای مقصود تشبیه خصائل کنستانتین با سجایای اولین مبلغان لاهوتی باشد ناچار باید آن را به غلو در تملق کفر آمیز نسبت داد، اما اگر این مقایسه محدود باشد به کثرت و وسعت دامنه موفقیت های ایشان شاید بتوان گفت که کنستانتین در پیشرفت دین مسیح توفیق حاصل کرده است. با صدور چندین فرمان تسامح کنستانتین موانع دنیوی را که تا آن روز پیشرفت مسیحیت را بتأخیر

افکنده بود از میان برداشت و کشیشان فعال و بسیار عدد مسیحی را اجازت بی قید و شرط داد و بشیوه کریمان تشویق کرد تا با هر نوع استدلالی که در عقل و منطق مردمان و ایمان ایشان مؤثر تواند افتاد حقایق صودمند مذهبی را به نصیحت و موعظت به ایشان ابلاغ کنند. توازن دقیقی که در میان مذهب بت پرستی و دین جدید برقرار شده بود اندک مدتی بیش نپائید و چشمان نافذ و تیز بین حرص و جاه طلبی بزودی کشف کرد که مسیحی شدن میتواند متضمن منفعت دنیوی و فوائد اخروی گردد. امید جمع آوردن مال و کسب شرف و افتخار و مثال کنستانتین و پندها و لبخندهای او که مقاومت در برابر آن امکان پذیر نبود همه باعث آمد که جمع کثیری از مردم فاسد رشوتستان که متذلل و فرومایه اند و قسمتهای مختلف کاخ پادشاهی معمولاً انباشته از ایشانست به دین جدید معتقد شوند. بلادی که خود داوطلبانه معابد خویشتن را ویران کردند و به این طریق پیش از دیگران اظهار اشتیاق به دین تازه نمودند بدریافت مزایای بلدی و هدایای مردم ممتاز و مشخص شدند و پاداش خود را گرفتند. پایتخت جدید مشرق یعنی شهر قسطنطنیه به وضع خاص خود می بالید زیرا تنها شهری بود که هرگز خود را به پلیدی بت پرستی نیالوده بود. چون رفتار و کردار طبقات فرو دست جامعه تابع دیگرانست، ایمان آوردن کسانی که از جهت اصل و نسب یا قدرت و ثروت دارای مرتبتی بودند باعث آمد که انبوه کثیر مردمی که وابسته بدیگران یا نان خوارا ایشان بودند نیز بزودی ایمان آوردند. اگر این خبر راست باشد که در مدت یک سال دوازده هزار مرد و بهمین نسبت جمعی زن و بچه در رم مراسم غسل تعمید را بجای آوردند، و امپراطور وعده داده بود که بهر تازه دینی لباسی سفید و بیست سکه طلا بدهد پس نجات عوام الناس از گناه و مرگ ابدی به قیمتی ارزان خریده شد. نفوذ عظیم کنستانتین محدود به مدت عمر او یا تنگنای قلمرو سلطنتش نبود. فرزندان و برادر زادگان این پادشاه بهمت او فرهنگ و تربیت

۱ - امپراطور فرمانی صادر کرد که بموجب آن هیچ یهودی نباید برده مسیحی در خانه خود نگاهدارد اما اکثر بردگانی که ملک طلق اربابان مسیحی یابت پرست بودند بمسیحی شدن نمیتوانستند وضع زندگی دنیوی خود را بهتر کنند.

آموخته بودند و همین فرهنگ و ادب سبب گردید که در امپراطوری روم گروهی از شاهزادگان پدید آیند با ایمانی خالصتر و نیرومندتر، زیرا که روح مسیحیت یا لاقل اصول عقاید آن هم از اوان کودکی در ضمیر ایشان راه یافته و با آن درآمیخته بود. جنگ و تجارت بشارت انجیل را در کشورهای ماوراء متصرفات روم منتشر کرد و اقوام بیگانه‌ای که فرقه حنّیر و از وطن رانده مسیحی را خوار می‌شمردند بزودی دریافتند که باید دینی را محترم بشمارند که بزرگترین پادشاه جهان و متمدن‌ترین ملت روی زمین آن را پذیرفته‌اند. کسانی از اقوام گت و ژرمنی که در تحت لوای روم بخدمت سربازی پیوسته بودند صلیبی را که در پیشاپیش افواج رومی میدرخشید محترم و مقدس می‌شمردند و در ضمن هموطنان حیوان‌صفت ایشان نیز درس ایمان و بشر دوستی می‌آموختند. پادشاه ایبریه^۱ و پادشاه ارمنستان خدای کنستانتین را می‌پرستیدند که حامی ایشان بود و اتباع این دو که در همه حال عنوان مسیحی را حفظ کرده‌اند بزودی با برادران رومی خود رابطه دائم و مقدس دینی برقرار کردند. چنین مینماید که مسیحیان ایران در وقت جنگ دین خود را از کشور خود دوستر میداشتند ولیکن تا وقتی که در میان دوامپراطوری صلح برقرار بود وساطت کنستانتین بنحوی مؤثر موبدان را از آزدن مسیحیان مانع آمد. تجلی انوار انجیل سواحل هندوستان را نیز منور کرد، و جماعات یهودی که بدرون عربستان و حبشه رخنه کرده بودند با پیشرفت مسیحیت مخالفت نمودند اما بر اثر وقوف قبلی به رموز دین موسوی که به وحی از آسمان رسیده بود کار مبلغان مسیحی تا حدی آسان شد. حبشه هنوز خاطره فری من تیوس^۲ را مقدس و محترم می‌شمارد زیرا که در زمان کنستانتین وی عمر خویشتن را وقف تبلیغ مسیحیت در آن نواحی دور افتاده کرد. در عهد سلطنت کنستانتیوس فرزند کنستانتین، تئوفیلوس هندی نژاد به دوگانه سمت سفارت واسقفی منصوب گردید و از طریق

۱ - در قدیم الایام اسم ناحیه‌ای بوده است در قفقاز میان دریای سیاه و بحر خزر.

۲ - Fromentius

دریای احمر بنزد پادشاه سبا و حمیرا رفت بادویست اسب اصیل پاك نژاد از ناحیه کاپادوکیه که امپراطور برسم تحفه برای پادشاه مذکور فرستاده بود . امپراطور هدایای مفید یا عجیب بسیار بدست تئوفیلوس سپرد تا موجب تحسین و تعجب آن اقوام کم تمدن گردد و در میان ایشان و روم دوستی و وفاق برقرار کند . تئوفیلوس چندین سال در سمت اسقفی راعی جماعات مسیحی منطقه حاره بود و از آنها دیدن میکرد و در کار خود توفیق یافت .

قدرت مقاومت ناپذیر امپراطوران روم از تغییر مهم و خطرناکی آشکار شد که در دین ملی روی نمود و هول و دهشتی که نیروی جنگی روم در دلها بر می انگیخت زمزمه ضعیف بت پرستان را خاموش کرد و به دلائلی توقع این بود که اطاعت مسرورانہ مسیحیان و کشیشان ایشان از فرمان امپراطور به رهنمونی وجدان و حس حق شناسی باشد . بموجب یکی از اصول مهم قانون اساسی روم طبقات مختلف مردم همه یکسان تابع قوانین کشور بودند و اهتمام در حفظ مصالح دین حق پادشاه و از وظائف او بود . کنستانتین و جانشینان او به آسانی قبول نمیتوانستند کرد که با پذیرفتن دین جدید هیچ یک از امتیازات خاص خود را بتوان از دست داده اند یا آنکه نتوانند برای دینی که خود پذیرفته و از آن حمایت کرده اند قوانینی وضع کنند . امپراطوران در مورد صنف روحانی اختیارات فائقه خود را بکار میبردند و کتاب شانزدهم مجموعه قوانین تئودوسیوسی نماینده اختیاراتیست که امپراطوران تحت عناوین مختلف برای اداره امور فرقه کاتولیکی مذهب بدست گرفتند .

تفاوت میان قدرت دنیوی و روحانی

افتراق میان قدرت دینی و دنیوی که هرگز تا این وقت بر مردم آزاد روح رم و یونان تحمیل نشده بود اکنون با استقرار قانونی مسیحیت در رم تحقق پذیرفت و تأیید و تثبیت گردید . از روزگار نوما تا عهداگوستوس مسند کاهنی

۱ - بر وزن خنجر و به انگلیسی Himyarite یا Homerite که در ایام قدیم نام طایفه ای بوده است در جنوب عربستان .

اعظم پیوسته بوسیله یکی از ممتازترین سناتوران اشغال میشد و امور مربوط به آن راهم او انجام میداد اما با استقرار مسیحیت منصب مذکور با مقام شامخ سلطنت توأم گردید. پیش از استقرار مسیحیت شخص اول کشور غالباً بفرمان تدبیر و سیاست یا بواسطه شور مذهبی وظائف مقدس کاهنی را خود بدست خویشتن انجام میداد. در شهر رم یا در متصرفات امپراطوری هیچ صنفی از اصناف کاهنان نبود که در میان مردم مدعی روحانیت بیشتر یا ارتباط نزدیکتر با خدایان باشد. اما در کلیسای عیسویان که وظائف و خدمات مقدس دینی بتوالی بدست گروهی کشیش انجام می پذیرفت که برای این کار آماده شده بودند پادشاه را، که مقام مذهبی و روحانی او کمتر از حقیرترین شماسان است، بیرون از ساحت محراب کلیسا و در جزء انبوه کثیر بقیت مؤمنان می نشانددند. پادشاه بمنزلۀ پدر مردم مورد تعظیم و تکریم همه کس بود، اما در برابر بزرگان کلیسا او خود دارای وظائف فرزندی و مکلف به محترم شمردن ایشان بود و صنف اسقفان برای حفظ شأن و اعتبار خود بزودی کنستانتین را مجبور کردند که ایشان را مشمول همان احتراماتی کند که وی به قدیسین و مؤمنان نموده بود، مؤمنانی که هنگام خطر نیز عقیده خود را اظهار میداشتند. نزاع پنهانی میان دولت و کلیسا بر سر حدود قدرت قانونی هریک از این دو دستگاه مشکلاتی در امورات اجرایی دولت پدید آورد و هر امپراطور با ایمانی میترسید که مبادا دست نامقدس به گنجینه‌ای^۱ یازیدن که حاوی احکام الهیست متضمن گناه و خطر باشد. بسیاری از ملل باستانی به تقسیم مردم به دو گروه روحانی و غیر روحانی آشنا بودند و مؤبدان ایرانی و کاهنان هند و آشور و یهودیه و حبشه و مصر و گال همه قدرت دنیوی و ملک و مالی را که بدست می آوردند از منبعی آسمانی میدانستند. سنن مقدس و محترم دینی در هریک از این کشورها کم کم با آداب خاص و روش حکومت آن کشور درآمیخته و با آنها ممزوج گشته

۱ - صندوقچه‌ای حاوی دولوح سنگی که منقش به احکام عشره است و در مقدس‌ترین مکانی در کنیسه یهودیان نگاهداری میشد. این عبارت در متن به استعاره بکار رفته و کنایه از احکام و مواعد انجیلی است.

بود ولیکن در مورد دین مسیح تحقیر و مخالفت دستگاه دولت باعث تحکیم و تقویت قدرت فائقه کلیسای بدائی گردید. مسیحیان ناچار بوده بودند که خود عمالی برای اداره حکومت خویشان برگزیند و مالیات خاص بگیرند و آن را برای مخارج عمومی توزیع و مصرف کنند و حکومت داخلی ملت عیسوی را بر مبنای مجموعه قوانینی اداره کنند که رضا و موافقت مردم آن را تصویب و عمل سیصد سال آن را تأیید نموده بود. وقتی که کنستانتین دین مسیحیان را پذیرفت چنان بود که گوئی وی با جماعتی مستقل و متمایز از دیگران پیمانی ابدی بسته است. کشیشان امتیازاتی را پذیرفتند که امپراطور یا جانشینان وی خود به این صنف اعطاء کرده یا وجود آنها را تأیید نموده بودند اما آن امتیازات را از لطف و عنایت درباری ندانستند که به الطافش اعتمادی نبود بلکه از حقوق حقه و انتقال ناپذیر خویشان بشمار آوردند.

امور کلیسای کاتولیکی بدست یک هزار و هشتصد اسقف اداره میشد که دارای قدرت و امتیازات روحانی و شرعی بودند. مقر هزارتن ازاینان در متصرفات یونانی و هشتصدتن دیگر در متصرفات لاتینی امپراطوری بود و وسعت و حدود هر اسقفنشینی بتفاوت و بر حسب اتفاق یاری شوق و توفیق نخستین مبلغان مسیحی و بنا به میل مردم و نیز به مقیاس رواج اصول انجیلی معین شده بود. در کرانه رود نیل و سواحل افریقا، و در نواحی آسیائی که مقر فرمانروائی کنسولها بود و در سراسر ایالات جنوبی ایتالیا کلیساهای بسیاری ساخته شد که در هر یک اسقفی حکومت میکرد. اسقفان گال و اسپانیا و تراس و پونتوس بر سرزمینهای وسیعی فرمان میراندند و اسقفان دیگری را بوکالت خود برمیگزیدند تا در نقاط روستائی وظائف و تکالیف کشیش را انجام بدهند. قلمرو حکومت اسقفی مسیحی ممکن بود که شامل ایالتی باشد یا دهکدهای، ولیکن اسقفان همه دارای مقام ثابت و با هم برابر بودند، و همه امتیازات و اختیارات خود را از نخستین مبلغان دین عیسوی و از مردم و بموجب قانون بدست می آوردند. سیاست کنستانتین باعث آمده بود که حرفه حکومت مدنی از حرفه سپاهگیری جدا گردد و در ضمن

صنف دیگری در کلیسا و دستگاه دولتی پدید آمد متشکل از کشیشان که همیشه محترم بودند و زمانی خطرناک. امعان نظر در وضع این گروه و مختصات ایشان و گزارشی در باب این همه را میتوان تحت عناوین ذیل تقسیم و عرضه کرد. الف - انتخابات عمومی. ب - رسالت^۱ کشیشان. ج - ملک و مال. د - اختیارات حکومتی. ه - حق توبیخ در امور روحانی. و - وعظ و خطابه خوانی. ز - امتیاز تشکیل مجامع قانونگذاری.

الف - آزادی انتخابات دیر زمانی پس از استقرار قانونی مسیحیت دوام یافت و اتباع رم در امور کلیسایی از امتیازی برخوردار شدند که در دوران جمهوری آن را از دست داده بودند و آن امتیاز حق انتخاب عمالی بود که خود متعهد به فرمانبرداری ایشان بودند. بمحض اینکه چشمان اسقفی بخواب مرگ بسته میشد اسقف اعظم فرمانی صادر میکرد که یکی از معاونانش بوکالت از او امور حوزه اسقفی را اداره کند و در مدتی محدود وسائل انتخاب اسقف آینده را فراهم آورد. حق رأی متعلق بکشیشان فرو دستتر بود که بیش از هر کس دیگر واجد شرائط لازم برای صدور حکم در باب اهلیت و شایستگی داوطلب مقام اسقفی بودند. سناتوران و اشراف شهر و همه کسانی که به ثروت و مرتبت از دیگران ممتاز بودند و عوام مردم نیز حق رأی داشتند. در روز موعود انبوه خلایق از دورترین نقاط حوزه اسقفی جمع می آمدند و بعضی اوقات هلهله کنان و احسنت گویان شفاهاً رأی میدادند و ندای منطقی و قوانین نظم و انضباط را خاموش میکردند. رأی شفاهی مردم ممکن بود که بر حسب اتفاق به شایسته ترین داوطلبان تعلق بگیرد مثلاً به پرزبی تیری^۲ سالخورده یاراهی مقدس یا شخصی معمولی که به شور ایمان وزهد و تقوی شاخص و ممتاز بود. اما کرسی اسقفی را مخصوصاً در بلاد ثروتمند و بزرگ امپراطوری بیشتر بخاطر شأن دنیوی آن میخواستند و کمتر بعزت منزلت معنوی و روحانی مقام مذکور. اغراض و شهوات خشم آلوده و

۱ - مراسم دخول کسی به کار کشیشی ۲ - presbyter در صدر مسیحیت مشایخ کلیسا را به این عنوان میخواندند.

خودپسندانه و فنون غدر و خیانت و حيله و تزوير و فساد پنهانی و ظلم آشکار و حتی توأم با کشت و کشتار که سابقاً آزادی انتخابات را در جمهوری یونان و رم به لوث ننگ آلوده بود اکنون نیز بیشتر از آنچه باید در انتخاب جانشینان حواریون تأثیر مینمود. از داوطلبان مقام اسقفی یکی به افتخارات خانوادگی خود می لافید و دیگری داوران را با طعنه‌های لذیذ فراوان که در خوان گسترده خود نهاده بود اغوا میکرد و سومین داوطلب که گنه کارتر از رقیبان خود بود به شریکان جرم که مانند وی به امیدهای ناپاک فریفته شده بودند و عده میداد که اموال کلیسا را غارت کند و به ایشان نیز سهمی بدهد. قوانین مدنی و کلیسایی همه چنان تنظیم شده بود که عوام الناس را از شرکت در این امر مهم مذهبی ممنوع و محروم گردانید یعنی بموجب قوانین قدیم کلیسایی داوطلب اسقفی باید واجد شرائطی ز قبیل سن و مقام اجتماعی و غیر اینها باشد و همین قوانین انتخاب کنندگان را تاحدی از دادن رأی ناسنجیده مانع می آمد. اعتبار منزلت اسقفانی که از ایالات مختلف امپراطوری در کلیسای بی اسقف جمع می آمدند تا منتخب مردم را طی مراسم مقدس مذهبی بر مسند ریاست بنشانند از هیجان عواطف غرض آلوده مردم میکاست و اشتباهات ایشان را اصلاح میکرد. اسقفان میتوانستند از انتصاب کشیشی که مستحق ریاست نبود امتناع بورزند و دسته های منازع و خشمگین بعضی اوقات وساطت عادلانه ایشان را می پذیرفتند. تسلیم یا مقاومت روحانیون و مردم در موارد مختلف سوابقی بوجود می آورد که تدریجاً بدل میشد بقوانین مسلم و سنن خاص در نواحی ایالتی. یکی از مبانی سیاست مذهبی که در همه جا از اصول مسلم شناخته میشد این بود که هیچ اسقفی را نمیتوان بی رضا و موافقت جماعتی که در کلیسایی نماز می گزارند بر آن کلیسا تحمیل نمود. امپراطوران که نگاهبانان صلح و آرامش مردم بودند و شخص اول در رم و قسطنطنیه، میتوانستند در انتخاب اسقف اعظم رغبت خود را بهر یک از داوطلبان که بخواهند اعلان نمایند و بنحوی مؤثر اعلان نمایند، ولیکن این پادشاهان مستبد آزادی انتخابات کلیسایی را محترم می شمردند و با آن که مناصب بزرگ دولتی و لشکری را خود به میل

خوشتن در میان اشخاص توزیع میکردند و باز پس میگرفتند معذک یک هزار و هشتصد اسقف به رخصت ایشان مشاغل مهم و پایدار را از رأی آزاد مردم بدست می‌آوردند. چون خلع رؤسای کلیساها از مقام شریف اسقفی ممکن نبود پس بحکم انصاف سزاوار نبود که ایشان به دلخواه خود مسند ریاست را ترك کنند. شوراهاى کلیسائی کوشیدند که اسقفان را مجبور به اقامت در مقر اسقفی کنند و نقل و انتقال ایشان را مانع آیند اما در این کار چندان توفیقی حاصل نکردند. نظم و انضباط مذهبی فی‌الواقع در مغرب بیش از مشرق معمول بود اما همان عواطف غرض آلوده‌ای که مقررات انضباط را لازم آورده بود خود آن مقررات را بی اثر مینمود و شدت بیان اسقفان در ملامت کردن یکدیگر کاری نمیکرد جز آنکه تقصیر و بی‌تدبیری ایشان همه را برملا کند.

ب - تنها اسقفان مستعد تولید مثل بمفهوم «روحانی» آن بودند و این امتیاز خارق‌العاده شاید کیفیت دردناک عزویت را که بر روحانیون تحمیل شده بود تا حدی جبران میکرد. عزویت که در اول نشان زهد و پرهیزگاری بود بعد تکلیف هرکشیشی و آخر الامر تعهدی شد بر ذمه وی واجب. ادیان عهد باستانی که خود دارای صنف روحانی خاص بودند یک عشیره^۱ یا خانواده مقدس را وقف حرفه کاهنی میکردند که پیوسته خدمتگزار خدایان باشند، و شغل کاهنی در تملک خانواده‌های روحانی قرار می‌گرفت و دیگران قادر به گرفتن آن نبودند. فرزندان کاهنان با گردن فرازی و بطالت درامن و سلامت از میراث مقدس خود تمتع بر می‌گرفتند و آتشین جوهر شور مذهبی بر اثر آلام زندگی و لذات آن و مهر و محبت خانوادگی اندکی فرو می‌نشست، اما ابواب جایگاه قدس در کلیسای مسیحیت بر روی هر مرد جاه‌طلبی گشوده بود که آرزومند نعمات موعود بهشتی یا طالب مال دنیوی بود. مانند حرفه سربازی و عمل دیوان امور منصب کشیشی نیز

۱ - بعضی از نویسندگان قدیم وجود اصل وراثت را در حرفه کاهنی در میان مصریان و کلدیان و هندیان تأیید کرده و آن را پسندیده‌اند. آمیانوس در باب مؤبدان گفته است که ایشان خانواده‌ای بسیار عدد بودند اما از قرائن چنین بر می‌آید که در سلسله مراتب روحانی در میان اقوام سلتی انتخاب کاهنان ممکن بوده است.

با جد و جهد تمام بدست کسانی انجام می پذیرفت که طبع و استعداد ایشان را به انتخاب شغل مذکور برانگیخته یا اسقفی بصیر و دقیق بین ایشان را از میان دیگران برگزیده بود زیرا که به تشخیص وی بهتر از هر کس دیگری میتوانستند بسود کلیسا و افزایش رونق و جلال آن بکوشند. اسقفان مختار بودند که ممتنعان را مجبور و گرفتاران را حمایت کنند (تا روزی که قانون سوء استفاده از این امتیاز را مانع آمد) و با دست^۱ نهادن بر اشخاص پیوسته بعضی از ارزنده ترین امتیازات جامعه مدنی را به ایشان اعطاء کنند. امپراطوران همه کشیشان کلیسای کاتولیکی را که شاید افزون از افواج رومی بودند از انواع خدمات خصوصی و عمومی و مشاغل بلدی و مالیاتها و پرداختهای شخصی که بار تحمل ناپذیری بر مردم دیگر بود معاف و مستثنی کردند و انجام دادن امور مربوط به شغل مقدس کشیشی را بمنزله بجای آوردن همه تکالیف و وظائفی که به دولت خود داشتند از ایشان پذیرفتند. هر اسقفی با انتصاب شخصی به شغل مقدس کشیشی حق بر او می یافت مطلق و نقض ناشدنی و آن توقع اطاعت دائم از کشیش منتصب بود. روحانیون هر کلیسای اعظم و حوزه های تابع آن خود مجموعاً جامعه ای تشکیل میدادند دائم و تابع مقررات خاص. کلیسای اعظم^۲ قسطنطنیه و کارتاژ هریک دارای تشکیلات خاص خود و پانصد کشیش بود. عدد این کشیشان و طبقات مختلف ایشان اندک اندک بر اثر خرافات رایج در آن ایام افزون شد زیرا که مراسم با فرو شکوه عبادت بت پرستان یا یهودیان به کلیسا نیز راه یافت، و سلسله ای دراز از کشیشان و شماسان و معاونان ایشان و کشیشانی که هنگام عشاء ربائی خدمتگزاری میکنند، و طرد کنندگان ارواح، و قاریان و خوانندگان و دربانان هر یک در مقام خود بر نظم و جلال عبادت در کلیسا

۱ - دست نهادن و تبرک کردن و دعای خیر گفتن هنگام انتصاب کسی به مشاغل روحانی ۲ - شصت پربزی تیر یا کشیش، یکصد شماس و چهل زن شماس و نود معاون شماس و یکصد و ده قاری و بیست و پنج نغمه خوان و یکصد دربان که مجموعاً به پانصد و بیست و پنج تن بالغ میشدند. این عدد را امپراطور تعیین کرد تا از گرفتاری و تنگدستی کلیسا بکاهد، زیرا که کلیسا بواسطه تشکیلات مفصلتری مقروض و مجبور به بهره دادن شده بود.

می افزود. عنوان کشیش و امتیازات آن به جماعات مقدس رهبانانی داده شد که با اخلاص و ولاء پشتیبان اسقف و پایه های کرسی فرمانروائی او بودند. ششصد تن از بیماران در اسکندریه عیادت میکردند و یک هزار و صد گورکن مردگان را در قسطنطنیه بخاک می سپردند و انبوه کثیر رهبانان که از وادی نیل برخاستند در سراسر دنیای مسیحیت منتشر شدند و رخسار آن را تیره و تار کردند.

ج - منشور میلان عوائد کلیسا و آرامش آن را تأمین کرد. بموجب قوانین ظالمانه دیو کلیسیان، حق تملک خانه و زمین از مسیحیان سلب شده بود اما با صدور فرمان میلان ایشان نه فقط خانه ها و اراضی از دست داده را باز یافتند بلکه آنچه را نیز سابقاً با همداستانی و تجاehl عمال دیوان مورد استفاده قرار داده بودند اکنون با سند و قباله درست مالک شدند. بمجرد اینکه مسیحیت دین امپراطور و امپراطوری روم گردید روحانیون در سراسر کشور خواستار مؤنثی شدند کافی و در خور شرف مقام خود، و پرداخت مالیات سالانه باید که مردم را از بار سنگین تر خراجی رها نموده باشد که ادیان به پیروان خود تحمیل میکنند. اما هر قدر کلیسا ثروتمندتر شد بهمان نسبت بر مخارج و احتیاجاتش نیز افزود و معاش صنف روحانی و ثروت ایشان همچنان از محل هدایائی تأمین میشد که مؤمنان بمیل و اختیار خود تقدیم میکردند. هشت سال بعد از منشور میلان کنستانتین همه اتباع خود را در سراسر امپراطوری اجازه داد که اموال خویش را بمیل خود و به ارث به کلیسای مقدس کاتولیک بدهند. چشمه فیاض سخا و کرم ثروتمندان که در ایام حیات ایشان بواسطه آز و تجمل پرستی مسدود میشد هنگام مرگشان دوباره روان میگشت. مثال کنستانتین مسیحیان ثروتمند را بر سر شوق می آورد. پادشاه مستبدی که ارث ناپرده از پدران توانگر شده است به خیرات و احسان ثوابی کسب نخواهد کرد اما کنستانتین خوش باور گمان میکرد که اگر معاش جمعی از مردم عاقل را از کیسه زحمت کشان تأمین و ثروت کشور خود را

در میان اولیاء و قدیسین توزیع کند فضل و عنایت پروردگار را باین طریق اتباع خواهد کرد. همان مأموری که سر بریده ماگزنتیوس را به افریقا میبرد شاید حامل نامه‌ای به سی‌سی‌لیان^۱ اسقف کارتاژ نیز بود. در این نامه امپراطور به اسقف مذکور خبر میدهد که عمال ایالات روم مأمورند که مبلغ سه هزار فلس^۲ یا یک هزار و هشتصد لیره استرلینگ به وی بپردازند و اگر برای مدد رساندن بکلیساهای افریقا و نومیدیه و موریتانیا مبالغ بیشتری بخواهد فرمان وی را اطاعت نمایند. هر قدر که اعتقاد دینی کنستانتین و فسق و فجور اونیز بیشتر شد درست بهمان نسبت بر جود و سخای وی افزود. امپراطور برای هر شهری مقداری غله معین کرد که وجه آن سرمایه خیرات و مبرات دینی شود، و زنان و مردانی که زندگی رهبانی را پیش می‌گرفتند و دیرنشین می شدند نزد کنستانتین قرب و عزت خاص می‌یافتند. معابد مسیحی در انتاکیه و اسکندریه و اورشلیم و قسطنطنیه و غیر اینها همه نماینده زهد فروشی پادشاهیست که در عصر انحطاط معماری آرزومند برابری نمودن با کمال هنر عهد باستان بود. این بناهای مذهبی ساده و مستطیل شکل بود اما گاهگاهی بصورت گنبدی متسع و زمانی بشکل صلیب منشعب میشد. تیرهای این معابد غالباً از کاج لبنانی و سقفها محتملاً پوشیده از قطعات برنز مذهب و دیوارها و ستونها و کف بنا پوشیده از مرمرهای رنگین و منقش بود. گرانبهاترین زیورهای سیمین و زرین و حریرها و گوهری ثمین را در حد وفور وقف برجایگاه قدس در کلیساهای میکردند، و این شکوه و جلال ظاهر بر مبانی متین و پایدار یعنی اموال و املاک کلیسا استوار بود. در مدت دویست سال از سلطنت کنستانتین تا سلطنت ژوستی نیان یک هزار و هشتصد کلیسای امپراطوری بواسطه تحف و هدایائی که پادشاه و مردم بکرات تقدیم میکردند ثروتمند شدند، ثروتی که متعلق بکلیسا و انتقال ناپذیر بود. عایدی سالانه هراسقفی را میتوان بدون غلو بمقداری معادل با ششصد لیره انگلیسی تخمین زد و ایشان درست در حد فاصل میان فقر و ثروت قرار داشتند. اما با افزایش ثروت و شأن و منزلت شهرهائی

که اسقفان در آنها حکومت روحانی میکردند تدریجاً بر میزان ثروت این روحانیون نیز افزود. درسیاهه‌ای^۱ ناقص اما موثق مال‌الاجاره‌های بعضی خانه‌ها و دکانها و باغها و مزارع ذکر شده است درایتالیا و افریقا که متعلق بسه کلیسای اعظم در رم یعنی کلیسای پطرس مقدس و پولس مقدس و یحییای مقدس لاترانی بود. از ایتالیا و افریقا و متصرفات شرقی بجز روغن و کتان و کاغذ و ادویه معطر و غیره که بمصارف معینی اختصاص داده میشد سالانه عایدی خالصی بدست می‌آمد که عبارت بود از بیست و دوهزار سکه طلا یا دوازده هزارلیره استرلینگ. در عهد سلطنت کنستانتین و ژوستینیان اسقفان دیگر نه از اعتماد بی‌شک و ریب مردم و روحانیون فرو دست برخوردار و نه شاید مستحق چنین اعتمادی بودند. عوائد هر حوزه اسقفی بچهار قسمت تقسیم میشد. یک قسمت بمصرف شخص اسقف میرسید، یک قسمت به کشیشان دون مرتبت پرداخته میشد، قسمت دیگر بمصرف نیازمندان میرسید و قسمت چهارم خرج مراسم عبادات عمومی میشد، و سوء استفاده از این امانت مقدس را بارها و بکرات بشدت هرچه تمامتر مانع آمدند. موقوفات کلیساهنوز مشمول جمیع مالیاتهای دولتی بود. روحانیون رم و اسکندریه و تسالونیک^۲ و غیراینها ممکن بود که تقاضای معافیت کنند و تاحدی از مالیات بخشوده شوند. ولیکن فرزند کنستانتین در برابر اقدام زودرس شورای کبیر ریمینی^۳ که هدفش معاف کردن کلیسا از جمیع خراجها بود پایداری نمود و موفق شد.

د. روحانیون رم که محاکم عدالت خود را بر ویرانه‌های عرف و قانون مدنی بنا نهادند با فروتنی تمام حقی را که کنستانتین به ایشان داده بود بمنزله موهبتی خاص پذیرفتند و آن استقلال تام در اجرای مفاد قانون بود و این استفاده خود ثمره گذشت زمان و تصادفات ایام و زحمت و کوشش ایشان بود. اما راد

۱ - هر سندی که از آن واتیکان باشد بحق مورد سوءظن است. با اینهمه صورتی که از مال الاجاره بدست آمد دارای نشان صحت و قدمت است و اگر این اسناد مجهول باشد مسلمست که در عهدی جعل شده که حرص و آز پاپها محدود به مزارع بود و هنوز شامل کشورها نشده بود.

مردی امپراطوران مسیحی در واقع به کشیشان امتیازاتی در مورد قانون اعطاء کرده بود که مؤید مقام روحانی ایشان و باعث شرف و اعتبار آن شد. ۱- در دوران حکومت استبدادی تنها اسقفان از امتیازی بس ارزنده برخوردار بودند و آن راحی خود می‌شمردند و آن امتیاز این بود که اسقفی را جزمگنان وی محاکمه نتوانند کرد و حتی در مورد جرائم بزرگ نیز جز شورای اسقفان کسی در باب گناه یا بی گناهی اسقفی قضاوت نتوانست کرد. چنین محکمه‌ای ممکن بود که به غرض جانب صنف روحانی را نگاهدارد مگر آن که آتش خصومت شخصی یا نزاع مذهبی آن را مشتعل می‌کرد اما کنستانتین شک نداشت که زیان مصونیت نهانی از مجازات قانون کمتر است از ضرر رسوائی آشکار و رسماً و علناً اعلان کرد که اگر اسقفی را ناگهان و بوضعی غیر منتظر در کار زنا بیابد قبای پادشاهی خود را بروی مرد گناهکار می‌افکند تا او را پنهان کند و این گفته امپراطور مایه عبرت اعضاء شورانیسیه^۱ گردید. ۲- حق قضاوت اسقفان در امور داخلی هم امتیازی برای صنف روحانی بود و هم ایشان را مقید بحفظ انضباط مینمود. مدعاهای این صنف را در مواردی که مربوط بقوانین مدنی بود بوضعی شایسته و مناسب ازارجاع بمحکمه قاضی غیر روحانی مانع می‌آمدند و بخاطر جرائم نابخشودنی ایشان را علناً و آشکارا محاکمه و مجازات نمیکردند تا شرمنده و رسوا شوند در چنین مواردی اسقفان مجرم را بنرمی و مدارا سیاست میکردند، سیاستی از آن قبیل که تازه جوانی نارس از پدر و مادر یا معلمان خود تحمل میکند. ولیکن اگر کشیشان متهم بجنایتی میشدند که تنزل از منصب شریف و سودآور کشیشی آن را قصاصی کافی نبود آنگاه قاضی دیوان بی هیچ توجهی بمصونیت‌های کلیسایی شمشیر عدالت را برمی‌کشید. ۳- حق حکمیت اسقفان بموجب قانونی مثبت و قاطع بتصویب رسید و به قضات توصیه شد که بدون تأخیر یا استیناف احکام اسقفان را که اعتبارش تا کنون منوط به موافقت طرفین دعوی بوده بود اجرا کنند. ایمان آوردن عمال دیوان و همه اتباع امپراطوری ممکن بود کم کم بیم و شک مسیحیان را از میان بردارد، با اینهمه

مسیحیان هنوز مدعای خود را بمحکمۀ اسقفان ارجاع میکردند زیرا که توانائی و درستکاری ایشان را بسیار محترم میشمردند و اوستین^۲ مکرم شکوه میکرد و به این شکوه کردن خشنود بود که وظائف روحانی وی بر اثر کار پر زحمت و ملال آور قضاوت متوقف میماند ، قضاوت در موارد مالکیت یا دعوی مالکیت زر و سیم و ملک و حشم . ۴ - تحصن از حقوق و امتیازات قدیم بود و جای آن اکنون از معبد به کلیسا منتقل شد و بر اثر رادمردی و زهد و تقوای تئودوسیوس کمتر به صحن مقدس کلیسا ونواحی مجاور آن نیز گسترش یافت و متضرعان فراری و حتی گناهکار مجاز بودند که از درگاه خداوند و عمال دنیوی او رحم و شفقت بخواهند یا عدل و انصاف ، و باید گفت که وساطت رأفت آمیز کلیسا شدت ظلم و جور را اندکی متوقف میکرد و جان و مال اتباع شاخص و ممتاز امپراطوری ممکن بود بر اثر میانجیگری اسقف محفوظ بماند .

۵ - اسقف پیوسته مراقب وضع اخلاقی مریدان خود بود ، واعتراف به گناه و توبه و لزوم تن در دادن بمجازاتاتی که تعیین میشد جزء احکام و شرایع دین عیسوی گردید . این احکام وظیفۀ اعتراف پنهانی و علنی را بدقت تمام تعریف و حدود آن را مشخص مینمود و مقررات شهادت دادن و درجۀ گناه و مقدار مجازات را معین میکرد . اما اسقف اعظم که انبوه کثیر مردم را بعلت گناهان نا معلوم مجازات میکرد اگر در مورد مفاسد آشکار عامل دیوان و جرائم مهلک وی از دخالت احتراز میجست محال بود که بتواند مقررات اعتراف و توبه را اجرا کند ، و عامل دیوان را به رفتار سوء متهم نمودن و از او بازخواست کردن نیز امکان پذیر نبود مگر به نظارت و مراقبت در اداره امور حکومت . دلائلی از قبیل مذهب یا وفاداری ، یا ترس ، شخص مقدس امپراطور را از کین اسقفان و شور مذهبی ایشان محفوظ میداشت . ولیکن ایشان مستبدان جفاپیشه را که دارای مقام شامخ سلطنت نبودند بجرات تمام توییح و تکفیر و از عضویت کلیسا محروم میکردند . آتنازیوس^۲ مقدس یکی از وزیران مصر را تکفیر و از عضویت کلیسا محروم کرد ،

و حکم تکفیر و وعید مصائب و مشکلات بسیار که صادر کرد همه رسماً به تمام کلیساهای کاپادوکیه ابلاغ شد. در عهد سلطنت تئودوسیوس کهترسینه زیوس^۱ با فرهنگ سخنور که یکی از اخلاف هرکول بود کرسی اسقفی توله مائیس^۲ را که نزدیک ویرانه های سیرینی^۳ قرار داشت اشغال کرد. این اسقف فیلسوف منش با آنکه منصب روحانیت را با اکراه قبول کرده بود با متانت و وقار اعتبار مقام خود را حفظ کرد. وی اندرو نیکوس^۴ رئیس دیو سیرت لیبی را از میان برداشت زیرا که او از قدرت مقام خود استفاده سوء کرد و به رشوت ستانی و ابداع روشهای تازه به شکنجه و غارتگری پرداخت و با هتک حرمت قدیسین و معابد برگناه ظلم و جور افزود. پس از کوشش بی فایده برای نجات این حاکم مغرور گردنکش به توییح و پند و اندرز، سینه زیوس سخت ترین حکمی را که بموجب قوانین عدالت کلیسائی ممکنست در حق وی اجرا کرد و اندرو نیکوس و دستیاران وی و خانواده های ایشان همه را به خشم زمینیان و نفرت سماواتیان حوالت کرد و گنه کاران نا تو به کار را که از فالاریس^۵ و سناخریب^۶ ظالمتر و از جنگ و طاعون و هجوم لشکر ملخ مهلک ترند از عنوان «مسیحی» و امتیازات آن و نیز از شرکت در جمیع مراسم مقدس دینی و امید بهشت محروم نمود. اسقف از روحانیون و عمال دیوان و مردم به پند و موعظت خواست که از مصاحبت با دشمنان مسیح احتراز کنند و ایشان را به خانه و بر سر خوان خود راه ندهند و مراسم عادی زندگی را از ایشان دریغ دارند و آداب کفن و دفن درست را در حقشان بجای نیاورند. کلیسای توله مائیس با آنکه گمنام بود و در چشم

۱ - Synesius خود قبلاً دلائل عدم صلاحیت خویش را برای منصب اسقفی عرضه داشته بود. وی دوستدار مطالعه کتب ضاله بود و ابدأ قادر نبود که بی زن بسر ببرد. سینه زیوس به معاد جسمانی معتقد نبود و از تبلیغ انجیل که بمعیده او جز قصه و افسانه نبود امتناع نمود مگر آن که اجازه اش دهند که در خانه به مطالعه فلسفه بپردازد. تئوفیلوس اسقف اعظم مصر که به کفایت سینه زیوس واقف بود این شرایط عجیب را پذیرفت ۲ - Ptolemais ۳ - Cyrene ۴ - Andronicus ۵ - Phalaris ستمگری که در قرن ششم قبل از میلاد بر جزیره سیسیل حکومت میکرد. وی مقرر حکومت خود را آبادان کرد اما با ظلم و جور بسیار. این فرمانروای جائر مخالفان خود را در درون شکم گاو فلزین مینهاد و زیر آن آتش بر می افروخت تا دشمن را به این طریق زنده زنده کباب کند. ۶ - پادشاه آشور در قرن چهارم قبل از میلاد.

عالمیان خوار و بی‌مقدار این بیانیه را بهمه کلیساهای دنیا ابلاغ کرد و مردم نامسیحی نیز که احکام او را نپذیرفتند شریک گناهان اندرونی‌کوس و مشمول مجازات‌هایی شدند که برای این حاکم جائز و پیروان بی‌تقوای وی معین کرده بودند. بکار بستن این احکام دهشت‌انگیز را بزرگی و مهارت به‌محکمه ییزانس احاله کردند و رئیس محکمه ترسان ولرزان از کلیسا تقاضای عفو و رحمت کرد و خلف هرکول اندرونی‌کوس ستمگر را که به خاک در افتاده بود از زمین برگرفت و از این کار لذت بسیار برد، و اصولی و نمونه‌هایی از این قبیل اندک اندک راه را برای غلبه و پیروزی اعظم^۱ اسقفان روم آماده نمود و ایشان چندان قدرت یافتند که پای برگردن پادشاهان نیز نهادند.

و - هر حکومتی که برگزیده مردمست اثرات سخنوری خشن بی‌پیرایه یا بفریب آراسته را می‌داند. آرامترین طبایع و استوارترین اندیشه‌های متعلل بواسطه سرعت انتقال عواطف آنی از مستمعی به مستمع دیگر برانگیخته میشود و هر شنونده ای تحت تأثیر احساسات خود و انبوه مردمی قرار می‌گیرد که در اطراف او هستند. ویران شدن مبانی آزادی مدنی عوام‌فریبان‌آتن و تربیونهای^۲ رم را خاموش کرد. رسم موعظه که قسمت مهم آداب عبادت عیسوی را تشکیل میدهد در معابد قدیم مرسوم نبوده است و سامعه پادشاهان هرگز بصدای گوش خراش فصاحت عوام فریبانه آزرده نشده بود تا روزی که واعظان مسیحی در سراسر امپراطوری روم منابر کلیساهای را اشغال کردند، و این واعظان دارای امتیازاتی بودند که اسلاف نامسیحی ایشان آنها را هرگز ندانسته و نشناخته بودند. در رم باستانی استدلالات تربیون‌هایی را که آراسته به هنر فصاحت بودند مخالفان مصمم و ماهر ایشان فوراً با همان سلاح سخنوری جواب میگفتند و ممکن بود که حقیقت و منطق درست بر حسب اتفاق از تنازع شهوات مخاصمان مددی یابد اما شخص اسقف یا پرزبی تیری متشخص و ممتاز که اسقف کار و عظمی را به احتیاط بدو محول می‌کرد بتکبر

۱ - پاپها ۲ - عمالی که برای حفظ منافع و دفاع از حقوق عوام مردم از تجاوز اشراف بکار منصوب می‌شدند.

سخن مبالغه آمیز میگفتند بی آنکه کسی کلام ایشان را قطع کند یا خطر پرسشی و وپاسخی در میان باشد و جماعت نمازگزار که مراسم با ابهت کلیسا فکرشان را مسخرومهیای شنیدن کرده بود به تسلیم و رضا به سخنان اینان گوش فرامیدادند. رسم اطاعت و انقیاد در کلیسای کاتولیکی چنان بود که اگر انگشتان ماهر اسقف اعظم رم یا اسکندریه تارهای^۱ صوتی واعظان را هم آهنگ میکرد فی الحال از یکصد منبر درایتالیا و مصر یک لحن موافق برمیخواست. برقرار کردن رسم وعظ و خطابت راهدنی پسندیده بود اما ثمرات آن همیشه مفید نبود. واعظان انجام دادن تکالیف اجتماعی را پیوسته بمردم توصیه میکردند اما در ضمن بمدح و ثنای فضیلت رهبانیت نیز می پرداختند که برای افراد کاریست دردناک و برای جامعه بشری بکلی بی فایده. اندرزهای خیر خواهانه این سخنوران آرزوی درونی ایشان را افشاء میکرد و آن آرزو این بود که روحانیون روزی بتوانند ثروت مؤمنان را در دست بگیرند و بسود فقیران خرج کنند. واعظان شرح صفات عالیۀ ذات خداوندی و احکام وی را با مخلوطی از مطالب دقیق و مرموز و مختص به فلسفه عقلیه، و مراسم سخیف، و معجزات^۲ دروغین بهم می آمیختند و با شور و حرارت بسیار در بارۀ لزوم دشمن داشتن مخالفان کلیسا و فرمان بردن از کشیشان و ثواب این هردو کار بتفصیل سخن میگفتند. وقتی که بدعت و شقاق دردین راه یافت و آرامش مردم را بر هم زد روحانیون سخنور در شیپور خطابت آهنگ نفاق و فتنه و عصیان می دمیدند و جماعات مؤمنان بشنیدن مطالب مرموز مشوش و متحیر میشدند و دشنام و تعزیر واعظان آتش احساسات ایشان را بر می افروخت چندانکه از کلیساهای انتاکیه و اسکندریه بیرون می شتافتند، آماده و مهیا، تا بکشند و شهید کنند یا بکشته شدن خود بشهادت برسند. از خطابه های اسقفان لاتینی

۱ - مفهوم این عبارت را ملکه الیزابت بکار بسته است. وی هر وقت که میخواست فکر مردم را بدلخواه خود با اقدامی خارق العاده موافق کند این حیل را بکار میبرد. جانشین او از اثرات سوء این «موسیقی» میترسید و فرزندش از آن زیان بسیار برد. ۲ - سخنوران خود بفروتنی اذعان کردند که چون از موهبت معجزنمایی محرومند میکوشند که لاقل فنون فصاحت را کسب کنند.

زبان و لحن شدید آنها اثر فساد و انحطاط ذوق و زبان بخوبی مشهود است. ولیکن خطابه‌هایی را که گرگوری و کریزوستوم نوشته‌اند باعالیترین نمونه‌های فصاحت یونانی یا لااقل آسیائی مقایسه کرده‌اند.

ز- نمایندگان جمهور مسیحیان مرتباً در بهار و پائیز هر سال انجمن میکردند و این مجامع روح اطاعت و انضباط مذهبی و مقررات آن را در یکصد و بیست کلیسای پراکنده در متصرفات امپراطوری روم منتشر میکردند. اسقف اعظم با قدرت و اختیاری که قانون برای وی مقرر داشته بود اسقفان دیگری را که تابع فرمان او بودند احضار میکرد تا در کردار خود امان نظر نمایند و از حقوق خویشتن دفاع و ایمان و اعتقاد خود را بیان کنند، و در صلاحیت کسانی تفحص نمایند که به انتخاب روحانیون و مردم داوطلب اشغال کرسی خالی در انجمن اسقفان بودند. اسقف اعظم رم و اسکندریه و آنتاکیه و کارتاژ و بعداً قسطنطنیه نیز که حوزه قدرتشان وسیعتر بود از روحانیون تابع خود میخواستند که فراهم آیند و مجمعی تشکیل بدهند. ولیکن حق احضار اسقفان برای تشکیل شورا‌های عظیم و فوق‌العاده به شخصی امپراطور تعلق داشت و بس. هروقت که غفلته حادثه‌ای غیر منتظره روی مینمود که مستلزم این اقدام نهائی بود اسقفان یا نمایندگان روحانی هر ایالتی بفرمان امپراطور احضار میشدند و در هر منزلی بر اسبی تیزپای و تازه نفس می نشستند و مقداری وجه نقد نیز بابت خرج سفر به ایشان پرداخته میشد. در اوان سلطنت خود کنستانتین، که حامی مسیحیت بشمار می آمد نه از پیروان آن، قضیه افریقا را به شورای آرل^۱ ارجاع کرد. اسقفان یورک و ترو^۲ و میلان و کارتاژ مانند دوست و برادر در این شورا گرد هم جمع آمدند تا بزبان بومی خود در باب مصالح مشترک کلیسای مغرب مباحثه کنند. یازده سال بعد نیز گروهی کثیرتر، در نیس از ناحیه بیت‌نیا، انجمن کردند تا باصدور حکم نهائی نزاع دقیقی و درهم پیچیده‌ای را که در مصر بر سر موضوع تثلیث بمیان آمده بود خاموش کنند. سیصد و هجده تن از اسقفان فرمان خداوندگار

مهربان خود را اطاعت نمودند و بموجب حساسی که شده است مجموعاً دوهزار وچهل و هشت روحانی از طبقات و ملل و مذاهب مختلف مسیحی در شورای نیس شرکت کردند. واسقفان یونانی شخصاً حضور یافتند، و موافقت کلیسای لاتینی را فرستادگان خاص اسقف اعظم رم ابلاغ نمودند. جلسات این شورا تقریباً دو ماه بطول انجامید و غالباً بحضور شخص امپراطور مفتخر و مشرف بود. وی افراد گارد نگهبان را بیرون در میگذاشت و خود پس از ورود بمحل (باجازهٔ اعضاء شورا) بر روی کرسی کوتاه پایه‌ای در میان تالار می نشست. کنستانتین گفتار دیگران را با صبر و بردباری می شنید و خود با فروتنی سخن میگفت و با آنکه سخنان او در بحثها مؤثر بود با خضوع تمام میگفت که من عامل و خادم جانشینان حواریونم که در مقام کاهنی مستقر گشته و خداوندان روی زمینند و من نیامده‌ام که در بارهٔ ایشان حکم کنم. احترامی چنین عظیم را از پادشاهی مستبد به جمعی مردم ناتوان بی دفاع که اتباع وی بودند فقط با رفتار احترام آمیز فرمانروایان رومی مقایسه میتوان کرد که ایشان که به پیروی از سیاست اگوستوسی به سنای روم می نمودند. پنجاه سال پس از این اگر ناظری فیلسوف منش در تحولات امورانسانی و پست و بلند آنها مینگریست تاسیت را در سنای رم و کنستانتین را در شورای نیس مشاهده مینمود و احوال این دو را بدقت میدید. بزرگان سنا و کلیسا فضائل بنیانگذاران خود را از دست داده و منحط شده بودند اما چون نفوذ اسقفان در افکار عامه ریشهٔ عمیقتر داشت ایشان منزلت خویشتن را با سرافرازی بیشتر حفظ کردند و گاهگاهی نیز مردانه در برابر خواسته های پادشاه خود پایداری و با او مخالفت مینمودند. گذشت زمان و پیشرفت دین، یا ضعف و جهل، اغراض تندی را که رسواکنندهٔ اینگونه مجامع کلیسایی بود از خاطر زدود و پیروان مذهب کاتولیکی در برابر احکام «منزه از خطا» که از شوراها کلیسایی صادر میشود بالاتفاق سر تسلیم فرو آورده‌اند.

فصل یست و یکم

مذهب آریوسی. شورای مذهبی نیسیه و قضیه هومواوزیون^۱. امپراطوران و مسأله
مذهب آریوسی. سجایای آتانازیوس و اعمال و تجارب او. شوراهاى آرل و
میلان. مشخصات کلی مذاهب عیسوی

در اوائل سلطنت خود کنستانتین با مسأله ارتداد مواجه شد. در
افریقا پیروان دوناتوس^۲ که رقیب اسقف کارتاژ بود بدعتی در دین نهادند که
سیصد سال در این متصرفه رومی دوام یافت یعنی درست برابر با عمر عیسویت
در قاره آفریقا. ولیکن اساسی‌ترین و رائج‌ترین مشاجره دینی این عصر مربوط
به موضوع تثلیث بود که لا اقل از افلاطون شروع و آثار آن در عقاید فلسفی او
در باب جهان هستی مشاهده میشود. در قرن اول بعد از میلاد ماهیت وجود
فرزند خدا باعث پدید آمدن دودعت بکلی مخالف گردید که یکی مذهب عرفان^۳
بود و دیگری مذهب اب یونیتی^۴. در اواخر قرن اول میلادی یوحناى مقدس
نویسنده کتاب چهارم انجیل بدلیل و برهان خطای این دو فرقه را ثابت کرد
و عقاید هر دو را مردود شمرد و فلسفه افلاطون را در باب جهان هستی از دیدگاه
مسیحیت تأویل و تفسیر کرد و گفت که عیسای مسیح همان «کلام» یا
اندیشه است که بصورت انسان تجسم یافته و از ازل با خدا بوده بوده است.

۱ - Homoousion ۲ - Donatus ۳ - Gnosticism مذهبی شامل اصول تصوف

و اصول فلسفی که مسیحیت را با فلسفه شرقی و یونانی درهم آمیخت و بدعت بشمار آمد.

۴ - Ebionites نام فرقه ایست در اوائل ظهور مسیحیت که عیسی را بشری مثل دیگران میدانستند و معتقد
بودند که عمل به احکام شرع موسوی برایشان واجبست.

آریوس^۱ در این پیوند ازلی میان «کلام» و خدا شک آورد و مذهب او که تا عصر تلودوروس و کلودیوس دوام یافت در عالم مسیحیت فتنه‌ای بس مهم برپا کرد.

پس از صدور فرمان تسامح که فراغ و آرامش را دوباره در میان مسیحیان برقرار کرد مسأله تثلیث در مقر قدیم فلسفه افلاطونی یعنی شهر اسکندریه احیاء شد که کانون دانش و شهری ثروتمند و پرغوغا بود. آتش نزاع مذهبی بسرعت از مدارس به روحانیون و آنگاه به مردم سرایت کرد و سراسر مصر و متصرفات شرقی را فراگرفت. مسأله غامض ازلی و ابدی بودن مسیح در مجالس دینی پیوسته مورد بحث قرار می‌گرفت و در مواعظ از فراز منبر بسمع مردم میرسید و احساسات ایشان را برمی‌انگیخت. عقاید آریوس که با اصول تعالیم کلیسا بکلی مغایرت داشت بر اثر شور و حرارت وی و مخالفانش بزودی بر همگان آشکار شد و سرسخت‌ترین مخالفان او نیز به دانش وی اقرار آورده و زندگی این روحانی بلندقدر را پاک و از خطا منزّه دانسته‌اند. آریوس در یکی از انتخابات پیشین از ادعای مقام اسقفی امتناع ورزیده و شاید بگذشت و جوانمردی امتناع ورزیده بود. رقیب وی الکساندر در مورد عقاید آریوس بقضاوت نشست، و درباره این مسأله مهم دینی در پیش وی بحث و استدلال بسیار شد. در اول چنان مینمود که الکساندر اندکی مردد است ولیکن عاقبت الامر علیه آریوس رأی نهائی صادر کرد و رأی او را فتوای بی‌قید و شرط میدانستند، با این همه کشیش بی‌پاک جرأت آورد و در برابر اسقف خشمگین خود پایداری نمود چندان که وی را سرانجام از شرکت در مراسم کلیسایی محروم کردند؛ ولیکن جماعتی کثیر اعتقاد راسخ او را تحسین و از او حمایت نمودند. آریوس دوتن از اسقفان مصر و هفت پربزنی تیر و دوازده شماس و (آنچه بنظر باور نکردنی می‌نماید) هفت صد دختر باکره را در زمره پیروان نزدیک خود بشمار می‌آورد و چنین مینمود که قسمت اعظم اسقفان آسیا از مدعای آریوس حمایت می‌کنند و

۱- Arius دانشمند یونانی و عالم علم الوهیت که در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم میلادی در اسکندریه می‌زیسته است. از اصول عقائد وی که Arianism خوانده میشود یکی این بود که عیسی از جوهر ذات خدائی نبود و بهترین مخلوق خدا بود.

عقیده او را می‌پسندند. اقدامات این گروه برهبری یوزی‌یوس^۱ قیصری انجام می‌گرفت که دانشمندترین اسقفان مسیحی بود و نیز بمدد یوزی‌یوس^۱ نکومیدی که به سیاستمداری شهره شده بود بی‌آنکه مقام قدیسی را بتوان از دست بدهد. شوراهاى کلیسائی فلسطین و بیت‌نیا با شوراهاى مذهبی مصر مخالف بودند، و توجه پادشاه و مردم به مشاجرات دینی معطوف شد و عاقبت پس از شش سال این مبحث مهم مذهبی را به شورای عمومی نیس یعنی عالیت‌ترین مرجع دینی‌احاله کردند تا رأی نهائی صادر کند.

هنگامی که اسرار غامض دین مسیح موضوع بحث و جدال عمومی شد (و این خود کاری بس خطرناک بود) میتوان گفت که در فکر بشر سه عقیده مختلف اما ناقص راجع بماهیت تثلیث لاهوتی پدید آمد و رسماً گفته شد که هیچ یک از این عقاید، در مفهوم خالص و مطلق آنها، از خطا و ارتداد بدور نیست ۱. بموجب عقیده اولین که آریوس و مریدان وی در آن پایداری می نمودند خلقت عیسای مسیح قائم بذات خداوندی بوده و خود از خود بوجود آمده بوده است یعنی مشیئت الهی وی را از هیچ آفریده بوده است. فرزند خدا که صانع کل مصنوع است پیش از همه جهانها بوجود آمده است و درازترین دورگردش سیاره‌ای در آسمان در قیاس بامدت دوام وی جز به لحظه‌ای زودگذر نمی‌ماند و با اینهمه نوبت او ازلی و ابدی نیست و قبل از پیدایش وی، که واقعه‌ایست برتر از وصف و بیان، عهدی و روزگاری دیگر بوده است. خداوند قادر مطلق از روح واسع خود در یگانه فرزند خویشتن دمید و او را به لمعان جلال خود منور کرد. عیسای مسیح که شبه مرئی کمال نامرئی خداوند بود و در زیرپای خویشتن، در مسافتی بیرون از حد قیاس، کرمی نورانی‌ترین ملائک مقرب را مشاهده میکرد و با این همه نور او خود پرتوی از انوار الهی بود و مانند فرزندان امپراطوران روم که دارای منصب قیصری و اگوستوسی میشدند او نیز به فرمان برداری از اراده پدر و سلطان خود بر این عالم حکومت میکرد. ۲. بموجب فرضیه دوم «کلام» یعنی عیسای مسیح دارای

همه صفات کمالیه‌ای بود که در فطرت خداوند مستتر است و دیگری را از آن سهمی نیست، صفاتی که بموجب دین و فلسفه مختص خداوند تعالی است. ذات خدائی از اندیشه لایتناهی یا سه عنصر مستقل بهم آمیخته است یعنی سه وجود متساوی و سرمدی، و پنداشتن این که یکی از این سه هرگز نبوده است و یا آنکه روزگاری نخواهد بود متضمن تناقض است. کسانی که مدافع این اصل بودند که ذات خدائی شامل ۳ وجود مستقل و مجزا است میکوشیدند که در عین حال عقیده به یکتائی خالق اولین را که در طرح و نظام عالم چندین بارز و آشکار است حفظ کنند. آنچه وحدت ذات خدائی را ثابت میکند یگانگی دائم سه وجود در اداره امور عالم و توافق رأی ایشانست. در جوامع بشری و حتی اجتماعات حیوانی شباهتی ضعیف به وحدت عمل اجزاء سه گانه ذات خدائی مشاهده میتوان کرد. موجباتی که در هم آهنگی جوامع بشری یا حیوانی خلل می افکند ناشی از نقص و عدم تساوی قواء عقلیه ایشانست. ولیکن خداوند قادر مطلق به کرم و حکمت نامتناهی خود هرگز از انتخاب وسائل معین برای انجام دادن مقاصد معین غافل نمی ماند. ۳. بموجب فرضیه سوم سه ذات مشتق از هم بحکم ضرورت وجود دارای همه صفات خدائی در سرحد کمالند و در زمان ابدی و در مکان بیکراند و باهم بسیار نزدیکند و در همه عالم حاضرند. فکر حیرت زده انسان ناگزیر هر سه را خدای واحد یگانه میدانند یا بعبارت دیگر در تثلیث توحید می بینند یعنی خداوند بتدبیر فیض و نیز بحکم فطرت خدائی خویشتن به اشکال گوناگون تجلی میکند و او را در وجوه مختلف مشاهده توان کرد. این فرضیه، تثلیث جسمانی یا هیولائی را چندان تلطیف و تعدیل میکند که تثلیث عنصری بدل به تثلیث اسماء و مجرد از مفاهیم دیگر میشود و این تثلیث فقط در اندیشه‌ای پدید تواند آمد که قادر به ادراکش باشد. «کلام» دیگر شخص نیست و فقط صفتی و خاصیتی است، و صفت فرزندی را فقط به مفهوم مجازی و استعاره‌ای آن میتوان به خرد و اندیشه ازلی و ابدی نسبت داد که هم از اول با خدا بوده و همه چیز بوسیله آن ساخته شده است نه بدست «او» یعنی عیسای مسیح. بموجب این فرضیه «کلام» جسم

نشد و چیزی نبود جز الهامی از حکمت خداوندی که روح عیسای مسیح را فرا گرفت و در همه اعمال او را رهنمون شد. به این طریق پس از پیمودن دور فلسفه الوهیت با کمال تعجب مشاهده می‌کنیم که پیرو مذهب سابلئوسی^۱ بالمال به همان اصلی پی‌می‌برد که پیرو مذهب ایونیتی هم از اول آن را پذیرفته بوده‌است، و سرادراک^۲ ناکردنی تثلیث که عشقی و احترامی عظیم در دل ما برمی‌انگیزد از خیال و قیاس ما برتر است و تفحص در آن جز بر حیرت نیفزاید.

شورای مذهبی نیسیه و قضیه هومو او زیون

اگر اسقفان حاضر در شورای نیس مجاز بودند که از اوامر وجدان بی‌تعصب خود پیروی کنند آریوس و یاران وی هرگز امیدوار نمی‌توانستند شد که اکثر آراء به موافقت با اصول عقاید ایشان صادر شود زیرا که میان فرضیه آریوسی و دو عقیده رائج در دنیای کاتولیکی که مورد پسند و محبت همه بود اختلاف بسیار بود. پیروان آریوس به زودی به خطرناک بودن وضع خود پی‌بردند و به رعایت احتیاط خود روش احسان و اعتدال را در پیش گرفتند و اینها فضائلی است که هنگام خشم و هیجان خصومت دینی و فتنه عمومی هرگز به کار گرفته نمی‌شود و کسی آنها را نمی‌ستاید مگر آن مردمی که متعلق به گروه ضعیف‌ترند. پیروان آریوس میانه روی و احسان و محبت عیسوی را به مردم توصیه می‌کردند و به اصرار و بکرات می‌گفتند که فطرت تثلیث چنانست که به فهم و ادراک انسان درنگنجد، و هر نوع اصطلاحی یا تعریفی را که در انجیل و تورات بتوان یافت نفی و انکار نمودند و برای راضی کردن مخالفان خود با گشاده فکری در موارد بسیار تسلیم ایشان شدند بی‌آن که صحت اصول عقاید خود را انکار کنند. فرقه پیروزمند پیشنهادهای ایشان را با نخوت و بدگمانی شنیدند و سخت شایقی بودند که اثری از تفاوت و اختلاف آشتی ناپذیر میان خود و آریوسیها مشاهده کنند تفاوتی که مردود شمرده شود و آریوسیها

۱ - Sabellius افریقائی که در قرن سوم میلادی مسأله تثلیث را بنوعی تازه تعریف کرد و اب و ابن و روح القدس را وجوه مختلف خدای یگانه دانست.

را مشمول گناه ارتداد و عواقب آن کند. نامه‌ای که حامی آریوسیان یعنی یوزی بیوس نکومیدی نوشته بود در ملاء عام خوانده و پاره پاره شد تا او شرمنده و بی اعتبار گردد. یوزی بیوس نکومیدی باذکاوت و هوشیاری در این نامه اعتراف می کند که وارد دانستن اصطلاح هومواوزیون^۱ یا همعنصری - لفظی که پیروان فلسفه افلاطونی با آن آشنائی کامل داشتند - با اصول فلسفه دینی آریوسیان در باب ماهیت ذات خدائی ناسازگار است. اسقفانی که تصمیمات شوراهای مذهبی منوط به اراده ایشان بود از این فرصت مسعود مشتاقانه استقبال کردند و بنا به قول آمبروز^۲ صریح گفتار تیغی را که ارتداد خود از نیام برکشیده بود بکار بردند تا کله این حیوان عجیب منفور را از تن جدا کنند. شورای نیس اصل همعنصری اب و ابن را پذیرفت و از آن پس اصل همعنصری بمنزله یکی از اصول دین عیسوی مستقر گردید و عیسویان یونانی و لاتینی و شرقی و همه مذاهب پروتستانی بالاتفاق آن را پذیرفته اند. اما اگر همین کلمه «همعنصری» برگروه مرتدان داغ ننگ نهاده و باعث اتحاد اهل سنت نشده بود خود بتنهائی در نزد اکثریتی که آن را جزء اصول دین قرارداد وافی به مقصود نمی شد. این اکثریت به دو گروه مختلف تقسیم می شدند دارای تمایلات مختلف. یک دسته بیشتر متمایل به معتقدات مذهب تری ته ایست^۳ بودند که ذات خدائی را متشکل از سه ذات مستقل اب و ابن و روح القدس میدانند و گروهی دیگر بمذهب سابلیوسی. اما چون این آراء بکلی مخالف ممکن بود که اساس اعتقاد فطری و طبیعی و ایمان به وحی منزل را سرنگون کند هر دو گروه موافقت نمودند که اصول عقاید خود را تعدیل کنند و از سختی آنها بکاهند و خویشان را مسؤول عواقب خطرناکی ندانند که معاندان به دلیل ویرهان برایشان عرضه میداشتند. ضرورت حفظ مصالح مشترک باعث آمد که این دو طایفه با هم پیوندند و اختلافات موجود را پنهان کنند. خصوصیت این دو گروه از نصایح عافیت بخشی که ایشان را به مساهلت میخواند اثر پذیرفت و بواسطه مبحث مرموز

۱ - Homoousion در تاریخ کلیسا و اصطلاح عالمان دین یعنی اب و ابن هر دو را از یک عنصر دانستن.

۲ - Ambrose

۳ - Tritheist

هومو اوژیون یا همعنصری، در مشاجرات ایشان وقفه‌ای روی نمود. هریک از این دو فرقه آزاد بود که مبحث مذکور را موافق با معتقدات خاص خود تفسیر و تأویل کند. پنجاه سال پیشتر شورای دینی اتناکیه مجبور شده بود که بکار بردن اصطلاح مشهور هومو اوژیون را در مفهوم سابلیوسی آن ممنوع نماید، اما بعضی از معلمان فلسفه الهی مفهوم سابلیوسی «همعنصری» را دوست میداشتند زیرا که در نهان از تثلیث اسمی اندک مهری در دل می‌پروردند. ولیکن قدیسین عهد آریوس که در زمان خود مورد قبول بودند از قبیل آتانازیوس دلیر بی‌باک و گریگوری نازیان‌زن^۱ و دیگر کسانی که عمود دین و رکن کلیسا بشمار می‌آمدند و با کفایت و توانائی و موفقیت از مصوبات شورای مذهبی نیسیه حمایت میکردند همه ظاهراً لفظ «عنصر» را چنان بکار می‌بردند که گوئی با «طبیعت» مترادف است، و برای تشریح مقصود خود خویشتن را هدف تیر ملامت کردند و گفتند مثل ذات الهی مثل سه انسان است که اگر هر سه از یک نوع و جنس باشند هومو اوژیون یا همعنصرند. این تساوی مطلق را که در آن سه شخص تثلیث همعنصرند اما متفاوت از دو کیفیت تعدیل میکرد یکی پیوند درونی و افتراق روحانی و دیگری اصل تفوق «پدر» که آن را می‌پذیرفتند تاحدی که با استقلال «فرزند» موافق باشد. گوی لرزنده و نامرئی سنت عیسوی پیوسته در میان این دو وحد و ایمن از خطر در نوسان بود و در بیرون هریک از این دو وحد یعنی خارج از این محیط مقدس مرتدان و شیاطین در کمین نشسته بودند تا سرگردانی برگشته بخت را ناگهان و بی‌خبر در کام خود فروبرند. اما چون ضعف و شدت بغض و کین در مشاجرات دینی بیشتر بسته به مقاصد واقعی برانگیزندگان جنگ است و کمتر مربوط به اهمیت مبحث لذا با مرتدانی که از منزلت «فرزند» میکاستند معامله‌ای می‌شد بمراتب سخت‌تر از آن که در حق دیگر مرتدان روا میداشتند حتی در حق کسانی که «فرزند» را بکلی معدوم می‌دانستند. جان آتانازیوس در معارضه با «جنون» کفرآمیز پیروان آریوس بسوخت و عمرش بر سر این کار تلف شد ولیکن وی بیش از بیست سال از مذهب سابلیوسی چنانکه

مارسلوس^۱ آنکای رائی بدان معتقد بود، دفاع کرد و پس از آنکه ناچار شد که از همدینی با مارسلوس کناره گیرد از گناهان^۲ بخشودنی دوست محترم خود همچنان باتبسمی مبهم سخن میگفت.

قدرت و اعتبار یکی از شوراهای مذهبی که آریوسی ها ناچار شده بودند در برابر مصوبات آن سر تسلیم فرود آورند باعث آمده بود که حروف مرموز لغت هومواریون بر روی رایتهای اهل سنت عیسوی نوشته شود زیرا که این گروه باوجود مناقشه برسر مباحث مرموز و زد و خوردهای شبانه اصولا به حفظ وحدت و دوام دین یا لااقل زبان مشترك آن مدد کردند. معتقدان به اصل «همعنصری» که بعلت موفقیّت خود مستحق عنوان «کاتولیک» شده و آن را بدست آورده بودند به سادگی و ثبات اصول دین خود می بالیدند و مخالفان خود را به خاطر تغییر مکرر اصول عقائد سب و شتم میکردند زیرا که ایشان هیچ نوع دستور ایمانی نداشتند که ثابت و معین باشد. نیت پاک رؤساء مذهب آریوسی یا مکر و حیلّت ایشان و ترس از قانون یا مردم و ستایشگری مسیح و نفرت از آتانازیوس و خلاصه همه اسباب و بواعثی که در تدابیر فرقه ای و ملّتی اثر می بخشد و آن را مشوش میکند در میان پیروان مذاهب گوناگون روح نفاق و ناسازگاری دمید چندانکه در ظرف چندسالی هجده نوع مذهب پدید آمد و از کسانی که به مقام و منزلت کلیسا تعدی و تجاوز کرده بودند انتقام گرفته شد. هیلاری^۳ غیور پرشور که بعلت مشکلات خاص وضع خود میخواست که خطاهای روحانیون شرقی را کمتر از آنچه بود بنماید و سخت تر و زشت تر جلوه گر نسازد، میگوید که در عرصه پهناور ده ایالت از ایالات روم که من بدانها تبعید شده ام خیلی از بزرگان کلیسا یافته میشوند که معرفت بذات حق پروردگار را حفظ کرده باشند. احساس بارگران ظلم و جور و مشاهده آشوبها و اختلالاتی که وی خود سخت از آنها زیان برده بود آتش خشم و غضب مستولی گشته برجان وی را اندک زمانی فرونشاند. در عبارت ذیل، که من چند سطر

۱ - Marcellus of Ancyra در اصطلاح مسیحیان گناهانی که بدعا کردن بخشوده

میشود و درحقیقت تصور است نه تقصیر. ۲ - Hilary اسقف پوآتیه

از آن رانقل میکنم، اسقف پواتیه بی آنکه خرد بداند از روش خویشتن منحرف میشود و مطلب خود را بسبک فیلسوفی مسیحی بیان میکند. هیلاری میگوید «این وضعیست هم مایه تأسف و هم خطرناک که تنوع عقائد مذهبی باندازه آراء رائج در میان مردمست و اختلاف معتقدات دینی باندازه تمایلات گوناگون ایشان، و هرخطائی که در میان ماهست خود سرچشمه کفری و عصیانی است زیرا که اصول دین را ما بهوی و هوس خود میسازیم و بمیل خویشتن آنها را تفسیر و تاویل میکنیم. شوراهای مذهبی یکی پس از دیگری اصل همعنصری را مردود می‌شمارند یا قبول می‌کنند یا آن را بمدد استدلال درست جلوه گر میسازند. شباهت کلی یا جزئی «پدر» با «پسر» در این ایام پرمصیبت موضوع بحث وجدل شده است. نه هر سال بلکه همراه دستورهای ایمانی جدیدی درست میکنیم تا بوسیله آنها رموز و اسرار نامرئی را شرح دهیم و از آنچه کرده‌ایم پشیمان میشویم و استغفار میکنیم و از کسانی که توبه نموده‌اند حمایت میکنیم و آنگاه کسانی را که حمایت کرده‌ایم بگناه کفر از شرکت در مراسم عبادت محروم می‌گردانیم، و چون همه این مذاهب گوناگون دارای وجوهی مشترکست به مذموم شمردن عقائد دیگران عقائد خود را محکوم میکنیم و بالعکس و به این طریق همه یکدیگر را پاره‌پاره میکنیم و موجب خرابی کار یکدیگر میشویم.»

هیچ کس از من متوقع نیست و شاید کسی طاقت نیاورد که من باتفحص دقیق در هجده مذهبی که بانیان آن اکثراً نام زشت والد خود یعنی آریوس را انکار میکنند برحجم این مبحث که خود خارج از موضوع اصلیت یفزایم. شکل گیاه خاصی را رسم کردن و به رشد و نمو آن پی بردن باعث تفریح خاطر است ولیکن جزئیات ملال آور برگ بی گل، و شاخ بی سیوه بزودی صبر محقق زحمت کش را بی پایان میبرد و شوق او را به آموختن بدل به دلسردی میکند. اما در اینجا باید به مسأله‌ای توجه کنیم که بتدریج از بحث وجدل برسر قضیه مذهب آریوسی بمیان آمد زیرا که این مسأله باعث پیدایش سه فرقه مختلف گردید، و تنها چیزی که آن سه را باهم متحد میکرد نفرت ایشان از اصل «همعنصری» بود که شورای مذهبی

نیسیه بدان رأی داده بود. ۱. اگر از ایشان می‌پرسیدند که آیا «فرزند» مانند «پدر» است مرتدانی که پیرو عقاید آریوسی یا اصول فلسفی بودند باین سؤال جواب نفی میدادند زیرا که هر دو جماعت در میان خالق بزرگ و بهترین و عالیترین مخلوق او به تفاوتی معتقد بودند بیرون از حد قیاس. آئی تیوس^۱ قائل به این نتیجه بین منطقی بود و از این رو مخالفان وی او را «ملحد» ملقب کردند. روح بی‌قرار و جوینده و امیدوار آئی تیوس وی را برآن داشت که تقریباً هر حرفه‌ای را که هست امتحان کند. وی بترتیب به بردگی و برزگری پرداخت، آنگاه لحیم گر دوره گرد شد و بعد زرگر و طبیب و معلم مدرسه و عالم علوم الهی، و عاقبت بانی مذهب تازه‌ای گردید که مرید با کفایت او یونومیوس^۲ آن را رواج داد. آئی تیوس زیرک محتال بمدد شواهدی از کتاب مقدس و قیاسات مستدل عیبجویانه که از منطق ارسطو آموخته بود استدلال‌گری شکست ناپذیر شده و شهرت بسیار کسب کرده بود زیرا که چیزی را به‌وی ثابت نمودن یا او را خاموش کردن محال بود. هنر و استعدادی از آن قبیل که آئی تیوس داشت باعث دوستی اسقفان آریوسی مذهب گردید تا روزی که ناچار شدند این یار خطرناک را انکار کنند و حتی بتعذیب او بپردازند زیرا که دقت و صحت استدلال‌ات وی بزبان ایشان بود و از اعتبار این اسقفان در نظر عامه مردم میکاست و پیروان مؤمن و معتقد را که به ایشان ارادت خاص داشتند آزرده خاطر میکرد. ۲. اعتقاد به اینکه خالق عالم قادر مطلق است راهی بظاهر درست و پسندیده برای حل مشکل شباهت «پدر» و «فرزند» بخاطر آورد و مردم دیندار بنیروی ایمان آنچه را که قدرت منطق جرأت انکارش را نداشت با فروتنی تمام پذیرفتند یعنی قبول کردند که خداوند تعالی ممکنست که از کمالات بی‌پایان خود بدیگری بدهد و وجودی خلق کند همانند خویشتن. این فرقه از آریوسیها متکی بحمايت بزرگان متنفذ و با کفایت خود بودند که اداره امور فرقه یوزی‌پیوسی را بدست گرفته و مهمترین کرسی اسقفی مشرق را اشغال کرده بودند. این اسقفان شاید در عین محبت از الحاد آئی تیوس متنفر و بی‌هیچ شرطی وقیدی

یا بموجب نص صریح کتاب مقدس، به این عقیده معترف بودند که میان «فرزند» و مخلوقات دیگر تفاوت بسیار هست و «ابن» شبیه «اب» است و لاغیر، ولیکن منکر این بودند که «فرزند» از همان عنصر خدائی یا عنصری شبیه به آن باشد و بعضی اوقات با جسارت و تهور میگفتند که مخالفت مامبتنی برادله و براهین درست است و گاهی نیز به استعمال کلمه «عنصر» معترض بودند زیرا این کلمه ظاهراً چنانست که به استعمال آن تصویری از ماهیت ذات الهی در وهم انسان پدید می آید ۳. فرقه ای که به شباهت عنصر «اب» و «ابن» معتقد بودند عددشان بمراتب افزونتر بود لااقل در متصرفات آسیائی روم و هنگامی که بزرگان هردو فرقه در سلوسیا^۱ فراهم آمدند و به مشورت نشستند عقیده این فرقه بارای یکصد و پنج اسقف بررأی چهل و سه اسقف از فرقه دیگر فائق آمد. لغتی^۲ که برای بیان این شباهت مرموز اسرار آمیز انتخاب شد چندان بالغت هومو اوزیون یعنی اصطلاح رمزی اهل سنت مسیحی نزدیک است که نامؤمنان در هر عصری و زمانی بتحقیق خندیده اند که چرا اختلاف صوت چند حرف علّه بهم پیوسته باید در میان این دو فرقه منازعاتی شدید برانگیخته باشد چون غالباً اتفاق می افتد که اصوات و حروفی که بهم نزدیکترند برحسب تصادف نماینده افکاری بکلی متضادند پس حتی اگر مشاهده وجه تمایز محسوسی در میان اصول عقاید نیمه آریوسیای (عنوانی نادرست که براین طایفه نهاده اند) و عقاید کاتولیکها امکان داشت ذکر آن خود مضحک بود. اسقف پواتیه که هنگام تبعید خود در فریجیه بحکم عقل و تدبیر می کوشید که دو فرقه را با هم متحد کند، سعی نموده است تا ثابت کند که اگر هومو آئی اوزیون را درست و با ولاء و اخلاص دینی تفسیر کنند میتوان آن را دارای مفهوم همعنصری دانست. با اینهمه وی خود معترفست که لغت مذکور را وجهیست مبهم که شک و گمان برمی انگیزد، و چنانکه کوئی تاریکی ابهام با مناقشات دینی سازگار باشد نیمه آریوسیها که آن همه راه

۱ - Seleucia شهری در بابل قدیم واقع در کنار دجله که سلوکوس اول، سردار متفکر و مؤسس سلسله سلوکید آن را بنا نهاد. در سوریه قدیم نیز چندین شهر باین نام خوانده میشدند.

۲ - لغت یونانی Homoisian یعنی اعتقاد به اینکه عنصر وجود «اب» و «ابن» نه مثل همست و نه با هم متفاوت بلکه یکی شبیه دیگریست.

آمده و تاپشت در کلیسای کاتولیکی رسیده بودند باخشم و غضبی بی‌رحمانه براین درها حمله بردند.

امپراطوران و مسأله مذهب آریوسی

سموم مناقشات آریوسی باوجود مردم متصرفات مصری و آسیائی روم نیز که دوستدار و آموزشگر زبان و آداب یونانی بودند درآمیخت. کشیشان و مردمان مشرق بر اثر مطالعه مسلک ناآشنای افلاطونی و بواسطه طبع خودپسند و جدال طلب، و زبانی وسیع و پذیرای تغییر، ذخیره‌ای تمام ناشدنی از کلمات و تفاوت‌های دقیق معانی الفاظ در اختیار داشتند و در میان مناقشات شدید شک و شبهه‌ای را که فلسفه توصیه میکرد و تسلیم و اطاعتی را که مذهب لازم می‌شمرد بآسانی فراموش میکردند. درسکنه مغرب زمین روح پژوهندگی و کنجکاوی کمتر بود و مقاصد نامرئی ایشان را چندان بر نمی‌انگیخت که مردم مشرق را و افکارشان کمتر بمارست دربحث و جدل خو گرفته بود. کلیسای گال چندان از نعمت جهل و بیخبری برخوردار بود که هیلاری خود متجاوز از سی سال پس از نخستین شورای عمومی هنوز از آئین‌نامه مصوب شورای نیسیه بی‌خبر بود. پیروان مذهب کاتولیکی پرتوی از معرفت ذات‌الهی را بوسیله ترجمه مبهم و مشکوک آئین‌نامه مذکور دریافته بودند. زبان فقیر و مقاوم لاتینی از ساختن اصطلاحاتی درست و هم‌معنی بالغات خاص فلسفه افلاطونی که به استعمال در انجیل یا کلیسا مقدس گشته و شارح رموز و اسرار دین مسیح شده بود بکلی عاجز و ناتوان بود. نقص لفظی ممکن بود که باعث پدید آمدن رشته‌ای دراز از اغلاط و آشفتگیهای حیرت‌افزا گردد. ولیکن چون مردم متصرفات غربی بتوفیق بخت مذهب خود را از سرچشمه معتقدات اهل سنت مسیحی اخذ کردند پس در حفظ آنچه بآسانی آموخته و بدان کردن نهاده بودند پایداری نمودند و هنگامی که آفت ارتداد آریوسی بسرحداث ایشان نزدیک شد اسقف اعظم رم با مهر پدرانه و در وقتی که لازم مینمود برای حفظ ایشان از آفت مذکور قبول اصل «همعنصری» را تجویز کرد. در شورای مهم

ریمینی احساسات و احوال روحی و فکری این مردم بخوبی نمایان گردید. عدد حاضران در شورای ریمینی افزونتر از شرکت کنندگان در شورای نیسیه بود و این شورا متشکل شده بود از بیش از چهارصد اسقف از ایتالیا و افریقا و اسپانیا و گال و بریتانیا و ایلیریوم. هم از چند مباحثه اول آشکار شد که فقط هشتاد تن از اسقفان از پیروان مذهب آریوسی‌اند اگرچه اینان نیز نام آریوس و خاطره او را بظاهر سب و لعن میکردند. ولیکن قلت عدد به امتیازاتی از قبیل مهارت و تجربه و انضباط جبران میشد. والنز^۱ و اورسامیوس^۲ دوتن از اسقفان ایلیریومی اقلیت را رهبری مینمودند. این دونفر عمری را در میان دسائس دربارها و مجامع مشورتی طی کرده و در تحت لوای یوزی بیوس در جنگهای مذهبی مشرق درس آموخته بودند. اینان بامناقشات و مقاولات خود اسقفان ساده و پاکدل کاتولیکی مذهب را تخطئه و سرگردان کردند و عاقبت ایشان را فریفتند و گمراه کردند چندانکه حرز ایمان را به مکر و الحاح از دست ایشان بیرون آوردند بی آنکه آشکارا به زور توسل بجویند و اعضاء شورای ریمینی را نگذاشتند که متفرق بشوند تا وقتی که ایشان بخلاف حزم و احتیاط آئین نامه‌ای را تأیید کردند گمراه کننده و سفسطه آمیز، و در آن آئین نامه اصطلاحاتی بجای هومو او زیون یا همعنصری گنجایندند که معنی کفر و خروج از دین از آنها استنباط میشد. در این هنگام بود که بنا بگفته جروم^۳ عالیشان باحیرت مشاهده کردند که پیرو مذهب آریوسی شده‌اند. اما اسقفان متصرفات لاتینی زبان بمجرد رسیدن بحوزه‌های اسقفی به اشتباه خود پی بردند و از ضعف خویش تن توبه کردند. پیروان عقیده «همعنصری» باتحقیر و نفرت بسیار از قبول تسلیم ننگ آمیز اسقفان خود امتناع ورزیدند و رایت هومو او زیانی که متزلزل گشته اما سرنگون نشده بود دوباره محکمتر از پیش در کلیسای مغرب مستقر گردید. چنین بود ظهور مناقشات دینی و پیشرفت و تحولات طبیعی آنها که آرامش مسیحیان را در سلطنت کنستانتین و پسران وی برهم زد اما رأی این پادشاهان که با قدرت مطلق و بجرأت تمام هم برجان و مال اتباع خود حکومت میکردند و هم

برایمان ایشان، وزنه‌ای بود که تعادل کلیسا را برهم میزد و حدود و امتیازات سلطان سموات در دیوان پادشاه زمین تعیین میشد یا تغییر و تعدیل می‌پذیرفت.

بواسطه روح نحس ناسازگاری که در سراسر متصرفات شرقی منتشر گشته بود در پیشرفت کارکنستانتین وقفه‌ای روی نمود ولیکن امپراطور زمانی همچنان بآرامی و بی‌اعتنائی در موضوع مناقشه مینگریست و چون هنوز از مشکل خاموش کردن منازعات علماء دین بی‌خبر بود رساله‌ای ملایم برای فرونشاندن آتش مشاجرات دوفرقه مخاصم و خطاب به الکساندر و آریوس^۱ نوشت و درست‌تر اینست که مطالب این رساله را تراوش فهم ناپرورده سربازی سیاستمدار بدانیم نه از اثرات تلقین مشاوران کلیسایی وی. کنستانتین منشاء همه این بحثها و جدالها را سؤالی میدانند غامض و عبث و مربوط یکی از دقائق نامفهوم قانون که اسقفی بنا بخردی پرسیده و اسقف ارشد آن را توضیح داده و تشریح کرده است. کنستانتین سخت متأسف است که چرا در میان مردم مسیحی که همه یک خدا دارند و یک دین و یک آئین عبادت، باید برسر این تفاوت‌های ناچیز اختلاف باشد و به روحانیون اسکندریه توصیه میکند که از سرمشق فلاسفه یونان پیروی کنند که در مباحثه پایداری مینمودند و هرگز خشمگین نمیشدند و حق آزادی خود را حفظ میکردند بی‌آنکه عهد مودت را نقض کنند. اگر جریان سیل افکار عمومی کندتر و شدت آن کمتر می‌بود و کنستانتین خود توانسته بود که در میان فتنه و آشوب تعصبات دینی آرامش فکری خویشتن را حفظ کند شاید که مؤثرترین وسیله‌ای برای خاموش کردن آشوب مناقشه همانا بی‌اعتنائی شخص پادشاه بود، اما عمال کلیسایی امپراطور تدبیری برانگیختند تا او را بفریهند و شوق و تعصب دینی را در وی که تازه بمسیحیت گرویده بود بیدار کنند. کنستانتین بعزت اهانت‌هایی که به مجسمه‌های وی شده بود غضبناک گشته و از انتشار فتنه دینی و اهمیت واقعی یا تصویری آن

۱ - در این رساله اصول تسامح توصیه شده و عدم توجه خاص بمسائل دینی که از آن مشهود است خاطر بارونیوس و تیله مونت و دیگران را سخت آزرده است زیرا که ایشان گمان کرده‌اند که امپراطور هنگام نوشتن آن مشاوران نزدیک خود داشته است از قبیل شیطان یا یوزی بیوس.

سخت ترسیده بود، و از لحظه‌ای که وی سیصد اسقف را در درون یک‌قصر گرد هم جمع آورد امید صلح و تسامح مذهبی بکلی از میان رفت. حضور پادشاه در جمع اسقفان براهیت مباحثات افزود و توجه او مباحث مورد اختلاف را چند چندان کرد. کنستانتین خود باچنان بردباری و جرأتی در برابر این جماعت آشکار شد که جسارت طرفین منازعه را نیز برانگیخت. هرچند که فصاحت و خردمندی کنستانتین را در مجمع اسقفان بسیار ستوده‌اند اما باید گفت که سرداری رومی که ایمانش محتملاً هنوز مورد شک و فکرش هرگز از اثرات مطالعه منور نگشته بود درست شایستگی آن را نداشت که در مبحثی از فلسفه‌ماوراء الطبیعه، یا اصلی از اصول دین بزرگان یونانی سخن بگوید اما قدر و اعتبار اوزیوس^۱، اسقف قرطبه، که مقرب امپراطور بوده و ظاهراً برشورای نیسیه ریاست میکرده است، چندان بود که شاید کنستانتین را بفرقه کاتولیکی متمایل کرد؛ و اگر کسی در وقتی مناسب به اشارتی و کنایاتی به پادشاه می‌گفت که همان یوزی‌ییوس نکومیدی که اکنون از آریوس مرتد حمایت میکند اخیراً مستبدی ستمگر را یاری می‌نموده است ممکن بود که خشم امپراطور را علیه مخالفان فرقه کاتولیک برانگیزد. کنستانتین آئین‌نامه^۲ شورای نیسیه را تصویب و با تأکید تمام اظهار کرد که مردمی که در مقابل حکم خدائی صادر از شورای مذکور مقاومت نمایند باید مهای تبعید فوری شوند. این فرمان امپراطور آوای ضعیف مخالفت را بکلی خاموش کرد، و عدد مخالفان فوراً از هفده تن به دوتن اسقف معترض رسید. یوزی‌ییوس قیصری به اکراه و به وضعی مبهم به اصل «همعنصری» رضا داد، و نتیجه شک و تردید یوزی‌ییوس نکومیدی فقط آن شد که رسوائی و تبعید وی را سه ماه بتأخیر افکند. آریوس «ملحد» را نفی بلد کردند و او را به یکی از دورترین ایالات ایلیریوم فرستادند، و بموجب قانون بر شخص او و میریدانش داغ نام زشت پرفی‌ریوسی^۳ نهادند، و نوشته‌های وی را در شعله‌های آتش سوختند، و اعلان کردند که اگر کسی نسخه‌ای از مصنفات وی

۱ - Osius - آئین‌نامه بجای Creed بکار برده شده است که بمعنی دستور ایمان است.

۲ - Porphyrus - فیلسوف نوافلاطونی و معاند دین مسیح.

را در دست داشته باشد حکم اعدامش صادر خواهد شد. روح بحث و جدل اکنون در وجود امپراطور درآمیخته بود، و فرامین وی که به لحنی حاکی از خشم و فسوس نوشته میشد برای آن بود که در اتباع وی همان نفرتی را دردمد که وی خود از دشمنان مسیح در دل می‌پرورد.

اما چنین مینماید که روشی که امپراطور در پیش گرفته بود به رهنمونی عواطف و احساسات وی بود نه به پیروی از اصول درست زیرا که هنوز سه‌سالی پیش از عمر شورای نیسیه برنیامده‌وی در خود اثری از رحم و شفقت و حتی لطف و محبت نسبت به فرقه مطرود مشاهده کرد، فرقه‌ای که در نهان از حمایت خواهر مقرب او برخوردار می‌بود. پس تبعیدشدگان را به وطن فراخواند و یوزی‌یوس که بتدریج نفوذ خود را در فکر و ضمیر کنستانتین بازیافته بود دوباره بر کرسی اسقفی جلوس کرد، مقامی که پیش از این به رسوائی از آن عزل شده بود. رفتار درباریان نسبت بشخص آریوس آمیخته با چنان احترامی بود که مردی بی گناه و ستم کشیده را شاید. شورای مذهبی اورشلیم مذهب آریوسی را تأیید و تصویب کرد و چنین مینمود که امپراطور می‌خواهد هرچه زودتر بیدادگری خود را جبران نماید زیرا که فرمانی تام و مطلق صادر کرد که آریوس باید برای شرکت در آداب عبادت رسماً به کلیسای اعظم قسطنطنیه اذن دخول یابد. اما در همان روزی که برای برگزاری مراسم پیروزی وی تعیین شده بود آریوس دیده از جهان فروست و کیفیت مرگ وی 'چندان هول‌انگیز و عجیب بود که سوءظنی پدید آمد که مبادا قدیسین کاتولیکی بوسائلی مؤثرتر از دعا کلیسارا از سهمگین‌ترین دشمن آن نجات داده باشند! سه تن از مهمترین رهبران فرقه کاتولیکی یعنی آتانازیوس اسکندریه‌ای و یوستاتیوس^۲ انتاکیه‌ای و پولس قسطنطنیه‌ای بحکم شورا‌های بسیاری با اتهامات گوناگون

۱ - داستان اصلی از آتانازیوس بما رسیده است که بنا به اظهار وی از ننگین کردن خاطره مردگان اکراه دارد. آتانازیوس غلو می‌کند اما رابطه دائم که میان قسطنطنیه و اسکندریه برقرار بود اختراع قصه را خطرناک میکرد. کسانی که به نص داستان مرگ آریوس (یعنی ترکیدن امعاء و احشاء وی در مستراح) معتقدند باید خود بگویند که آیا زهر باعث مرگ وی شده بوده است یا معجزه.

از مقام خود عزل و آنگاه بفرمان نخستین امپراطور مسیحی به تبعید به متصرفات دور امپراطوری فرستاده شدند. همین امپراطور خود بدست اسقف آریوسی مذهب نکومیدیه در آخرین دقائق عمر خویشتن غسل تعمید کرد. حکومت مذهبی کنستانتین را نمیتوان از شائبه ضعف و سبکسری مبری دانست اما این پادشاه ساده دل خوش باور که نیرنگ بازیها و فنون مشاجرات مذهبی را ناموخته بود ممکن بود که به گفته های معتدل و بظاهر درست مرتدان فریفته شود که هرگز افکار و معتقداتشان را کاملاً نفهمیده بود و در عین آنکه آریوس را حمایت میکرد و آتانازیوس را آزار مینمود هنوز شورای نیسیه را حصن حصین مسیحیت و از افتخارات خاص سلطنت خود بشمار می آورد.

پسران کنستانتین ظاهراً باید هم از عهد کودکی جزء آموزندگان اصول دین مسیح بوده باشند اما پیروی از سرمشق پدر و بتقلید او ایشان نیز در بجای آوردن غسل تعمید تأخیر روا داشتند و مانند او جرأت آوردند و در باب رموز و اسراری که هرگز درست بدانها وقوف نیافته بودند اظهار عقیده کردند. عاقبت کار قضیه تثلیث بستگی بسیار به رأی کنستانتیوس داشت که متصرفات شرقی را به ارث برده و سراسر امپراطوری بتصرفش درآمده بود. اسقف آریوسی مذهب که وصیت نامه امپراطور فقید را پنهان کرد و بسود خود از آن استفاده نمود فرصت مسعودی را که سبب آشنائی وی با پادشاه شده بود بصلاح خود بکاربرد یعنی آشنائی با پادشاهی که تصمیماتش در باب امور کلی کشوری همیشه از رأی مقربان درباری اثر می پذیرفت. خواجه سرایان و بردگان سموم ارتداد را در سراسر کاخ پادشاهی منتشر کردند و این مرض مسری خطرناک بوسیله خدمتکاران زن به افراد گارد و از ملکه به شوهر^۱ او سرایت کرد که ضمیرش فارغ از بدگمانی بود. محبتی که کنستانتیوس پیوسته نسبت به فرقه یوزیپیوسی اظهار میکرد کم کم به تدابیر زیرکانه رهبران این فرقه مستحکمتر شد و فائق آمدن وی بر مگننتیوس^۲ غاصب بر تمایل و توانائی

۱ - آتانازیوس میگوید که خواجه سرایان دشمنان طبیعی «فرزنده» اند. در این گفته گیون کنایتی ظریف

نهفته است. Magmentius - ۲

او در بکار بردن سلاح قدرت بجانبداری از مذهب آریوسی افزود. در وقتی که لشکریان کنستانتیوس و مگ‌ن‌تیوس در دشتهای مورتسا^۱ می‌جنگیدند و عاقبت کار این دو رقیب بسته به حوادث جنگ بود فرزند کنستانتین لحظات پراضطراب را در کلیسای شهیدان در سایه دیوار شهر گذرانید. والنس^۲ اسقف آریوسی مذهب این حوزه که در امور روحانی تسلی بخش وی بود انواع حیل و تدابیر را بکاربرد تا هرچه زودتر خبرهائی کسب کند و بدان وسیله مشمول عنایت کنستانتیوس شود یا راهی برای گریز بدست آورد. گروهی پیک امین تند رفتار اسقف را از تغییرات اوضاع جنگی آگاه میکردند و در همان وقتی که درباریان ترسان ولرزان گرداگرد خداوندگار ییمناک خود ایستاده بودند و والنس خاطر کنستانتیوس را مطمئن کرد که افواج گال تسلیم شده‌اند و با حضور ذهن و استفاده از فرصت به تلویح گفت که واقعه مهم تسلیم دشمن را ملائک قبلا براو آشکار کرده بودند. امپراطور حق شناس از سرسپاسگزاری موفقیت خود را به فضیلت و شفاعت اسقف مورتسا نسبت داد که ایمان او وی را مستحق قبول عام و رضای پروردگار کرده بود. پیروان مذهب آریوسی که پیروزی کنستانتیوس را پیروزی خود میدانستند نعیم آسمان را از آن کنستانتیوس میخواستند نه پدر او کنستانتین. سیریل اسقف اورشلیم فوراً در وصف^۳ صلیبی آسمانی سخن پرداخت که رنگین کمانی بسیار زیبا آن را حلقه وار در میان گرفته بود و در ایام عید حلول روح القدس بر حواریون، سه ساعت از روز برآمده بر فراز کوه زیتون آشکار و باعث تزکیه روح زوار مؤمن و مردم شهر مقدس شده بود. اندازه این شهاب جوی اندک اندک در افواه عوام بزرگتر شد و مورخ آریوسی مذهب بجرات تأیید کرده است که هردو لشکر در دشت پانونیا آن را

۱ - Mursa - ۲ Valens - ۳ - سیریل بصراحت میگوید که در سلطنت کنستانتین صلیب را در درون شکم زمین یافتند، اما در سلطنت کنستانتیوس آن را در آسمان مشاهده کردند. این اختلاف قول ثابت میکند که سیریل از معجزه حیرت انگیزی که ایمان آوردن کنستانتین را بدان نسبت داده‌اند بکلی بی‌خبر بوده است و این بی‌خبری باعث حیرت بسیار است زیرا از مرگ کنستانتین دوازده سال پیش نگلشته بود که جانشین یوزیپیوس قیصری سیریل را با مراسم خاص مذهبی بر کرسی اسقفی اورشلیم نشاند.

بوضوح مشاهده کردند و مگنن تیوس غاصب، که مورخ او را بعداً مشرکی بت پرست خوانده است، بدیدن علامت باسعادت^۱ی که نماینده مذهب اهل سنت است فرار اختیار کرد.

عقاید بیگانه‌ای، حکیمی فرزانه‌ای که در سیر مناقشات مدنی و مذهبی بی‌حب و بغض نگریسته است همیشه مستحق توجه ماست. قطعه‌ای کوتاه از نوشته‌های آمیانوس که خدمتگزار سپاه روم بود و در طبع و خوی کنستانتیوس بدقت مطالعه میکرد شاید ارزنده‌تر از اوراق بسیاری از نوشته‌های دشنام آمیز علماء دین باشد. این مورخ معتدل میگوید «دین مسیح را که خود سهل و ساده است او باخرافات مذهب بت پرستی در دوران پیری آن مخلوط و درهم آشفته کرد و در عوض آن که بنیروی سیادت و قدرت اعتبارخویشتن دوفرقه مخالف را باهم آشتی دهد اختلافاتی را حمایت کرد که خودبینی و کنجکاووی وی برانگیخته بود و مشاجرات لفظی راتأیید نمود و آنها را گسترش داد چندان که شاهراها همه پرشد از خیل اسقفانی که از هرطرف به مجامع مذهبی میشتافتند که خود آنها را سنود^۲ میخوانند. این اسقفان سخت میکوشیدند که همه عیسویان را پیرو عقاید خاص خود کنند اما برائرسفرهای شتابزده و پی‌درپی ایشان تأسیسات چاپارخانه‌ها تقریباً خراب‌شد». اطلاع دقیق از اسناد و مدارك کلیسایی متعلق بدوران سلطنت کنستانتیوس معنی این قطعه بسیارمهم را مشروحاً بیان و ثابت میکند که آتانازیوس بحق میترسیده است که تلاش و بی‌قراری روحانیانی که در جستجوی ایمان درست در اطراف و اکناف امپراطوری میگشتند باعث خنده و برانگیزاننده حس تحقیر در میان گروه نامؤمن به دین گردد. بمجرد این که امپراطور از دهشت جنگهای داخلی آسوده شد هر وقت که در مقر زمستانی خود در آرل و میلان و سیرمیوم^۳ و قسطنطنیه بسر میبرد اوقات فراغ را صرف لذت پررنج و محنت مناقشات مذهبی میکرد و نخست عامل دیوان به استبدادگری شمشیر قدرت از نیام برمیکشید تا استدالات خویشتن را بقبولاند چنانکه گوئی خود عالم به علوم الهیست. چون

کنستانتیوس با مقررات مذهبی اهل سنت که در شورای نیس بتصویب رسیده بود مخالفت مینمود لذا بسهولت تأیید میتوان کرد که عجز و جهل وی باندازه جسارتش بوده است. خواجه سرایان و زنان و اسقفانی که برفکر عاجز و نفس معجب امپراطور مسلط بودند در وجود او نفرتی نسبت به عقیده همعنصری اب و این برانگیختند که او را امکان غلبه بر آن نبود، ولیکن وجدان خائف او از الحاد آئی تیوس سخت بیمناک بود. جانبداری گالوس تیره بخت از آئی تیوس ظن امپراطور را برانگیخت و گناه این ملحد را عظیم تر کرد چندان که حتی مرگ وزیران امپراطور را که همه در انتاکیه بقتل رسیده بودند از تلقینات این سفسطه گوی خطرناک دانستند. فکر کنستانتیوس که نه بمنطق صحیح اعتدال پذیرونه بنیروی ایمان قائم و استوار میشد، بواسطه ترس از گزاف گوئیهای فرقه مخالف کور کورانه بدوسوی هاویه خالی و مظلومی کشیده میشد که دوفرقه را ازهم جدا میکرد. وی بنوبت زمانی عقائد فرقه آریوسی و نیمه آریوسی را می پذیرفت و سپس آنها را محکوم مینمود و رهبران هر دو گروه را گاهی تبعید میکرد و زمانی از تبعید فرامیخواند. در ایام کار یا مواقع جشن عمومی وی روزها و حتی شبهای بسیاری را به انتخاب الفاظ و سنجش لغات یا مقطع هجائی کلماتی می پرداخت که عقائد تغییر پذیر وی را بیان کند. اصول مطالبی که امپراطور در آنها می اندیشید اوقات خواب او را نیز بخود مشغول میداشت و احلام آشفته و پریشان وی بمنزله الهامات ربانی بشمار می آمد. امپراطور لقب بزرگ «اسقف اسقفان» را از آن دسته از روحانیانی پذیرفت که بخاطر ارضاء مطامح نفسانی منافع صنفی را فراموش کرده بودند. طرح برقراری وحدت اصول دین که امپراطور را برآن داشته بود تا آن همه شوراها و مذهبی در گال و ایتالیا و ایلیریوم و آسیا تشکیل دهد، بکرات بواسطه سبکسری پادشاه و اختلافات فرقه آریوسی و مقاومت فرقه کاتولیکی معطل و معوق میماند. عاقبت کنستانتیوس برآن شد که آخرین تلاش قاطع را بنماید و خود آمرانه فرامین تشکیل شورائی عمومی را املاء کرد. زلزله های مخرب نکومیدیه و مشکل یافتن مکانی مناسب و شاید دلائل سری سیاسی باعث تغییراتی در احضارنامه ها

گردید. به اسقفان مشرق فرمان دادند که در سلوسیا واقع در ایزوریا انجمن کنند، و اسقفان مغرب در ریمینی در کنار آدریاتیک پی مصلحت‌اندیشی مجلس آراستند و بجای دو یاسه نماینده از هرایالتی بهمه اسقفان دستور داده شد که متفقاً حرکت کنند. شورای اسقفان مشرقی پس از آن که چهار روز تمام را بر سر مباحثات شدید بی‌فایده صرف کردند از هم جدا شدند بی‌آنکه نتیجه قطعی از گفتگوهای ایشان حاصل شود. جلسات شورای اسقفان غربی هفت ماه دوام یافت و به‌توروس^۱ رئیس پريتور منصب شهر دستور داده شد که اسقفان را مرخص نکند تا روزی که همه اتفاق رأی حاصل کنند. مساعی رئیس شهر مؤید به‌اختیاراتی بود که برای تبعید پانزده‌تن از متمدن‌ترین اسقفان به‌وی محول شده بود و رتبت کنسولی را نیز به‌او وعده دادند مشروط بر اینکه در کاری چنین مشکل موفق گردد. وعیدها و التماسهای توروس و قدرت پادشاه و استدلالات مغالطه آمیز والنس و اورسایوس^۲ و رنج سرما و گرسنگی و دلتنگی و ملال تبعید که در آن جز یأس و نومیدی نبود، عاقبت اسقفان حاضر در شورای ریمینی را بر آن داشت که به‌اکراه بخواسته امپراطور رضا دهند. نمایندگان شرق و غرب در کاخ قسطنطنیه بحضور پادشاه باریافتند و او خشنود بود که آئین‌نامه ای بر عالمیان تحمیل کرده‌است که «شبا‌هت» اب و ابن را تأیید می‌نماید بی‌آنکه اصل هم‌عنصری این دو را ذکر کند. ولکین پیش از پیروزی مذهب آریوسی روحانیان کاتولیکی همه معزول گشته بودند زیرا که نه تهدید را در ایشان اثری بود و نه تطمیع را، و سلطنت کنستانتیوس بواسطه تعقیب و آزار آتانازیوس بزرگ ننگین شده‌است، آزاری ناروا و سخت یهوده و بی‌اثر.

سجایای آتانازیوس و اعمال و تجارب او

در زندگی توأم با کار و کوشش یا اندیشه و تفکر بندرت فرصتی هست تا در این نکته بدقت بنگرند که نیروی یک فکر تنها چه اثراتی بیارمی‌آورد و چه‌موانعی را از میان برمیدارد وقتی که آن فکر با ثبات عزم بدنبال هدفی یگانه برود و پیوسته

آن را تعقیب کند. نام مخلد آتانازیوس هرگز از اصل تثلیث که از تعالیم مذهب کاتولیکی است جدا نخواهد شد زیرا که او تمام دقایق حیات خود و تمام حواس و توانائی خویشتن را در دفاع از این اصل دینی صرف کرد. او که در خاندان الکساندر^۱ تعلیم و تربیت یافته بود هم از ابتدا بشدت با پیشرفت ارتداد آریوسی مخالفت نمود. کارهای مهم از قبیل ضبط و ثبت اسناد و نوشتن مراسلات در دستگاه اسقف سالخورده را آتانازیوس انجام میداد، و رؤسای کلیسا که در شورای نیسیه حضور داشتند فضائل شماس جوان را با تعجب و احترام مینگریستند. حق کبر سن و علو مقام در ایام خطر عمومی گاهگاهی منسوخ شمرده میشود چنانکه در ظرف پنج ماه پس از مراجعت از نیس آتانازیوس شماس را بر تخت اسقفی اعظم مصر نشاندند. وی متجاوز از چهل و شش سال همچنان در این مقام اعلی برقرار بود و دوران حکومت دیرپای او سراسر در مبارزه دائم با دستگاه قدرت آریوسی گذشت. آتانازیوس پنج بار از مقام اسقفی رانده شد و بیست سال از عمر خود را یادرتبعید گذرانیید یا در فرار و تقریباً متصرفات روم همه یکی پس از دیگری شاهد فضائل و حسنات اعمال او و مصائبی بود که وی بخاطر جانبداری از اصل هوموایزیون یا همعنصری اب و ابن تحمل نمود. آتانازیوس دفاع از اصل مذکور را تنها لذت زندگی و یگانه کار و وظیفه خود و موجب سعادت و سربلندی خویشتن بشمار می آورد. در میان طوفان تعقیب و آزار مذهبی اسقف اعظم اسکندریه پیوسته در تحمل زحمت صابر و در حفظ نیک نامی کوشنده و سلامت جان خود بی اعتنا بود، و با آنکه فکر او بمرض مسری تعصب آلوده گشته بود بواسطه سجایای اخلاقی و لیاقت و کاردانی که از وی مشاهده شد برای اداره امور سلطنت امپراطوری عظیمی بمراتب شایسته تر از فرزندان فاسد و منحط کنستانتین بود. وسعت و عمق دانش او بسی کمتر از یوزیپیوس قیصری بود و فصاحت خام او را با خطابه های مهذب و آراسته گرگوری^۲ یا بازیل قیاس نتوان کرد. اما هروقت که از اسقف اعظم مصر میخواستند که دلائل صحت عقیده و روش خود را بیان کند سبک سخن گفتن یا

نوشتن او روشن و مؤثر و قانع کننده بود با آنکه قبلا در آن باب نیندیشیده و طرحی در فکر خود نپرورده بود. آتانازیوس در نزد اهل سنت عیسوی همیشه محترم بوده و در علوم الهی یکی از اساتید دقیق اندیشه بشمار آمده است. از این گذشته میگفتند که به دو علم دیگر نیز آشناست که با دین نامربوط و اندکی با کسوت اسقفی ناسازگار است. از این دو یکی علم قانون بود و دیگری علم غیب. بعضی از پیشگوئیهای او را در باب حوادث آینده که مردم عاقل و منصف ممکن بود به تجربه و رأی صائب وی نسبت دهند دوستانش وحی آسمانی شمرده و دشمنانش آنها را سحر حرام خوانده‌اند.

اما چون آتانازیوس را پیوسته با تعصبات و عواطف و شهوات هر نوع مردم، از راهب گرفته تا امپراطور، سروکار بود پس وقوف به کیفیت طبع بشری نخستین و مهمترین علم است که او میدانست. اوضاع دائم در تغییر زمانه پیوسته مانند صحنه‌ای روشن و تمام و کامل در نظر آتانازیوس آشکار بود و او همیشه از لحظات مهم باز ناگشتنی که میگذرند و چشم مردم عادی آنها را نمی‌بینند، بنحو احسن استفاده می‌کرد. اسقف اعظم اسکندریه درست تشخیص میداد که تا چه حد میتواند بجرأت فرمان دهد و در کجا باید زیرکانه مقصود خود را بتلویح و اشارت بیان کند و تا چه وقت میتواند در برابر قدرت بجنگد و پابداری نماید و در چه موقع باید از شکنجه و آزار مذهبی دوری گزیند، و در همان وقتی که به بیانی ترساننده و تهدیدآمیز از زبان کلیسا بمخالفت با عصیان ارتداد سخن میگفت چون بمیان هم‌مذهبان خود می‌آمد رهبری باتدبیر و نرم‌خوی و مهربان میشد. انتخاب آتانازیوس بمقام اسقفی از لوم خلاف قانون و شتابزدگی برکنار نمانده است اما اسقف اعظم با حسن سلوك دل مردم و روحانیان را بدست آورد. مردم اسکندریه بایی صبری تمام منتظر فرصت بودند تا برای دفاع از کشیشی آزاده و سخنور قیام کنند، و او در ایام گرفتاری و پریشانحالی همیشه از وفا و مودت روحانیان حوزه اسقفی خود مدد می‌یافت یا لا اقل این وفا و محبت تسلی بخشی خاطر او بود. گذشته از این صدتن اسقف مصر باشور و شوقی تزلزل ناپذیر به آتانازیوس گرویدند و از مدعای وی حمایت

کردند، با وسائلی اندک که بخاطر سیاست و حفظ شأن و منزلت باید آنها را بکار بردن. آتانازیوس غالباً ایالات تابع حوزه اسقفی خود یعنی از دهانه رود نیل تا حدود حبشه دیدن مینمود و با وضع ترین افراد مردم دوستانه تکلم میکرد و با فروتنی تمام قدیسین وزهاد بادیه نشین را درود و تحیت میگفت. تفوق نبوغ اسقف اعظم اسکندریه نه فقط در مجامع کلیسایی و در میان کسانی آشکار بود که در دانش و تربیت و سیرت باوی همانند بودند بلکه در دربار امیران و پادشاهان نیز آتانازیوس فارغ از تکلف اما بامتانت و احترام حضور می یافت و در تحولات زندگی و سعدو نحس طالع هرگز اعتماد دوستان و احترام دشمنان را از دست نداد.

در ایام جوانی اسقف اعظم مصر در برابر کنستانتین بزرگ که بکرات اراده خویشتن را دائر به لزوم رجعت آریوس بجمع اهل سنت اظهار نموده بود، سخت مقاومت کرد. امپراطور اراده تزلزل ناپذیر آتانازیوس را محترم میشمرد و ممکن بود که براو نیز ببخشاید و فرقه ای که آتانازیوس را سهمگین ترین دشمن خود میدانستند مجبور بودند که بتظاهر نفرت خویشتن را پنهان بدارند اما در نهان و از دورمهای حمله شوند. پس این گروه شروع کردند به انتشار شایعات و پراکندن تخم بدگمانی و چنان مینمودند که گوئی اسقف اعظم مردیست ظالم و مستبد و متکبر، و با کمال جرأت و جسارت او را متهم بنقض پیمانی کردند که بتصویب شورای نیسیه با فرقه ای از خوارج بسته شده بود. این فرقه از پیروان میلی تیوس^۱ بودند. آتانازیوس آشکارا با این پیمان ننگین مخالفت مینمود و امپراطور را میل براین بود که باور کند که وی با سوء استفاده از قدرت روحانی و مدنی این طایفه منفور را می آزوده است چندان که برای هتک حرمت دین جامی را که هنگام عشاء ربانی در یکی از کلیساهای ماره اوتیس^۲ از آن شراب می نوشیدند درهم شکسته و شش تن از اسقفان ایشان را بتازیانه زده و یا محبوس کرده بوده است، و آرسی نیوس^۳ هفتمین اسقف از همین فرقه بدست ستمگر اسقف اعظم کشته شده یا لااقل اعضاء بدنش ناقص گشته بوده است. کنستانتین کار رسیدگی به این

اتهامات را که شرف و زندگی آتانازیوس را بخطر می افکند به دالماسیوس^۱ برادر خود ارجاع کرد که دارای شغل سانسوری و مقیم اثنا کیه بود. شورای مذهبی قیصریه و صور^۲ بترتیب تشکیل یافت و به اسقفان مشرق دستور داده شد که پیش از تقدیس و افتتاح کلیسای نوساخته اورشلیم که آن را «رستاخیز» نام نهادند راجع به قضیه آتانازیوس رأی صادر کنند. اسقف اعظم به بیگناهی خود واقف بود و با اینهمه بخوبی میدانست که همان روح کینه توزی که بتلقین آن وی را متهم کرده اند محاکمه را راهبری و حکم را نیز صادر خواهد کرد. پس آتانازیوس عاقلانه از حضور در محکمه دشمنان خود امتناع ورزید و به احضار نامه سنود قیصریه اعتنائی ننمود و آن را حقیر و ناقابل شمرد و پس از آنکه بحیلت تأخیر بسیار رواداشت بفرمان امپراطور سر تسلیم فرود آورد زیرا که امپراطور وی را تهدید کرده بود که اگر از حضور در شورای صور امتناع ورزد نافرمانی او جرمی عظیم محسوب خواهد شد و اسقف اعظم بقصاص آن جرم گرفتار خواهد آمد. آتانازیوس پیش از آنکه در رأس پنجاه اسقف دیگر به کشتی نشیند و اسکندریه را ترک کند عاقلانه با پیروان میلی تیوس پیمان بست و حتی آرسی نیوس که همه گمان میکردند یکی از قربانیان اسقف است ولیکن در نهان با او دوست بود، پوشیده از چشم دیگران و جزء ملتزمان وی از اسکندریه خارج شد. شورای مذهبی صور را یوزی بیوس قیصری اداره میکرد اما باتعصبی بیشتر و تدبیری کمتر از آنچه دانش و تجربه وی نوید میداد. پیروان یوزی بیوس بسیار بودند و آتانازیوس را پی در پی آدم کش و جائزوستمگر خواندند و صبر و بردباری ظاهری او باعث شد که مخالفان هر دم آشوب بیشتر بنمایند. اما اسقف اعظم مترصد لحظه درست بود تا آرسی نیوس را زنده و سالم در میان جمع حاضر کند. کیفیت اتهامات دیگر چنان بود که دادن پاسخی چنین روشن وقانع کننده بدانها ممکن نبود و با اینهمه اسقف اعظم توانست ثابت کند که در دهکده ای که میگفتند وی جام مقدس عشاء ربانی را در آنجا شکسته است بحقیقت نه وجود کلیسایی امکان پذیر بوده و نه محرابی و نه جام مقدسی. اما فرقه آریوسیان، که در نهان

تصمیم گرفته بودند دشمن باید مجرم شمرده شود و محکوم گردد کوشیدند که با تقلید از ظواهر محاکمات قضائی بی‌عدالتی خود را از انظار پوشیده بدارند. پس شورای صور هیأتی مرکب از شش تن از نمایندگان را برای جمع‌آوری دلائل جرم در محل وقوع آن بکارگماشت. این اقدام شوری، که اسقفان مصری سخت با آن مخالفت نمودند، از صحنه‌های تازه‌ای از زدو خورد سخت و تهمت و دروغ پرده برداشت و پس از بازگشت نمایندگان از اسکندریه شوری حکم نهائی صادر کرد و آن عبارت بود از حکم عزل اسقف اعظم مصر و تبعید وی. رای محکمه را که بسخت‌ترین لحنی بزبان خبث و انتقام جوئی بیان شده بود به امپراطور و به کلیسای کاتولیکی ابلاغ کردند، و اسقفان فوراً دوباره هیئت زهد و صلاح و نرم‌خوئی اختیار کردند، و وضعی و هیئتی که در خور زائران مدفن مقدس حضرت مسیح است.

اما آتانازیوس بقبول بی‌عدالتی قضات کلیسائی تن‌درداد و تسلیم‌نشد و حتی هنگام صدور رای حضور نیافت و بغیال آنکه شاید آوای حقیقت را بگوش امپراطور راهی نباشد برآن شد که بشیوه جسوران کاری خطرناک کند. پس قبل از صدور رای نهائی از محکمه شورای صور اسقف بی‌باک خویشتن را بدرون کشتی کوچکی افکند که مهبای بادبان برافراشتن و حرکت کردن بجانب شهر رم بود. اگر آتانازیوس خواسته بود که رسماً بحضور امپراطور باریابد ممکن بود که با خواهش‌وی مخالفت شود یا عمداً بدان توجهی نمایند یا از قبول آن اجتناب کنند. اما آتانازیوس ورود خود را پوشیده داشت و منتظر وقتی شد که کنستانتین از ویلای مجاور شهر بازگردد. آنگاه در موقعی که امپراطور سوار براسب و خشمگین و غضبناک از خیابان عمده شهر قسطنطنیه می‌گذشت اسقف معزول با کمال جرأت با او مواجه گردید. ظاهر شدن اسقف اعظم بوضع چنان عجیب غیظ و حیرت کنستانتین را برانگیخت، و بنگاهبانان دستور داده شد که عارض ملتمس را از آن مکان دور کنند اما کینه امپراطور بر اثر احترام لارادی او به آتانازیوس در دم فرونشست

و شجاعت و فصاحت اسقفی که ماتمسانه بدادخواهی آمده بود وجدان او را بیدار و روح گردنکش او را مرعوب کرد. کنستانتین باانصاف و حتی با لطف و توجه به شکایات آتانازیوس گوش فرا داد، و اعضاء شورای مذهبی را بنزد خود احضار کرد و از ایشان خواست که درست بودن روش محاکمه را ثابت کنند. اگر گروه یوزیپیوسی جرم اسقف اعظم را بیشتر ننموده و بیاری مکر و نیرنگ او را بگناهی بزرگ مظنون نکرده بودند حيله بازیه‌های ایشان همه نقش بر آب میشد. این گروه آتانازیوس را متهم به طرح نقشه‌ای جنایت‌آمیز کردند که عبارت بود از متوقف کردن کشتیهای حامل غله در اسکندریه که غذای پایتخت جدید را تأمین^۱ میکرد. امپراطور شک نداشت که غیبت رهبری مورد محبت مردم آرامش را در مصر برقرار خواهد کرد اما از تعیین شخص دیگری برای جلوس برکرسی اسقف اعظم امتناع ورزید و حکمی که بر اثر حسد و پس از تأمل بسیار صادر کرد حکم طرد اسقف بود نه تبعید ننگ‌آمیز. آتانازیوس بیست و هشت ماه تمام در متصرفه دورافتاده گال در دربار مهمان‌نواز ترو^۲ بسر برد تا آنکه بواسطه مرگ امپراطور در سیمای امور تغییری حاصل شد، و کرم عمیم امپراطور جوان باعث آمد که اسقف اعظم، بموجب فرمان کنستانتین کهتر، باشرف و سربلندی بکشور خویشان باز گردد چنانکه از لحن فرمان برمی‌آید امپراطور کاملاً به بیگناهی و تقوی و فضیلت میهمان مکرم خود واقف بوده است.

مرگ کنستانتین کهتر باعث شد که آتانازیوس بار دیگر به شکنجه و آزار مذهبی گرفتار آید و کنستانتیوس، پادشاه عاجز و ناتوان مشرق، بزودی در نهان

۱ - بوناپیوس به عنوان نمونه داستانی عجیب از سفاکی و ساده لوحی کنستانتین نقل کرده است. فیلسوفی از اهل سوریه بنام سوپاتور که سخنوری فصیح‌گفتار و از دوستی امپراطور برخوردار بود و لطف و عنایت امپراطور نسبت به وی سبب شد که خصومت آبلایوس نخست وزیر کنستانتین کبیر برانگیخته شود. کشتیهای حامل غله بواسطه نوزیدن باد موافق در اسکندریه ماندند و مردم قسطنطنیه از نرسیدن غله ناراضی شدند. بفرمان کنستانتین سر سوپاتور را از بدن جدا کردند به این اتهام که وی بنیروی جادو باد را در بند کرده است. سويداس میگوید که کنستانتین میخواست که بکشتن سوپاتور ثابت کند که مذهب مرد غیر مسیحی را ترک کرده است.

با پیروان یوزی ییوس همدستان شد. نود اسقف از این طایفه یا فرقه بیهانه بظاهر پسندیده تقدیس و افتتاح کلیسای اعظم انتاکیه در آن شهرانجمن کردند و آئین نامه‌ای مبهم و مغلق نوشتند که از عقاید نیمه آریوسیها اندک اثری پذیرفته است و بیست و پنج قانون شرعی در آن هست که اصول مذهب ارتودکس یونانی هنوز مبتنی بر آنهاست. رأی اسقفان براین بود که هرگاه شورای مذهبی اسقفی را عزل کند او نباید که دوباره به امور مربوط بمنصب اسقفی پردازد مگر آنکه شورای دیگری نظیر شورای نخستین او را مشمول عفو گرداند. این رأی اسقفان ظاهراً عادلانه مینمود و آن را فوراً در مورد آتانازیوس اجرا کردند و شورای انتاکیه حکم عزل وی را صادر یا در حقیقت تأیید کرد. آنگاه بیگانه‌ای بنام گرگوری را درجای او برکرسی اسقفی نشاندند و به فیلاگریوس^۱ والی مصر فرمان داده شد که اسقف اعظم تازه بر تخت نشسته را با قوای نظامی و غیر نظامی این متصرفه رومی حمایت کند. آتانازیوس که از توطئه گری اسقفان آسیائی دلخسته بود اسکندریه را ترک کرد و سه سال مانند تبعید شده‌ای دادخواه در آستان قدس واتیکان بسربرد. در این مدت آتانازیوس باجهد و کوشش بسیار بمطالعه زبان لاتینی پرداخت و بزودی چندان لاتینی آموخت که بتواند با روحانیان غربی گفتگو و توافق کند. بیان معتدل و مدح آمیز وی در جولیوس متکبر اسقف اعظم رم اثر کرد و او را بجانبداری از آتانازیوس متمایل نمود و جولیوس براین عقیده شد که رسیدگی بتقاضای اسقف معزول از حقوق خاص دستگاه حواری^۲ عصر است. پس درانجمنی مرکب از پنجاه تن از اسقفان ایتالیا بیگانه‌ی وی را باتفاق آراء اعلان کردند. بعد از سه سال کنستانس امپراطور، اسقف اعظم را بدربار میلان احضار کرد. کنستانس با وجود افراط در لذات نامشروع هنوز به مذهب اهل سنت مسیحی توجه بسیار مینمود و قدرت سیم‌وزر در پیشرفت حق و عدالت مؤثر بود و کنستانس بمشورت وزیران خود فرمان داد تاجماعتی از اسقفان بنمایندگی کلیسای کاتولیکی فراهم آیند. نود و چهار تن از اسقفان مشرق در ساردیکا انجمن کردند که در سرحد دو

۱ - Philagrius ۲ - یعنی اسقف اعظم رم یا بعبارت دیگر پاپ.

قسمت شرقی و غربی روم اما در قلمرو سلطنت حامی آتانازیوس قرار داشت. مباحثات اسقفان بزودی بدل شد به مشاجرات خصمانه. آسیائیها از بیم جان به فیلیپوپولیس^۱ در تراس پناه بردند و دوگروه مخاصم هریک دیگری را بشدت هرچه تمامتر دشنام میداد و تهدید میکرد و بدشمنی خدای راستین محکوم میکرد. احکام و فرامین اسقفان شرق و غرب در بلاد ایشان منتشر شد و بتصویب رسید و آتانازیوس را که در مغرب محترم بود و از اولیاء خدا بشمار میرفت در مشرق بمنزل جنایتکاری پلید و نفرت انگیز جلوه گر کردند. شورای مذهبی ساردیکا نخستین علائم نفاق و شقاق را در میان کلیسای یونانی و لاتینی آشکار میکند یعنی دوگروهی که برحسب تصادف دارای معتقدات مختلف بودند و بواسطه تفاوت زبان دائم از هم جدا.

در دومین دوران تبعید خود در مغرب آتانازیوس بارها بحضور امپراطور باریافت در کاپوآ^۲ و لودی^۳ و میلان و ورونا^۴ و پادوا^۵ و آک ویلیا^۶ و ترو. اسقف هر حوزه ای معمولاً در این ملاقاتها حضور داشت و رئیس تشریفات در مقابل سرافرده مقدس امپراطور می ایستاد و این شهود محترم، که اسقف اعظم پیوسته از ایشان استمداد مینمود، به نرمی و اعتدال او که در همه حال یکسان بود گواهی داده اند. شک نیست که حزم و تدبیر به او آموخته بود که باید لحنی اختیار کند که براسقفی و رعیتی از رعایای امپراطور برازنده است. در مذاکرات با سلطان مغرب شاید که آتانازیوس برخطای کنستانتیوس تأسف میخورد اما با کمال جرأت و جسارت خواجه سرایان و اسقفان آریوسی مذهب وی را مجرم میشمرد و محکوم مینمود و از پریشانحالی کلیسای کاتولیکی و خطری که آن را تهدید میکرد اندوهگین بود، و کنستانس را برآن میداشت که از شور مذهبی و زهد و دینداری پدر خویشتن تقلید کند. امپراطور تصمیم خود را مبنی بر استفاده از افواج و ذخائر مالی متصرفات اروپائی برای حمایت از مذهب اهل سنت اعلان نمود و بوسیله نامه ای موجب و

و آمرانه به برادر خود کنستانتیوس فهمانید که اگر وی به بازگشت فوری آتانازیوس بمقام سابقش رضا ندهد او خود بمدد لشکر و کشتیهای جنگی اسقف اعظم را دگر بار در کرسی اسقفی اسکندریه مستقر خواهد کرد. اما موافقت بموقع کنستانتیوس جنگ مذهبی را که در مذاق طبع انسان بسیار ناخوشگوار است. مانع آمد و امپراطور مشرق راضی شد که از رعیتی که او خرد وی را آزرده بود طلب آشتی کند. آتانازیوس، بامناعتی که شاید، صبر نمود تا سه نامه پیاپی به او رسید همه به محکمترین لحنی ضمان احترام و حمایت و لطف و عنایت امپراطور که از او خواست تا دگر بار. بر کرسی اسقفی بنشیند، اما به رعایت احتیاط، عمال بزرگ خود را مقید به عهد کرد تا گواه صداقت و حسن نیت وی باشند و این کار آتانازیوس راموهون کرد. عنایت امپراطور بعداً به وضعی آشکارتر جلوه گر شد یعنی بوسیله صدور فرامین مؤکد به مصر برای بازخواندن پیروان آتانازیوس و باز دادن مزایای سابق به ایشان و اعلان بیگناهی این طایفه و امحاء مدارك محاکمات غیرقانونی که هنگام تفوق فرقه یوزی بیوسی رائج بوده است. پس از گرفتن انواع ضمانتها و کسب موجبات رضایتی که عدالت و حتی نزاکت ایجاب مینمود اسقف اعظم به تائی از متصرفات تراس و آسیا و سوریه گذشت و در هر مرحله از سفر اسقفان شرقی خاضعانه وی را تعظیم و تکریم نمودند اما نیایش ایشان حس تحقیر را در آتانازیوس برانگیخت و این مرد زیرك و با فطانت را نفریفت. وی در انتاکیه با کنستانتیوس ملاقات کرد و با فروتنی اما با متانت و بردباری با خداوندگار خود معانقه کرد ولیکن از قبول پیشنهاد امپراطور که از او خواسته بود تا اجازه دهد که طایفه آریوسی مذهب در اسکندریه کلیسایی برپا کنند امتناع نمود و پاسخ وی این بود که فرقه او در دیگر شهرهای امپراطوری باید از چنین تسهیلاتی برخوردار گردند، پاسخی که از دهان اسقفی مستقل معتدل مینمود و موافق با موازین حق و انصاف. ورود اسقف اعظم بمقر حکومتش توأم با فرو شکوه بسیار و نماینده پیروزی او بود. غیبت از اسکندریه و شکنجه و آزاری که تحمل کرده بود آتانازیوس را محبوب مردم این شهر کرده بود، و قدرت او که وی آن را به قوت هرچه تمامتر اعمال مینمود

پس از این پایدارتر شد وصیت شهرت او در سراسر دنیای عیسویت یعنی از حبشه تا بریتانیا در افواه عام افتاد.

ولیکن رعیتی که با خداوندگار خود چنان کرده است که وی به اجبار باید احساسات حقیقی خود را پوشیده بدارد هرگز از پادشاه عفو صادقانه و پایدار توقع نتواند داشت و عاقبت اسف انگیز کنستانس آتانازیوس را بزودی از حمایت مددکاری بخشنده و توانا محروم کرد. میان قاتل^۱ و تنها برادر کنستانس که پس از او زنده ماند جنگی در گرفت که امپراطوری روم متجاوز از سه سال گرفتار آن بود، ولیکن برای فرقه کاتولیکی این سه سال دوران امن و آرامش بود. هردو گروه مخاصم میخواستند که با اسقف مصر از در صلح و دوستی درآیند زیرا که قدرت اعتبار شخصی وی چندان بود که میتوانست تردید رأی این متصرفه مهم رومی را از میان بردارد و مردم را مصمم به حمایت یکی از آن دو گروه بگرداند. وی سفیران پادشاه غاصب را بحضور می پذیرفت و هم به این علت بعداً متهمش نمودند که در نهان با او مکاتبه میکرده است، و کنستانتیوس بارها و بکرات خاطر «پدر محبوب» خود یعنی آتانازیوس محترم را مطمئن کرد که با وجود شایعات آمیخته به خبث که دشمنان مشترك ایشان به نشر آنها میپردازند وی نه فقط تخت سلطنت برادر متوفای خود را به ارث برده است بلکه عواطف و معتقدات او را نیز هم. حق شناسی و انسانیت اسقف مصر را بی شک از مرگ نابهنگام کنستانس متأسف و از گناه مک ن تیوس سخت یزار نمود اما چون وی بخوبی میدانست که ترس کنستانتیوس تنها ضامن سلامت شخص اوست بعید نیست که شور و حرارت دعای او از برای پیشرفت مدعای تقوی و عدالت اندکی کاهش پذیرفته بوده باشد. سقوط آتانازیوس از این پس مربوط بتدابیر مبهم و خبث آمیز چند اسقف خشمگین و متعصب نبود که از قدرت پادشاهی ساده لوح و زودباور سوء استفاده میکردند، بلکه پادشاه خود پس از مدتی مدید تصمیم خویشتن را مبنی بر انتقام جوئی از کسی که در حق وی بی عدالتی نموده بود بصراحت اعلان کرد و نخستین زمستانی را که پس از پیروزی

در جنگ در آرل گذرانید در خصومت نمودن به دشمنی بکاربرد که در نزد او منفورتر از فرمانروای ستمگر و شکست خورده گال بود.

شوراهای مذهبی آرل و میلان

اگر امپراطور از سر بلهوسی حکم مرگ با تقوی ترین و مبرزترین شخص کشور را صادر میکرد، فرمان پیداد گرانه وی را اعمال ظلم آشکار و عدل دروغین بی هیچ تأملی اجرا میکردند. اما وی چندان به احتیاط و تأمل و با اشکال به محکوم نمودن و سیاست کردن اسقف محبوب مردم اقدام کرد که عالیشان دانستند که امتیازات کلیسا مفهوم انضباط و آزادی را در دستگاه حکومت و امپراطوری احیاء کرده است. حکمی که از شورای صور صادر گشته و مورد تأیید اکثر اسقفان شرقی قرار گرفته بود هرگز بصراحت ملغی نشده بود، و چون آتانازیوس سابقاً به حکم برادران هم‌رتبه خود از مقام اسقفی عزل شده بود هر حکم دیگری پس از آن ممکن بود که خلاف قانون و حتی جرم بشمار آید. اما خاطره برخورداری اسقف اعظم مصر از حمایت تام و مؤثر دستگاه مذهبی کاتولیکی در قسمت غربی امپراطوری و دلبستگی مسیحیان کاتولیکی به او برکنستانتیوس لازم آورد که اجراء حکم را بتعویق اندازد تا روزی که موافقت اسقفان لاتینی^۱ را حاصل آورد. دوسال تمام برسر مذاکره با ارباب کلیسا صرف شد، و مدعای مهمی که میان امپراطور و یکی از رعایای وی مطرح بود اول در شورای آرل و بعد در مجمع عظیم میلان که مرکب از بیش از سیصد اسقف بود بامتانت و رزانت بسیار مورد بحث قرار گرفت. ولیکن کم‌کم بنیان امانت و صداقت این اسقفان بر اثر استدالات فرقه آریوسی و حیلت‌گری خواجه‌سرایان و التماسهای مصرانه پادشاه سست شد، پادشاهی که شرف جاه و منزلت خود را بالذات انتقام‌جوئی سودا و هیجان خشم و کین خویشتن را به این طریق برملا کرد تا بدان حد که در روحانیون هم مؤثر افتاد و شهوت غضب و خصومت را در ایشان نیز برانگیخت. فساد که از علائم محقق حکومت مبتنی بر آزادی

۱ - در اصطلاح مسیحیان شرقی یعنی پیروان مذهب کاتولیکی.

رای است در این هنگام رائج و باعث توفیق در کارها بود. عناوین و هدایا و مصونیت از وظائف و تکالیف مدنی قیمتی بود که در ازاء رای اسقفی بدو تقدیم می شد و او آنها را می پذیرفت^۱، و آریوسیان زیرکانه احتجاج می کردند که محکومیت اسقف اعظم اسکندریه تنها اقدام مؤثر برای بازگرداندن آرامش و اتحاد به کلیسای کاتولیکی است. اما دوستان آتانازیوس نیز در حق رهبر خود یا در دفاع از مدعای خویشان کوتاهی نکردند و مردانه چه هنگام بحث علنی و چه در مذاکرات سری با امپراطور پیوسته تأکید کردند که فرمانبرداری از احکام مذهب و عدالت از فرائض جاودانست و زهد و تقوای ایشان خطر جسارت و تهورشان را کمتر مینمود. دوستان آتانازیوس می گفتند که نه امید لطف و عنایت و نه بیم خشم و غضب امپراطور هرگز ایشان را برآن نخواهد داشت که بادیگران پیوندند و برادر محترم وی گناه خود را محکوم نمایند، و تأکید می کردند که احکام غیر قانونی و منسوخ شده شورای صور دیر زمانی است که با صدور فرامین امپراطور و استقرار مجدد و محترمانه اسقف اعظم اسکندریه در مقر او، و سکوت دشمنان اشوبگروی و اعتراف ایشان به خطای خود تلویحاً نقض شده است و ادعا می کردند که اسقفان مصر به اتفاق آراء به نیکنامی آتانازیوس شهادت داده و قضاوت منصفانه کلیسای لاتینی در شورای رم و ساردیکا شهادت ایشان را تأیید کرده بوده است. دوستان آتانازیوس از وضع اسف انگیز اسقف مصر سخت اندوهگین بودند زیرا او که سالیان دراز از نیکنامی و مزایای منصب اسقفی و ظاهراً از اعتماد خداوند گار خویشان برخوردار بوده بود اکنون باید بی اعتباری اتهامات مبالغه آمیز و بی اساس را دگر باره ثابت کند. دسته های مختلف کلیسائیان بیانی بظاهر درست و مستدل و رفتاری شرافتمندانه داشتند، اما در این نزاع دیرپای خصومت آمیخته که چشم همه مردم امپراطوری به یک اسقف تنها دوخته بود، روحانیون آماده فدا کردن حق و عدالت

۱ - درباره هدایا و القاب و احتراماتی که اسقفان بسیاری را فریفت اما اسقفان بلند طبع و پاکدامن آنها را قبول نکردند مطالبی نوشته اند که از خشم و غضب گروه اخیر حکایت میکند. هیلاری پواتیه ای میگوید که ما با کنستانتیوس می جنگیم که دشمن مسیح است و بجای آنکه تازیانه بر پشت بزند شکم را به رضامندی می نوازد.

برای رسیدن به هدفی بودند که توجه را بیشتر جلب می کرد و آن هدف یا دفاع از مبارزی دلیر بود که از آئین نامه شورای نیس جانبداری می کرد یا از میان برداشتن او. پیروان آریوس هنوز گمان می کردند که شرط احتیاط آنست که عقائد و مقاصد خود را بزبانی مبهم بیان کنند و آنها را بنوعی دیگر جلوه گر سازند. اما اسقفان کاتولیکی مذهب که مسلح به نیروی محبت مردم و احکام شورای عمومی بودند در هر موقعی، علی الخصوص در شورای میلان، به اصرار میخواستند که معاندان اول خویشتن را از لوث ارتداد بشویند و آنگاه جرأت آورند که آتانازیوس بزرگ را در محکمه عدالت بر رفتار خلاف متهم نمایند.

ولیکن ندای عقل و منطق (اگر حق در واقع با آتانازیوس بود) به بانگ آشوب و غوغای اکثریتی منافق و رشوتستان خاموش گردید و شورای آریوس و میلان منحل نشد تا روزی که اسقف اعظم اسکندریه را بموجب رأی دستگاه مذهبی مغرب و مشرق محکوم و معزول کردند. اسقفانی که مخالفت نموده بودند ملزم به تأیید این رأی و پیوستن با کسانی در برگزاری مراسم مذهبی شدند که بظن قوی رهبران فرقه مخالف بودند. متن دقیق موافقت نامه را بوسیله پیکهای دولتی به اسقفان غائب از شورا ابلاغ کردند و همه اسقفانی که از افشاء عقیده باطنی خود بر اعضا شورای آریوس و میلان، که ملهم به تدبیر و معرفت بودند، امتناع ورزیدند فوراً به فرمان امپراطور که متظاهر به اجرای احکام کلیسای کاتولیک بود از وطن رانده شدند. در میان اسقفانی که راهبر گروه تبعید شدگان و دیگر کسانی بودند که با وجود شکنجه و آزار از افشاء معتقدات دینی خود باک نداشتند لیبریوس^۱ رومی و اوزیوس قرطبی^۲ و پولینوس تروی^۳ و دیونیسیوس میلانی^۴ و یوزی بیوس ورجلی^۵ و لوسیفر گالیری^۶ و هیلاری پواتیه ای^۷ سزاوار شهرت و امتیاز خاصند. مقام شامخ لیبریوس که بر پایتخت امپراطوری حکومت میکرد، و فضیلت شخصی و تجربه

Paulinus of Treves - ۳
Lucifer of Cagliari - ۶

Osius of Cordova - ۲
Eusebius of Vercellae - ۵

Liberius of Rome - ۱
Dionysius of Milan - ۴
Hilary of Poitiers - ۷

اوزیوس مکرم که بواسطه تقریش به نزد کنستانتین بزرگ و بوجود آوردن اصول دینی مصوب شورای نیسیه عزیز و محترم بود، این دو اسقف بزرگ را در رأس کلیسای کاتولیکی قرار می‌دهد، و رفتار این دو - خواه گردن به فرمان مینهادند و خواه مقاومت مینمودند - در هر حال سرمشقی بود که کلیسائی‌ان در وقت لازم از آن پیروی مینمودند. اما سعی مکرر امپراطور در مرعوب کردن یا فریفتن اسقف رم و اسقف قرطبه دیر زمانی بی‌اثر ماند. اسقف اسپانیائی گفت که من در دوران حکومت کنستانتیوس نیز مہیای رنج کشیدنم همچنانکه شصت سال پیش در ایام حکومت جد او ماگزیمیان رنج کشیدم. اسقف رم در حضور سلطان خویشان به بی‌گناهی آتانازیوس گواهی داد و گفت که من در عقیده خود آزادم، و هنگامی که او را به بیرئه^۱ در تراس تبعید کردند وی مبلغ هنگفتی وجه نقد را که برای تأمین آسایش او در هنگام سفر بدو اهداء کرده بودند بازپس فرستاد و با نخوت و کبریا خاص به دربار میلان اهانت کرد و گفت که شاید امپراطور و خواجه سرایان او را به این زر نیاز باشد تا به سربازان و اسقفان خود بپردازند. مشقات حبس و تبعید عاقبت مقاومت لی‌بریوس و اوزیوس را درهم شکست. قیمتی که اسقف رم برای اجازه بازگشت به وطن پرداخت موافقت با بعضی از اعمال جنایت‌آمیز بود و به کفاره این گناه در وقتی که باید توبه نمود. اما با اسقف فرسوده و ناتوان قرطبه که صدسال عمر نیروی وی را درهم شکسته و حواس او را ضعیف کرده بود هم‌اصرار بکار بردند و هم‌عنف و جور نمودند تا عاقبت الامر امضاء او را بزور بدست آوردند. پیروزی و گستاخی فرقه آریوسی بعضی از اهل سنت را بخشم‌آورد و بر آن داشت که با سالخورده مردی نگون‌بخت، یا در واقع با خاطره او، معامله‌ای کنند بسیار سخت و برخلاف اصول آدمیت با آنکه مسیحیت خود چندان مدیون و منت‌پذیر خدمات پیشین وی بود.

سقوط لی‌بریوس و اوزیوس بر جلوه نام و مقام اسقفانی افزود که بی‌هیچ تزلزلی همچنان در وفاداری راسخ و استوار ماندند و از آتانازیوس و دین راستین پیروی

کردند. دشمنان ایشان بیزیرکی و بدنفسی این اسقفان را از منافع تسلی بخش همدمی و مشورت بایکدیگر محروم و تبعیدشدگان نامی و ممتاز را از هم جدا کردند و بمتصرفات بسیار دور امپراطوری فرستادند و بدقت هرچه تمامتر مناطق بیابانی و خطرناک را برای این کار برگزیدند. با اینهمه اسقفان بزودی دانستند که خطر صحرای لیبی و بی‌تمدن‌ترین نواحی کاپادوکیه کمتر از سکونت در شهر است که اسقفی آریومی مذهب بتواند عطش کین مذهبی و مشاجرات دقیق دینی را در آنجا سیراب کند. اسقفان تبعید شده از وقوف به پاکی و صداقت خود و بی‌نیازی از تحسین و آفرین و ملاقاتها و نامه‌ها و انعام و احسان سخاوتمندانه پیروان خویش تسلی می‌یافتند و مشاهده اختلافات داخلی در میان مخالفان اصول دینی که بتصویب شورای نیسیه رسیده بود نیز بزودی مایه خشنودی ایشان گردید. سلیقه کنستانتینوس امپراطور چندان تابع هوی و هوس بود و اندک‌ترین انحرافی از آنچه در نظر وی حقیقت دین مینمود چندان او را رنجیده خاطر میکرد که وی با شور و حرارتی یکسان هم مدافعان عقیده هم‌عنصری اب و ابن را آزار مینمود هم کسانی را که به شباهت عنصر اب و ابن معتقد بودند و هم کسانی را که شباهت «فرزند» را به خدا انکار میکردند. ممکن بود که سه اسقف ذلیل‌شده از وطن رانده که هر یک معتقد به یکی از سه عقیدت مذکور بود در یک تبعیدگاه گرد هم جمع آیند و بر حسب تفاوت خلق و خوی بر غفلت و تعصب مخالفان خود ترحم آورند یا اهانت روا دارند، مخالفانی که مصائب حالشان هرگز بسعادت آینده جبران نمیشد یا به عبارت دیگر ایشان را امید رستگاری نبود.

ننگین نمودن و تبعید کردن اسقفان متصرفات غربی که همه از اهل سنت بودند بمنزله چند گام نخستین بود در راه سقوط شخص آتانازیوس. دربار امپراطور در طی مدت بیست و شش سال در نهان به زحمت بسیار و با توسل به غدر و حیلت کوشیده

۱ - روحانیون روم غربی پی‌درپی به صحرای عربستان یا طبیعت تبعید میشدند یا به مکانهای نامسکون بر فراز جبل توروس و نقاط بی‌آبادی فریجه که در دست طایفه بی‌دین مونتانیست‌ها بود. از آن‌جا توس مرتد در جایی در سیلیسیه بخوبی پذیرائی کردند اما بمحض اینکه خبر سکونت او در سیلیسیه در همه جا منتشر گردید او را به ناحیه‌ای منتقل کردند که جنگ و طاعون در آن شایع بود.

بود تا وی را از اسکندریه بیرون کند و با قطع وظیفه‌ای که به وی میرسید انعام واحسان او را مانع آید زیرا که سخاوت آتانازیوس باعث محبوبيتش شده بود. اما وقتی که کلیسای لاتینی اسقف اعظم مصر را طرد و تبعید کرد و او از حمایت پیگانگان نیز محروم ماند، کنستانتیوس دو تن از دیران خود را بمصرفرستاد و ایشان را شفاهاً مأمور کرد تا حکم تبعید اسقف مصر را اعلان و اجراء کنند و چون همه متفقاً تصدیق کردند که صدور فرمان تبعید کاری درست بوده است پس تنها علتی که باید کنستانتین را از دادن حکم کتبی به رسولان خود مانع آمده باشد ناچار تردید وی بوده است که آیا طرد آتانازیوس موافق انصاف است یا نه؟ و نیز احساس او که مبادا بصورت این حکم اسکندریه را که دومین شهر بزرگ و بارورترین متصرفه امپراطوری بود بخطر افکند. چون اگر مردم در تصمیم خود مبنی بردفاع از رهبر روحانی پایداری میکردند و به نیروی اسلحه توسل می‌جستند اسکندریه سخت در خطر می‌افتاد. احتیاط بی‌نهایتی که امپراطور بکار برد بهانه‌ای بظاهر پسندیده بدست داد تا آتانازیوس با کمال احترام منکر صحت حکم بشود زیرا که آن را نه با عدل و انصاف خداوند گار کریم و مهربان خود موافق میدانست نه با اظهارات سابق وی. در دستگاه حکومت مصر نیز آن قدرت نبود که اسقف اعظم را به اصرار مجبوره استعفاء از منصب اسقفی کند پس ناچار بارهبران محبوب مردم معاهده بستند و مقرر شد که هر نوع اقدامی و مخاصمتی متوقف بماند تا وقتی که از رأی صریح امپراطور اطمینان حاصل کنند. اهل سنت بمدارای ظاهر دشمن فریب خوردند و خویشتن را در امن و امان پنداشتند و به دام هلاک در افتادند. در همین وقت فرمان سری به افواج مصر علیا رسید که بشتابند و به یک حمله ناگهان پایتخت مصر را که به شورش و فتنه خو گرفته و به آتش شور مذهبی برافروخته بود محاصره کنند. وضع و موقع اسکندریه که در میان دریا و دریاچه ماروتیس قرار داشت نزدیک شدن سربازان و پیاده کردن ایشان را آسان نمود و افواج مذکور به قلب شهر راه یافتند پیش از آنکه اقدام مؤثری برای بستن دروازه‌ها و اشغال مواضع مهم دفاعی

امکان پذیر باشد. بیست و سه روز بعد از امضاء معاهده هنگام نیمشب سیریانوس^۱ فرمانروای مصر با پنج هزار سپاهی مسلح و آماده حمله گرداگرد کلیسای سن تئوناس^۲ را فراگرفتند. اسقف اعظم و چندتنی از روحانیون تابع او و مردم در این وقت در کلیسای مذکور آداب عبادت شبانه را بجای می آوردند. درهای این بنای معظم مقدس در برابر حمله سخت دشمن درهم شکست، حمله ای که توأم با کشت و کشتار و خونریزی بسیار و انواع فجایع هول انگیز بود. اما اجساد کشتگان و قطعات ابزار جنگی که روز بعد برجای مانده و دردست کاتولیکها بود گواه کاملی بود که اقدام سیریانوس را باید حمله ای موفقیت آمیز بشمار آورد نه فتحی تام و تمام. دیگر کلیساهای شهر نیز بهمین طریق مورد بی حرمتی قرار گرفتند و مدت چهار ماه شهر اسکندریه در معرض اهانت لشکریانی فاسد و هوسران بود که روحانیان فرقه مخالف، ایشان را به بی ادبی برمی انگیزتند. خون بسیاری از مؤمنین در این گیرودار ریخته شد و اگر ایشان کشندگان خود را برنینگیخته باشند و انتقام قتل ایشان نیز گرفته نشده باشد پس این کشتگان را باید « شهید » خواند. در حق اسقفان و پربزرگی تیرها ستم بسیار روا داشتند و ایشان را رسوا و مفتضح نمودند و دوشیزگان باکره ای را که زندگی خویشان را وقف بر کارهای کلیسائی کرده بودند عریان کردند و به تازیانه زدند و به ایشان تجاوز کردند. خانه های توانگران را غارت کردند و در پشت نقاب شور مذهبی با گستاخی تمام عداوتهای خصوصی و حرص و شهوت خود را تسکین دادند و احسنت و آفرین شنیدند. مردم غیر مسیحی اسکندریه که هنوز گروهی کثیر و ناراضی بودند بآسانی راضی شدند که اسقف شهر خود را ترک کنند، اسقفی که محترمش میداشتند اما از او بیمناک هم بودند. امید لطف و عنایت و ترس از عقوبت شورش و قیام که دامنگیر همه کس میشد سبب گردید که بت پرستان نیز عهد کنند که از جانشین آتانازیوس حمایت نمایند و آن جانشین مردی مشهور و نامش ژرژ کاپادوکیه ای بود. پس از آنکه شورای آریوسی غاصب مذکور را بمراسم خاص مذهبی تقدیس کرد سباستیان^۳ وی را بمدد نیروی جنگی بر

کرسی اسقفی نشاند ، و سباستیان خود برای انجام دادن این کار مهم به لقب کنت مصر ملقب و به سمت مذکور منصوب شده بود . در کسب قدرت و بکاربردن آن ، ژرژ غاصب ستمگر به نوامیس شرع و انصاف و آدمیت توجهی ننمود و همان صحنه های فضیحت و رسوائی و شرارت و خونریزی که در پایتخت مشاهده شده بود در پیش از نود شهر اسقف نشین مصری تکرار شد . کنستانتیوس که توفیق باعث تشویق وی شده بود اکنون جرأت یافت و رفتار عمال خود را تأیید و تصویب کرد ، و با صدور دستخطی پر شور و حرارت و خطاب به همگان نجات شهر اسکندریه را - از دست ستمگری که محبوب عام بود و هواخواهان نادان خود را به افسون فصاحت می فریفت - به مردم تهنیت گفت . در این دستخط امپراطور از زهد و فضیلت ژرژ محترم که اسقف منتخب بود بتفصیل سخن میگوید و امیدوار چنانست که خود در سمت ولینعت شهر اسکندریه و حامی آن شهرتش از اسکندر کبیر نیز برگذرد . در ضمن تصمیم تغییر ناپذیر خود را رسماً اعلام میکند و می گوید که با آتش و شمشیر پیروان فتنه گر آتانازیوس خبیث را تعقیب خواهم کرد زیرا که آتانازیوس با گریختن به گناه خود اعتراف نموده و از برگ ننگینی که بارها سزاوار آن بوده جان بدر برده است .

آتانازیوس در واقع از خطرهایی که به وی نزدیک بود و او را بیش از همه تهدید مینمود جان بدر برده بود و آنچه بر این مرد عجیب گذشته است توجه ما را بحق به خود معطوف میدارد . در آن شب فراموش نشدنی که کلیسای سن تئوناس در محاصره سربازان سیریانوس قرار گرفت اسقف اعظم دلیرانه و باوقار و طمأنینه همچنان بر کرسی خودنشسته در انتظار نزدیک شدن مرگ بود . در همان وقتی که فریاد خوف و خشم مراسم عبادت را متوقف کرد اسقف اعظم در جماعت لرزان بیمناک روحی دمید و ایشان را بر آن داشت که یکی از مزامیر داود پیغمبر را ترنم کنند که در ثنای خدای قوم بنی اسرائیل و پیروزی اوست بر ستمگر بی دین و مغرور مصر . آخر الامر در کلیسا بزور گشوده شد و تیرباران دشمن در میان مردم فرود آمد و سربازان شمشیر کشیده حمله بردند و به درون جایگاه قدس در کلیسا راه یافتند و برق دهشت انگیز زره های ایشان بوسیله چراغهای مقدسی منعکس می شد که گرداگرد محراب کلیسا

میسوخت . آتانازیوس همچنان اصرار و ابرام راهبان و پرزبی تیرهای مؤمن را که از ملتزمان وی بودند رد می کرد و بایزرگواری تمام از ترک موضع اسقفی امتناع می ورزید تا وقتی که آخرین کسی از جماعت نمازگزار را در امن و امان از کلیسا مرخص کرد . آشوب و تاریکی شب به اسقف اعظم یاری نمود تا بجائی مصون از خطر پناه ببرد و موج جمعیت مضطرب و بیمناک که وی را از هرسو می فشرد بر زمینش افکند و با آن که وی از خود بیخود شد روح شجاعت و بی باکی خود را بازیافت و از دست سربازانی که باولع تمام در پی او می گشتند فرار کرد . راهنمایان آریوسی به این سربازان گفته بودند که سرآتانازیوس برای امپراطور بهترین و مطلوب ترین هدایا خواهد بود . از آن لحظه اسقف اعظم مصر از چشم دشمنان خود ناپدید شد و بیش از شش سال درورای تاریکی نفوذ ناپذیر اختفا بسر برد .

قدرت جابرانه دشمن آشتی ناپذیر آتانازیوس سراسر دنیای روم را دربر گرفت و امپراطور که از اسقف اعظم مصر سخت خشمگین بود کوشید که به نوشتن دستخطی فوراً و به اصرار از امیران مسیحی مذهب حبشه بخواهد که آتانازیوس را به بعیدترین و دورافتاده ترین ناحیه روی زمین هم راه ندهند . کنتها و عمال عالیرتبه دیوان و تریبونها و لشکرها را پیاپی بتعقیب اسقف فراری گماشتند و باصدورفرامین بسیار نیروهای جنگی و دولتی را برآن داشتند که بیدار و آگاه از برای یافتن او باشند و وعده پادشاهای سخاوتمندانه به کسی دادند که آتانازیوس را زنده یا مرده ارائه دهد و کسانی را که جرأت آوردند و « دشمن مردم » را پنهان کنند به وعید مجازات شدید مرعوب کردند . ولیکن بیابانهای طیب^۱ اکنون مسکن گروهی از مردم نامتمدن متعصب فرمانبردار بود که احکام رئیس صومعه را از قوانینی که امپراطور نهاده بود دوستتر می داشتند . مریدان آنتونی و پاچومیوس^۲ که عددشان کم نبود اسقف گریزنده را مانند پدری در جمع خود پذیرفتند و فروتنی و بردباری او را در پیروی از سخت ترین سنن و قواعد فرقه خویشان پسندیدند و زلال سخن را که از لبان او فرو می ریخت کلمه به کلمه جمع می کردند و آنها را از فوران سرچشمه حکمت حقیقی

و از منبع الهام می‌دانستند ، و مطمئن بودند که ثواب دعاها و روزه ها و شب‌زنده داریهای ایشان کمتر از ثواب شور و اشتیاقی بود که در دفاع از حق و بی‌گناهی اظهار می‌کردند و خطری که در این راه با آن رویاروی می‌شدند . صومعه‌های مصر در مکانهای دورافتاده خالی از سکنه قرار داشت ، معمولاً برفراز قله جبال یا در جزایر رود نیل ، و شاخ یا شیپور مقدس تابنی^۱ علامتی بود که همه می‌شناختندش و به شنیدن بانگ آن چندین هزار راهب نیرومند و مصمم که اکثراً روستائیانی از نواحی مجاور بودند گرد هم جمع می‌آمدند . هروقت که لشکری به پناهگاههای راهبان حمله می‌برد و مقاومت در برابر آن ناممکن بود این عزلت‌گزیدگان گردن درپیش تیغ جلاد می‌نهادند و به این طریق خصیصه قومی خود را تأیید می‌کردند و آن خصیصه قومی این بود که اگر مردی مصری از رازی آگاه بود و نمیخواست که آن راز را افشاء کند هرگز باشکجه نیز به دانستن آن اعتراف نمی‌کرد . اسقف اعظم اسکندریه که این راهبان جان خود را با اشتیاق تمام وقف حفظ اواز خطر کردند در میان این جمع کثیر که همه به یک وضع و فرمانبرداری نظم و انضباط بودند مخفی ماند و تا خطر نزدیکتر می‌شد دستهای آماده به خدمت او را به سرعت از مخفی-گاهی به مخفی‌گاه دیگر منتقل می‌کرد تا روزی که عاقبت به بیابانهای قفر و هول انگیز رسید که مزاج تاریک بین و ساده لوح او هام‌پرستی آنها را مسکن شیاطین و دیوان و حیوانات سبع عجیب‌الخلقه می‌پنداشت . دوران اختفای آتانازیوس که تمام نشد مگر بمرگ کنستانتیوس ، بیشتر در هم‌صحبتی با راهبان گذشت و ایشان با ولاء و اخلاص تام کمر به خدمت او بستند یعنی او را از خطر حفظ کردند و دبیر او بودند و حامل پیامهای او . اما وقوف به اهمیت حفظ رابطه نزدیک با فرقه کاتولیک وی را بر آن داشت که هروقت کوشش دولتیان در یافتن او کمتر شود از بیابان بیرون آید و به اسکندریه برود و شخص خویشان را در اختیار دوستان و پیروان خود قرار بدهد تا ایشان صلاح درچه دانند . حوادث گوناگونی که براو گذشت خود می‌توانست موضوع داستانی سرگرم‌کننده باشد . فی‌المثل زمانی او را درون آب انباری خالی از

آب پنهان کردند اما بمحض اینکه وی خارج شد کنیزی خیانتکار سر او را آشکار نمود و زمانی دگر وی را در پناهگاهی عجیب‌تر مخفی کردند و آن خانه باکراهی بود بیست ساله که در همه اسکندریه بکمال جمال شهره بود. چنانکه این زن در سالیان بعد نقل کرده است وی در نیمشب اسقف اعظم را دید و بمشاهده او که جامه‌ای فراخ برتن داشت و به شتاب تمام راه می‌سپرد سخت متعجب گردید. اسقف اعظم از دختر به التماس خواست که وی را از خطر مصون دارد زیرا که در رؤیایی آسمانی به وی امر شده بود که در خانه این زن مهمان‌دوست برای خود پناهگاهی بیابد. آن باکره مؤمنه نیز قبول نمود و ودیعه مقدسی را که به ید عقل و تدبیر و دلیری و بی‌باکی او سپرده بودند از خطر نگاه داشت و بی‌آنکه راز را بر کسی افشاء کند فوراً آتانازیوس را به پنهان‌ترین اطاق خود برد و بامحبت دوستی صادق و یکدل و توجه و دقت خدمتگزاری مهربان از او مراقبت کرد، و تا روزی که خطر همچنان برجای بود این زن مرتباً برای او کتاب و آذوقه می‌برد و پایش^۱ را می‌شست و مکاتبات وی را می‌خواند و جواب آنها را می‌نوشت و باز بر دستی تمام همصحبتی خود را با این مرد خدا از چشم بداندیشان پوشیده میداشت زیرا که آتانازیوس بسبب وضع خاصی که داشت باید دامن عفتش از لوث هر شائبه‌ای پاک باشد و سحر جمال دوشیزه جوان چندان بود که ممکن بود احساساتی بس خطرناک در هر کس^۲ برانگیزد. در دوران شش ساله تعقیب و تبعید، اسقف اعظم مصر به کرات از همدم زیبا و وفادار خود دیدن کرد. آتانازیوس رسماً گفته است که او خود اجلاس اعضاء شورای ریمینی و سلوسیه را به چشم خویشتن «دیده» بوده است و گفته او ما را ناچار بر آن می‌دارد که باور کنیم که وی مخفیانه هنگام تشکیل جلسات در محل حاضر بوده است. مذاکره شخصی بادوستان و مشاهده اختلافات دشمنان و بر آنها افزودن همه دارای

۱ - در نزد عیسویان صدر مسیحیت پای کسی را شستن نشان تواضع و عبودیت بوده است.
 ۲ - این داستان را اول پالادیوس نقل کرده که خود با این دوشیزه سخن گفته بود. دوشیزه مذکور در ایام پیری هنوز با خشنودی بسیار از پیوند مقدس و شرافتمندانه خود یاد می‌کرد. من نمیتوانم رقت و ظرافت احساسات بارونیوس و والی زیوس و تپله مونت و غیر ایشان را رعایت کنم. اینان داستان باکره خوبروی را تقریباً مردود می‌شمارند و آن را در خور شأن و هیبت تاریخ کلیسا نمی‌دانند.

منافعی بود که اقدام خطرناک وجسورانه سیاستمداری مدبر مانند اسقف اعظم را تأیید می نمود ، وچنان که می دانیم اسکندریه به وسیله تجارت و کشتی رانی باهمه بنادر دریای مدیترانه ارتباط داشت . اسقف جسور متهور از پناهگاه منیع خود دائم با امپراطور که حامی آریوسیان بود می جنگید و به او حمله می کرد و رسائل او در وقتی که باید با جد و جهد بسیار میان پیروانش منتشر می گردید و در فرقه کاتولیکی جانی تازه می دمید و افراد فرقه را باهم متحد می کرد . در رسائلی که آتانازیوس در دفاع از خود و برای عامه مردم می نوشت و شخص امپراطور را مخاطب قرار میداد بعضی اوقات وی بظاهر روش اعتدال را می ستود و در عین حال در نهان بادشنامهای سخت کنستانتیوس را فرمانروائی بدکار و عاجز و جلاد خویشان خویشتن و غاصب جمهوری و مسیح کذاب می نامید . امپراطور فاتح در اوج کامروائی و هنگامی که گالوس^۱ را بسبب جسارت وی عقوبت نموده و شورش سیلوانوس^۲ را (که تاج ازتارک و ترانیو^۳ بر گرفته بود) خاموش کرده و افواج ماگنن تیوس را در میدان جنگ درهم شکسته بود خود از دستی نامرئی جراحی یافت که نه التیام پذیر بود و نه انتقام گرفتن بخاطر آن امکان پذیر ، و فرزند کنستانتین نخستین فرمانروای مسیحی بود که نیروی قدرت نهفته در معتقدات مذهبی را به تجربه دریافت ، و این قدرت چندان بود که در مقابل شدیدترین مساعی قوای دولتی پایداری می نمود .

خصائص کلی فرق عیسوی

داستان ساده اختلافات داخلی که صلح و آرامش را مختل و پیروزی کلیسارا به لوث ننگ آلود گفته مورخی نامسیحی را تأیید و ثابت می کند که شکایت اسقفی بسیار محترم از وضع مسیحیان شکایتی درست بوده است . آمیانوس^۴ بر اثر تجربه به یقین می دانست که دشمنی مسیحیان بایکدیگر شدیدتر است از خشم حیوانات درنده در برابر انسان و گریگوری نازیان زن^۵ با حزن و اندوه بسیار می گوید که نفاق و شقاق ملکوت آسمان را نمونه ای از آشفتگی و طوفان شبانه بلکه جهنم واقعی کرده

است. نویسندگان آن ایام که به لحن سخت می نوشتند و هریک از ایشان از فرقه ای جانبداری می کرد و همه فضائل را به خود نسبت می داد و خطاها را به مخالفان خویشتن ، به مدد قلم صحنه هائی نگاشته اند از پیکار فرشتگان با شیاطین . اما عقل رزین ما عجائبی چنین را که نمونه کامل و خالص رذیلت و فساد باشند یا فضیلت و تقوی باور نمی کند و به هر فرقه ای خوب و بد را به یک اندازه نسبت می دهد یا لااقل بی تعیین یا تشخیص مقدار زیرا که فرقه های مخاصم که عنوان اهل سنت را به خویشتن و نام مرتد را به دشمنان خود اطلاق می کردند همه یک مذهب آموخته و در یک جامعه پرورش یافته بودند و بیم و امید ایشان در زندگی این جهان و در حیات آخرت به یک نسبت و اندازه بود . اشتباه هر فرقه ای ممکن بود که از سادگی باشد و ایمان هریک ممکن بود که صادق و اعمال ایشان صواب باشد یا بخطا و فساد آمیخته ، و اغراضی که احساسات و شهوات ایشان را برمی انگیزت همه از یک نوع بود و ممکن بود که نوبتی از عنایت دربار سوء استفاده کنند و نوبتی دیگر از لطف و محبت مردم . اعتقادات پیروان آنانازبوس و آریوسیها در اخلاق و ادب مردم اثری نداشت و روح تعصب که فقط از اصول مندرج در انجیل گرفته شده بود هر دو را یکسان برمی انگیزت .

نویسنده ای معاصر که بحق و بااطمینان بر کتاب تاریخ خود القاب شریف « سیاسی » و « فلسفی » را نهاده است منتسکیو را ملامت می کند و می گوید که وی ترسیده و احتیاط کرده است و در بر شمردن علل انحطاط امپراطوری روم از ذکر علتی مهم غافل مانده است و آن علت ظاهراً قانونیست که کنستانتین نهاد و بجای آوردن آداب مذاهب بت پرستی را ممنوع کرد چندان که گروه کثیری از اتباع او دیگر نه کاهنی داشتند و نه معبدی و نه مذهبی که رسمی و عمومی باشد . شوق وافر این مورخ فیلسوف برای حفظ حقوق بشر وی را بر آن داشته است که شهادت مبهم و غامض علماء دین را بپذیرد که گفته اند کنستانتین بخاطر دین عامه مردم را مورد ایذاء و آزار قرار داد و باین طریق « ثواب » شکنجه و آزار مذهبی را به غفلت و بی دلیلی به قهرمان محبوب خود نسبت داده اند . اگر این قانون خیالی را

حقیقتی بود باید مانند شعاری آتشین درپیشاپیش مجموعه قوانین کنستانتین شعله‌ور باشد. پس درست آنست که بجای این قانون خیالی به رساله اصیل کنستانتین توسل بجوئیم که وی به پیروان مذهب قدیم نوشت دروقتی که دیگر مسیحی شدن خود را پنهان نمی‌کرد و از مدعیان تخت سلطنت نیز بیمی نداشت. وی به اصرار بسیار ازاتباع امپراطوری روم به پند وموعظت می‌خواهد که به خداوند گار خویشتن اقتدا نمایند اما آشکارا می‌گوید که همه کسانی که ازچشم‌گشودن و مشاهده کردن انوار خدائی امتناع می‌ورزند همچنان آزادند که به معابد بروند وخدایان خیالی خود را بپرستند. خبر ممنوع شدن مراسم عبادت بت‌پرستی نیز رسماً ازجانب شخص امپراطور تکذیب گردیده است، زیرا که کنستانتین به شیوه خردمندان سیاست تسامح واعتدال را بر مبنای لزوم رعایت نیروی شکست‌ناپذیر عادت و تعصب و اوهام‌پرستی قرار می‌دهد. امپراطور هوشمند محتال بی‌آنکه شرف قول خود را نقض کند یا بت‌پرستان را بیمناک سازد قدم به قدم وبا احتیاط پیش‌رفت و به سست کردن عمارت ناقص بنیاد مذهب شرک پرداخت. علاقه وافر کنستانتین به دین مسیح گاهگاهی او را به سخت‌گیری برمی‌انگیخت با اینهمه شدائد اعمال وی در ظاهر به رنگ عدالت و مصلحت عام جلوه می‌نمود و در همان وقتی که به حيله و تدبیر در کار سست کردن مبانی شرک بود به ظاهر چنان می‌نمود که گوئی به اصلاح مفاسد دین قدیم می‌پردازد. به پیروی از مثال خردمندترین فرمانروایان پیشینه، کنستانتین فنون نامقدس ساحری و فال‌زنی را ممنوع و مجازاتهای سخت برای ساحران و غیبگویان معین کرد زیرا که ایشان مردم ناراضی از وضع خود را به عبث امیدوار می‌کردند و حتی به جنایت برمی‌انگیختند. غیبگویان را مجبور کردند که تن به ننگ خاموشی در دهند و ایشان را درملاء عام دروغگو و دغل‌باز خواندند و کاهنان زن صفت مصری را از میان برداشتند و کنستانتین خود فرمان داد که چند معبد فینیقی را ویران کنند و به این طریق تکالیف سانسوری را نیز خود اجراء کرد. این معابد محل انواع زنا بود که در روز روشن به منزله عبادت در پیشگاه ونوس و بنام اوصورت می‌پذیرفت. شهر سلطنتی قسطنطنیه تا حدی از کیسه معابد یونان و آسیا و به زیان آنها برپا شد

و به نفایسی مزین گردید که از آن معابد به یغما برده بودند. اماکن متبرک را ضبط و مجسمه‌های خدایان و پهرمانان را به خشونت و بی‌ادبی به نزد مردمی منتقل کردند که آنها را نمی‌پرستیدند بلکه اشیائی عجیب و غریب می‌پنداشتند. نقره و طلا را معابد را دگر بار وسیله دادوستد قرار دادند و عمال دولت و اسقفان و خواجه‌سرایان فرصت را غنیمت دانستند و در یک دم هم هیجان شور و شوق مذهبی و هم حرص و خصومت خویشتن را ارضاء کردند. ولیکن این غارتگریها محدود به ناحیه کوچکی از دنیای روم بود و متصرفات امپراطوری دیرزمانی بود که این نوع غارتگری و هتک حرمت معابد را تحمل کرده و به جور و ستم فرمانروایان و پروکنسولها خو گرفته بودند و بهیچوجه گمان نمی‌توان کرد که این فرمانروایان و عمال دولت را هرگز نیت آن بوده بود که بنیاد مذهب رسمی روم را براندازند.

فرزندان کنستانتین در جای پای پدر خود قدم نهادند اما با شور و تعصب بیشتر و با عقل و تدبیر کمتر. بهانه‌ها و دلائل نادرست برای ستمگری و غارت معابد اندک اندک بیشتر و بیشتر شد^۱ و رفتار خلاف قانون مسیحیان را به دیده اغماض نگریستند و هر شکی و گمانی را به زیان مذهب بت پرستی تفسیر کردند و توضیح دادند و انهدام معابد را به منزله یکی از وقایع مسعود سلطنت کنستانتین و کنستانتیوس جشن گرفتند، نام کنستانتیوس در سر لوحه فرمانی موجز و بلیغ قرار گرفته است که بنا بر قاعده باید هر نوع ممنوعیت دیگری را در آینده غیر لازم نموده باشد و اینک فرمان مذکور: «ما اراده فرموده‌ایم که درهمه جا و در هر شهری در معابد را فوراً ببندند و از آنها به دقت نگهبانی کنند چندان که هیچ کس را یارای نافرمانی از احکام الهی نباشد و نیز از همه اتباع خود می‌خواهیم که از قربانی کردن احتراز جویند و اگر کسی مرتکب این جنایت شود باید که سرش را به تیغ انتقام از تن جدا و پس از کشته شدن او اموالش را مصادره کنند و به مصارف عمومی برسانند.

۱ - لی‌بانیوس میگوید که امپراطور غالباً معبدی را به یکی از درباریان مقرب می‌بخشید چنانکه سگی یا اسبی یا غلامی یا جام زرینی را به کسی ببخشند. اما این فیلسوف متدین مخصوصاً متذکر می‌شود که مقربان نامؤمن به ندرت کامران می‌شدند.

اگر حکام متصرفات از تنبیه مجرمان غفلت بورزند ایشان را نیز بهمین طریق مجازات خواهیم کرد.» و لیکن تقریباً به یقین می‌توان گفت که این فرمان شدید-اللعن نوشته شد اما هرگز منتشر نگردید یا آنکه منتشر گردید و هرگز اجرا نشد. حقایق مشهود و آثاری از برنز و مرمر که هنوز باقیست دلالت میکند بر این که پیروان مذهب بت پرستی در سراسر دوران سلطنت پسران کنستانتین آشکارا مراسم مذهبی خود را انجام میدادند. در مشرق و مغرب و در شهرها و نیز در نواحی روستائی هنوز معابد بسیاری در نزد خلق محترم یا لاقل از بی‌حرمتی مصون مانده بود و انبوه کثیر مؤمنان هنوز با اجازه یا لاقل با اجازه ضمنی دستگاه دولتی از لذت روحانی قربانی کردن وعید گرفتن و دسته به راه انداختن بهره‌مند بودند. چهار سال پس از تاریخ فرضی صدور این منشور جائزانه کنستانتیوس از معابد رم بازدید کرد و حسن سلوک او را سیماکوس^۱ خطیب بت پرست به عنوان نمونه‌ای سزاوار تقلید به امپراتوران خلف توصیه کرده است. وی می‌گوید: «امپراتور گذاشت که زنان باکره که خدمتکار معابد بودند همچنان از مزایای خاص خود برخوردار باشند و کسی را حق تجاوز نبود. وی القاب و مقامات خاص کاهنی را به اشراف رومی اعطاء کرد و مقرر داشت که مخارج مراسم مذهبی و قربانی کردن برحسب معمول پرداخته شود و با آنکه وی خود دینی دیگر پذیرفته بود هرگز نکوشید که مردم امپراطوری را از مذهب قدیمشان محروم کند.» مجلس سنا هنوز خود را مکلف می‌دانست که با صدور فرامین رسمی، سلاطین را در صف خدایان قرار دهد و یاد ایشان را مقدس و محترم بداند چنانکه کنستانتین را پس از مرگش با خدایانی انباز کردند که وی خود در حیات خویشتن آنها را انکار کرده و موهون نموده بود. هفت امپراطور مسیحی لقب سلطان و حبر اعظم و علائم و امتیازات خاص این سمت را که نوما وضع کرده و مقرر داشته و اگوستوس خود آنها را اختیار نموده بود بی‌هیچ تأملی قبول کردند. قدرت تام و مطلق این امپراطوران در اداره امور مذهبی که خود ترک کرده بودند

به مراتب بیشتر از اختیار ایشان در اداره امور دین عیسوی بود که بدان ایمان و اقرار آورده بودند.

پدید آمدن فرقه‌های مختلف مسیحی زوال مذهب بت‌پرستی^۱ را بتعویق انداخت و سلاطین و اسقفان با شدت و قوتی که باید با کفار جهاد نکردند زیرا که بیشتر نگران خطر و مصیبت نافرمانی مسیحیان و قیام ایشان بودند. به موجب قواعد مستقر گشته تعصب ممکن بود که برانداختن اساس بت‌پرستی کاری درست نموده باشد ولیکن فرقه‌های مخاصم که به نوبت در دربار امپراطوری زمام امور را در دست داشتند همه به اتفاق از برانگیختن خشم و خصومت طایفه نیرومند بت‌پرستان بیمناک بودند با آنکه فرقه مذکور هر دم به ضعف و زوال نزدیکتر می‌شد. انگیزشهای گوناگون از قبیل پیروی از قدرت حاکمه و رسم ایام و ندای عقل و جلب منفعت همه به سود مسیحیت در کار بود و باین همه عالیشان پیروزی عیسویت و اثرات آن را دریافتند مگر پس از گذشت دورانی معادل با زندگی دو یا سه نسل. مذهبی که روزگاری دراز از دوران استقرارش در امپراطوری روم گذشته و تا اندک زمانی پیش از این ایام قائم و استوار بوده بود در نزد جمع کثیری از مردم که به عادات دیرین دلبستگی بیشتر داشتند و به عقاید نظری علاقه کمتر هنوز محترم بود. القاب و تشریفات دولتی و لشکری شامل همه اتباع کنستانتین و کنستانتیوس می‌شد. اعم از اینکه مسیحی باشند یا نامسیحی - و حصه عظیمی از دانش و ثروت و نیروی دلاوری موجود در امپراطوری روم هنوز مصروف کار بت‌پرستی بود. معتقدات سناتور و روستائی و شاعر و فیلسوف مأخوذ از علل و اسباب بکلی مختلف بود ولیکن همه یکسان و با خلوص ایمان برای عبادت به معابد می‌رفتند و چون پیروزی فرقه

۱ - لغت Pagan در اول به معنی سرچشمه بود و ساکنان روستاهای مجاور که از یک چشمه آب برمی‌گرفتند کم کم Pagan خوانده شدند و پس از آن که مردم شهرنشین امپراطوری همه به دین عیسوی گرویدند و اثری از بت‌پرستی برجای نماند مگر در نواحی روستائی Pagan یا روستائی با بت پرست مترادف گردید. از زمانی که پرستش ژوپیتر و خاندان او بکلی منسوخ گردید نام Pagan را به انواع مذاهب شرك اطلاق کرده‌اند، و مسیحیان بی‌هیچ تأملی دشمنان سرسخت خود یعنی مسلمانان را نیز Pagan خوانده‌اند و به این طریق بر کسانی که به اصل یکتا پرستی عقیده خالص بی‌غل و غش دارند به بی‌انصافی داغ بت‌پرستی نهاده‌اند. (گیبون)

مطروود مسیحی را بمنزله توهینی به دین می دانستند بی آنکه خود آگاه باشند شوروشوق ایمان در وجودشان برانگیخته می شد و چون به دلائل متقن اطمینان حاصل کرده بودند که وارث احتمالی سلطنت یعنی قهرمان جوان دلاوری که سرزمین گال را به جنگ از دست اقوام نیمه متمدن نجات داده بود در نهان به دین آبا واجدادی خود گرویده است امیدی تازه در دل ایشان پدید آمد .

پایان جلد اول

